

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ہواکتی  
مجموعہ آیت نور  
۲

# نور محمد

جلد دوم

یادنامہ

عارف باللہ و بامر اللہ، سید الطائفتین

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طہرانی

أفاض اللہ علینا من بركات تربة

حضرت آیت اللہ حاج سید محمد صادق حسینی طہرانی

نور مجرّد: یادنامه عارف بالله و بأمر الله، سیّد الطّائفتین، حضرت علامه آیه الله حاج  
سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی ... / سیّد محمّدصادق حسینی طهرانی . مشهد:  
علامه طباطبائی، ۱۴۳۷ ق.

... ج . : عکس رنگی . (مجموعه آیت نور: ۳)

این کتاب در اصل، ادامه کتاب آیت نور: یادنامه ... ج ۱ می باشد.  
کتابنامه.

۱. حسینی طهرانی، سیّد محمّد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق. . یادنامه ها. ۲. عارفان - قرن ۱۴.  
۳. مجتهدان و علماء - سرگذشتنامه. الف. حسینی طهرانی، سیّد محمّد صادق، ۱۳۷۳ - ق.  
ب. عنوان. ج. عنوان آیت نور: یادنامه سیّد الطّائفتین ... د. عنوان: یادنامه عارف  
بالله و بأمر الله، ...

ح/۵۱/۸۹۲۴/۲۹۷

ح/۸/۲۸۰/۸۰ BP

ISBN 978 - 600 - 5738 - 12 - 4

شابک با جلد اعلی (سلفون) ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۸-۱۲-۴

ISBN 978 - 600 - 5738 - 13 - 1

شابک با جلد زرکوب ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۸-۱۳-۱

## نور مجرّد

### جلد دوّم

حضرت آیه الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی

طبع اوّل: ربیع الثانی ۱۴۳۷ هجری قمری

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ: چاپخانه دانشگاه مشهد صحافی: زرّینه

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدّس، صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵

تلفن ۰۵۱-۳۵۵۹۲۱۲۵

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

Email: info@maarefislam.com

عن مولانا علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام:

وَلَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي حَجَلَ هَوَاهُ .

لَأَمْرٍ اسِدُّ وَقَوَاهُ مَبْذُولَةٌ فِي رِضَا اسِدِّ يُرْمَى لِذَلِكَ مَعَ اسِحِّقِ

أَقْرَبَ إِلَى غَيْرِ الْأَبْدِ مِنَ الْعَسْرِ فِي الْبَاطِلِ وَعَلِيمٌ أَنْ قَلِيلٌ مَا يَحْتَمِلُهُ

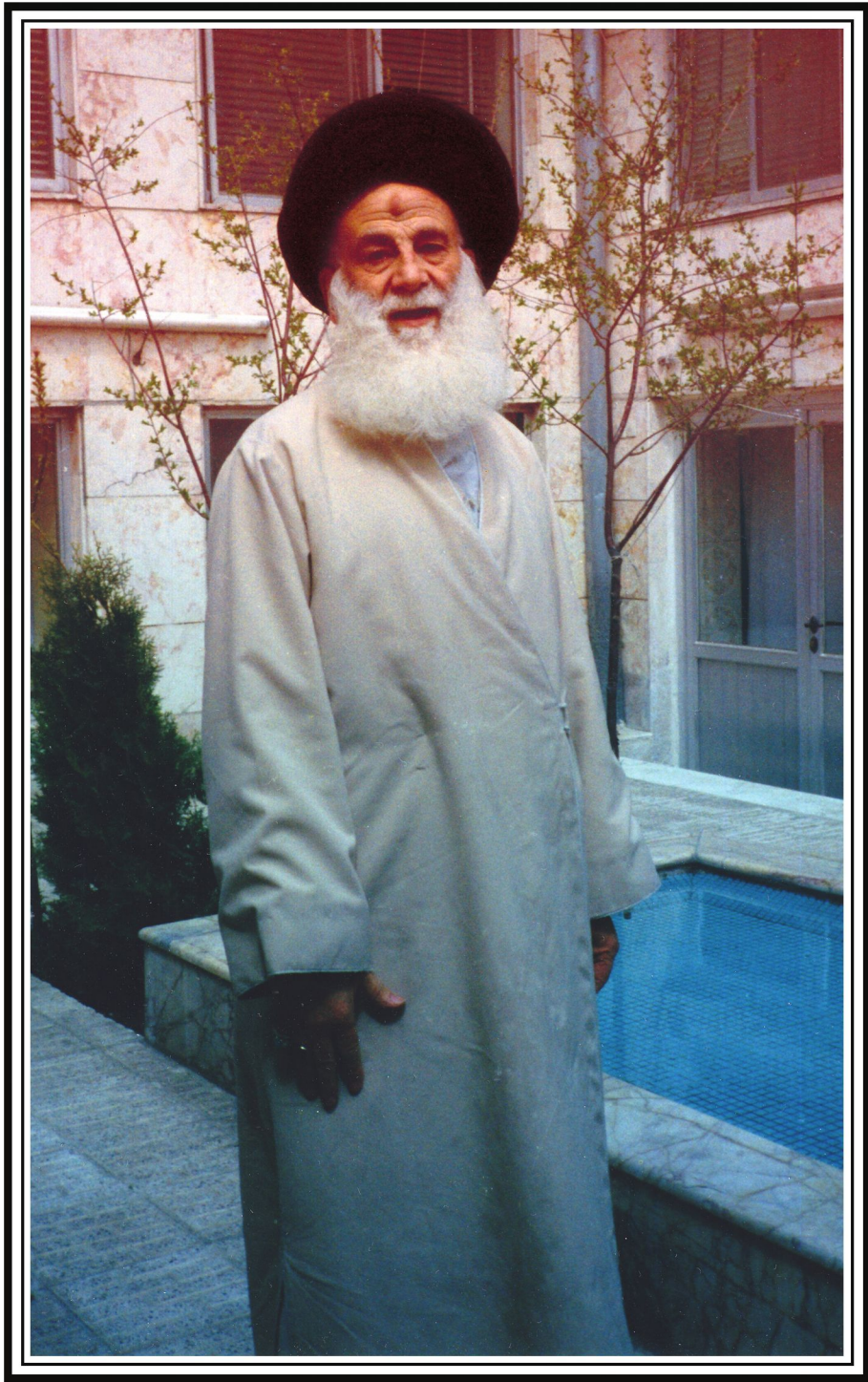
مِنْ ضَرَّائِحِهِ يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النِّعَمِ فِي دَارِ لَا تَمِيدُ وَلَا تَنْفَدُ

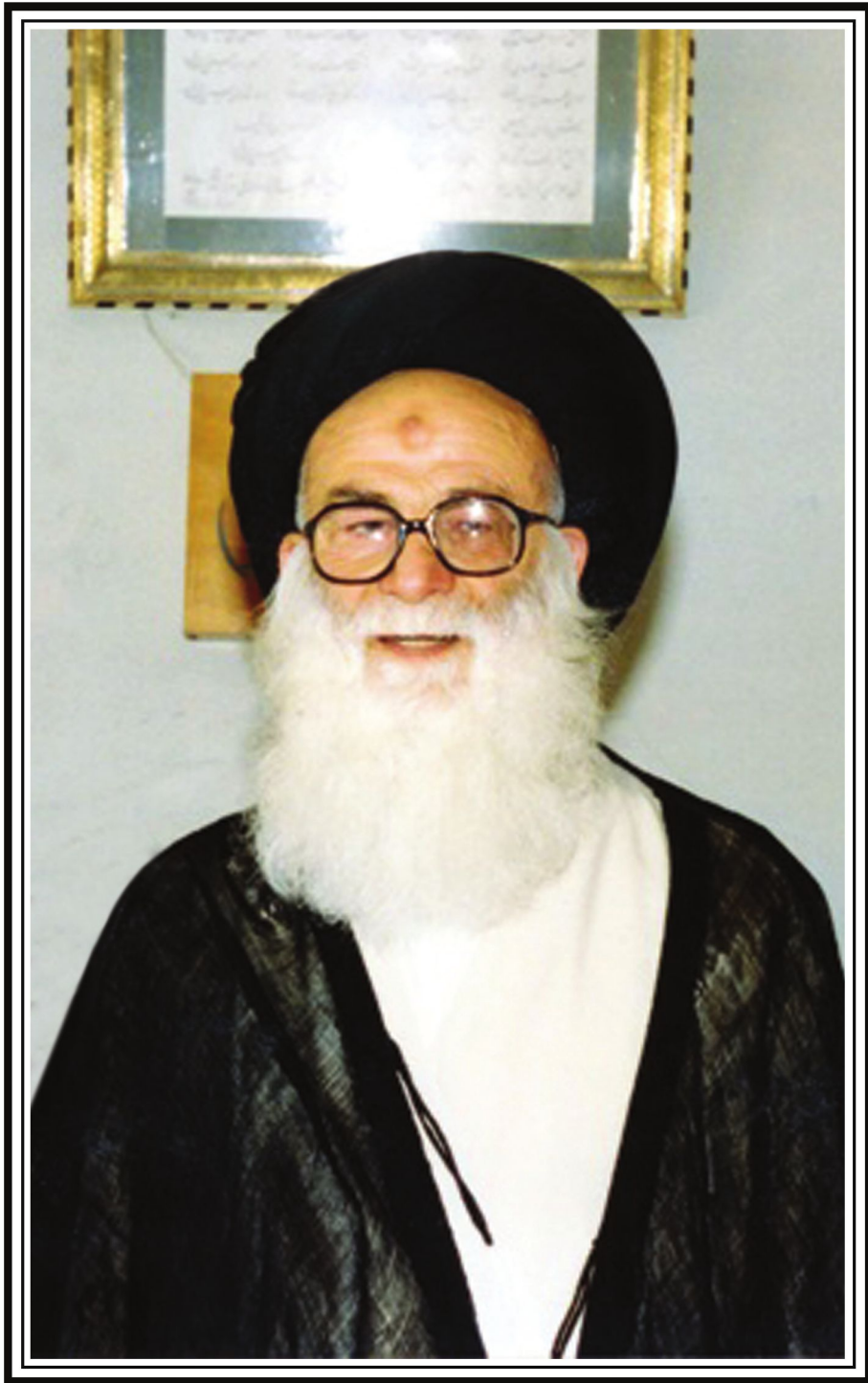
وَأَنْ كَثِيرًا مَا يَلْحَقُهُ مِنْ سَرَّائِحِهِ إِنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ يُؤَدِّيهِ إِلَى عَذَابٍ

لَا انْقِطَاعَ لَهُ وَلَا يَزُولُ . قَدْ كَلَّمَ الرَّجُلَ نِعَمَ الرَّجُلِ فِيهِ فَمَتَّكُوا

وَبِسُنَّتِهِ فَاتَّقُوا وَإِلَى رَبِّكُمْ بِهِ فَتَسَلُّوا ؛ فَإِنَّهُ لَا تَرُدُّ لَهُ دَعْوَةٌ وَلَا يَنْجِيهِ

لَهُ طَلِبَةٌ . هَمِينَ كِتَابِ ص ٢٨٥ بِنَقْلِ زَوْسَائِلِ الشِّيْعَةِ ج ٨ ص ٣١٨









فہرست



## فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات

نور مجرّد (۲)

آیت نور جلد سوّم

صفحه

عنوان

### مقدمه

از صفحه ۵۵ تا صفحه ۶۸

### شامل مطالب:

- |    |   |
|----|---|
| ۵۵ | آیات پایانی سوره فرقان در توصیف عباد الرحمن                             |
| ۵۷ | سفارش علامه والد (ره) به حفظ و قرائت این آیات                           |
| ۵۸ | رسیدن به مقام عبودیت با اتّصاف به چهارده خصلت مذکور در آیه              |
| ۵۹ | نمای کلی از مباحث جلد دوّم و سوّم کتاب                                  |
| ۶۰ | تبیین روش زندگی معصومین علیهم السلام در کتاب                            |
| ۶۰ | سعه معنوی حضرت علامه (قده) و جامعیت ایشان میان مقام وحدت و کثرت         |
| ۶۱ | نور توحید و ولایت در سیره عملی ایشان                                    |
| ۶۱ | اسوه بودن کتاب برای حیات طیّبه و زندگی الهی و توحیدی                    |
| ۶۳ | پیام مجلس بزرگداشت مرحوم علامه (قده)                                    |
| ۶۳ | روایت امام سجّاد علیه السلام در اوصاف مرد الهی                          |
| ۶۴ | عبودیت و فناء تامّ حضرت علامه (قده)                                     |
| ۶۴ | ذکر فضائل ایشان، بهترین راه برای ترغیب دیگران به عالم توحید             |
| ۶۵ | ذهن و حافظه قوی و همّت بلند، عامل پیشرفت علمی ایشان بود                 |
| ۶۵ | کلام آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری (ره) در مقام علمی ایشان               |
| ۶۶ | شجاعت مرحوم علامه و فعالیت‌های سیاسی ایشان                              |
| ۶۶ | فطانت عجیب ایشان در تحلیل مسائل اجتماعی و شناخت برنامه‌های دشمنان اسلام |

۶۶	بصیرت ایشان در تألیف کتاب: کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین
۶۷	شدت ناراحتی و تأسف ایشان از اجرای طرح کاهش جمعیت
۶۷	لعن سردمداران و رؤسای دول کفر در هر روز
۶۷	نهایت تعبّد به شرع مقدّس در زندگی شخصی
۶۸	جمع بین واردات ملکوتیه و اقتضائات عالم طبع
۶۸	گشوده‌شدن درهای علوم و معارف بواسطه تألیفات قیّم ایشان

### فصل سوم از بخش دوم: دوستان و رفقای سلوکی

از صفحه ۷۱ تا صفحه ۲۸۲

#### شامل مطالب :

۷۱	آیه شریفه: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»
۷۲	محبت فی الله از فروع محبة الله است
۷۲	فرق محبت فی الله و فی سبیل الله (ت) <sup>۱</sup>
۷۳	روایت امام صادق علیه السلام در محبت خدا و دوستان خدا
۷۴	آثار محبت به خوبان و اولیاء دین
۷۵	روایت: «المرء مع من أحبّ»
۷۵	ارزش و مقام متحابّون فی الله در روز قیامت

#### گفتار اول:

### شرح حال دوستان و رفقای سلوکی مرحوم علامه رحمة الله علیه

از صفحه ۷۹ تا صفحه ۲۳۹

#### شامل مطالب :

۷۹	ضرورت و اهمیّت رفیق در سلوک إلى الله
۷۹	تفاوت حالات و مقامات رفقا و دوستان حضرت علامه (ره)

۱. حرف «ت» علامت تعلیقه است.

۷۹	مبنا و شاخصه رفاقت، اعراض از ماسوی و محبت به خداست
۸۰	محبت طرفینی بین مرحوم علامه (ره) و دوستان ایشان
۸۱	<b>آیه الله حاج سید عبدالکریم کشمیری قدس سره</b>
۸۱	تحول ایشان پس از برخورد با مرحوم حدّاد (ره)
۸۲	استخاره‌های عجیب مرحوم حاج سید عبدالکریم کشمیری (ره)
۸۲	چگونگی اطلاع بر جزئیات امور برای استخاره کننده (ت)
۸۳	کیفیت دستور مرحوم علامه (ره) برای استخاره (ت)
۸۳	حقیقت استخاره طلب خیر از خداوند و تسلیم در برابر اوست (ت)
۸۴	ارتباط مؤلف کتاب با مرحوم آیه الله کشمیری (ره)
۸۵	سالک تحت تربیت استاد کامل، نباید ذکر و دستور دیگری را انجام دهد (ت)
۸۵	سفارش مرحوم حدّاد (ره) به حضرت علامه (ره) در تفقد از احوال ایشان
۸۵	<b>حجّة الاسلام والمسلمین حاج سید عبدالله فاطمی شیرازی</b>
۸۵	ارادت ایشان به مرحوم علامه (ره)
۸۶	برخی از کرامات مرحوم حاج سید عبدالله فاطمی (ره)
۸۷	خواندن سوره حمد به حبه قند و شفای بیمار سرطانی
۸۸	متن دعوت نامه مجلس ترحیم ایشان به خط مرحوم علامه (ره)
۸۹	<b>آیه الله حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی</b>
۸۹	ارادت ایشان به مرحوم حدّاد و مرحوم انصاری (رهما)
۸۹	ارتباط مرحوم دستغیب (ره) با مرحوم علامه (ره) در مبارزات سیاسی
۹۰	علمانی که در جریان نهضت اسلامی با مرحوم علامه (ره) همکاری داشته‌اند
۹۰	چگونگی ارتباط مرحوم دستغیب (ره) با حضرت آقای حدّاد (ره)
۹۱	<b>آیه الله شهید حاج شیخ مرتضی مطهری</b>
۹۲	هدیه نمودن کتاب لب اللباب به روح آن مرحوم
۹۲	محبت و ارادت خاص ایشان به مرحوم علامه (ره)
۹۳	چگونگی آشنائی مرحوم مطهری (ره) با سیر و سلوک
۹۳	علامه طباطبائی (ره)، شهید مطهری را در امور سلوکی به مرحوم علامه ارجاع می‌دهند

- ۹۴ ارتباط شهید مطهری (ره) با مرحوم علامه در مسائل اجتماعی و سیاسی
- ۹۴ دگرگونی حالات روحی شهید مطهری در دهه آخر عمر شریف ایشان
- ۹۵ تأثر شدید مرحوم حدّاد و مرحوم علامه (رهما) در شهادت ایشان
- ۹۵ **آیه‌الله حاج شیخ هادی تالّهی همدانی**
- ۹۵ مهذب و بی‌هوا بودن ایشان
- ۹۶ مرحوم علامه (ره): «ایشان را که می‌بینیم یاد علمای سلف و زهد و تقوای ایشان می‌افتیم»
- ۹۶ **آیه‌الله حاج شیخ حسنعلی نجابت**
- ۹۶ آشنائی با مرحوم قاضی و مرحوم انصاری (رهما)
- ۹۶ ارتباط مرحوم نجابت (ره) با مرحوم حدّاد و مرحوم علامه (رهما)
- ۹۷ **آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی بهجت فومنی**
- ۹۷ استفاده ایشان از آیه‌الله اصفهانی و آیه‌الله قاضی (رهما)
- ۹۸ صفات و خصوصیات اخلاقی ایشان الگویی سالکین و اهل علم بود
- ۹۸ صمت و مراقبه تامّ ایشان
- ۹۸ معرفی کردن و بیان نمودن کرامات ایشان در کتب مرحوم علامه (ره)
- ۱۰۰ ملاقات‌های حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدظله با مرحوم علامه (ره)
- ۱۰۰ مرحوم علامه (ره) در آخرین دیدار، مقام معظم رهبری را به آیه‌الله بهجت سوق دادند
- ۱۰۰ ارتباط حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدظله با آیه‌الله بهجت (ره)
- ۱۰۱ کم شدن ارتباط آیه‌الله بهجت با آیه‌الله قاضی در اثر منع پدر ایشان
- ۱۰۱ حدود اطاعت از پدر در طریقی طریق‌ی‌الله
- ۱۰۱ **آیه‌الله حاج سید ابراهیم خسروشاهی**
- ۱۰۲ مراتب فضل و تقوای ایشان
- ۱۰۲ اجتهاد آیه‌الله خسروشاهی و نظر مرحوم علامه (ره) در شرائط اجتهاد (ت)
- ۱۰۳ شرح حال ملاقات آیه‌الله خسروشاهی با مرحوم حدّاد (ره)
- ۱۰۴ ارتباط و دلبستگی ایشان به مرحوم حاج شیخ عبّاس طهرانی (ره)
- ۱۰۴ تعاریف مرحوم علامه (ره) از ایشان
- ۱۰۵ **آیه‌الله حاج شیخ حسن حسن‌زاده آملی**

صفحه	عنوان
۱۰۵	وجود پربرکت ایشان از ذخائر نفیس عالم اسلام است
۱۰۵	شرکت مؤلف کتاب در درس اخلاق و دروس معقول ایشان
۱۰۶	چگونگی ارتباط مرحوم علامه (ره) با ایشان
۱۰۶	تعابیر ایشان درباره حضرت علامه (ره)
۱۰۶	<b>حاج سید حسین ورشوچی</b>
۱۰۶	ایشان اهل ولاء و بکاء و دعا بود
۱۰۷	می گفتند: هر شب به زیارت بیت الله و مدینه و نجف و کربلای معلی می روم
۱۰۷	جریان یکی از کرامات عجیب ایشان
۱۰۸	مرحوم ورشوچی تعلقی به کرامات نداشت و آنها را از خدا می دید
۱۰۹	صحبت های عرفانی آتشین ایشان در کربلا و تعبیر بلند مرحوم حدّاد در مورد آن
۱۱۰	حکایتی شنیدنی از شور و حال عجیب ایشان
۱۱۰	حالات نورانی ایشان، انعکاس انوار مرحوم حدّاد (ره) بود
۱۱۱	روایاتی در فضیلت همنشینی با اهل تقوی
۱۱۲	اهل مراقبه بودن مرحوم ورشوچی و توجه به نکات لطیف
	جریان امام جماعتی که مطالب بی فائده مطالعه میکرد و محاجّه مرحوم
۱۱۲	ورشوچی با ایشان
۱۱۳	<b>حاج هادی خان صنمی ابهری</b>
۱۱۴	میزان و کیفیت دوستی ایشان با مرحوم علامه (ره)
۱۱۴	دلیلی بر مشروعیت عقد اخوت وجود ندارد (ت)
۱۱۵	ارادت و محبت خاصّ حاج هادی ابهری (ره) به مرحوم علامه (ره)
۱۱۵	نمونه ای از وفاداری حاج هادی ابهری در جریان مبارزات انقلابی مرحوم علامه (ره)
۱۱۷	حاج هادی، محبّ و شیفته اهل بیت و کثیرالبکاء بود
۱۱۷	ایشان گرچه بی سواد بود ولی صاحب نفس و فوق العاده نورانی بود
۱۱۸	مکاشفات او نوعاً صادق بود
۱۱۸	حاج هادی تحمل مطالب بلند توحیدی را نداشت
۱۱۹	ایشان به اندازه ظرف خود در پاکی و اخلاص ثانی نداشت

۱۱۹	برخی از مکاشفات صادقۀ حاج هادی ابهری
۱۲۰	مکاشفۀ مقدار عمر مؤلف کتاب
۱۲۱	مکاشفۀ ای از آقای بیاتی (ره) که با مکاشفۀ آقای ابهری مطابق بود (ت)
۱۲۱	نقل حکایتی از صدیق مکرم جناب آقای سید حسین دانشمایه نجفی
۱۲۲	بروز بعضی از حالات حاج هادی در یکی از فرزندان ایشان
۱۲۳	نورانیّت و صفای حاج هادی بواسطۀ محبت به امام حسین علیه السلام
	نقل حکایت ملاقات حاج هادی با مرحوم شیخ مرتضی طالقانی از کتاب شریف
۱۲۴	معادشناسی
۱۲۴	عشق شدید حاج هادی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام
۱۲۵	دیدن کاروان اسرای اهل بیت علیهم السلام در مکاشفۀ ای در شام
۱۲۵	محبت و احترام اکید ایشان به سادات
۱۲۶	فرار نمودن برخی از علماء سوء از حاج هادی
۱۲۶	علت برخورد حاج هادی با اینگونه عالمان (ت)
۱۲۷	محبت و ارادت حاج هادی نسبت به اهل علم حقیقی
۱۲۸	تلاش حضرت علامه (ره) برای اصلاح ذهنیّت حاج هادی نسبت به مرحوم حدّاد (ره)
۱۲۸	مراقبت مرحوم علامه (ره) از حاج هادی در بیماری آخر ایشان
۱۲۸	چگونگی دفن حاج هادی در قبری کنار مزار مرحوم انصاری (ره)
۱۲۹	متن سنگ قبر حاج هادی به انشاء حضرت علامه (ره)
۱۲۹	متن مزار حضرت آیه الله انصاری (ت)
۱۳۰	<b>حاج حاج آقا اللهیاری</b>
	حضرت علامه (ره): «حاج اللهیاری در توحید از حاج هادی قویتر است ولی
۱۳۰	حاج هادی نورانیّت بیشتری دارد»
۱۳۰	دیدار هر ساله مرحوم علامه (ره) از حاج اللهیاری و حاج هادی در ابهر
۱۳۱	ارتباط حاج اللهیاری با مرحوم انصاری و مرحوم حدّاد (رهما)
۱۳۱	دستگیری حاج اللهیاری از نیازمندان
۱۳۲	علاقه و شیفتگی ایشان به حضرت امام زمان عجل الله فرجه



صفحه	عنوان
۱۳۲	شمشیرزدن حاج اللهیاری در روزهای جمعه در صحرا به عشق حضرت
۱۳۳	چگونگی انتقال شمشیر حاج اللهیاری به مؤلف کتاب
۱۳۴	شرح حال حاج اللهیاری و جریان شمشیر ایشان، از کتاب شریف سرالفتوح
۱۳۵	<b>حاج مؤمن شیرازی</b>
۱۳۵	ارتباط ایشان با مرحوم انصاری و آیه الله دستغیب و مرحوم علامه رحمة الله علیهم
۱۳۶	نقل حکایتی از حاج مؤمن شیرازی از کتاب شریف معادشناسی
۱۳۹	مرحوم حاج مؤمن در قبرستان دارالسلام شیراز مدفون است
۱۳۹	<b>آقای غلامحسین همایونی</b>
۱۳۹	مرحوم انصاری (ره): «آقای همایونی در رفقای همدان در اخلاص نظیر ندارد»
۱۳۹	صفات عالی مرحوم آقای همایونی و تقید کامل ایشان به آداب شریعت
۱۴۰	تقید ایشان به بلند اذان گفتن در اول وقت
۱۴۰	استحباب بلند اذان گفتن و شرایط آن (ت)
۱۴۰	ثمرات و فوائد خوش خط بودن برای مؤمنین
۱۴۰	تمرین خط مؤلف کتاب نزد مرحوم آقای همایونی
۱۴۱	خط آقای همایونی افاضه حضرت سیدالشهداء علیه السلام بوده است
۱۴۲	انتشار وسیع خطهای مرحوم همایونی، بواسطه اخلاص ایشان
۱۴۲	چند نمونه از خطهای مرحوم همایونی
۱۴۵	مراقبه و محاسبه دقیق ایشان و رعایت مسائل دقیق و ظریف
۱۴۵	جریان تنبیه یکی از بچه های مدرسه و عقوبت دنیائی آن
۱۴۵	شرایط تنبیه بچه ها برای تربیت (ت)
۱۴۶	حکایتی درباره توکل مرحوم همایونی و کرامت نفس مرحوم انصاری (ره)
۱۴۷	عشق زیاد مرحوم همایونی به حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام
۱۴۸	جریان دعوت از روضه خوان و برخورد با سگ بزرگی در مسیر
۱۴۹	<b>حاج غلامحسین سبزواری</b>
۱۴۹	استفاده از محضر مرحوم انصاری و مرحوم حداد (رهما)
۱۴۹	رعایت دقائق و ظرائف سلوکی

- ۱۴۹ عدم ازدواج مجدد ایشان به احترام عیال علویّه خود
- ۱۵۰ دفن مرحوم سبزواری در نزدیکی مرحوم انصاری (ره) و متن سنگ قبر ایشان
- ۱۵۱ **حاج محمد حسن بیاتی**
- ۱۵۱ ارتباط وثیق ایشان با مرحوم انصاری و حدّاد و حضرت علامه رحمه الله علیهم
- ۱۵۱ مکاشفه مفصل مرحوم بیاتی و مشاهده خصوصیات زندگی مؤلف کتاب
- ۱۵۲ کیفیت اتصال ایشان به حضرت آقای حدّاد (ره)
- ۱۵۲ نقل مکاشفه مفصل ایشان از جنگ خطی مرحوم علامه (ره)
- ۱۵۷ جریان مأمورشدن مرحوم بیاتی به انتقال مطلبی سلوکی به مرحوم انصاری (ره)
- ۱۵۸ مرحوم بیاتی: «این شهود من از افاضات نفس خود آقای انصاری بود»
- ۱۵۸ رابطه مرحوم انصاری با ایشان، استاد و شاگردی بوده است (ت)
- فهمیدن علو درجات مرحوم بیاتی با بررسی نامه‌های حضرت علامه (ره)
- ۱۵۹ به ایشان
- ۱۵۹ تعبیر خاص حضرت علامه (ره) درباره مرحوم بیاتی
- ۱۵۹ بسیاری از سالکان از مسائل توحیدی بهره ای ندارند (ت)
- ۱۶۰ انعکاس حالت عشق مرحوم علامه به مرحوم حدّاد (رهما) در این نامه‌ها
- ۱۶۱ برخی از نامه‌های حضرت علامه (ره) به مرحوم بیاتی
- ۱۶۹ رحلت مرحوم بیاتی
- ۱۶۹ **حاج اسمعیل دولابی**
- ۱۶۹ ارادت ایشان به مرحوم انصاری (ره) و رفاقت با مرحوم علامه (ره)
- ۱۷۰ عدم اعتقاد ایشان به لزوم استاد و قرارگرفتن تحت تربیت او
- ۱۷۱ کیفیت ارتباط و رفاقت حضرت علامه با حاج اسمعیل دولابی
- ۱۷۱ جریان آمدن حاج اسمعیل دولابی به منزل مرحوم علامه (ره) بعد از ارتحال ایشان
- مرحوم علامه (ره): «حاج آقا اسمعیل در لطافت مثل گل است، افراد بر ایشان تأثیر می‌گذارند»
- ۱۷۱
- ۱۷۲ **حاج عبدالزهراء گر عاوی**
- ۱۷۲ ایشان از عاشقان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اهل سوز و بکاء بود

صفحه	عنوان
۱۷۲	نقل برخی از عبارات مرحوم علامه (ره) در شرح حال ایشان
	جریان تذکر حاج عبدالزهراء گرعاوی به مرحوم علامه نسبت به زدن روی
۱۷۳	دست طفل
۱۷۵	پاسخ شبهه‌ای در جریان تذکر حاج عبدالزهراء گرعاوی به مرحوم علامه (ت)
۱۷۵	مقام معنوی سالکان تابع مکاشفات آنها نیست (ت)
	دعای حاج عبدالزهراء در کاظمین علیهماالسلام برای رفع قبض شدید حضرت
۱۷۶	علامه (ره)
۱۷۷	حالات سوز و گداز حاج عبدالزهراء در ماه رمضان
۱۷۸	<b>حاج حبیب سماوی</b>
۱۷۸	نقل قضیه‌ای از حاج حبیب سماوی
۱۷۹	حالات و صفات عالی ایشان
۱۷۹	<b>حاج ابوموسی محیی</b>
۱۷۹	سؤال حاج ابوموسی از مرحوم حدّاد (ره) درباره‌ی جانشین ایشان
۱۸۰	برخی از نامه‌های مرحوم علامه (ره) به حاج ابوموسی
۱۸۱	اشعار ناب عرفانی در نامه‌ی حضرت علامه (ره)
۱۸۴	فناء مهمترین شرط سلوک به سوی خداوند است
۱۸۵	مقام سید ما: حدّاد، فوق ادراک عقول است
۱۹۲	جمال الهی در حجاب جلال قرار دارد
۱۹۳	محبوب با توست هر کجا باشی
۱۹۴	خویشاوندی برقرار در آئین عشق از رابطه‌ی نسبی نزدیکتر است
۱۹۸	تقسیم بلا، بین بندگان به حسب مراتب ایمان
۲۱۰	دستورالعمل مرحوم علامه (ره) به حاج ابوموسی
۲۱۱	<b>حاج ابوالحمد عبدالجلیل محیی</b>
۲۱۱	مهمان‌نوازی ایشان از سالکان إلى الله
۲۱۲	برخی از نامه‌های مرحوم علامه (ره) به حاج عبدالجلیل
۲۱۴	پاسخ سؤالاتی در باب توحید و معرفت خداوند

صفحه	عنوان
۲۱۵	معنای حقیقی وحدت وجود
۲۱۵	نحوه موت سالک در همین دنیا
۲۱۸	دُر، حقیقت ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است
۲۱۸	تنگی معیشت مصلحتی است از جانب خداوند
۲۲۲	توضیحاتی درباره طائفه جن (ت)
۲۲۲	ارتباط با جنیان انسان را از مسیر کمال دور می کند (ت)
۲۲۳	اموری که موجب جلب ملائکه و دفع شیاطین می شود (ت)
۲۲۷	ترک چیزهایی که محبوب شیاطین است (ت)
۲۲۸	عمده در مقابله با شیاطین، توکل بر خداوند است (ت)
۲۲۸	بیان دستورالعملی در دفع شیاطین در نامه مرحوم علامه (ره)
۲۳۳	بشارت مرحوم علامه (ره) به ترجمه کتابها به زبان عربی و انگلیسی
۲۳۴	دستورالعملی برای پیش نیامدن خواطر در نماز
۲۳۴	احتیاط در طهارت و نجاست جائز نیست
۲۳۸	طریقه استخاره
۲۳۹	حاج محمدعلی خلف زاده طائی
۲۳۹	عشق و علاقه عجیب ایشان به مرحوم حداد (ره)

### گفتار دوم:

#### آفات سلوک

(نکاتی در باب رفقای مرحوم علامه رحمه الله علیه)

از صفحه ۲۴۳ تا صفحه ۲۸۱

#### شامل مطالب:

۲۴۳	رفقای حضرت علامه (ره) سه قسم بودند
۲۴۴	احاطه مرحوم علامه (ره) بر دقائق و ظرائف سلوک
۲۴۴	عوامل عدم موفقیت برخی از سالکان، در بیان حضرت علامه (ره):
۲۴۵	مطلب اول: توهم عدم نیاز به استاد و ذکر و فکر و ریاضت

۲۴۵	اصرار مرحوم علامه (ره) بر احتیاج به استاد
۲۴۵	انکار احتیاج به استاد از سوی برخی از ارادتمندان مرحوم انصاری (ره)
۲۴۶	راه صحیح، تسلیم کامل و ارادت تام به ولی الهی است
۲۴۶	ذبح کامل نفس بدست استاد انجام می‌گیرد
۲۴۷	نقل جریان عدم احتیاج به استاد و ذکر و ریاضت از کتاب روح مجزّد
۲۴۷	چگونگی اقدامات حضرت علامه (ره) در برخورد با این جریان
۲۴۸	محافل انس و ذکر خوبان، بدون مراقبه و محاسبه مثمر ثمر نیست
۲۴۹	افرادی که به این مجالس اکتفا می‌کنند از توحید بهره‌ای ندارند
۲۴۹	تجلیات ذاتیه و فناء، بدون استاد و ریاضت متعذّر است (ت)
۲۵۰	منشأ عدم تسلیم نسبت به ولایت، انس با ارادتمندان و استقلال در نفس است
۲۵۱	<b>مطلب دوّم: بیان مطالب باطل</b>
۲۵۱	انحراف برخی از ارادتمندان در اثر طرح ذوقیات بی اساس
۲۵۱	منشأ و علت بیان مطالب باطل
۲۵۲	جواب غیر صحیح یکی از این افراد به سؤال از توطن در دارالکفر
۲۵۳	مسافرت به دارالکفر در غیر ضرورت حرام است
۲۵۴	جائز نبودن اظهار نظر، بدون رسیدن به مقام کمال و بدون ملکه اجتهاد
۲۵۴	<b>مطلب سوّم: قبول تربیت نفس بدون قابلیت آن</b>
۲۵۴	دستگیری از دیگران بدون رسیدن به مقام فناء تام یا اذن از ولی خدا جائز نیست
۲۵۵	مفاسد تربیت نفوس بدون حصول شرائط آن:
۲۵۵	أولاً: کند یا متوقف شدن سیر خود شخص
۲۵۵	ثانیاً: کند شدن سیر شاگردان
۲۵۶	ثالثاً: خستگی نفوس و حصول حالات غیر عادی برای آنان
۲۵۷	رابعاً: اجبار شاگردان به زحمات فراوان و سنگین
۲۵۸	خامساً: خراب شدن بنیان نفس سالک و بسته شدن راه بر او
۲۵۸	<b>مطلب چهارم: عدم رعایت ادب</b>
۲۵۸	هرچه درجه سالک عالی تر شود، مراقبه‌اش باید بیشتر شود

۲۵۹	لزوم رعایت ادب در سلوک إلى الله
۲۵۹	ادب یعنی فراموش نکردن ممکن حدود امکانی خود را
۲۶۰	مرتبه کامل ادب
۲۶۱	سقوط یکی از شاگردان مرحوم حدّاد بواسطه ترک ادب
۲۶۱	سعی حضرت علامه (ره) در نجات و حفظ او
۲۶۱	شرح تلاش حضرت علامه (ره) در طردنشدن وی (ت)
۲۶۳	ترک ادب نتیجه عادی شدن ارتباط با استاد است
۲۶۳	کسی که حرمت ولی خدا را بشکند، غیرت الهی باعث محرومیت او می شود
۲۶۳	از مصادیق ترک ادب، مداخله در شؤون شخصی استاد است
۲۶۴	خطر ترک ادبی که منجر به ترک طاعت شود
۲۶۵	<b>مطلب پنجم: استقلال و انتساب کمالات به خود</b>
۲۶۵	بنای راه خدا بر خاکساری و اعتراف به عجز است
۲۶۶	نسبت دادن کمالات به خود نشانه توقف یا سقوط و ابتلاء به عجب است
۲۶۶	اهل توحید همه کارها را به خدا نسبت می دهند
۲۶۷	<b>مطلب ششم: اعتماد بر خوابها و مکاشفات</b>
۲۶۷	خواب و مکاشفه دلیل کمال نیست
۲۶۸	ندیدن مکاشفه صوری نشانه ترقی و رشد است
۲۶۸	روایت بصائرالدرجات در سفارش امام کاظم علیه السلام به دنبال معرفت بودن
۲۷۰	«المؤمن إذا رسخ في الإيمان زُفِعَ عنه الرؤيا»
۲۷۰	دیدن خواب و مکاشفه دو آفت اساسی دارد:
۲۷۱	<b>آفت اول: ابتلاء به عجب</b>
۲۷۱	توهم استقلال و عجب، تضاد کامل با مقصد سلوک دارد
۲۷۲	تشبیه حرکت إلى الله به کوهنوردی (ت)
۲۷۳	سالک باید سعی کند آتش طلب او خاموش نشود
۲۷۳	<b>آفت دوم: مشاهدات خود را معیار تشخیص حقّ و باطل قرار دادن</b>
۲۷۴	فقط استاد خبیر، مکاشفه صادق را از غیرصادقه تمییز می دهد

۲۷۵	حکایت یکی از شاگردان مرحوم انصاری که مشاهداتش را حق می‌پنداشته است
۲۷۵	علت سقوط برخی از سلاک، اعتماد بر مکاشفات بوده است
۲۷۶	<b>مطلب هفتم: عدم توجه به اختلاف شاكلة اولیاء الهی</b>
۲۷۶	اختلاف شاكلة مرحوم انصاری و مرحوم حدّاد (رهما)
۲۷۷	نمونه‌هایی از تذکرات مرحوم حدّاد (ره) در امور شرعیّه (ت)
۲۷۸	تفاوت مجالس مرحوم انصاری و مرحوم حدّاد (رهما)
۲۷۸	ارادت به ولیّ خدا با احراز مقام فناء و عبودیت تامّ ولیّ صورت می‌گیرد
	برخی بخاطر جهات ظاهریّه حضرت آقای انصاری، از استفاضه از مرحوم حدّاد
۲۷۹	محرور شدند
۲۷۹	بیان اشتباهات برخی از سالکان، تنقیص مقام آنها نیست
۲۷۹	بیان تفاوت مرحوم مجتهدی با مرحوم حدّاد تنقیص ایشان نبوده است
۲۸۰	حفظ حرمت سالکینی که در راه متوقّف شده‌اند نیز لازم است
۲۸۰	تفاوت عارف کامل و غیر کامل
۲۸۱	انسان نباید به مادون مقام توحید و عبودیت محضه بسنده نماید

### بخش سوّم: سیره عملی فردی

از صفحه ۲۸۵ تا صفحه ۶۸۱

#### شامل مطالب:

۲۸۵	روایت امام سجّاد علیه السّلام در اوصاف رجل الهی
۲۸۶	مراعات امور عالم ظاهر و شوون زندگی، از خصوصیات حضرت علامه (ره) بود
۲۸۶	تقیّد شدید حضرت علامه (ره) به انجام سنن شرعی
۲۸۷	جامعیّت و مقام جمع‌الجمعی ایشان
۲۸۸	حضرت آقای حدّاد (ره) هرگز از عبودیت محضه تنازل نمی‌فرمودند
۲۸۸	حضرت علامه (ره) پس از فناء تامّ، تمام جهات ظاهری را لحاظ می‌نمودند
۲۸۹	نمود دستورات و سنن شرع در روش زندگی حضرت علامه (ره)
۲۸۹	عملکرد ایشان الگوئی برای آشنائی با سنّت اصیل اسلام است

## فصل اوّل:

## سیره عبادی

از صفحه ۲۹۳ تا صفحه ۴۷۶

## شامل مطالب:

	وضو و غسل
۲۹۳	تأکید بر دائم الوضو بودن و انجام اغسال مستحبّه
۲۹۳	مراجعه به سنت رسول خدا و ائمه علیهم السلام در کیفیت وضو و غسل
۲۹۴	استحباب انجام واجبات و مستحبات وضو با یک مُدّ آب (ت)
۲۹۴	تحقیقی درباره مقدار صاع و مُدّ (ت)
۲۹۵	معنای صاع و مُدّ در کتب لغت (ت)
۲۹۶	تغییرات نسبت مُدّ به صاع در طول زمان (ت)
۲۹۷	وزن صاع در باب زکات فطره (ت)
۲۹۸	معانی درهم شرعی (ت)
۲۹۸	نظر مشهور در نسبت بین مثقال شرعی و صیرفی (ت)
۲۹۹	کلام مجلسی اوّل در لوامع صاحبقرانی (ت)
۲۹۹	کلام مرحوم سردار کابلی در وزن مثقال و درهم شرعی (ت)
۳۰۰	نظر مختار در مقدار حجم صاع و مُدّ (ت)
۳۰۱	روایاتی درباره کم مصرف نمودن آب در غسل (ت)
۳۰۲	زیاد آب مصرف کردن، خلاف سنت است و باعث اسراف و بوجود آمدن حالت شکّ
۳۰۲	در جائی که سنت، ترک احتیاط است، نباید احتیاط نمود
۳۰۲	ضرر حالت شکّ برای نفس سالک
۳۰۳	مرحوم انصاری (ره) عبادات همراه با وسواس را باطل میدانستند (ت)
۳۰۳	علّت حرمت وسواس (ت)
۳۰۴	شخص وسواسی از شیطان اطاعت می کند (ت)
۳۰۵	«إِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الدِّينَ وَ يُبْطِلُ الْيَقِينَ»
۳۰۵	روایت حکم کثیر الشکّ در نماز



صفحه	عنوان
۳۰۶	احتیاطی مطلوب است که شک و تردید در نفس پدید نیآورد
۳۰۶	عدم جواز احتیاط مطلق
۳۰۷	عملکرد مرحوم علامه در شکستن حالت شک مؤلف
۳۰۹	<b>نماز</b>
۳۰۹	اصل و اساس سلوک، نماز است
۳۰۹	اقامه نماز توجه به مبدأ، و ایتاء زکات رهاکردن تعلقات عالم طبع است
۳۱۰	ضرورت توجه سالکین به آداب و مستحبات نماز
۳۱۰	<b>اذان و اقامه</b>
۳۱۰	استحباب مؤکد و مغلظ اذان و اقامه
۳۱۱	اذان گفتن با صدای بلند در منزل
۳۱۲	استحباب شمرده شمرده گفتن و وقف بر اجزاء اذان
۳۱۳	رعایت نکردن فصل و وصل های اذان گاهی معنا را عوض میکند
۳۱۳	«أشهد أن علیاً أميراً للمؤمنین و ولیّ الله» شعار شیعه است
۳۱۴	مقرون بودن شهادت به امارت حضرت و شهادت به ولایت ایشان
۳۱۴	شهادت به ولایت جزء اذان نیست
۳۱۴	شهادت به نبوت جزء اذان است و تصرف در آن جائز نیست
۳۱۵	تقیید به اعلان اذان توسط شخص زنده
۳۱۵	شارع به بلندگفتن اذان به مقدار متعارف ترخیص داده است
۳۱۵	استفاده از بلندگو در صورت ایذاء همسایگان جائز نیست
۳۱۵	مشروع نبودن اذان در صورت جمع بین دو نماز
۳۱۶	<b>وقت نماز</b>
۳۱۶	سفارش اکید به اول وقت نماز خواندن
۳۱۷	سالک در انتظار وقت نماز ساعت شماری می کند
۳۱۷	تقدّم قضای حاجت مؤمن بر نماز اول وقت (ت)
	«قد قامت الصلوة» یعنی وقت مناجات و رسیدن به حاجت و وصول به پروردگار
۳۱۸	نزدیک شد

۳۱۹	رعایت وقت فضیلت نمازهای پنجگانه
۳۱۹	جریان اعتراض به حضرت علامه (ره) بخاطر اقامه نمازها در پنج وقت
۳۱۹	پیشنهاد به رهبر فقید انقلاب (ره): اعلان اذان در مواقیت پنجگانه در کشور
۳۲۰	روایاتی که بر استحباب تفریق در نمازها دلالت میکند (ت)
۳۲۱	أفضلیت بجا آوردن نماز عصر در عصر و نماز عشاء در وقت عشاء، اجماعی است
۳۲۲	غیر متعارف بودن مداومت بر جمع بین الصلواتین در زمان پیامبر و ائمه علیهم السلام
۳۲۳	دقت در تعیین وقت نمازها
۳۲۳	حضرت علامه (ره) وقت مغرب را استتار قرص میدانستند، نه ذهاب حمرة مشرقیه
۳۲۳	نظر فقهاء در وقت نماز مغرب (ت)
۳۲۳	نظر حضرت آیه الله خوئی در وقت نماز مغرب (ت)
۳۲۴	ذهاب حُمره أماره بر استتار قرص است
۳۲۵	<b>کیفیت و آداب نماز</b>
۳۲۶	حالت بکاء و انقلاب روحی حضرت علامه (ره) در نمازهای نافله و در خلوت
۳۲۶	چگونگی تبدیل حالت انقلاب روحی ایشان به حالت آرامش و طمأنینه
۳۲۷	تقید شدید حضرت علامه (ره) به نماز شب و تهجد
۳۲۷	مداومت بر نماز شب، از شروط اولیة سلوک است
۳۲۸	دستور خواندن نماز شب با صدای بلند و محزون
۳۲۸	بسیار قرآن خواندن در نوافل شب و نماز صبح
۳۲۹	سفارش به خواندن سوره های طولانی در نماز شب
۳۲۹	مؤمنین صدر اسلام در نمازها فقط سوره های کوچک نمی خواندند
۳۳۰	اصل توصیه قرائت قرآن، قرائت آن در نماز است
۳۳۰	اهتمام به رعایت نکات تجویدی
۳۳۱	طولانی بودن قنوت در نوافل و نماز صبح
۳۳۱	سفارش به اتیان نوافل لیلیه و نهاریه
۳۳۱	فضیلت صلوة أوابین
۳۳۲	اهتمام به تعقیبات نماز

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۳۳۲	سنت اختصاص مکانی در منزل برای نماز و عبادت
۳۳۳	سفارش به استفاده از سجاده سفید و ساده
۳۳۳	احتراز از حظوظ نفس در عبادت‌ها
۳۳۴	استفاده از عطر و عود در هنگام عبادت
۳۳۵	سفارش به همراه داشتن مهر تربت و قرآن و تسبیح
۳۳۵	احترام به تربت سیدالشهداء علیه‌السلام و قراردادن آن در جیب بالا
۳۳۵	حکایتی از مرحوم آیه‌الله دستغیب در این باره (ت)
۳۳۶	تشویق به شرکت در نماز جماعت
۳۳۷	نماز باید جاندار باشد و انسان را متحوّل کند
۳۳۷	اهمیت حضور قلب در نماز
۳۳۸	کلام سید ابن طاووس در ملاک انتخاب مکان نماز
۳۴۰	غیرخدا نبایستی مایه آرامش و نشاط عبادت انسان گردد
۳۴۱	آثار بردن کودکان به مساجد و مشاهد و مجالس توسّل
۳۴۱	لزوم نظارت بر اطفال در این موارد
	روایات نهی‌کننده از آوردن اطفال به مسجد ناظر به مراعات نمودن شأن مسجد
۳۴۱	است (ت)
۳۴۳	<b>قرآن</b>
۳۴۳	قرآن بهار دل عرفای بالله است
۳۴۳	کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اوصاف قرآن
۳۴۴	ارتباط و انس عجیب حضرت علامه (ره) با قرآن
۳۴۵	احترام زائدالوصف به قرآن در هنگام تلاوت
۳۴۵	هیچ چیزی را نباید قرین قرآن قرار داد
۳۴۶	محلّ قراردادن رحل قرآن
۳۴۶	سکوت هنگام قرائت قرآن واجب است
۳۴۶	در مجالس ختم، نباید هنگام قرائت قرآن پذیرائی شود
۳۴۷	کلام علامه طباطبائی (ره) در لزوم عنایت بیشتر شیعه به قرآن

۳۴۸	لزوم رعایت حق قرآن در مجالس ختم
۳۴۸	نباید هیچ مطلبی به قرآن ضمیمه شود
۳۴۹	ترجمه قرآن نیز باید در کتابی جدا طبع شود
۳۴۹	تگه تگه کردن قرآن و استفاده در مجالس ختم، هتک حرمت قرآن است
۳۵۰	لزوم دقت در تعابیر و حفظ ادب کلامی نسبت به قرآن
۳۵۰	قرآن باید با زیباترین و نفیس ترین شکل و خط و کاغذ طبع شود
۳۵۱	تبعیت کامل از رسم الخط مصحف عثمانی در قرآنها طبع مدینه
۳۵۲	تقیّد به نوشتن آیات الهی از روی مصحف عثمانی (ت)
۳۵۲	اهتمام به صحیح خواندن قرآن در منبر و غیر آن
۳۵۲	هر کدام از عبادات و اعمال نور خاص خود را دارد
۳۵۳	هر کدام از سنن و مستحبات را حداقل یک بار باید انجام داد
۳۵۴	دستور به استفاده از نور خاص قرآن
۳۵۴	خط قرآن و نظر به آن هم نور مخصوص به خود را دارد
۳۵۵	تأکید مرحوم علامه (ره) بر حفظ قرآن
۳۵۵	سفارش به مطالعه تفسیر برای طلاب و غیرطلاب
۳۵۶	تفاسیر مورد عنایت حضرت علامه (ره)
۳۵۶	طلّابی که ادبیات را تمام کرده اند یک دوره تفسیر بیضاوی مباحثه یا مطالعه کنند
۳۵۷	<b>دعا</b>
۳۵۷	دعا درخواست از ذات مقدّس و کلید گشایش تمام قفل هاست
۳۵۷	روایاتی در فضیلت و ثمرات دعا
۳۵۸	دعای ندبه اظهار سوز و عشق و فراق حضرت ولی عصر عجل الله فرجه است
۳۵۹	قرائت دعای ندبه باید در مسیر حرکت به سوی توحید و فناء باشد
۳۵۹	سفارش به قرائت دعای عهد و زیارت عاشورا
۳۶۰	قراءت زیارت عاشورا با صد لعن و سلام در روز عاشورا و اربعین
	عظمت مقام توحیدی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل و صباح
۳۶۰	وسیفی صغیر

۳۶۰	سفارش اکید به صحیفه سجّادیه و دیگر ادعیه حضرت زین العابدین علیه السلام
۳۶۱	بدون انس و مداومت بر این ادعیه، طوی راه سلوک غیرممکن است
۳۶۱	کلام حضرت علامه (ره) درباره ترغیب به ممارست با دعاهای صحیفه سجّادیه
۳۶۲	برخی از کتابهای دعا که بدان ترغیب میفرمودند
۳۶۲	بعضی از نواقص مفاتیح الجنان (ت)
۳۶۳	برخی از اذکار و اعمال وارده در مفاتیح الجنان احتیاج به اذن استاد دارد
۳۶۳	رعایت رفق و مدارا؛ از شروط عامه ادعیه و اذکار و عبادات
۳۶۴	روایات نهی از افراط در عبادت
۳۶۵	آثار خاص اذکار برای اشخاص خاص و در زمانهای مخصوص
۳۶۷	<b>روزه و ماه رمضان</b>
۳۶۷	مداومت حضرت علامه (ره) به روزه ماههای رجب و شعبان و رمضان
۳۶۷	حکایت سحری خوردن حضرت علامه (ره) با مرحوم حدّاد (ت)
۳۶۸	توصیه‌های خاص جهت استفاده از ماه رمضان
۳۶۹	در ماه رمضان مانعی ندارد که شبها بیدار و روزها بخوابید
۳۶۹	کم کردن از کسب و کار و پرداختن بیشتر به عبادت در این ماه
۳۶۹	نمازها و دعاهای سفارش شده در این ماه
۳۷۰	عنایت خاص به شب قدر و اعمال آن
۳۷۰	شب قدر از منت‌های خداوند بر امت به برکت نفس نفیس پیامبر است
۳۷۱	تأکید اکید بر مراقبه تام در شب قدر
۳۷۱	روز قدر نیز در فضیلت همچون شب قدر است
۳۷۲	حقیقت شب قدر، نزول حقائق بر قلب امام علیه السلام است
۳۷۲	مرتبه کامل شهود این حقائق در شب بیست و سوم ماه رمضان است
۳۷۳	سفارش به دعا و عبادت جمعی در شب قدر
۳۷۳	علاقه بسیار زیاد مرحوم علامه (ره) به شب هفدهم ماه مبارک رمضان
۳۷۳	تجلی عشق به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این شب
۳۷۴	خلاصه جریان این شب از کتاب امام شناسی

۳۷۶	عنایت به حفظ سلامتی و نهی از روزه منجر به بیماری
۳۷۶	نباید روزه را بر کودکان تحمیل نمود
۳۷۶	زمان و جوب روزه بر دختران، بلوغ جسمانی و عادت زنانه است
۳۷۶	روایات دالّ بر زمان و جوب روزه
۳۷۸	نحوه تشویق فرزندان به روزه‌داری
۳۷۸	برگزاری مجالس عید فطر با خانواده
۳۷۹	<b>حج و عمره</b>
۳۷۹	نمایان‌بودن آثار توحید و عبودیت در اعمال عبادی حضرت علامه (ره)
۳۷۹	حالات توحید و فناء و عشق به پروردگار در حجّ
	در مدینه توجه به حقیقت حضرت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و در مکه توجه به
۳۸۰	توحید نمائید
۳۸۰	مقصود اصلی از حج، انقطاع إلى الله است
۳۸۱	حال سالک در مکه و مشاعر مشرفه
۳۸۲	حالات جذبۀ الهیۀ مرحوم حدّاد (ره) در حج
۳۸۲	حال عجیب حضرت علامه (ره) در عرفات
۳۸۳	بیان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره سرّ تشریح حجّ و اعمال آن
۳۸۴	شرح ابن میثم بحرانی درباره سرّ طواف خانه خدا
۳۸۵	طواف مطلوب، طواف قلب به گرد حضرت ربوبیت است
۳۸۶	توجه تامّ به توحید و حضور قلب در حین انجام اعمال
۳۸۶	جواز طواف از پشت مقام در صورت فشار جمعیت که مانع حضور قلب شود
۳۸۶	روایت امام صادق علیه‌السلام در جواز طواف از پشت مقام (ت)
۳۸۷	عالمان دینی باید زائران را با حقیقت و باطن اعمال آشنا نمایند
۳۸۷	احتراز از احتیاط‌هایی که حلاوت عبادت را از بین می‌برد
۳۸۸	عدم نظر استقلالی به اعمال و رفتار عبادی
۳۸۹	غلط‌بودن احتیاط‌هایی که مستلزم توجه به نفس عمل و غفلت از خداست
۳۸۹	مراد از: «تُخَذُ بِالْاِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجَدُّ اِلَيْهِ سَبِيْلًا»

۳۹۰	درباره انحراف شانه در حال طواف، دقت عقلی نباید نمود
۳۹۰	أدلة وجوب طواف در حالیکه شانه چپ به سوی بیت باشد (ت)
۳۹۰	لحاظ نمودن حکمت و جهت تشریح عمل عبادی در حین انجام آن
۳۹۱	شخص حاجی، باید در مذبح نفس خود را ذبح کند
۳۹۱	تجلی توحید در پشت به قبله نمودن در هنگام رمی جمره عقبه
۳۹۲	در هنگام نوشیدن آب زمزم حاجت خود را لقاء الله قرار دهید
۳۹۲	بیاناتی از مرحوم حاج شیخ محمد بهاری (ره) در آداب حج
۳۹۳	اشعار ابن فارض مصری در تجلی عشق الهی هنگام اعمال عبادی
۳۹۵	سفارش به بردن فرزندان به حج در دوران کودکی و جوانی
۳۹۵	وجود آثار حج بصورت بالقوه در نفس طفل
۳۹۶	گفتار مرحوم علامه (ره) درباره سرّ حجّ بردن فرزندان در اوان بلوغ
۳۹۷	نحوه لباس پوشیدن ایشان در مدینه و مکه
۳۹۸	انجام طوافهای مستحبی فراوان در مدت اقامت در مکه
۳۹۸	روایاتی درباره مطلوب بودن تساوی مردم در شکل ظاهری در مکه (ت)
۳۹۸	توجه به توحید در حال نگاه به کعبه
۳۹۹	مرحوم علامه (ره) تمایلی به انجام عمره مجدد نداشتند
۳۹۹	سنت رسول خدا و ائمه علیهم السلام بر تکرار عمره نبوده است
۴۰۰	کیفیت خرید سوغاتی از مکه و مدینه
۴۰۰	عنایت خاص به غار حراء
۴۰۰	بحثهای حضرت علامه (ره) با علماء و عوامّ اهل تسنن
۴۰۱	شرح جریان مناظره مرحوم علامه (ره) در مسجدالحرام با یکی از علمای عامه
۴۰۲	عمر حجّ تمتع را تغییر داد
۴۰۳	اسکات دو عالم سنی در اثر استدلال متقن حضرت علامه (ره)
	اعتراض مرحوم علامه (ره) به مزاحمت شرطه‌ها و آمران به معروف و هابی برای
۴۰۳	زیارت زائران
۴۰۴	اعتراض عالم سنی منصف به علمکرد وهابیان

- ۴۰۵ استدلال متین عالم سنّی بر جواز تبرّک
- ۴۰۶ جریان گفتگوی حضرت علامه (ره) با فردی سنّی در مکه، از کتاب امام شناسی
- ۴۰۷ اعتقاد شیعه درباره اصحاب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم
- ۴۰۸ پیروی از أعلم و أفضل، حکمی عقلی است
- ۴۰۹ أعلم و أفضل بودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از همه صحابه
- ۴۱۰ معجب شدن مرد سنّی از فرمایشات حضرت علامه (ره)
- ۴۱۱ **زیارت**
- ۴۱۱ **زیارت مدینه**
- ۴۱۱ در مدینه توجه باید به مقام ولایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله باشد
- ۴۱۱ زیارت قبرستان بقیع با پای برهنه
- ۴۱۱ زیارت مضجع شریف حضرت زهرا سلام الله علیها در کنار بیت ایشان
- کلام مرحوم حدّاد (ره) در تجلّی عظمت حضرت زهرا سلام الله علیها در
- ۴۱۲ مسجد النبی
- ۴۱۲ زیارت مسجد قبا، مشربۀ امّ ابراهیم و مسجد فضیخ
- ۴۱۲ زیارت مشربۀ امّ ابراهیم و مسجد فضیخ در خاطرات حج حضرت علامه (ره)
- ۴۱۳ ماجرای رفتن ماریۀ قبطیّه به مشربه (ت)
- ۴۱۴ جنایات وهابیان در مکه و مدینه و از بین بردن آثار تاریخ اسلام
- ۴۱۵ غریب و مهجور بودن نام امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه
- ۴۱۶ وهابیت موجودیت خود را در قاچاق بودن تشیع می بیند
- ۴۱۶ سجده نمودن روی فرشها بنخاطر تقیّه
- ۴۱۶ شرکت در نماز جماعت اهل سنّت و اقتداء به آنان
- ۴۱۷ **زیارت مشهد مقدّس**
- ۴۱۷ نحوه زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
- ۴۱۸ تقید مرحوم علامه (ره) به پیاده مشرف شدن به حرم
- ۴۱۸ لزوم توجه به عظمت مقام حضرت، و تشرف با بهترین لباس
- ۴۱۸ حفظ حال توجه و حضور قلب در مسیر حرکت به حرم



## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۴۱۹	تأکید مرحوم علامه (ره) بر اینکه کسی پشت سرشان حرکت نکند
۴۲۰	مسیر تشرّف و کیفیت زیارت ایشان در حرم
۴۲۱	سفارش به قرائت زیارت آمین الله و جامعه کبیره و زیارت مخصوصه حضرت طواف برگرد ضریح مطهر
۴۲۲	قرائت نماز زیارت
۴۲۲	تعریف از صفا و نورانیت مسجد گوهرشاد
۴۲۳	نحوه خروج از حرم
۴۲۳	<b>زیارت سائر مشاهد مشرفه</b>
۴۲۳	نحوه زیارت در کربلا
۴۲۳	زیارت سرداب حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در سامراء
۴۲۴	<b>زیارت امام زادگان</b>
۴۲۴	اهتمام به زیارت حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم حسنی علیهما السلام
۴۲۴	نکاتی درباره امام زاده حمزه (ت)
۴۲۵	نحوه زیارت حضرت عبدالعظیم و امام زادگان دیگر آنجا
۴۲۵	زیارت امام زادگان مدفون در شیراز
۴۲۵	شرح حال جناب احمد بن موسی و برادرشان (ت)
۴۲۷	احترام و تعظیم امام زادگان به حسب مراتب و درجات آنها
۴۲۷	تفاوت درجات امام زادگان (ت)
۴۲۸	خطاب برخی از زیارت نامه ها فقط به انسان کامل است (ت)
۴۲۸	<b>مزارات بزرگان</b>
۴۲۹	عنایت به زیارت خواجه أباصلت
۴۲۹	شرح احوال خواجه أباصلت (ت)
۴۳۰	زیارت پیرپالان دوز، مرحوم طبرسی و شیخ مؤمن در مشهد
۴۳۰	عدم تجلیل از شخصیت خواجه ربیع
۴۳۱	فرمایشات مرحوم علامه (ره) درباره خواجه ربیع
۴۳۲	عبادتی که با جداسدن از امیرالمؤمنین علیه السلام همراه باشد ارزشی ندارد

۴۳۲	منع شدید از رفتن سر قبر فردوسی
۴۳۳	تحلیل شخصیت فردوسی
۴۳۳	گناه بزرگ فردوسی (ت)
۴۳۴	سوء استفاده از فردوسی برای مقابله با زبان عربی و تمدن اسلام
۴۳۴	ترویج ملی‌گرایی و زردشتی‌گرایی در کنار قبر او
۴۳۵	زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام با رفتن بر سر قبر فردوسی تعارض دارد
۴۳۵	سر رفتن مرحوم قاضی نورالله شوشتری به زیارت فردوسی (ت)
۴۳۶	حساسیت و غیرت مرحوم علامه (ره) بر مسئله ملی‌گرایی
۴۳۶	زیارت تخت فولاد اصفهان
۴۳۷	زیارت مرحومین مجلسیین و مسجدسید اصفهان
۴۳۷	زیارت خواجه حافظ در شیراز
۴۳۸	کیفیت زیارت خواجه حافظ
۴۳۹	حال عجیب مرحوم علامه با خواجه حافظ
۴۳۹	خواندن اشعار حافظ در منزل
۴۴۰	مکه رفتن با حافظ صفای دیگری دارد
۴۴۰	کیفیت تفأل به دیوان خواجه (ت)
۴۴۱	مقایسه اشعار حافظ با اشعار مغربی و غبار همدانی (ت)
۴۴۲	معانی حقیقی اشعار حافظ را کسی میفهمد که آنرا با وجودش حس کند
۴۴۲	هرچه سالک جلوتر رود بطون معانی اشعار حافظ را بهتر درک میکند
۴۴۳	زیارت قبرستان دارالسلام شیراز
۴۴۳	تمایز مرتبه سعدی و حافظ (ت)
۴۴۴	زیارت مزارات همدان و قم
۴۴۴	زیارت قدمگاه امام رضا علیه‌السلام نزدیک نیشابور
۴۴۵	زیارت حاج مآلهادی سبزواری و فیض کاشانی
۴۴۷	<b>توسّل به اهل بیت علیهم‌السلام</b>
۴۴۷	نور واحد بودن اهل بیت علیهم‌السلام

	حالت جذب و انجذاب خاصّ مرحوم علامه (ره) نسبت به حضرت امیرالمؤمنین
۴۴۸	علیه السلام
۴۴۸	عشق و علاقه فراوان ایشان به نجف اشرف
۴۴۹	افکندن بار نیاز بر آستان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
۴۴۹	حضرت علامه (ره): «اگر امکان رفتن به نجف فراهم آید، باز هم در مشهد خواهم ماند»
۴۵۰	رعایت اقتضای ادب در اقامت در محضر انوار مقدّسه اهل بیت علیهم السلام
۴۵۱	معنای: «کلنا محمد» (ت)
۴۵۱	شواهدی بر اتحاد و یگانگی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام
۴۵۳	خروج از مشهد به قصد زیارت اولیاء و بزرگان نارواست
۴۵۳	حفظ حریم خاندان عصمت و تمایز بین ایشان و دیگران
۴۵۳	عدم جواز مقایسه دیگران با خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
۴۵۴	مقام والای شهدای جنگ تحمیلی باعث جواز مقایسه آنان با شهدای کربلا نمی شود
۴۵۵	مقام شهدای کربلا برای هیچیک از شهدای طول تاریخ اسلام تحقق نیافته است
۴۵۵	ناراحت شدن مرحوم علامه (ره) از مقایسه شهداء با حضرت علی اکبر علیه السلام
۴۵۶	افتخار جوانان شهید ما پیروی از حضرت علی اکبر بوده است
۴۵۶	روایات دال بر علو مقام حضرت علی اکبر علیه السلام
۴۵۷	مستفاد از روایات افضلیت حضرت علی اکبر بر تمامی شهدای کربلاست (ت)
	عدم رضایت به مقایسه شهدای روز عاشورا در حرم مطهر رضوی با شهدای
۴۵۷	عاشورای حسینی
۴۵۸	لزوم رعایت ادب کلامی در یاد نمودن از ائمه علیهم السلام
	عدم استفاده از حروف اختصاری «ص» و «ع» بعد از نام مبارک پیامبر و ائمه
۴۵۹	علیهم السلام
	کلام شهید ثانی (ره) در مختصر نمودن صلوات و سلام بر معصومین
۴۵۹	علیهم السلام (ت)
۴۶۰	نهایت کوشش در رعایت ادب و خضوع در محضر آن بزرگواران
۴۶۰	بکارگیری صفات غیرخاصّه معصومین علیهم السلام برای دیگران منعی ندارد (ت)

۴۶۲	روضه و ذکر توسّل
۴۶۲	تأثیر مجالس روضه در تطهیر قلوب و تسریع سیر سالکین
	طلوع سلطان معرفت، در حال تلاوت قرآن و توسّل به حضرت امام حسین
۴۶۲	علیه السّلام
۴۶۲	تقیّد و تشویق مرحوم علامه (ره) به برگزاری محافل روضه و عزاداری
۴۶۳	مجالس روضه هفتگی مرحوم علامه (ره)
۴۶۳	برکات و آثار مجالس روضه هفتگی در منازل
۴۶۴	وصیّت مرحوم قاضی (ره) به عزاداری و زیارت حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام
۴۶۴	برگزاری مجالس اعیاد و وفیات معصومین علیهم السّلام
۴۶۵	منبرها و سخنرانی‌های مرحوم علامه در مسجد قائم علیه السّلام
۴۶۵	خواندن روضه در منبر
۴۶۶	استفاده از اشعار زیبا و پرمغز در روضه
۴۶۶	سفارش به استفاده از مقتل‌های معتبر (ت)
۴۶۷	وصیّت مکرّر نسبت به برگزاری مجالس اعیاد و وفیات
۴۶۷	برنامه جلسات اعیاد و وفیات معصومین علیهم السّلام
۴۶۸	این مجالس متعلّق به حضرات معصومین علیهم السّلام است
۴۶۸	احترام و عرض ادب نسبت به مهمانان
۴۶۹	پذیرائی از میهمانان با گلاب
۴۶۹	تقیّد مرحوم علامه (ره) به شرکت در مجلس روضه و عزاداری با کھولت سنّ
۴۷۰	احوال ایشان در ماه محرم و صفر و روز عاشورا و شام غریبان
۴۷۰	حکم روزه روز عاشورا (ت)
۴۷۱	سیاه پوش کردن منزل در لیالی و ایّام شهادت معصومین علیهم السّلام
۴۷۱	برپائی مجلس روضه در دهه اوّل محرّم و ماه صفر، در منزل شاگردانشان
۴۷۲	تعطیلی کسب و کار و دروس طلاب در روزهای شهادت
۴۷۲	میل نکردن شیرینی در دو ماه محرّم و صفر و ایّام شهادت
۴۷۳	قول صحیح در تاریخ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

۴۷۴	احترام خاصّ برای هرچه ارتباط با حضرت سیدالشّهدا داشت
۴۷۴	نظر مرحوم علامه (ره) درباره پوشیدن لباس سیاه
۴۷۵	سیره معصومین علیهم السّلام بر پوشیدن لباس سیاه در عزا نبوده است
۴۷۶	عدم کراهت لباس سیاه در خصوص عزای حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام (ت)
۴۷۶	لباس حزن و تعظیم شعائر، منحصر در رنگ سیاه نیست

## فصل دوّم:

### سیره اخلاق و زندگی فردی

از صفحه ۴۷۹ تا صفحه ۵۸۰

#### شامل مطالب:

۴۷۹	تعبّد تامّ به شریعت در آداب زندگی، نوع لباس، غذا، خواب و...
	لزوم منطبق نمودن تمام امور دنیوی و اخروی بر سنّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلّم

۴۷۹

۴۸۱

۴۸۱

۴۸۱

۴۸۲

۴۸۳

۴۸۴

۴۸۴

۴۸۵

۴۸۵

۴۸۵

۴۸۶

۴۸۶

۴۸۷

#### لباس

#### جهت اوّل: اندازه لباس

۴۸۱	وجه اجتناب از لباس کوتاه حتّی زیر لباسها (ت)
۴۸۲	امام حسین علیه السّلام: لباس کوتاه، لباس اهل ذلّت است (ت)
۴۸۳	لباس بلند از سنن مؤکّده شرعیّه است
۴۸۴	کیفیت و الگوی لباس اسلامی بر اساس صحیحّه معلی بن خنیس
۴۸۴	لزوم اجتناب از لباسهای تنگ، و مضرات آن
۴۸۵	لباس حضرت علامه (ره) در منزل
۴۸۵	پیراهن و کت کوتاه سوغات غرب است
۴۸۵	تمجید از لباس مرسوم پاکستانیها
۴۸۶	سفارش به پوشیدن کت بلند برای رفقا خصوصاً طلاب غیرمعمّم
۴۸۶	مخدّرات در منزل نیز لباس بلند و گشاد بپوشند
۴۸۷	رعایت عدم تشبّه مخدّرات به مردان در لباس و آرایش (ت)

۴۸۷	مراعات اندازه لباس زنان در مجالس زنانه
۴۸۷	<b>جهت دوّم: نوع لباس</b>
۴۸۸	مسلمانان باید در طرح و شکل لباس استقلال داشته باشند
۴۸۸	لزوم پرهیز زنان مؤمنه از تجملات و اعتباریات
۴۸۹	صرف هزینه امور غیر لازم در صدقات و خیرات
۴۸۹	عمامه بستن، سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است
۴۹۰	اهل علم در منزل نیز عمامه ای کوچک یا شب کلاه بر سر بگذارند
۴۹۰	مطلوب بودن عمامه سبز برای سادات غیر اهل علم
۴۹۱	لزوم احترام به عمامه
۴۹۱	اندازه عمامه باید متناسب با شأن طلبه باشد
۴۹۱	اندازه محاسن در شرع انور
۴۹۲	<b>جهت سوّم: رنگ لباس</b>
۴۹۲	لباس ایشان در منزل همیشه سفید بود
۴۹۳	اجتناب از رنگ سیاه مگر در عبا و عمامه و کفش
۴۹۳	استفاده از عبا و مشکى در ایام شهادت معصومین علیهم السلام
۴۹۳	در استحباب رنگ سفید تفاوتی بین زن و مرد نیست
۴۹۳	<b>جهت چهارم: نظافت و بهداشت</b>
۴۹۴	خداوند وقتی نعمتی به بنده ای میدهد دوست دارد اثرش را در او ببیند
۴۹۵	استفاده از پارچه های طبیعی و بدون موادّ
۴۹۵	<b>جهت پنجم: سادگی لباس</b>
۴۹۵	ملاک انتخاب فقط رضایت الهی است
۴۹۶	بهترین لباس، لباسی است که انسان را به غیر خدا مشغول نکند
۴۹۷	استفاده از لباس کهنه و وصله دار در منزل
۴۹۷	در بیرون منزل از لباسهای مرتّب و سالم استفاده می نمودند
۴۹۸	عالمان دینی باید برای حفظ عزّت اسلام با بهترین هیئت دیده شوند
۴۹۹	هیبت و عزّت پدر حضرت علامه (ره) در مقابل رجال دولت

صفحه	عنوان
۴۹۹	غیرت دینی پدر حضرت علامه (ره) در مقابله با رضاخان (ت)
۴۹۹	<b>انگشتر و عصا</b>
۴۹۹	عنایت خاص به انگشتر عقیق و فیروزه
۵۰۰	انگشتر را فقط باید در دست راست نمود
۵۰۰	قراردادن انگشتر در دست چپ از بدعت‌های معاویه است (ت)
۵۰۰	استفاده از عصا در دوره کهنولت سن و استحباب آن
۵۰۱	معنای: «من بلغ الأربعین و لم يأخذ العصا فقد عصى»
۵۰۲	جریان عصای مرحوم آیه‌الله انصاری که نزد مؤلف کتاب است
۵۰۳	<b>خواب و بیداری</b>
۵۰۳	تقیّد به زودخوابیدن و بیداری سحر و بین‌الطلوعین
۵۰۳	نهی از دیرخوابیدن در روایات
۵۰۴	التزام به اذکار قبل از خواب، و رو به قبله خوابیدن
۵۰۴	استحباب خوابیدن بر پهلو راست یا به پشت (ت)
۵۰۵	تقیّد مرحوم علامه (ره) به درازنمودن پا به طرف کسی خصوصاً سادات
۵۰۵	کم‌خوابی ایشان به جهت سوز عشق و آتش محبت
۵۰۵	هرچه عشق سالک بیشتر شود بهره‌اش از لذات دنیوی کمتر می‌شود
۵۰۵	صفات مشتاق لقاء الهی در کلام امام صادق علیه‌السلام
۵۰۷	نحوه بیدارخوابی مرحوم علامه (ره)
۵۰۷	چگونگی تهجد و نماز شب ایشان
۵۰۸	خواب بعد از ظهر و قیلوله
۵۰۸	سجده کردن و دعای هنگام بیدارشدن
۵۰۹	بیدارنمودن کودکان در هنگام اذان صبح با ملاطفت
۵۱۱	<b>طعام و ادب آن</b>
۵۱۱	پرهیز از لقمه مشتبه
۵۱۱	استفاده از غذاهای سالم و اجتناب از غذاهای بسته‌بندی و دارای ترکیبات مضر
۵۱۱	استفاده از موادّ غذائی تازه و غیرفریزری

۵۱۲	عدم استفاده از غذاها و نوشیدنی های رنگارنگ امروزی
۵۱۲	استفاده از غذاهای ساده و نهی از چند رقم غذا پختن
۵۱۳	سفارش به برخی از غذاهائی که موجب تنویر قلب می شود
۵۱۴	استفاده از نان جو و انار
۵۱۵	نهی از غذاهای کفّار
۵۱۵	سفارش به کم خوری و تناول به میزان نیاز بدن
۵۱۵	استفاده از نمک ابتدا و انتهای غذا
۵۱۶	احترام خاصّ به نان
۵۱۷	برخی دیگر از آداب غذا خوردن
۵۱۷	دعانمودن بعد از غذا
۵۱۷	استفاده نکردن از میز غذاخوری و نیز ایستاده غذا نخوردن
۵۱۸	شستن دستها قبل و بعد از غذا، از سنن اسلامی است
۵۱۸	کیفیت شستن دستهای میهمانان با آفتابه و لگن
۵۱۹	شروع شستن از صاحب خانه و ختم شستن به او (ت)
۵۱۹	مطلوبیت إحياء این سنّت در زمان فعلی
۵۲۰	حکمتهای شستن دست میهمان توسط صاحب خانه
۵۲۰	روایات التزام أئمه علیهم السّلام به این سنّت (ت)
۵۲۱	روایت امام عسکری درباره سیره امیرالمؤمنین علیهما السّلام در مهمانداری
۵۲۴	روایات استحباب خشک نکردن دستها قبل از غذا
۵۲۴	مسأله فقط نظافت و بهداشت نیست، اینگونه شستن موضوعیت دارد
۵۲۴	استحباب شستن دستهای اخوان دینی در یک ظرف
۵۲۵	عدم اختصاص این سنّت به زمانهای سابق
۵۲۵	عدم تنقیص و کم شمردن غذا
۵۲۶	انسان در مقابل نعمتهای خداوند هیچ حقّی و شأنی برای خود نباید قائل باشد
۵۲۷	روایات نهی از کم شمردن غذا برای میهمان
۵۲۸	با دست غذا خوردن، و علّت استفاده ننمودن از چنگال



صفحه	عنوان
۵۲۸	عدم استفاده از ظروف ملامین و تفلون
۵۲۹	خودداری از خرید میوه‌ها و غذاهائی که مقابل دید افراد بوده است
۵۲۹	برگزاری ضیافت و میهمانی در منزل نه در تالارها
۵۲۹	پرهیز از میهمانی‌های شبانه
۵۳۰	نهی از خارج شدن مخدرات از منزل در شب
۵۳۰	نهی از هم سفره شدن مردان و زنان نامحرم
۵۳۱	علت نهی از نشستن زن و مرد نامحرم بر سر یک سفره
۵۳۳	<b>اطعام و میهمانی</b>
۵۳۳	گشاده روئی مرحوم علامه (ره) در پذیرائی از میهمان
۵۳۴	نهایت تلاش در تکریم میهمان
۵۳۵	<b>نشستن و برخاستن</b>
۵۳۵	تقیّد به نشستن رو به قبله یا رو به حرم مطهر
۵۳۵	درازنمودن پاها به سمت حرم مطهر
۵۳۵	سفارش به دوزانو نشستن و نهی از چهارزانو نشستن
۵۳۶	دعای هنگام برخاستن
۵۳۷	عدم تقیّد به صدر مجلس نشستن و عدم توجّه به اعتباریّات
۵۳۹	<b>نظم</b>
۵۳۹	دقّت در سر ساعت مقرّر حاضر شدن در قرارها
۵۴۰	اهتمام و سفارش به نظم در رانندگی و رعایت قوانین آن
۵۴۰	تشخیص روحیّات افراد از نوع رانندگی آنان
۵۴۰	تقیّد به حفظ قوانین رانندگی از دو جهت:
۵۴۱	اول: مراعات نظم و حفظ سلامتی
۵۴۱	دوم: احترام به حکومت اسلامی و قوانین آن
۵۴۱	مخالفت با قوانین حکومت اسلامی حرام شرعی است
۵۴۲	ضرورت اطاعت از مقام معظّم رهبری در مسائل اجتماعی
۵۴۲	رعایت نظم و ترتیب در تمام شؤون زندگی

۵۴۳	حکمت انضباط: استفاده بهتر از عمر و تحصیل روحیه اتقان است
۵۴۳	لزوم استفاده از لحظه لحظه عمر و هدر ندادن اوقات
۵۴۴	مؤمن در وقت و عمر خود بخیل و ضنین است
۵۴۴	مؤمن هرکاری را به کمال و تمام انجام میدهد
۵۴۵	«لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا فَأَحْكَمَهُ»
۵۴۷	<b>زهد و انفاق</b>
۵۴۷	وصیت حضرت علامه (ره) به فرزندان درباره ساده زیستی و پرهیز از تجمل گرایی
۵۴۷	طلبه نباید تجملات و خوش گذرانی را به زندگی خود راه دهد
۵۴۷	باید اهل علم به سنت ساده زیستی بیشتر عمل کنند
۵۴۸	مفروش نمودن قسمت زیادی از منزل با گلیم
۵۴۸	پرهیز از خرید لوازم گران قیمت غیر ضروری
۵۴۹	قناعت به کم و انفاق به نیازمندان
۵۴۹	صرف نظر نمودن مرحوم علامه (ره) از سهم الارث و حقوق شرعی برای دفع کدورت
۵۵۰	تشرّف به نجف اشرف و زندگی در منزلی بسیار محقر
۵۵۱	خاطره آیه الله سیستانی مدّظله درباره زهد حضرت علامه رحمه الله علیه (ت)
۵۵۱	منزلی که حضرت علامه (ره) در طهران سکونت داشتند
۵۵۲	هر مکانی که ولی خدا در آن نفس بکشد، منور به نور الهی میگردد
۵۵۲	زندگی همراه با عسر و مشقت مرحوم علامه (ره)
۵۵۳	چگونگی تهیه ماشین برای فرزندان خود (ت)
۵۵۴	رساندن فوری وجوهات به اهل آن
۵۵۴	عدم استفاده از سهم سادات
۵۵۴	پایه گذاری اساس زندگی بر ایثار و مقدم داشتن فقرا بر خود
۵۵۵	شهریه حضرت علامه (ره) به فرزندان خود تقریباً نصف شهریه متعارف بود
۵۵۵	زندگی کردن سه خانواده در منزلی کوچک
۵۵۶	چگونگی تهیه منزل برای مؤلف در قم و مشهد
۵۵۷	نظر ولی خدا به هرچه تعلق بگیرد همان می شود

صفحه	عنوان
۵۵۷	انفاهای ایشان معمولاً در خفا انجام می‌گرفت
۵۵۸	دقت و خیرویت ایشان در شناخت فقراء واقعی
۵۵۸	اهتمام فراوان به حفظ آبروی افراد در هنگام انفاق
۵۵۹	سفارش به انفاق اجناس خوب و سالم و پاک
۵۶۰	انفاق ایشان زمین با ارزشی را به یکی از ارادتمندان مرحوم حدّاد (ره) تهیه آن زمین، به جهت محبّت و شوق به ظهور حضرت صاحب‌الأمر عجل‌الله فرجه بوده است
۵۶۱	انفاق از لوازم منزل و اموال شخصی
۵۶۲	تسریع در رساندن سهم امام و سادات به اهلش و عدم مصرف آنها برای خود و خانواده
۵۶۲	احتیاط در مصرف سهم امام و صرف آن در مورد سادات فقیر (ت)
۵۶۲	تحمل زحمات مالی و جانی برای دوستان خدا
۵۶۳	در اواخر عمر، تاب مجالست با بسیاری از افراد را نداشتند
۵۶۳	نیفکندن بار خود بر دوش دیگران
۵۶۳	روایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در حمل طعام عیال
۵۶۴	در احواء شعائر الهی، دیگران را نیز شریک می‌کردند
۵۶۵	<b>اخلاص و حریت</b>
۵۶۵	اخلاص و بی‌هوا بودن حضرت علامه (ره)
۵۶۵	آیه‌الله سیّد علی لواسانی (ره): هیچکس را به بی‌هوائی والد شما ندیدم
۵۶۶	دوری از مطرح شدن و شهرت
۵۶۶	مناعت طبع و حریت در راه تبعیت از حقّ
۵۶۷	فعالیّت در مسجد قائم بدون هیچ چشم‌داشتی
۵۶۷	ایشان در دریافت وجوهات زیر بار هیچگونه منتی نمی‌رفتند
۵۶۸	افراد در پرداخت خمس نباید برای خود شأنی قائل شوند
۵۶۸	اهل علم، عزّت علم و معنویت را با امور زائل مبادله ننمایند
۵۶۹	<b>غیرت و تصلّب در دین و احکام الهی</b>

- ۵۶۹ عدم تسامح در امور مربوط به خداوند متعال و شریعت غزّاء
- ۵۶۹ تأثر شدید ایشان از انجام برخی امور منکر در سطح اجتماع
- ۵۷۰ ناراحتی شدید حضرت علامه (ره) در اثر اجرای طرح استعماری «کاهش جمعیت»
- ۵۷۰ شرکت در نماز جمعه‌ای که کاهش جمعیت در آن تبلیغ گردد واجب نیست
- ۵۷۰ دشمنان کاری کردند که شیعه عقیم شود
- ۵۷۱ اهتمام فراوان به تألیف کتاب کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر بیکر مسلمین
- ۵۷۱ زخم‌زبانها و اهانتها به ایشان در اثر تألیف کتاب
- ۵۷۱ اهتمام به تبلیغ و ترویج کتاب برای اینکه مطلب به گوش همه برسد
- ۵۷۱ نهی ایشان از خرید کالاهای دارای تبلیغات شیطانی کاهش جمعیت
- ۵۷۱ تلاش مستمر حضرت علامه (ره) برای تشکیل حکومت اسلامی
- ۵۷۲ زیرکی و عنایات باطنی خداوند به ایشان در طول مبارزات علیه رژیم پهلوی
- ۵۷۲ حکایتی از جدّیت ایشان در مقابله با باطل در دوران جوانی
- ۵۷۳ قوّت جسمانی حضرت علامه (ره) در جوانی (ت)
- ۵۷۳ عدم مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر حتی نسبت به اقرباء
- ۵۷۵ غیرت عجیب ایشان در مورد اهانت به اولیاء الهی
- ۵۷۵ مراتب برخورد ایشان با کسانی که نسبت به اولیاء خدا جسارت می نمودند
- ۵۷۵ عداوت با اولیاء خدا از روی علم و آگاهی از بزرگترین گناهان کبیره است
- ۵۷۶ روایاتی درباره جزای اهانت به اولیاء خدا
- ۵۷۶ مخالفت و عناد با اولیاء خدا آتش است
- ۵۷۷ کسی که خدا را دوست دارد قهراً و تکویناً اولیاء او را نیز دوست دارد
- ۵۷۸ قاطعیت در برابر کسی که بر او اتمام حجّت شده است
- ۵۷۸ بنای اولیة زندگی ایشان حتی نسبت به مخالفان، مهربانی و محبّت بود
- ۵۷۹ طیّ مسیر ایمان و توحید، با محبّت به اولیاء و بغض با أعداء
- ۵۷۹ جریان وصایت حاج غلامحسین سبزواری (ره) و غضب‌شدن حقّ زوجه ایشان
- ۵۷۹ برخورد شدید حضرت علامه (ره) با غاصب حقّ
- ۵۸۰ برخوردهای شدید ایشان، در مراحل پایانی امر به معروف و نهی از منکر بود

فصل سوم:

سیره خانوادگی

از صفحه ۵۸۳ تا صفحه ۶۸۱

شامل مطالب:

۵۸۳	محبت و احترام به خانواده
۵۸۳	تکریم فرزندان در منزل و نزد دیگران
۵۸۳	ادب گفتاری در تخاطب با فرزندان و پدر و مادر
۵۸۴	رعایت مراتب اشخاص در صدا زدن آنها (ت)
۵۸۴	اهتمام به تربیت
۵۸۴	اطاعت فرزندان از ایشان
۵۸۴	استقلال دادن به کودک از ابتدای طفولیت صحیح نیست
۵۸۵	در خانواده اسلامی مدیر خانواده پدر است و اثری از فرزندسالاری وجود ندارد
۵۸۵	زنده نمودن روح اطاعت و تسلیم در برابر حق در فرزندان با رفق و مدارا
۵۸۶	نمونه‌ای از زیر نظر داشتن ارتباطات فرزندان
۵۸۷	تربیت پذیر بودن کودک و نوجوان، و لزوم مراقبت و حفظ او
۵۸۷	فرزندان ذکور بیشتر باید با پدر باشند
۵۸۷	محبت شدید مؤلف به حضرت علامه (ره) از دوران طفولیت
۵۸۷	تربیت عملی ایشان؛ «کونوا دعاة الناس بغير ألسنتکم»
۵۸۸	پدر و مادر غیر متخلّق به اخلاق الهی نمی توانند فرزندان را رشد دهند
۵۸۸	ارشادات گفتاری ایشان
۵۸۹	توحید و محبت خداوند کلید حلّ هر مشکلی است
۵۸۹	احترام به والدین
۵۸۹	رعایت ادب و احترام نسبت به والدۀ مکرمه شان
۵۹۰	چگونگی خدمت به مادر
۵۹۰	چگونگی رحلت والدۀ مکرمه حضرت علامه (ره) (ت)
۵۹۱	تأدیب

۵۹۱	لزوم بکارگیری جمال و جلال در تربیت فرزند
۵۹۱	تجویز تنبیه بدنی در برخی موارد
۵۹۱	روایات وارده در جواز تنبیه بدنی (ت)
۵۹۲	مراتب تأدیب
۵۹۳	نکات و ظرائف تنبیه فرزند
۵۹۳	سختگیری و تأدیب ایشان ابداً نفسانی نبود
۵۹۴	رابطه بسیار محبت‌آمیز طرفینی بین ایشان و فرزندان
۵۹۴	<b>امکانات و نیازهای واقعی اهل منزل</b>
۵۹۵	تجمّلات، مخّل به تربیت اولاد است
۵۹۵	فرزندان باید مانند عبد بنشینند و بخوابند
۵۹۵	لباس فرزندان باید بلند باشد
۵۹۶	تمایل به کوتاه‌بودن موی سر پسران
۵۹۶	فرزندان نباید نازپرورده باشند
۵۹۶	بدون ریاضت، وصول به منزل مقصود محال است
۵۹۷	کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ریاضت نفس
۵۹۷	با عزّت نفس بار آوردن فرزندان
۵۹۸	ایجاد روحیه قناعت در فرزندان
۵۹۹	برآورده‌شدن نیازهای روحی و آرامش اهل منزل
۵۹۹	ازبین‌رفتن آرامش خانواده‌ها با رواج فرهنگ غرب در جامعه
۶۰۰	آرامش حقیقی فقط در ذکر و یاد خداوند است
۶۰۰	کمال و آرامش زن در استقرار در خانه است
۶۰۱	تمایل برخی زنان به گشت‌وگذار بیرون منزل نیازی کاذب است
۶۰۱	تبیین فطری بودن استقرار زن در خانه (ت)
۶۰۲	<b>حجاب و عفت صبایا</b>
۶۰۲	لزوم پوشش مناسب برای دختران خردسال
۶۰۳	محدودیت ارتباط دختر شش‌ساله با مرد نامحرم

۶۰۳	عدم جواز غسل دادن پسر یا دختر سه سال، بوسیله جنس مخالف (ت)
۶۰۴	توصیه به استفاده از پوشیه
۶۰۴	ترغیب به پوشیدن چادرهای کمر بسته
۶۰۵	سفارش به پوشیدن لباس آستین بلند و شلووار زیر چادر
۶۰۵	نهی زنان از بیرون رفتن از منزل در شب در غیر ضرورت
۶۰۵	لزوم اجتناب از هرچه زن را در معرض ارتباط با نامحرم قرار میدهد
۶۰۶	لباس یا چادری که جلب توجه میکند، شایسته زن مؤمنه نیست
۶۰۶	زنان در مقابل زنان نیز باید حجاب و پوشش مناسب داشته باشند
۶۰۷	لزوم اجتناب از کفش های پاشنه بلند
۶۰۷	زنان کفشها و لباسهای شسته شده را در مرأی و منظر نامحرم نگذارند
۶۰۷	نهی مخدرات از عکس گرفتن از یکدیگر و از مجالس زنانه
۶۰۸	پروین اعتصامی زنی متدین و باعفت و معرض از دنیا بود
۶۰۸	خیانت برخی از نزدیکان پروین اعتصامی و انتشار عکس وی
۶۰۸	عبارات مرحوم علامه (ره) درباره پروین اعتصامی (ت)
۶۰۸	ترغیب به آخرت و دین داری در اشعار پروین اعتصامی (ت)
۶۰۹	اشاره به نقش زن در مادری و تربیت فرزند در قطعه «فرشته انس» (ت)
۶۱۰	اشعار قطعه «حدیث مهر» در این باره (ت)
۶۱۱	ترغیب زنان به تحصیل علم با حفظ تقوی و عفت در قطعه «گنج عفت» (ت)
۶۱۲	الحاق اشعار جعلی مدح رضاخان و فرهنگ ابتدال به دیوان پروین (ت)
۶۱۳	نهی از نشستن سرسفره غذای مشترک بین زن و مرد
۶۱۳	اجتناب از شنیدن صدای زن نامحرم در غیر ضرورت
۶۱۴	توصیه به بیرونی و اندرونی داشتن منازل
	حضرت فاطمه زهرا و زینب کبری سلام الله علیها در شرائط عادی با نامحرمان
۶۱۴	تکلم نمی کردند
	عبارت مرحوم علامه (ره) در نور ملکوت قرآن درباره عدم جواز بلند شدن صدای
۶۱۵	زن در برابر نامحرمان

۶۱۶	خطبه حضرت زهراء سلام الله عليها در برابر ظلم بود
۶۱۷	خطبه حضرت زينب در كوفه، در شرائط استثنائي بود
۶۱۹	خطبه‌های حضرت زهرا و حضرت زينب، برای دفاع از حقّ عموم مسلمين بود
۶۲۰	حفظ دختران و زنان از هر چیز و هر جائي که در معرض فساد است
۶۲۱	تعليم و تعلّمی که در تربيت معنوی خلل ایجاد کند مطلوب نیست
۶۲۱	مرحوم علامه (ره) صبایای خود و ديگر مخدّرات را به تحصيل علم تشويق ميکردند
۶۲۲	فراهم نمودن زمينه تحصيل دختران در مجموعه‌های سالم
۶۲۲	<b>رسيدگی و اهتمام به خانواده</b>
۶۲۲	فروق نگذاشتن بين فرزندان
۶۲۳	مراقبت تامّ از اهل منزل
۶۲۳	توجّه به خانواده، نبايد به افراط و تفریط كشيده شود
۶۲۴	در عين توجّه به خانواده، بايد خلوت با خدا نيز انجام گيرد
۶۲۴	روايت تقسيم اوقات مؤمن
۶۲۵	<b>مزاح و مطايبه</b>
۶۲۵	فراهم آوردن اسباب سرور خانواده
۶۲۵	حُزن مؤمن در قلب و لبخندش بر لب است
۶۲۶	<b>نامگذاری</b>
۶۲۶	نامگذاری مولود، حقّ پدر پدر است
۶۲۷	استفاده از اسامي اهل بيت عليهم السّلام در نامگذاری فرزندان
۶۲۸	استفاده از اسامي مركّب از نام رسول خدا و اهل بيت عليهم السّلام
۶۲۸	رعایت تناسب زمانی در نامگذاری‌ها
۶۲۸	تغيير اسم افراد به اسامي اهل بيت عليهم السّلام
۶۲۹	<b>عنايت به درس فرزندان و تشويق به تحصيل در حوزه</b>
۶۲۹	تدریس درس طلبگی برای فرزندان
۶۲۹	عدم اجبار فرزندان به طلبه شدن
۶۳۰	تبیین ارزش حوزه و ایجاد مشوّق برای انتخاب طلبگی



صفحه	عنوان
۶۳۰	چگونگی ورود مولف به حوزه
۶۳۱	طلّاب پس از اتمام عمدهٔ دروس ازدواج کنند
۶۳۱	جعل احکام خمسّه بر موضوع نکاح (ت)
۶۳۲	اهتمام و عنایت به درس فرزندان حتّی پس از ازدواج
۶۳۳	<b>ازدواج فرزندان</b>
۶۳۳	ملاک‌های انتخاب عیال
۶۳۳	ایمان و تقوی مهمّ است نه مال و جمال
۶۳۴	تأکید بر ازدواج سادات با سادات
۶۳۴	روایاتی که دلالت بر حُسن ازدواج بنی‌هاشم با یکدیگر دارد
۶۳۵	اهتمام به ازدواج با خانواده‌های اصیل و اهل علم
۶۳۵	تقیّد به مهرالسّنّه بودن مهریهٔ دختران
۶۳۵	پیشنهاد «ترغیب امت به مهرالسّنّه» به رهبر فقید انقلاب (ره) (ت)
۶۳۶	بالابودن مهریه مانعی بزرگ بر سر راه ازدواج (ت)
۶۳۶	پی‌آمدهای بالابودن مهریه (ت)
۶۳۶	تبدیل جلسهٔ انس معارفه و مذاکره به جلسهٔ خودفروشی و تباغض (ت)
۶۳۷	تقابل زن و مرد در برابر هم (ت)
۶۳۸	مقدار مهریهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها (ت)
۶۳۹	ثمرات و برکات مهرالسّنّه (ت)
۶۴۰	تهیّهٔ جهیزیه به نحو متعارف
۶۴۰	چگونگی برگزاری مجالس عقد و عروسی
۶۴۱	شادی و سرور در مجالس عروسی مخدّرات (ت)
۶۴۱	توحیدی و آموزنده بودن عقدنامه و دعوت‌نامهٔ مجلس عروسی
۶۴۲	نمونه‌ای از متن عقدنامه به خطّ مرحوم علامه (ره)
۶۵۰	دعوت‌نامهٔ عروسی به انشاء مرحوم علامه (ره)
۶۵۰	استفاده از تاریخ هجری قمری در دعوت‌نامه‌ها
۶۵۱	<b>دخالت ننمودن والدین در زندگی فرزندان</b>

۶۵۱	دوران عقد نباید طولانی باشد
۶۵۱	روش علمای سلف در تشویق دختران به اطاعت از شوهر
۶۵۲	پدر و مادر زوجه نباید گوش شنوا برای گلایه‌های دختر خود داشته باشند
۶۵۳	<b>حقوق و وظائف زن و شوهر</b>
۶۵۳	کمال و سلوک زن در تواضع و اطاعت از شوهر است
۶۵۳	تشبیه برخورد زن و شوهر به مُشت و آب
۶۵۳	روایات وارده در تشویق زن به اطاعت از شوهر
۶۵۴	ثوابهای جهاد برای زنانی که خوب شوهرداری می‌کنند
۶۵۵	دعوت صبا یا به اطاعت کامل از شوهران خود
۶۵۵	سفارش به مردان نسبت به همسرانشان
۶۵۶	مرد با محبت و رزیدن میتواند زن را مطیع خود نماید
۶۵۶	مرد حق ندارد عیالش را به تدبیر امور منزل وادار کند
۶۵۷	حدود حق قیمومت مرد بر زن
۶۵۷	حرمت خروج زن از منزل بدون اذن شوهر اطلاق دارد (ت)
۶۵۸	حفظ استقلال فکری مرد در امور معیشت و تربیت اولاد
۶۵۸	مرد باید الگوی عملی خانواده باشد
	زوجین یهودی که با هم به خوبی زندگی می‌کنند، نزد خدا محبوبترند از زوجین
۶۵۹	مسلمانی که با هم دعوا دارند
۶۵۹	عاقبت امر یهودیان مستضعف (ت)
۶۶۰	علاقه طرفینی بین مرحوم والد و مرحومه والده (رهما)
۶۶۰	تسلیم و مطیع بودن والده مکرمه در برابر علامه والده (رهما)
۶۶۰	مرحومه والده اهل معنی و سلوک بودند
۶۶۱	زحمات و مجاهدتهای مرحومه والده
۶۶۱	<b>فرزندآوری</b>
۶۶۱	سفارش آکید به کثرت اولاد
۶۶۲	معاشرت با کودکان انسان را متوجه عالم توحید میکند

## فهرست مطالب و موضوعات

صفحه	عنوان
۶۶۲	اطفال چون به فطرت نزدیکترند، به توحید نزدیکترند (ت)
۶۶۳	تأمین نیازهای مادی و روحی فرزندان در خانواده‌های پرجمعیت
۶۶۳	برکات خانواده‌های پرجمعیت
۶۶۴	به بهانه‌های واهی سنت فرزندآوری را ترک نکنید
۶۶۴	مدت زمان فاصله بین تولد فرزندان
۶۶۴	مقدار زمان لازم برای شیرخوردن فرزند (ت)
۶۶۵	روزی فرزندان تضمین شده است
۶۶۵	اهمیت حفظ مکتب تشیع و نسل شیعه از تغذیه با شیرمادر بیشتر است (ت)
۶۶۵	<b>توجه دائمی به فرزندان</b>
۶۶۵	توجه به امور فرزند پس از ازدواج، در عین رعایت استقلال او
۶۶۶	نامه‌های مرحوم علامه (ره) به مؤلف، حاوی نصیحت‌های درسی، اخلاقی و معنوی
۶۶۸	برخی از نامه‌های مرحوم علامه (ره) به مؤلف
۶۸۵	<b>فهرست منابع</b>
۶۹۲	<b>فهرست تألیفات حضرت علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی (قده)</b>



مقدمه



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله الحكيمُ في كتابه الكريم:

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ  
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا \* وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا \* وَالَّذِينَ  
يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا \* إِنَّهَا سَاءَتْ  
مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا \* وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ  
قَوَامًا \* وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ  
إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا \* إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ  
يَبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا \* وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ  
صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا \* وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ  
مَرُّوا كِرَامًا \* وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا \* وَ  
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ  
إِمَامًا \* أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا \*  
خَلِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا \* قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ

كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا.<sup>۱</sup>

«بندگان خداوند رحمن: ۱. آنانند که در روی زمین با سبکی و آرامش و فروتنی راه روند. ۲. و چون مردمان نادان و جاهل با ایشان خطاب و عتاب کنند، با سلامتی نفس درگذرند و پاسخ به سلام دهند. ۳. و آنانند که شب را تا به صبح با سجده و قیام برای خدا به نماز مشغول باشند. ۴. و آنانند که پیوسته با تضرّع و ابتهال گویند: بار پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما بگردان؛ زیرا که عذاب آن، شدید و شرّی همیشگی است. و جهنّم بد محلی برای تمکّن و استقرار و اقامت است. ۵. و آنانند که چون انفاق کنند، افراط نکرده از حدّ تجاوز ننمایند، و تفریط ننموده بخل و امساک نوزند؛ و رویّه اعتدال و میانه روی میان این دو حالت را قوام و محور عمل خود قرار دهند. ۶. و آنانند که با الله، معبود دیگری را در عالم وجود مؤثّر نمیدانند. ۷. و نفسی را که خدا محترم شمرده و کشتنش را ناروا داشته است، به قتل نمیرسانند، مگر نفسی را که خداوند کشتن آن را به حقّ و روا شمرده باشد. ۸. و زنا نمی کنند؛ و کسیکه این عمل را انجام دهد، به کيفرش خواهد رسید، عذاب او در روز قیامت مضاعف و دو چندان گردد و با ذلّت و سرافکنندگی در جهنّم بطور جاودان و خلود در خواهد افتاد، مگر آن کس که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح بجا آورد که درباره اینگونه افراد، خداوند سیئات و زشتیهای آنها را به حسنات و خوبیها مبدّل میکند؛ و رویّه و دأب خداوند غفران و رحمت است. و کسی که توبه نماید و کار نیک انجام دهد، البتّه توبه او مورد قبول بارگاه خداوندی واقع می شود.

۹. و آنانند که به ناحقّ، شهادت و گواهی ندهند و در محضر و مجلس باطل و گفتار غلط و آلوده حضور نیابند. ۱۰. و چون از نزد مردم بیهوده و

---

۱. آیات ۶۳ تا ۷۷، از سوره ۲۵: الفرقان.



بی هدف و هرزه مرور کنند، بزرگوارانه و آقامنشانه بگذرند.

۱۱. و آنانند که چون متذکر آیات پروردگارشان شوند و آیات را بر آنها بخوانند و ارائه دهند، گرانه و کورانه بر روی آنها نیفتند؛ بلکه با دیده بصیرت و گوش واعی، دیده و شنیده و قیام نموده، ادای حق آنها را بنمایند.

۱۲. و آنانند که میگویند: ای پروردگار ما! از زنان ما، ۱۳. و از فرزندان و ذراری ما افرادی را به ما عنایت کن که موجب تری و تازگی چشمان ما باشند و نور چشم دهند. ۱۴. و ما را پیشوا و امام مردمان متقی و پرهیزگار فرما.

آنان چنان بندگانی هستند که در اثر صبر و شکیبائی و استقامت در راه خدا که چنین صفات و آثاری را در خود بروز و ظهور داده‌اند، غرفه عالیّه بهشت به عنوان مزد و پاداش، جزای عملشان قرار خواهد گرفت، و از جانب پروردگار پیوسته بدانها تلقی سلام و تحیت خواهد شد؛ که در آن غرفه‌های عالیّه بهشتی بطور دوام و خلود زیست نموده و مکان مکین و محل استقرار امین و نیکوئی برایشان خواهد بود.

ای پیغمبر ما! به این مردم بگو: اگر دعا و التجاء و درخواست شما از خدا نبود، خداوند به شما چه اعتنا و توجهی داشت؟! اما شما تحقیقاً تکذیب کردید و آیات حق را انکار نمودید و بنابراین، این کیفر حتمی و عذاب، پیوسته و متصل و ملازم با کردارتان میباشد!<sup>۱</sup>

مرحوم آیه‌الله علامه والد رضوان‌الله‌علیه به این آیات شریفه علاقه‌ای خاص داشتند و در نمازهای خود مکرر این آیات را قرائت میفرمودند و به طلاب و اهل علم سفارش میفرمودند حتماً این آیات را حفظ نموده و بر قرائت آن مداومت کنند و آن را سرلوحه زندگی خود قرار دهند.

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۱۳ تا ۲۱۵.

در کتاب شریف نور ملکوت قرآن درباره این آیات میفرمایند:  
 «در این آیات تأمل کنید که چگونه قرآن کریم، تربیت شدگان این مکتب را  
 تمجید و تحمید میکند! و با چه آثار و خصیصه‌هایی آنان را تحسین و توصیف  
 می‌نماید! و بالأخره با چه مزایا و صفات نفسی و ملکات روحی فارغ‌التحصیلان  
 این مدرسه را نشان می‌دهد، که حقاً جای إعجاب است.»<sup>۱</sup>  
 و سپس بعد از نقل آیات مبارکه فرموده‌اند:

«منطق قرآن در تربیت فردی است که عبدالله یعنی بنده خداوند است و  
 نسبت عبودیت خود را از همه بریده و به خدا پیوسته است، و بالتّیجه کارنامه  
 موفقیت که رضوان حضرت احدیت و آرامش در حرم امن و امان اوست را  
 دریافت نموده و غرفه عالی الهیه محلّ سکنی و استقرار اوست؛ چنین فردی  
 است که در این چهارده آیه شریفه، چهارده خصلت و خصوصیت را از لوازم  
 حتمیه آن می‌شمرد.

یعنی قرآن مجید میگوید: مردمی که بخواهند از معبودیت نفس اماره و  
 اوهام خلاص شوند و به مقام عزّ انسانیّت رسیده، انسان گردند، و خداوند واحد  
 قدیر و علیم را معبود خود کنند تا نسبت عبودیت از اینجا نشأت گیرد؛ باید  
 بدین چهارده خصلت که در ترجمه آیات با نشان دادن شماره عدد بدانها اشاره  
 کردیم متّصف باشند.<sup>۲</sup>

باری، این آیات شرح ملکات و حالات و سیره خود آن بزرگوار نیز هست  
 و لذا حقیر در مقدمه این قسمت از کتاب نور مجرّد که شرح احوال آن آیت الهی  
 است، مناسب دیدم که آغاز سخن را مزین به انوار این آیات الهیه نمایم.

۱. همان مصدر، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۲. همان مصدر، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

جلد دّوم از کتاب نورمجرّد مشتمل بر دو بخش است:

بخش اوّل شرح حالی است از برخی از رفقا و دوستان سلوکی علامه والد رضوان الله علیهم و برخی از خاطراتی که از آن بزرگواران در خاطر این حقیر بود و نکاتی درباره آفات و مشکلات راه خدا که از لابلائی بیانات والد معظّم استفاده می شد. این قسمت در حقیقت تتمه ای است بر بخش دّوم از جلد اوّل کتاب که مباحثی را پیرامون مقام عرفانی مرحوم والد و مکتب تربیتی و سلوکی ایشان در برداشت.

بخش دّوم سیره عملی فردی ایشان در باب عبادات مانند نماز و روزه و توّسل و زیارت و حجّ، و نیز امور شخصی ایشان همچون کیفیت لباس و غذا و آداب نشست و برخاست و خواب و استراحت و خصائص اخلاقی ایشان از اخلاص و وفا و ایثار و انفاق و نظم، و همچنین نحوه ارتباط با نزدیکان و شیوه تربیتی ایشان نسبت به خانواده و فرزندان می باشد.

در جلد سوّم این کتاب نیز به سیره اجتماعی مرحوم والد پرداخته شده است؛ مانند ارتباط ایشان با دیگران از علماء و صلحاء و اهل سلوک و اهل مسجد و همسایگان و اهل کتاب، و نیز فعالیتها و دیدگاههای سیاسی ایشان و در نهایت مجموعه ای از نظرات و سیره ایشان در احیاء سنن اجتماعی اسلام و مقابله با بدعتها و سنن غیراسلامی، و در پایان آن به مناسبت، بحثی تفصیلی درباره ابعاد فقهی نوروز و تبیین دیدگاه مرحوم علامه والد درباره آن ضمیمه شده است.

مباحث این مجلّدات عمده محصول عرائض این حقیر برای جمعی از فضلاء در لجنه علمی ترجمه و نشر علوم و معارف اسلام است که تدوین و تحریر شده است و پس از تدوین اوّلیه، حقیر آن را به تفصیل مطالعه نموده و پس از حکّ و اصلاح محتوا و الفاظ آن، مطالبی را به آن افزوده ام و به مناسبت،

بحثهایی تفسیری، روایی، فقهی و عرفانی، در شرح و تبیین برخی از نظرات مرحوم والد به آن اضافه گردید. بحمد الله و منّه، و الحمدُ کُلّه، مجموعه‌ای مفید و جامع در تبیین روش و سبک زندگی اسلامی و الهی و آینه‌ای برای سیره حضرت رسول اکرم و اهل بیت طاهرین آن حضرت صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین گرد آمد که مطالعه آن برای اهل سلوک و معرفت بسیار نافع خواهد بود. بزرگانی که در وادی سلوک و محبّت قدم نهاده‌اند بسیارند و جمعی از ایشان نیز در سایه توفیقات الهی، به مقام عبودیت مطلقه و فناء و اندکاک بار یافته و در حرم امن و امان الهی متمکّن شده‌اند، ولی به ندرت می‌توان کسانی را یافت که نور توحید و عبودیت را در همه مظاهر عالم کثرت ساری و جاری نموده و همه ابعاد زندگی فردی و جمعی خود را بر آن اساس متین پایه‌گذاری نموده باشند. غالب اولیاء الهی در اثر استغراق در عالم وحدت از التفات تامّ به عالم کثرت و تدبیر شؤون عالم طبع و مراعات ظرائف و دقائق آن غافل شده و نمی‌توانند همه ابعاد حیات ظاهری خود را بر این منهج و منهاج استوار سازند. ولی مرحوم علامه والد قدس سرّه چنین نبودند و به واسطه سعه وجودیه و عظمت معنویّه‌ای که داشتند در عین اشتغال به واردات توحیدیه و تجلیات اسمائیه و صفاتیّه و ذاتیه و استغراق در امواج خروشان اقیانوس احدیت باز هم در آرامش مطلق به سر برده و چنان آن علوم ملکوتیه را در خود مخفی نموده و به امور عالم طبع با دقّت و ظرافت می‌پرداختند که گوئی جز مراعات ظواهر و اشتغال به عالم طبع کار دیگری ندارند و شاید فرمایش مرحوم حضرت آقای حدّاد روحی فداه که می‌فرمودند: «بعد از اهل بیت علیهم السّلام مانند مرحوم قاضی و بعد از مرحوم قاضی مانند آقا سیّد محمّد حسین ندیده‌ام» علاوه بر سیر در مدارج توحید، اشاره به این سعه معنویّه و جامعیت میان مقام وحدت و کثرت باشد.

سیره عملی ایشان سراسر منور به نور توحید و ولایت و همه افعال و اقوال ایشان مزین به رنگ الهی بود که: **صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ**.<sup>۱</sup> و با نظر در مرآت سیره ایشان می توان نمونه ای عینی از مردان خدا و موحدان راستین و بندگان حقیقی را مشاهده نموده و از ذره ذره آن در مسیر عبودیت و بندگی درس گرفت.

حقیر قصد داشتم که چند سطری در این مقدمه در وصف آن آیت الهی بنویسم که جامع مطالب این دو جلد بوده و رؤوس آن را دربرگیرد، ولی بعداً به نظر رسید پیامی که برای مجلس بزرگداشت ایشان نوشته شد و مشتمل بر کلیات سیره و روش ایشان است، به پایان این مقدمه ضمیمه شده و به همان اکتفاء گردد.

گرچه آنچه در این چند جلد جمع آمده هرگز وافی به حق آن بزرگمرد عالم توحید نیست، ولی باز هم خدای را بی نهایت حمد و سپاس که توفیقش رفیق شد و حقیر را موفق گرداند گوشه ای از کلمات دربار و حالات و ملکات نورانی والد معظّم را که در خاطر بود در این مجلّات به رشته تحریر درآورم و ذره ای از حق ایشان را بر خود و بر سالکین الی الله و مشتاقان لقاء الهی ادا نمایم. باشد که مطالعه این کتاب اسوه ای برای حیات طیبه و زندگی الهی و توحیدی، و سببی برای تنویر قلوب و اشتعال آتش عشق و محبت حضرت حق در سینه ها، و روشنائی راه سالکان سیل فناء و توحید، و کنارزدن پرده های غفلت و خرق حجب عالم کثرت و وصول به عبودیت و فناء مطلق گردد؛ **بَلُطْفِهِ وَمَنَّهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ**.

**إِلَهِي تَنَاهَتْ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ إِلَيْكَ بِسَرَائِرِ الْقُلُوبِ وَ طَالَعَتْ**

۱. آیه ۱۳۸، از سوره ۲: البقرة.

أَصْغَى السَّامِعِينَ لَكَ نَجِيَّاتِ الصُّدُورِ، فَلَمْ يَلْقَ أَبْصَارَهُمْ رَدُّ دُونَ مَا يُرِيدُونَ.  
هَتَكَتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ حُجْبَ الْغَفْلَةِ فَسَكَنُوا فِي نوركِ وَتَنَفَّسُوا بِرُوحِكَ،  
فَصَارَتْ قُلُوبُهُمْ مَغَارِسَ لِهَيْبَتِكَ وَأَبْصَارُهُمْ مَأَكِفَ لِقُدْرَتِكَ وَقَرَّبَتْ أَرْوَاحَهُمْ  
مِنْ قُدْسِكَ، فَجَالَسُوا اسْمَكَ بِوَقَارِ الْمُجَالَسَةِ وَخُضُوعِ الْمُخَاطَبَةِ فَأَقْبَلْتَ إِلَيْهِمْ  
إِقْبَالَ الشَّفِيقِ وَأَنْصَتَ لَهُمْ أَنْصَاتَ الرَّفِيقِ وَأَجَبْتَهُمْ إجاباتِ الْأَحْبَاءِ وَنَاجَيْتَهُمْ  
مُنَاجَاةَ الْأَخْلَاءِ؛ فَبَلَّغُ بِي الْمَحَلَّ الَّذِي إِلَيْهِ وَصَلُوا وَانْقَلَنِي مِنْ ذِكْرِي إِلَى ذِكْرِكَ  
وَلَا تَتْرُكْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَلَكُوتِ عِرْكَ بَابًا إِلَّا فَتَحْتَهُ وَلا حِجَابًا مِنْ حُجْبِ الْغَفْلَةِ إِلَّا  
هَتَكْتَهُ حَتَّى تُقِيمَ رُوحِي بَيْنَ ضِيَاءِ عَرْشِكَ وَتَجْعَلَ لَهَا مَقَامًا نُصَبَ نوركِ إِنَّكَ  
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>۱</sup>

۲۵ سؤال المعظم ۱۴۳۶ هجریه قمریه علی هاجرها آلاف التَّحِيَّةِ وَالشَّنَاءِ

یوم شهادة سیدنا و مولانا الإمام جعفرین محمد الصادق علیهما السلام  
و أنا الحقیر المحتاج إلى ربِّه الغنی السید محمد صادق الحسینی الطهرانی

۱. فقراتی از مناجات مروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که به نوف بکالی  
آموخته‌اند و آن را مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۵ و ۹۶ از کتاب  
عتیق غروی روایت نموده است.

پیام مجلس بزرگداشت مرحوم والد علامه آیه الله

حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

أفاض الله علينا من بركات تربته

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ

وَ لِاحْوَالٍ وَ لِاقْوَاتٍ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ

رَوٰی عَنْ مَوْلَانَا عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعَابِدِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ:

وَ لَکِنَّ الرَّجُلَ کُلَّ الرَّجُلِ نِعْمَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِی جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللّٰهِ وَ قَوَاهُ مَبْذُولَةً فِی رِضَا اللّٰهِ؛ یَرِی الدُّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ اِلَی عِزِّ الْاَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِی الْبَاطِلِ. وَ یَعْلَمُ اَنَّ قَلِیْلًا مَا یَحْتَمِلُهُ مِنْ سَرَائِهَا یُوَدِّیهِ اِلَی دَوَامِ النِّعَمِ فِی دَارِ لَا تَبِیْدُ وَ لَا تَنْفَدُ، وَ اَنَّ کَثِیْرًا مَا یَلْحَقُهُ مِنْ سَرَائِهَا اِنْ اَتَّبَعَ هَوَاهُ یُوَدِّیهِ اِلَی عَذَابٍ لَا اِنْقِطَاعَ لَهُ وَ لَا یَزُولُ.

فَذَلِکُمْ الرَّجُلُ نِعْمَ الرَّجُلُ؛ فِیْهِ فَتَمَسَّکُوا وَ بِسُنَّتِهِ فَاقْتَدُوا وَ اِلَی رَبِّکُمْ بِه فَتَوَسَّلُوا؛ فَاِنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ دَعْوَةٌ وَ لَا یُخِیْبُ لَهُ طَلِبَةٌ.

«از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت است: ولیکن مرد، تمام مرد، نیکو مرد، آن کسیست که هوای نفس و درخواست خود را تابع امر خدا نموده است و قوای خود را در راه رضای خدا مبدول داشته است، و ذلت را با وجود داشتن حق، به عزت ابدیه نزدیکتر می یابد از عزتی که با باطل به دست می آید.

و به یقین میدانند که گرفتاری های کم و ناچیز دنیا که برای رضای خدا آنها را تحمل میکند، او را به دوام نعمت های ابدیه خداوند در بهشتی که خرابی و

فناء و نیستی ندارد خواهد رسانید. و نیز میداند که اگر از هوای نفس اماره خود پیروی کند، بسیاری از خوشی‌هایی که در دنیا میبرد او را به عذاب ابدیّه خداوند که زوال و انقطاع ندارد خواهد کشانید.

پس بنابراین بدانید که مرد تمام‌عیار چنین مردی است، مرد نیکو و پسندیده و استوار چنین مردی است؛ پس حتماً به او تمسک کنید! و به رویه و منهاج و سیره او اقتدا نمائید! و بوسیله او بسوی پروردگارتان متوسّل شوید! چون درخواست و دعای او ردّ نمیشود و طلب و خواهش او دچار حرمان نمی‌گردد.» (معادشناسی، ج ۷، ص ۳۱۸ تا ۳۲۲؛ به نقل از احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۲ و ۵۳)

مسلماً یکی از مصادیق حقیقی و بارز این روایت شریف، والد معظّم مرحوم سیّد الطائفتین و سند الایقان والتّوحد علامه آیه‌الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من برکات تربته المُنیفه می‌باشند.

بزرگمردی که به حقّ هوای خود را تابع امر پروردگارش قرار داده و قوایش را در راه رضای حضرت حقّ بذل نموده و با عبودیت و ذلّت و خاکساری در درگاه او از هر چه غیر اوست دست شسته و با فناء تامّ از همه شوائب وجود، در حرم امن و امان الهی فی مقعد صدق عند ملک مقتدر استقرار یافت.

اگرچه از تجلیل و بزرگداشت چنین بزرگانی نفعی به ایشان نمی‌رسد؛ زیرا ایشان با وصول به لقاء الهی که فراتر از آن درجه‌ای متصوّر نیست به نهایت مطلوب و مقصود خویش رسیدند که: **وَاطْمَأْنَنْتَ بِالرُّجُوعِ إِلَى رَبِّ الْأَرْبَابِ أَنْفُسُهُمْ، وَتَيَقَّنْتَ بِالْفَوْزِ وَالْفَلَاحِ أَرْوَاحُهُمْ، وَقَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ، وَاسْتَقَرَّ بِإِدْرَاكِ السُّؤْلِ وَنَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرَارُهُمْ؛** ولی احواء ذکر ایشان و یادآوری فضائل و مناقب و کمالاتشان در مسیر عبودیت و فناء در حضرت حقّ و عرض ادب به ساحت اهل بیت علیهم السّلام و اخلاص و صدق و وفاء و ایثار



وزهد و ترک دنیای دنیّه و آداب و رسوم مهلکه کفر، از بهترین راهها برای ترغیب دیگران به عالم توحید و دل‌کندن از ماسوی‌الله می‌باشد.

از امتیازات آن بزرگوار این بود که علاوه بر طیّ مراحل سلوک و وصول به اقصا مراتب قرب و بندگی، در جهات ظاهریّه نیز جامعیتی داشتند که کمتر در اولیاء الهی به چشم می‌خورد.

دارای ذهنی وقاد و شعله‌ور و حافظه‌ای قوی و استعدادی عالی در مسائل علمی بودند که از دوران نوجوانی همواره موجب تحسین و شگفت اساتیدشان بود و در کنار این استعداد خدادادی همّتی بسیار بلند داشتند که در هیچ امری وارد نمی‌شدند مگر آنکه آن را به احسن وجه به پایان می‌رساندند. به برکت این دو جهت، ایشان به سرعت مراتب ترقّی علمی را گذراندند و در حوزه مشارّ اِلیه بالبنان گشتند و اساتیدشان نیز از رشد تحصیلی و جهات علمی ایشان معجب بودند تا جائیکه مرحوم آیه‌الله خوئی رحمة‌الله علیه به ایشان اظهار داشتند که: اگر در نجف بمانی بعد از من دو نفر هم در امر مرجعیّت شما اختلاف نمی‌کنند. و استاد ما مرحوم آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری رضوان‌الله علیه که تحقیقاً اگر از مراجع معاصرشان اقوی نبودند اقلّ هم نبودند، ایشان را بر خود مقدّم دانسته و می‌گفتند: سزاوار است ایشان به جای ما در حوزه علمیه قم خارج بگویند، با اینکه مرحوم علامه والد بخشی از سطوح عالیّه را در نزد ایشان گذرانده بودند.

ایشان تخصص در علوم مختلف را اعمّ از ادبیّات و فقه و اصول و حکمت و عرفان و حدیث و تفسیر را با هم جمع نموده و از همه مهمتر، آنها را با شهد شیرین و گوارای عرفان و توحید آمیخته و معجونی حیات‌بخش و روح‌افزا از آن پدید آورده بودند که نظیرش در میان صاحبان علوم رسمی صرف یافت نمی‌گردد.

شجاعتی مثال زدنی در استقامت در برابر ظلم و قیام برای تشکیل حکومت اسلام داشتند و از جوانی و از دوره بازگشت از نجف به طهران در سال ۱۳۷۷ هجری قمری (حدود شش سال قبل از جرقه‌های اولیه نهضت انقلاب در محرم ۱۳۸۳ مصادف با خرداد ۱۳۴۲) فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز نموده و اقدامات فراوانی نمودند، از جمله برنامه پیچیده ترور شاه خائن را طراحی نموده و سپهبد قرنی را برای این کار انتخاب کردند و بارها تا پای جان در مسیر تحقق حکومت اسلام تلاش نمودند و از هیچ کمکی در همراهی با رهبر فقید انقلاب رضوان‌الله‌علیه دریغ نمودند که گوشه‌هایی از آن را در آثار قیم خود بیان فرموده‌اند. زیرکی و فطانتی عجیب در تحلیل و بررسی مسائل اجتماعی و شناخت اهداف و برنامه‌های دشمنان اسلام داشتند و نقشه‌های آنان را سالها پیش از وقوع پیش‌بینی نموده و راه حل آن را نیز متذکر می‌شدند. اصول مشکلاتی که امروزه جامعه اسلامی با آن مواجه است همچون روابط زن و مرد و سستی نظام خانواده و معضلات اقتصاد ربوی و فساد و سائل ارتباط جمعی و مراکز علمی دانشگاهی و برخورد مخالفان سیاسی نظام و ... را در سالهای اول انقلاب به دقت پیش‌بینی نمودند و راه‌هایی نیز برای حل آنها داشتند که متأسفانه تقدیر نبود که استفاده شافی و کافی از انوار علوم آن بزرگوار برده شود.

نمونه‌ای از بصیرت نافذ ایشان تألیف کتاب متقن: رساله نکاحیه؛ کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین بود که در آن دوره که نه فقط عامه بلکه خواص هم نسبت به این طرح استعماری به دیده تأیید یا شک نگاه میکردند، با قاطعیت تمام از ابعاد استعماری و خیانت‌های پس‌پرده آن پرده برداشته و هویت دشمنان اسلام را در آن آشکار نمودند و در این راه چه زخم‌زبانها و آزارهایی را که متحمل نشدند و اکنون پس از بیست سال حقانیت فرمایش ایشان برای همه روشن گشته است.

نسبت به حفظ کیان اسلام و مسلمین حمیت و غیرت فوق‌العاده‌ای داشتند، به طوری‌که اگر منکری را مشاهده می‌فرمودند، بسیار متأثر شده و تا مدت‌ها آثار حزن و اندوه و کسالت در وجودشان مشهود بود.

در همین مسأله کاهش جمعیت همواره به شدت ابراز ناراحتی و تأسف می‌نمودند، خصوصاً پس از آنکه شنیدند مجلس تصویب نموده است که خانواده‌های پرجمعیت از بسیاری از مزایای اجتماعی محروم هستند.

در ماه‌های آخر عمر شریفشان هر روز در منزل و مجالس و محافل خصوصی با عصبانیت ناراحتی خود را از این مسأله ابراز می‌کردند و می‌فرمودند: دشمنان اسلام آن کاری را که می‌خواستند بکنند کردند و نسل شیعیان عقیم شد و این امر دیگر به این زودیه‌ها قابل اصلاح نخواهد بود. و هر بار این مطلب را می‌فرمودند صورتشان از غصه چنان سرخ می‌شد که حقیر نگران می‌شدم که عارضه سکتۀ ایشان عود نماید و گمان حقیر این بود که ایشان از غصه این مسأله دق کردند و این معنا در سکتۀ نهائی ایشان دخیل بود.

از شدت انزجاری که از سردمداران کفر داشتند می‌فرمودند: من هر روز هفت نفر از رؤسای دول کفر چون آمریکا و انگلیس و اسرائیل غاصب را حتماً لعن می‌کنم.

در زندگی شخصی در نهایت تعبد و اطاعت نسبت به شرع مقدس و پیروی از منهج و سیره اجداد طاهربینشان بودند و نمی‌شد که سنتی از سنن رسول خدا و اهل بیت آن حضرت را کوچک شمرده و ترک نمایند، به گونه‌ای که مکرراً حتی از سوی اهل علم نیز مورد اعتراض قرار می‌گرفتند.

زندگی ایشان به گونه‌ای بود که حقیر هرگاه به کتب سیره معصومین علیهم‌السلام مراجعه کرده و می‌کنم گویا تمام آنچه را می‌خوانم، از قبل شنیده و نمونه عینی آن را در والد معظم أفاض الله علینا من برکات علومه مشاهده کرده‌ام.

در حقیقت حال تفانی و تواضع و عشق ایشان در برابر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام به شکلی بود که نمی توانستند از سیره ایشان تخطّی نموده و به ارتکاب مکروهات یا ترک مستحبات مبادرت نمایند.

در رعایت ظرائف زندگی و دقت در استفاده صحیح از نعمتهای الهی و نظم در امور نیز به گونه ای بودند که بنده در مدت عمرم کسی را به این نحو ندیده ام و واقعاً عجیب بود که میان واردات ملکوتیه و مراعات کامل اقتضانات عالم طبع به وجه احسن جمع می نمودند.

این معانی موجب شده بود که زندگی ایشان آینه ای واقعی برای سیره معصومین علیهم السّلام بوده و بررسی سیره حیات ایشان در ابعاد فردی و اجتماعی الگوئی برای اجراء سبک زندگی الهی و احیاء سنت نبوی در عصر حاضر و همراه با اقتضانات زمانه باشد.

تألیفات قیم ایشان نیز دوره ای جامع از علوم و معارف الهی را با ظرائف سلوک و آداب بندگی و روش زندگی در برگرفته است که از هر درش درهائی از معارف و علوم را می توان گشود.

این حقیر امیدوارم برگزاری این بزرگداشتها وسیله ای باشد تا سیره و روش ایشان که مرآت سیره اجداد طاهری نشان است، به جویندگان حقیقت خصوصاً جوانان مؤمن و متعهد معرفی گشته و زمینه ای گردد تا درر و جواهری که در آثار گرانقدر ایشان به ودیعت نهاده شده استخراج گشته و در ظلمات و تاریکی های آخرالزمان و عصر غلبه افکار و فرهنگ کفر، خورشیدی برای مؤمنان خصوصاً سالکان الی الله و طالبان توحید و لقاء الله باشد؛ آمین ربّ العالمین بجاه محمد و آله الطاهریین.

السید محمد صادق الحسینی الطهرانی

۲۸ محرم الحرام ۱۴۳۵ هجریه قمریه علی هاجرها آلاف التحية والثناء

فصل سوم از بخش دوم

دوستان رفقای سلوکی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في مُحكَمِ كِتَابِهِ الكَرِيمِ:

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ

أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ<sup>١</sup>

«و مردان و زنان مؤمن بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند، بدانچه معروف و شایسته است امر نموده و از آنچه منکر و ناپسند است باز می دارند، و نماز را بپا داشته و زکات را پرداخت می نمایند، و از خدا و رسول او اطاعت می کنند، بزودی خداوند ایشان را مورد رحمت خویش قرار میدهد، همانا خداوند عزیز و حکیم است.»

رُوِيَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ: أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ

الْبُغْضُ فِي اللَّهِ.<sup>٢</sup>

١. آیه ٧١، از سوره ٩: التوبة.

٢. مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ٢٢٥.

«از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت است که آن حضرت فرمود: برترین اعمال، حبّ فی الله و بغض فی الله است.»  
 محبّت فی الله<sup>۱</sup> یکی از فروع مهمّه محبّه الله است و در معارف الهیه بسیار مورد توجه و تأکید بوده و در روایات مبارکات ثمرات و آثار بسیاری برای آن ذکر شده است، تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را وثیق ترین و محکمترین دستاویز ایمان شمرده اند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّكَاةُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّيَامُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ، وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.<sup>۲</sup>

«امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به اصحاب خود فرمودند: کدامیک از دستگیره‌های ایمان محکمتر است؟ گفتند: خدا و رسول او داناترند. و برخی از ایشان گفتند: نماز. و برخی دیگر گفتند: زکات. و بعضی گفتند: روزه. و بعضی دیگر گفتند: حجّ و عمره. و برخی نیز گفتند: جهاد.

پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: برای هر کدام از آنچه که

۱. باید دانست که ظاهر قید «فی الله» با «فی سبیل الله» متفاوت است، در قید «فی الله» مرتبه‌ای از اخلاص لحاظ شده است که هیچ چیزی جز خدای تعالی در نظر و نیت انسان نیست، ولیکن «فی سبیل الله» در مرتبه‌ای پائین‌تر قرار دارد که ممکن است غیر از ذات پروردگار نیات و مقاصد نورانی دیگری نیز در کار باشد.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.



گفتید فضیلتی هست ولی آن نیست، لیکن محکمترین دستاویز ایمان حبّ فی الله و بغض فی الله و دوستی و تولّی دوستان خدا و بیزاری و تبرّی از دشمنان خداست.»

و از صادق آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین روایت است که آن

حضرت فرمود:

المُحِبُّ فِي اللَّهِ مُحِبُّ اللَّهِ وَالْمُحْبُوبُ فِي اللَّهِ حَبِيبُ اللَّهِ لِأَنَّهَا لَا يَتَحَابُّانِ إِلَّا فِي اللَّهِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. فَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا فِي اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى وَ لَا يُحِبُّ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمُحِبُّونَ لِلَّهِ الْمُتَحَابُّونَ فِيهِ. وَكُلُّ حُبٍّ مَعْلُولٌ يورثُ فِيهِ عَدَاوَةً إِلَّا هَذَا وَ هُمَا مِنْ عَيْنٍ وَاحِدَةٍ يَزِيدَانِ أَبَدًا وَ لَا يَنْقُصَانِ أَبَدًا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ لِأَنَّ أَصْلَ الْحُبِّ التَّبَرُّيَّ عَنْ سِوَى الْمُحْبُوبِ.

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالذَّهْ حُبُّ اللَّهِ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ إِذَا عَايَنُوا مَا فِي الْجَنَّةِ مِنَ النَّعِيمِ هَاجَتِ الْمُحِبَّةُ فِي قُلُوبِهِمْ فَيُنَادُونَ عِنْدَ ذَلِكَ: وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.<sup>۱</sup>

«آن کس که برای خدا محبت و رزد محبت خداست و کسی که برای خدا

مورد محبت قرار گیرد حبیب خداست؛ زیرا این دو، جز برای خدا به یکدیگر

محبت نمی ورزند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آدمی با کسی که

دوست میدارد معیت دارد. پس هر که برای خدا بنده ای را دوست دارد به

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

تحقیق که خدای تعالی را دوست داشته است، و کسی خداوند تعالی را دوست نمی‌دارد مگر آنکه خدا او را دوست داشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برترین مردمان پس از انبیاء در دنیا و آخرت کسانی هستند که خدا را دوست داشته و برای او به یکدیگر محبت می‌ورزند.

و هر محبتی که جز برای خدا باشد موجب دشمنی است مگر این دو محبت که هر دو از یک چشمه نشأت گرفته و دائم رو به زیادت رفته و هرگز به نقصان و کاستی نمی‌گراید، خدای تعالی فرموده است: همه دوستان در روز قیامت نسبت به یکدیگر دشمنند مگر متّقین، چرا که اصل و ریشه محبت تبری و بیزاری از ماسوای محبوب است.

و أمير المؤمنين عليه السلام میفرماید: پاکیزه‌ترین و لذت‌بخش‌ترین چیز در بهشت محبت خدا و محبت برای خدا و حمد و ستایش خداست، خداوند عزوجل می‌فرماید: و آخرین گفتار بهشتیان این است که می‌گویند: تمام مراتب حمد اختصاص به خداوندی دارد که پروردگار جهانیان است. و این بدان جهت است که چون آنها نعمتهای بهشت را معاینه مشاهده می‌کنند، محبتشان هیجان و فوران پیدا کرده و در این هنگام ندا سر می‌دهند که: والحمد لله رب العالمین.»  
حضرت علامه آیه الله والد معظم أفاض الله علينا من بركات تربته المنيفة در کتاب قیم و ارزشمند معادشناسی بحثی مفصل درباره بركات حب فی الله و آثار آن در تکامل نفوس نموده و ده روایت پیرامون تأثیر محبت به خوبان و اولیاء دین آورده‌اند که برای مزید استفاده و تیمن و تبرک، دو روایت از آنها را که تناسب بیشتری با مقام دارد انتخاب نموده و ذکر می‌کنیم:

روایت اول: در محاسن برقی از عرزمی از پدرش از جابر جعفی، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که: قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ؛ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ

فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ، وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ  
فَفِيكَ شَرٌّ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ؛ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.

«حضرت باقر علیه السلام فرمود: اگر می خواهی بدانی که آیا در تو خیری هست، به قلبت نگاه کن؛ پس اگر دیدی که اهل طاعت خدا را دوست داشته و اهل معصیت خدا را دشمن می دارد، بدان که در تو خیری هست و خداوند تو را دوست می دارد؛ و اگر دیدی اهل طاعت خدا را دشمن داشته و اهل معصیت خدا را دوست می دارد، بدان که در تو شری هست و خداوند تو را دشمن می دارد؛ و انسان همیشه با محبوب خود معیت دارد.»

و عین همین روایت را مرحوم کلینی در کافی، با همین سند از أحمد بن محمد بن خالد برقی آورده است.

روایت دوم: و نیز در محاسن از محمد بن علی از محمد بن جبله احمسی از ابي الجارود، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضِ زَبْرَجِدٍ خَضْرَاءَ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ يَمِينِهِ - وَكُنَّا يَدَيْهِ يَمِينٌ - وَجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ وَأَضْوَاءُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ. يَغْطِيهِمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ. يَقُولُ النَّاسُ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَيُقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.

«حضرت باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: کسانی که یکدیگر را برای خدا و بر اساس خدا دوست داشته باشند، در روز قیامت بر روی زمینی از زبرجد سبز رنگ در سایه عرش خدا از جانب راست آن وقوف دارند - و هر دو دست خدا راست است - صورت هایشان از برف سفیدتر و از خورشید تابان درخشانتر است؛ هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسلی به درجه و مقام آنها غبطه می برد.

مردم میگویند: اینها کیستند؟ در جواب گفته می شود: کسانی هستند که

برای خدا به یکدیگر محبت می‌ورزند.»

این روایت را کلینی با همین سند در کافی آورده است.<sup>۱</sup>  
باری در مجموعه روایات مأثوره از عترت طاهره رسول الله صلی الله علیه  
وعلیهم أجمعین به قدری از کلمات درربار و بیانات گهربار درباره حبّ فی الله  
وارد شده است که ذکر آن در این مجال نمی‌گنجد.

---

۱. معادشناسی، ج ۹، ص ۳۰۹ تا ۳۱۷؛ همچنین در مجلد اول همین کتاب  
(نور مجرّد)، ص ۶۴۹ تا ۶۶۴ مطالبی درباره حبّ فی الله و بغض فی الله آمده است.

گفتار اول

شرح حال دوستان و رفقای سلوکی مرحوم علامہ



حضرت علامه والد قدس سره الشریف همیشه بر ضرورت و اهمیت رفیق در سلوک إلى الله تأکید نموده و فوائد آن را متذکر می‌گشتند که شمه‌ای از آن در مجلد اول این کتاب گذشت.<sup>۱</sup> خود ایشان نیز از قدیم الأيام تا آخر عمر شریف، از میان عباد صالح پروردگار و اخیار و ابرار برای خود رفقاء و دوستانی را انتخاب و اتخاذ نموده بودند.

البته حالات و مقامات این بزرگواران همه به یک نحو و در یک سطح نبود و به همین جهت میزان و کیفیت مراوده و مجالست علامه والد نیز با ایشان تفاوت داشت، ولی اصلی اساسی و مشترک بین همه آنان دیده می‌شد و آن دوستی و محبت حضرت ربّ و دود و اولیاء عظیم الشان الهی بود.

اصولاً مبنای دوستی و رفاقت در سیره حضرت والد، إعراض از ماسوی الله و محبت به خدا و توجه به توحید بود، این شاخصه در هر یک از دوستان و معاشران ایشان بیشتر و قویتر بود، ایشان نیز با وی انس و الفت و صمیمیت بیشتر و قویتری داشتند؛ و اگر کسی از این اصل اساسی و رکن رکین فاصله گرفته و به ماسوی الله مشغول می‌شد، کیفیت ارتباط و معاشرت ایشان نیز با او تغییر کرده و حتی ممکن بود به سرحدّ جدائی و عدم ارتباط برسد؛ کما اینکه در جریانات بعد از رحلت حضرت آقای انصاری تغمده الله برحمته

---

۱. نورمجرّد، ج ۱، ص ۶۲۳ تا ۶۳۱.

ورضوانه در برخی موارد چنین شد؛<sup>۱</sup> و ان شاء الله در تکمله این بخش مطالبی در این باره عرض خواهد شد.

رابطه دوستی و محبت فیما بین علامه والد و رفقای سلوکیشان رابطه‌ای طرفینی و بین‌الثنینی بود و نوعاً دوستان و رفقاء والد معظم دلبستگی و شیفتگی و ارادت زائد الوصفی نسبت به ایشان داشتند؛ سرّ این مطلب را علاوه بر اعتدال در کردار و رفتار و حسن اخلاق و معاشرت و خلوص و وفای در محبت و رفاقت و ایثار و گذشت بی‌بدیل ایشان، باید در کلام نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام بجوئیم که می‌فرماید: **مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ**.<sup>۲</sup> «هر کس بر اساس حقّ عمل نماید مردمان به او متمایل می‌شوند.»

آری: **إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا**.<sup>۳</sup> «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند به زودی خدای رحمن برای آنها محبتی (در دلها) قرار خواهد داد.»

در این بخش به حول و قوه الهی به ذکر برخی از رفقاء و دوستان، و مراودین و معاشرین معظمّ له و نحوه آشنائی و کیفیت رفاقت و معاشرت با ایشان می‌پردازیم.<sup>۴</sup>

۱. در مجلد اول این کتاب ص ۶۵۲ به بعد مطالبی در این باره ذکر شده است.

۲. غررالحکم، ص ۶۹.

۳. آیه ۹۶، از سوره ۱۹: مریم.

۴. تذکر این نکته لازم به نظر میرسد که مرحوم علامه والد روحی فدا به لحاظ موقعیت ممتاز علمی و عرفانی و برخورداری از اخلاق حسنه، دوستان و رفقای بسیاری داشتند که ذکر خیر همه آن بزرگواران در این مجال مقدور و میسر نمی‌باشد، لذا در این بخش تنها به ذکر معدودی از دوستان معظمّ له که اهل سلوک و عرفان بوده و با ایشان ارتباط بیشتری داشتند و از لحاظ سنی به مرحوم والد نزدیک‌تر بودند یا حقیر عجاله مطالب ⇨



### آیه الله حاج سید عبدالکریم کشمیری (ره)

مرحوم آیه الله حاج سید عبدالکریم کشمیری رحمه الله علیه سیدی بزرگوار و از فضلاء و مدرّسین بنام نجف اشرف بودند. ایشان با اینکه از جوانی با مرحوم حضرت آقای قاضی قدس سره مرتبط بوده و بسیار اهل مجاهده و ریاضت و مراوده با خوبان و مردان خدا بودند ولی بیشتر به علوم ظاهری و برخی ختومات و اذکاری اشتغال داشتند که در مسیر توحید و فناء فی الله نبوده و ایشان را به مکاشفات و استخارات و امثال آن مشغول نموده بود و رسماً در سیر توحیدی وارد نشده بودند، تا اینکه با مرحوم آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه برخورد می کنند.

خودشان اینطور نقل می کردند که: آقای حدّاد به من فرمودند: پدران و اجداد شما اهل معنی بودند، همه اش به درس خواندن و درس دادن و مکاشفات نیست؛ می فرمودند: این جمله ما را متحوّل کرد.

ایشان محبّت و ارادت خاصی نسبت به مرحوم آقای حدّاد داشتند و مکرّر خدمت ایشان میرسیدند، ولی اینطور نبود که به صورت تامّ و تمام تحت تربیت ایشان باشند، کما اینکه نسبت به سایر اولیاء الهی نیز غالباً به همین نحو بوده و از خرمن هر یک از بزرگان خوشه ای می چیدند.

با این حال، نسبت به حضرت آقای حدّاد خصوصاً در اواخر، محبّیشان بیشتر بود و از ایشان استفاده های معنوی بیشتری می بردند و مورد توجه و عنایت ایشان نیز بودند؛ حضرت علامه والد نیز به همین میزان به ایشان محبّت و عنایت داشتند.

---

⇐ بیشتری از آنان به خاطر دارم اکتفاء می گردد، ضمناً در ذکر اسامی و بیان مطالب هیچ اولویّت و ترتیب خاصی در نظر نیست، إلا اینکه دوستان و رفقای اهل علم و سادات مقدّم گردیده اند.

یکبار که در کربلای معلّی خدمت آقای حدّاد بودیم و ایشان نیز برای ملاقات مرحوم حدّاد آمده بودند؛ پس از اینکه خداحافظی کرده و رفتند، یکی از حضّار گفت: آقا ایشان استخاره‌های بسیار عجیبی می‌کند، استخاره‌های ایشان در نجف مشهور است، و پس از اینکه استخاره می‌گیرند جهت آن و آثار مطلوب و غیر مطلوب مسأله را نیز کاملاً بیان می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. اطلاع و اشراف بر اینگونه جزئیات برای استخاره‌کنندگانی که از خوبان و اخیار هستند به دو طریق ممکن است حاصل گردد:  
 اوّل: در خصوص استخاره‌های قرآنی به واسطه تناسبات و دلالات خفیه در آیات قرآن نسبت به نیت صاحب استخاره.  
 دوّم: در مطلق استخارات به واسطه طهارت نفس و صفای باطن و الهامی که به قلب استخاره‌کننده می‌شود.

زمانی که در قم مشغول تحصیل بودم یکی از اعلام استخاره‌های بسیار دقیقی می‌نمود و همینکه قرآن را باز می‌کرد جواب صحیح و جزئیات مطلب را بیان می‌فرمود؛ یکی از آقایان می‌گفت: من روزی پشت سر ایشان ایستادم تا ببینم هنگام استخاره چگونه اینقدر دقیق و صحیح مطلب را از آیه بیرون می‌کشند، وقتی قرآن را باز کردند دیدم جوابی که می‌دهند هیچ ربطی به آن آیه ندارد، با تعجّب از ایشان سؤال کردم: آیه‌ای که آمده بود با جواب شما هیچ تناسبی نداشت، سرّ این مسأله چیست؟ ایشان خنده‌ای کرده و فرمود: من همین که قرآن را باز می‌کنم جواب صحیح و مسائل مربوط به آن به قلبم القاء می‌شود!  
 استخاره‌های مرحوم آیه‌الله کشمیری بسیار دقیق بود و خودشان می‌فرمودند: اگر آن حال لازم موجود باشد خطا ندارد ولی گاهی آن حال نمی‌آید. یکی از اقربا یکبار برای استخاره در امر طلاق به ایشان مراجعه نموده بود و ایشان استخاره کردند و فرمودند: خوب است. بعداً کسی خدمت ایشان عرض کرده بود که این استخاره برای طلاق بوده است. ایشان خیلی ناراحت شدند و خودشان به آن شخص زنگ زدند و فرمودند که استخاره صحیح نیست و طلاق ندهید، ولی آن شخص نپذیرفت و همسرش را طلاق داد.  
 مرحوم علامه والد، امر استخاره را بسیار خطیر میدانستند و می‌فرمودند: ⇨

بعد از آن مجلس حضرت آقای حدّاد به بنده فرمودند: گوشه‌ای از پرده از جلوی چشم ایشان کنار رفته است.

حقیر حدود بیست سال بعد، تعبیر مرحوم حدّاد را برای حضرت والد

---

کشف حقیقت از این طریق بسیار سخت است. و لذا شاگردان خود را به این امر ترغیب نمی‌نمودند و می‌فرمودند: خوب است که سالکین برای حلّ مسائل مبهم و مواضع شکّ دستور «غسل و نماز استخاره» را به جای آورند.

بدین صورت که: به نیت طلب خیر از خداوند، ابتدا غسل نموده و سپس دو رکعت نماز بخوانند و مانند سجده شکر به سجده رفته و در حالی که از حول و قوه و اراده خود بیرون آمده و به فقر و عجز خود از ادراک مصلحت معترفند و امر خود را تماماً تسلیم حضرت پروردگار نموده‌اند و به رضای او راضینند، صد بار بگویند: **أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ**. و در مرتبه صد و یکم بگویند: **أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَاقِبَتِهِ**. و پس از آن قلبشان به هر طرف متمایل شد به همان عمل کنند و اگر در تردید باقی ماندند هرچه را گمان به خیربودن آن دارند انجام دهند که اگر خیر نباشد خداوند مانع از انجام آن شده و مسیر امور را به شکل دیگری رقم می‌زند.

این دستور بسیار مجرب بوده و آثار بسیار عجیبی از آن مشاهده شده است. عمل به این دستور علاوه بر آنکه ضمانت دارد، روحیه توکل و تفویض و تسلیم را در نفس سالک متمکن نموده و او را در همه حال با خداوند متعال مرتبط می‌نماید.

علامه والد می‌فرمودند: حقیقت استخاره طلب خیر از خداوند و شرط آن تسلیم در برابر رضای حضرت پروردگار است.

در خصوص استخاره با قرآن کریم نیز فهم معانی آیات و تناسب آن با جواب بسیار لطیف و ظریف است و مکرر دیده شده که بزرگان و اهل سلوک نیز در فهم آن به خطا رفته‌اند. نمونه‌ای از همین باب را در استخاره یکی از رفقای خود برای تشرّف به محضر مرحوم حضرت آقای حدّاد در کتاب شریف روح مجرّد، ص ۱۲۸ و ۱۲۹ نقل فرموده‌اند و نمونه‌ای دیگر نیز که حقیر خود شاهد بوده‌ام در ذیل ذکر حالات مرحوم حاج هادی ابهری عرض خواهد شد.

رضوان‌الله‌تعالی‌علیهما نقل نمودم، ایشان فرمودند: در آن موقع گوشه‌ای از پرده کنار رفته بوده، چه بسا الآن دیگر تمام پرده کنار رفته باشد.

مرحوم آیه‌الله کشمیری اهل عبادت و تهجد و بیداری شب و نیز اهل ذکر و ریاضت و سیدی بسیار وارسته و بی‌هوا بودند و بسیار ذکر می‌گفتند و حرارت محبت خدا در ایشان مشهود بود، تا وقتی در عراق بودند مکرر خدمت آقای حدّاد می‌رسیدند و از این ملاقاتها کمال استفاده را می‌بردند و آثار آن در ایشان مشهود بود.

بنده وقتی قم بودم گاهی خدمتشان میرسیدم و ایشان نیز به حقیر بسیار محبت می‌فرمودند؛ تا حدّی که یکبار هنگام برگشت از درس مرحوم آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری رحمة‌الله‌علیه که در بین راه ایشان را زیارت کردم، همانجا به بنده فرمودند: آقا سید محمدصادق شما روزی چهارصد بار ذکر یونسیه<sup>۱</sup> بگوئید، در حال راه رفتن هم بگوئید مانعی ندارد.

ولی در آن زمان بنده تحت تربیت و تبعیت حضرت آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بودم و از ایشان دستور می‌گرفتم و چون ملتزم به اذکار و دستوراتی بودم که ایشان می‌فرمودند، لذا صحیح نبود ذکر و دستور دیگری را انجام دهم.<sup>۲</sup>

۱. ذکر شریف: لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين که به ذکر یونسیه مشهور است در میان اساتید عرفان عملی و سلوک‌إلی‌الله از اهمّیت خاصی برخوردار است و برای رفع خودیّت و خرق حجاب آنانیّت بسیار نافع است؛ در مجلد اول این کتاب ص ۴۶۳ تا ۴۶۵ نکاتی از علامه والد و برخی دیگر از بزرگان درباره این ذکر شریف نقل شده است.

۲. در مجلد اول این کتاب، ص ۵۸۳ گذشت که: به طور کلی چنانچه سالک، تحت تربیت و تبعیت استاد کاملی باشد نباید از دستورات سایر بزرگان حتی اگر کامل هم باشند استفاده کند؛ زیرا هر یک از اذکار و اواد آثاری مخصوص به خود دارد و استاد خبیر بصیر با رعایت و لحاظ اموری از جمله استعداد و ظرفیّت روحی شاگرد و میزان سیر و حرکت او، ⇨

زمانیکه ایشان عازم ایران بودند مرحوم آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه در ضمن نامه ای سفارش ایشان را به حضرت والد نموده بودند که هنوز موجود است و لذا بعد از تشرّف ایشان به قم مرحوم علامه والد به دیدنشان رفتند، و امر مرحوم حدّاد را به نحو اتمّ و اکمل انجام دادند و بین ایشان و والد معظّم کماکان رابطه محبّت برقرار بود، ولی چون علامه والد ساکن مشهد و مرحوم کشمیری ساکن قم بودند پس از آن ارتباطشان مستمر نبود و آن مرحوم در قم بیشتر با مرحوم شیخ جعفر آقای مجتهدی رحمة الله علیه حشر و نشر داشتند.

### حجّة الإسلام والمسلمین حاج سید عبدالله فاطمی شیرازی (ره)

سالک دل سوخته، زحمت کشیده و وارسته مرحوم حجّة الإسلام والمسلمین حاج سید عبدالله فاطمی شیرازی رحمة الله علیه، از کسانی بودند که بسیار به منزل ما و خدمت حضرت علامه والد رضوان الله تعالی علیه می آمدند، سیدی سوخته بود و هر وقت وارد می شد تکیه کلامش این بود و مرتّب می گفت: پیاله پیاله پیاله!

گویا منظورشان این بود که با پیاله هائی از شراب طهور از ما پذیرائی کنید؛ و این سخن به واسطه کمال ارادت و اعتقاد او به والد معظّم رضوان الله تعالی علیه بود.

⇐ برای وی دستور خاصی را معین می نماید و علاوه بر آثار نفس دستور، اشراف و ولایت استاد نیز در تأثیر اذکار و اوراد سهمی به سزا دارد، لذا در یک زمان نمی توان تحت تربیت و ولایت دو استاد کامل قرار گرفت. بله اگر خود آن استاد به تبعیت از دیگری و استفاده از دستورات وی امر نموده یا اذن دهد مسأله فرق میکند، چنانچه مرحوم علامه والد معظّم روحی فداه به اشاره و دستور حضرت آقای حدّاد، به خدمت مرحوم آقای انصاری رسیده و از ایشان تبعیت میکردند.

ایشان از ارادتمندان و مراودین مرحوم آقای انصاری رضوان‌الله‌علیه بودند، و خداوند به واسطه تحمل مشکلات و مشاق فراوان در زندگی، عنایاتی به ایشان کرده بود. آن مرحوم صاحب نفس بوده، و حتی در زمان حیات مرحوم حضرت آیه‌الله انصاری کرامات و قضایای عجیب و فراوانی داشت.

از جمله مرحوم حاج محمد بیگدلی از ارادتمندان مرحوم آقای انصاری و نیز شریکشان مرحوم آقای حاج محمدحسن بیاتی رضوان‌الله‌علیهما که در همدان تاجر چای بودند و بنکدارها از آنها می‌خریدند؛ هر دو بزرگوار برای بنده نقل کردند که: مقدار زیادی چای با کشتی وارد کرده بودیم ولی با اینکه دوسه ماه طول کشیده بود به فروش نمی‌رفت، همه را در زیرزمینی انبار کرده بودیم و تمام گردوغبار گرفته بود.

با آقا سید عبدالله تماس گرفته و گفتیم: آقا سید عبدالله یک کاری برای ما بکن، این چای‌ها مانده و ما بدهکاریم و باید بدهی خود را رد کنیم. ایشان گفتند: یک هفته صبر کنید قیمت چای بالا می‌رود؛ گفتیم: نه ممکن نیست، نمی‌توانیم صبر کنیم، بدهکاریم.

ایشان با دعوت این دو شریک از شیراز به همدان آمده و می‌گویند: مرا به محلّ انبار ببرید، وقتی به آنجا می‌روند یک سوره حمد و توحید می‌خوانند و در حال خواندن حرکت کرده و به کیسه‌های چای دست می‌کشند.

مرحوم بیاتی و بیگدلی می‌گفتند: به دو روز نکشید که همه چای‌ها فروخته شد و ما زیرزمین و محلّ انبار را جارو زدیم!

و نیز شخص طبیعی که هنوز هم در قید حیات است، برای بنده نقل نمود که: من به سرطان مبتلی شدم و آدم بی‌بندوباری هم بودم، نه خودم و نه اهل منزل نماز نمی‌خواندیم و اهل شرع و دیانت نبودیم.

هرچه مداوا کردیم سودی نبخشید، در این اثناء شنیدیم سیدی هست که

به یک حبه قند حمد می خواند و می دهد و بیمار شفا می یابد (منظور مرحوم آقا سید عبدالله فاطمی بود). رفتیم خدمت ایشان، حبه قندی برداشته حمدی خواند و به ما داد، آن را که خوردم خوب شدم و سرطان کاملاً از بین رفت. این واقعه باعث شد ما متحوّل شده اهل نماز و حتی نماز شب شویم.

مرحوم آقا سید عبدالله از این قبیل کارها زیاد میکرد و حکایات در این باب مفصل است که همین مختصر کافی است.

همانطور که اشاره شد ایشان با حضرت والد ارتباط زیادی داشتند و اگرچه در زمره شاگردان ایشان یا مرحوم حدّاد در نیامدند ولی به ایشان محبت داشته و برخی از افرادی را که برای امر سلوک مراجعه می نمودند به علامه والد ارجاع می دادند، ولی در اواخر ارتباطشان با علامه والد کم شد.

آن مرحوم در اول ربیع الثانی سال ۱۳۹۵ هجری قمری در سن ۵۳ سالگی به رحمت الهی شتافتند.

متن ذیل دعوتنامه ای است برای مجلس چهلم آن مرحوم، از زبان فرزند ایشان که به قلم مرحوم علامه والد نگارش یافته<sup>۱</sup> و تعبیر آن، هم بیانگر جایگاه

۱. مرحوم علامه والد قدس سره، در اوائل از برگزاری مجالس هفتم و چهلم منعی نمی فرمودند، ولی در اواخر می فرمودند: سنت در عزاداری برای میت سه روز است و بیش از آن مخالف سنت می باشد و مجالس هفتم و چهلم باید ترک شود؛ خصوصاً اربعین که در اسلام فقط برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام وارد شده و از اختصاصات آن حضرت بوده و زیارت آن حضرت در اربعین از علامات مؤمن و شعائر شیعه است و حتی برای حضرت رسول اکرم یا امیرالمؤمنین یا صدیقه کبری صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اربعین وارد نشده است، و لذا باید آن را به همین نحو حفظ نمود و فرهنگ اربعین گرفتن برای دیگران را نسخ نمود تا امتیاز آن حضرت در این جهت محفوظ بماند و اگر کسی به توهم مطلوبیت شرعی برای میت اربعین بگیرد تشریح و حرام است. ⇨

آن مرحوم در نظر مرحوم والد است و هم نمونه و الگوئی است برای متن دعوت‌نامه مجلس ترحیم که اساس آن التفات به عالم معنا و اشاره به فضائل روحی متوفاً و طلب بهره‌مندی وی از نفحات نسیم قدس و نثارکردن طبق‌های نور بر روح وی است:

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَأَدْخُلِي جَنَّتِي

پهل روز گذشت پهل روز از رحلت پر بزرگوایم زاهد عابد و عالم ناسک بنی‌عشای بنیاد و توحید علم معنی  
 دانش بناجیت با قاضی الحاجات و همراز با کلویان علم بالا سلاله رسول خدا و نواده علی رضی حضرت  
 زهراء مرحوم معبود شریف در حج سید عبدالدر فاطمی علیه السلام شریف الله خطاب ارجعی را لبیک  
 گفت و دعوت حق فی مقدمه صدق عند ملک تقدیر در حرم امن و امان الهی آمد جزاه الله عن السلام خیراً  
 نهادهای : فاطمی نجابت گلستانی زاده شمس کار بر هایدی پیروی عصر روز  
 ۱۱ جمادی الاول از ۴ تا ۶ بسد از ظهر در شیراز مسجد امام حسین علیه السلام گرد آمده و با ترحیم و ناکت  
 از خدا نشان سبطین که از نفحات نسیم تدریس بر می‌نمودند و انتظار دارند از دست‌انداختن این طران در شیراز  
 در این مجلس شرکت نموده با طلب غفران و تلامذت قرآن طلبها نوز بر روح پر نورتر نثار کنند

سید محی‌الدین فاضلی

⇐ متن فوق که به قلم شریف ایشان نوشته شده است، یا مربوط به همان دوران است که هنوز به این مسأله عنایت نداشتند، و یا به جهت تقاضای خانواده آن مرحوم و همراهی با ایشان که قصد برگزاری مجلس را داشته‌اند نوشته شده است و در هر صورت ایشان در اواخر از برگزاری مجالس اربعین به شدت نهی می‌فرمودند و اربعین را از مختصات حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام میدانستند.



### آیه‌الله حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی (ره)

مرحوم شهید بزرگوار آیه‌الله حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی رحمة‌الله‌علیه از ارادتمندان مرحوم حضرت آیه‌الله قاضی در نجف بودند و پس از ایشان نیز از ارادتمندان حضرت آیه‌الله انصاری بوده و مکرر خدمت ایشان می‌رسیدند.

ایشان نسبت به مرحوم علامه والد بسیار محبت و علاقه داشتند و به علمیت و مدیریت اجتماعی و سیاسی ایشان کاملاً معتقد بودند و در جریانات نهضت اسلامی ایران از کسانی بودند که توسط حضرت والد به نهضت پیوسته و تحت نظر ایشان فعالیت می‌نمودند و ارتباطی وثیق با هم داشتند.

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ صدرالدین حائری رحمة‌الله‌علیه می‌فرمودند که: بنده و آقای آیه‌الله دستغیب جزء کسانی بودیم که توسط علامه طهرانی وارد تشکیلات انقلاب شدیم و در نزد ایشان به قرآن قسم خوردیم که تا سر حدّ شهادت مقاومت کنیم.

یکی از دوستان از مرحوم آیه‌الله حائری نقل می‌کردند که: از مرحوم شهید دستغیب پرسیدم: شما با این کهولت سنّ چگونه در زندان تحمل کرده و استقامت نمودید؟ گفتند: هر وقت می‌خواستم سر سوزنی کوتاه بیایم آقا سید محمدحسین با قرآنش جلو می‌آمد و من جرأت نمی‌کردم عقب‌نشینی نمایم.

علامه والد قدس سرّه در کتاب شریف وظیفه‌فردمسلمان در احیای حکومت/اسلام شمه‌ای از این ارتباط را بیان فرموده و در ضمن معرفی بزرگوارانی که در جریان نهضت اسلامی با ایشان همکاری داشته‌اند می‌نویسند: «یکی مرحوم آیه‌الله شهید حاج سید عبدالحسین دستغیب بود که چه شبها و روزها با هم داشتیم و چقدر پاک‌طینت و مجاهدی استوار بود؛ رحمة‌الله‌علیه

رحمةً واسعةً.<sup>۱</sup>

و در قسمت دیگری چنین مرقوم فرموده‌اند: «و در ضمن با آقایان دیگر هم در ارتباط بودیم؛ با جناب آیه‌الله میلانی و آیه‌الله آخوند مآعلی همدانی و بعضی از علماء دیگر مثل مرحوم آیه‌الله صدوقی در یزد که ایشان خیلی فعالیت میکرد و کارهایشان خیلی خوب بود. و مرحوم آیه‌الله دستغیب در شیراز که از رفقای ما بود و خیلی زحمت می‌کشید. همچنین آیه‌الله سید محمدعلی قاضی در تبریز، و همچنین آیه‌الله آقا عزالدین زنجانی که الآن در مشهد هستند، ایشان هم در زنجان بودند و علیه دستگاه خوب کار میکردند و حدود دو ماه هم زندان رفتند. خیلی اینها زحمت کشیدند.»<sup>۲</sup>

باری مرحوم آیه‌الله دستغیب انسانی بسیار شریف و دلسوخته و راه‌رفته بودند و پس از ارتحال مرحوم آقای انصاری تغمده‌الله برحمتهم و رضوانه نسبت به حضرت آقای حدّاد نیز محبت داشتند و ایشان را انسانی بزرگ و صاحب حالات و مقامات و از اولیاء خدا می‌دانستند و مکرراً به محضرشان شرفیاب می‌گشتند. والد معظم در شرح سفر خود به عتبات در سنه ۱۳۸۷ هجری قمری می‌فرمایند: «و از جمله کسانی که در این سفر چندین بار بلکه کراراً و مراراً خدمت آقا می‌آمدند، رفیق صدیق و حمیم و دوست شفیق و قدیمی و گرامی ما: حضرت آیه‌الله مرحوم شهید حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی رحمة‌الله تعالی علیه بودند که از شیراز برای زیارت اُعتاب عالیات در این ایام مشرف شده بودند. و حقیر هم با حضرت آقای حدّاد یکبار در مسافرخانه کربلا به دیدنشان رفتیم. سوابق آشنائی ایشان هم با حضرت آقا از سابق الأیام بوده است، و

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۲۴۹.

۲. همان مصدر، ص ۱۶۴ تا ۱۶۶.

مراتب صفا و مودّت، دائم و برقرار.»<sup>۱</sup>

با این حال مقامات توحیدی حضرت آقای حدّاد گویا برای ایشان منکشف نشده بود و ایشان را در رتبه مرحوم آقای انصاری نمی دیدند و لذا خود را در تحت تربیت و ولایت حضرت آقای حدّاد قرار ندادند. به خاطر دارم که در کربلا در محضر حضرت آقای حدّاد و علامه والد به دیدن ایشان رفتیم و آن مرحوم در طیّ مجلس یکسره مطالبی را در وصف حالات اولیای خدا بیان می فرمودند و به حالات مرحوم حضرت آقای انصاری اشاره می نمودند و حضرت آقای حدّاد سکوت فرموده بودند و فقط در پایان این شعر را خواندند:

عشق تو مرا أَلست منکم ببعید هجر تو مرا إنّ عذابی لشدید  
برکنج لبّ نوشته یحیی و یمیت من مات من العشق فقد مات شهید

برای حقیر از مجموعه مطالب ایشان در آن روز اینطور معلوم شد که گویا ایشان مقام حضرت آقای حدّاد را ما دون مقام حضرت آقای انصاری می دانند و مطالبی را که بیان می نمودند برای حضرت آقای حدّاد تازه می شمردند، در حالیکه آقای حدّاد بسیار بسیار بیش از آن حالات و مقامات را واجد بودند؛ رضوان الله علیهم أجمعین.

ارتباط حضرت والد با ایشان پس از رحلت حضرت آقای انصاری نیز کماکان باقی بود و به همان مقدار که ایشان به آقای حدّاد مودّت و محبّت داشتند، علامه والد نیز به ایشان توجّه و محبّت می فرمودند.

### آیه‌الله شهید حاج شیخ مرتضی مطهری (ره)

عالم محقق و حکیم و فقیه مدقق و سالک دلسوخته و مخلص مرحوم

۱. روح مجرد، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

آیه الله شهید مطهری رضوان الله علیه از قدیمی ترین دوستان و رفقای مرحوم والد بودند که سوابقی طولانی با ایشان از زمان تحصیل در قم داشتند. روابط میان ایشان خصوصاً در اواخر، آنقدر صمیمی بود که علامه والد کتاب شریف رساله لبّ اللباب را که در ترویج سیر و سلوک و حرکت دادن نفوس به عالم توحید کم نظیر است، به روح آن مرحوم هدیه نموده اند و در مقدمه آن از مرحوم آیه الله شهید مطهری چنین یاد می کنند:

«دوست مکرّم و سرور ارجمند مهربانتر از برادر ما، مرحوم آیه الله شیخ مرتضی مطهری رضوان الله علیه که سابقه آشنائی ما با ایشان متجاوز از سی و پنج سال است...»<sup>۱</sup>

و در موضعی دیگر درباره ایشان می فرمایند: «رفیق دیرین و مصاحب صمیمی ما مرحوم شهید آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری قدس الله سرّه گوید:...»<sup>۲</sup> از این عبارات می توان میزان انس و محبت میان ایشان و مرحوم آیه الله مطهری را به خوبی فهمید.

مرحوم آیه الله مطهری نیز از قدیم الاّیام به علامه والد محبت و ارادتی خاص داشتند و در برخی از آثارشان به این ارادت اشاره کرده اند.<sup>۳</sup>

۱. رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب، ص ۱۷.

۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۳۸.

۳. در یکی از کتابهای خود در مقام نقل حکایتی از علامه والد در زمان رفاقتشان می گویند: «یکی از رفقای ما که الآن هست و من بسیار به او ارادت دارم. (اسمش را نمی برم که مسلّم میدانم خودش راضی نیست) خیلی از این جور جریانها دارد. یک وقتی قضیه ای نقل میکرد...» (مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۴۷۴)

و در موضعی دیگر در زمان ورود به وادی سیر و سلوک، در یکی از نامه های خود می نویسند: «اضافه میکنم که الآن در شرائط روحی متفاوتی با آن وقت هستم و تجربه های»

ولی ارتباط و رفاقت و ارادت سلوکی ایشان تقریباً مربوط به دهه آخر عمر ایشان بوده است که به وسیله علامه والد وارد وادی سیروس سلوک شده‌اند.

در سال ۱۳۸۶ هجری قمری (حدود دوازده سال قبل از شهادت مرحوم مطهری) مرحوم حضرت آقای حدّاد به طهران سفر می‌نمایند و آیه‌الله مطهری به راهنمایی علامه والد به خدمت ایشان میرسند و از آنجا گویی رسماً با سیروس سلوک آشنا می‌گردند و در برخی سفرها نیز در عتبات به ملاقات با ایشان مشرف شده و جان تشنه خود را سیراب می‌نمایند که شرحی از آن را علامه والد در کتاب شریف روح مجرّد آورده‌اند.<sup>۱</sup>

با این وجود چون ارتباط با مرحوم حدّاد مستمر نبوده و نمی‌توانستند در مشکلات از ایشان دستور بگیرند، مرحوم مطهری در سلوک خود با خلأ مواجه می‌شوند و احساس نیاز به استادی می‌نموده‌اند که از ایشان دستگیری کند. آنطور که نزدیکان ایشان نقل می‌کنند دوبار در خواب به ایشان میفرمایند که: باید به دنبال انسان کاملی بگردی و گویا نشانی‌هایی به ایشان می‌دهند و ایشان پس از این خواب‌ها به محضر علامه طباطبائی مشرف می‌شوند و علامه میفرمایند: «کسی که شما به دنبال ایشان می‌گردید آقای آسید محمد حسین لاله‌زاری طهرانی هستند.»

---

«خاصی هم دارم که در آنوقت نداشتم. اما شرائط روحی‌ام که میل ندارم [ مطرح کنم] و با احدى در میان بگذارم این است که در حال حاضر تمایل شدیدی در من پیدا شده به اینکه به روح خودم بپردازم و خودم را اصلاح کنم، و خودم را در... و تحت تربیت روحی بعضی از افرادی که به آنها اعتقاد دارم قرار داده‌ام؛ و بدین جهت و برای اجرای چنین برنامه‌ای نیاز شدیدی به آرامش دارم و مایل نیستم درکاری که برایم جنجال بیهوده، نه مبارزه منطقی که آن داستان دیگری است، داشته باشد، شرکت کنم.» (سیری‌درزندگانی‌استاد مطهری، ص ۱۲۴)

۱. روح مجرّد، ص ۱۵۹ تا ۱۶۴.

از این تاریخ که تقریباً هشت سال قبل از شهادت آن مرحوم است، ایشان در سلک شاگردان سلوکی علامه والد در می آیند و در امور مختلف خود از ایشان دستور می گیرند و برنامه های زندگی ایشان تغییر می کند، حسینیه ارشاد را رها می کنند و به مسجد الجواد می روند و پس از مدتی به سفارش ایشان هر هفته برای تدریس به قم مشرف می شوند.

در مسائل اجتماعی در حوادث قبل و بعد از انقلاب، در هر مورد با ایشان مشورت کرده و استیذان می نمودند و اذکار و اوراد و دستوراتی عبادی از ایشان گرفته و هر هفته جلسه ای خصوصی سلوکی با علامه والد داشتند و ایشان آن مجلس را بسیار مغتنم می دانستند.

حالات روحی آن مرحوم در دهه آخر عمر تغییر کرده بود و از آنجا که به سطح معرفتی عالی تری دست یافته و قلبشان منور شده بود، نظرات و دیدگاه های علمیشان نیز رنگ و بوی دیگری یافته بود. کتاب های ایشان در این دوره هم حلاوتی دیگر دارد و هم از عمق و دقت و پختگی خاصی برخوردار است. مرحوم علامه والد پس از انتقادی از قسمتی از کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران می فرمایند: «طبع اول کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران که خود آن مرحوم برای حقیر یک جلدش را هدیه آوردند در سنه ۱۳۴۹ شمسی است، و تقریباً ده سال قبل از رحلت ایشان بوده است. این حقیر در مقدمه کتاب لبّ اللباب که به مناسبت شهادتشان منتشر شد نوشته ام: دگرگونی و حالات عرفانی آن مرحوم، در چندین سال اخیر عمر ایشان بوده است. و سخنرانیها و نوشتجات ایشان در این دوره با سخنرانیها و نوشتجاتشان قبل از آن کاملاً فرق دارد؛ و از مقایسه میان آن دو میتوان این حقیقت را دریافت.»<sup>۱</sup>

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۷۶، تعلیقه ۱.

و نیز در موضعی دیگر پس از تذکر خلل و نقصی در مطالب طبع اول کتاب حجاب میفرمایند:

«بنده به خود ایشان این موضوع را تذکر دادم. کتاب حجاب ایشان پیش از هشت سالی بود که با حقیر ارتباطی برقرار بود و گرنه مسلماً اینچنین نمی شد.»<sup>۱</sup> باری، فرمایش مرحوم علامه والد در وصف ایشان در رساله لب اللباب اشاره به حالات همین دوره و ارتباطشان با مرحوم حدّاد و علامه والد رضوان الله علیهم اجمعین است، آنجا که می فرمایند: «بیداری شب های تار و گریه و مناجات در خلوت سحرگاه و توغل در ذکر و فکر و ممارست درس قرآن و دوری گزیدن از اهل دنیا و هواپرستان، و پیوستن به اهل الله و اولیای خدا، مشهود سیروسلوک او بود؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.»<sup>۲</sup>

حادثه شهادت آن مرحوم موجب تأثر بسیار شدید مرحوم حضرت آقای حدّاد و نیز علامه والد شد و بسیار براین معنا تأسف می خوردند که چرا شخص مستعدّ و دلسوخته ای مثل مرحوم آقای مطهری پیش از آنکه به کمال برسند از دار فانی رحلت نمودند و اگر در قید حیات باقی بودند ثمرات و برکات بی شماری برای اسلام و حکومت اسلامی داشتند.

### آیة الله حاج شیخ هادی تآلهی همدانی (ره)

مرحوم آیة الله تآلهی رحمة الله علیه از عالمان وارسته و مهذب همدان بودند. مرحوم علامه والد همواره میفرمودند که مرحوم حضرت آیة الله انصاری میفرمودند: در همدان دو نفر بی هوا هستند: یکی آیة الله حاج سیّد مصطفی

۱. رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر بیکر مسلمین، ص ۱۸۴.

۲. رساله لب اللباب در سیروسلوک اولی الألباب، ص ۱۷ و ۱۸.

هاشمی و دیگری آیة الله تألهی، و آیة الله تألهی بی هواترند. و وقتی رفقای همدان از ایشان پرسیده بودند که در غیاب شما در نماز چه کسی شرکت کنیم، فرموده بودند در نماز یکی از این دو نفر.

مرحوم والد با ایشان روابطی صمیمی داشتند و هر وقت به همدان سفر میکردند به دیدار ایشان می رفتند و در ایامی که به مشهد مشرف می شدند و همزمان با تشرّف ایشان بود، به دیدارشان می رفتند و ما را نیز می بردند و ایشان هم متقابلاً هر وقت به طهران تشریف می آوردند به دیدن والد معظم می آمدند. مجلس ایشان واقعاً غنیمت بود و انسان را به یاد خدا می انداخت و ایشان با روایات بسیار مانوس بودند و تمام مجلس به قرائت روایات می گذشت و مطالبی پیرامون آن مطرح می شد.

یک بار که از منزلشان در مشهد برمی گشتیم، حضرت والد فرمودند: ما ایشان را که می بینیم یاد علمای سلف و زهد و تقوا و مجالس ایشان می افتیم.

### آیة الله حاج شیخ حسنعلی نجابت (ره)

مرحوم آیة الله حاج شیخ حسنعلی نجابت رحمة الله علیه عالمی زحمت کشیده، رنج دیده، شوریده، با اخلاص، اهل ایثار و دارای حالات و مقاماتی بودند. ایشان در اوائل جوانی با مرحوم قاضی آشنا می شوند و توسط ایشان دست ارادت به حضرت آقای انصاری می دهند و در میان شاگردان مرحوم انصاری از برخی جهات ممتاز بودند.

روابطی بسیار صمیمی با علامه والد داشتند و پس از رحلت حضرت آقای انصاری نیز در دوران اقامت والد معظم در طهران رابطه شان کماکان برقرار بود و مکرراً همراه با ده دوازده نفری از شاگردانشان به منزل ایشان می آمدند و حضرت والد زیرزمین منزل احمدیه و بیرونی بالا را در اختیارشان می گذاشتند و



گاهی یک هفته یا ده روز می ماندند و شاگردان ایشان بعضاً اذکار و سجده‌های طویله‌ای داشتند که مرحوم آقای نجابت به آنها دستور داده بود و آنها به انجام آن مشغول بودند.

مرحوم آیة‌الله نجابت نسبت به حضرت آقای حدّاد نیز بسیار علاقه و محبّت داشتند و ایشان را از اولیاء الهی و انسانی راه‌رفته می دانستند، ولی اینطور نبود که خود را تحت تربیت ایشان قرار داده و دست ارادت به ایشان بدهند. در اواخر عمر، علامه والد ارتباطشان با ایشان کمتر شده بود و پس از سفر به مشهد در خاطر ندارم که ملاقاتی میان ایشان حاصل شده باشد.

### آیة‌الله حاج شیخ محمدتقی بهجت فومنی (ره)

مرحوم حضرت آیة‌الله بهجت قدّس سرّه از معدود فقهای بودند که علاوه بر امتیازات خاصّی که در علوم ظاهری چون فقه و اصول داشتند، در مسائل معنوی و سلوک الی‌الله نیز از محضر بزرگانی چون مرحوم حضرت آیة‌الله حاج میرزا علی آقای قاضی أفاض‌الله علینا من برکات تربته و مرحوم آیة‌الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی رحمة‌الله علیه استفاده نموده بودند و بهره‌هایی از مرحوم قاضی برده بودند.

آشنائی مرحوم والد با ایشان به دوران تحصیلشان در قم و استفاده سلوکی از محضر مرحوم علامه طباطبائی قدّس سرّه برمی‌گردد که طبق بیان خودشان بسیاری از روزها به دیدار مرحوم آیة‌الله بهجت می‌رفته‌اند و مجالسی با ایشان داشته‌اند.

پس از بازگشت مرحوم علامه والد از نجف اشرف نیز روابط صمیمیت میان ایشان همیشه برقرار بود و در هر مناسبتی طرفین به دیدار هم می‌رفتند. مرحوم علامه والد همیشه از ایشان تجلیل می‌نمودند و صفات و

خصوصیات اخلاقی ایشان را به عنوان یک الگو برای سالکین و خصوصاً طلاب و اهل علم حکایت میکردند و خصوصاً از صمت و مراقبه ایشان زیاد یاد می‌نمودند و می‌فرمودند: بسیاری از مطالبی که برای ایشان حاصل شده است به برکت همین صمت و اعراض از اهل دنیا بوده است، به طوری که در زمان تحصیل در نجف و تشرّف در محضر مرحوم قاضی برای آنکه مراقبه‌شان تامّ بوده و غفلتی حاصل نشود، از درب پستی مدرسه تردّد می‌کردند و عباراً بر سر می‌کشیدند تا با کسی برخورد نکنند و مجبور نشوند به واسطه ردّ و بدل کردن مطالب متعارف و غیرمفید، از آن حضور قلب و توجه تنزّل نمایند و مدّتهای مدیدی را به همین نحو گذرانده‌اند.

مرحوم والد قدّس سرّه الشّریف ایشان را شخصی بی‌هوا می‌دانستند و لذا اصرار داشتند که ایشان را علناً به عنوان یک الگو معرفی نمایند و در زمانی که کسی چندان ایشان را نمی‌شناخت و سالها تا رحلت ایشان باقی بود در کتابهای خود از کرامات و مکاشفات ایشان مطالبی را درج نمودند تا ایشان به عموم مردم معرفی شده و زمینه استفاده و بهره‌مندی مؤمنین از وجود پربرکت ایشان فراهم شود و همین مطالب هم سبب شد که ایشان که در نزد خواصّ مشهور بودند در نزد عامّه نیز مشهور شوند.

از جمله ایشان در کتاب نور ملکوت قرآن می‌فرمایند:

«حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی از شاگردان معروف آیه‌الحقّ و سند العرفان، عارف بی‌بدیل مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی تبریزی رضوان‌الله‌علیه، در نجف اشرف بوده‌اند و در زمان آن مرحوم دارای حالات و واردات و مکاشفات غیبیه الهیه بوده، و در سکوت و مراقبه حدّ اعلای از مراتب را حائز بوده‌اند.

حضرت آیه‌الله حاج شیخ عبّاس قوچانی مدّظله، وصیّ مرحوم قاضی

که فعلاً در نجف اشرف اقامت دارند میفرمودند: حاج شیخ محمدتقی بهجت در فقه و اصول به درس مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی حاضر می‌شد، و چون به حجره خود در مدرسه مرحوم سید باز میگشت، بعضی از طلابی که در درس برای آنها اشکالی باقی مانده بود، به حجره ایشان میرفتند و رفع اشکالشان را می‌نمودند.

و چه بسا ایشان در حجره خواب بودند و در حال خواب از ایشان می‌پرسیدند و ایشان هم مانند بیداری جواب میدادند؛ جواب کافی و شافی. چون از خواب برمی‌خاستند و از قضایا و پرسش‌های در حال خواب با ایشان سخن به میان می‌آمد، ابداً اطلاع نداشتند و میگفتند: هیچ به نظرم نمی‌رسد، از آنچه می‌گوئید در خاطر من چیزی نیست!

آیه‌الله حاج شیخ عباس مدظله میفرمودند: آیه‌الله بجهت بسیار به مسجد سهله میرفت و شبها تا به صبح تنها بیتوته می‌نمود.

یک شب که بسیار تاریک بود و چراغی هم در مسجد روشن نمی‌کردند، ایشان در میانه شب، احتیاج به تجدید وضو پیدا کرد، و برای تطهیر و وضو به ناچار باید از مسجد بیرون رود و در محل وضوخانه که بیرون مسجد و در سمت شرقی آن واقع است وضو بسازد. ناگهان مختصر خوفی در اثر عبور این مسافت در ظلمت محض تنهایی در ایشان پیدا شد.

به مجرد این خوف، یک مرتبه نوری همچون چراغ در پیشاپیش ایشان پدیدار شد که با ایشان حرکت میکرد. ایشان با آن نور خارج شدند و تطهیر کرده، وضو گرفتند و سپس به جای خود برگشتند؛ در همه این احوال آن نور در برابرشان حرکت داشت، تا وقتی که به محل خود رسیدند، آن نور از بین رفت.<sup>۱</sup>

---

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

مرحوم والد در اواخر عمر در دیدار با حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدّظله ایشان را نیز به نحوی به حضرت آیه‌الله بهجت ارجاع دادند.

توضیح آنکه: روابط محبّت میان علامه والد و آیه‌الله خامنه‌ای برقرار بود و ایشان ارادت خاصّی به مرحوم علامه والد داشتند که از نامه‌ای که در تسلیت ایشان نگاشته‌اند کاملاً آشکار است و مکرراً میان ایشان و مرحوم والد ملاقات‌هایی اتّفاق افتاد. در این مجالس حضرت آیه‌الله خامنه‌ای درباره‌ی مسائل عرفانی و از عرفای بالله مثل آقای حدّاد سؤالاتی می‌نمودند و مرحوم والد نیز مطالبی بیان می‌نمودند و دریغی نداشتند؛ گویا شخصی قابل را یافته‌اند که با کمال میل این حقائق و معارف را برای وی بیان نمایند.

در آخرین دیداری که علامه والد با ایشان داشتند، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدّظله از ایشان درباره‌ی حضرت آیه‌الله بهجت سؤال نمودند و علامه والد نیز فصل مشبعی در فضائل ایشان صحبت فرمودند که ایشان از شاگردان مرحوم قاضی هستند و کذا و کذا... و آنقدر مدح و تمجید نمودند که برای حقیر هم عجیب بود.

وقتی آن دیدار تمام شد، بنده عرض کردم: شما از ایشان خیلی تجلیل کردید. فرمودند: غرض بنده این بود که آیه‌الله خامنه‌ای را به آیه‌الله بهجت سوق دهم تا از ایشان استفاده نمایند و در مسائل با ایشان مرتبط باشند.

پس از مدّتی کوتاه که حادثه‌ی رحلت علامه والد اتّفاق افتاد، حقیر سرّ آن مطالبی را که در آن روز بیان فرموده بودند متوجّه شدم که ایشان می‌خواسته‌اند رابطه‌ای که بین ایشان و حضرت آیه‌الله خامنه‌ای برقرار بود، بعد از خودشان با آیه‌الله بهجت برقرار باشد. و بحمدالله تحت توجّه و عنایت حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، حضرت آیه‌الله بهجت شهرتی فراوان یافتند و زمینه‌ی استفاده‌ی همگان از وجود بابرکت ایشان فراهم شد.

علامه والد از قابلیت مرحوم آیه‌الله بهجت نیز بسیار تجلیل میکردند و میفرمودند: جوهره ایشان به گونه‌ای است که اگر به همان منوال سابق در محضر مرحوم آیه‌الله قاضی می‌ماندند و استفاده میکردند آیتی عظیم گشته و تحقیقاً قاضی ثانی بودند و به مقام توحید مطلق واصل می‌گشتند.

چند بار این معنا را با افسوس فراوان بیان فرمودند که پدر آیه‌الله بهجت به واسطه تحریک برخی از عالمان نجف، که در حقیقت از قطاع‌الطریق بوده و در لباس اهل علم درآمده بودند، آیه‌الله بهجت را از اتیان برخی از مستحبات نهی کرده و عملاً از تشرف به محضر مرحوم قاضی مانع می‌شوند و بدین سبب رابطه آیه‌الله بهجت با ایشان کم می‌شود و آنطور که سابقاً استفاده می‌نمودند نمی‌توانند ادامه دهند.

علامه والد میفرمودند: خداوند اطاعت از پدر یا حفظ رضایت وی را برای طی مسیر سلوک و تقرب به حضرت حق، واجب فرموده است ولی در عین حال نباید انسان به خاطر حرف پدر، ولی خدا را رها کند و در طی مسیر عبودیت و سلوکش خللی وارد شود و اگر آیه‌الله بهجت ارتباطشان کمافی‌السابق باقی می‌ماند، به مقام توحید و فناء تام نائل می‌گشتند و قاضی ثانی بودند.

مرحوم آیه‌الله بهجت نیز متقابلاً به مرحوم والد علاقه وافری داشتند و پس از رحلت ایشان نیز با اهتمام زیادی در مراسم رحلت و ختم ایشان شرکت نموده و نماز میت را نیز ایشان بجا آوردند و خودشان نیز در مشهد مجلس ختمی در حرم مطهر برای علامه والد گرفتند؛ رضوان‌الله ورحمته علیهما.

### آیه‌الله حاج سید ابراهیم خسروشاهی حفظه‌الله

حضرت آیه‌الله خسروشاهی مدّظله از دوستان قدیمی مرحوم والد

بودند و سابقه ارتباطشان با هم به دوران تحصیل علامه والد در قم و استفاده ایشان از دروس اخلاقی مرحوم آیةالله حاج شیخ عباس طهرانی بر میگردد. مرحوم والد هم از جهات علمی و فقهی آیةالله خسروشاهی و هم از جهات تقوا و دیانت ایشان بسیار تعریف میکردند و سالها پیش که در طهران ساکن بودند می فرمودند: ایشان از معدود فضلائى هستند که در طهران در مسائل علمی متضلع بوده و دروسشان را عمیق و متقن خوانده و به مراتب عالی علمی رسیده و جمع میان علم و تقوا نموده اند.<sup>۱</sup>

۱. مرحوم علامه والد در مسأله اجتهاد بسیار سخت گیری کرده و می فرمودند: اجتهاد اولاً محتاج تضلع در علوم مختلف بوده و صرف تحصیل اصول و فقه در آن کفایت نمی کند و باید مجتهد خصوصاً به قرآن کریم و تاریخ و سیره معصومین علیهم السلام کاملاً آگاه باشد و با زبان روایات و فقه الحدیث انس بگیرد و ثانیاً دارای ملکه قدسیه بوده و از نور آن در استنباط احکام شرعیّه استضاءه نماید.

درباره برخی از کسانی که از جهات علمی مجتهد محسوب می شدند می فرمودند: «این اشخاص مجتهد فرمولی هستند و همانطور که یک نجار یا خیاط طبق یک الگو و روش خاص اجزاء صندلی یا لباس را به هم متصل می کند، اینها هم بر اساس برخی از فرمولها روایات را بررسی می کنند و نتیجه می گیرند، ولی این اجتهاد نیست و کار با این فرمولها تمام نمی شود و در حقیقت این اشخاص مجتهد نیستند.» و لذا نسبت به برخی از صاحبان فتوا که در منصب مرجعیّت بودند می فرمودند: «این اشخاص مجتهد نیستند.» و بسیاری از بزرگان را فقط قریب الاجتهاد محسوب می کردند.

بر همین اساس در زمان جوانی ما که بزرگانی از اهل علم در طهران سکونت داشتند می فرمودند: «در طهران حدّاً کثر شاید یک یا دو نفر قریب الاجتهاد باشند که یکی از آنها آیةالله خسروشاهی هستند که در علم و عمل بسیار زحمت کشیده اند.» و این تعبیر درباره ایشان از نظر مرحوم علامه والد مساوی بود با همطرازی ایشان با برخی از مراجع تقلید آن دوره که از جهت سنّی بر ایشان بسیار متقدّم بودند.

در کتاب روح‌مجرد شرحی از فضائل ایشان مرقوم نموده‌اند که میزان محبّت و مودّت میان این دو بزرگوار از آن آشکار می‌شود. جا دارد عین عبارات ایشان را نقل نموده و به همان بسنده کنیم. ایشان در شرح یکی از سفرهایشان به محضر مرحوم حضرت آقای حدّاد میفرمایند:

«در همین ایام زیارتی رجب یک روز صبح جناب دوست صمیمی و رفیق شفیق و پاکدل و فاضل و سابقه‌دار حقیر: حضرت آیه‌الله حاج سید ابراهیم خسروشاهی کرمانشاهی ادام‌الله‌ایّام‌برکاته، برای ملاقات حقیر و در ضمن زیارت حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد بدانجا تشریف آوردند. بنده در این کنار اطاق نشسته بودم، و حضرت آقای حدّاد در آن کنار خوابیده بودند بطوریکه صدای نفس‌های ایشان در خواب مشهود بود.

حقیر سابقاً در عظمت حضرت آقای حدّاد، و قدرت علمی و توحیدی و سعه علوم ملکوتی و واردات قلبیه، و تجلیل و تکریم استاد اعظم آیه‌الله حاج میرزا علی آقای قاضی قدس‌الله‌ترتبه از ایشان، بطور تفصیل برای این دوست مهربانتر از برادر و صمیمی‌تر از هر یار و دوست و بی‌شائبه‌تر از هر گونه توهم شائبه، مذاکره نموده بودم؛ و جدّاً ایشان را دعوت به ارادت و تسلیم در برابر ولایت آقای حدّاد نموده بودم.»<sup>۱</sup>

تا آنکه میفرمایند:

«او قاتی که حقیر در حوزه طیبه قم به تحصیل مشغول بودم، استاد سلوکی ما فقط حضرت آیه‌الله علامه بودند که دستورات خاصی را میدادند، و جلسات چند نفری مقرر می‌فرمودند. اما جناب آقای حاج سید ابراهیم به آیه‌الله حاج شیخ عباس طهرانی توجه و دل‌بستگی بیشتری داشتند و از ایشان در جمیع

۱. روح‌مجرد، ص ۱۲۲.

امور اطاعت محض می نمودند. منزلشان را که در آن زمان فقط با مرحومه والدۀ گرامی شان بودند، نزدیک منزل آقای حاج شیخ عباس قرار داده بودند و در نمازها و اوقات مخصوصه گاه و بیگاه از محضرشان بهره مند می شدند.

وروی همین زمینه و بر اثر شدت علاقه بالأخره داماد ایشان شدند. و اما حقیر چون خودسپرده به آن مرحوم نبوده‌ام و در جستجوی حقیقت، آزادی بیشتری داشتم، لهذا در نجف و کربلا ایشان را با وجود حیات مرحوم حاج شیخ عباس به پیروی از دستورات مرحوم آقای انصاری دعوت می نمودم؛ اما دعوت به حضرت آقای حاج سیّد هاشم بعد از ارتحال آن مرحوم بود.<sup>۱</sup>

«باری، جناب دوست حمیم و صدیق ارجمند این حقیر: آیه‌الله حاج سیّد ابراهیم آدام‌الله‌ایام‌سعادتۀ پس از ارتحال مرحوم آقا شیخ عباس طهرانی رضوان‌الله‌علیه، مدتی را به موطن خود باختراں مراجعت نموده و در مسجد صاحب‌اقامۀ جماعت و تدریس و ترویج می نمودند، و سپس به طهران آمده در قلّهک در مسجدی به وظائف ارشاد و هدایت مردم مشغول، و اینک قریب پانزده سال است که در دزاشیب نیاوران در مسجد المهدی به اقامۀ جماعت و ارشاد و تبلیغ و ترویج و تدریس اشتغال دارند. حقاً مردیست عالم و وارسته و خوش‌فهم و دقیق‌النظر و سریع‌الانتقال و دلسوز، و برای دین و شریعت حمیم و غمخوار که روی همین مسائل با امراض مختلفی از قبیل اعصاب و زخم معده سالیان دراز است که دست به گریبانند. حَفِظَهُ اللهُ إِنَّ شَاءَ اللهُ وَ عَافَاهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَفَاتِ وَ الْعَاهَاتِ، وَ أَبْقَاهُ اللهُ ذُخْرًا لِلْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ بِمَحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.»<sup>۲</sup>

۱. همان مصدر، ص ۱۳۲.

۲. همان مصدر، ص ۱۳۴.



### آیةالله حاج شیخ حسن حسن‌زاده آملی حفظه‌الله

عَلَمَةٌ ذَوَالْفَنُونِ وَ حَكِيمٌ مِثْلُهُ جَامِعٌ مَعْقُولٌ وَ مَنْقُولٌ اسْتَادٌ مَعْظَمٌ حَضْرَتُ  
 آيَةُاللّٰهِ حَسَنِ زَادَةَ اَمَلِي مَدَّظْلَهُ الْعَالِي اَزْ كِسَانِي بُوَدْنَدَكِه رَوَابِطُ بَسِيَارِ صَمِيْمِي بَا مَرْحُومِ  
 عَلَمَةٌ وَالِدٌ دَاشْتَنَدُ وَ مَرَاتِبُ مَوْدَّتِ وَ الْفَتَّ اَزْ هَرِ دُو طَرْفِ مِيَانِشَانِ بَرَقَرَارِ بُوَدُ.  
 ايشان از بزرگانی هستند که بين علم و عمل و تهذيب نفس جمع نموده و  
 هم از جهات علمی در محضر اساتید بزرگی چون علامه شعرانی و آيةالله الهی  
 قمشه‌ای و علامه طباطبائی و آيةالله حاج شیخ محمدتقی آملی استفاده  
 نموده‌اند و هم از امثال علامه طباطبائی و اخویشان مرحوم آيةالله الهی و در  
 اواخر گویا از آيةالله حاج سید عبدالکریم کشمیری بهره‌های شایانی برده‌اند و در  
 ریاضات شرعی و مجاهدات معنوی گوی سبقت را از بسیاری از بزرگان  
 ر بوده‌اند و وجود پربرکت ایشان از ذخائر نفیس عالم اسلام است.

مرحوم والد از ایشان بسیار تمجید و تجلیل می‌کردند. در زمانی که ما در  
 حوزه قم تحصیل می‌کردیم می‌فرمودند: حتماً در درس اخلاق آيةالله حسن‌زاده  
 شرکت کنید. و ایشان در آن درس حال بسیار خوبی داشتند که برای ما غنیمت بود.  
 هنگامی که می‌خواستیم درس اسفار و بقیة مباحث معقول را در قم ادامه  
 دهیم، اساتید متعددی در قم مشغول تدریس بودند و بعضاً از جهات علمی نیز  
 اشتهار داشتند، ولی مرحوم والد فرمودند فقط در درس آيةالله حسن‌زاده  
 شرکت کنید و قسمت شد که بخشهایی از اسفار و الهیات شفا و اشارات و  
 تمهید القواعد را در محضر ایشان تلمذ نمودم.

ایشان هم متقابلاً ارادت خاصی به علامه والد داشتند و همیشه از  
 والد معظّم به نیکی یاد میکردند و تعابیر بسیار بلندی درباره ایشان  
 بکار می‌بردند. مرحوم علامه والد وقتی کتابی از تألیفاتشان منتشر می‌شد،  
 نسخه‌ای را می‌فرستادند تا خدمت ایشان تقدیم کنیم و حقیر هر بار که کتابی را

می‌بردم ایشان بسیار احترام نموده و سلامی مخصوص می‌فرستادند. از ارتباط سلوکی این دو بزرگوار حقیر چندان مطلع نیستم؛ فقط در خاطر دارم که یک بار به منزل ما در پیچ شمران طهران تشریف آورده بودند و جلسه‌ای با علامه والد داشتند و حقیر مدّتی حضور داشتم. در آن جلسه به علامه والد فرمودند: بنده تا به حال یک بال داشتم، اما از الآن دو بال دارم: یکی علامه طباطبائی و دیگری شما.

هنگامی که از آن جلسه خارج شدند و می‌خواستند از راه پله منزل پائین بیایند خم شدند و نرده را بوسیدند و حالشان نیز بسیار منقلب بود، به طوریکه علامه والد به حقیر فرمودند: شما فوراً برای ایشان از خیابان یک تاکسی دریست بگیرید. عرض کردم: اجازه بدهید لباس بیرون بپوشم. فرمودند: نه همینطور با لباس منزل بروید. و بنده با همان پیراهن بلندی که در برداشتم به سرعت رفتم و تاکسی گرفتم.

به یکی از اخوان حقیر هم فرموده بودند که قدر والدتان را بدانید که ایشان کبریت احمر است و در هر صد سالی یکی مثل ایشان پیدا می‌شود و به کلامی از بوعلی و به این مصراع از باباطاهر: «به هر ألفی الف قدی برآیو» تمثّل جسته بودند.

ولی همانطور که گذشت ارتباط سلوکی ایشان با مرحوم علامه طباطبائی و اخوی معظّمشان و سپس - به نقل برخی از خواصّ شاگردانشان - با مرحوم آیه‌الله حاج سیّد عبدالکریم کشمیری بوده است؛ رضوان‌الله‌علیهم‌أجمعین.

### حاج سیّد حسین ورشوچی (ره)

مجدوب جذبه الهی و عاشق شوریده شیدائی مرحوم حاج سیّد حسین ورشوچی رحمة‌الله‌علیه از خوبان و از اخیار و ابدال بودند. بسیار اهل ولاء و

بکاء و دعاء بوده و صدق و خلوص عجیبی داشتند. سیدی جلیل القدر، متقی و اهل ذوق و حال و به قرائت دعای ندبه ملتزم بوده و با شور و حال و خلوصی کم نظیر آنرا می خواندند.

ایشان کاسب بوده و در بازار مغازه ورشوسازی<sup>۱</sup> داشتند و ظاهراً برای همین به ایشان ورشوچی می گفتند، ظاهری مقبول داشتند و لباس بلندی تا زانو پوشیده و شب کلاهی هم به سر می گذاشتند.

حالات و مقاماتی داشتند که بعضاً در محضر حضرت والد معظم رضوان الله تعالی علیه تعریف میکردند.

یکبار که در خدمت حضرت والد به منزلشان رفتیم - حقیر حدوداً ده سال داشتم و منزلشان در آن زمان پشت کارخانه برق طهران بود - ایشان می گفتند: من هر شب بعد از نماز عشاء و قبل از خواب به زیارت بیت الله الحرام و سپس به مدینه منوره می روم و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را زیارت می کنم، بعد به نجف رفته و امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت می کنم و بعد از آن در کربلای معلی به زیارت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه مشرف می شوم (و شاید یکی دو زیارت دیگر را نیز ذکر نمود). می گفتند: کار هر شب من این است و بعد از این زیارات برای استراحت به منزل برمی گردم.

بسیار صاحب نفس بوده و کرامات عجیبی از ایشان سر می زد. خودشان می گفتند: روز جمعه ای به دعای ندبه رفته بودم و بعد از خواندن دعا وقتی به منزل برمی گشتم جوانی پشت سر من حرکت میکرد و به دنبال من می آمد و من نیز چون در حال خود بودم از او فاصله می گرفتم و اجتناب داشتم، تا اینکه به

۱. ورشوسازی ساختن و تهیه انواع ظروف از جنس ورشو است که آلیاژی است از

نیکل، روی و مس.

چهارراهی رسیدم و در آنجا به من الهام شد که حالا تو دنبال آن جوان برو!  
گفتم: عجباً! تا به حال ما از این جوان کناره می‌گرفتیم، حال به ما امر شده

که ما دنبال او برویم!

آن جوان بدون اینکه صحبتی کند جلو رفت و من پشت سر او حرکت کردم، از این خیابان به آن خیابان و از این کوچه به آن کوچه؛ بالأخره در خانه‌ای ایستاد و در زد من هم ایستادم، یکباره خانمی سراسیمه در را باز نمود و بیرون آمد و گفت: سید! به دادم برس، فرزندم از دنیا رفته. به من گفته شد: برو داخل! وارد شدم و گفتم: بیچه کجاست؟ مرا در اطاقی بالای سر بیچه بردند، دیدم واقعاً بیچه مرده، نبضش نمی‌زند و بدنش نیز کاملاً سرد شده است.

گفتم: یک استکان آب بیاورید و همه بیرون بروید، آب را آوردند و همگی از اطاق خارج شدند؛ آنگاه دو رکعت نماز خواندم، حال بسیار منقلبی داشتم، بعد حمدی خواندم و به آب دمیدم. گفتم: خدایا من به دعای ندبه رفته بودم، نه اینجا را می‌شناختم و نه آن جوان را، حتی از او اجتناب هم داشتم، خودت گفتی دنبال او برو، خودت مرا به این خانه آوردی، پس خودت هم این بیچه را زنده کن؛ اینها را می‌گفتم و اشک می‌ریختم.

بعد کمی از آن آب در گلوی بیچه ریختم، یک دفعه تکانی خورد و چشمانش باز شد و بلند شد و نشست؛ بیچه‌ای که مرده بود و ساعتها از مردنش گذشته و بدنش سرد سرد شده بود، زنده شد!

مادر بیچه را صدا زدم. با دیدن فرزند خود که زنده شده بود تحوّلی در او و اهل منزل حاصل شد و بنده نیز از آنجا خارج شدم.

مرحوم ورشوچی از این قضایا زیاد داشت، اما حالشان طوری بود که تعلّقی به این حالات و کرامات نداشته و اینگونه امور را از خدا می‌دید. بسیار مرد جاننداری بودند و توجّه به توحید حضرت حقّ جلّ و علا داشتند، فلذا

حضرت والد به ایشان محبت و عنایت داشته و ایشان نیز محبت و ارادت خاصی به والد معظم داشتند.

به واسطه محبت و عشق به خدا نفس گرمی داشت و چون از توحید حضرت حق و مسائل عالیّه عرفانی صحبت میکردند همه را مجذوب می نمودند.

مرحوم جدّ مادری ما حجّة الإسلام والمسلمین حاج آقا معین شیرازی رحمه الله علیه برای بنده نقل کردند: شبی از لیالی مبارکه در کربلاء میهمان مرحوم حدّاد بودیم، عده‌ای از آشنایان و مراودین نیز بودند. آن شب آقا سید حسین ورشوچی تا قریب سحر برای حاضرین صحبت‌های آتشینی میکرد و مطالب قویّ توحیدی می‌گفت، به نحوی که همه را منقلب و مجذوب کرده بود. هنگام سحر که شد حضرت آقای حدّاد وارد جمع شده و فرمودند: واللّه امشب لیلة القدر است، واللّه امشب لیلة القدر است!

یعنی اگرچه آن شب از لیالی ماه مبارک رمضان نبوده اما اثر توحید و حقائق توحیدی اینچنین است که نورانیّتی مماثل نورانیّت شب قدر برای نفوس حاصل میکند.

و چقدر عالی و زیبا جناب ابن فارض مصری به این حقیقت اشاره نموده است که:

إِذَا سَفَرْتُ فِي يَوْمِ عِيدٍ تَزَاوَلَتْ      عَلَى حُسْنِهَا أَبْصَارُ كُلِّ قَبِيلَةٍ (۱)  
فَأَزْوَاحُهُمْ تَصُبُّو لِمَعْنَى جَمَالِهَا      وَأَحْدَاقُهُمْ مِنْ حُسْنِهَا فِي حَدِيقَةٍ (۲)  
وَعِنْدِي عِيدِي كُلُّ يَوْمٍ أَرَى بِهِ جَمَالَ      مُسْحِيَّهَا بِعَيْنِ قَرِيرَةٍ (۳)  
وَكُلُّ اللَّيَالِي لَيْلَةُ الْقَدْرِ إِنْ دَنْتُ      كَمَا كُلُّ أَيَّامِ اللَّقَا يَوْمَ جُمُعَةٍ (۴)¹

۱. دیوان ابن فارض، ص ۴۷.

۱. چون در روز عیدی پرده از رخ برگیرد، آنقدر زیباست که برای تماشای جمالش دیدگان تمام قبیله‌ها با هم تراحم کنند.
  ۲. و بنابراین ارواح مردم آن قبائل برای ادراک معنای جمال او به سوی او روا آورده و مشتاقانه بدو بگروند؛ و دیدگان مردم آن قبائل از تماشای زیباییهای او در باغ و لاله‌زار و در تنعم به سر می‌برند.
  ۳. و در نزد من، عید من آن روزی است که چهره زیبای او را با چشم تازه و روشن بینم.
  ۴. و تمام شب‌های من شب قدر است، اگر او به من نزدیک شود؛ همچنانکه تمام روزهای دیدار و ملاقات، روز عید و جمعه من است.
- ایشان بسیار پاک و وارسته بودند و شور و حال و انقلاب احوال خاصی داشتند و دائم با خدای خود مشغول بودند. خود ایشان برای مرحوم حاج آقا معین نقل کرده بودند که: یکبار سوار تاکسی شدم، زنی هم قبل از من در آن تاکسی نشسته بود، من در حال خود مستغرق بودم و مرتب می‌گفتم: قربانت گردم، قربانت گردم.
- بعد که آن زن پیاده شد راننده تاکسی که آدم ظاهر الصلاحی هم نبود، رو کرد به من و گفت: آقا شما خجالت نمی‌کشی با این وضع و قیافه، مرتب به این زن می‌گوئی: قربانت گردم، قربانت گردم؛ آخر این چه کاری است؟! گفتم: من که به آن زن نمی‌گفتم قربانت گردم. گفت: پس به چه کسی می‌گفتی؟ گفتم: من به خدای خود می‌گفتم، با خدا مشغول عشق‌بازی هستم. این را که با شور خاصی می‌گفتم، آن راننده تاکسی نیز مثل من حالش منقلب شده و تاکسی را متوقف کرد و های‌های گریه میکرد.
- این حالات نورانی و انفاس ربّانی در اثر محبت به خدا و معاشرت با اهل الله و اولیاء خدا برای ایشان و امثال ایشان حاصل شده بود، انعکاس

انوار الهی و تابش لمعات سبحانی مرحوم حضرت آقای حدّاد بود که این حال عشق و شور را در ایشان زنده میکرد. نفس ولیّ خدا انسان را زنده میکند، معاشرت و مجالست با خوبان و ابرار تأثیرات عجیبی در نفس انسان دارد که در معارف قرآن و روایات، فراوان به آن اشاره و تصریح شده است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفٌ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: مجالست و همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرت است.»

و عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَجْلِسُ أَجْلِسُهُ إِلَيَّ مَنْ أَثِقَ بِهِ أَوْثَقُ فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلٍ سَنَةٍ<sup>۱</sup>.

«از مسعر بن کدّام روایت شده است که: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: مجلسی که در آن با کسیکه (در تقوی و دیانت و مسائل معنوی) مورد وثوق من است بنشینم حقاً اثرش در نفس من محکمتر و مطمئنتر از عمل یک سال است!»

و عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْمُتَّقُونَ سَادَةٌ وَالْفُقَهَاءُ قَادَةٌ وَالْجُلُوسُ إِلَيْهِمْ عِبَادَةٌ<sup>۲</sup>.

«امام محمد بن علی از امام علی بن الحسین از امام حسین از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت می کنند که آن حضرت فرمود: رسول خدا

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۱.

صلی الله علیه وآله فرمودند: متّقین و پرهیزکاران سادات و بزرگانند، و فقهاء و دین‌شناسان جلو داران و راهبرانند و همنشینی با آنان عبادت است.»

گلی خوشبوی در حمّام روزی رسید از دست محبوبی به دستم  
 بدو گفتم که مشکى یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم  
 بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدّتی با گل نشستم  
 کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم<sup>۱</sup>

البته باید دانست که افرادی چون مرحوم آقا سید حسین ورشوچی زمینه و استعداد لازم را داشته و خوش نفس و اهل عبادت و تهجد و مراقبه بوده و نسبت به خداوند و اولیای الهی محبت دارند، و چون با این امور نفس خود را مستعد ساخته‌اند در اثر مجالست و مؤانست با اهل الله بهره خود را می‌برند و به این کمالات واصل می‌شوند؛ و به قول مرحوم والد که رضوان خدا بر ایشان باد: هر کس هر چقدر کاسه بیاورد همانقدر آتش می‌برد!

مرحوم آقا سید حسین بسیار اهل مراقبه بودند و دیگران را نیز بدان توصیه میکردند و به واسطه نور تقوی به ظرائف و نکاتی لطیف توجه داشتند؛ یک بار در خدمت حضرت والد تعریف میکردند که:

امام جماعت مسجدی بود که می‌دیدم هر روز روزنامه می‌خرد و از اول تا آخرش را می‌خواند! بنده دیدم در اثر این کار تاریک شده است، چون توجهش از خدا منصرف می‌شد.

روزی به او گفتم: آقا جان این کار شما درست نیست، صرف این همه وقت برای مطالعه این مطالب بی‌فائده وجه شرعی ندارد و حرام است. گفت: چه اشکال دارد؟ من که کار حرامی انجام نمی‌دهم، شما برای مطلب خود دلیل

۱. کلیات سعدی، گلستان، ص ۳۹.



بیاورید، اگر دلیلی آوردید قبول می‌کنم. گفتم: باشد من برای شما دلیل می‌آورم. ایشان خطاب به والد معظّم دادند: آخر آقا جان من که درس نخوانده‌ام تا در این مسائل از قرآن و روایت دلیل اقامه کنم، همینطور فکر میکردم که خدایا من چگونه برای این شخص دلیل بیاورم؟! برای من روشن است که کار او خطاست، اما چه دلیلی بیاورم؟

با خود گفتم: همین آآن قرآن را باز می‌کنم بینم چه جوابی میدهد. قرآن را که باز کردم این آیه آمد: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ<sup>۱</sup>**  
 «و از مردم کسانی هستند که گفتار بیهوده و لهو و باطل را خریده و تهیّه می‌کنند تا با مشغول ساختن دیگران به آن، بدون علم و درایت ایشان را از راه خدا گمراه ساخته و آیات الهی را به سخره گیرند، برای این افراد عذابی خوارکننده است.»

فردا نزد او رفتم و همین آیه را برایش خواندم. گفتم: عجب عجب! حقّ با شما بود.

مرحوم آقا سیّد حسین ورشوچی سالها قبل از انقلاب به رحمت الهی شتافت؛ رحمة الله عليه رحمةً واسعةً.

### حاج هادی خان صنمی ابهری (ره)

یکی از محبّان صادق و دلسوختگان خالص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و از بکّائین بر سیّد مظلومان حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام، مرحوم مغفور جنّت مکان، حاج هادی ابهری رحمة الله عليه بودند

۱. آیه ۶، از سوره ۳۱: لقمان.

که سابقه محبت و ارادتشان نسبت به مرحوم علامه والد به او ان آشنائی ایشان با مرحوم آیه الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی رضوان الله علیه باز میگردد. میزان و کیفیت دوستی و رفاقتشان با حضرت والد معظم به گونه ای بود که نسبت به مقام ایشان کاملاً اعتقاد و اقرار داشته و با ایشان عقد اخوت بسته و هر یک دیگری را برادر خود می دانستند،<sup>۱</sup> چنانکه حضرت والد در برخی از

۱. مرحوم علامه والد قدس الله سره در أوائل با برخی از دوستان عقد اخوت می بستند ولی بعداً میفرمودند: «دلیلی بر مشروعیّت این عقد وجود ندارد و لذا بنده دیگر با کسی عقد اخوت نمی بندم.» حقیر نیز تا به حال دلیلی بر ورود و مشروعیّت این عقد نیافتم. به نصّ آیه شریفه: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**.<sup>\*</sup> همه مؤمنین با هم برادرند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم علاوه بر این اخوت عامه، دو بار میان اصحاب خود اخوتی خاصّ انشاء فرمودند و طبق تعیین آن حضرت، هر کسی با یک نفر دیگر از مسلمانان رابطه اخوت برقرار نمود. حضرت یک بار در مکه در میان مهاجرین و بار دیگر در مدینه میان مهاجر و انصار اخوت و برادری انشاء نمودند و در هر دو بار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را برادر خود قرار دادند. در آن زمان مؤمنین بر اساس همین اخوت از یکدیگر ارث می بردند تا آیه شریفه: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ**.<sup>\*\*</sup> نازل شد و دیگر ارث بر اساس این اخوت منتفی گشت.

مرحوم علامه والد در بیان حکمت این حکم و سپس نسخ آن در آن زمان می فرمایند: «در صدر اسلام افراد مؤمن کم بودند و غالباً اقوام آنها مردمانی کافر بودند، و اگر مؤمنین از یکدیگر ارث نمی بردند، آن افرادی که کافر بودند ارث می بردند، و در این صورت مسأله به زیان مؤمنین تمام می شد؛ زیرا که مؤمنین در نهایت شدت و مشقت می زیستند، پس صحیح نبود که کفار از آنان ارث ببرند.

و علاوه، ایمان است که در انسان روح دمیده و جان می دهد و انسان باید بر اساس ایمان در همه امور تشریک مساعی کند، حتی در ارث؛ ارث مختصّ به مسلم است و شخص کافر نمی تواند از مسلم ارث ببرد.

و اما بعد از اینکه آیه مبارکه: **وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ**.<sup>\*\*</sup> ⇨

تعبیر مکتوب از ایشان به عنوان برادر یاد کرده‌اند.

محبت و ارادت ایشان نسبت به والد ماجد همراه با خیرخواهی و شفقت و توأم با دل‌بستگی و دلدادگی بود و در مقایسه با محبتی که نسبت به سایر رفقاء داشتند حقاً ممتاز و خاصّ بود، و این حال در مواضع مختلفی در رفتار ایشان بروز و ظهور داشت و در مشکلات و سختی‌ها رفیقی وفادار برای والد معظّم بودند. از برخی حکایاتی که والد معظّم از ایشان نقل فرموده‌اند، این حال معلوم است. از جمله زمانی که مرحوم علامه والد علماء بلاد را برای حمایت و آزادی رهبر فقید انقلاب مرحوم آیه‌الله‌العظمی خمینی رحمه‌الله علیه به طهران دعوت

نازل شد، آن حکم اولی منسوخ شد و حکم اخوت از این جهت از بین رفت. و بنا شد که افراد از همدیگر بر اصل رَحْمِيَّتِ إرث ببرند. «(ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۷۸) با این همه این عقد اخوت مختصّ به زمان حضرت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به تعیین خاصّ آن حضرت بوده است و پس از آن در میان أصحاب ائمه علیهم‌السلام هیچ جایی را سراغ نداریم که أصحاب با یکدیگر عقد اخوت خوانده باشند یا روایتی در ترغیب به انشاء یک اخوت خاصّ میان دو تن وجود داشته باشد، بلکه هر چه هست تشویق به مراعات حقوق اخوت عامّه میان مؤمنین است که همه مؤمنین را دربر می‌گیرد. و مسلماً اگر چنین چیزی در میان أصحاب ائمه وجود داشت شایع می‌شد و خبرش به ما نیز می‌رسید. لذا از اینجا می‌توان اطمینان تحصیل کرد که چنین چیزی در میان شیعیان وجود نداشته و آنچه امروزه مرسوم است سنتی حادث است که در شرع وارد نشده است و چون اطمینان به عدم ورود آن داریم انجام این عمل رجاء نیز خالی از وجه است. بله، اگر دو رفیق با هم قرار بگذارند که حقوق خاصی را نسبت به یکدیگر مراعات کنند و با هم بر محدوده این حقوق توافق نمایند، به عنوان یک توافق و عقد شخصی ممکن است؛ ولی چنین چیزی در شرع وارد نشده است.

\*. صدر آیه ۱۰، از سوره ۴۹: الحجرات.

\*\* . قسمتی از آیه ۷۵، از سوره ۸: الأنفال.

کرده و می خواستند به اتفاق به شهربانی رفته و اعلام کنند که ایشان تنها نیستند و ما همه با ایشان هستیم، در آن زمان حاج هادی هم در منزل والد معظّم بوده اند. ایشان در بیان وضعیت زمان رفتنشان می فرمایند:

«ما هم که دیگر آماده بودیم که برویم و معلوم نبود که چه وقت بر می گردیم، اصلاً بر می گردیم یا بر نمی گردیم؟ ما هم گفتیم که حمّام را در آن منزل گرم کردند که برویم غسل هم بکنیم که اگر رفتیم و ما را هم تیرباران کردند با حال انا به و توبه به سوی حضرت حقّ متعال باشد غسلی را کرده باشیم؛ چون آن وقت هر کس میرفت دیگر میرفت.

حاج هادی ابهری و بعضی رفقا در همان منزل بودند. و حاج هادی هم هی چپش را می کشید و گریه میکرد. می گفت: این سیّد ما حیف است. برای من گریه می کرد و میگفت: این سیّد ما حیف است، این حیف است. اما خوب باید چه کرد؟ او هم روشش و مرامش همین بود و می گفت: باید برویم.»<sup>۱</sup>

و نیز زمانی که یکی از اخویهای کوچکتر بنده که سیّد محمّد جواد نام داشت و حضرت والد وی را نور خالص و مسیح زمان لقب داده بودند، وفات نمود و والد معظّم وفات وی را از والده و جدّه مخفی نموده بودند و می خواستند شبانه خود متکفّل غسل شوند، مرحوم حاج هادی ابهری به جهت مراعات حال ایشان مانع می شوند و امر غسل را به رفقا می سپارند؛ علامه والد تفصیل ماجرا را در کتاب شریف روح مجرّد نقل فرموده و نیز می گویند: حاج هادی می گفت: بنا بود بلائی در این منزل وارد شود و این طفل خود را فدا نمود و جلوی بلا بزرگتر را گرفت.<sup>۲</sup>

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲. روح مجرّد، ص ۹۷ و ۹۸.

حاج هادی ابهری پیرمردی مخلص، محب و شیفته اهل بیت علیهم السلام، نورانی، کثیرالبکاء، صاحب حالات طیبه و مکاشفات صادقه و از ارادتمندان مرحوم آقای انصاری همدانی رضوان الله علیه و دوستان ارادتمندان حضرت آقای حدّاد بود. ایشان بسیار به منزل ما رفت و آمد داشت، و ما از زمان نوجوانی (حدود دوازده سیزده سالگی) با ایشان ساعتها همنشین بودیم و به دلیل صفای باطن و نورانیت خاصی که داشتند، ما از نشست و برخاست با ایشان خسته نمی شدیم، خاطرات خوش آن ایام همواره بر صفحه ذهن این حقیر نقش بسته که گاهی با اینکه روز نخوابیده و خسته بودم شبها تا دیر وقت با ایشان به صحبت می نشستیم و مصاحبت ایشان خواب را از سرم می ربود و چه بسا بیش از سه ساعت مشغول صحبت بودیم و احساس نمی کردیم که وقت می گذرد، و گویا پنج یا ده دقیقه گذشته است؛ بسیار به بنده علاقه داشتند و حقیر نیز نسبت به ایشان بسیار علاقمند بودم.

ایشان گرچه بی سواد بوده و حتی نمی توانستند امضاء کنند، ولی اهل ولایت، صاحب نفس و فوق العاده نورانی و نیز اهل مکاشفه و حقا دیدنی بودند و دیدارشان انسان را به یاد این حدیث شریف می انداخت که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَائٍ خَطِيئًا مَضْمَعًا وَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ وَتَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.<sup>۱</sup> «شخصی را می یابی که در سخن گفتن حتی در یک حرف مثل لام یا واو خطا نمی کند و خطیبی بلیغ و تواناست، در حالیکه قلبش از شب تاریک ظلمانی تر است؛ و در مقابل شخصی را می یابی که حتی نمی تواند معانی قلبی

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۲۲.

خود را به زبان آورد، در حالیکه قلبش مانند چراغ روشن می درخشد!»  
 از مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه نیز نقل شده که می فرمودند:  
 حاج هادی به واسطه نوری که دارد نوعاً مکاشفاتش صادق است. با این همه با  
 مسائل توحیدی چندان آشنائی نداشت و این دست معارف به گوشش نخورده  
 بود و حضرت والد می فرمودند: «حاج هادی به توحید نرسیده ولی گوشه ای از  
 پرده برایش کنار رفته و به عالم مثال وارد شده است.»

روی همین جهت علامه والد و حضرت آقای حدّاد برای او از مسائل  
 توحیدی صحبت نمی نمودند و با ایشان در حدّ همان ظرف خودشان معامله  
 نموده و انس می گرفتند.

حقیر سیزده یا چهارده ساله بودم و به واسطه عشقی که به حضرت  
 آقای حدّاد و مطالب توحیدی داشتم، اشعار عرفانی نیز زیاد می خواندم و  
 نمی دانستم که مرحوم حاج هادی تحمّل این مطالب را ندارند و ممکن است  
 ناراحت شوند. یکبار در نزد ایشان شروع کردم به خواندن برخی از ابیات عارف  
 بزرگوار شمس مغربی در بیان مقام انسان کامل و مقام جمع الجمع وی، مرحوم  
 حاج هادی با همان لهجه شیرین ترکی خود با تعصّب گفتند: پَه! این چه  
 می گوید؟ کفر می گوید، چیزی می گوید که پیغمبر هم نمی گوید!

با این حال انکار ایشان نسبت به این حقائق از سر آنانیت نبود، بلکه تنها  
 به خاطر بی اطلاعی و ناآشنائی بود و الا ایشان به قدری پاک و طاهر بود که گویا  
 اصلاً نفس نداشت و به تعبیری از باب این حدیث نورانی بود که:

لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ أَخَى رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا.<sup>۱</sup> «اگر أبو ذرّ می دانست که در قلب سلمان

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۲۵.

چیست و چه می‌گذرد او را می‌کشت، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن دورا برادر یکدیگر قرار داده بودند.»

مرحوم حاج هادی به اندازه ظرف خود در پاکی و صدق و اخلاص و صفا و محبت ثانی نداشت، چنانکه ابوذر نیز در ظرف وجودی خود دومی نداشت و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم درباره او فرمودند:

مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعُبْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ.<sup>۱</sup> «آسمان نیلگون سایه نیفکنده و زمین تیره غبارآلود بر خود حمل ننموده کسی را که از ابوذر با صداقت تر و راستگو تر باشد.»

باری ایشان نورانیت خاصی داشتند و مکاشفات بسیاری می‌دیدند که غالباً صادق و مطابق با واقع بود و حال که یاد و ذکری از آن عاشق اهل بیت علیهم السلام به میان آمده است، جا دارد که برخی از حکایات و مکاشفاتشان را نقل کنیم که یاد و خاطره وی را زنده نگهدارد.

روزی حقیر را صدا زده و گفتند: دیدم که پدرتان دارند خانه خدا را طواف می‌کنند و شما و اخوی شما آقا سید محمد محسن هم پشت سر ایشان هستید، هر سه با لباس سفید بودید، ولی روی دوش ایشان سه قپه بود، سرهنگ بودند و روی دوش شما و اخوی ستاره بود<sup>۲</sup> و شما همین امسال به حج مشرف می‌شوید؛ و سپس همین مطلب را به مرحوم والد معظم نیز ابراز نمود.

این در حالی بود که مدت کوتاهی تا ایام حج باقی مانده بود و اگر کسی می‌خواست به حج مشرف شود باید مقدّماتی را طی می‌کرد؛ حضرت والد نیز می‌فرمودند: «رفتن به حج برای ما در آن سال به حسب ظاهر امکان نداشت، ما

۱. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۲۹.

۲. قپه و ستاره از درجات مرسوم و مخصوص نظامیان است، ولی در این مکاشفه اشاره به جهات معنوی است.

نه نیت حجّ داشتیم و نه وجهش را و نه مقدمات آنرا فراهم کرده بودیم.»  
 ظاهراً روز پنجشنبه‌ای بود که برای اخذ گذرنامه به شهربانی مراجعه  
 کردیم و تا روز شنبه بیشتر فرصت نبود و رئیس شهربانی نیز ما را نمی شناخت،  
 ولی چون ما را دید بسیار احترام گذاشت و از کار ما سؤال کرد، و وقتی مطلع شد  
 که برای گذرنامه مراجعه کرده‌ایم، خود شخصاً اقدام کرده و گذرنامه ما را  
 یک ساعته به ما تحویل داد.

در آن سفر که سفر اوّل ما بود به کویت رفته و یک هفته‌ای در آنجا ماندیم  
 تا اینکه روادید گرفته و به مکه معظمه مشرف شدیم.

و نیز به خاطر دارم در مجلسی که جمع کثیری از رفقاء قدیمی حضرت  
 والد و بعضی مهندسین و اطباء بودند، حضرت والد به بنده فرمودند: قرآن  
 بخوانید؛ بنده نیز در آن زمان مانند صوت عبدالباسط قرآن می خواندم، پس از  
 اتمام تلاوت، حاج هادی که در کنار حضرت والد نشسته بود به ایشان رو کرده و  
 گفت: آقا سید محمدصادق را نظر زدند!

وقتی به منزل آمدیم بدحال شدم و تب بسیار سختی کردم و معلوم شد  
 تب روده است و حدود سه هفته تا یکماه در خانه افتادم.

و نیز یک روز حقیر را صدا زده و گفت: سید محمدصادق چند سال  
 داری؟ گفتم: هفده سال. گفت: اگر این مقدار را به آن اضافه کنی - و عددی را  
 بر زبان آورد - چقدر می شود؟ گفتم: فلان مقدار، گفت: عمر شما همین قدر  
 است!

گفتم: از کجا میگوئی؟ گفت: کشک<sup>۱</sup> شد و من این را دیدم. پرسیدم:

---

۱. ایشان به جای «کشف» با لهجه خاص خود می گفتند: «کشک». و وقتی  
 می خواستند مکاشفه‌ای را تعریف کنند می گفتند: برایم کشک شده است.



خوب عمر حضرت والد و أخوی چقدر است؟ گفت: نمی دانم، من همین برایم کشک شد.<sup>۱</sup>

صدیق مکرّم جناب آقای سیّد حسین دانشمایه نجفی حفظه الله که پدرشان از مرتبّین با مرحوم قاضی بوده و خودشان نیز از شاگردان مرحوم آیه الله قوچانی و سپس از شاگردان علامه والد بودند نقل نمودند که: در مجلسی که مرحوم حاج هادی ابهری نیز حضور داشت ذکر خیر مرحوم قاضی بود، بنده گفتم: در طفولیت روزی با هم سنّ و سالهای خود در کوچه های نجف مشغول بازی بودم که سیّد جلیل القدری از آنجا عبور میکرد، علماء و سادات را دوست داشتم، لذا جلو رفته سلام کردم و دست آن سیّد را بوسیدم، ایشان نیز جواب سلام داده و از روی محبّت دستی به سرم کشیدند، بعدها دانستم ایشان حضرت آقای قاضی رضوان الله تعالی علیه هستند.

صحبت من که تمام شد حاج هادی گفتند: یکی از دو سؤالی که من درباره شما داشتم حلّ شد. من همیشه نوری روی سر شما میدیدم ولی منشأ آنرا نمی دانستم، اینک معلوم شد که این نور در اثر دست مبارک مرحوم قاضی بوده است.

مرحوم حاج هادی یکی از فرزندان ایشان را بیشتر از همه دوست داشتند و

---

۱. در همان دوران، مرحوم حاج آقا محمّدحسن بیاتی رحمه الله که ایشان نیز کثیرالمکاشفه بود، مجموعه مطالبی را در رابطه با حقیر به نحو مکاشفه دیده بودند که از جمله آن همین مسأله عمر حقیر بود و با مکاشفه مرحوم حاج هادی مطابق بود. بنده وقتی مکاشفه مرحوم بیاتی و مطالب مذکور در آن را برای حضرت آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه نقل نمودم فرمودند: «این مکاشفه رحمانی است و همه آنچه دیده اند حقّ است و شما هم به رضای خدا راضی باش؛ ولی ایشان نباید قسمتی را که مربوط به عمر شما بوده است نقل می نمود، چیزی را که خدا از بندگانش پوشانده است نباید افشاء کرد.»

حضرت علامه والد نیز میفرمودند: بعضی از حالات حاج هادی در ایشان مشهود است. وی سابقاً راننده تریلی بوده و با برادرش کار می‌کرد و بسیار پرتلاش و زحمت‌کش بود. ایشان برای بنده نقل می‌کرد که: مرحوم پدرم به من گفت: اینقدر خود را به زحمت نیانداز، هرچقدر کار کنی و مالی جمع کنی، همه را از تو می‌گیرند؛ همینطور هم شد، هر چه زمین داشتم از من گرفتند و حقم را ندادند.<sup>۱</sup>

روزی در مجلسی در محضر حضرت علامه والد و جمعی از رفقای ایشان بودیم و درباره انجام کاری مشورت می‌نمودند و در نهایت تصمیم بر آن شد که استخاره کنند. یکی از رفقا استخاره کردند و گفتند خوب است و برخی دیگر نیز سخن او را تأیید کردند. مرحوم حاج هادی که سواد هم نداشتند از دور صدا زدند: آخر آیه را نیز بخوانید، استخاره بد است. وقتی آخر آیه را خواندند دیدند حق با حاج هادی است و استخاره خیلی بد است؛ و معلوم شد حاج هادی با نور باطن می‌دیده است که این کار خوب نیست.

۱. مرحوم حاج علی اصغر خان صنمی ابهری فرزند مرحوم حاج هادی ابهری در سیزدهم جمادی‌الاولی سنه ۱۴۳۳ پس از تحمّل چند سال بیماری و کسالت در مشهد مقدّس رضوی به رحمت خدا رفته و در بهشت رضا علیه‌آلاف‌التّحیّة والتّناء به خاک سپرده شد؛ رحمة الله علیهما رحمة واسعة.

مرحوم حاج هادی فرزند دیگری نیز داشته‌اند که به جهت برخی کارهای خلاف شرع وی را عاقّ نموده بودند و او دیوانه شده و در جوانی از دنیا رفته بود. علامه والد به ایشان میفرمودند: شما نباید فرزندتان را عاقّ می‌کردید؛ والدین باید با فرزندانشان با رأفت و رحمت معامله کنند تا فرزند اصلاح شده و باقیات صالحات برای والدین باشد و عاقّ کردن موجب محرومیت فرزند و به تبع والدین می‌شود. مرحوم حاج هادی تا پایان عمر از این مسأله پشیمان بود و ابراز تأسّف می‌نمود.

حاج هادی گاهی برای برخی از بیماران به حبه قندی دعا می خواندند و به آنها می دادند و هر که می خورد خوب می شد؛ اینها بدین جهت بود که به واسطه محبت و عشق به امام حسین سلام الله علیه نورانیّت و صفای باطن یافته و در حدّ خود صاحب نفّس و وجودش بابرکت شده بود و هر جا که میرفت برکت را با خود به آنجا می برد.

وی عاشقی دلسوخته بود و دلسوختگان محبت خدا و اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین را بسیار دوست می داشت و همیشه در پی مجالست و معاشرت با ایشان بود و انسش با این افراد بود و از دوریشان رنج می برد و به همین جهت هم با علامه والد انس و الفت بسیاری داشت؛ مرحوم علامه آیه الله والد معظّم در کتاب شریف معادشناسی می نویسند:

«دوستی داشتم صاحب ضمیر و روشن دل و متقی و دلسوخته و حقّاً از عاشقان حسینی بود، بسیار با فهم، به نام حاج هادی خان صنمی ابهری، ۸۲ سال عمر کرد و پنج سال است رحلت کرده، مدّت رفاقت من با او قریب هجده سال طول کشید و من با او صیغه اخوت خوانده بودم و به استشفاع از او امیدمندم.

نقل میکرد: در یک سفر که به عتبات عالیات مشرف شدم و چند روزی در نجف اشرف زیارت می کردم، کسی را نیافتم که با او بنشینم و درد دل کنم تا برای دل سوخته من تسکینی حاصل گردد.

روزی به حرم مطهر مشرف شده زیارت کردم و مدّتی هم در حرم نشستم خبری نشد، به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: مولا جان! ما مهمان شمائیم، چند روز است من در نجف می گردم کسی را نیافتم، حاشا به کرم شما!

از حرم بیرون آمده و بدون اختیار در بازار خویش وارد شدم و به مدرسه

مرحوم سید محمدکاظم یزدی در آمدم، و در صحن مدرسه روی سکوئی که در مقابل حجره‌ای بود نشستم، ظهر شد، دیدم از مقابل من از طبقه فوقانی شیخی خارج شد بسیار زیبا و با طراوت و زنده دل، و از همانجا رفت به بام مدرسه و اذان گفت و برگشت و همینکه خواست داخل حجره‌اش برود چشمم به صورتش افتاد، دیدم در اثر اذان دوگونه‌اش مانند دو حقه نور می درخشد.

درون حجره رفت و در را بست. من شروع کردم به گریه کردن و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! پس از چند روز یک مرد یافتم، او هم به من اعتنائی نکرد! فوراً شیخ در حجره را باز کرد و روبه من نمود و اشاره کرد بیا بالا.

از جا برخاستم و به طبقه فوقانی رفته و به حجره‌اش وارد شدم، هر دو یکدیگر را در آغوش گرفتیم و هر دو مدتی گریه کردیم، و سپس هر دو به حال سکوت نشسته مدتی یکدیگر را تماشا می کردیم و سپس از هم جدا شدیم.

این شیخ روشن ضمیر مرحوم شیخ مرتضی طالقانی اعلی الله مقامه الشریف بوده است که دارای ملکات فاضله نفسانی بوده است، و تا آخر دوران زندگی در مدرسه زیست نمود و مانند حکیم هیدجی به تدریس اشتغال داشت، و هر فرد از طلاب هر درسی که می خواستند می گفت؛ جامع المقدمات، مغنی، مطول، شرح لمعه، مکاسب شیخ، شرح منظومه، أسفار. و قاعده‌اش این بود که طلاب می خواندند و او معنی می کرد و شرح می داد.<sup>۱</sup>

حاج هادی حقاً عاشق مخلص حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود و روز و شب برای آن حضرت گریه می کرد، نه اینکه باکی باشد بلکه بگأ بود، آنقدر گریه کرده بود که چشمها ورم کرده و سپیدی آن بر سیاهیش غلبه پیدا کرده بود.

۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۱۰۸.

در سفری که با مرحوم حاج اللهیاری به عتبات عالیات و کربلای معلی مشرف شده بود بسیار انقلاب احوال داشت و گاه می شد که حیران و سرگردان و با شور و حال عجیبی از منزل بیرون می رفت، و مرحوم اللهیاری ناچار می شد به دنبال او رفته و وی را به منزل بازگرداند، برخی از احوالات ایشان را حاج اللهیاری برای بنده نقل نمود که بعضاً قابل بیان نیست.

در سفری که به شام رفته بود، در مکاشفه‌ای کاروان اسرای آل عصمت علیهم الصلوة والسلام را کنار دروازه ساعات در همان حال و وضع دلخراش و جانسوز هنگام ورود به شهر، دیده بود؛ ازدحام جمعیت و هلهله مردم و تمام خصوصیات را مشاهده کرده بود. خود ایشان این مکاشفه را برای ما نقل می نمود و البته هنگام نقل چنان می گریست که موفق به بیان کامل ما وقع نمی شد.

در اثر همین محبت شدید به اهل بیت علیهم السلام و ارادت و معاشرت با اولیاء الهی، محبت خدا نیز در دلش رسوخ کرده بود و این معنی حتی در برخی امور جزئی و روزمره او نیز دیده می شد، مثلاً می گفت: همین یک لقمه غذایی که می خورید برای خدا بخورید. و گاهی که می خواست چپق خود را چاق کرده و بکشد می گفت: یک چپق هم برای خدا و به عشق خدا بکشیم! حضرت والد با حالت مزاح به او می فرمودند: آخر حاج هادی مگر چپق را هم به یاد خدا می کشند؟! رضوان خدا بر ایشان باد.

نقل میکردند که وقتی افراد جلسه می خواستند متفرق شده و بروند، او می گفت: حالا بنشینید من یک چپق بکشم بعد برویم. می گفتند: خوب می خواستی زودتر بکشی. می گفت: من می خواهم شما کمی بیشتر در جلسه بمانید!

از جمله خصائص بارز او محبت و احترام اکید نسبت به سادات و ذریه

رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، بارها از او می شنیدیم که می گفت: سادات چهل منزل از دیگران جلوتر هستند، ولی اگر خطا هم بکنند دوبرابر چوب می خورند.

به واسطه نور باطن و صفای ضمیری که داشت برخی از اهل علم که ناخالصی داشته و ظاهر و باطنشان یکی نبود، از او فرار می کردند و وقتی او وارد مجلس می شد، آنها زود از آنجا می رفتند.

خود ایشان گاهی برای حقیر نقل میکرد که با برخی از اهل علم بحث می کنم و آنان را مجاب می کنم که اعمالتان برای خدا نیست. و به واسطه نورانیتی که داشت کذب و نفاق آنان را رو میکرد؛ مثلاً برخی از آنها با اینکه محبت و ارادتی به او نداشتند، در ظاهر می گفتند: حاج هادی ما خیلی مخلصیم و ارادت داریم. او در جواب می گفت: چُخ دروغ میگی! (یعنی خیلی دروغ میگوئی!)

گاهی آن شخص می گفت: نه اینطور نیست، بنده مخلص شما هستم. او بلافاصله از ضمائر و افعال او خبر میداد و اثبات میکرد که رگه هائی از نفاق در او وجود دارد.<sup>۱</sup>

۱. این علما از زمره علمای سوء بودند که در معاصی غرق شده و بر حطام دنیا بر یکدیگر تسابق می جستند و برای دنیای خود تبلیغ میکردند و وجودشان واقعاً بوی تعفن می داد و فسقشان علنی بود.

در زمان تحصیل در قم حقیر میدیدم که این افراد در اقامه صلوٰة میّت بر بزرگان، هر کدام بر دیگری تسابق دارد و برخی از سهم امام کامیون کامیون رساله خود را مجاناً به این طرف و آن طرف می فرستادند و افرادی که بیرونی آنها را اداره می کردند، زواری را که به قم آمده و از همه جا بی خبر بودند جمع نموده به منزل ایشان می آوردند تا منزل ایشان پر رونق باشد. با این همه، مرحوم حاج هادی باز هم ابتداء به ساکن با این دسته علمای سوء چنین ⇨

در مقابل نسبت به اهل علم حقیقی که عملشان قولشان را تصدیق میکرد و نورانیت علوم اهل بیت علیهم السلام در وجودشان متجلی بود، از صمیم قلب محبت داشت، کما اینکه نسبت به حضرت آقای انصاری و حضرت علامه طباطبائی و حضرت علامه والد رضوان الله علیهم در کمال محبت و ارادت بوده و همیشه تشنه معارف حقه از لسان مبارک اهل الله بود، چنانکه والد معظم در ضمن بیان مطلبی بدین معنی اشاره کرده و میفرمایند:

«آن مرد پیر شوریده آشفته آفته دل خسته دربندبسته، حاج مشهدی هادی خان صنمی ابهری که در نشستها، خواندن قرآن و تفسیر را دوست میداشت و از حقیر طلب میکرد که تفسیر بگویم.»<sup>۱</sup>

در جریان اختلافی که بین اصحاب سلوکی مرحوم موحد عظیم الشان حضرت آقای حاج سید هاشم حداد رضوان الله تعالی علیه حادث شد،<sup>۲</sup> برخی

---

برخورد نمی کرد، بلکه وقتی میدید معصیت و هتاک می کنند و مشغول فخر فروشی شده اند اشتباهات آنها را فاش می نمود. حتی گاهی بعضی از ایشان به خود مرحوم حاج هادی نیز اهانت کرده و می گفتند: تو بی سواد هستی و ما اهل علمیم و بر امثال تو فضیلت داریم و... حاج هادی هم اگر میدید که آن شخص از اهانت دست بر نمی دارد، چند کلمه ای از کارهای اشتباه او می گفت و آن شخص را اسکات میکرد.

اینگونه امور ناشی از صفای سر و باطن و غیرت ایشان بر حق بود و به هیچوجه قصد ابراز و اظهار کرامت و افشای سر افراد را نداشت. ولی در عین حال باید دانست مرحوم حاج هادی کامل نبود و چنین بروزات و ظهوراتی در اولیاء کامل الهی جز در موارد بسیار نادر دیده نمی شود؛ اولیاء کامل مظهر اسم ستار پروردگارانند و همانگونه که حضرت حق جل و علا نسبت به بندگان عاصی و خاطی خود پرده پوشی کرده و آنان را رسوا نمی کند، اینان نیز دقیقاً به همین نحو عمل نموده و همواره پرده پوش عیوب افراد هستند.

۱. روح مجرد، ص ۴۵.

۲. شرح این جریان در کتاب شریف روح مجرد از ص ۵۴۱ تا ۵۵۲ آمده است.

از سادگی و صفای مرحوم ابهری استفاده کرده و در سفری که او به کربلای معلّی مشرف بوده، ذهن او را نسبت به ایشان مشوب نموده بودند. از آنجا که بین او و حضرت علامه والد معظّم روحی فداه ارتباطی وثیق و محبّتی شدید برقرار بود، حضرت والد برای رفع ذهنیت وی بسیار تلاش نمودند و به لطف خدا و عنایت اهل بیت علیهم السّلام در این جهت موفق شده و حاج هادی نسبت به مرحوم حدّاد کاملاً سلم و معتقد گردید.

مرحوم حاج هادی ابهری رحمة الله علیه مدّتی در اواخر عمر مبتلی به بیماری و کسالت گردید و مرحوم علامه والد از ایشان مراقبت می فرمود؛ درحالی که هم حضرت والد و هم خود او میدانستند که این بیماری مختوم به موت خواهد شد و ایشان روزهای آخر عمر خود را می گذرانند، ولی بنا بر تکلیف الهی نسبت به امر درمان و پیگیری آن ملتزم بودند.

والد معظّم در این باره چنین مرقوم فرموده اند:

«برادر متوفای ما، مرحوم حاج هادی ابهری مریض بود و ما برای معالجه و درمانش خیلی می کوشیدیم. به یکی از رفقای ما گفته بود که: من می میرم و این سیّد محمد حسین هم می داند که من می میرم، اما این فعّالیّت ها را می کند که من یک کلمه «لا إله إلا الله» بیشتر بگویم.»<sup>۱</sup>

مرحوم جدّ مادری ما حجّة الإسلام والمسلمین حاج آقا معین شیرازی رحمة الله علیه پشت سر مزار مرحوم انصاری رضوان الله علیه قبری برای خود خریداری کرده بودند، حاج هادی به ایشان اظهار کرده بودند: این قبری که خریداری کرده اید جای شما نیست، جای من است؛ همینطور هم شد و چون حاج هادی به رحمت خدایت حاج آقا معین قبر خود را برای دفن ایشان دادند.

۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۱۳۴.



حضرت علامه والد معظم میفرمودند: وقتی حاج هادی به خاک سپرده شد برخی دیده بودند که ایشان یکپارچه نور شده، برقی زده و به آسمان شتافته است.

متن سنگ قبر ایشان را علامه والد قدس سره نوشتند که چنین است:

«الْعُلَمَاءُ<sup>۱</sup> بِاقْوَانٍ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ

این مرقد شریف، مضجع مرد صالح پرهیزکار، نمونه بارز طهارت و تقوی، مرحوم حاجی هادی خان صنمی ابهری فرزند مرحوم محمد مهدی، عاشق خاندان ولایت و دلباخته جمال حسینی است که عمر خود را با راز و نیاز و سوز و گداز و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات به پایان رسانید و در سن هشتاد و دو سالگی در تاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۳۹۱ هجری قمری لباس کهنه تن را خلع و به جامه آراسته تجرد و غفران مخلع شد.<sup>۲</sup>»

۱. مراد از «العلماء» عالم مصطلح نیست، بلکه عالم حقیقی می باشد؛ که: الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ.

۲. متأسفانه در تعمیرات اخیر مزار مرحوم حضرت آقای انصاری قسمتی از سنگ قبر مرحوم حاج هادی ابهری بریده شده و عبارات ذیل آن حذف گردیده است. متن مزار حضرت آقای انصاری را نیز مرحوم والد نوشته اند و سنگ آن با نظارت ایشان نصب شد و در هنگام نصب، طبق سنت، با انگشتان مبارک خود به قدر چهار انگشت اندازه گرفتند و قبر را فقط به همان مقدار بالا آوردند، ولی در تعمیرات اخیر سنگ را به مقدار زیادی از زمین بالا آورده اند. متن مزار حضرت آیه الله انصاری نیز چنین است:

«هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ

این مرقد شریف، آرامگاه بدن طاهر عالم ربانی و مربی روحانی، فرید عصر، ترجمان قرآن، مجاهد فی سبیل الله، عالم عابد ناسک و عارف بالله حضرت آیه الله العظمی و حجة الله الكبرى مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری رضوان الله علیه فرزند مرحوم حاج ملا فتحعلی همدانی است که در ریعان شباب بارقه جذبات شوق الهی بر قلب انورش تابید ⇨

## حاج حاج آقا اللهیاری (ره)

مرحوم مبرور خلدآشیان، محبّ خالص و مخلص اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین حاج حاج آقا اللهیاری رحمة الله علیه نیز یکی از دوستان باصفا و وارسته مرحوم علامه والد بودند.

ایشان با مرحوم حاج هادی ابهری همسایه و چند سالی نیز پس از حاج هادی در قید حیات بودند. حاج اللهیاری کمتر به طهران و منزل ما می آمدند و وقتی هم که می آمدند یک شب بیشتر نمی ماندند. ایشان نیز اهل بکاء بوده و گریه های طولانی داشتند؛ هر دو نورانی بودند، اما حضرت علامه می فرمودند: «حاج اللهیاری در توحید و معارف توحیدی از حاج هادی قویتر است، ولی حاج هادی نورانیّت بیشتری دارد.»

سالی یکبار در خدمت مرحوم علامه والد به ابهر می رفتیم<sup>۱</sup> و ایشان

«و نفحات سبحانی بر دل منورّش وزید، تا دامن خود را از دو جهان تکان داده، چشم از غیرخدا بر بست و راهی جز طریق لقای او نپیمود، تا خیمه و خرگاه خود را در حریم قدس و حرم امن و امان الهی فرو آورده، به مقصد اقصای مدارج قرب فائز گردید و در پنجاه و نه سالگی روز جمعه دوّم ذیقعدّه ۱۳۷۹ قمریّه از ظلمتکده غرور به دار خلود رحلت فرمود.» و در ذیل آن، امضاء سنگ تراش و امضاء خطّاط دیده می شود و در میان آن دو با خطّ دیگری درج شده است: «یا خامس آل عباء»

۱. یکی از مصادیق وفای حضرت علامه والد رضوان الله تعالی علیه نسبت به رفقاء خود این بود که تا وقتی در طهران ساکن بودند سالی یکبار به ابهر و همدان تشریف برده و از نزدیک دوستان و رفقای خود را زیارت می نمودند.

یکی دیگر از دوستان ایشان مرحوم حجّة الاسلام والمسلمین آقا سیّد وجیه الله بود که در روستای شناط در اطراف ابهر زندگی می کرد و علامه والد ملتزم بودند که به آنجا نیز رفته و از وی دیدار کنند. ایشان نیز سیّدی بزرگوار و نورانی و اهل توحید و ولاء و محبّ اهل بیت علیهم السّلام بود و با حاج هادی و حاج اللهیاری مرتبط بود.

پذیرائی مفصلی از ما می کردند. قبل از آوردن غذا و گاهی سر سفره همینطور که نشسته بودیم ایشان حالشان منقلب می شد و شروع میکرد به خواندن اشعار ترکی مثل اشعار مرحوم حکیم هیدجی رحمة الله علیه و نیز برخی اشعار توحیدی و گریه میکرد.

ما از معاشرت با ایشان بسیار لذت می بردیم و وقتی مرحوم والد میفرمودند: می خواهیم به ابهر برویم، و شما را نیز می بریم، از اینکه می خواهیم به دیدن حاج هادی و حاج اللهیاری برویم از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدیم. هم ایشان و هم حاج هادی علاوه بر دوستی و رفاقت، ارادتی شدید نسبت به مرحوم علامه والد رضوان الله علیه داشته و به ایشان کاملاً معتقد بودند، ایشان نیز حقاً هر دو بزرگوار را دوست داشتند.

حاج اللهیاری مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه را نیز می شناخت و به ایشان ارادت داشت و در برخی از جلسات ایشان حضور می یافت، ولی از شاگردان سلوکی ایشان نبود. پس از ارتحال حضرت آقای انصاری نیز بنا بر سفارش و دعوت حضرت والد روحی فداه در زمرة مرتبطين با مرحوم آقای حدّاد درآمدہ بودند و ارادتی خالصانه و اعتقادی قوی به ایشان داشتند. از فضائل اخلاقی مرحوم اللهیاری این بود که اهل انفاق و مواسات و دستگیری از نیازمندان بوده و در این باره امساکي نداشت. یکبار که در منزل حاج اللهیاری بودیم پیرمردی قدکوتاه و لاغر اندام و نورانی و با اخلاص آنجا بود، حضرت آقا از او پرسیدند: شغل شما چیست آقا جان؟ او بلافاصله بغچه پیچی را که به آن تکیه کرده بود برداشته روی دوش گذاشت و در حالیکه دور اطاق می چرخید صدا زد: آی بزازی! آی بزازی! معلوم شد شغل او پارچه فروشی است و پارچه ها نیز در آن بغچه بوده است.

حضرت علامه بعداً به طور خصوصی به حاج اللهیاری فرمودند: شما

باید به حال ایشان رسیدگی کنید. ایشان گفتند: من بدون اینکه کسی مطلع شود رسیدگی می‌کنم؛ هر چند ماه یکبار به او می‌گویم بیا و هر چه می‌خواهی از مغازه بردار و هر وقت فروختی پولش را بیاور.

شغل حاج اللهیاری نیز بزّازی بود و معلوم شد آن پیرمرد نورانی که او نیز در اطراف ابهر ساکن بود، هر چه می‌خواست از ایشان پارچه برمی‌داشته و کم‌کم می‌فروخته است؛ با این همه حضرت والد به حاج اللهیاری فرمودند: می‌دانم شما رسیدگی می‌کنید ولی باز هم بیشتر به ایشان کمک کنید.

ایشان به امام زمان صلوات الله علیه بسیار علاقمند بود، حسینیه‌ای داشت که در آن منبری گذاشته و شمشیری در غلاف را نیز به دست منبر آویزان کرده بود.

بنده یک روز از او پرسیدم: فلسفه این شمشیری که در این محلّ آویزان نموده‌اید چیست؟ گفتند: جوان بودم و بسیار علاقمند و شیفته حضرت صاحب سلام الله علیه، روزهای جمعه با اسب و شمشیر به صحرامی رفتم، شمشیر را از غلاف درآورده و با اشک و آه و زاری حضرت را صدا می‌زدم که یا حجّة بن الحسن کجائی؟ من به یاد شما هستم و برای نصرت شما آماده‌ام؛ هر هفته روزهای جمعه کار من همین بود.<sup>۱</sup>

۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِيُعِدَّنَّ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نَبِيِّهِ رَجَوْتُ لِأَنْ يُنَسِيَ فِي عُمُرِهِ حَتَّى يُدْرِكَهُ وَ يَكُونَ مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ. «امام صادق علیه السلام می‌فرماید: باید هر کدام از شما برای خروج قائم هر چه می‌تواند آماده نماید، حتی اگر شده یک تیر؛ چرا که خداوند چون از نیت او آگاه شود امیدوارم که به مقدار عمر او بیافزاید تا آن حضرت را ادراک کرده و از اعوان و انصار او گردد.» (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۶) شاید این کار مرحوم حاج اللهیاری نیز از باب عمل به همین دستور بوده است؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

بنده عرض کردم: فعلاً که امام زمان علیه السلام نیامده‌اند، این شمشیر را به من بدهید. گفتند: حالا یکوقتی دیدی آمدند! گفتم: پس بعد از وفات این شمشیر را به من ببخشید. گفتند: اشکالی ندارد، بعد از وفات من، این شمشیر مال شما باشد.

حقیر این جریان را خدمت مرحوم علامه والد عرض کردم. یکی دو سال از وفات مرحوم اللهیاری که گذشت، یک روز بعد از نماز ظهر و عصر ایشان به بنده فرمودند: آقا سید محمدصادق مگر حاج اللهیاری نگفته بودند آن شمشیر مال شماست؟ عرض کردم: بله. فرمودند: شما نامه‌ای برای داماد ایشان بنویسید - چون ایشان یک دختر بیشتر نداشت - و قضیه را شرح دهید و بگوئید که مرحوم اللهیاری اینطور گفته‌اند.

بنده هم حسب الامر حضرت والد نامه‌ای برای دامادشان نوشتم و جریان را به اطلاعشان رساندم. چند روزی بیشتر طول نکشید که داماد ایشان به همراه اهل بیت خود آمده و شمشیر را مرحمت کردند. و الآن هم این شمشیر در منزل بنده موجود است و نگهداری و حفظ این شمشیر از ناحیه حقیر به جهت تبرک و تیمن به آن است؛ چرا که محبّی صادق از محبّان امام زمان علیه السلام و ولیّی از اولیاء الهی سالیان سال به عشق آن حضرت این شمشیر را به همراه داشته و با آن، آن حضرت را صدا زده و در فراقشان اشک ریخته است.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف سرالفتوح به مناسبت ذکر نام مرحوم اللهیاری چنین مرقوم فرموده‌اند:

۱. در سنین ده‌دوازده‌سالگی نیز یک روز در دست مرحوم حاج هادی خنجری را دیدم، به ایشان گفتم: این خنجر را به من می‌دهید؟ فوراً آنرا به حقیر هدیه نمودند که از باب تیمن و تبرک آن را نیز نگه داشته‌ام.

«مرحوم مغفور فردوس وساده، آقای حاج آقا اللهیاری از نیکان و پاکدلان بود و همانطور که مؤلف محترم<sup>۱</sup> وصف کرده اند اهل صدق و صفا بود. با این حقیر رفاقت و دوستی داشت و از موقع هجرت از نجف به ایران که در یازده شوال ۱۳۷۶ بود تا زمان ارتحالش که در اواخر ذوالقعدة یکهزار و سیصد و نود و شش هجریه قمریه بود مراتب صمیمیت و مودّت برقرار بود.

شغلش بزازی بود. در همه ماه رمضان مغازه اش را می بست و در حسینیه منزل خودش معتکف می شد و به حال خود مشغول بود؛ و الحقّ حالات خوبی داشت، بالأخصّ در اواخر عمر که چون با بعضی از شاگردان<sup>۲</sup> مرحوم قاضی رضوان الله علیه که در مکتب توحید و عرفان کار کرده بودند ربط پیدا کرده بود و نسبت به آنان ارادت می ورزید، دارای حالات توحیدی و عرفانی فی الجمله شده بود، و بر عمر گذشته که از این ممشی محروم بود آسف می خورد.

غالباً در طهران که می آمد یک شب در منزل ما می ماند و فردای آن شب، خرید پارچه برای فروش دکان خود را می کرد و به ابهر برمی گشت؛ این حقیر نیز بر اساس ادای حقّ رفاقت بارها برای دیدار او و دیدار دوست و برادر دیگر مرحوم حاجّ هادی خان صنمی ابهری رحمة الله علیه به ابهر رفته و در منزل ایشان در همین حسینیه بودیم.

یک منبر دو پله در حسینیه بود که روپوش سبزی داشت و یک شمشیری به دسته منبر آویزان بود. روزی به آن مرحوم گفتم: شما کار لطیفی نموده اید که به منبر شمشیر آویزان کرده اید! چون این معنی علامت این است که ظهور

۱. منظور مؤلف محترم کتاب پرواز روح است.

۲. منظور موحد عظیم الشان حضرت آقای حاج سید هاشم موسوی حدّاد رضوان الله تعالی علیه است.

حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه با بیان و شمشیر است و با تبلیغ و قدرت این ندا باید به گوش جهانیان برسد! گفت: سوگند به خدا که منظور من هم همین بوده است ولی تا بحال کسی را نیافته‌ام که این مطلب را متوجّه شده باشد!

و برای بنده زاده ارشد: آقای حاج سیّد محمّد صادق طوّل الله عمره وصیّت کرده بود که بعد از رحلتش این شمشیر را به او بدهند، و لذا بعد از رحلت ایشان داماد و حیدشان آقای آقا سیّد محمّد این شمشیر را به طهران آورد و به بنده زاده تسلیم کرد.

مرحوم اللهیاری در زمان جوانی طبق گفته خود اسبی داشت که بر روی آن روزها سوار می شد و این شمشیر را دست می گرفت و به بیابان می رفت و در آنجا اسب و شمشیر را به جولان در می آورد و حضرت مهدی ارواحنا فداه را صدا می زد و اعلام آمادگی و نصرتش را به زبان می گفت.

در حسینیه اللهیاری قرآن و مفاتیح و کتاب حافظ شیرازی و شمس مغربی و دیوان هیدجی و بعضی از دواوین دیگر موجود بود. اللهیاری به کسالت قلب مبتلی شد و پس از یک سال معالجه در ابهر درگذشت و همانجا مدفون شد؛ رحمة الله علیه.<sup>۱</sup>

### حاج مؤمن شیرازی (ره)

مرحوم حاج عباسعلی شاهچراغیان مشهور به حاج مؤمن شیرازی رحمة الله علیه، انسانی بسیار مخلص بود و روی همین اخلاص نسبت به مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه ارادت خاصّی پیدا کرده و با مرحوم آیه الله دستغیب نیز مرتبط و با حضرت والد نیز عقد اخوّت بسته بود. در کتاب شریف

۱. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح، ص ۱۰۶ تا ۱۰۸.

معادشناسی مطالبی را در مورد ایشان آورده‌اند.

از جمله حکایت ذیل را مرقوم فرموده‌اند که علی‌رغم طولانی بودنش جادارد جهت احیاء ذکر خیر آن مرحوم بعینه آورده شود:

«دوستی داشتم از اهل شیراز به نام حاج مؤمن که قریب پانزده سال است به رحمت ایزدی واصل شده است؛ بسیار مرد صافی ضمیر و روشن دل و با ایمان و تقوی بود، و این حقیر با او عقد اخوت بسته بودم و از دعاهای او و استشفاع از او امیدها دارم.

می‌گفت: خدمت حضرت حجّة بن الحسن العسکری عجل الله فرجه الشریف مکرّر رسیده‌ام. و بسیاری از مطالب را نقل می‌کرد و از بعضی هم ابا می‌نمود. از جمله می‌گفت: یکی از ائمّه جماعت شیراز روزی به من گفت: بیا با هم برویم به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، و یک ماشین دربست اجاره کرد و چند نفر از تجّار در معیت او بودند؛ حرکت نموده به شهر قم رسیدیم و در آنجا یکی دو شب برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام توقّف کردیم و برای من حالات عجیبی پیدا می‌شد و ادراک بسیاری از حقائق را می‌نمودم. یک روز عصر در صحن مطهر آن حضرت به یک شخص بزرگی برخورد کردم و وعده‌هایی به من داد.

حرکت کردیم به طرف طهران و سپس به طرف مشهد مقدّس؛ از نیشابور که گذشتیم دیدیم یک مردی به صورت عامی در کنار جاده به طرف مشهد می‌رود و با او یک کوله پشتی بود که با خود داشت. اهل ماشین گفتند: این مرد را سوار کنیم ثواب دارد. ماشین هم جا داشت؛ ماشین توقّف کرده چند نفر پیاده شدند و از جمله آنان من بودم، و آن مرد را به درون ماشین دعوت کردیم، قبول نمی‌کرد، تا بالأخره پس از اصرار زیاد حاضر شد سوار شود به شرط آنکه پهلوی من بنشیند و هر چه بگوید من مخالفت نکنم.



سوار شد و پهلوی من نشست و در تمام راه برای من صحبت میکرد و از بسیاری از وقایع خبر میداد و حالات مرا یکایک تا آخر عمر گفت و من از اندرزهای او بسیار لذت می بردم و برخوردار به چنین شخصی را از مواهب علیّه پروردگار و ضیافت حضرت رضا علیه السّلام دانستم، تا کم کم رسیدیم به قدمگاه و به موضعی که شاگرد شوفرها از مسافرین گنبدنما می گرفتند.

همه پیاده شدیم، موقع غذا بود، من خواستم بروم و با رفقای خود که از شیراز آمده ایم و تا به حال سربیک سفره بودیم غذا بخورم، گفت: آنجا مرو! بیا با هم غذا بخوریم. من خجالت کشیدم که دست از رفقای شیرازی که تا بحال مرتباً با آنها غذا می خوردیم بردارم و این باره ترک رفاقت نمایم، ولی چون ملتزم شده بودم که از حرفهای او سربچی نکنم لذا بناچار موافقت نموده، با آن مرد در گوشه ای رفتیم و نشستیم.

از خورجین خود دستمالی بیرون آورد، باز کرده گویا نان تازه در آن بود با کشمش سبز که در آن دستمال بود، شروع به خوردن کردیم و سیر شدیم؛ بسیار لذت بخش و گوارا بود.

در این حال گفت: حالا اگر می خواهی به رفقای خود سری بزنی و تفقّدی بنمائی عیب ندارد. من برخاستم و به سراغ آنها رفتم و دیدم در کاسه ای که مشترکاً از آن می خوردند خون است و کثافات، و اینها لقمه بر می دارند و می خوردند و دست و دهان آنها نیز آلوده شده و خود اصلاً نمی دانند چه می کنند و با چه مزه ای غذا می خوردند. هیچ نگفتم، چون مأمور به سکوت در همه احوال بودم. به نزد آن مرد بازگشتم. گفت: بنشین، دیدی رفقاییت چه می خوردند؟ تو هم از شیراز تا اینجا غذایت از همین چیزها بود و نمی دانستی. غذای حرام و مشتهبه چنین است؛ از غذاهای قهوه خانه ها منحور. غذای بازار کراحت دارد. گفتم: این شاء الله تعالی، پناه می برم به خدا.

گفت: حاج مؤمن! وقت مرگ من رسیده، من از این تپّه می روم بالا و آنجا می میرم. این دستمال بسته را بگیر، در آن پول است، صرف غسل و کفن و دفن من کن و هر جا را که آقای سیّد هاشم صلاح بداند همانجا دفن کنید. (آقای سیّد هاشم همان امام جماعت شیرازی بود که در معیت او به مشهد آمده بودند).

گفتم: ای وای! تو می خواهی بمیری؟! گفت: ساکت باش! من می میرم و این را به کسی مگو. سپس رو به مرقد مطهر حضرت ایستاد و سلام عرض کرد و گریه بسیار کرد و گفت: تا اینجا به پابوس آدمم ولی سعادت بیش از این نبود که به کنار مرقد مطهرت مشرف شوم. از تپّه بالا رفت و من حیرت زده و مدهوش بودم، گوئی زنجیر فکر و اختیار از کفم بیرون رفته بود. به بالای تپّه رفتم، دیدم به پشت خوابیده و پا رو به قبله دراز کرده و با لبخند جان داده است؛ گوئی هزار سال است که مرده است.

از تپّه پائین آمدم و به سراغ حضرت آقا سیّد هاشم و سائر رفقا رفتم و داستان را گفتم. خیلی تأسف خوردند و از من مؤاخذه کردند چرا به ما نگفتی و از این وقایع ما را مطلع نمودی؟ گفتم: خودش دستور داده بود، و اگر می دانستم که بعد از مردنش نیز راضی نیست، حالا هم نمی گفتم.

راننده ماشین و شاگرد و حضرت آقا و سائر همراهان همه تأسف خوردند، و همه با هم به بالای تپّه آمدیم و جنازه او را پائین آورده و در داخل ماشین قرار دادیم و به سمت مشهد رهسپار شدیم. حضرت آقا می فرمود: حقاً این مرد یکی از اولیای خدا بود که خدا شرف صحبتش را نصیب تو کرد، و باید جنازه اش به احترام دفن شود.

وارد مشهد مقدّس شدیم. حضرت آقا یکسره به نزد یکی از علمای آنجا رفت و او را از این واقعه مطلع کرد، او با جماعت بسیاری آمدند برای تجهیز و تکفین؛ غسل داده و کفن نموده و بر او نماز خواندند و در گوشه ای از صحن

مطهر دفن کردند، و من مخارج را از دستمال می دادم. چون از دفن فارغ شدیم، پول دستمال نیز تمام شد نه یک شاهی کم و نه زیاد، و مجموع پول آن دستمال دوازده تومان بود.<sup>۱</sup>

مرحوم حاج مؤمن در قبرستان دارالسلام شیراز مدفون می باشند.

### آقای غلامحسین همایونی (ره)

سالک ناسک و متقی مخلص مرحوم آقای غلامحسین همایونی رحمة الله علیه از تلامذه قدیمی و باسابقه مرحوم حضرت آية الله انصاری قدس سره و مورد عنایت ایشان بودند. علامه والد می فرمودند که: حضرت آقای انصاری می فرمودند: «آقای همایونی در رفقای همدان در اخلاص نظیر ندارد.» و حقاً اخلاص و بی هوایی ایشان در قول و فعلشان کاملاً مشهود بود. و نیز حضرت آقای انصاری و علامه والد می فرموده اند که: «آقای همایونی در حدّ خود به کمال رسیده است.» کنایه از اینکه با مداومت بر مراقبه در رفتار و نیت، آنچه را در ظرفشان می گنجیده تحصیل نموده و به آنچه باید می رسیده اند رسیده اند.

مردی بود بسیار پاک طینت و نیکو سرشت و بسیار خلیق و بامحبت. ایشان همراه با جمعی از رفقای قدیمی مرحوم حضرت آقای انصاری، پس از ایشان دست ارادت به مرحوم حضرت آقای حدّاد داده و الحقّ محبتی خاصّ و خالص به حضرت آقای حدّاد و خصوصاً علامه والد داشت.

بسیار صادق القول والعمل و کاملاً مقید به آداب شریعت و اتیان مستحبات و ترک مکروهات بود و به ظرائف و دقائق أعمال و سخنان توجه

۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۱۰۰ تا ص ۱۰۴.

داشت و آنچه را از آداب شرع می دانست به تمام و کمال بجا می آورد و اگر چیزی را حقّ تشخیص میداد در انجامش تأمل و تعلّلی نمی کرد و به امور اعتباری و سخن این و آن اعتنائی نمی نمود. با وجود آنکه در شهر همدان دارای جاهت و اعتبار بسیاری بود، ولی هرگاه وقت نماز می شد، در هر جا که بود چه در وسط خیابان یا در اتوبوس، با صدای بلند اذان می گفت و فضیلت اذان گفتن در اوّل وقت را از دست نمی داد.<sup>۱</sup>

مرحوم آقای همایونی استاد خطّ بودند و علامه والد نیز به زیبایی خطّ اهتمام زیادی داشتند و خصوصاً طلاب را به تمرین خطّ تشویق می نمودند. خطّ خوش علاوه بر آنکه زینت و عزّت مؤمن است، ذاتاً نیز هنری زیباست و موجب تمرکز و آرامش می شود و برای کسانی که جانیشان از آتش عشق، سوزان و تبار شده، مرهمی است که با آن شعله محبّت را کمی تسکین دهند.

مرحوم والد مدّتی نزد آقای همایونی تمرین خطّ می نمودند، و حقیر نیز مدّت زیادی نزد علامه والد خطّ کار کرده بودم، ولی ایشان بنده و أخوان را نیز

---

۱. بلندگفتن اذان مستحبّ است و مشروط به رضایت همسایگان و اهل محل نیز نیست مگر آنکه موجب ایذاء کسی باشد؛ مانند آنکه در کنار مریضی که صدای بلند برای وی اذیت است اذان گفته شود. ولی اگر موجب بیدار شدن افراد از خواب باشد مانعی ندارد و حقّ خداوند مقدّم است.

ولی علامه والد رضوان الله علیه همیشه دو نکته را تذکر می فرمودند:

اوّل آنکه: بلندبودن صدای اذان فقط به مقدار صدای متعارف مؤذّن شرعاً جائز و مستحبّ است و استفاده از بلندگو در مساجد و پخش صدای اذان در فرضی جائز است که همسایگان مسجد راضی باشند و صدا موجب اذیت آنها نگردد.

دوّم آنکه: این حکم مربوط به خصوص اذان در اوقات نماز است و خواندن قرآن و ادعیه قبل و بعد از اذان و یا خواندن روضه و مرثیه را شامل نمی شود و بلند نمودن صدا در این موارد مشروط به رضایت همسایگان است.

امر فرمودند تا از محضر آقای همایونی استفاده کنیم. و لذا بنده با مرحوم آقای همایونی انس زیادی یافتیم و در اوقاتی که در همدان بودیم روزی یکی دو ساعت در خدمتشان خطّ ریز و درشت کار می‌کردم و در اوقات دیگر هم بر تمریناتی که داده بودند مداومت داشتم.

خطّ آقای همایونی خطّی منحصر به فرد بود. ایشان مدّت کمی در نزد مرحوم والدشان که از خطّاطان بزرگ بوده‌اند<sup>۱</sup> خطّ کار کرده و پس از آن منفرداً به تمرین مشغول شده بودند و خودشان می‌گفتند: من این خطّ را از کسی تعلیم نگرفته‌ام؛ خطّ من موهبتی است و حضرت سیدالشهداء علیه السلام به من افاضه کرده‌اند و این سبک خطّ زیباترین خطّ دنیا است؛ چون افاضه آن حضرت است.<sup>۲</sup>

---

۱. ایشان بزرگترین خطّاط همدان بوده‌اند و در دستخطهای باقی مانده از ایشان آثار اتقان و استحکام کاملاً هویدا است.

۲. خطّ ایشان واقعاً زیبا بود، ولی خطّاطان بزرگی که حقیر دیدم خطّ ایشان را زیاد نمی‌پسندیدند. حقیر چون زیاد در نزد ایشان تمرین نمودم خطّم مانند خطّ خود ایشان شد و با آنکه اوّل شیوه خطّم متفاوت بود ولی کاملاً به سبک آقای همایونی درآمد تا اینکه برای حقیر گواهی استادی نوشتند و گفتند: من بیش از این نمی‌توانم برای شما کاری کنم. مرحوم علامه والد فرمودند: شما خطّ را نزد آقای میرخانی ادامه دهید. حقیر به محضر ایشان رفتم و نمونه‌ای از خطّ آقای همایونی را با گواهی استادی که داده بودند خدمتشان دادم. ایشان تا خطّ آقای همایونی را دیدند گفتند: اینکه این قسمتش اشتباه است، اینجا را که نباید اینطور نوشت. و چند مورد انتقاد کردند و گفتند: ایشان اصلاً استاد نیست. و به گواهی استادی هم اصلاً اعتناء نکردند.

اینقدر شیوه آقای همایونی با آقای میرخانی متفاوت بود و حقیر به شیوه آقای همایونی عادت کرده بودم که با آنکه مدّت زیادی نزد آقای میرخانی شاگردی کردم و تلاش فراوانی هم داشتم، هیچگاه نتوانستم در سبک و شیوه مرحوم میرخانی موفق شوم و در نهایت خطّم به سبکی میانه سبک آن دو استاد درآمد؛ رحمة الله علیهما.

مرحوم آقای همایونی تابلوهای خطاطی زیبایی می نوشتند که آیات قرآن و اسامی اهل بیت علیهم السّلام بر آن نقش بسته بود و به واسطه اخلاصی که داشتند این تابلوها بسیار رواج پیدا کرده و در ایّام محرم در خیلی از سالها چندین هزار نسخه در شهرها توسط خود مردم تکثیر و پخش می شود. اثر اخلاص ایشان در همه کارهایشان محسوس بود و دست خطهایشان در عزای حضرت سیدالشهداء علیه السّلام حقیر را به یاد اشعار محتشم کاشانی می انداخت که به واسطه اخلاصش مورد امضاء آن حضرت قرار گرفته و در همه محافل خوانده می شود و بر در و دیوار مجالس نقش می بندد.

در اینجا چند نمونه از خطهای ایشان که مزین به اسماء الهی و اسامی متبرکه معصومین علیهم السّلام است، به جهت تیمّن آورده می شود:

قال الله ببارك تَعَالَى  
اليوم اكملت لكم دينكم و انتمت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً  
عَلِيٌّ مُحَمَّدٌ عَلِيٌّ  
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ  
وَ اللهُ  
قَدْرُهُ  
وَسَيِّدُهُ  
صَلِّ عَلَيْهِ  
أَنْتَ أَحْسَنُ وَوَصِيٌّ وَخَلِيفَتِي وَوَارِثِي  
نَدْوَةُ الْمَلِكِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي مُوَيْزَةَ  
أَنْتَ مَنِّي بِمِزْلِهِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى الْأَخِي لَعْدِي  
عَلِيٌّ مُحَمَّدٌ عَلِيٌّ

الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکمل کجی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





مرحوم همایونی خیلی گرم و باحرارت بود و در تابستان لباس مَلَمَل نازکی می پوشید و یک عبای خاچیه بر دوش می انداخت و عصائی در دست می گرفت، ولی باز هم از شدت گرما عرق می ریخت. در منزلشان در زیرزمین حوضی داشتند که وقتی وارد می شدند (هم در تابستان و هم گاهی در غیرتابستان) لباس را می کنند و در آب فرو می رفتند تا کمی از آتش حرارت بدن کاسته شود.

چون مراقبه و محاسبه دقیق داشت، آثار اعمال خیر و شر را به خوبی می شناخت و مسائل دقیق و ظریف را مراعات می کرد. گاهی می گفتند: سحر بیدار شدم دیدم حالم مناسب نیست، تأمل کردم فهمیدم دیروز با فلان رفیق - که در حکم فرزند ایشان بود - سلام و علیک گرم نکردم و این اثر آن کوتاهی است که دیروز در حق رفیق کرده‌ام. و فوراً میرفت و از آن رفیق دلجوئی می کرد.

می گفتند: یک بار در مدرسه یکی از بیچه‌ها که سید هم بود خط زیبائی را به عنوان تکلیف و مشق شب آورد و گفت: خودم نوشته‌ام. به او گفتم: این خط شما نیست. گفت: چرا خودم نوشته‌ام. من یقین داشتم که خط خودش نیست و هرچه گفتم این خط را کس دیگری نوشته است، چرا مشقت را خودت ننوشته‌ای؟ به شهادت ادعا می کرد که خودم نوشته‌ام و خط خودم است. من هم آخر عصبانی شدم کشیده‌ای به او زدم تا ادب شود.<sup>۱</sup>

۱. ایشان می گفت: از خدمت مرحوم حضرت آقای انصاری پرسیدم: آیا برای تربیت بیچه‌ها اگر هیچ راه دیگری نباشد مجازم که گاهی تنبیه کنم؟ فرمودند: در صورت ضرورت و برای تربیت به شرطی که اثری بر بدن نگذارد، عیبی ندارد.

من هم گاهی که مجبور شده‌ام، برخی از بیچه‌ها را زده‌ام، ولی از دستم ناراحت نمی شدند؛ چون میدانستند از سردلسوزی می زنم، نه از سرکینه و عصبانیت. و گاهی بعضی شاگردانم که بزرگ شده‌اند می گویند: ما از شما از بابت آن تنبیه‌ها تشکر می کنیم، چون ما را متحول کرد و از تنبلی و تقصیر بیرون آورد.

آن کودک رفت و من به خودم آمدم و دیدم که اشتباه کرده‌ام و شاید برای تأدیب این بچه راه دیگری هم وجود داشته و هنوز نوبت به تنبیه بدنی نرسیده بوده است.

به خدا عرض کردم: خدایا اگر خطا کرده‌ام و باید عقوبت شوم، عقوبت مرا به آخرت نیانداز که طاقت عذاب آخرت را ندارم و در همین دنیا مرا عقاب کن. از مدرسه بیرون آمدم، سر چهارراه داخل ماشین نشسته بودم که یک‌باره شخصی به سرعت دوید و آمد و سیلی محکمی بر صورت من زد. مردم جمع شدند و ازدحامی شد و ما را به پاسگاه بردند. در این میان شخصی که سیلی زده بود متوجه شد که مرا با دیگری اشتباه گرفته و در پاسگاه شروع کرد به عذرخواهی که ببخشید من شما را با کسی اشتباه گرفتم و اصلاً متوجه نشدم و می‌خواستم آن شخص را بزنم و ...

گفتم: اصلاً اشتباهی هم نشده و همان کسی را که باید می‌زدی زدی، تو را کس دیگری فرستاده و حساب کار چیز دیگری است. افسر پلیس گفت: شما رضایت می‌دهی؟ شکایتی نداری؟ گفتم: نه، شکایتی ندارم. رضایت دادیم و آمديم.

حکایتی دیگر نیز که بر توکل مرحوم همایونی و احاطه و سعه و کرامت نفس مرحوم حضرت آقای انصاری قدس سرّه دلالت می‌نماید از ایشان منقول است:

مدّتی بود که وضعیّت کسب و کار مشکل شده و درآمدی نداشتیم و با مادر و همسر در یک خانه زندگی میکردیم و همسر تازه فارغ شده و احتیاج به رسیدگی و مراقبت داشت. روزی در منزل بودم، مادرم گفتند: برو برای همسرت خرید کن، در منزل چیزی برای طبخ غذا نداریم. گفتم: چشم، می‌روم. مدّتی گذشت دوباره گفتند. گفتم: چشم. باز مدّتی گذشت برای بار سوّم والده با

ناراحتی گفتند: برو برای همسرت کمی خرید کن! ولی من چون پولی نداشتم نمیتوانستم بروم. رفتم داخل اطاق و رو به خداوند کرده و عرض کردم: خدایا من که نمی توانم به کسی رو بیاندازم، به عزت و جلال خودت قسم یاد می کنم که از منزل خارج نشوم مگر آنکه خودت گشایشی حاصل کنی.

چیزی نگذشته بود که دیدم در می زنند. دم در رفتم، دیدم مرحوم آیه الله انصاری هستند، فرمودند: من این اطراف کاری داشتم و الآن می خواستم به مسجد بروم، دیدم وقت هست گفتم احوالی از شما بیرسم. به داخل منزل تشریف آوردند و صحبتهایی کردند و در ضمن، پولی از جیبشان در آوردند و فرمودند: این مبلغ پیش من هست و نمی خواهم پیشم باشد، گفتم این را پیش شما امانت بگذارم تا شما زحمت بکشید و نگه دارید که اگر وقتی لازم شد از شما بگیرم.

من هم پول را گرفتم و گذاشتم زیر تشک. فرمودند: چرا زیر تشک می گذاری؟ عرض کردم: برای اینکه نگه دارم تا هر وقت شما فرمودید خدمتتان تقدیم کنم. فرمودند: جیب من و شما فرقی نمی کند. شما این را نگه دارید و هر جور خواستید خرج کنید و من هر وقت لازم شد از شما پس می گیرم. آن پول را در جیبم گذاشتم و نزدیک ظهر شد و همراه با حضرت آقای انصاری به مسجد رفتیم و پس از نماز توانستم برای اهل بیت خرید کنم.

مرحوم آقای همایونی عشق زیادی به حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام داشتند و در اواخر، حالشان طوری بود که اسم آن حضرت را که می شنیدند منقلب می شدند. در اول محرم دوازده شب روضه داشتند و روضه شان بسیار با اخلاص و نورانی بود. مرحوم حضرت آیه الله انصاری رضوان الله علیه تا وقتی در قید حیات بودند در این روضه شرکت میکردند و در این روضه و روضه مرحوم آقای حاج غلامحسین سبزواری خودشان صحبت

میفرمودند و بعد از ایشان کسی روضه می‌خواند.<sup>۱</sup>  
ایشان می‌گفتند: حضرت آقای انصاری رضوان‌الله‌علیه به صحّت قرائت روضه‌ها خیلی دقّت داشته و فرموده بودند: روضه‌خوانی دعوت کنید که مقتل و روضه‌ها را دقیق و بی‌غلط بخواند و افرادی مثل مرحوم آقا سید زین‌العابدین و آشیخ محمود مفتّح را برای روضه دعوت می‌کردم.

یک سال نزدیک ایام روضه رفتیم روضه‌خوان را دعوت کنم. منزلشان در کوچه‌ای بود که در میان آن پیچی قرار داشت. وارد کوچه شدم و از پیچ که عبور کردم دیدم سگ درنده بزرگی نشسته است. آن سگ معروف بود و آن قدر قوی بود که از دست آن نمی‌شد فرار کرد و کسی جرأت نمی‌کرد از جلوی آن عبور کند؛ نه راه پیش داشتم و نه راه پس. دیدم که اگر به من حمله کند از من چیزی نمی‌ماند (مرحوم آقای همایونی ظریف جثّه بودند). یک لحظه مضطرب شدم و ایستادم و گفتم: اگر مأموری که مرا بگیرد، من سگ که هستم که بایستم و اگر مأمور نیستی، تو سگ که هستی که مرا بگیرد.

ناگهان سگ به آرامی جلو آمد و پوزه‌اش را برکفش من مالید و به قلبم افتاد که می‌گوید: همایونی من هم معرفت دارم و میدانم که برای دعوت روضه‌خوان امام حسین آمده‌ای. همان کسی که تو را همایونی خلق کرده مرا هم سگ خلق کرده است؛ ولی من با خادم امام حسین کاری ندارم. من هم با آرامش رفتم و آن روضه‌خوان را دعوت کردم و برگشتم و در برگشت هم دنبال من آمد و

---

۱. چون جمعیت مجلس کم بوده است، مرحوم حضرت آقای انصاری همین‌طور که روی زمین نشسته بودند، صحبت می‌فرموده‌اند. می‌گفتند: حال آقای انصاری رضوان‌الله‌علیه طوری بود که نمی‌توانستند به تفصیل روضه بخوانند و تا روضه را با قرائت اشعاری شروع می‌کردند، هنوز چند بیتی نخوانده بودند که حالت انقلاب و بکائشان شدّت می‌یافت و اشکشان آنقدر جاری می‌شد که دیگر نمی‌توانستند ادامه دهند.

مرا تا دم کوچه بدرقه کرد و برگشت.

مرحوم آقای همایونی ۸۶ سال عمر نمود و در ربیع الثانی ۱۴۰۶ هجریّه قمریّه درگذشت و در حجره‌ای در باغ بهشت همدان دفن گردید؛ رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

### حاج غلامحسین سبزواری (ره)

سالک مخلص راسخ، و ناسک راه‌رفته و ثابت‌قدم مرحوم حاج غلامحسین سبزواری رحمة الله علیه از أسبق تلامذه مرحوم حضرت آية الله انصاری رضوان الله علیه بود. ارادت زیادی به حضرت آية الله انصاری داشت و پس از ایشان نیز در جرگه شاگردان و ارادتمندان حضرت آقای حدّاد درآمد. مراقبه بسیار شدیدی داشت و در ظرائف و دقائق مسائل شرعی و سلوکی دقت زیادی می‌کرد و در لقمه حلال مواظبت و مراعات فراوانی می‌نمود. در درستکاری و صحت عمل خصوصاً در معاملات و امور بازار زبانزد، و در طریق توحید راسخ و استوار بود، و آثار اخلاص و تقوی در حرکات و سکناش هویدا بود.

مرحوم علامه والد ایشان را به مراعات دقائق و ظرائف سلوکی می‌ستودند و می‌فرمودند: «به واسطه مراعات همین جهات در سلوک موفق بود.» بعد از رحلت ایشان یک بار فرمودند: «مرحوم آقای حاج غلامحسین سبزواری از همسرشان فرزندی نداشتند و می‌توانستند ازدواج مجدد کنند و شرائط هم برایشان مهیا بود و دوستان نیز ایشان را به این جهت سفارش می‌کردند، ولی ایشان اقدامی نکردند و حاضر شدند تا آخر بدون فرزند بمانند. ایشان درباره علت این امر چیزی ابراز نکردند ولی بنده فهمیدم که سرش این است که عیال ایشان علویّه است و اگر ازدواج مجدد نماید عیالش مکدر می‌شود و ایشان به

احترام حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها از این کار اجتناب ورزید.»  
بسیار خوش اخلاق و خوش رفتار بود و گاهی هم با مراعات جهات  
شرعی مزاح‌هایی می‌کرد و به جهت همین خصوصیات، در نزد دوستان و رفقا  
محبوب و دوست داشتنی بود.

ایشان رفیق مرحوم آقای حاج آقا محمدحسن بیاتی بوده و با هم شریک  
و همکار بودند و تجارت چای و برنج و امثال آن داشتند و در لیلۀ هفتم  
ربیع الأول ۱۴۰۵ هجریۀ قمریۀ به رحمت حضرت حق شتافتند و در قبرستان  
علی بن جعفر قم قریب به مزار مرحوم حضرت آیه الله انصاری دفن شدند.  
مرحوم علامۀ والد متن ذیل را جهت سنگ مزار آن مرحوم مرقوم  
فرموده‌اند و بر روی سنگ مزارشان موجود است:

## هر الحی الذی لا یموت

این تربت شریف سفیج مرحوم غفران پناه  
سالک سبیل عرفان و توحید الهی جناب آقای  
حاج غلامحسین سبزواری همدانی است که عمری را  
با همت عالی در پیوند راه حضرت معصوم با حق  
دعوم منین و استوار گذرانیده و در لیلۀ هفتم ربیع  
الاول ۱۴۰۵ هجریۀ قمریۀ لباس تن را خلع و برکت  
جاودانه حق پیوست

## «هو الحیّ الذی لایموت

این تربت شریف مضجع مرحوم غفران پناه سالک سبیل عرفان و توحید الهی، جناب آقای حاج غلامحسین سبزواری همدانی است که عمری را با همّت عالی در پیمودن راه حضرت معبود با عشق سرشار و عزم متین و استوار گذرانیده و در لیلۀ هفتم ربیع المولود ۱۴۰۵ هجریّه قمریّه لباس تن را خلع و به رحمت جاودانه حق پیوست.»

## حاج محمدحسن بیاتی (ره)

سالک دلسوخته و راه‌رفته و زحمت‌کشیده و صاحب مقامات عالیّه مرحوم آقای حاج محمدحسن بیاتی همدانی رضوان‌الله‌علیه از أقدم تلامذۀ مرحوم حضرت آیة‌الله انصاری همدانی بودند.

محبتی شدید و ارتباطی وثیق با مرحوم حضرت آیة‌الله انصاری و پس از ایشان نیز عشق و علاقه وافر به مرحوم حضرت آقای حدّاد و علامۀ والد داشتند، بطوریکه در اثر این محبت و عشق، مراتب معنویّت را به خوبی طیّ نموده و بهره‌هایی عالی از شهود توحید یافته بود. علامۀ والد در اواخر عمر ایشان می‌فرمود: اگر برخی از جهاتی که در سیر ایشان اتّفاق افتاد، نبود، ایشان تا به حال به فنا رسیده بود. مرحوم حضرت آقای حدّاد نیز از ایشان راضی بوده و ایشان را می‌ستودند.

کثیرالکشف بود و مکاشفاتشان نیز غالباً رحمانی و صادق و شفّاف بود و البتّه این کثرت مکاشفه اقتضاء شاکله و خصوصیت نفس ایشان بود؛ نه اینکه محصول سلوک و نشانه مقام ایشان باشد.

به حقیر هم علاقه بسیاری داشت و مکاشفه مفصّلی درباره حقیر مشاهده کرده و برخی خصوصیات زندگی حقیر را تا آخر عمر و حتّی

تاریخ وفات حقیر را مشاهده نموده بود و همه را نیز به خودم در سنین نوجوانی اِخبار نمود. حقیر در سفری که به عتبات عالیات مشرف شدم و به دست‌بوسی حضرت آقای حدّاد رسیدم، آن مکاشفه را به تفصیل خدمتشان عرض کردم. ایشان فرمودند: این مکاشفه رحمانی و صادق است، ولی ایشان نباید تاریخ وفات شما را افشاء می‌نمود؛ اینها اموری است که خداوند از بندگانش مخفی داشته است و انسان نباید آن را اظهار کند. و شما هم باید به رضای خدا راضی بوده و به هیچ‌یک از این مسائل اعتراضی نداشته باشید.

مکاشفات ایشان به قدری شفاف و مصفاً و امارات صدق در آن زیاد بود که به وسیله همان مکاشفات، بسیاری از معضلات و دشواری‌های راه خدا بر وی هموار می‌شد و طریق خود را به خداوند می‌یافت.

از نقل نمودن مکاشفاتش نیز برای رفقای طریق ابائی نداشت و هر وقت به همدان می‌رفتیم یا ایشان به قم یا طهران یا مشهد می‌آمد از مشاهداتش برای ما بیان می‌کرد.

از جمله مکاشفاتی که نکات آموزنده‌ای داشت و مکرّر هم تعریف می‌کرد، کیفیت اتصال ایشان به حضرت آقای حدّاد بود که علامه والد نیز در جنگ خطّی خود آن را درج فرموده‌اند و مناسب است در اینجا آورده شود. مرحوم والد قدّس سرّه می‌فرمایند:

«جناب صدیق ارجمند آقای بیاتی أطال الله عمره می‌گویند:

در همان زمان حیات مرحوم آیه‌الله انصاری و پس از رحلت استاد عظیم آیه‌الله قاضی رحمة‌الله علیه یکی از شاگردان مرحوم قاضی به من معرفی شد، ولی او را نشناختم و سپس معلوم شد او حضرت عارف کامل حاج سید هاشم حدّاد است.



توضیح آنکه: مرحوم آیه الله انصاری رحمه الله علیه به من دستوری داده بودند که باید روزها آن را در خلوت انجام دهم. من آن را روزها در خلوت انجام می دادم تا روز جمعه ای بود که برای بجا آوردن آن، محل خلوتی پیدا نمودم، چرا که در هر جای خلوت احتمال تردد و آمدن افراد بود. می دانستم که یک شبستان در مسجد پیغمبر متروک است (مسجد پیغمبر یکی از مساجد همدان و در مقابل سرای قلمدانی است).

به آن مسجد در آمدم و در شبستان متروک را گشودم، دیدم روی حصیرها قدری خاک جمع شده است که در حال راه رفتن گرد و خاک برمیخیزد. داخل شبستان شدم و در را از پشت کولون کردم و با خیال راحت در یک زاویه بسیار تاریک مسجد که از شبستان دور بود نشستم و مشغول انجام دادن آن دستور شدم.

آن دستور مدتش یک اربعین بود و چند روزی بیشتر نمانده بود که پایان پذیرد. در حال انجام آن عمل مکاشفه ای رخ داد که خود را بر روی کره زمین احساس کردم و تمام کره، نیم کره جنوبی و نیم کره شمالی آن را تمامه می دیدم و بر آن سیطره داشتم. در محور کره از قطب شمالی ستونی از نور بود بسیار عجیب و زلال و درخشان و آرام بخش که آن عبارت بود از ولایت کلیه و باید تمام مردم کره، خود را بدان برسانند.

بسیاری از افراد روی زمین در ظلمت بسر می بردند و در نیم کره جنوبی دور از شعاع آن محور نورانی زندگی می کردند و آنها اکثریت اهل جهان را تشکیل داده بودند. آنها هر چه حرکت می کردند در ظلمات بود؛ چنان تاریکی آنها را فراگرفته بود که هیچ چیز را نمیشناختند. بعضی چون می خواستند به جلو بیایند دورتر می شدند. برخی از آنها چنان در تعفن غوطه ور بودند که انسان قدرت تماشای آنها را نداشت. عجیب اینجاست

که آنها هم همگی خواستار نور بودند و می خواستند خود را به محور نور برسانند.

و اما نیم کره شمالی که نورانی بود، در آنجا افراد متفاوت بودند، بعضی با سرعت روبه بالا و قطب می آمدند، اما در وسط راه توقف می کردند، بعضی آرام و آهسته می آمدند. روی این نیمکره اقلیت روی زمین بودند که به صورت دسته ها و گروه ها، گروه گروه دور هم مجتمع بودند.

بعضی مقداری راه آمده اما پشیمان شده و متحیر بودند. بعضی مانند اسب سوار و یا با سرعت بیشتر روبه بالا می رفتند. خلاصه امر اینکه تمام این افراد واقع در منطقه نور نیز هر کدام شکل و شاکله خاصی داشته بودند.

هر چه به بالا می رفتیم افراد کمتر می شدند، تا نزدیک قطب و محور، چند نفری بیشتر به چشم نمی خوردند که می خواستند وارد ستون نور شوند.

اما من خودم نفهمیدم به چه وسیله این راه را طی کردم؛ گویا روی هوا با سرعتی همینطور چرخ می خوردم و بالا می رفتم، تا رسیدم به کنار محور. دیدم در آنجا دو نفر ایستاده اند؛ یکی حضرت آیه الله انصاری و دیگری را در آن وقت نشناختم و سپس مشهود شد که حضرت آقای حدّاد است.

من همین که بدان محل رسیدم فوراً آیه الله انصاری مرا گرفت و در داخل ستون نور پرتاب کرد. عجیب عالمی بود از عظمت و ابهت و سکون و اطمینان و حیات و قدرت و احاطه بر ماسوی. در آنجا ارواح چهارده معصوم بدون شکل و صورت و بدون تعین بودند. چنان مرا لذت و بهجتی دست داد که تا حال که دهها سال از آن می گذرد مزه آن در زیر دندانهای من و در کام من باقی است.

من در آنجا غرق در تحیر و بهت بودم و مستغرق در لذت ولایت که

ناگهان مرحوم آقای انصاری رحمه الله علیه به شانه من زدند و فرمودند: بس است تا اینجا که رفتی؛ برخیز برویم ساعت قریب ظهر است!  
و از مسائل لازم الذکر اینکه: من خودم در شبستان را کولون کردم و آقای انصاری از در بسته وارد شدند. و دوّم اینکه: احدی از جای من خبر نداشت و به حسب موازین ظاهری ورود من به شبستان متروک مسجد پیغمبر آن هم با آن کیفیت محال می نمود و غیر از اطلاع غیبی مرحوم انصاری بر محلّ من محملی دیگر ندارد. و سوّم مشاهده مرحوم آقای انصاری مکاشفه مرا بود که معلوم بود از تمام جریانات و مشاهدات من مطلع بوده اند.

جناب آقای حاج بیات در تحت تربیت مرحوم انصاری بودند تا ایشان در جمعه دوّم ذوالقعدة ۱۳۷۹ هجریه قمریه دو ساعت بعد از ظهر رحلت نمودند. آقای بیات می گویند: من به امر و دستور آیه الله انصاری گذرنامه گرفته بودم و در همان روز جمعه صبح عازم کرمانشاه (باختران) بودم برای اخذ جواز و رواید از قونسولخانه عراق؛ چون فقط ویزا و رواید را از باختران می دادند. از طرفی حرکت و مسافرت ما مقارن شد با ایام ارتحال و کسالت ایشان که مجموعاً چند روزی بیشتر طول نکشید؛ زیرا مرض ایشان سکتۀ مغزی بود که طرف راست بدن را فلج نموده بود.

من آن روزها مترصد بودم حال ایشان بهبود یابد و خدا حافظی کنم و برای زیارت مشرف شوم و هر روز برای عیادت می آمدم؛ اما چشمان ایشان بسته و با وجود شعور و احساس کامل، قادر بر بازکردن چشم نبودند. این گذشت تا صبح جمعه پیش از ظهر به منزلشان رفتم و دیدم سخت بی هوشند. در آن لحظه در اطاق ایشان یک نفر هم نبود. رفقا همگی در اطاق جلو که اطاق پذیرائی بود مشغول مشورت بودند در کیفیت حال و ارجاع ایشان را به طبیبی

دیگر در صورت امکان.

در آن لحظه بدون اختیار من خودم را روی بدن ایشان انداختم و گفتم: فدایت شوم چه کنم؟ از طرفی شما امر به مسافرت و زیارت نموده‌اید و در این ساعت مقرّر ماشین سواری کرایه نموده تا مرا به باختران ببرد و از طرف دیگر شما بدین حال مدهوش و بیهوش افتاده‌اید؟ و من تاب و توان رفتن را با این وضع فعلی شما ندارم؟! اگر ارتحالی حاصل شد من پس از شما به که رجوع کنم؟

در آن عالم مکاشفه فرمودند: فرزندم! تو آماده سفر باش و زیارت را بطور کامل انجام بده، من بعد از چهل روز به تو استادی را برای تربیت معرفی می‌کنم.

من در آن عالم از ایشان خداحافظی نموده و بیرون آمدم و تا وقت حرکت با سواری یکی دو ساعتی بیشتر طول نکشید که در پانزده فرسخی همدان ماشین که از گردنه‌های اسدآباد بالا می‌رفت و فکر و ذکر و توجه من یکسره به ایشان بود ناگهان بصورت کبوتر سپیدی از بالای منزلشان پرواز کرده و به من فرمودند: خداحافظ!

من دانستم ایشان رحلت نموده‌اند. به باختران رسیدیم و پس از تحصیل ویزا عازم عتبات عالیات شدیم و تقریباً مدّت یک ماه طبق دستور ایشان زیارت نموده و به همدان مراجعت کردیم.

درست از تاریخ ارتحال ایشان چهل روز گذشته بود که با طریقی که شرح و بسط فراوان دارد، حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد رحمة الله علیه که تا آن زمان زیارت نکرده بودم و فقط در میان زمرة تلامذه مرحوم آية الله قاضی رحمة الله علیه نامی از ایشان شنیده بودم، به من معرفی شد.

من با نهایت اشتیاق و خلوص و کمال ارادت و تمکین به محضرشان

شرفیاب شدم. تا چشمم به ایشان افتاد دیدم عجبا این همان مردی است که در جنب آقای انصاری در آن مکاشفه پهلوی ستون نور بر فراز کره زمین در جنب قطب شمالی ایستاده بود.

از آن به بعد تا زمان ارتحال مرحوم حدّاد که در شهر رمضان المبارک ۱۴۰۴ هجریّه قمریّه در کربلا موطن ایشان رخ داد، مدّت ۲۴ سال تمام دست ارادت به ایشان داده و در تحت تعلیم و ارشاداتشان بوده‌ایم.<sup>۱</sup>

مرحوم آقای بیاتی قبل از وصول به محضر حضرت آقای حدّاد و مرحوم والد هم صاحب مقاماتی عالی بود و برخی از حالاتشان با مرحوم حضرت آقای انصاری قدّس سرّه در مجلّد اوّل این کتاب گذشت.<sup>۲</sup>

میفرمود: «روزی به من گفتند: برخیز به خانه آقای انصاری برو. همسر ایشان دم درب می‌آید، بگو با آقای انصاری عرضی دارم. می‌گویند: ایشان منزل نیستند. بگو: «ایشان در منزلند و در اتاق بالا هستند. کار واجبی دارم و ایشان را حتماً صدا کنید.» وقتی آقای انصاری آمدند به ایشان بگو: به من گفته‌اند به شما بگویم: از این راه نمی‌خواهند به شما بدهند، و بعداً از طریق دیگری به شما خواهند داد.

من هم به درب منزل آقای انصاری رفتم. همین اتّفاقات افتاد و تا پیام را به آقای انصاری رساندم، ایشان تسیح را از دست انداختند و فرمودند: چشم. پرسیدم: جریان چیست؟ فرمود: دستورالعملی برای یافتن طیّ الأَرْض پیدا کرده بودم که یک اربعین طول می‌کشید و به انجام آن مشغول بودم و اواخر اربعین بود که تو را فرستادند که دیگر ادامه ندهم و من هم دیگر ادامه

۱. جنگ خطّی ۱۸، ص ۲۷۶ تا ۲۷۹.

۲. نور مجرّد، ج ۱، ص ۵۴۵ و ۵۸۳ و ۷۳۳.

نمی‌دهم.»

مرحوم آقای حاج محمدحسن بیاتی می‌گفتند: این اتفاق و شهود من از افاضات نفس خود آقای انصاری بود. من از خودم هیچ نوری نداشتم و فقط به واسطه محبت و اطاعت و جذبه و کشش آقای انصاری و اذکار و اربعیناتی که ایشان می‌دادند نور می‌گرفتم و با آن نور مطالبی بر من منکشف می‌شد و گاهی از آن مطالب خدمت خود مرحوم آقای انصاری عرض میکردم و نور خود آقای انصاری به خودشان برمی‌گشت؛ منه و إلیه.<sup>۱</sup>

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت

از سَمک تا به سِماکش کشش لیلی برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

۱. از اینجا دو مطلب به دست می‌آید:

اول آنکه: نسبت مرحوم آقای انصاری با مرحوم بیاتی نسبت استاد و شاگرد، و استفاده معنوی میان ایشان یک طرفه بوده است. و نباید از صرف اینکه مرحوم بیاتی تذکری را به محضر حضرت آیه‌الله انصاری عرضه کرده‌اند توهم شود که رابطه این دو بزرگوار رابطه رفاقت بوده است. رابطه رفاقت مربوط به جایی است که هر دو نفر از انوار و تراوشات نفس دیگری استفاده برده و از نور هم استضائه می‌کنند و به هم مدد می‌رسانند. ولی مرحوم بیاتی خودشان تأکید داشتند که من در آن زمان فقط به برکت اتصال با مرحوم انصاری جان گرفته و نورانی می‌شدم و مسائلی برایم منکشف می‌شد و اگر کشش و جذبه ایشان نبود اصلاً نمی‌توانستم سیر نمایم.

دوم آنکه: این داستان مربوط به زمانی است که مرحوم آیه‌الله انصاری مقاماتی عالی و بلند داشته‌اند، ولی هنوز به مقام کمال و اتمام سفر اول واصل نشده بودند؛ و گرنه نیازی به چنین تذکری نبود. مرحوم والد میفرمودند: وصول مرحوم حضرت آقای انصاری به مقام توحید مربوط به سالهای آخر عمر ایشان بود.

من خسی بی سر و پایم که به سیل افتادم

او که میرفت مرا هم به دل دریا برد<sup>۱</sup>

همچنین از مقایسه چند نامه‌ای که از مرحوم علامه والد به مرحوم بیاتی باقی مانده، با نامه‌های ایشان به دیگر رفقا و سالکان، می‌توان به علو درجات و حالات مرحوم بیاتی پی برد. در این نامه‌ها مرحوم والد رضوان‌الله‌علیه هم تعبیری خاص درباره ایشان دارند و هم مطالبی عالی و توحیدی بیان میدارند که در خطاب با سالکان عادی بیان نمی‌کردند.

از جمله در نامه مورّخه دّوم ذی‌الحجّة الحرام ۱۳۸۸ میفرمایند: «از حالات حضرتعالی بخصوص و سایر رفقا خدمتشان [خدمت حضرت آقای حدّاد] معروض افتاد بسیار خرسند شدند و دعای خیر فرمودند و فرمودند: آقا خیلی از رفقا در معنی توحید گیر دارند<sup>۲</sup> ولی آقای بیات خیلی روشن است و در

۱. از غزلیات مرحوم علامه طباطبائی قدس سرّه است که مرحوم والد در مهرتابان، ص ۹۰ و ۹۱ نقل نموده‌اند.

۲. اگرچه اصل و اساس سلوک الی الله بر تحقّق قلب سالک به حقیقت توحید و عبودیت است، ولی به جهت صعوبت و غموض ادراک توحید، بسیاری از سالکان با وجود آنکه سالها در مسیر سلوک و ریاضت و تهذیب قدم برداشته‌اند، از مسائل توحیدی بهره‌ای نداشته و نه علماً و نه شهوداً فقرمحض بودن خود را در مقام فعل و صفت و اسم ادراک نمی‌کنند، چه رسد به ادراک توحید ذاتی و فهم اضمحلال و اندکاک همه حقائق وجودی در ذات حضرت حق عزّاسمه.

سرّ مسأله آنستکه: ادراک مسائل توحیدی محتاج خروج از آنانیت و استکبار است و تا جیل آنانیت در نفس سالک شکسته نشود، توفیق تشرف به فهم این حقائق را نمی‌یابد. حجاب آنانیت و خودخواهی و استقلال‌بینی آنقدر غلیظ و ضخیم است که حتی انسان را از ادراک علمی توحید نیز محروم می‌نماید و چه بسا افرادی از اهل علم و فضل و مدرّسین علوم عقلی و نقلی دیده می‌شوند که علی‌رغم توغّل در آیات و روایات و در حکمت الهی، ⇨

مسافرت من به ایران با موافقت معنی بود و خداوند به ایشان عنایت بسیاری فرمود و ایشان در ردیف رفقای درجه اولی هستند که ما با هم شب و روز هستیم؛ او همیشه با من است. عرض کردم: کلمه‌ای بفرمائید که برای ایشان بنویسم. فرمودند: بنویس فاستقم كما امرت.»

و در نامه مورّخه هفدهم شعبان المعظم ۱۳۸۹ میفرمایند: «الساعة در محضر مبارک حضرت آقای حدّاد روحی فداه ذکر خیر سرکار در میان بود. فرمودند: هرچه می‌توانی از قول من سلام برسان. فرمودند: بسیار حالش خوب شده است؛ هنیئاً لکم ثمّ هنیئاً. مخصوصاً فرمودند: بسیار باید شاکر خدای باشد که چنین موهبتی عنایت فرموده است.»

حال عشق مرحوم علامه والد به مرحوم حضرت آقای حدّاد، در این نامه‌ها کاملاً منعکس است و به اقتضای حالات فنائی که خود ایشان در آن زمان داشتند و ذوق میکردند، در وصف مرحوم حضرت آقای حدّاد روحی فداه نیز در این نامه‌ها از تعبیری استفاده نموده‌اند که همگی اشاره به مقام عبودیت و فناء ایشان در حضرت حقّ متعال و عدم بقاء تعین دارد، تعبیری که فقط برای اهل توحید قابل فهم و پذیرش است و کسانی که مبتلا به عین حولاء و دیده دویینند همواره در فهم مراد آن به خطا می‌افتند.

در اینجا بالمناسبة به چند نمونه از این نامه‌ها اشاره می‌شود:

« به واسطه دیده دویین و خارج نشدن از پرده پندار و توهم استقلال، توفیق فهم علمی و استدلالی توحید را نیافته‌اند و براهین ساطعه توحید افعالی و اسمائی و ذاتی، بر قلبشان ننشسته و حقانیت آن را لمس نکرده و در زمره منکران حقیقت توحید درآمده‌اند. لذا فهم این نوع از مسائل حکمی و عرفانی، علاوه بر هوش و ذكاء و شاگردی در نزد اساطین فن، نیاز به توسّل و تضرّع و خاکساری در درگاه قاضی الحاجات دارد، تا موانع قلبی فهم و ادراک را از مسیر انسان برداشته و زمینه تابش انوار حقیقت را در قلب فراهم آورد.



۸۸/۲  
۸۸/۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ اِلَيْكَ يَنْتَهِي السَّلَامُ

الحی‌الاخ الاعز الاکرم الحبيب اللیب المشاق الحجاج یاق بلغه مناہ

بجز سلام را در تحت نصیر دستم در سگ تراغ زلف بصرید  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف  
 مراد از زلف زبیر در دغلی بداح و بداح زلف

۸۸/۲ ج ۱۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ اِلَيْكَ يَنْتَهِي السَّلَامُ

إِلَى الْاَخِ الْاَعْزِ الْاَكْرَمِ الْحَبِیْبِ اللَّیْبِ الْمَشْتَاقِ الْحَاجِّ حَسَنِ بِيَاتِي بَلَّغَهُ اللّٰهَ غَايَةً مِّنَا.

به عرض سلام وافر و تحیّت خالص و استعلام از سلامتی مزاج شریف تصدیع می‌دهد.

امید آنکه در ظلّ ظلیل حضرت محبوب و قبله مقصود دور از هرگزندی بسر برید و در طیّ مدارج و معارج شرف انسانیت به کمالات و ترقیّات روزافزون نائل آئید و در صعود سلّم مقام قاب قوسین او ادنی مؤید به تأیید سبحانی و موفق به توفیق او بوده، یکسره چشم از غیر او هر چه هست بسته، محو جمال کبریائی و غریق یمّ طیار سبحات قدس و محرم حریم انسی او گردید؛ آمین ربّ العالمین.

چند صباحی است توفیق رفیق شده و به پابوس حضرت ثامن الائمه علیه و علی آبائه التّحیة و السّلام تشرف حاصل گردیده است؛ لله الحمد و له المنة. از هر جهت پذیرائی شایانی می‌نمایند. جای همه دوستان و احبّه خالی است؛ گرچه در واقع گوئی خود آنها مشرفند و از این مائده آسمانی متمتع. در ذکر و یاد همه بوده و برای همه مستدعی هستم.

خدمت آقازاده محترم آقا غلامرضا و آقای سبزواری و آقای آقا اسمعیل و آقای حاج سیّد احمد سلّمهم الله جمیعاً و وفقهم الله تعالی عرض سلام حقیر را ابلاغ خواهید فرمود.

احتمال می‌رود تا اوّل رجب توفیق تشرف یاری کند و این چند روزه در این آستان قدس بسر بریم. امید آنکه آن آخ اعزّ نیز دعا بفرمایند تا اوقات ما به بطالت نگذرد.

چند روز قبل نامه‌ای برای حضرت آقای حدّاد روحی فداه فرستادم.

طرب‌سرای محبّت کنون شود معمور

که طاق ابروی یار منش مهندس شد

گرچه نامه‌نوشتن جز ادب ظاهری بیش نیست؛ انّه فی کلّ مکان و إن

تجهر بالقول فإنه يعلم السرّ و أخفى.

قربانت محمدحسین<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم  
الصلوة والسلام ومنك السلام واليك نيتي السلام  
حصه باهالنور جناب محترم قره‌غون الابرار الحاج محمدحسن بياتي دامت برکات و جوده البر

چو یافت بردل من پر تو جمال حبیب	بیدید دیده جان حسن بر کمال حبیب
چه لغات لذات کاینات کند	کسیکه یافت دمی لذت وصال حبیب
بدلم و دانه عالم کجا فرود آید	کسی که گشت گرفتار زلف و جمال حبیب
خیال ملک دو عالم نیارد بنجبال	سرمی که نیست دمی خالی از جان حبیب
حبیب را نتوان یافت در دو کون	اگر چه هر دو جهان هست بر مثال حبیب
در و ن من نه چنان از حبیب مگوشد	که اگر حبیب در آید بود جمال حبیب
بدان صفت دل جان از حبیب پر شده	که از حبیب ندلم نظر جمال حبیب
چه احتیاج بود دیده را بسکن بردن	چو در دون مستحلی شود جمال حبیب
ز مشرق دلت ای مغرب چه کرد طوع	نهر از بند برفت از نظر جمال حبیب

دبروز نامه ای لرزان بر آفتاب حاج محمد علی اعزه الله تعالی رسیده که در آن استحضار فرمودم که در آن روز  
کعبه پیر محمد در آن شهر در جوف آن رخ نامی بر لبه کعبه ظاهر شده که جز آن تقدیم شد نیست سردار عزیز  
الاخوان فی الله بنی بزرگاری و حاج سید محمد و آن اسمعیل حرم الله تعالی بفرمودم در آن روز نصیب

در این ماه مبارک از همه متن دعا هستم و اسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته محمدحسین الجنبی  
۲۹ شعبان ۱۸۸۱

۱. مرحوم علامه والد سابقاً مقید نبودند در آغاز اسم خود لفظ «سید» را ذکر کنند، ولی همانطور که در مباحث آتیه به تفصیل خواهد آمد، بعداً آوردن لفظ «سید» را ضروری شمرده و همیشه نام خود و دیگر سادات را با لقب سید ذکر میکردند.

بسم الله الرحمن الرحيم  
 اللهم انت السّلام و منك السّلام و إليك ينتهى السّلام  
 حضور باهرالنور جناب محترم قرّة عیون الأبرار الحاج محمّدحسن بیاتی  
 دامت برکات وجوده الشّریف.

چو تافت بر دل من پرتو جمال حبیب  
 بدید دیده جان حسن بر کمال حبیب  
 چه التفات به لذات کاینات کند  
 کسیکه یافت دمی لذت وصال حبیب  
 به دام و دانۀ عالم کجا فرود آید  
 کسی که گشت گرفتار زلف و خال حبیب  
 خیال ملک دو عالم نیاورد به خیال  
 سری که نیست دمی خالی از خیال حبیب  
 حبیب را نتوان یافت در دو کون مثال  
 اگر چه هر دو جهان هست بر مثال حبیب  
 درون من نه چنان از حبیب مملوّ شد  
 که گر حبیب درآید بود مجال حبیب  
 بدان صفت دل و جان از حبیب پر شده است  
 که از حبیب ندارم نظر به حال حبیب  
 چه احتیاج بود دیده را به حسن برون  
 چو در درون متجلی شود جمال حبیب  
 ز مشرق دلت ای مغربی چه کرد طلوع  
 هزار بدر برفت از نظر هلال حبیب  
 دیروز نامه‌ای از أخ أعزّ آقای حاج محمّدعلی أعزّه الله تعالی رسید که از

سلامتی و صحّت مزاج حضرت حبیب روحی فداه حکایت میکرد؛ لله الحمد و له الشکر. در جوف آن نامه‌ای برای سرکار عالی بود که جوفاً تقدیم شد. خدمت سروران عزیز، الاخوان فی الله آقایان سبزواری و حاج سید احمد و آقا اسمعیل حرسهم الله تعالی به عرض سلام و ارادت تصدیع میدهد و در این ماه مبارک از همه ملتتمس دعا هستیم.

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

محمد حسین الحسینی ۲۹ شعبان / ۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت زید نجیب از لایحه مرحوم حسین بیاتی ارادتمند فرستاد  
استغفر الله ربی و رحمت الله ربی  
توفیق من است در الحکم فی الله و در معرفه در کلمه و الله الرحمن الرحیم  
مردی ندانم که حضور شما در این روز بر من چه توفیق از طرف شما برساند  
عزیز است عفوالم ثم منیاً حضرت فرمودند بسیار است که حاضر است  
در هر وقت فرمودند همه صحت و شکر برای همه و بسیار است که حاضر است  
فرمودند همه در آنرا هم خداوند آن توفیق عفوالم ثم منیاً  
دارم که در آنرا خداوند که آنرا توفیق عفوالم ثم منیاً  
بسیار است در این توفیق بسیار توفیق از طرف شما برساند  
مردی ندانم که حضور شما در این روز بر من چه توفیق از طرف شما برساند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
عظم الله لکم الاجور یا اخی  
والسلام علیکم جمیعاً ورحمة الله وبرکاته  
سید حکیم خدای  
۱۶/۱۰/۱۹۰۷  
بجانب حضور در آن ماه مبارک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حضور انور جناب اخ گرامی آقای حاج محمد حسن بیاتی ادام الله توفیقه

السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

لله الحمد وله المنة، خدای را شکر که توفیق رفیق راه نمود تا بدین آستان

مبارک تشرف حاصل شد؛ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْاُولٰی وَالْاٰخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

الساعة در محضر مبارک حضرت آقای حدّاد روحی فداه ذکر خیر سرکار

در میان بود. فرمودند: هرچه می توانی از قول من سلام برسان. فرمودند: بسیار حالش خوب شده است؛ هنیئاً لکم ثمّ هنیئاً. مخصوصاً فرمودند: بسیار باید شاکر خدای باشد که چنین موهبتی عنایت فرموده است.

خدمت حضرت آقای حاج غلامحسین سبزواری و آقای آقا اسمعیل و

آقا حاج سید احمد سلام مخصوص رسانیدند و فرمودند: همه دعاگوی آنها هستم. خدا به همه آنها توفیق عنایت فرماید.

راجع به رحلت مخدّره بسیار طلب مغفرت نمودند و استرحام کردند و

فرمودند: خداوند کرامتهای ایشان را زیاد خواهد فرمود و صبر و اجر و مزدشان را زیاد خواهد داد.

باری بنده در حین تشرف نامه‌ای به حضورتان فرستادم. اینک بدین دو

کلمه مصدّع شده، برای اظهار ارادت و ابلاغ سلام خدمت سرکار و آقازاده آقا غلامرضا و آقایان رفقا مصدّع گردیدم. امید است که آن جناب نیز حقیر را از دعای خیر فراموش ننمایند. و السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سید محمد حسین الحسینی

۱۷ شعبان/۸۹

به جناب آقای جعفر آقا فرمودند مخصوصاً سلام برسانید.

بسم الله الرحمن الرحيم

عظم الله لك الأجر يا أخی.

و السلام عليكم جميعاً و رحمة الله و بركاته.

سیّد هاشم حدّاد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و له الحمد الا دلی والاخرة و له الحكم و الیه ترجعون

سلام بر سید درود بی دریغ و کثرت بارش در روزی که بر من برسد بر من حضرت محبوب که در این شهرها دل سحر است  
 در ولایت نامه خودت صرف در من بود امروزه در سخن دلبر (مرصع فراوانیست) همیشه در این  
 سگ و نمیدانم که با بیت و صفحی است که خداوند بر من در این شهر است نه لغت و این  
 گفت تازه این تمجید کن در حدود دلگرمی از این است اد و این اندیشه در نظر من  
 آب دریا را به بیانه بیرون خط است و اینجاست در باغبان ممدومون و با و تا رسیدن کون نه صحیح  
 دین تمیصاً خط من تسبیح و عشرين حرفاً عن معنی ناصر بر هزار بار که در هر چه در خود فراموشی  
 چون نه شکر در دست نه شکر ممدومون در زمره بویصه در دستان بازرگان در زمره شکران جمل دوا  
 هر کس که در خط من بود خط من - چو که هر چه بود در خط من - هر چه بود در خط من - هر چه بود در خط من  
 نموده که هر چه بود در خط من - هر چه بود در خط من - هر چه بود در خط من - هر چه بود در خط من  
 حجت و سید از سلم ظاهر میام خط هر دو خط نفوس من رفقا اندیش و همیشه هر چه بود در خط من - هر چه بود در خط من  
 سید معنی خط اجزاء از خط قویان در این ده خط هر دو نام کسب است که در خط من - هر چه بود در خط من

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

سلامهای پیاپی و درود پی در پی و تحیات وافره و ادعیه خالصه بر آستان حضرت محبوب باد که افق مقدّس عالم دل را مکان خود فرمود و با ولایت تامّه خود متصرّف در کون و مکان گردید.

امروز شاه انجمن دلبران یکی است

دلبر (گرچه جز او هیچ نیست) همیشه دل بر آن یکی است<sup>۱</sup>

نیکو رقیمه مبارکه زیارت و حقّاً مطالب حقّه‌ای است که خداوند بر زبان و دل شما جاری ساخته است، نه مبالغه و اغراق. گرچه باید گفت: تازه این تمجید و تحسین در حدود فکر ماست، نه رسا به قامت او؛ و این اندیشه در ظرف تعقل ما، نه محیط بر بحر فضل او.

آب دریا را به پیمانه پیمودن غلط است و امواج بادهای تند را با غربال محدود نمودن و با دستار مقید کردن نه صحیح.

و إنّ قميصاً خيط من نسج تسعة و عشرين حرفاً عن معاليه قاصر  
باری، هزار بار شکر که گرچه نه درخور خریداران اوئیم، چون نه ثمنی در دست و نه مُثمنی محدود؛ لکن در زمره به عرصه درآمدگان بازار او و زمره مشتاقان جمال و والهان حریم درگه او.

به هر طرف که نگه میکنم تو در نظری

چرا که بهر تو جز دیده جایگاهی نیست

۱. اصل شعر که در برخی نسخ دیوان حافظ آمده، چنین است:

امروز شاه انجمن دلبران یکی است      دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است  
(دیوان حافظ، خطّ جواد شریفی، طبع شرکت تضامنی محمدحسن علمی و شرکاء،



آقا حاج سید محمدعلی اخوی از عتبات مراجعت و پیامهای شفاهی را نیز ابلاغ نمودند، گرچه هر دم نفحات قدسیه و پیامهای سرّیه جان و دل را پر میکند، لکن به مقتضای ظاهر نیز حفظاً للمراتب و العوالم، آن رحمت و اسعه از سلام ظاهر و پیام ظاهر دریغ نفرمود.

خدمت رفقا ابلاغ فرمائید، همگی خوش و خرم.

و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته

سلام بلیغ خدمت أحبه أعزّاز جان آقایان سبزواری و آقا حاج سید احمد و آقا اسمعیل سلمهم الله جميعاً در عهده لطف شماست.

سید محمدحسین الحسینی، ۲۴ ذوالقعدة ۸۹

باری، مرحوم آقای حاج محمدحسن بیاتی، در لیلۀ چهارشنبه بیست و دوّم صفرالخیر ۱۴۱۴ هجریّه قمریّه داعی حقّ را لبیک گفته و لباس طبع را خلع و به خلعت تجرّد و غفران مخلّع گردید و مرحوم علامه والد نیز مجلس ختمی در مشهد مقدّس برای ایشان گرفتند؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

### حاج آقا اسمعیل دولابی (ره)

مرحوم حاج آقا اسمعیل دولابی رحمة الله علیه از سالکان راهرفته و زحمت کشیده و محبّان صادق حضرت سید الشهداء علیه السلام بودند که به واسطه عنایات آن حضرت به وادی سیر و سلوک قدم نهاده بودند. ایشان با بزرگان مختلفی از اهل معنا مرتبط شده و در نهایت از ارادتمندان مرحوم آیه الله انصاری قدس سرّه شدند و با علامه والد نیز از همان دوران رفیق بودند.

حالات و مقامات و کراماتی داشتند و با اینکه تحصیلات علمی نداشتند ولی مطالبی برایشان منکشف می شد و نکات و ظرائفی را در باب مسائل سلوکی بیان می نمودند.

پس از مرحوم حضرت آقای انصاری علامه والد ایشان را به شاگردی و ارادت حضرت آقای حدّاد دعوت نمودند، ولی ایشان اعتقادی به لزوم استاد و قرارگرفتن در تحت تربیت عملی وی نداشتند و لذا علامه والد میفرمودند: حاج آقا اسمعیل نسبت به مرحوم حضرت آقای انصاری نیز شاگرد سلوکی نبودند و فقط از مجالس و نفس ایشان استفاده می نمودند.

ایشان همانطور که از آغاز راه با جذب و محبت مسیر را طی نموده بودند گمانشان بر آن بود که ادامه راه نیز می توان به همین منوال طی نمود، لذا خود را در تحت تربیت مرحوم حضرت آقای حدّاد قرار ندادند، ولی به حضرت آقای حدّاد و مقام معنوی ایشان معتقد بودند و در سفرها از محضر ایشان و برکات نفس قدسیشان استفاده می نمودند و مرحوم حدّاد نیز به ایشان به خاطر همان صدق و خلوصی که واجد بودند محبت داشتند که این معنی از نامه های ایشان که علامه والد در روح مجرّد نقل فرموده اند معلوم می شود.<sup>۱</sup>

یک سال در شب عاشورا که به اتفاق عده ای از رفقاء در کربلای معلی در خدمت مرحوم حدّاد بوده اند، خطاب به ایشان عرض می کنند: آقا خوب است حرمی هم مشرف شده و دستی به سر این کور و کچلها بکشید و حاجاتشان را بدهید!<sup>۲</sup>

۱. رجوع شود به: روح مجرّد، ص ۵۳۹ و ۵۴۰.

۲. یعنی شما که از مقربین پروردگار و مورد عنایت خاص امام حسین علیه السلام هستید، خوب است به حرم مشرف شده و عنایتی به زوّار آن حضرت فرموده و ایشان را نزد جدّتان شفاعت نمائید.

این تعبیر ایشان به منظور بیان عجز و نیاز زائرین و متوسّلین به حرم حسینی و علوّ مقام مرحوم حدّاد بوده و ایشان قصد بی احترامی به زوّار را نداشته اند، ولی در هر صورت این نحوه تعبیر نسبت به زائران حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه به هیچ وجه صحیح ⇨

ارتباط و رفاقت علامه والد با ایشان سالها ادامه داشت، ولی در اواخر برخی امور توسط ایشان انجام می شد که صحیح نبود و علامه والد مکرر به ایشان تذکر میفرمودند ولی نتیجه ای از آن حاصل نشد.

علیرغم این وضعیّت، ایشان به واسطه همان انس و الفت سابق و نیز به دلیل اعتقاد و ارادتی که به حضرت والد داشتند، نسبت به دیدار و زیارت ایشان بسیار مایل و شائق بودند، ولی چون می دانستند که والد معظم از برخی کارهای ایشان ناراضی هستند ملاقاتها کمتر صورت می گرفت. تا اینکه در آخرین بار که به دیدار والد معظم آمدند ایشان فرمودند که به حاج آقا اسمعیل بگوئید که بنده مجال ندارم. و مرحوم حاج آقا اسمعیل نیز معنای این پیغام را به خوبی دریافتند. از قضا در همان ایام مرحوم آیه الله تالّهی به دیدار علامه والد آمدند و ایشان آیه الله تالّهی را پذیرفتند و حدود یک ساعت دیدارشان به طول انجامید.

اخوی مکرم جناب مستطاب حجّة الإسلام والمسلمین آقای حاج سید ابوالحسن دام عزّه العالی نقل کردند:

«بعد از ارتحال مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه جناب حاج آقا اسمعیل دولابی همراه عیال مکرمه خود برای تسلیت به منزل والد معظم آمدند و به جهت انس و آشنائی سابق والده با عیال ایشان، والده ایشان را به داخل منزل دعوت نمودند و حقیر نیز از حاج آقا اسمعیل پذیرائی نمودم. ایشان در آن جلسه گفتند: من یقین دارم این دفعه زیارتم قبول شده است، چون بالأخره ما را به منزل آقا راه دادند و موفق شدم اینجا بیایم و از نزدیک عرض تسلیت کنم.»

علامه والد میفرمودند: حاج آقا اسمعیل در لطافت مثل گل می باشد و لذا

---

⇐ نیست؛ زیرا زائر به واسطه اتصال و ارتباطی که با مزور پیدا می کند به شرف او مشرف شده و به حرمت او محترم می گردد.

افراد بر ایشان تأثیر می‌گذارند و ذهن مصفّای ایشان را آشفته می‌نمایند. و نیز می‌فرمودند: ایشان در برخی مراتب و درجات قرب متوقّف شده و ایستاده‌اند؛ اگر به حضرت آقای حدّاد دل میدادند امید بود که به مقام فناء تامّ و تجلّیات ذاتی راه پیدا کنند.

مرام و مسلک آن مرحوم با علامهٔ والد و حضرت آقای حدّاد متفاوت بود.

### حاج عبدالزّهراء گرعای (ره)

مرحوم حاج عبدالزّهراء گرعای رحمه‌الله‌علیه از عاشقان حضرت سیّد الشهداء علیه‌السلام و اهل سوز و بکاء و از شاگردان اولیّهٔ مرحوم حضرت آقای حدّاد بودند. مرحوم علامهٔ والد با ایشان روابطی صمیمی داشتند و در آثارشان در مواضعی، از ایشان یاد نموده‌اند که حقیر به نقل برخی از عبارات ایشان در شرح حال مرحوم حاج عبدالزّهراء بسنده می‌نمایم:

«دوستی داشتم به نام حاج عبدالزّهراء گرعای نجفی از اهالی اطراف نجف اشرف، از قبیله گرعای و از مُعیدی‌های آنجا، ولیکن از طفولیت در نجف اشرف بوده است. مردی بود بسیار باهوش و سریع‌الانتقال و تندذهن، و در عین حال متدین و عاشق حضرت ابا عبدالله‌الحسین علیه‌السلام، دارای حال بکاء و گریه‌های طولانی و شوریده، و بدین جهت نیز از مکاشفات صوریه و مثالیّه نیز برخوردار بود.

شغلش در بغداد و منزلش در کاظمین علیه‌السلام، و خود نیز دارای ماشین سواری بود و خودش رانندهٔ آن بود، و شبهای جمعه برای زیارت به کربلا مشرف میشد، و غالباً برای صلّهٔ ارحام خود و زیارت قبر مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نجف اشرف می‌آمد.

سابقهٔ آشنائی و دوستی من با ایشان بیست و سه سال است، و یک سال

است که به رحمت خداوند رفته است؛ خدایش رحمت کند.

در اوائل آشنائی حقیر با ایشان بود که در اوائل تابستان بنده با تمام عیالات و دوفرزند عازم زیارت دوره شدیم و چند روزه به سامراء مشرف شده و سپس به کاظمین آمدیم. در این وقت آقای حاج عبدالزّهراء با ماشین خود برای زیارت به نجف رفته بود و در کاظمین نبود.

فردای آن روز آفتاب طلوع کرده بود که حسب العاده به حرم مطهر کاظمین مشرف شدیم و در مراجعت از حرم، طفل اکبر اینجانب که در آن وقت چهار سال داشت، چون چشمش در راه به خیار نوبر افتاد طلب کرد و گریه کرد. و اتفاقاً چون قدری حالت اسهال و تردّد داشته و برای او خوب نبود، ما از خریدن امتناع کردیم، و او هم اصرار داشت، تا بالأخره من اعتنائی به گریه او ننمودم و روی دست او زدم و از مقابل خیارها گذشتیم.

نزدیک غروب آفتاب بود که یکی از دوستان کربلائی ما به مسافرخانه آمد و گفت: حاج عبدالزّهراء امروز از زیارت نجف اشرف مراجعت کرده است، می آئی به دیدنش برویم و نماز را هم همانجا بخوانیم!؟

من گفتم: ضرری ندارد! لذا با هم از مسافرخانه حرکت کردیم و تا منزل او که در آن وقت در خارج کاظمین و متصل به آن و از نواحی جدید الاحداث است، قدری راه بود، پیاده روان شدیم.

در راه من دیدم جماعتی گرد آمده اند و مشغول تماشای چیزی هستند، از همراهم پرسیدم: این چیست که تماشا میکنند!؟

گفت: تلویزیون است. تازه در کاظمین آورده اند و مردم برای تماشا جمع شده اند. من از دور نگاه کردم دیدم عکسها و صورتهای متحرّکی بر روی صفحه میگذرد. بسیار در شگفت آمدم که خدایا صنعت بشر به کجا کشیده است که صدا و سیمای افرادی را از راه دور می آورد و در همان لحظه در مقابل دیدگان

قرار میدهد، و این حدیث نفسی بود که با خود کردم.

باری گذشتیم و به منزل او رسیدیم، چون وارد شدیم، دیدیم سجّاده خود را پهلوی حدیقه اش (باغچه) انداخته و مشغول نماز است. ما نیز نماز را خواندیم، و پس از اتمام نماز و احوالپرسی و تعارفات عادی گفت: حقّ با باطل مخلوط نمیشود و بالاخره حقّ به کناری، و باطل نیز به کناری می‌رود! گفتم: صحیح است!

گفت: حقّ و باطل، مانند روغن و آب هستند، اگر آنها را به روی هم بریزی و تکان هم بدهی، باز روغن در رو و آب در زیر می‌ایستد! گفتم: همینطور است! گفت: سیّد محمّد حسین! میدانی که انسان به تمام مقامات و مناصب با نقشه و تدبیر و مکر میتواند برسد؛ تاجر شود، مالدار شود، عالم و مرجع شود، سلطان و رئیس جمهور شود، ولی راه خدا نقشه و حيله بردار نیست! گفتم: آری همینطور است!

گفت: من امروز صبح از نجف خارج شدم و با سیّاره (ماشین) بسوی کاظمین می‌آمدم، ناگاه دیدم که ممکن است انسان در طبقه دهم از یک عمارتی باشد و بواسطه مختصر غفلتی، یک مرتبه به طبقه پائین سقوط کند!

من فهمیدم که این همه گفتارها و سؤالها و خطابها به جهت اینست که به من بفهماند: زدن روی دست طفل که خیار میخواست است صحیح نیست و طفل را باید با صبر و تحمل آرام کرد، و او در همان وقتی که ما از نزد خیارفروش عبور میکردیم، در ماشین خود نشسته و در بیابان جله بسوی بغداد در حرکت است، از حال ما و کیفیت درخواست بچه و ضرب ما مطلع بوده، ولی نمی‌خواهد صریحاً بگوید که تو چنین کرده‌ای! در این حال بدون اختیار در درون خود، با او گفتم: وَاللّٰهِ لَقَصَّتُكَ اَعْجَبٌ. سوگند به خدا که داستان تو و دیدن تو در بیابان نجف، کاری را که من از فاصله قریب به یکصد کیلومتر از دور انجام داده‌ام، از

داستان تلویزیون که برای من عجب آور بود، شگفت‌انگیزتر است.»<sup>۱</sup>

و در موضعی دیگر می‌فرمایند:

«در ماه مبارک رمضان سنهٔ یکهزار و سیصد و هفتاد و شش هجریهٔ قمریه، برای زیارت حضرت أباعبدالله‌الحسین و اقامت در کربلای معلی، از

---

۱. معادشناسی، ج ۷، ص ۱۱۶ تا ۱۱۹؛ حقیر در مجلد اول این کتاب نیز این داستان را به مناسبت نقل نموده بودم و عرض کرده بودم که مقام مرحوم حاج عبدالزّهراء در زمان پیش آمدن این حادثه پائین‌تر از علامهٔ والد بوده است و در عین حال عیب رفیق خود را تذکر داده و او را مدد رسانده‌اند.

برخی از خوانندگان از احبه و اعزه نسبت به این مطلب استبعاد نموده بودند که چگونه ممکن است که مقام مرحوم علامهٔ والد بالاتر باشد و در عین حال خودشان از این عیب مطلع نباشند و از کجا می‌توان گفت که مقام حاج عبدالزّهراء از مرحوم علامه پائین‌تر بوده است؟

جهت ایضاح این معنا توجه به این مسأله لازم است که: مقام معنوی سالکین إلى الله به هیچ وجه تابع مکاشفات ایشان نیست، بلکه معیار و میزان، وصول به توحید و معرفت است. همانطور که علامهٔ والد اشاره فرموده‌اند، محصول سلوک مرحوم حاج عبدالزّهراء مکاشفاتی مثالی و صوری بوده و ایشان حائز مسائل توحیدی نبودند، ولی مرحوم علامهٔ والد در همان اوان بهره‌ای وافی از توحید داشته‌اند و عجیب نیست که کسی که در توحید مستغرق است از توجه به برخی از ظهورات مثالی باز مانده و نکته‌ای بر او مخفی بماند، همانطور که برخی از مسائل عالم طبع ممکن است بر او مخفی باشد و برای دیگرانی که متوجه به عالم طبع هستند آشکار گردد و به او تذکر دهند.

این نوع مکاشفات مثالی که علامهٔ والد از مرحوم حاج عبدالزّهراء نقل نموده‌اند از مسائلی است که برای بسیاری از سلاک در حین سلوک اتفاق می‌افتد و امری عادی است و خود ایشان مراتبی بسیار عالی‌تر از آن را واجد بودند، ولی به جهت حال تواضعی که داشتند از خود چیزی بروز نمی‌دادند و از حالات دوستان گذشتهٔ خود و دیگر خوبان شاهد می‌آوردند.

نجف اشرف که محلّ اقامت دائمی بود، با عیالات به کربلا مشرّف شدیم و اطاقی تهیّه نموده و از برکات حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام بهرمند می شدیم. در آن سنه، ماه مبارک رمضان در فصل گرما بود، و عادت من چنین بود که شبها چون کوتاه بود نمی خوابیدم و صبحها تا دو ساعت به ظهر مانده می خوابیدم و سپس وضو می گرفتم و عازم حرم مطهر می شدم. در حرم تا ظهر می ماندم و نماز را بجای آورده به منزل مراجعت می کردم.

دوستی داشتم به نام حاج عبدالزّهراء گرعاوی که عرب بود و مردی متدین و روشن ضمیر و ساکن کاظمین. و گهگاهی به کربلا بخصوص در شبهای جمعه برای زیارت مشرّف می شد، و برای آنکه روزه اش نشکند همان شب پس از زیارت مراجعت می کرد؛ خدایش رحمت کند، یک سال است که فوت کرده است.

یکی از روزها که من بر حسب عادت از خواب بیدار شدم و وضو ساختم که به حرم مطهر مشرّف گردم، دیدم حالم سنگین است و قبض عجیبی مرا گرفته است. با مشقّت و فشار زیاد تا صحن مطهر آمدم ولی هیچ میل به تشرّف نداشتم، مدّتی در گوشه صحن نشستم، هیچ میل به تشرّف پیدا نشد، تا نزدیک ظهر شد.

در این حال، ناگهان یک حال نشاط و سرور زائد الوصفی در خود مشاهده کردم، برخاستم و با کمال رغبت مشرّف شدم و کماکان به توسّلات و زیارت و نماز مشغول شدم.

همان شب مرحوم حاج عبدالزّهراء از کاظمین به کربلا مشرّف شد، و گفت: سیّد محمّد حسین! این چه حالی بود که امروز داشتی؟! قریب ظهر بود که من در حجره خود در بغداد بودم، و دیدم که حال تو بسیار سخت است و در قبض شدید بسر میبری! فوراً سیّاره خود را سوار شدم و به کاظمین آمدم و



برای رفع این حال تو حضرت موسی بن جعفر را شفیع در نزد خدا قرار دادم،  
حضرت شفاعت فرمودند و حال تو خوب شد.<sup>۱</sup>

و در کتاب روح مجرد نیز می‌فرمایند:

«حضرت آقای حاج سید هاشم از حقیر در تمام شبهای ماه مبارک در آن  
دگه پذیرائی کرد؛ وه چه پذیرائی!

در آن وقت حاج ابوموسی مُحیی و حاج حبیب سماوی و رشید صفّار با  
ایشان آشنائی نداشتند، بعداً آشنا شدند. فقط در آن وقت آشنای ملازم و فدوی  
عبارت بود از حاج محمد علی خلفزاده از کربلا، و حاج عبدالزّهراء از کاظمین،  
و اخیراً در لیالی آخر آقای حاج ابواحمد عبدالجلیل محیی که در آن وقت مجرد  
بود و بعداً به ابونبیل و سپس به ابواحمد معروف شد.

شب تا نزدیک اذان به گفتگو و قرائت قرآن و گریه و خواندن اشعار  
ابن‌فارض و تفسیر نکات عمیق عرفانی و دقائق اسرار عالم توحید و عشق وافر و  
زائدالوصف به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام میگذشت؛ و برای رفقای  
ما که حاضر در آن جلسه بودند همچون حاج عبدالزّهراء باب مکاشفات باز بود  
و مطالبی جالب بیان میکرد، و حقیقه در آن ماه رمضان بقدری شوریده و وارسته  
و بی‌پیرایه بود که موجب تعجب بود. آنقدر در جلسه میگریست که چشمهایش  
متورّم می‌شد و از ساعت میگذشت، آنگاه به درون مسجد میرفت و بر روی  
حصیر پس از ادامه گریه به سجده می‌افتاد.

بسیار شور و وله و آتش داشت، آتش سوزان که دیگران را نیز تحت تأثیر  
قرار میداد. یک شب که پس از این گریه‌های ممتد و سرخ‌شدن چشمها به درون  
مسجد رفت، حضرت آقای حدّاد به من فرمود: سید محمد حسین! این گریه‌ها و

۱. معادشناسی، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

این جرّفت دل را می بینی؟ من صدّ «قاط» (برابر و مقدار) بیشتر از او دارم، ولی ظهور و بروزش به گونه دگر است.»<sup>۱</sup>

### حاج حبیب سماوی (ره)

ایشان نیز از دوستداران و شاگردان خالص مرحوم حضرت آقای حدّاد بودند و صاحب مکاشفات عالیّه و حالاتی خوب، و مراتبی را طی کرده بودند. ایشان اهل توجّه و اهل ذکر بود و مرحوم آقای حدّاد نیز به ایشان عنایت داشتند. گویا در سماوه ساکن بود و از آنجا در موقعیتهای مناسب به خدمت حضرت آقای حدّاد می رسید.

مرحوم علامه والد در روح مجرّد حکایتی را نقل فرموده اند که برخی از مراتب سلوکی مرحوم حاج حبیب را از آن می توان فهمید:

«یک روز مرحوم حاج حبیب سماوی با خود جوانی را از سماوه آورده بود که بسیار لایق و با استعداد بود و حالات عرفانی و مشاهدات سلوکی بواسطه ارتباط با حاج حبیب پیدا کرده بود، و حاج حبیب به او گفته بود: دیگر از من کاری ساخته نیست؛ و در این سفر که به کربلا مشرف می شویم، تو را با خود خدمت استاد میبرم و از این به بعد در تحت تبعیت ایشان خواهی بود. روی این اساس، حاج حبیب او را با خود به کربلا آورد تا به حضور حضرت آقا برسد. آن جوان از مکاشفات قوی و حالات خود تعریف میکرد و می گفت: مرا به مراحل صعود میدهند که از شدت جلال، تحمل آن برای من سخت است و لهذا ترس مرا فرا میگیرد، و چه بسا این خوف و ترس موجب عدم حرکت و وقوف میگردد. حضرت آقا به او فرمودند: هیچ خوف نداشته

۱. همان مصدر، ص ۳۱ و ۳۲.

باش، هر جا میخواستند بپرندت من با تو هستم!»<sup>۱</sup>  
و نیز درباره حال ایشان در زمان فتنه پیش آمده میان شاگردان مرحوم حضرت آقای حدّاد و تبلیغات برخی بر ضد ایشان می فرمایند:  
«از جمله محبّین و متعلّمین آقای حدّاد، حاج حبیب سماوی بود که آن هم مردی بیدار و آشنا به توحید و دارای حالات خوش و مکاشفات عالیّه بود. او هم مردی وزین و ورزیده و پیرمرد و کارآزموده بود. چون از سماوه برای زیارت به کربلا آمد و از قضایا مطلع شد، گفت: شیطان عجب تردست است و در فنّ و کار خود مهارت دارد. اینها همه دسائس اوست که میخواهد راه خدا را بر روی مریدین ببندد. او هم در هدایت رفقا و کشف حقائق دریغ نکرد.»<sup>۲</sup>

### حاج ابوموسی محیی (ره)

ایشان شوهر همشیره حاج عبدالجلیل و والد صدیق مکرم آقای حاج ابوعلی موسی محیی بودند و هر دو نفر (پدر و پسر) مورد توجه آقای حدّاد بوده و به ایشان محبّت داشتند. پس از ایشان نیز به امر مرحوم حضرت آقای حدّاد به علامه والد مراجعه نموده بودند.  
مرحوم حضرت آقای حدّاد در آخرین سفرشان به سوریه که در زینبیه بر ایشان وارد شده بودند و حقیر هم به زیارت حضرت زینب سلام الله علیها مشرف شده و خدمت آقای حدّاد رسیدم، به ایشان می فرمودند که: من هرچه داشتم به آقای سید محمد حسین دادم. و ایشان خصوصاً هم سؤال نموده بودند بعد از شما چه کنیم، فرموده بودند: به آقا سید محمد حسین مراجعه نمائید.

۱. روح مجرّد، ص ۴۸۶ و ۴۸۷.

۲. همان مصدر، ص ۵۵۰ و ۵۵۱.

روی همین جهت بود که پس از ایشان با علامه والد در ارتباط سلوکی بودند و هرگاه به مشهد مشرف می شدند به دیدار مرحوم والد آمده و ایشان نیز به بازدیدشان می رفتند. نامه‌های ارزشمندی از مرحوم والد به ایشان باقی مانده که صدیق مکرّم جناب آقای حاج ابوعلی موسی محیی لطف کرده و در اختیار حقیر قرار دادند و متن و ترجمه برخی از آنها که متناسب است در ذیل آورده می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

دسلام علیک یا ایها النبی یا نبی امیر المؤمنین یا زینب و حمیمه و سوره  
 ای شخصه الاغ الاغز اعنی فی رده الحاج ابی موسی جعفری زاده رده خرم مشرفاً و در وقتاً  
 شریفاً علی ذکر الجیب مدینه کوناها قید ان تجلیکم لها البدر کاس شمس بیجا حلال و کم بید انا  
 جلت بلاء تراست کتاب الهم و مانیه من ابراز الطائف و الحائف و الاشارة الی بعض الکتاب الثقیة فی صورتی  
 و لا هتدا الی روح المطلب و هو الهداء فی صورتی الجیب کتابی و لم تهونی مالم یکن فی نانیاً و لم یضن الراء  
 و اعمری آتیه هلاله المرم بل اتم الشریک فی السلیک الی الله ما و الی اعینه عائلت و بنیه الیکار شخصیة  
 الفسائیة ما یحرف اخرجنا ربه و ایاکم و جمیع الاخوة عن دائرة الهوی الفسائیة و جلیفاً فی عمره المبارک بالالا  
 رأت و لا اذت سمعت و لا خطر علی قلبی و صرح بالخلق الجلال و لا نقل تبصیر مسلاً لرفیق زینب و علی  
 حسنه من جاهلها معار له بل حسن کل ملجیه نعم تمام سینا الحداد روی زاده فوق درک العقول و علی  
 و اشرف من نطاق البیان و لم یحیت فی الشرق انفاً طیبها و فی العزب منزلم لمان له الشم  
 و لم یخضب من کاسها کف لایب لا صدق فی لید و فی یه نجم  
 و لم یجلیت سحر علی امه غدا بصیراً من راد و قها تسع الصم  
 و فی سکره منها و لم یسماعیه ترى الدهر عبداً طانناً و لا العلم  
 و لا عیش فی الینا لمن عاش صالحاً و من لم یمت کراها نانه الحرم  
 علی نفسه فلیک من ضاح عمره لیس له فیها نصیب و لا اسم  
 تم جا و فی کتابی الی و الی و الی تقرأها باهتیا من روح الحیاة و المسلب المعطر المعنی فقلت لیس

أرج النسيم سوي من الزوراء      سحرًا نأحيا ميت الأحياء  
 أهكنا أرواح نعبد عرنة      نالجح منه معنبر الأرجاء  
 وروي احاديث الآخرة مسنداً      عن لإخبرني بأخاير رجاء  
 فكنت من ربا حواشي برره      وسوت حيا البره في أروني

بلغ سلامي الناس بحياتي الراغز الى الأخ ابي اعد ول له هرتج ناسلم بالها ما الهري سهل

ول ايضاً فان شئت ان تحيى حياً نمت به شهيداً والا فالغرام له اهل

تمسك بأذيال البرى واخلع الميا      دخل سبيل الناكين وان حلوا  
 ردم عن جوراه الساهين داو لياك المعين      ودا الى شريعة وليك حتى لا نطفا  
 داستمان ربه ربا سائفا مايت اللالين      بين ستم بين ستم بين ستم  
 جز انكس راد است ارجام اودم      ندانم درون هرگز كسى  
 شهدت فيه جلالا فنت منه بناق      قتلنى بلماطى وقنا

ره بخون كرمين سلفن حصصاً الحاج من ر سيد مرضى والبايت دا سيعل درهم  
 مسخرين بخص سهم رعة في تم ر سكين علمك رشانون الى با تلم الاهل ام بها دن تسل على ولده موى ودلله احمد  
 واخه ودمعهن كبر الراج والانس ان لا تسوا من صالح دعلائم حصصاً عند قبر السدة زينب سلام الله  
 وان تجربنا عن احوالكم نكسر سائل ان نعلم وانا لما يحب روضي

۱۶ محرم / ۱۳۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا مولاتنا يا بنت أمير المؤمنين يا زينب ورحمة الله وبركاته  
 إلى محضر الأخ الأعز أخى فى الله الحاج أبى موسى جعفر المحيى  
 زاده الله عزاً و شرفاً و نوراً و يقيناً.

شربنا على ذكر الحبيب مُدامةً      سكرنا بها من قبل أن يُخلق الكرم (۱)  
 لها البدر كأس و هى شمس يُديرها      هلال و كم يبدو إذا مُزجت نجم (۲)  
 جعلت فداك قد استلمت كتابك الكريم و مافيه من إبراز اللطائف و

الحقائق و الإشارة إلى بعض النكات الدقيقة العرفانية و الاهتداء إلى روح  
المطلب و هو الفناء في صورة الحبيب؛ كما قال:

ولم تهونى ما لم تكن فيّ فانيًا ولم تنن ما لا تجتلى فيك صورتى  
ولعمري إنّه هو الشرط المهم بل أهمّ الشروط في السلوك إلى الله تعالى و  
الناس عنه غافلون و بديه الأفكار الشخصية و الآراء النفسانية تائهون؛ أخرجنا الله  
وإياكم و جميع الإخوة عن دائرة الهوى النفسانية و يُدخلنا في حرمه المبارك، ما  
لا عين رأت و لا أذن سمعت و لا خطر على قلب بشر.

و صرّح بإطلاق الجمال و لا تقل بتقييده ميلاً ليزخرف زينة (١)  
و كلّ مليح حسنه من جمالها معار له بل حسن كلّ مليحة (٢)  
نعم مقام سيدنا الحداد روحى فداه فوق درك العقول و أعلى و أشرف من  
نطاق البيان.

فلو عبقت في الشرق أنفاس طيبها

و في الغرب مزكوم لعاد له الشم (١)

ولو خضبت من كأسها كف لامس

لما ضلّ في ليل و في يده نجم (٢)

ولو جليت سرّاً على أكمه غدا

بصيراً و من راووقها تسمع الضم (٣)

و في سكرة منها ولو عمر ساعة

تري الدهر عبداً طائعاً و لك الحكم (٤)

فلا عيش في الدنيا لمن عاش صاحياً

و من لم يمت سُكرًا بها فاته الحزم (٥)

على نفسه فليبك من ضاع عمره

و ليس له فيها نصيب و لا سهم (٦)

ثمّ جاءني كتابك الثاني و الثالث فقرأتهما بما فيهما من ریح الحياة و المسك المعطر المعنى، فقلت لِنفسي:

أرجُ النسيمِ سَرَى مِنَ الزوراءِ سحرًا فأحيا ميّتَ الأحياءِ (١)  
 أهْدَى لَنَا أرواحَ نجدٍ عَرَفُهُ فالجوُّ منه مُعَنْبِرُ الأرجاءِ (٢)  
 و روى أحاديثَ الأحبّةِ مُسنَدًا عن إذخِرِ بأذخِرِ و سِحاءِ (٣)  
 فسكِرْتُ مِن رَيّا حواشى بُردِهِ و سَرَتْ حُمَيّا البُرءِ فى أدوائى (٤)  
 بلُّغْ سلامى الخالصِ و تحيَّاتى الوافرةِ إلى الأخِ أبى أحمد و قل له: هو  
 الحبُّ فاسلَمْ بالحشا ما الهوى سهلُ  
 و قل أيضاً:

فإن شئتُ أن تحيى سعيداً فمُتْ به شهيداً و إلا فالغرامُ له أهلُ (١)  
 تمسكْ بأذيالِ الهوى و اخلع الحيا و خَلَّ سبيلَ الناسكينِ و إن جَلّوا (٢)  
 اللهم بحقِّ محمد و آله الطاهرينَ و أوليائك المقربينَ و خاصّتك المنتجبين  
 دلّنا إلى شريعة و ليك حتّى لانظماً بعدها أبداً و اسقنا من رِيّه رِيّاً سائغاً يا ربَّ  
 العالمينَ.

چنان مستم چنان مستم چنان مست که نه پا دانم از سر نه سر از دست  
 جز آنکس را که مست از جام اویم ندانم در جهان هرگز کسی هست  
 شهدتُ فيه جمالاً فنيّتُ فيه بذاتى قتلنى بلحاظٍ و ذاتِ عينِ حياتى<sup>١</sup>  
 الإخوان كلهم سالمون و مسلمون خصوصاً الحاجّ محسن و السيد مرتضى  
 و البيات و إسمعيل و غيرهم. السيد محمد صادق و السيد محمد محسن  
 مشغولون بتحصيل العلوم الشرعيّة فى قمّ و يسلمون عليكم و يشتاقون إلى

١. اصل شعر در ديوان مغربى اينچنين است:

شهدتُ فيك جمالاً فنيّتُ فيه بذاتى قتلتنى بلحاظٍ و ذاك عينُ حياتى

زیارتکم. و الأهل أمّ الصادق تسلّم علی والدته موسى و والدته أحمد و أختیه و تدعوهنّ کثیراً.

الرجاء الخالص أن لاتنسونا من صالح دعواتکم، خصوصاً عند قبر السیّده زینب سلام الله علیها و أن تُخبرونا عن أحوالکم. نسأل الله تعالی أن یوفّقکم و یأنا لما یحبّ و یرضی.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته  
السیّد محمّد حسین الحسینی الطهرانی  
۱۹ محرم / ۱۳۹۲

ترجمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

السلامُ علیک یا مولاتنا یا بنت أمير المؤمنين یا زینب و رحمة الله و بركاته  
به محضر عزیزترین برادر، برادر الهی حاج ابوموسی جعفر محیی،  
زاده الله عزّا و شرفاً و نوراً و یقیناً.

۱. به یاد دوست شرابی نوشیدیم و بواسطه آن قبل از اینکه درخت انگور  
خلق شود، مست شدیم.

۲. ماه شب چهاردهم، جام آن شراب است، و خود شراب خورشیدی  
است که هلالی آن را در مجلس میگرداند، و هنگامی که این شراب هم زده  
میشود چه ستاره‌های زیادی آشکار می‌گردد!

فدایت شوم! نامه ارزشمند شما را دریافت کردم، و اظهار امور ظریف و  
حقائق و اشاره به نکات دقیق عرفانی و همچنین راهیابی به حقیقت امر که همان  
فناء در صورت حبیب باشد مشاهده نمودم؛ همانطور که فرمود:

پس تو هوای عشق مرا پیدا نخواهی نمود مادامیکه فانی در من نشده  
باشی؛ و فانی نشده‌ای مادامیکه صورت من در تو دیده نشده است.



و قسم به جان خودم که: فناء در صورت حبیب، شرط مهم بلکه مهمترین شرط سلوک بسوی خداوند متعال است، و مردم از این حقیقت غافل و در بیابان افکار شخصی و آراء نفسانی سرگردانند.

خداوند ما و شما و همه برادران را از محدوده هواهای نفسانی خارج و در حرم مبارکش وارد کند؛ آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر دل هیچ انسانی خطور نکرده است.

۱. و پیوسته به اطلاق جمال تصریح کن، و آن را به جهت میل به زخارف دنیا و زینتهای عالم غرور تقیید مکن.

۲. پس هر ملیحی و بلکه هر ملیحه‌ای حسن و زیبایی او از جمال حضرت احدیت است که به او به عنوان عاریه داده شده است.

آری، مقام سید ما: حداد روحی فداه فوق ادراک عقول و بالاتر و شریفتر از محدوده کلام است.

۱. پس اگر بوی خوش آن شراب در مشرق عالم در فضا منتشر شود و در مغرب عالم شخصی فاقد حس بویایی باشد، حس بویایی آن شخص باز میگردد.

۲. و اگر دست لمس‌کننده‌ای از ظرف آن شراب، رنگین شود، در هیچ شب تاریکی راه را گم نخواهد کرد، چرا که ستاره‌ای در دست دارد.

۳. و اگر آن شراب به صورت پنهانی بر کور مادرزاد جلوه کند، بینا میشود و نیز از صدای ریخته شدن آن در صافی، شخص کر، شنوا می‌گردد.

۴. و فقط در اثر یک مستی و مدهوشی از آن ذات ذو الجلال ولو به قدر یک ساعت، خواهی دید که تمام دوران روزگار بنده مطیع تو هستند، و تو هستی که فرمانده و فرمانفرمای عالمیان می‌باشی.

۵. آنکه از باده محبت پروردگار سرمست نشده و در هوشیاری بسر

می‌برد، هیچ خوشی و عیشی در این دنیا ندارد، و آنکه از شراب عشق نوشیده و در سنگینی مستی، حجاب انانیت را کنار نزده و جان نباخته است، رأی صواب و دوراندیشی را از دست داده است.

۶. کسی که عمر او تباه شد و از حضرت محبوب هیچ نصیب و بهره‌ای ندارد، باید بر حال زار خود سخت بگریزد.

بعد از آن نامه دوّم و سوّم شما رسید. آن نامه‌ها را که نسیم دلنواز زندگی از آن می‌وزید و عطر خوش معانی مشک‌آلود آن به مشام می‌رسید، مطالعه نمودم. پس با خود گفتم:

۱. سحرگاهان، نسیم دل‌انگیزی که بوی خوش یار را به همراه داشت از جانب زوراء وزیدن گرفت و عاشق مرده را در میان زندگان، جان تازه‌ای بخشید.  
۲. بوی خوش آن، نسیمهای سرزمین نجد را برای ما به ارمغان آورد. و اینک همه اطراف فضا، بوی خوش عنبر دارد.

۳. این بوی خوش سخنان آحبّه را با سند متصل از گیاه خوشبوی اذخر و سحاء که در منطقه اذخر (در نزدیکی مکه) قرار دارند، حکایت کرد.

۴. آنگاه من از بوی خوش اطراف جامه او سرمست شدم و شراب شفابخش بر محل دردهای من جریان یافت.

سلام خالص و تحیات فراوان مرا به برادر: ابوالاحمد رسانده و به او بگوئید: وه! محبت چه عظیم است، سراپرده دل را از آتش سوزان آن در امان آر؛ چرا که عشق و مهرورزی سهل و آسان نیست.

و همچنین بگوئید:

۱. اگر می‌خواهی به حیات سعیده برسی، در راه عشق جان بده و شهید شو و الا عشق را واگذار که برای آن اهلی است.

۲. چنگ بر دامان عشق بزن و پرده حیا را رها کن! و از راه مقدّس مآبان

برکنار رو، گرچه همه آنها بزرگ و زیاد بوده باشند!

بارالها! به حقّ محمّد و آل طاهرینش و اولیاء مقربّت و خواصّ برگزیده‌ات، ما را به سرچشمه ولّیت راهنمایی نما، تا بعد از آن هرگز تشنه نشویم، و ما را از معین گوارای آن سیراب فرما، یا ربّ العالمین.

چنان مستم چنان مستم چنان مست

که نه پا دانم از سر نه سر از دست

جز آن کس را که مست از جام اویم

ندانم در جهان هرگز کسی هست

در او جمالی را مشاهده کردم، و با همه هستی خود در آن جمال، فانی شدم. او مرا بانگاهی از گوشه چشم کشت و این کشته شدن عین زندگی من است. همه برادران صحیح و سالم بوده و سلام می‌رسانند؛ مخصوصاً حاج محسن و سید مرتضی و بیات و اسمعیل و دیگران. آقا سید محمّد صادق و آقا سید محمّد محسن در قم مشغول تحصیل علوم شرعی هستند و به شما سلام می‌رسانند و مشتاق زیارت شما هستند. و اهل بیت: امّ صادق، به مادر موسی و مادر احمد و خواهرش سلام می‌رسانند و بسیار دعاگوی آنها می‌باشد.

امید خالص دارم که ما را از دعا‌های خیرتان فراموش نکنید، مخصوصاً در جوار مضجع حضرت زینب سلام‌الله علیها و همچنین ما را از حالات خود باخبر کنید.

از خدا می‌خواهیم که شما و ما را نسبت به آنچه دوست دارد و مورد رضایت اوست، موفق بدارد.

و السّلام علیکم ورحمة الله و بركاته

سید محمّد حسین الحسینی الطّهرانی

۱۹ محرم ۱۳۹۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 دَسْلَامٌ مِّنْ نَّسْرِ وَالْوَهْدِ لِاِنَّهُ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَالِيهِ يَنْتَهِي السَّلَامُ  
 سلام الله ماكر الليلي وجاوت المثاني والثاني على وادي الأراك من عليها ودار باللوى فوق الرمال  
 وعلى غيبان جعانم وادع بالتران والثاني به نزل كرواد عندك كهدايش ملطف لا يزال  
 اسلام على حبيبي وقرة صفي راني المالك سبيل الرشاد الحاج جعفر ابي موسى وقته الله المصنعه امين

نشي يا على فكر الحبيب مدامه ككلامها من سبلان بخيلن الكرم  
 لها السبد كاس وهي شمس يديها هلالك وكم سيد واذا مزجتهم  
 فخرم ولاكم وادم لي اب كرم ولا خمر وط امها ام  
 ولطف الاديان في الحقيقة تابع للطف المثاني والمثاني بها تمد

يا اي انتم لبب مسيلام وامن الحية والاراك مفرقا بانم السؤال عن سبل الغالية والاداء اليك بان سبل الله  
 ويديك ريسك الصحة والناية والعمل بعد ناظر الحال المطلق الا اني نايا في سبلات تمشه  
 واعلم ان الرسل مروي للهمج والجلال محجب للجلال والوجه المتلا لا ملطف بالنايس السور حتى قال الملائكة السراي

همه كلام زباني به ناكاي سداخر وقال ان الغرض ان كان مولي في الحب عندكم ما قدر ايت قد صبغت اباي  
 امينه طهرت روي جازونا والدم احسها اضناش سلام  
 وان من فرقه روي في محبتكم انا مسد كرتي في محبت اباي  
 ولعلك بان الحب آخه اودعت بلو الهم من سبله  
 لسدر ماني بهم من لاسلظه اصغر فردي فواشوق الى الراني

فانك مملك العالين وسلكي في حبه حبه  
 فانه مملك العالين وسلكي في حبه حبه  
 فانه مملك العالين وسلكي في حبه حبه  
 فانه مملك العالين وسلكي في حبه حبه

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious or philosophical reflections.

بسم الله الرحمن الرحيم

- سلام من الله و إلى الله لأنه هو السلام و منه السلام و إليه ينتهي السلام
- سلام الله ماكر الليلي و جاوت المثاني و المثالي (۱)
- على وادي الأراك و من عليها و دار باللوى فوق الرمال (۲)

دعا گوی غریبان جهانم و أدعو بالتواترِ و التوالی (۳)  
 به هر منزل که روی آرد خدا را نگهدارش بلطف لایزالی (۴)  
 السلام علی حبیبی و قرّة عینی و أخی السالک سبیل الرشاد: الحاجّ جعفر  
 اَبی موسی و فقه الله لمراضیه، آمین.

شربنا علی ذکر الحبيبِ مُدامَةً سکرنا بها من قبل أن يُخلَقَ الکَرْمُ (۱)  
 لها البدرُ کأُس و هِيَ شمسٌ يُديرها هلالٌ و کَم یبدو إذا مُزجت نجمٌ (۲)  
 فخرمٌ و لا کرمٌ و اءدم لی اَب و کرمٌ و لا خمرٌ ولی اُمّها اُمٌ (۳)  
 و لطفُ الاوانی فی الحقیقة تابعٌ للطفِ المعانی و المعانی بها تنمو (۴)  
 یا اُحی، اُقَدِّم الیک مزیدَ السلام و وافزَ التحیةَ و الاکرامَ مقرونًا باتمّ السؤال  
 عن صحّتک العالیة و الدعاءِ الیک بأن یحفظک الله و یؤیّدک و یسدّدک مع الصحّة  
 و العافیة و العمر المدید، ناظرًا للجمال المطلق الالهی فانیا فی سبحات قدسه و عزّ جلاله.  
 و اعلم أنّ الوصلَ مولودٌ للهجر و الجمالَ محجوبٌ بالجلال و الوجهة  
 المتلائی مُکتَنَفٌ بالعقائص السود، حتّی قال الحافظ الشیرازی: همه کارم ز  
 بدنامی به ناکامی رسید آخر

و قال ابن الفارض :

إن کان منزلتی فی الحبّ عندکم  
 ما قدرأیتُ فقد ضیعتُ ایامی (۱)  
 اُمنیةٌ ظفرت روحی بها زمناً  
 و الیومَ اُحسبُها أضغاثَ أحلام (۲)  
 و إن یکن فرطٌ و جدی فی محبّتکم  
 إثماً فقد کثرت فی الحبّ اءاثامی (۳)  
 و لو علّمتُ بأنّ الحبّ اءاخره  
 هذا الجِمامُ لَمَا خالفتُ لَوامی (۴)

أودعتُ قلبي إلى من ليس يحفظه

أبصرتُ خلفي و ما طالعتُ قدامي (٥)

لقدرماني بسهمٍ من لواحظه

أصمى فؤادي فواشوقى إلى الرامى (٦)

واعلم أنّ المحبوب روحى فداه هو الذى بَعَدَكَ لِقَرَبِكَ و نَحَاكَ لِأَخَذِكَ، و ما كُلُّ بُعْدٍ بَعِيدٌ و ما كُلُّ طَرِيدٍ مَنَسَى؛ فَإِنَّهُ مَعَكَ أَيْنَمَا كُنْتَ، يُرَاقِبُكَ فِي النُّوْمِ و هو يَقْظَانِ، يَدْفَعُ عَنْكَ الشُّرُوزَ و الأَلَامَ و أنت لا تراه و هو يراك؛ فَجِدَّ و اجْتَهِدْ لَعَلَّكَ تَرَاهُ و أنت فى حَالِكَ هَذَا و فى بِلَدَتِكَ هَذِهِ.

و عندى عيدى كلُّ يومٍ أرى به جمالٌ مُحَيَّاها بَعَيْنِ قَرِيرَةٍ (١)

و كلُّ الليلالى ليلةُ القدر إن دنت كما كلُّ أيامِ اللقا يومٌ جمعةٍ (٢)

و سعى لها حجٌّ به كلُّ وَقْفَةٍ على بابها قد عا دلت كلُّ وَقْفَةٍ (٣)

و أيُّ مكانٍ ضمَّها حرمٌ كذا أرى كلَّ دارٍ أو طنت دارَ هجرةٍ (٤)

و مسجدى الأقصى مساجبٌ بُرْدِها و طيبى تُرى أرضٍ عليها تمسَّت (٥)

يا أخى، إنك أخى و فى قلبى و أدعوك أناة الليل و أطراف النهار و لا تحتاج إلى تذكّر و التماس.

نسبٌ أقرب فى شرع الهوى بيننا من نسبٍ من أبوي

الرجاء الواثق سلامى إلى الأخ الأعزّ أبى أحمد و العائلة جميعاً. خدامكم الأولاد يُسلّمون عليكم و مشتاقون لزيارتكم، و كذا الإخوان البيات و الحاج محسن و السيّد محمد على و غيرهم سالمون و مسلمون. يا أخى:

عليك بها صبراً و إن شئت مزجها

فعدلك عن ظلم الحبيب هو الظلم (١)

فلا عيش فى الدنيا لمن عاش صاحياً

و من لم يمُت سُكراً بها فاتته الحزم (٢)

و عندی منها نشوة قبل نشأتی

معی أبداً تبقى وإن بلی العظم (۳)

روحي و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء.

و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته

السید محمدحسین الحسینی الطهرانی

۱۶/ع ۹۲/۲

ترجمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلام مِن الله و إلى الله لأنه هو السَّلام و منه السَّلام و إليه ينتهی السَّلام

۱. تا زمانی که شبها پشت سر هم می‌آیند و می‌روند، و تا وقتی که رشته‌های دو صدایه و سه صدایه تارها و نغمه‌ها و آهنگهای چنگ‌ها و سازها می‌نوازند، سلام خدا باد:

۲. بر وادی اراک (سرزمین حجاز) و بر کسی که در آن سکونت دارد و بر خانه‌ای که در قسمت نهائی، در آن بالای رملها و شنها بنا شده است.

۳. دعاگوی غریبان جهانم، و پی در پی و مرتباً دعا می‌کنم

۴. به هر منزل که رو آرد خدا را، نگهدارش بلطف لایزالی

سلام بر حبیبم و نور چشمم و برادرم که در راه هدایت قدم برمی‌دارد: حاج جعفر ابوموسی و فقه‌الله‌لمراضیه، آمین.

۱. به یاد دوست شرابی نوشیدیم و بواسطه آن قبل از اینکه درخت انگور خلق شود، مست شدیم.

۲. ماه شب چهاردهم جام آن شراب است، و خود شراب خورشیدی است که هلالی آن را در مجلس میگرداند؛ و هنگامی که این شراب هم زده میشود چه ستاره‌های زیادی آشکار می‌گردد.

۳. پس مستی شراب بود و درخت انگور نبود، در وقتیکه آدم بوالبشر پدر من بود. و درخت انگور بود بدون مستی عشق، در وقتیکه اصل و ذات او، اصل و ذات من بود.

۴. و لطافت ظرفها در حقیقت تابع لطافت معناهاست و معانی بواسطه ظروف رشد می‌کنند.

برادر! سلامی بیشتر و تحیات و گرامیداشت فراوان به تو تقدیم میکنم و مفصلاً جویای احوال ارزشمند شما هستم و برای شما دعا می‌نمایم که خداوند شما را حفظ کند و کمک نماید و همراه با سلامتی و عافیت و عمر طولانی در مسیر حق نگاهدارد، در حالیکه به جمال مطلق الهی نظر داشته و در سبحات قدس او و در مقام عزّ جلالش فانی باشید.

و این را بدان که وصال، مولود هجران است، و جمال الهی در حجاب جلال قرار دارد، و صورت درخشان با رشته‌های بافته شده موی سیاه در برگرفته شده است؛ تا جائی که حافظ شیرازی فرمود: همه کارم ز بدنامی به ناکامی رسید آخر و ابن فارض فرمود:

۱. اگر موقعیت من در محبت و عشق، نزد شما آن چیزی است که مشاهده کردم، پس روزگار خود را ضایع ساخته‌ام.

۲. آرزویی که روح من زمانی به آن دست پیدا کرد، امروز آن را جزء رؤیاهای پریشان و بدون تعبیر به حساب می‌آورم.

۳. و اگر زیادی اشتیاق من در عشق شما گناه باشد، پس گناهان من در راه عشق، بسیار زیاد شده است.

۴. و اگر میدانستم که عاقبت عشق چنین مرگی است، هیچ‌گاه با کسانی که مرا در راه عشق سرزنش میکردند و مرا از آن باز میداشتند، مخالفت نمی‌نمودم.



۵. قلب خود را به کسی سپردم که از آن محافظت نمی‌کند؛ پشت سر خود را دیدم، ولی روبروی خود را در نظر نگرفتم، (گذشته را لحاظ کردم ولی به فکر آینده و عواقب کار نبودم).
۶. او با تیری از چشمهایش مرا هدف قرارداد و قلب مرا کشت؛ پس چقدر نسبت به این تیرانداز شوق من سرشار است.
- و این را هم بدان که محبوب روحی فداه، همان کسی است که تو را دور کرد تا نزدیک گرداند، و کنار زد تا بگیرد. و هر دوری، دور نیست و هر رانده شده‌ای فراموش شده نیست؛ چرا که او با توست هر کجا که باشی، وقتی تو خواب هستی او بیدار است و از تو محافظت می‌کند و شرور و دردها را از تو دور می‌سازد، بدون اینکه تو او را ببینی ولی او تو را می‌بیند.
- پس تلاش کن و نهایت سعی خود را بکار ببر، شاید تو هم موفق شوی او را ببینی، در حالیکه تو در چنین حالتی هستی و در چنین شهری به سر می‌بری.
۱. و در نزد من، عید من آن روزی است که چهره زیبای او را با چشم تازه و روشن بینم.
۲. تمام شب‌های من شب قدر است، اگر او به من نزدیک شود؛ همچنانکه تمام روزهای دیدار و ملاقات، روز عید و جمعه من است.
۳. حرکت من به سوی او حجی است که به واسطه آن هر وقوفی بر در خانه‌اش، معادل هر وقوفی در مناسک حج است.
۴. و هر مکانی که او را در برگردد حرم است؛ همچنین هر خانه‌ای که او در آنجا سکونت گزیده است، خانه هجرت است.
۵. و مسجد الأقصای من محل کشیده شدن بُرد و ردای اوست بر روی زمین، و عطر و گلاب من خاک آن زمینی است که او از روی آن عبور کرده است.

برادرم! تو برادر من هستی و در قلب من جا داری. من در ساعات شب و آغاز و انجام روز برایت دعا می‌کنم، و تو احتیاج به یادآوری و طلب دعا از من نداری.

بین ما نسبتی در آیین عشق برقرار است که از رابطه نسبی که از جانب پدر و مادرم برقرار می‌شود، نزدیکتر است.

امید واثق است که به برادر بسیار عزیز: ابواحمد و همه خانواده سلام برسانید؛ خادمان شما، فرزندانم به شما سلام می‌رسانند و مشتاق زیارت شما هستند. و همچنین برادران: بیات و حاج محسن و سید محمدعلی و دیگران سالم بوده و به شما سلام می‌رسانند.

ای برادرم!

۱. بر تو باد به خود معشوقه صرفاً؛ و اگر خواستی ذات او را با چیزی مخلوط کنی، فقط به آب دهان او اکتفا کن که عبورکردن از آن یگانه ظلم و ستم است.

۲. آنکه از باده محبت پروردگار سرمست نشده و در هوشیاری بسر می‌برد، هیچ خوشی و عیشی در این دنیا ندارد و آنکه از شراب عشق نوشیده و در سنگینی مستی، حجاب انانیت را کنار نزده و جان نباخته است، رأی صواب و دوراندیشی را از دست داده است.

۳. عشق و مستی من از شراب او، پیش از خلقت و ایجاد من است، و همینطور الی الأبد باقی خواهد ماند، اگرچه استخوانم بیوسد.

روحي و أرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء.

و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

۶/ ربیع الثانی / ۹۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 السّلام علیک یا مولانا و سیدتنا یا زینب بنت امیر المؤمنین و رحمته اللّٰه وبرکاته  
 الی حضرتہ الأخ الأعزّ الحاجّ ابی موسی المحیی ادا م اللّٰه توفیقاته السامیه  
 السّلام علیکم ورحمته اللّٰه وبرکاته بعد التّحیّۃ و الإکرام و الاستعلاء عن صحبکم و عافیتکم و زینتکم  
 ارجو من اللّٰه سبحانه و تعالی ان یتوفیکم و یرزکم و یشربکم و یثبّت اقدارکم و یحفظکم عن الوسوس و البهت و  
 جعل سفاح ضمیرکم بیده و یصونکم عن کل درصه و فتنه و یرزکم من سماء رحمته و یملؤکم و یرعکم و ان لا یریکم ائی تکلف  
 یا اخی مدرست کتّاب و ما فیها من اطهار الودّه و الاضاح و لکن کان صبرکم عیسی و محمل قدر  
 - اما فرأت : حتی اذا استیس الرّسل و ظنوا انهم قد کذبوا جابم نصرنا ، حلا قرأت ما قاله اللّٰه  
 و ما حلّ فی من منجیه فهو منتمه و قد کتبت من حلّ عقد غریقی و حلّ ادی فی کتب اذا بری حمله  
 شکری مکان شکیفی و این الصفا عهبت من عیش عاشق و جنبه عدین بالکماره سخفت  
 و سابق عمید لم یحلّ مدعده و لاحق عمید حلّ عن کل فتره غلب ان البلاء غلب علی حبیب  
 و ان اشاد اناس بلانا الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالاش و انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب  
 ثم اسلم ان لب ادا لم یؤدّ شکر ما اوردّه علیه مولاه و سیده و مدبره و مالک فرما غیر المرئی نعمه علیه  
 فیجعل محبت لاشوق له و لا شوق و لا هم و لا غم فان شئت ان تجی سعیداً فمیت به شهیداً و الا فقام  
 له حلّ و حلّ سلّم بالمش ما الهوی سخص فما اختاره مضنی به و دلّ عیش حایل ما کتبت  
 انما فی فقام به بالهوی و الا فی " او فی : الا له بالهم من "

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السّلام علیک یا مولانا و سیدتنا یا زینب بنت امیر المؤمنین و رحمته اللّٰه و برکاته  
 الی حضرتہ الأخ الأعزّ الحاجّ ابی موسی المحیی ادا م اللّٰه توفیقاته السامیه.  
 السّلام علیکم ورحمته اللّٰه و برکاته. بعد التّحیّۃ و الإکرام و الاستعلاء عن صحبکم و عافیتکم و زینتکم و زینتکم و زینتکم

صَحَّتِكُمْ و عافيتكم و مزيد توفيقاتكم، أرجو من الله سبحانه و تعالى أن يُؤيِّدَكُم  
و يُسَدِّدَكُم و يُثَبِّتَ أقدامكم و يحفظَكُم عن الوسوسِ و الشبهات و جعل مفتاح  
ضميركم بيده و يصونكم عن كلِّ ورطةٍ و مزلقٍ و يرزُقكم من سماء رحمته و  
يكلائكم و يرعاكم و أن لا يريكم أيّ مكروهٍ.

يا أخی قد استلمتُ كتابك و ما فيها من إظهارِ الوُدِّ و الإخلاص و لكن كأنَّ  
صبركم قد عيل و تحملكم قد انقضی؛ أما قرأت: حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا  
أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا. هَلَا قرأت ما قاله العارف:  
و ما حلَّ بي من محنةٍ فهو منحةٌ

و قد سلّمت من حلِّ عقدِ عزيمتی (۱)

و كلُّ أذى في الحُبِّ إذا بدا

جعلتُ له شكري مكانَ شكيتي (۲)

و أين الصفا؟ هيهات من عيشِ عاشقٍ

و جنةُ عدنٍ بالمكاره حُفَّت (۳)

و سابق عهدٍ لم يحلّ مُدعِدهُ

و لاحق عهدٍ حلَّ عن حلِّ فترةٍ (۴)

فاعلم أن البلاء قُسم على حسب مراتب الإيمان، و أنّ أشدَّ الناس بلاءً  
الأنبياء ثمَّ الأولياء ثمَّ الأمثل فالأمثل، و إنّما يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ  
حِسَابٍ.

ثمَّ اعلم أنّ العبد اذا لم يُؤدِّ شكرَ ما أورده عليه مولاه و سيِّده و مدبِّره و  
مالكه، فربّما غيَّر المولى نعمه عليه فيجعله بحيث لا عشق له و لا شوق و لا همّ و  
لا غمّ.

فإن شئت أن تحيي سعيداً فمت به

شهيداً و إلا فالغرامُ له أهل (۱)

هُوَ الْحُبُّ فَاسْلَمَ بِالْحَشَا مَا الْهُوَى سَهْلٌ

فما اختاره مُضْنَى به وله عقل (۲)

و عِشْ خَالِيًا فَالْحَبُّ رَاحَتُهُ عَنَا

و أوله سُقْمٌ و آخِرُهُ قَتْلٌ (۳)

نصحتك علماً بالهوى و الذى أرى

مخالفتى فاختر لِنفسك ما يَحَلُو (۴)

و السلام عليكم ورحمة الله و بركاته

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

۱ رمضان/ ۱۳۹۲

الإخوان كلهم سالمون و مسلمون. الرجاء إبلاغ تحياتى الخالصة إلى الأخ

أبى أحمد. دُمتم بخيرٍ و عافية و لازلتُم فى راحةٍ و عيش هنىء. أرجو أن لاتسونا  
من صالح دَعَوَاتِكُمْ فى هذا الشهر العظيم و السلام.

ترجمه:

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

السَّلام عليك يا مولاتنا و سیدتنا یا زینب بنت امیرالمؤمنین ورحمة الله و بركاته

خدمت برادر بسیار عزیز حاج ابوموسی محیی أدام الله توفیقاته السَّامیة.

سلام عليكم ورحمة الله و بركاته

بعد از تحیت وگرامیداشت و سؤال از صحت و عافیت و مزید توفیقات

شما، امیدوارم خداوند سبحانه و تعالی شما را یاری نموده و در مسیر صحیح

حفظ نماید و شما را ثابت قدم قرار دهد و از وسوسه‌ها و شبهات حفظ کند و

کلید باطن شما را خود در دست گرفته، شما را از هر ورطه و لغزشگاهی حفظ

نماید و شما را از آسمان رحمتش روزی دهد و از شما محافظت کند و امور شما

را به عهده گیرد و هیچ امر ناپسندی بر شما وارد ننماید.

برادرم! نامه‌ات را تحویل گرفتم و اظهار محبت و اخلاصی که در آن بود را مشاهده نمودم؛ گویا صبر شما لبریز شده و تحمّلتان تمام شده است. مگر قرائت نکرده‌ای: **حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا**. «تا چون که رسولان نومید گشتند و مردم پنداشتند که وعدهٔ عذاب به انبیاء دروغ بوده است، نصرت و یاری ما به آنها رسید.»

مگر نخوانده‌ای آنچه را که آن عارف فرمود:

۱. آنچه از رنج و محنت در طریق محبت به این عاشق دلسوخته می‌رسد، همه را عطایی از حضرت دوست میدانم، و حقاً عزم راستین و عهد من در وفای به تو، از اینکه با این سیل بلا سست و گشوده شود ایمن است.
۲. و در طریق عشق هر اذیت و آزاری که از تو و عشق تو به من رسد و آن را بر من روا داری، در عوض گلایه و شکوه، شاکر و سپاسگذار تو هستم.
۳. در راه محبت تو صفا و خوشی کنجاست؟ دور است زندگانی عاشق صادق از زندگی بدون رنج و تعب و چگونه ممکن است که طالب لقاء حضرت دوست با آسایش و راحتی به مطلوب خود برسد در حالیکه جنّات عدن که بارها از مقام لقاء پایین تر است در بین مکاره و محن جای گرفته است!
۴. قسم به عهد سابقی که با تو بستم که هیچگاه نقض نشد. و قسم به عهدی که بعداً با تو بستم که برتر از آن بود که کوچکترین فتور و سستی در آن حادث شود.

آگاه باش که بلا به حسب مراتب ایمان بین بندگان تقسیم شده است. و آنکه بلای او از همه بیشتر است انبیائند و در مرتبهٔ بعد اولیاء و سپس گروههای دیگر به میزان قربی که به این دو گروه دارند؛ **إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**. «جز این نیست که اجر صبرکنندگان به تمام و کمال و بی حساب به آنها داده میشود.»

پس بدان وقتی بنده شکر آنچه مولا و آقایش و مدبر امور و مالکش بر او وارد می‌سازد را به جانیاورد، چه بسا مولی نعمتهایی که به او عنایت فرموده تغییر دهد و او را در حالتی قرار دهد که نه عشقی دارد و نه شوقی و نه هم و غمی.

۱. پس اگر حیات با سعادت را می‌طلبی در راه او بمیر که شهید خواهی بود؛ و اگر نه، برای عشق سوزان و جانگداز وی افرادی هستند که آن را دنبال کنند.

۲. وه! محبت چه عظیم است، سراپرده دل را از آتش سوزان آن در امان آر؛ چرا که عشق و مهرورزی سهل و آسان نیست و هیچ عاقلی که به آن مبتلا شده و طعم ناگوارش را چشیده باشد، آن را اختیار نمی‌نماید.

۳. بدون درد محبت، روزگار خود را سپری ساز و زندگی کن؛ زیرا محبت، راحتی و آسایش آن رنج و محنت است؛ با درد و بیماری آغاز می‌شود و با قتل و مردن در اثر مقاسات و تحمل شداید آن پایان می‌پذیرد.

۴. چون سختی و محنتهای راه عشق و محبت را میدانستم ابتدا تو را نصیحت کرده و از آن بر حذر داشتم، اما نظر من این است که با خیرخواهی من مخالفت نمایی و راه عشق را برگزینی؛ پس اینک آنچه را که می‌پسندی و در کام تو شیرین است اختیار نما.

و السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سیّد محمدحسین الحسینی الطّهرانی

اول رمضان/ ۱۳۹۲

همه برادران سالم بوده و سلام می‌رسانند. امید است که تحیات بی شائبه مرا به برادر: ابواحمد برسانید.

همواره به خیر و عافیت بوده و دائماً در راحتی و زندگی گوارا بسر برید. امیدوارم که در این ماه عظیم ما را از ادعیه صالحه خود فراموش ننمائید. والسّلام.

سلام علی آخی عزیز و صدیقی الکریم الحاج ابی موسی جعفر المحیی ادام الله نورہ و بركاته

یا اخی طلاکت متوصلاً لابراز و عی و سلامی للمسلمین و محبتی الصادقین بکلمات الیک و لكن المائل و التواضع  
 محبتی بین ما تمناه و لكن اللب علی و العزیز یخسر بان طلعت المیرة نصب علیه فی اوقات الازمان فی ما یسمی  
 و محافل الأضواء و کمالک سائر رجاء مع الاحبة و الاقرب و کنتی ما ادری کفایتک و ستمت سنوک و الهاد  
 لرؤیته و لولاه و علی اسمائه و صفاته و طمأنینة و طمأنینة و طمأنینة و طمأنینة و طمأنینة و طمأنینة  
 و انی اسئل و ابطل السبیل الی ان یدیم زکوة و طلب وان یتخلل فی حرمة حتی لا یبقی محاباً علی عیال  
 و انی اسئل الابرار عر اسمہ و صفاته و علی شأنه کمالاً : تجلی لی المحیی فی کل جهة فشاھدتی کل صفتی  
 و مخاطبتی منی کشف لمرأی فقال یدری من اما تلفت منیبی فانت نای بل انانت دائماً انک انت الکریم  
 مثل کمال الابرار کما انما تعینت الاشیاء کنت کنتی فواصلت ذاتی با تماری بوله بفضیل بل یجیب  
 و صرت خفاء فی هاید موبد بذات بدیعة سرمدی و عیبی عنی ما صعبت سائلاً لذاتی من انی لشغلی  
 ما عذر ما یرى من اربین و علی تجرئی و هو منیبی و انی تعتم الذلات و کل ذرة احبه و هاجلة بند  
 و ما شھدت نفسی سرى عن اوله و ان سراها لا یبکفی بذاتی فتمم الذلات و کل ذرة احبه و هاجلة بند  
 و انی اسئل الابرار عر اسمہ و صفاته و علی شأنه کمالاً : تجلی لی المحیی فی کل جهة فشاھدتی کل صفتی  
 و مخاطبتی منی کشف لمرأی فقال یدری من اما تلفت منیبی فانت نای بل انانت دائماً انک انت الکریم  
 مثل کمال الابرار کما انما تعینت الاشیاء کنت کنتی فواصلت ذاتی با تماری بوله بفضیل بل یجیب  
 و صرت خفاء فی هاید موبد بذات بدیعة سرمدی و عیبی عنی ما صعبت سائلاً لذاتی من انی لشغلی  
 ما عذر ما یرى من اربین و علی تجرئی و هو منیبی و انی تعتم الذلات و کل ذرة احبه و هاجلة بند  
 و ما شھدت نفسی سرى عن اوله و ان سراها لا یبکفی بذاتی فتمم الذلات و کل ذرة احبه و هاجلة بند

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا زينب يا بنت مولى الموحدين أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته  
 سلاماً على أخى العزيز و صديقى الكريم الحاج أبى موسى جعفر المحيي  
 أدام الله أيام نوره و صفائه.



یا أخی طالما كنتُ مترصداً لإبراز وُدِّي و سلامي الخالص و تحييتي الصافية بكلماتٍ إليك ولكن المشاغل و الشواغل حجت بيني و بين ما أتمناه. و لكن القلب يحكي و الضمير يشهد بأن طلعته المنيرة نصب عينه في أوقات الدعاء و في مجالس الذكر و محافل الأُنس و ذكرك سارٍ و جارٍ مع الأُحبة و الأُعزة.

ولكني ما أدري كيف حالك و شدة شوقك و التهاب نارک الصافية لرؤيته و لقائه و تجلي أسمائه و صفاته و طلعه و ظهوره و مجلس أنسه و ذكره و المناجاة معه في اثناء الليل و أطراف النهار. و إنني أسأل و أبتهل إليه تعالى أن يُديم ذكره في قلبك و أن يُدخلك في حرمه حتى لا يبقى حجاب أي حجاب، فلا يكون هناك إلا هو عز اسمه و تقدست صفاته و علا شأنه؛ كما قال:

تجلى لى المحبوب فى كلّ جهةٍ

(۱) فشاهدته فى كلّ معنى و صورة (۱)

و خاطبني منى بكشف سرائرى

(۲) فقال: أتدرى من أنا؟ قلتُ مُنيتى (۲)

فأنت مُناى بل أنا أنتَ دائماً

(۳) إذا كنتَ أنتَ اليومَ عينَ حقيقتى (۳)

فقال: كذاك الأمرُ لكنّه إذا

(۴) تعيّن الأشياءُ كنتَ كنسختى (۴)

فواصلتُ ذاتى باتحادى بذاته

(۵) بغير حلولٍ بل بتحقيقٍ نسبتي (۵)

و صرتُ فناءً فى بقاءٍ مؤبّدٍ

(۶) بذاتٍ بديمومةٍ سرمديّةٍ (۶)

- و غَيَّبَنِي عَنِّي فَاصْبِحْتُ سَائِلًا  
 لذاتِي عن ذاتِي لشغلي بغيبي (۷)  
 فأغدو وأمرى بينَ أمرينِ واقفٌ  
 علومِي تمحوني و وهمي مُثبتي (۸)  
 و بي قامتِ الأنبياءُ في كلِّ أُمَّةٍ  
 بمختلفِ الآراءِ و الكلُّ أُمَّتي (۹)  
 و ما شهدت نفسي سوى عينِ ذاتِهِ  
 وإن سواها لا يلمُّ بفكرتي (۱۰)  
 بذاتي تقومُ الذاتُ في كلِّ ذرْوَةٍ  
 أُجَدُّ فيها حُلَّةٌ بعدَ حُلَّةٍ (۱۱)  
 فهندٌ و ليلي و الربابُ و زينبُ  
 و علوي و سلمى بعدها و بُثينة (۱۲)  
 عبارات أسماءٍ بغير حقيقَةٍ  
 فما قصدوا في الفكر إلا لصورتي (۱۳)  
 نعم نشأتِي في الحبِّ مِن قبل آدم  
 و سِرِّي في الأكوانِ مِن قبلِ نشأتِي (۱۴)

و كما قال الآخر:

- أعانقُها و النفسُ بعدُ مشوقَةٌ إليها و هل بعدَ العناقِ تداني (۱)  
 و ألتئمُ فاها كَي تَزولَ حرارتي فيزدادُ ما ألقى مِن الهيجانِ (۲)  
 كأنَّ فؤادي ليس يشقى غليله سوى أن يَرى الروحانِ يتحدانِ (۳)

نعم:

- أنا مِن أهوى و مِن أهوى أنا نحنُ روحانِ حَلَلنا بدنًا (۱)  
 فإذا أبصرتني أبصرته و إذا أبصرتنا (۲)

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند (۳)  
 آری چه خوب گفته است:

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید

ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی

الأحبه والأهل والأولاد كلهم سالمون ومسلمون عليكم وعلى أهلكم وكل  
 من يتعلق بكم. الرجاء أن لا تنسونا من الدعاء في أوقات صلواتكم وعند الخلوات.

فاذكرونا مثل ذكرنا لكم رب ذكرى قرّبت من نزحاً (۱)

واذكرو صباً إذا غنى بكم شرب الدمع وعاف القدحاً (۲)

يا إلهي و سيدي و مولاي اجعل قلوبنا بذكرك معمورةً و أفئدتنا بحبك  
 مملوءةً و سريرتنا بالفناء في ذاتك و مقام عزك ممحيّةً و لاثيق لنا أثراً في الكون  
 في عالم الطبع و المثال و العقل و ما راقها، بعزك يا عزيز.

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

۲۴ رجب ۹۶ قمریة

ترجمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا زينب يا بنت مولى الموحدين أمير المؤمنين ورحمة الله و بركاته  
 سلام بر برادر عزیز و دوست گرامیم: حاج ابوموسی جعفر محیی  
 ادام الله أيام نوره و صفائه.

برادرم! مدت زیادی بود که مترصد بودم با نامه‌ای دوستی و محبت و  
 سلام بی شائبه و تحیات صمیمانه‌ام را ابراز کنم، ولی مشاغل و شواغل بین من و  
 آرزوی قلبیم فاصله می انداخت. در عین حال قلب من خبر میدهد و درونم گواه  
 است که چهره نورانی شما در اوقات دعا و در مجالس ذکر و محافل انس،  
 نصب العین اوست و یاد شما با دوستان و عزیزان جاری و ساری است.

اما من نمی دانم که حال شما چگونه است؟ و شدّت شوق و شعله ور شدن آتش خالص عشق شما به رؤیت و لقاء و تجلّی اسماء و صفات او، و به رخ‌نمایی و ظهور او، و مجلس انس و ذکر و مناجات با او، در ساعات شب و آغاز و انجام روز به چه کیفیت است؟

و من از خداوند می خواهم و با تضرّع به درگاه او دعا می‌کنم که ذکرش را در قلب شما مستدام بدارد و شما را در حرمش داخل کند، تا اینکه هیچگونه حجابی بین شما و او باقی نماند، و دیگر در آنجا جز او عزّاسمه و تقدّست صفاته و علاشانه نباشد. همانطور که گفته است:

۱. حضرت محبوب در هر صورت و سیمائی برای من تجلّی نمود، پس من او را در هر معنی و صورتی مشاهده نمودم.

۲. خداوند محبوب، از درون من با کشف سرائر و پنهانی‌های من، به مخاطبه و گفتگو پرداخت و گفت: آیا میدانی که من کیستم؟! گفتم: آری، تو آخرین آرزو و مقصود من هستی!

۳. پس تو آرزو و مقصد من هستی بلکه من پیوسته عین تو هستم! چون تو امروز عین حقیقت و واقعیت من هستی!

۴. پس گفت: آری مطلب اینچنین است، ولیکن چون اشیاء و موجودات هر یک حدّ و تعینی گرفتند، تو از میان آنها مانند و مثل من شدی!

۵. پس من حقیقت و ذات خود را به او وصل کردم و با او یکی شدم، اما این بواسطه حلول و اتّحاد دو چیز نبود، بلکه به روشن شدن حقیقت ربط من بود.

۶. پس من فناگشتم در بقائی همیشگی و پیوستگی، برای ذاتی که متعلّق به حقّ است و دارای دوام و ابدیت و سرمدیت است.

۷. و آن ذات مقدّس حقّ مرا از خودم پنهان کرد، بطوریکه من از ذات خودم جویای حال ذات خودم می‌شدم؛ چون من بواسطه غیبتی که از خودم

- نموده بودم، انصراف داشتم و از خود بحق اشتغال داشتم.
۸. پس من پیوسته چنین بودم که امرم بین دو چیز متوقف شده بود: یکی آنکه علوم من مرا به عالم مَحْو و فناء می‌کشید، و دیگر آنکه عالم وَهْم و خیال من مرا به عالم صَحْو و بقاء سوق می‌داد.
۹. و تمام مطالب و اخبار در هر امتی با تمام اختلافاتی که در آراء و نظریات دارند، وابسته به من بود، و همه امتها امت من به حساب می‌آیند.
۱۰. و چشم بصیرت من، چیزی غیر از ذات او را مشاهده نمی‌کرد، و حَقّاً که چیزی جز حضرت او تبارک و تعالی، در اندیشه من و در کانون فکر من خطور نمی‌نمود.
۱۱. قوام همه موجودات در هر مرتبه بلندی از عالم به ذات من است، و در هر موقفی تنها جامعه جدیدی بعد از جامعه سابق به تن می‌کنم.
۱۲. بنابراین «هند» و «لیلی» و «رباب» و «زینب» و «علوی» و «سلمی» و «بنینه»، الفاظی برای چند اسم هستند که دارای واقعیت نمی‌باشند، و کسانی که این الفاظ را بکار بردند در ضمیر خود جز صورت مرا در نظر نگرفتند.
۱۳. آری ابتدای نشو و نمای من در عالم محبت، قبل از خلقت آدم بوده است. و سرّ من و خمیر من در تطوّر اکوان، قبل از پیدایش من در عالم طبع و اکوان بوده است.
- و همانطور که دیگری گفته است:
۱. من با محبوبم معانقه می‌نمایم، ولیکن نفس من پس از معانقه باز اشتیاق به سوی او دارد؛ و مگر امکان دارد از معانقه هم چیزی نزدیکتر به او باشد (که من شوق آن را دارم!؟)
۲. و دهانش را بوسه می‌زنم تا حرارت من تسکین یابد، اما در اثر این برخورد هیجان درونیم زیاده می‌گردد.

۳. گویا غلیان آتش قلب مرا هیچ چیز چاره نمی‌نماید، مگر آنکه دیده شود که دور روح یکی شده‌اند.

آری:

۱. من کسی هستم که هوای او را دارم، و کسی که هوای او را دارم من است؛ ما دور روح می‌باشیم که در یک بدن وارد شده‌ایم.

۲. پس هنگامیکه تو مرا ببینی او را دیده‌ای، و هنگامیکه او را ببینی ما را دیدار کرده‌ای!

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوّار بماند  
آری چه خوب گفته است:

عاشق شو از نه روزی کار جهان سرآید ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی  
دوستان و اهل بیت و فرزندان همه سالم هستند و به شما و اهل بیت شما  
و همه متعلّقین شما سلام می‌رسانند. امید است که در اوقات نمازهایتان و  
هنگام خلوات، ما را از دعا فراموش نکنید.

۱. پس به یاد ما باشید، همانطور که ما به یاد شما هستیم. چه بسا یاد نمودن هائی که افراد دور را نزدیک سازد.

۲. و به یاد آرید عاشقی را که چون به آواز فراق مترنّم شد، اشک چشم نوشید و ظرف آب را رها کرد.

ای معبود من! و ای آقا و مولای من! قلوب ما را با یاد خودت آباد ساز! و  
دل‌های ما را از عشق خود سرشار کن! و ذات ما را با فناء در ذات خودت و مقام  
عزّت، محو و نیست بفرما! و از ما اثری در دار هستی، نه در عالم طبع و نه مثال  
و نه عقل و نه بالاتر از آن باقی نگذار! به عزّت ای عزیز.

سیّد محمّد حسین الحسینی الطهرانی

۲۴ رجب ۹۶ قمریه

بسم الله الرحمن الرحيم

السلا م علياب يا بنت أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته

السلا م علی اخی الاعز الاکرم اخی فی ربه و فی سوره و فی الأعمه الميامین صلوات الله علیه و آله  
و بعد و من کتابکم الکریم مع ما فید من الأدب الکامل والدعاء الشامل حسن نظمکم بالمقیمه الفعیه  
المبتهل المسکین المستکین المتضع . فزاد فی سوره بزایرة خطمک التریف بدلاً عن لفتیام الکریمیه و قد یقال  
ان الکتابه اُحد الفقایین . فجزت الله و شکرت علی دعاء سلا متکم و ترفیقکم لما یحب الله و یرضاه و یرید  
مستجیراً عند ضریح الامام الرضا علیه و علی ابائهم بنا السلام ان یدیم عافیتکم و تأسیکم فی طریق مدارج  
و البقیه ؛ و الصعور الی اعلی زریزه معارج النقی و التفریق و التسلیم حتی لا یبقی من شایب المرجوحین  
تتکون الأعمال و الأوراد کلها و رزاً واحداً و الحال فی خدمه سهداً انقدر و بالاجاب  
و اما بالنسبه الی الأعمال ؛ بان شاء الله تعالی لا بد وان تبثه باربعینات ثانیه کما کان  
کلاً و کفیاً حتی الغل فی بدایه کل دوره ؛ باستثناء الذکر ؛ فیکون فی هذه (یا من لا یعلم  
خمساًة مرة ، و نصف ساعه کما مر سابقاً و باستثناء قرائتها السور الطلال فی فرائد اللیل ؛ فیکون  
نهینه فی الدوره الاولی سوره ألم الحجده ، و سوره الغنآن . و فی الثانیه سوره حم فصلت و سوره  
لعان ، و فی الثالثه سوره النجم و الطور و المرسلات ، و فی الرابعه سوره الاعلی و یر  
العزائم ان انتهی الی الایه التي تکون فیها التجده لا بد وان یحشر للبحر و یفقد بعد ان  
یقام یقیر ما بقی من السوره . و اما بالنسبه الی أعمال الجلیله السیده شقیه منی فانها کما کان  
باستثناء قراءه ما مره ید الله بعد کل صلوة . الرجاء دعاء ترفیقها و ترفیقکم و السلام من تلوار  
الجزرات العظام ، و الی الأخ الاعز الاکرم الحاج عبدالجلیل ابی احمد سلمه الله تعالی و لا زال اکون  
و اعیاًکم و له و مشتاقاً الی لقاءکم و لقاءه ؛ و الا فسی معکم و معی و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته  
٧ ج ١ / ١٤١١ من شهيد المقداد المنور

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

السلام عليك يا بنت أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته  
السلام على أخى الأعز الأكرم أخى فى الله و فى رسوله و فى الأئمة  
الميامين صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين.  
و بعد، وصل كتابكم الكريم مع ما فيه من الأدب الكامل و الدعاء الشامل  
و حسن نظرکم بالحقير الفقير المبتهل المسكين المستكين المتضرع. فزادنى  
سروراً بزيارة خطكم الشريف بدلاً عن لقياكم الكريمة، و قد يقال: إن الكتابة أحد  
اللقاءين.

فحمدت الله و شكرته على دوام سلامتكم و توفيقكم لما يحب الله و  
يرضاه و دعوت مستجيراً عند ضريح الإمام الرضا عليه و على آباءه و أبائنا السلام  
أن يديم عافيتكم و تأييدكم فى طي مدارج العلم و اليقين و الصعود إلى أعلى  
ذروة معارج التقى و التفويض و التسليم حتى لا يبقى من شوائب الموجودية  
شىء و تكون الأعمال و الأوراد كلها ورداً واحداً و الحال فى خدمته سرمداً إنه  
قدير و بالإجابة جدير.

و أما بالنسبة إلى الأعمال، فإن شاء الله تعالى لا بد و أن تبدأ بأربعينيات  
ثمانية كما كان كما و كيفاً و حتى الغسل فى بداية كل دورة، باستثناء الذكر، فىكون  
فى هذه «يا من لا هو إلا هو» خمسمائة مرة، و نصف ساعة كما مر سابقاً، و  
باستثناء قراءة السور الطوال فى نوافل الليل، فىكون فى هذه فى الدورة الأولى:  
سورة ألم السجدة و سورة الفرقان. و فى الثانية: سورة حم فصلت و سورة لقمان.  
و فى الثالثة: سورة النجم و الطور و المرسلات. و فى الرابعة: سورة الأعلى و يس.  
فى السور العزائم إذ انتهت إلى الآية التى تكون فيها السجدة لا بد و أن يخر  
للسجود دفعةً و بعد ذكرها يُقام و يُقرأ ما بقى من السورة.

و أما بالنسبة إلى أعمال الجليّة السيّدة شقيقة موسى فأيضاً كما كان



باستثناء قراءه مائة مرة «يا الله» بعد كل صلوة.

الرجاء دوام توفيقها و توفيقكم و السلام من قبلى و أهلى إلى المخدرات العظام، و إلى الأخ الأعز الأكرم الحاج عبد الجليل أبى أحمد سلمه الله تعالى .  
و لأزال أكون داعياً لكم و له، و مشتاقاً إلى لقاءكم و لقائه، و الأنس معكم و معه.

و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته  
سيّد محمّد حسين الحسينى الطهرانى  
ج ۷ / ۱ / ۱۴۱۱، من المشهد المقدّس الرضوى

ترجمه:

بسم الله الرحمن الرحيم  
السلام عليك يا بنت أمير المؤمنين و رحمة الله و بركاته  
سلام بر برادر بسیار عزیز و گرامی؛ برادرم در راه خدا و رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و ائمه میامین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.  
و بعد، نامه گرامی شما که مشتمل بر ادب کامل و دعاء شامل و حسن نظر  
شما به حقیر فقیر مبتهل مسکین مستکین متضرع بود دریافت شد.  
زیارت خطّ شریف شما که جای دیدار گرامی شما را پر کرد بسیار  
مرا خوشحال نمود، که گفته‌اند: کتابت یکی از دو قسم دیدار و ملاقات  
است.

لذا خداوند را حمد کردم و بخاطر سلامتی شما و توفیقتان بر آنچه  
محبوب و مورد رضای اوست، شکر او را بجا آوردم و در کنار ضریح حضرت  
امام رضا علیه و علی آباءه و آبائیه السلام، در حالیکه به آن حضرت پناه برده بودم،  
دعا کردم که خداوند عافیت شما را پایدار قرار دهد و همواره شما را یاری کند  
که مدارج علم و یقین را پیموده و به اعلی ذرّوة معارج تقوی و تفویض و تسلیم

صعود کنید، تا اینکه هیچ شائبه‌ای از موجود بودن باقی نماند و همه اعمال و اذکار، ذکر واحد، و حال شما در خدمت کردن به او دائمی باشد؛ چراکه او توانا و شایسته استجابت دعا است.

و اما نسبت به اعمال، إن شاء الله باید با اربعینهای هشت‌گانه شروع شود، همانطور که قبلاً بود، چه از جهت مقدار اعمال و چه از جهت کیفیت، حتی در اینکه در ابتدای هر دوره غسل شود؛ مگر در مورد ذکر که در این نوبت، «یا من لا هو الا هو» پانصد مرتبه خواهد بود و در طول نیم ساعت، همانطور که سابقاً بیان شد. و نیز به استثنای قرائت سور طوال در نوافل شب که در این دوره در نماز اول: سوره آلم سجده و سوره فرقان، و در نماز دوّم: سوره حم فصلت و سوره لقمان، و در نماز سوّم: سوره نجم و طور و مرسلات، و در نماز چهارم: سوره اعلی و یس خوانده میشود. وقتی در سوره‌هایی که سجده واجب دارند، به آیه سجده میرسند، باید یکبار به سجده بیفتند و بعد از ذکر سجده، قیام کرده، مابقی سوره را بخوانند.

و اما نسبت به اعمال سیّدۀ جلیله: خواهر موسی، نیز مثل سابق عمل شود، به استثناء قرائت صد مرتبه «یا الله» بعد از هر نماز.

امید است توفیق او و شما دوام داشته باشد. از جانب بنده و اهل بیت به مخدّرات مکرمه و به برادر بسیار عزیز و گرامی: حاج عبدالجلیل ابواحمد سلّمه الله تعالی سلام برسانید.

اینجانب همواره دعاگوی شما و مشتاق زیارت و مؤانست شما و ایشان هستم.

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سیّد محمّد حسین الحسینی الطهرانی

۷/جمادی‌الاولی/۱۴۱۱، من المشهد المقدّس الرضوی

مرحوم حاج ابوموسی در شب عرفه سنه ۱۴۲۸ به دیار باقی شتافتند و در روز عرفه در مقبره خواجه اباصلت مدفون شدند.

### حاج ابوالاحمد عبدالجلیل محیی حفظه الله

ایشان از ارادتمندان و دوستداران صادق مرحوم حضرت آقای حدّاد و مرحوم والد بودند. مرحوم حضرت آقای حدّاد و علامه والد نیز خیلی ایشان را دوست داشتند.

ایشان انسانی وارسته، شریف و لطیف، باحیا و باگذشت و اهل توجه و ذکر می‌باشند.

در زمانی که در کاظمین با مرحوم حاج ابوموسی محیی ساکن بودند، منزل ایشان محلّ رفت و آمد همه رفقا و دوستان سلوکی بود و هرکس به کاظمین می‌رفت درب منزل حاج عبدالجلیل بر وی باز بود و با روی گشاده از او پذیرائی می‌کرد و این سماحت و میهمان‌نوازی از سالکان الی الله و دوستان خدا برکات بسیاری برایشان داشت.

ایشان سالها در خدمت مرحوم آقای حدّاد بودند و پس از ایشان از شاگردان علامه والد شدند و اکنون نیز در قید حیاتند، ولی مسنّ و ضعیف شده‌اند؛ طَوَّلَ اللهُ عَمْرَهُ وَحَفِظَهُ مِنَ الْأَفَاتِ.

متن و ترجمه برخی از نامه‌های مرحوم والد و برخی از نامه‌های حقیر که متضمّن پاسخهای مرحوم والد به سؤالات ایشان است و حاوی نکات گرانبه‌ای و گویای حالات سلوکی ایشان می‌باشد در ادامه آورده می‌شود:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إلى سماحة الأخ الأعز الأكرم الحاج أبي أحمد عبد الجليل أدام الله توفيقه

اسلام عليكم ورحمة الله وبركاته نسل الله تعالى أن يجعل حياتكم ديانا وجميع أجزائها وقفاً لخدمته وتوفى بجزائها على خدمته، وقد جواكما على عزيمته حتى نسج إلي في ميادين السابقين ونسج إلي في الميادين، فشقاق أقرت في المشاقين، وندف من ذنوب المخلصين، وسخاذه مخالفة المؤمنين، وتجمع في جزله مع المؤمنين، بمنته فضله وكريمه

قد سئلت في كتاب الكرم وما فيه من الورد والمحبة والكلوص، والسؤال عن سأل في باب التوحيد وعزيمته الله عز وجل

١ - معنى الكلام مع العزيز جليل؛ بما هو أن يرى الإنسان ذاته سبحانه وتعالى على الأصل، وأن كل شيء قائم به، وبهذا يقوم لكل شيء، وأن كل شيء مرتبط به، ومنه؛ وطوره له سبحانه وتعالى، بحيث لا يكون الأثر والوجود والإرادة والشيء، ولا تخلقه الله

٢ - معنى التوحيد في الذات والصفات والأفعال مرهنا في باب التلخيص من صفحه ١٦٠ إلى صفحه ١٦٦ والمريد منه يحتاج إلى البحث لسفاتي، رزقا الله بياكم عن التقرب لزيارة الأيام الرضا عليه السلام

٣ - معنى وحدة الوجود متنا، هو أن يرى الإنسان أن ذاته وحدة وصفاته وحدة، وجميعه وحدة؛ فلهذا قيل دخل ما في العالم برالكليات، أفتاء وطلائع لوجوده الكرم كحقيق، فاكل شراب، وهو الأصل والتمام القويم متى غبت حتى تكون الآثار هي التي توصل إليك، أغيرك من الظهور ما بالرب حتى يكون هو الظاهر وهذا معنى قول أمير المؤمنين عليه السلام صهرت لسطين: أظفأ السراج فتدخها السراج يعني إرزا طلعت الشمس يعرف السالك أن الله تبارك وتعالى هو المبدء والمعاد، هو الأول والآخر، هو رابطا هو رابط لمن هو كل شيء عليم ويرى أن جميع ما سواه حال ولا وجود ولا أثر، إلا الله سبحانه وتعالى، وهذا معنى المدة الواردة في القرآن الكريم: كل نفس ذائقة الموت، وكل من عليها فان، فالموت في الدنيا حال الحياة الطبيعي، إننا حصل للسالك يرى بعض التجهيز والحقيقة أنه هو الله الواحد الغنى الصمد رزقا الله تعالى ديانكم وجميع السابقين والمجتبين مجرودا وصل على محمد وآله

منه بقره ٣ راجع ١٤٠٧/٢

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إلى سماحة الأخ الأعز الأكرم الحاج أبي أحمد عبد الجليل أدام الله توفيقه السلام عليكم ورحمة الله وبركاته. نسأل الله تعالى أن يجعل حياتكم و

إِنَّا وَ جَمِيعِ إِخْوَانِنَا وَقَفَّا لخدمتِهِ وَقَوَى جَوَارِحَنَا عَلَى خدمتِهِ وَشَدَّ جَوَانِحَنَا عَلَى عَزِيمَتِهِ، حَتَّى نَسْرَحَ إِلَيْهِ فِي مِيَادِينِ السَّابِقِينَ وَنَسْرَعَ إِلَيْهِ فِي الْمُبَادِرِينَ وَنَشْتَأِقَ إِلَى قَرِيبِهِ فِي الْمُشْتَأِقِينَ وَنَدْنُو مِنْهُ دُنُو الْمُخْلِصِينَ وَنَخَافُهُ مَخَافَةَ الْمُوقِنِينَ وَنَجْتَمِعُ فِي جَوَارِهِ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ، بِمَنَّةٍ وَفَضْلِهِ وَكَرَمِهِ .

قد استلمت كتابك الكريم وما فيه من الوُدِّ والمحبة والخلوص، والسؤال عن مسائل في باب التوحيد و معرفة الله عزوجل:

١. معنى التكلّم الذي أمركم سيّدنا الحدادُ رُوحى فداءه مع الله عزوجل، إنّما هو أن يرى الإنسان ذاته سبحانه وتعالى هي الأصل وأن كل شىء قائم به، و هو القيوم لكل شىء، وأن كل إنسان مربوط به و مخلوق و ظهور له سبحانه و تعالى، بحيث لا يكون الأثر و الوجود و الإرادة و الإنشاء و الخلق إلا لله سبحانه.
٢. معنى التوحيد في الذات و الصفات و الأفعال شرحناه في رسالة لبّ اللباب من صفحة ١٦٠ إلى صفحة ١٦٤. و المزيد منه يحتاج إلى البحث الشفاهى؛ رزقنا الله زيارتكم عند التشرّف لزيارة الإمام الرضا عليه الصلوة والسلام.
٣. معنى وحدة الوجود حقاً، هو أن يرى الإنسان أن ذاته واحدة و صفاته و أسماءه واحدة و فعله فعل واحد، و كل ما فى العالم من الكثرات أفعال و ظلال لوجوده الواحد الحقيقى؛ فالكل سراب و هو الأصل و القائم القيوم؛ متى غبت حتى تكون الأثار هي التي توصل إليك. الغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك.

و هذا معنى قول أمير المؤمنين عليه أفضل صلوات المصلين: أطفئ السراج فقد ظهر الصبح؛ يعنى إذا طلعت شمس الحقيقة يعرف السالك أن الله تبارك و تعالى هو المبدأ و المعاد و هو الأول و الآخر و هو الظاهر و الباطن و هو بكل شىء عليم، و يرى أن جميع ما سواه هالك و لا وجود و لا أثر إلا لله سبحانه و تقدس. و هذا معنى الموت الوارد فى القرآن الكريم: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، و

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ؛ فَاَلْمَوْتُ فِي الدُّنْيَا وَفِي حَالِ الْحَيَاةِ الطَّبِيعِيّ إِذَا حَصَلَ لِلسَّالِكِ  
يَرَى بِعَيْنِ الشُّهُودِ وَالحَقِيقَةِ أَنَّهُ هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ الصَّمَدُ. رَزَقَنَا اللّٰهُ  
تَعَالَى وَإِيَّاكُمْ وَجَمِيعَ الْمُشْتَاقِينَ وَالمُحِبِّينَ بِمُحَمَّدٍ وَءَالِهِ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَءَالِهِ.  
سید محمد حسین الحسینی الطهرانی

مشهد مقدّس، ۳/ ج ۱۴۰۷/۲

ترجمه:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خدمت عزیزترین و گرامی‌ترین برادر حاج ابوالاحمد عبدالجلیل آدام الله  
توفیقه.

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ.

از خدا می‌خواهیم که زندگی شما و ما و تمامی اخوان را وقف خدمت  
خود قرار دهد و اعضاء و جوارح ما را برای خدمت به خودش قوّت بخشد و  
قلوبمان را برای اراده خود محکم گرداند، تا اینکه در میدان‌های  
مسابقه‌دهندگان به سوی او بشتابیم و در میان پیشتازان به سمت او سرعت  
گیریم و ما نیز در خیل مشتاقان، به قرب او مشتاق شویم و همانند مخلصین به او  
نزدیک شویم و همچون اهل یقین از او بیمناک باشیم و در جوار او با مؤمنین  
گردائیم، بمنّه و فضله و کرمه.

نامه ارزشمند شما را که مشتمل بر اشتیاق و محبت و خلوص بوده، و در  
ضمن آن سؤالاتی در باب توحید و معرفت خداوند عزوجل مطرح شده بود  
دریافت نمودم.

۱. معنای تکلم با خداوند عزوجل که حضرت آقای حدّاد روحی فداه به  
شما امر فرمودند، اینست که انسان ذات حضرت باری سبحانه و تعالی را اصل  
ببیند و مشاهده کند که هر چیزی به او استوار و او مایه قوام همه اشیاء است و

هر انسانی وابسته به او و مخلوق او و ظهوری از ظهورات او سبحانه و تعالی می‌باشد، به گونه‌ای که اثر و وجود و اراده و ایجاد و خلقت نیست مگر برای خداوند سبحانه.

۲. معنای توحید در ذات و صفات و افعال را در رساله لبّ اللباب شرح نموده‌ایم و توضیح بیشتر احتیاج به بحث حضوری دارد. خداوند ملاقات شما را در هنگام تشرّف به زیارت امام رضا علیه‌السلام نصیب ما گرداند.

۳. معنای حقیقی وحدت وجود اینست که انسان مشاهده کند که ذات او واحد و صفات و اسماء او واحد و فعل او واحد است. و هرچه از کثرات در عالم وجود است بمنزله سایه‌هایی برای وجود واحد حقیقی اوست؛ پس همه سراب است و او اصل و قائم قیوم است.

«کی غائب شده‌ای تا آثارت بر تو دلالت کنند؟ آیا برای چیزی غیر تو ظهوری هست که آن ظهور از آن تو نیست، تا او نشان دهنده تو باشد؟»

و این معنای کلام امیرالمؤمنین علیه‌افضل صلوات‌المصلین است که فرمود: «چراغ را خاموش کن که صبح دمید.» یعنی وقتی خورشید حقیقت طلوع نمود سالک درمی‌یابد که اوست مبدأ و معاد و اوست اول و آخر و اوست ظاهر و باطن و او به هر چیز آگاه است. و درمی‌یابد که هر آنچه غیر اوست فانی است و هیچ وجود و اثری نیست مگر برای خداوند سبحانه و تقدّس.

و این است معنای موت که در قرآن کریم آمده است: **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ. وَكُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ**؛ پس موت اگر در دنیا و در حال حیات طبیعی برای سالک رخ دهد با چشم شهود و حقیقت می‌بیند که خداوند احد واحد فرد صمد فقط اوست. **رَزَقَنَا اللَّهُ تَعَالَى وَآيَاكُمْ وَجَمِيعَ الْمُشْتَاقِينَ وَالمُحِبِّينَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.**

سید محمد حسین الحسینی الطهرانی  
مشهد مقدّس، ۳/جمادی‌الثانیه/۱۴۰۷



بسم الله الرحمن الرحيم  
وهدى الله على محمد وآل الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
وكانت حقاً علينا الضرر الموشين  
أجمعين إلهي سبحك قائم  
تعاون خيابان سدى

بسم الله على أخى فى رسد الرّقى الشفيعين أوج المعترى حجّ عبد الله بن محمد ورحمة وبركاته

وصلت ريتكم الكريمة وصوت مبهجاً بنايتها لما فيها من الوه والخلص وشحن من نغفات  
سدينا وأتانا الحسان روحى فله . آنا الرّوا التي فيها ذكر الحدار والضمير الخرايم  
وطلب منه خاتماً فى غاية الجودة والمعنى . والدر حقيقته الولاية محمد بن موسى  
وسدينا وإماننا امير المؤمنين عرفه صلوات لمصدين كلابه وان فصل اليب فصل أنت اليها  
بجهد والتزام ورفق المدين ما سوى رسد والأخذ بالمسيرة أخذاً تاماً ونسياناً  
أياً ما كان . هأما ضيق المعاش فمصلحة من ردت على . وما فائدة كثرة المال والسعة اذا  
لم يكن فى طريق ارادة الرب وفى سبيل هواه وفناء تدمسه . أنزل انغافات المحسنة  
تخيّل الانسان استحسانه وحسنه وربما يكون فيها فائدة أهميّة وبعبارة اخرى المضار  
المحسنة هي التي توهم الانسان انها حسنة وربما بل كشيئاً ما لا يكون حسنة والله ان  
يصير فيها فى شئونه وفى سبيل عزه وشرفه وماء وجهه وجميع شئونه العالمى فيها ، لا  
فى طريق المحبة الخالصة ولو مبتذل كم شئانه واخطا طوره عند الناس الذين  
لكا يكون لهم عند رده مغرلة بل أنهم كالانعام . الرضاء والأولاد والآباء حشيتهم كلهم المومنين غافلين  
ويكون عليكم . لا نضايقوا فى إرسال المراسلات وان لم تكن تاراً من الجواب مباشرة  
والادلة ما نشاء رسد يسرد الجواب ويفتح السدود وانفاج باب الماسلة خير وشا  
والمعلم كيم رجه الله بركاته من سهد المقدّم الرضى في ١٤١٠/٢

بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ  
السَّلَامُ عَلَى أَخِي فِي اللهِ الرَّفِيقِ الشَّفِيقِ الْحَاجِّ الْمُعْتَمِرِ أَبُو أَحْمَدَ  
عَبْدِ الْجَلِيلِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ.



وَصَلَّتْ رَقِيمَتُكُمْ الْكَرِيمَةَ وَصِرْتُ مُبْتَهَجًا بِزِيَارَتِهَا لِمَا فِيهَا مِنَ الْوُدِّ وَالْخُلُوصِ وَرَشْحَةٍ مِنْ نَفْحَاتِ سَيِّدِنَا وَأَسْتَاذِنَا الْحَدَّادِ رُوحِي فِدَاءً.  
 أَمَّا الرَّؤْيَا الَّتِي فِيهَا ذَكَرَ الْحَدَّادِ وَالْفُصُوصِ فِي الْخَوَاتِيمِ وَطَلَبَكَ مِنْهُ خَاتَمًا  
 دُرًّا فَنَفِي غَايَةَ الْجُودَةِ وَالْمَعْنَى. وَالذُّرُّ حَقِيقَةُ الْوَلَايَةِ وَهِيَ عِنْدَ مَوْلَانَا وَسَيِّدِنَا وَ  
 إِمَامِنَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ أَفْضَلُ صَلَوَاتِ الْمُصَلِّينَ وَلَا بُدَّ وَأَنْ تَصِلَ إِلَيْكَ وَتَصِلَ  
 أَنْتَ إِلَيْهَا بِجِدِّ وَالتِّزَامِ وَرَفْعِ الْيَدِ عَنِ مَا سِوَى اللَّهِ وَالْأَخْذِ بِالْمَبْدِ إِخْذًا تَامًّا وَ  
 نِسْيَانٍ مَا سِوَاهُ أَيًّا مَا كَانَ.

وَأَمَّا ضَيْقُ الْمَعَاشِ فَمَصْلِحَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى. وَمَا فَائِدَةُ كَثْرَةِ الْمَالِ وَالسَّعَةِ إِذَا  
 لَمْ يَكُنْ فِي طَرِيقِ إِرَادَةِ الرَّبِّ وَفِي سَبِيلِ هَوَاهُ وَفِنَاءِ قُدْسِهِ؟ أَكْثَرُ الْإِنْفَاقَاتِ الْمُحَسَّنَةِ  
 يَتَخَيَّلُ الْإِنْسَانُ اسْتِحْسَانَهُ وَحُسْنَهُ وَرُبَّمَا لَا تَكُونُ فِيهَا فَائِدَةٌ أُخْرَوِيَّةٌ. وَبِعِبَارَةٍ  
 أُخْرَى: الْمَصَارِفُ الْحَسَنَةُ هِيَ الَّتِي يَتَوَهَّمُ الْإِنْسَانُ أَنَّهَا حَسَنَةٌ وَرُبَّمَا بَلْ كَثِيرًا مَا  
 لَا تَكُونُ حَسَنَةً، وَالْإِنْسَانُ يَصْرِفُهَا فِي شُؤْنِهِ وَفِي سَبِيلِ عِزِّهِ وَشَرْفِهِ وَمَاءِ وَجْهِهِ وَ  
 جَمِيعِ شُؤْنِهِ الْعَائِلِيِّ وَغَيْرِهَا؛ لَا فِي طَرِيقِ الْمَحَبَّةِ الْخَالِصَةِ وَلَوْ يَسْتَلْزِمُ كَسْرَ شَأْنِهِ  
 وَانْحِطَاطَ قَدْرِهِ عِنْدَ النَّاسِ الَّذِينَ لَا يَكُونُ لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَنَزَلَةٌ بَلْ إِنَّهُمْ كَالْأَنْعَامِ.  
 الرَّفُقَاءُ وَالْأَوْلَادُ وَالْأَحِبَّةُ كُلُّهُمْ سَالِمُونَ غَانِمُونَ وَيُسَلِّمُونَ عَلَيْكُمْ.  
 لِأَنْصَابِقُوا فِي إِرْسَالِ الْمُرَاسَلَاتِ وَإِنْ لَمْ نَكُنْ قَادِرًا مِنَ الْجَوَابِ مُبَاشَرَةً، وَالْأَوْلَادُ  
 إِنْ شَاءَ اللَّهُ يُرْسِلُونَ الْجَوَابَ وَيَنْفَتِحُ السَّرُورُ، وَانْفِتَاحُ بَابِ الْمُرَاسَلَةِ خَيْرٌ وَرَشَادٌ.  
 وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

من المشهد المقدس الرضوي سيّد محمد حسين الحسيني الطهراني

في ٣/ج ١٤١٠/٢

ترجمه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

سلام بر برادر فی الله من، رفیق شفیق حاج أبو أحمد عبدالجلیل، ورحمة الله و برکاته.

مرقومه شریفه شما واصل گردید و از دیدن آن بسیار مسرور شدم، چراکه مشتمل بر محبت و صفا بود و شمه‌ای از نفحات حضرت استاد ما مرحوم حدّاد روحی فداه از آن تراوش می‌کرد.

اما خوابی که در آن یاد حدّاد بود و نگین‌هایی که در انگشتریها بود و اینکه شما یک انگشتری دُرّ از ایشان طلب کردید، خواب با ارزش و پرمعنایی است و دُرّ حقیقت ولایت است و آن در نزد مولا و آقا و امام ما امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین می‌باشد که باید آن ولایت به شما برسد و شما هم باید باجدّیت و پشتکار و پرهیز از ما سوی الله و تمسک تامّ به خدا و فراموشی هر آنچه غیر خداست، به ولایت برسید.

اما تنگی معیشت مصلحتی است از جانب خدای متعال؛ زیادی مال و وسعت در زندگی چه فائده دارد وقتی که در مسیر اراده پروردگار نبوده و در راه خواست و فناء در ذات او نباشد؟ اکثر انفاقاتی که آنها را نیکو می‌شمرند، به خیال انسان نیکو جلوه می‌کند و چه بسا در آن هیچ بهره‌ی اخروی نباشد. و به عبارت دیگر: مصارف حسنه مصارفی هستند که به گمان انسان حسنه هستند و گاهی بلکه اکثر اوقات اصلاً نیکو و حسنه نیست و انسان آن مبالغ را صرف شوون و منزلت و عزّت و آبرو و جایگاه خانوادگی خود و غیره می‌کند؛ نه در راه محبت خالص پروردگار، گرچه موجب کسر شأن و پائین آمدن ارزشش در چشم آن مردمی باشد که هیچ منزلتی در نزد خدا نداشته بلکه مانند بهائم اند.

رفقاء و فرزندان و دوستان همه سالم و موفقند و به شما سلام می‌رسانند. در فرستادن نامه‌ها مضایقه نفرمایید گرچه ما قادر بر جواب نباشیم، ان شاء الله فرزندان پاسخ نامه شما را خواهند داد و فتح باب سرور می‌شود و بازبودن باب

نامه‌نگاری موجب خیر و رشاد است. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

از مشهد مقدس رضوی سید محمدحسین الحسینی الطهرانی

در ۳ جمادی الثانیه / ۱۴۱۰

حضرت والا حضرت سیدنا محمد و آله الطاهین و سلمة علیهم اجمعین در ارض  
 الاخره الاخوان الاکرام المحبیب البیب الحاج ابوالحسن عبدالجلیل المحیی الاموال  
 سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته قد وصل کتابکم المنیف واطلقت علی احوالکم  
 ارجو من الله تعالی ان یمیت بنا ویکم بنظر الرحمة والهدی والرأفة والخان سبیل  
 لا ینال الشیطان علی اولیائه من الجن والانس لسد طریق المؤمنین وایستایم  
 تعالی بود لکن می‌ایستاید ورجله الموحی الی قیام الساعة . فانزل الایمن تحت  
 وطلع الطبع عن غیره ؛ لأن بید الأسباب وحت ید سبب کثیر . ولینزل الایمن تحت  
 حفظه وکلامته .  
 ۱- قبل کل صلوة یحسب ان تقرباً وعلانکم مرة واحدة ؛ اعرف باسمه له  
 ۲- وقل الحمد للذی لم یتخذ صاحبة ولا ولداً ولم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له  
 من الذل وکبره کسبیراً  
 ۳- الکبرنة المتزلية کلون فی الطبقة القویة من الارض فانزل الایمن  
 انزل الایمن فوف ذل المعجزة آية الکرسی ا قوله وهو العلی العظیم یجمع جدران البیت العلم  
 ۴- الذخین بالکندر ( اللبان ) مقداراً طویلاً فی البیت قبل جمود  
 ۵- قنائة القربان کم وکل من عالمکم صباحاً بعد نصف الخرب مع الغنی  
 ولا یأس للنساء انما یسع اصواتهن الاجنبی  
 ۶- یدرجل فریضة ، مرة واحدة ؛ ماها المسعان . وترکل علی الرحم الذي  
 فی کل یوم فی کل یوم وکل من عالمکم صباحاً بعد نصف الخرب مع الغنی  
 وکل من عالمکم صباحاً بعد نصف الخرب مع الغنی

بسم الله الرحمن الرحيم  
 وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى  
 أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ  
 حضرة الأخ الأعزُّ الأكرم الحبيب اللبيب الحاجُّ أبى أحمد عبدالجليل  
 المُحيى أدام اللهُ إفضالَه

سلامٌ عليكم ورحمته وبركاته. قد وصل كتابكم المُنيف واطلعتُ على  
 أحوالكم وعائلتكم الكريمة، أرجو من الله تعالى أن يُمّن بنا وبكم بنظرِ الرحمةِ و  
 الوُدِّ والرّافةِ والحنانِ إنّه قريبٌ مجيبٌ .

لا زال الشيطانُ يُحرِّكُ أوليائه من الجنِّ والإنسِ لِسُدِّ طريقِ المؤمنينَ و  
 المُشتاقينَ و سالكى سبيلِ الله تعالى، ولكن ليس هى إلا جولةً و جولةً الحقُّ إلى  
 قيامِ الساعةِ؛ فإذا لا بدَّ من التوكُّلِ على الله سبحانه و قطعِ الطمَعِ عن غيره، لأنَّ  
 بيده الأسبابُ و تحتَ يده سببُ كلِّ شىءٍ، و يلزمُ الدُّخولُ تحتَ حفظه و كلاءته.

١. قبل كلِّ صلوةٍ يحسُنُ أن تقرءوا أنتم و عائلتكم مرّةً واحدةً: أَعُوذُ بِاللّهِ  
 مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ .

٢. وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي  
 الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا .

٣. السُّكُونَةُ الْمَنْزِلِيَّةُ تَكُونُ فِي الطَّبَقَةِ الْقَرِيبَةِ مِنَ الْأَرْضِ فَإِذَا اضْطَرَرْتُمْ إِلَى  
 مَا فَوْقَ ذَلِكَ اكْتُبُوا آيَةَ الْكُرْسِيِّ إِلَى قَوْلِهِ: وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، بِجَمِيعِ جُدرَانِ  
 الْبُيُوتِ .

٤. التَّدْخِينُ بِالْكُنْدَرِ (اللُّبَانِ) مَقْدَارًا قَلِيلًا فِي الْبُيُوتِ قُبَيْلَ السَّحْرِ، وَ دَوَامُ  
 الْوَضُوءِ .

٥. قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ لَكُمْ وَ لِكُلِّ مَنْ عَائِلَتِكُمْ صَبَاحًا بِقَدْرِ نِصْفِ الْحَزْبِ مَعَ  
 التَّغْنَى وَ بَصُوتِ جَهْورِيٍّ. وَ لَا بَأْسَ لِلنِّسَاءِ إِذَا لَمْ يَسْمَعْ أَصْوَاتَهُنَّ الْأَجْنَبِيُّ .

۶. دَبْرُ كُلِّ فَرِيضَةٍ مَرَّةً وَاحِدَةً: وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، بعد تسبیح الزهراء سلام الله علیها.

۷. إخراج تليفزيون و الراديو و ما شابههما من جميع الدار و عدم النظر إليها في الخارج أيضًا.

۸. أَوَّلُ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَأَوَّلُ غُرُوبِهَا مَرَّةً وَاحِدَةً: قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۹. في بعض المكاتيب سابقاً أرسلت إليكم بعض المطالب تذكراً للتصحيح منهاج العائليّة... و الله يعلم بأنه ما عندي إلا هذه التذكارات الخفيفة السهلة و أمّا القبول و الأخذ بيديكم و بتوفيق من الله سبحانه و تعالى إنه سميع مجيب و بعباده قريب.

قد وصل إليّ جهاز الضغط و قياسه، شكراً متواصلاً من حبيبتكم و داعيتكم و أحييكم الحقيير الداعي تحت قبّة الإمام الرّءوف عليّ بن موسى الرضا عليهما السلام.

الأحققر الأفقر سيّد محمد حسين الحسينيّ الطهرانيّ

۷ شعبان / ۱۵

ترجمه:

بسم الله الرحمن الرحيم.

و صلّى الله على سيّدنا محمد و آله الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن الى يوم الدين.

خدمت عزیزترین و گرامی ترین برادر، صديق فرزانه: حاج أبوأحمد

عبدالجليل محيي أدام الله فضاله .

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

نامه با ارزش شما رسید و از احوال شما و خانواده محترمتان با خبر شدم، امیدوارم که خداوند تعالی با نظر رحمت و مودّت و رأفت و شفقت خود به ما و شما منت نهد؛ آنّه قریب مجیب.

پیوسته شیطان اولیاء خود از جنّ و انس را برای مسدود نمودن راه مؤمنین و مشتاقین و سالکین راه خدا تشویق نموده و به حرکت در می آورد، ولیکن این جولانی بیش نیست و جولان حقّ تا قیامت برقرار است. بنابراین چاره‌ای جز توکل بر خدای سبحان و قطع امید از غیر او نیست، چراکه اسباب بدست اوست و سبب هر چیز تحت قدرت و اختیار اوست، و باید تحت حفظ و مراقبت او درآمد.<sup>۱</sup>

۱. جنیان موجوداتی ضعیف‌تر از انسانند و چون وجودشان از دخان است با چشم عادی دیده نمی‌شوند. آنها نیز مانند انسانها طوائف و فرقی داشته، دارای اشکال و اندازه‌هایی متفاوت بوده و نکاح و توالد و تکلیف دارند و به کافر و مؤمن و عادل و فاسق تقسیم می‌شوند. جنیان از مؤانست با انسانها لذّت می‌برند و خصوصاً شیاطین آنها از اینکه انسانها در برابرشان تواضع و خضوع کرده و اطاعتشان نمایند بسیار خشنود می‌شوند.

چون این موجودات از انسان ضعیف‌ترند، مؤمن به‌هیچ‌وجه نباید به دنبال ارتباط با آنها باشد؛ چراکه ارتباط با آنها انسان را از مسیر کمال دور می‌کند. مرحوم والد مکرّر از مرحوم حضرت آیه‌الله انصاری قدّس سرّه نقل می‌فرمودند که: «افرادی که جنیان را تسخیر نموده و با آنها حشر و نشر دارند، اگر این کار را ادامه دهند، مسلمان از دنیا نخواهند رفت.» آری اگر جنّ مؤمنی خودش را در خدمت انسان مؤمنی قرار دهد منعی ندارد که آن مؤمن از آن جن در اموری که رضای خداوند است استفاده نماید؛ چنانکه طوائفی از جن به خدمت‌گزاری ائمّه علیهم‌السلام مشغول بوده‌اند و مرحوم مجلسی در بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۱۳ تا ۲۴ بابی را با عنوان: باب أنّ الجنّ خدامهم یظهرون لهم و یسألونهم عن معالم دینهم، منعقد ساخته و احادیث متعدّدی در این مضمون روایت نموده است، ولی با این حال، این کار هم شرائط و ظرائف خاصی دارد که سالکین الی الله درباره آن باید مراتب ⇨

.....

⇨ احتیاط را مراعات کنند.

جنیان کافر و فاسق اسباب ایذاء مؤمنین از جن و انس را فراهم می کنند و بالخصوص کودکان و زنان که لطیفند را بیشتر اذیت می کنند و علاوه بر وسوسه کردن در قلوب، با جابجا کردن اثاث البیت و سرقت آنها یا ظاهر شدن به هیئت های مخوف یا ایجاد درد و مرضی در بدن و امثال آن نیز، مؤمنین را آزار می دهند. البته هر اذیتی که به مؤمن می رسد در تحت اراده و رضای الهی است و لذا مؤمن باید راضی بوده و از این ابتلاءات در راه تقرب و ترقی بهره بگیرد، ولی در هر حال در عین مقام رضا و تسلیم و از باب انجام وظیفه باید سعی کند که ایشان را دفع نموده و اسباب مزاحمتشان را برطرف نماید.

افراد مختلفی از آزار جنیان به مرحوم والد شکایت میکردند، و ایشان گاهی دستوراتی برای دفع آنها میدادند و گاهی هم با تصرف تکوینی شر آنها را کم می نمودند و آن شخص از آزارشان نجات می یافت.

علاوه بر آنچه مرحوم علامه والد در این نامه فرموده اند، رعایت برخی نکات دیگر نیز برای دفع شیاطین جن مفید است. به طور کل فراهم نمودن تمام اموری که ملائکه را جلب نموده و شیاطین را آزار میدهد، موجب دفع شیاطین است، و ترک چیزهایی که برای جنیان مطلوب است، اسباب حضورشان را کم میکند.

موارد ذیل برخی از اموری است که موجب جلب ملائکه و دفع شیاطین شده و مجرب می باشد و نوعاً برای دفع انواع بلا نیز مفید است:

۱. ذکر استعاذه با توجه قلبی که انسان واقعاً خود را به خداوند بسپارد. طرق مختلفی از استعاذه در روایات وارد شده که مرحوم مجلسی در جلد ۹۲ بحار الأنوار بسیاری از آنها را نقل نموده است.

۲. خواندن آیه سُخره (آیات ۵۶ تا ۵۴، از سوره اعراف) **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخُلُقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْمَلْمِئِينَ.** خواندن این آیات در هنگام خواب و بعد از نمازها برای دفع شیاطین و سحر مفید است. ⇨

۳. خواندن دو آیه ۱۸ و ۱۹ از سوره مبارکه آل عمران پس از نمازها و هنگام خواب: **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَابِئًا بِأَلْسِنَتِهِ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \* إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ لَأَسْلَمُوا \* مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.**

۴. قرائت سوره توحید بعد از نمازها حداقل یک بار. و مستحب است که بعد از هر نماز دوازده بار خوانده شود. (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۴؛ و العروة الوثقی، ج ۲، ص ۶۱۸) و در خصوص نماز صبح یازده بار نیز روایت شده است. (بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۲۶) و نیز قرائت این سوره در هنگام خواب تأکید زیادی شده است و سه بار (همان مصدر، ج ۸۹، ص ۳۵۲) یا یازده بار (همان مصدر، ج ۷۳، ص ۲۰۱ و ۲۰۵) و غیر از این هم روایت شده است.

۵. گفتن: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.** گفتن این ذکر بعد از نماز صبح و مغرب (آغاز صبح و شب) آثار بسیاری دارد و خوب است که حداقل هفت مرتبه گفته شود. (کافی، ج ۲، ص ۵۳۱ و ۵۳۲)

زیاد گفتن و مداومت بر ذکر: **لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** در طول روز برای گشودن گره های مادی و معنوی بسیار مفید است و در حال گفتن این ذکر انسان باید از اراده خود خارج شده و خود را کاملاً به خداوند متعال بسپارد و در مقام تسلیم نسبت به او دربیاید و لذا در برخی از ادعیه وارد شده که بگوید: **بَرُّنْتُ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ.** و سپس بگوید: **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.** (الإقبال، ج ۲، ص ۲۰۳)

۶. خواندن سوره یس در آغاز صبح و شب. (بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۸۸ تا ۲۹۲)

۷. خواندن معوذتین در هنگام خواب یا در نمازها و بعد از نمازها یا در هر حالی که انسان خوف از شیاطین دارد.

۸. خواندن حرزهای مروی از ائمه علیهم السلام که در کتب ادعیه و حدیث مذکور است؛ و از جمله حرزهای مجرّب و عالی المضمون، حرز مروی از حضرت امام رضا و حضرت امام جواد علیهما السلام در تعقیب نماز صبح است: **بِسْمِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ** ⇨



﴿ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ، وَ أُفُوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ، فَوْقَهُ اللَّهُ سَبْئَاتٍ مَا مَكَرُوا، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ آلِهِمْ لَمَّا نَسُوا مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ. مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. مَا شَاءَ اللَّهُ لَا مَا شَاءَ النَّاسُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَإِنْ كَرِهَ النَّاسُ، حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ، حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ، حَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ حَسْبِيَ مَنْ هُوَ حَسْبِي، حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي، حَسْبِيَ مَنْ كَانَ مُنْذِرًا [ قَطُّ ] كُنْتُ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي، حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. (عدة الداعی، ص ۲۶۸؛ کافی، ج ۲، ص ۵۴۷)

۹. مداومت بر قرائت این ذکر در صبح و شام سه مرتبه: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دَرَجَةِ الْحَصِينَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ. (کافی، ج ۲، ص ۵۳۴) و مناسب است بعد از آیه الکرسی در تعقیب نماز صبح و مغرب، گفته شود: یا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. و بعد از آن این ذکر شریف سه بار گفته شود.

۱۰. بلند اذان گفتن در منزل که اذان شیاطین را دور می کند. (کافی، ج ۳، ص ۳۰۸) روایت شده است که هر جائی که از شیاطین جن ترسیدید بلند اذان بگوئید. (بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۱۹ و ۱۶۲)

۱۱. داشتن قرآن و بلندخواندن آن در منزل. (همان مصدر، ج ۸۹، ص ۱۹۶ و ۲۰۱)

۱۲. روضه و ذکر توسل خصوصاً در منزل و نیز مطلق توسل به معصومین علیهم السلام خصوصاً توسل به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ذکر «یا علی» مجرب است.

۱۳. صلوات بر رسول خدا و اهل بیت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خصوصاً همراه با لعن بر دشمنان.

۱۴. نصب کردن آیات مبارکه قرآن و روایات و اسامی مبارکه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم الصلوٰة والسلام و یا برخی از جداول در منزل؛ خصوصاً آیه الکرسی. در مورد آیه الکرسی علامه والد کیفیتش را چنین میفرمودند که: آن را در هشت قاب (آیه اول را در چهار قسمت و بقیه را نیز در چهار قسمت) با خط زیبا بنویسند و در داخل منزل از طرف ﴿

.....

⇨ راست درب ورود اطاق ورودی در بالای دیوار و نزدیک به سقف، قاب اوّل را نصب کنند و به ترتیب با فواصلی قابهای بعدی را نصب کنند تا قاب آخر در طرف چپ ورودی منزل قرار گیرد و طبیعتاً برخی از قابها در برخی از اطاقهای دیگر واقع می شود.

درباره الواح و جداول میفرمودند: رسم اینها محتاج اذن است و خود ایشان به برخی از شاگردان برای رسم بعضی از جداول اذن دادند. بعضی از جداول رسم شده توسط اهل فن را نیز مانند لوح «جَنَّةُ الْأَسْمَاءِ» مرحوم حافظیان رضوان الله علیه تأیید میکردند و در منزل خودشان نصب فرموده بودند و به ما نیز هدیه دادند و میفرمودند: در اطاق ورودی بردیواری نصب کنید که وقتی رو به قبله می ایستید قاب مقابل شما باشد.

۱۵. نوشتن برخی از آیات چون آیه الكرسي و معوذتین و برخی از تعویذات و جداول و به همراه داشتن آنها؛ خصوصاً برای اطفال مناسب است که نوشته شود و در کیسه کوچکی قرار داده و در گردن کودک آویزان کنند یا به لباسش با سنجاقی نصب نمایند.

۱۶. به همراه داشتن مقداری از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام که حرز و امان است. (بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۰۹)

۱۷. در دست نمودن انگشتر عقیق که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مروی است که: هَلَا تَخْتَمُتَ بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ يَحْرُسُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ. (کافی، ج ۶، ص ۴۷۱)

۱۸. مداومت بر صدقه دادن در هر روز و لو به مقدار کم.

۱۹. مداومت بر طهارت (وضوء و اغسال واجبه) و مداومت بر غسل جمعه و دیگر اغسال مستحبّه.

۲۰. مداومت بر نظافت بدن و نظافت منزل که ملائکه از نظافت لذت برده و حضور می یابند، و شیاطین بالعکس بیشتر حضورشان در مکانهای آلوده و کثیف و میکروبی و متعفن است.

۲۱. استعمال عطر و خوشبوکردن خود و منزل.

۲۲. دودکردن اسپند و کندر و عود و بیرون بردن و خالی کردن سوخته اسپند بیرون منزل.

۲۳. داشتن کبوتر یا مرغ و خروس؛ خصوصاً خروس سفید در منزل که باعث ⇨

.....

⇨ می شود جنیان را از اذیت اهل منزل باز دارند.

اما ترک چیزهایی که محبوب شیاطین است، برخی از موارد آن چنین است:

۱. بیرون بردن زیاله‌ها از منزل خصوصاً شبها و در هنگام خواب. و شستن یا بیرون بردن ظروف شسته نشده، خصوصاً ظروف چرب و نیز قراردادن غذاهای باقی مانده در ظرف سرپوشیده تا جنیان برای استفاده از آن وارد نشوند و اذیتی برای اهل منزل ایجاد نکنند. و همچنین اجتناب از اماکن تاریک؛ چون مکانهای تاریک و آلوده برای جنیان مطلوب است.

۲. رفع بوی بد از بدن و لباسها و خصوصاً بوی چربی از دست و دهان در هنگام خواب و خصوصاً از دست و دهان کودکان.

۳. استفاده نکردن از رنگهای قرمز و سیاه که مطلوب شیاطین جن است؛ خصوصاً مخدراتی که به آزار و اذیت جنیان مبتلا می شوند در لباس و ملحفه و پتو و پرده و ... از این رنگها استفاده نکنند.

۴. مخدرات در شرائطی که در منزل بدون همسر هستند، از پوشیدن لباسهای برهنه و آرایش کردن بپرهیزند که برای شیاطین جن، انس با زنان مطلوب است و موجبات اذیتشان را فراهم می کنند، بهتر است در منزل از لباسهای سفید و گشاد استفاده کنند که سنت نیز هست؛ مگر هنگام آمدن شوهر که تزئین برای شوهر مستحب است. حتی مرحوم علامه والد میفرمودند: خوب است که مخدرات در منزل وقتی تنها هستند مقنعه نیز سر کنند که ملائکه زنان پوشیده را دوست داشته و شیاطین کمتر در ایشان طمع می کنند.

۵. از ارتکاب معاصی در منزل اجتناب شود، از غیبت و نیمه و نزاع و درگیری و مجالست با نامحرمان و از صدای موسیقی مطلقاً اجتناب کنند که انواع موسیقی شیاطین را جذب می کند. و یکی از جهاتی که مرحوم والد نیز در نامه خود بر بیرون بردن رادیو و تلویزیون تاکید کرده اند، همین است که وجود این دو در منزل، علاوه بر مفسد دیگری که دارند، عادة ملازم صوت موسیقی است.

۶. دوری از داشتن مجسمه و عکس ذی روح و سگ و خمر و آلات لهو و قمار در ⇨

۱. خوب است که خود و خانواده، قبل از هر نماز این ذکر را یکبار قرائت نمائید: **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ.**
۲. و بگوئید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَا يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَا يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا.**

◀ منزل که همه اینها ملائکه را دفع و شیاطین را جذب می نماید.

۷. سکونت در طبقات همکف یا نزدیک به زمین؛ چون جتیان به طور طبیعی غالباً با سطح زمین فاصله دارند و لذا در طبقات بالا بیشتر تردد می کنند. مرحوم علامه والد می فرمودند: دشمنان اسلام نیز به این نکته واقف شده اند و لذا وقتی می خواهند جلسه ای برای نقشه کشیدن در مسیر هدم اسلام بگذارند آن جلسات را در طبقات بالای برجها برگزار می کنند تا شیاطین بیشتر به ایشان مدد برسانند. می فرمودند: اگر کسی در طبقه دُوم یا بالاتر سکونت میکند، حتماً آیه الکرسی در منزل نصب کند.

آنچه عرض شد اسباب ظاهری است که انسان به حسب وظیفه باید از آن استفاده نماید، ولی عمده در مقابله با شیاطین توکل بر خداوند و خود را به خداوند سپردن است که خداوند انسان را که به ذات خود فقیر و ضعیف و محتاج است، به غناء و قوت خود قوی و استوار می نماید و می تواند در برابر هر موجودی بایستد و مقاومت کرده آن را دفع کند. سُور و اذکاری که گذشت نیز برای تقویت حال نفویض و توکل است و اگر مؤمن آن را از صمیم قلب بخواند و امرش را به خداوند واگذار کند، آثار و برکات فراوانی دارد.

غیر از توکل، بقیه اسباب دفع شیاطین علیت ناقصه دارند و ممکن است علی رغم مراعات همه آنها باز هم شیاطین خیلی خبیث، مؤمن را رها ن سازند، ولی حضرت حق درباره توکل ضمانت قطعی فرموده که مؤمنینی را که توکل نمایند، از دسترس شیطان خارج نموده و شیاطین سیطره ای بر ایشان نداشته باشند. **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. إِنَّمَا سُلْطَنُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ.** (آیات ۹۹ و ۱۰۰ از سوره النحل) **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا.** (آیه ۶۵، از سوره ۱۷: الإسراء) **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.** (آیه ۳، از سوره ۶۵: الطلاق)

۳. محل سکونت باید در طبقه نزدیک به زمین باشد، و اگر ناچار به سکونت در طبقات فوقانی شدید، آیه الکرسی را تا عبارت: **وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ**، به همه دیوارهای اطاقها نصب کنید.

۴. دودکردن مقدار کمی کندر، اندکی قبل از سحر، و دائم الوضوء بودن.  
۵. قرائت قرآن توسط شما و همه اعضای خانواده به مقدار نصف حزب در صبح با آواز و صدای بلند. و این نحوه قرائت برای مخدرات، چنانچه نامحرم صدای آنها را نشنود اشکالی ندارد.

۶. پس از هر نماز واجب، بعد از تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها یک مرتبه: **وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ**.

۷. بیرون بردن تلویزیون و رادیو و وسائلی از این قبیل، از فضای خانه؛ و همچنین تماشا نکردن تلویزیون در خارج از منزل.

۸. اول طلوع آفتاب و اول غروب آن یک مرتبه: **قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**.

۹. در بعضی از نامه هایی که سابقاً برای شما ارسال نمودم بعضی مطالب را برای بهبود راه و رسم زندگی خانوادگی تذکر دادم ... و خدا میداند در نزد من مطلبی بیش از همین تذکرات ساده و آسان نیست.

اما پذیرفتن و عمل نمودن بدست شما و به توفیقی از جانب خداوند سبحانه و تعالی است؛ **إِنَّهُ سَمِيعٌ مَجِيبٌ** و بعباده قریب. دستگاه فشارسنج و درجه آن به دست ما رسید. تشکر پی در پی از جانب دوست و برادر کوچک شما و دعاگوی شما تحت قبه امام رؤوف علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

الأحققر الأفقر سیّد محمدحسین حسینی طهرانی

۷ شعبان/۱۴۱۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوستان  
رفقای

حضرت اخوی فی الله فضیله العظم سماحة ابی محمد الحاج عبد الجلیل

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته فبعد السلام والتبلیات الدافرة ارجو  
من الله السلامة والعافية لكم ولأهلکم ، وصلت بقیتمک السبابة  
فطالعتما ومرتت بذلک ، بحمد الله آية الله العلامة سيد الداد مدظلہ العالی  
کیف فی الصلوة والعافية واطلع علی ما ذکرتم من الأسف لاجل عدم  
الادوية فی الصدقات فقال مدظلہ : ان الآن لا يحتاج الی  
هذه الأدوية فلا تشتروها ، ولما سئلت عن حضرت الوالد ارام الله تعالی من  
عدم نجی الحضرات فی الصلوة لأهلکم قال سيد الداد : تجلس ذاتی  
قبل الشروع فی الصلوة وتتنظر وتتوجه بالله تعالی فبعد ذلك تبدأ بالصلاة  
۴ وكذلك تنظر بعینها فی الصلوة فی الساقع المقصورة ۳ وترى حركات اليد  
فی الصلوة ولا بأس لكم فی العمل بهذا المستور - ۲ - ولما ما ذکرتم من  
فی الطهارة والنجاسة وفي التقید بعض الامور فقال سيد الداد مدظلہ هذه الامور  
عندی لیس بجانز بل حرم وقلنا شد فی طهارة ونجاسة فلا تدان بحمل علی الطهارة  
فعلی هذا لا یجوز الا التزام بما ذکرتم والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. حَالِي بِحَمْدِ اللَّهِ جَيِّدَةٌ وَاشْتَغَلْتُ  
بِكِتَابَةِ بَقِيَّةِ الْبُحُوثِ مُجَدِّدًا وَ الْآنَ أُبَشِّرُكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ مِنْهُ عَلَى تَصْمِيمِ وَإِرَادَةِ  
تَرْجَمَةِ جَمِيعِ الْكُتُبِ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْإِنْكَلِيزِيَّةِ كَمَا كُنْتُمْ تُحِبُّونَهُمَا مِنْ سِنِينَ  
قَبْلُ. وَ مَوْسَسَاتٌ وَ أَفْرَادٌ مُطَّلِعُونَ شَرَعُوا بِهَذَا التَّصْمِيمِ وَ نَرْجُو أَنْ تَكُونَ  
عَاقِبَةُ أَمْرِنَا وَ أَمْرِهِمَا خَيْرًا بِمُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ  
أَجْمَعِينَ.

مِنَ الْعَبْدِ الْفَقِيرِ الْحَقِيرِ

سَيِّدِ مُحَمَّدِ حَسَنِ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ

فِي ٦ جُمَادَى الْأُولَى / ١٤١٣

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

لِحَضْرَةِ أَخِي فِي اللَّهِ فَضِيلَةَ الْمُعْظَمِ سَمَاحَةَ أَبِي أَحْمَدَ الْحَاجِّ عَبْدِ الْجَلِيلِ  
مُحْيِي دَامَتْ تَوْفِيقَاتُهُ.

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

فَبَعْدَ السَّلَامِ وَ التَّحِيَّاتِ الْوَافِرَةِ أَرْجُو مِنَ اللَّهِ السَّلَامَةَ وَ الْعَافِيَةَ لَكُمْ وَ  
لِأَهْلِكُمْ. وَصَلَتْ رَقِيمَتُكُمْ الْمُبَارَكَةُ فَطَالَعَتْهَا وَ سَرَرْتُ بِذَلِكَ.

بِحَمْدِ اللَّهِ ءَايَةُ اللَّهِ الْعَلَامَةُ السَّيِّدُ الْوَالِدُ مَدَّ ظِلَّهُ فِي الْجُمْلَةِ يَكُونُ  
فِي الصَّحَّةِ وَ الْعَافِيَةِ، وَ اطَّلَعَ عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ مِنَ الْأَسْفِ لِأَجْلِ عَدَمِ هَذِهِ  
الْأَدْوِيَةِ فِي الصَّيْدَلِيَّاتِ فَقَالَ مَدَّ ظِلَّهُ: إِنَّ الْآنَ لَانْحِتَاجُ إِلَى هَذِهِ الْأَدْوِيَةِ  
فَلَاتَشْتَرَوْهَا.

وَ أَمَّا مَا سَأَلْتُمْ عَنْهُ حَضْرَةَ الْوَالِدِ أَدَامَ اللَّهُ بَقَاءَهُ مِنْ عَدَمِ مَجِيءِ الْخَطَرَاتِ  
فِي الصَّلْوَةِ لِأَهْلِكُمْ، قَالَ السَّيِّدُ الْوَالِدُ: [١]. تَجَلَّسُ دَقَائِقَ قَبْلَ الشَّرُوعِ فِي الصَّلْوَةِ وَ



تَتَفَكَّرُ وَتَتَوَجَّهُ بِاللَّهِ تَعَالَى فَبَعْدَ ذَلِكَ تَبْدَأُ بِالصَّلَاةِ. ۲. وَكَذَلِكَ تَنْظُرُ بَعَيْنَهَا فِي الصَّلَاةِ فِي الْمَوَاقِعِ الْمُفَرَّزَةِ. ۳. وَتُرَاعِي حَرَكَاتِ الْيَدَيْنِ فِي الصَّلَاةِ، وَلَا بَأْسَ لَكُمْ فِي الْعَمَلِ بِهَذَا الدَّسْتُورِ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُمْ مِنَ الْإِحْتِيَاطَاتِ فِي الطَّهَارَةِ وَالنَّجَاسَةِ وَفِي التَّقْيِيدِ بِبَعْضِ الْأُمُورِ، فَقَالَ السَّيِّدُ الْوَالِدُ مَدَّظَلَّهُ: هَذِهِ الْإِحْتِيَاطَاتُ عِنْدِي لَيْسَ بِجَائِزٍ بَلْ مُحَرَّمٌ، وَكَلَّمَا شُكَّ فِي طَهَارَتِهِ وَنَجَاسَتِهِ فَلَا بُدَّ أَنْ يُحْمَلَ عَلَى الطَّهَارَةِ؛ فَعَلَى هَذَا لَا يَجُوزُ الْإِلْتِزَامُ بِمَا ذَكَرْتُمْ.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

مشهد مقدس

السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ صَادِقُ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ

ترجمه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

حَالٌ مِنْ بِحَمْدِ اللَّهِ خَيْرٌ اسْتِ وَمَجْدُوداً مَشْغُولٌ نَوِشْتَنُ بَقِيَّةُ مَبَاحِثِ هَسْتَمُ وَالْآنَ بِهَ شَمَا اَيْنَ بَشَارَتِ رَا مِيدَهْمُ كِهَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ مِنْهُ تَصْمِيمُ بَر اَيْنَ شَدُ كِهَ هَمَّةُ كِتَابَهَا بِهَ زِيَانِ عَرَبِي وَ اِنْگَلِيسِي تَرْجَمِهَ شُودُ؛ چنانکه شما چندین سال است که مشتاق آن هستید و مؤسسه‌ها و افراد خبره‌ای هم این کار را شروع کرده‌اند. و امیدواریم که عاقبت امر ما و این کار ختم به خیر شود، بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

از طرف بنده فقیر حقیر

سید محمدحسین الحسینی الطهرانی

در ۶ جمادی الاولی ۱۴۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

خدمت برادر فی الله جناب محترم حضرت آقای ابو احمد  
عبدالجلیل دامت توفیقاته.

سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

بعد از سلام و تحیات فراوان از درگاه خداوند، سلامتی و عافیت شما و خانواده‌تان را آرزو می‌نمایم. رقیمة مبارکة شما رسید و آن را مطالعه نموده و از آن خشنود گشتم. بحمدالله آية الله علامه سیّد والد مدّظله فی الجملة در صحت و سلامتی هستند و از ناراحتی شما به جهت پیدا نشدن داروها در داروخانه‌ها مطلع گشتند و فرمودند: الآن نیازی به آن داروها نیست و نمی‌خواهد آنها را تهیه کنید.

و اما آنچه از حضرت والد ادام الله بقائه درباره پیش نیامدن خواطر در نماز برای همسران پرسیده بودید، ایشان فرمودند: ۱. قبل از شروع به نماز چند دقیقه بنشینند و به تفکر و توجه به خدا مشغول شوند و سپس نماز را شروع نمایند. ۲. و همچنین در نماز به جاهائی که در شرع مشخص شده نگاه کنند. ۳. و همچنین حرکات دستها را آنگونه که وارد شده مراعات نمایند. و برای شما هم مانعی ندارد که این دستور را انجام دهید.

و اما آنچه درباره احتیاط زیاد در طهارت و نجاست و مقید بودن به بعضی از کارها ذکر کردید، ایشان فرمودند: این احتیاطات در نزد من جائز نیست، بلکه حرام است؛ و هر چیزی که انسان در طهارت و نجاست آن شک نمود باید بنا را بر طهارت آن بگذارد. بنابراین التزام به این کارها جائز نیست.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مشهد مقدّس

السید محمد صادق الحسینی الطهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم در مسکن  
 محمد و آله  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلام بر ائمه و صلوات بر علیهم  
 فان سلامی لا یلیق بنا انکم  
 المحضرة اخي الفخر سيد الحاج عبد الجليل الخ  
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته آلاف السلام بعد التعميات والا لکم الی جنابکم قال الله  
 سلامه والقره لیس فی راتقوا لکم ولا علی سلام ورساله نريد الدعوت لنا ولکم حتی یصلنا  
 فی جوارحه فی تربیته صلوات الله علیه والله دیم اهل بقعة الطین الطاهرین امین انی کلمات  
 نزلکم ویتسلم محمد الخداد صلوات الله علیه والذکر لکم العظیم الحال الله تعالی استفت  
 وقد حال الفراق منکم الله نسا لله نبارک لنا علی من یسوی النوا علیه آلاف  
 انی قد تم لزیارتکم ، وصلت بیادکم المترفة ورسیده بها التبرؤ ولت فی نفسی ان فی لمانیا  
 حظ لمان مرتبه وقلتم الله لیسع براضه لایدم بلطفه وانامه ، اذیت سلام المحضرة  
 زجاده زجها ورسود من سلامکم وصحة حاکم وقال بطله فی جواب السالین را الله  
 الاتصالی لا یترک فی اذن الاب ورا لیس هو الاکان فقد ارید بان لا یفعلوا  
 لا لکم ولا لعلیم اید ، ولكن کما ریدم اید فان کان ذلك الامر اعداداً فقلنا ثلاث ایزت  
 فیعل ذلك ان کان امراً اهم من ذلك تتقل عن ایزت استخوانه جمده وان کان اهم من ذلك  
 نفسی ایزت الی ان تبلغ من مرة اذ کان الفعل ذا اهمیت جداً واذ کان اهم من ذلك ورضاً

لیکن الورد الجواد الله قاله سلم لانا لانا  
 یقولون واما انما یقولون  
 فیقولون واما انما یقولون  
 فیقولون واما انما یقولون

بسم الله الرحمن الرحیم  
 فیقولون واما انما یقولون  
 فیقولون واما انما یقولون  
 فیقولون واما انما یقولون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِهِ نَسْتَعِیْنُ  
 وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی سَیْدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ أَجْمَعِیْنَ  
 سَلَامٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ نَحْوَ جَنَابِكُمْ فَإِنَّ سَلَامِی لَا یَلِیْقُ بِشَأْنِكُمْ  
 لِحَضْرَةِ أُخَى الْعَزِیْزِ سَیْدِی الْحَاجِّ عَبْدِ الْجَلِیْلِ مُحِبِّی أَطَالَ اللّٰهُ بَقَاءَهُ مَعَ  
 مَجْدِهِ وَعِزِّهِ .

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ ءَآلَافَ السَّلَامِ؛ بَعْدَ التَّحِیَّاتِ وَالإِكْرَامِ  
 إِلَى جَنَابِكُمْ، نَسَأَلُ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى السَّلَامَةَ وَالعِزَّةَ وَالشَّرْفَ وَالبَقَاءَ لَكُمْ وَ  
 لِأَهْلِ بَیْتِكُمْ وَنَسَأَلُهُ مَزِیْدَ التَّوْفِیْقِ لَنَا وَلكُمْ حَتَّى یُسَكِّنَنَا فِی جِوَارِهِ فِی قُرْبِ  
 مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ ءَامِیْنَ.  
 وَإِنِّی كَلَّمَا تَذَكَّرْتُ وَدَّكَّمُ وَمَحَبَّتِكُمْ لِسَیْدِی الْحَدَادِ رِضْوَانِ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَ  
 لِوَالِدِی الْمَعْظَمِ أَطَالَ اللّٰهُ بَقَاءَهُ اشْتَقْتُ إِلَى لُقِیَاكُمْ وَقَدْ طَالَ الْفِرَاقُ، رَزَقَكُمُ اللّٰهُ إِنْ  
 شَاءَ اللّٰهُ زِیَارَةَ مَوْلَانَا عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَیْهِ ءَآلَافُ التَّحِیَّةِ وَالثَّنَاءِ، كَى تُوَفَّقَ  
 لِزِیَارَتِكُمْ.

وَصَلَّتْ رِسَالَتُكُمْ الشَّرِیْفَةَ وَسُرِرْتُ بِهَا كَثِیْرًا وَقُلْتُ فِی نَفْسِی: إِنْ فِی كِتَابَةِ  
 الْحَبِیْبِ حَظُّ لَنَا مِنْ رُؤِیْتِهِ وَفَقَّكُمْ اللّٰهُ لِجَمِیْعِ مَرَاضِیْهِ وَأَیْدِكُمْ بِلُطْفِهِ وَإِنْعَامِهِ.  
 أَذِیْتُ سَلَامَكُمْ لِحَضْرَةِ الْوَالِدِ رُوحِی فِدَاهُ وَزَادَهُ فَرَحًا وَسُرُورًا مِنْ سَلَامَتِكُمْ وَ  
 صَحَّةِ وَحُسْنِ حَالِكُمْ. وَقَالَ مُدَّظِّلُهُ فِی جَوَابِ الْمَسْأَلَتَیْنِ:  
 أَمَّا الْأُوْلَى فَإِنَّ الْإِحْتِیَاطَ لَا یُتْرَكُ فِی إِذْنِ الْأَبِ.

وَأَمَّا الثَّانِیَةُ وَهِيَ الْاسْتِخَارَةُ فَقَدْ أَمَرَ السَّیِّدُ بَأَنْ لَا تَفْعَلُوا ذَلِكَ لِأَنَّكُمْ وَلَا  
 لِغَیْرِكُمْ أَبَدًا. وَلَكِنْ كَلَّمَا أَرَدْتُمْ أَمْرًا فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ الْأَمْرُ أَمْرًا عَادِیًّا فَقُولُوا ثَلَاثَ  
 مَرَّاتٍ: أَسْتَخِیْرُ اللّٰهَ بِرَحْمَتِهِ، وَتَفْعَلْ ذَلِكَ. وَإِنْ كَانَ أَمْرًا أَهْمًا مِنْ ذَلِكَ فَتَقُولُ  
 خَمْسَ مَرَّاتٍ: أَسْتَخِیْرُ اللّٰهَ بِرَحْمَتِهِ. وَإِنْ كَانَ أَهْمًا مِنْ ذَلِكَ أَيْضًا فَعَشْرَ مَرَّاتٍ، إِلَى  
 أَنْ تَبْلُغَ خَمْسِیْنَ مَرَّةً إِذَا كَانَ الْفِعْلُ ذَا أَهْمِیَّةٍ جَدًّا.

و إذا كانَ أهمَّ من ذلك تَوْضُأً وَصَلَّ رَكَعَتَيْنِ لِلاِسْتِخَارَةِ أَيْ طَلَبِ الخَيْرِ  
 مِنَ اللّهِ وَ تَقُولُ بَعْدَهَا مِائَةَ مَرَّةٍ ذَلِكَ الذِّكْرُ. وَإِنْ كَانَ أَمْرًا لَيْسَ فَوْقَهُ مِنَ الأَهْمِيَّةِ  
 شَيْءٌ فَتَغْسِلُ غَسْلَ الاسْتِخَارَةِ وَ تُصَلِّي وَ بَعْدَ الصَّلَاةِ تَقُولُ مِائَةَ مَرَّةٍ: أَسْتَخِيرُ اللّاهُ  
 بِرَحْمَتِهِ، وَ تَفْعَلُ ذَلِكَ؛ فَإِنْ خَيْرًا لَكُمْ يَقْدُرُ اللّهُ لَكُمْ وَ إِلاَ فَلا. لا زَالَ أَدْعُوكُمْ وَ  
 نَرْجُوا الخَيْرَ وَ الرَّحْمَةَ لَكُمْ، رَزَقْنَا اللّهُ لُقْيَاكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ آله فِي الدُّنْيَا وَ الأُخْرَةِ.  
 السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.  
 كتبه بِيَمِينِهِ الدَّائِرَةُ الرَّاجِي رَحْمَةَ رَبِّهِ  
 السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ صَادِقُ الحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ  
 فِي المَشْهَدِ الرِّضْوِيِّ  
 سَيِّدِي الوَالِدُ أَطَالَ اللّهُ بَقَاءَهُ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ سَلَامًا كَثِيرًا وَ إِخْوَانًا حَفِظَهُمُ اللّهُ  
 أَيْضًا يَقْرَأُ وَك السَّلَامُ وَ بِحَمْدِ اللّهِ السَّيِّدِ مُدَّ ظِلُّهُ وَ أَهْلُهُ كُلُّهُمْ سَالِمُونَ وَ يَدْعُو لَكُمْ  
 دَعَاءَ الخَيْرِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللّهِ.  
 ترجمه:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

وَالحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العَالَمِينَ وَ صَلَّى اللّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آله أَجْمَعِينَ.  
 سلامی از ناحیه پروردگار رحمن بر شما، چه اینکه سلام من لایق شأن  
 شما نیست، خدمت برادر عزیز سرور من حاج عبدالجلیل محیی أطال الله بقاءه  
 مع مجده و عزّه.

هزاران سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد. بعد از تحیت و اِکرام، از  
 بارگاه خداوند تبارک و تعالی سلامت و عزّت و شرف و بقاء را برای شما و  
 اهل بیتتان مسألت می‌نمائیم و از او مزید توفیق خود و شما را درخواست  
 می‌کنیم، تا ما را در جوار خود و در کنار رسول خدا صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآله وَ سَلَّمَ وَ  
 اهل بیت پاک و طاهرش مأوی دهد؛ آمین.

حقاً اینجانب هرگاه به یاد اشتیاق و محبت شما به سرورم حضرت آقای حدّاد رضوان‌الله‌علیه و به والد معظّم أطال‌الله‌بقائه می‌افتم، مشتاق دیدار شما می‌شوم، و همانا فراق به طول انجامیده است. خداوند ان‌شاء‌الله زیارت مولایمان حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التّحیّة والثّناء را روزی شما کند تا ما موفق به دیدار شما شویم.

نامه شریف شما رسید و بسیار مسرور شدم و پیش خود گفتم: در نامه حبیب بهره‌ای از دیدار اوست. خدا شما را به هر آنچه رضای اوست موفق گرداند و به لطف و انعام خود شما را تأیید نماید.

سلام شما را خدمت حضرت والد روحی فداه رساندم و ایشان از سلامت و حسن حال شما خرسند و مسرور شدند. ایشان در پاسخ سؤال اوّل شما فرمودند: در اذن پدر احتیاط ترک نشود.

و در پاسخ سؤال دوّم که در مورد استخاره بود فرمودند: این کار را، نه برای خود و نه برای دیگران، أبداً انجام ندهید. بلکه هر وقت خواستید کاری انجام دهید؛ اگر از امور عادی است، سه مرتبه: **استخیرُ الله بِرحمته** بگوئید و آن کار را انجام دهید. و اگر کار مهمتری است همین ذکر را پنج مرتبه بگوئید. و اگر مهمتر از آن است همین ذکر را ده مرتبه بگوئید؛ تا پنجاه مرتبه، اگر دارای اهمّیت بسیاری است.

و اگر از این هم مهمتر است، وضوء بگیرید و دو رکعت نماز به نیت نماز استخاره یعنی طلب خیر از خدا بجای آورید و بعد از آن صد مرتبه همین ذکر را بگوئید. و اگر کاری است که بالاترین درجه اهمّیت را دارد، غسل استخاره کنید و نماز را بجا آورید بعد از نماز صد مرتبه: **استخیرُ الله بِرحمته** بگوئید که اگر آن کار برای شما خیر باشد خدا برای شما تقدیر میکند و اگر برایتان خیر نباشد خدا مقدر نمی‌فرماید.

همیشه دعاگوی شما بوده‌ام و امیدوارم خیر و رحمت نصیب شما شود.  
خداوند دیدار شما را در دنیا و آخرت، به حقّ محمد و آل محمد، روزی ما  
فرماید.

و السّلام علیکم ورحمة الله و بركاته  
کتبه بیمناه الدّائرة الرّاجی رحمة ربّه  
السّید محمد صادق الحسینی الطّهرانی  
فی المشهد الرّضوی

### حاج محمدعلی خلفزاده طائی

جناب آقای خلفزاده از اولین شاگردان حضرت آقای حدّاد قدّس سرّه  
بود که نسبت به حضرت آقای حدّاد عشق و علاقه‌ای عجیب داشت و اگر  
بگوئیم که در حضرت آقای حدّاد فانی بود، سخن به خطا نگفته‌ایم.  
ایشان در حضر و سفر در حدّ امکان ملازم حضرت آقای حدّاد بود و به  
واسطه این عشق و ارادت حالاتی عالی یافته بود و مراحل سختی را پشت سر  
گذاشته بود و علامه والد تا زمانی که ایشان با مرحوم حضرت آقای حدّاد مرتبط  
بودند رابطه‌ای بسیار صمیمی با وی داشتند.





گفتار دوم

آفات سلوک  
(نکاتی در باب رفقای مرحوم علامه رحمته الله علیه)



همانطور که عرض شد اساس رفاقت حضرت علامه والد با دوستان خود تقوا و توحید و عرفان بود و بر همین اساس میزان و مدت رفاقت ایشان با رفقای سلوکی نیز تابع بقاء همین ملاکات بود. رفقای ایشان سه دسته بودند:

برخی از ایشان تا آخر ثابت قدم بوده و ارتباط و ارادتشان به اولیاء الهی چون حضرت آقای انصاری و حضرت آقای حداد تا آخر استمرار داشت و در مسیر متوقف نگشتند که رفاقت حضرت والد نیز با ایشان تا پایان به همین منوال بود.

و برخی در مراحل میانی سلوک متوقف می شدند و به مادون مقام توحید و فناء در ذات قناعت می ورزیدند و قبل از به دست آوردن گوهر مقصود از تحت تربیت اولیاء الهی خارج می شدند. علامه والد با این افراد به مقتضای حق رفاقت و وفاداری سالیان سال به رفاقت ادامه دادند تا جایی که دیگر مطمئن شدند که برای ایشان کاری از دستشان بر نمی آید و پس از آن آرام آرام روابطشان کم شد.

و برخی - العیاذ بالله - به راه خدا پشت نموده، مبتلا به استدراج و مخالفت با اولیاء الهی شدند و برخی در خفاء یا علن علیه راه عرفان و فناء تبلیغ و بزرگان این راه را تعییب نمودند و به طور کلی سد راه خدا شده و دیگران را نیز به بهانه های مختلف از ادامه سیر الی الله بازداشتند؛ که علامه والد نیز

ارتباطشان را پس از اتمام حجّت با ایشان به طور کلّ قطع نمودند و میفرمودند: درباره این افراد که به مقابله با اولیاء خدا و معاصی کبیره مبتلا شده‌اند، تمام حقوق رفاقت ساقط بوده و هیچ جای مسامحه وجود ندارد.

علامه والد به تصریح اساتیدشان دارای نفسی بسیار قابل و مستعدّ بوده و به فضل الهی از اساطین و اساتید کامل عرفان بهره‌مند بوده‌اند و سیری سریع و در عین حال عمیق داشتند، لذا با الطاف ربّانیّه و عنایات خاصّه حضرت حجّة‌الله‌الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف وجعلنا من أنصاره وأعوانه، به اعلی ذروه توحید واصل و در حرم امن الهی فی مقعد صدق عند ملک مقتدر<sup>۱</sup> متمکن گردیدند.

ایشان به واسطه این جهات، در بیان کیفیّت و صفات منازل و مقامات سیر إلى الله و ادراک دقائق و ظرائف سلوک و احاطه بر خفایای نفوس، و چگونگی عبور از کریوه‌های صعب‌العبور نفسانی، و تشخیص و درمان امراض ظلمانی و نورانی یدی طولاً داشتند، و به همین جهت گاهی در مناسبات و ملاقاتها مطالبی نفیس و لطائفی دقیق نسبت به عوامل عدم موفقیّت برخی از سالکان بیان می‌فرمودند که اشاره به برخی از آنها موجب مزید فائده و روشنی بخش راه سالکان و شوریدگان طریق حقّ خواهد بود.

بدیهی است که ذکر اسامی افراد و بیان خصوصیات و بسیاری از مسائل دیگر که جنبه خصوصی دارد مفید نبوده و حضرت والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نیز بنای اولیّه‌شان همیشه بر عدم نشر نام افراد بود و بر آن تأکید داشتند.

فلذا در این بخش به حول و قوه الهی مطالبی کلی از ارشادات و برخی از ظرائف سلوکی و انتقاداتی را که آن یگانه دوران و یگانه تاز وادی عرفان نسبت به

۱. آیه ۵۵، از سوره ۵۴: القمر.

روش بعضی از ارباب سلوک داشتند بدون پرداختن به جزئیات و بیان مصادیق ذکر می‌نمائیم.

### مطلب اول: توهم عدم نیاز به استاد و ذکر و فکر و ریاضت

یکی از آفات مهم راه عرفان که دامنگیر برخی از سلاک می‌گردد، توهم استغناء از استاد و امکان سلوک بدون توسل به دامان اولیاء الهی است. پس از رحلت مرحوم آقای انصاری قدس سره الشریف از آنجا که حضرت والد معظم با بصیرتی الهی، ولایت موحد عظیم الشان حضرت حاج سید هاشم حداد را ادراک کرده بودند و از طرفی با فقدان حضرت آقای انصاری لازم بود شاگردان ایشان تحت تربیت استاد کاملی درآیند تا زحمات آن فقید سعید، به بارنشسته و هر یک از آنان به قدر استعداد به فعلیت برسند، لذا والد معظم اصرار داشتند که رفقاء ایشان در مکتب توحیدی حضرت آقای حداد همچنان به راه خود ادامه داده و به حرم امن الهی واصل گردند.

نحوه دعوت و میزان بیان فضائل مرحوم حداد و کیفیت شرح و بسط مطالب در این دوره، نسبت به افراد مختلف متفاوت بود، چرا که ایشان ظرفیت و میزان آمادگی آنان را برای پذیرش حق کاملاً لحاظ می‌فرمودند.

در این مرحله برخی از مرتبطين مرحوم آقای انصاری احتیاج به استاد را بالکل انکار نموده و مدعی بودند راه خدا را می‌توان بدون استاد طی نمود و بر همین اساس دست ارادت به حضرت آقای حداد نداده و مسیر مستقلی برای خود پیش گرفتند.

از آنجا که روش تربیتی مرحوم آقای انصاری، بعد از التزام اکید به دستورات شرع مبین، بر اساس انس و جذبه بوده و به ندرت به کسی ذکر میدادند، برخی از ارادتمندان ایشان، تا آخر تصور صحیحی از سیر و سلوک

پیدانمودند و در حقیقت به حضرت آقای انصاری نیز دست ارادت سلوکی ندادند و اعتقادشان چنین بود که با برقرارکردن جلسات انس و نشستن رفقا در کنار یکدیگر و برگزاری مجالس توسّل، طیّ راه خدا ممکن است و نیازی به مجاهدت‌ها و عبادات و اذکار و دخول در تحت ولایت و تربیت اولیاء الهی و سنجش هر عمل بر اساس تشخیص استاد خبیر و بصیر نیست.

این دسته از رفقا پس از مرحوم آقای انصاری به همین روش عمل نمودند و از پذیرش دعوت حضرت والد سرباز زده و ضمن احترام و ارادت به حضرت آقای حدّاد، تحت تربیت و ولایت این ولیّ کامل الهی واقع نشدند.

غافل از اینکه راه صحیح در زمان حضرت آقای انصاری نیز تسلیم کامل در برابر ایشان و سپردن خود به آن ولیّ الهی بوده و اگر بدون ارادت تامّ به ایشان نیز اثری و تحوّلی در نفوسشان پدید می‌آمده است، آن شور و حال و جذبه، اثر نفس نفیس آن کانون عشق و محبّت الهی بوده که اکنون از آن خبری نیست و هرگز با برپانمودن جلسات انس و تا دیروقت نشستن و حرف‌زدن و حافظ خواندن مقصود حاصل نخواهد شد.

فلذا محصول و نتیجه این رویه و آن جلسات چیزی جز داشتن حالی خوش و گذرا و أحياناً منامات و مکاشفات و کرامات نبوده و نمی‌تواند باشد؛ چرا که ورود به حریم مقدّس توحید و تحقّق به حقیقت ولایت مستلزم مجاهده کامل و ذکر و ورد و فکر و رعایت ظرائف اعمال است که جز با نظارت استاد حاصل نمی‌شود و در نهایت نیز محتاج ذبح کامل نفس است که باید به دست غیر که همان استاد است انجام گیرد و چگونه می‌توان بدون آب سیراب و بدون ذابح مذبوح و بدون مُفنی فانی گردید؟!!

علامه والد کراراً روش این افراد را تشبیه به گیاهی می‌کردند که خودرو است و بدون نظارت باغبانی ماهر رشد میکند که ممکن است به ظاهر هم

قدکشیده و بلند شود، ولی به کمال نرسیده و محصول نمی دهد. میفرمودند: این افراد سالکین را تربیت نمی کنند و آنها را با حالی خوش و حرارتی موقت که در اثر دور هم نشستن و بیان مطالب حکیمانه و گاه توحیدی به وجود می آید دلخوش می کنند و او را امر به تقید به نوافل و طاعات و اذکار و مراعات دقائق سلوک نمی کنند، و انسان می پندارد که کار او رو به رشد است و به همین امور قناعت می ورزد و امور خود را نیز تحت سرپرستی و ولایت استاد قرار نمی دهد و چه بسا مدت ها مبتلا به خطائی در رفتار و کردار است و از آن غافل بوده و در منزلی از منازل سلوک متوقف شده و خودش نمی داند.

علامه والد در بیان قسمتی از این جریانات می فرمایند:

«باری، آن دعوا که از آن شخص محترم در طهران برخاست، بعضی از رفقای طهرانی که هم دارای اعتبار سلوکی بوده و هم با او اخیراً نسبت خویشاوندی سببی پیدا نموده بودند، وی را تأیید و در نشست ها و گفتگوها داد سخن از عدم احتیاج به استاد را میدادند. و علاوه بر این، مخالفت شدید با دو امر دیگر داشتند: یکی عدم نیاز، بلکه عدم صحت، بلکه غلط بودن ذکر و ورد و فکر و محاسبه و مراقبه. دوم: غلط بودن ریاضت های مشروع و هرگونه التزامی در کیفیت و کمیت غذا و صیام و صلوة لیل و امثال ذلک. و با بیانه های شیرین و جاذب و جالب و مفصل و طولانی که بعضاً چند ساعت متوالی را فرامی گرفت میخواستند این مطلب را به کرسی بنشانند.

حقیر سنم در زمان رحلت آیه الله انصاری سی و پنج سال بود و آنان نسبت به من حکم پدر مرا داشتند و بسیار مسن تر و پیرتر بودند، و از طرفی در مجالس هم غالباً سکوت اختیار میکردم و فقط گوش میدادم و اصولاً حال و مجالس جنجال را نداشتم و شاید هم قدری نسبت به آنان روی حساب سابقه، احترام قائل می شدم؛ اینها موجب آن شد که: مجالس طراً و کلاً در تحت نفوذ ایشان

قرارگرفت و بعضی از معممین که با حقیر هم نسبت سببی داشتند و برخی از رفقای بازاری، همگی شیفته آن سبک و اسلوب شدند.

البته کراراً و مراراً هم نسبت به آن دو مرد محترم، و بعضاً نسبت به بعضی دیگر از آنها اجمالاً تذکر میدادم که: این سبک صحیح نیست؛ و نیاز به استاد و داشتن ذکر و فکر و مراقبه، از ارکان سلوک است و بدون آن قدمی را نمی توان فراتر نهاد. و شب تا به صبح را دور هم جمع شدن و به خواندن اشعار حافظ و ذکر خوبان و سرگذشت طالبان و گرم کردن مجالس را به این نحو، و سپس شام خوردن و باز مشغول بودن به همین گونه امور تا پاسی طولانی از شب برآمدن، و بدون تهجد خوابیدن و تنها به نماز صبح فریضه قناعت نمودن، دردی را دوا نمی کند و مانع و سدّی را از جلو پای سالک بر نمیدارد.

البته این مجالس خوب است در صورتیکه توأم با دستورات عمیق سلوکی از مشارطه و مراقبه و محاسبه باشد، بطوریکه سالک را در بازار و کنار ترازو و در معاملات تجارّتی و سائر امور، همچون این مجالس با نشاط و مراقب گرداند؛ نه آنکه بدون تعهد و التزام باطنی، صبح دنبال کار رود و با بعضی از معاملات ربوی و بانکی و عمل به چک و سفته و یا خدای ناکرده عدم عمل صحیح و راستین در هنگام کار و گیرودار بازار، خود را به دریا زده و هرگونه کاری را با فعّالیّت خود انجام دهد، آنگاه به حضور در جلسه شبها دلخوش باشد؛ این راه غلط است و جز اتلاف عمر و سرگرمی به بعضی از امور دلپسند همانند سائر طبقات، حاوی هیچگونه مزیتی و فضیلتی نیست.<sup>۱</sup>

باری، بر همین اساس ایشان بسیار نگران سالکین بودند که مبادا جذب این محافل شده و بدین روش انس بگیرند و در نتیجه از حرکت به توقّف و از

۱. روح مجرّد، ص ۴۳ و ۴۴.



سیر به سکون گرائیده و ناکام و تهیدست، بار خود را قبل از وصول به سر منزل مقصود بر زمین گذارند. می‌فرمودند: دل‌بسته شدن به این مجالس موجب توقّف در امر سلوک می‌شود و افرادی که در این ممشی هستند از وصول به توحید بهره‌ای ندارند.

ایشان در قسمتی دیگر در کتاب روح مجرد می‌فرمایند:

«از زمان ارتحال آیه‌الله انصاری که در دوّم ذوالقعدة ۱۳۷۹ هجریّه قمریّه واقع شد، تا امروز که روز بیست و چهارم شهر رجب المرجّب سنه ۱۴۱۲ می‌باشد و سی و سه سال می‌گذرد، آیا برای نمونه یک نفر شخص موحد تربیت کرده‌اید؟! یک نفر کسی که از عالم مثال و عقل عبور نموده و به تجلیات ذاتیه رسیده باشد تربیت کرده‌اید؟!»

لطفاً نشان دهید، که بسیاری از شیفتگان وادی حقیقت اینک در به در و کوی به کوی دنبال یک چنین انسانی می‌گردند! پس بدانید که این راه، راه غلط است و این طریق جز راه ظلمت چیزی نیست! مسؤولیت جمعی را بر عهده گرفتن، و آنان را یله و رها ساختن، و بدون مربّی و آموزنده به دست اختیار و اراده خویشتن سپردن، جز تضييع نفوس قابله و باطل ساختن مواد مستعده، آیا چیز دیگری می‌تواند همراه خود داشته باشد؟!»<sup>۱</sup>

۱. همان مصدر، ص ۵۱؛ از این فرمایش ایشان این طور بدست می‌آید که این مجالس و محافل و این نوع سلوک بر اساس محبت و خلوص بدون ریاضت و استقامت، ممکن است انسان را به مکاشفات مثالی و حتّی شهود عالم عقل نائل نماید، ولی ورود در تجلیات ذاتیه و فناء، بدون استاد و ریاضات متعذّر است، ولذا سالکینی که اینچنین حرکت می‌کنند، با وجود اخلاص و عشق و وصول به حضرت حقّ، به اتمام مسیر موفق نگشته و متوقّف می‌شوند. مرحوم علامه والد مکرّر می‌فرمودند: نوع این افراد عالم عقل را شهود نمی‌کنند و از مکاشفات مثالیّه عبور ننموده و دلخوش به همین مکاشفات هستند.

و نیز میفرمایند:

«باری، سرّ واقعی اظهارات آن مرد و تأیید این، آن بود که نمی خواستند زیر بار ولایت و هیمنه استاد سیّد هاشم حدّاد بروند؛ با آنکه همگی به خوبی وی را می شناختند و نسبت به مقامات روحانی و کمالات معنوی او اعتراف داشتند.

او یگانه مرد میدان آسمان توحید و ولایت بود، و در میان تلامذه مرحوم انصاری کسی که همه بدو بگروند موجود نبود، لهذا این تشتّت پیش آمد. اما از بدون استادی طرفی نیستند، و از استاد حدّاد هم بهره‌ای نگرفتند؛ وَ النَّاسُ حَيَارَى، لَا مُسْلِمُونَ وَلَا نَصَارَى؛ نعوذ بالله.»<sup>۱</sup>

نکته قابل توجه اینکه منظور از این سخن آن نیست که این افراد با توجه به مقامات مرحوم آقای حدّاد و آگاهی کامل از آن عالماً و عامداً در مقابل آن ولی الهی می ایستادند و استکبار می ورزیدند، بلکه غرض اشاره به نکته‌ای باریک و ظریف در نفس این افراد است که چون در درون و سویدای خویش استقلال داشته و برای خود در برابر مرحوم حدّاد شأنی قائل بودند و چون برای خود جلسه‌ای و شاگردانی و ارادتمندانی داشتند و نفس با این امور انس گرفته و از آن متلذذ می شود و نمی خواهد آن را رها نماید، ناخودآگاه تلاش می کند مطلب را بر طبق تمایلات خود توجیه نموده و سخن باطل را با رنگ و لعاب به جای حق برای خود و دیگران جلوه دهد.

این امر از مکائد شیطان و آفات نفس است که انسان تا از نفس خارج نشده و در توحید متمکن نگردیده، هر لحظه ممکن است به آن مبتلا گردد و هرچه هم تلاش کند چون در حجاب نفس خویش قرار گرفته، نمی تواند حقیقت

۱. همان مصدر، ص ۵۷ و ۵۸.

را خالص و آشکار دریافت نماید و یکی از فوائد استاد متنبه نمودن انسان در این نوع شرائط حساس است.

مجموعه ایرادات این جماعت و امثال آنان در آن زمان پنج ایراد بوده است که حضرت والد در کتاب شریف روح مجرد ذکر نموده و جواب هر یک را مشروحاً بیان فرموده‌اند.<sup>۱</sup>

### مطلب دوم: بیان مطالب باطل

از دیگر آفاتی که دامنگیر برخی از این سالکان گشت، بیان مطالب باطل و ذوقیات بی اصل و اساسی بود که در میان جمعی از ارادتمندان مطرح می شد و ایشان هم که نوعاً فاقد تحصیلات کافی در مسائل اعتقادی بودند، به همان مطالب معتقد شده و بر اساس همان دستورات مسیر زندگی خود را تعیین می نمودند و چه بسا در اثر یک دستور غلط، برای همیشه از جاده صواب منحرف می شدند.

در اثر سلوک و محبت و اخلاص، نفس سالک طهارت یافته و حقائق و مطالبی بر وی آشکار می شود که بر دیگران مخفی است و سخنانی حکیمانه و زیبا بر زبانش جاری می شود. در این هنگام سالک که این علوم و معارف را در نفس خود می بیند، بر اساس میل به دستگیری از دیگران و گاهی بر اساس حبّ نفس و تمایل به جذب دیگران به خود، شروع به بیان مطالبی برای آنان نموده و از این گونه مسائل سخن میگوید و چون در خلال آن، سخنانی شیرین و آب دار وجود دارد افراد مبتدی جذب شده و از این محافل استقبال می نمایند.

۱. همان مصدر، از ص ۴۱ تا ۵۴.

با این همه، شیطان و نفس نیز همواره در کمین این مؤمن سالک می باشند و اگر سالک غیر واصل از تحصیلات رسمی و علوم دینی دستش خالی بوده و واجد ملکه اجتهاد نباشد، چون نمی تواند حقّ و باطل و صحیح و سقیم را از هم تفکیک نماید، سخنانی باطل نیز بر زبان وی جاری می شود که خودش هم از بطلان آن بی خبر است و از آنجا که اطرافیان و ارادتمندان، وی را به تقوی و طهارت می شناسند آراء و افکار او را به دیده قبول می نگرند و به آن عمل نموده و منحرف می شوند.

برخی از رفقای علامه والد به این آفت دچار گشته بودند و جلساتی برپا می نمودند و در هر جلسه مطالبی را بیان میکردند که صواب و خطا در آن آمیخته بود و هر از چندی اظهار نظرهای بی اساسی می نمودند که چون رنگ و بوی توحید و محبت داشت، تشخیص آن برای غالب افراد مشکل می نمود و علامه والد از این روش و طریقه بسیار ناراحت بودند و در فرصت های مختلف تذکر میدادند؛ ولی چون آن افراد به این محافل انس گرفته و دیگران نیز به این جلسات علاقمند بودند، نصائح مشفقانه ایشان اثری نمی گذاشت.

از جمله در خاطر دارم که یکی از بستگان قصد سفر به یکی از بلاد کفر و توطّن در آنجا را داشت و به علت ارادتی که به یکی از این افراد داشت، در این باره از ایشان سؤال نموده بود و ایشان در جواب سخنی به این مضمون گفته بود: «خدای اینجا و آنجا یکی است.»

همین سخن سبب شد که آن فرد به دارالکفر هجرت نمود و همانجا ماند و در اثر این سفر ممشا و روش زندگیش تغییر نموده و در مسیر دیگری افتاد، با اینکه فردی پاک و قابل بود.

علامه والد وقتی این مطلب را شنیدند خیلی ناراحت شدند و به یکی از اقربا فرمودند که به نزد آنها رفته و توضیح دهد که سخن این آقا خطا بوده است و

با این حرفها مجوز سفر به کشورهای کفر فراهم نمی شود؛ مسافرت به دارالکفر در غیر ضرورت حرام است.<sup>۱</sup>

میفرمودند: درست است که خدای اینجا و آنجا یکی است ولی محیط اینجا و آنجا که یکی نیست. اینجا دارالاسلام است، انسان در تحت ولایت حکومت اسلام زندگی می کند. هر نقصی هم هست ولی باز انسان می تواند احکام الهی را اجرا کند. اگر بخواهد سالم زندگی کند می تواند؛ ولی آنجا حکومت کفر و آداب و رسوم کفار و فساد و فحشاء است و انسان هر چه هم مراقبت نماید در معرض تزلزل و زوال است.

خدای آنجا و اینجا یکی است و از جانب حضرت حق متعال هیچ نقصی و بخلی نیست، ولی آیا انسان می تواند در بلاد کفر که ظلمت و تاریکی اعمال سیئه و عقائد فاسده آنجا را فرا گرفته، از رحمت الهیه به همان شکلی بهره برده و استفاده نماید که در حکومت اسلام استفاده می نمود؟ هرگز.

میفرمودند: عمده اینست که در دارالکفر مؤمن زیر پرچم کفر است و هیچ ذلتی بالاتر از این ذلت نیست، و در دارالاسلام مؤمن تحت پرچم و لواء اسلام است و هیچ عزتی بالاتر از این عزت نیست.

علامه والد نیز گاهی به افرادی که به حسب شرائط مجبور بودند که مشهد مقدس و جوار حضرت ثامن الحجج علیهم السلام را ترک نموده و از جمع رفقای سلوکی فاصله بگیرند و از این بابت محزون و غمگین بودند، میفرمودند: غصه نخورید و بر خدا توکل نمائید؛ خدای اینجا همان خدای آنجاست؛ وقتی وظیفه شما در رفتن است خداوند هر فیض و رحمتی را که در اینجا به شما عطا

۱. علامه والد در معادشناسی، ج ۳، ص ۶۹ تا ۷۳ توضیحاتی پیرامون نظر شریفشان

مبنی بر حرمت توطن در دارالکفر مرقوم فرموده اند.

می‌نموده است می‌تواند در آنجا نیز عطا کند.

ولی این سخن عمیق و پرمغز کجا و آن مطلب که آن شخص محترم درباره سفر به دارالکفر گفته بود کجا؟! باری، یکی از اعتراضات ایشان به همین افرادی بود که بدون رسیدن به مقام کمال و بدون واجدیت ملکه اجتهاد و تضرع در معارف کتاب و سنت، خود را در معرض سؤال دیگران قرار داده و به اظهار نظرهای خطا می‌پرداختند که گاهی موجب تضييع نفوس و خروج آنها از صراط مستقیم می‌گشت.

### مطلب سوّم: قبول تربیت نفس بدون قابلیت آن

در جلد اوّل این کتاب گذشت که تربیت نفوس امری بسیار صعب و دشوار است و تا کسی از نفس نگذشته و بار خود را به منزل نرسانده و در مقام فناء تامّ متمکن نگشته نباید امر دیگران را به عهده بگیرد، مگر آنکه از جانب ولیّی از اولیاء خدا مأمور بوده و در حقیقت آن ولیّ، نفوس را از دریچه نفس این شخص سیر دهد.

یکی از آفات راه سالکان راه‌رفته که احاطه‌ای اجمالی به مسیر سلوک پیدا نموده و از زوایائی از نفس اشخاص نیز مطلع میگردند، این است که از سر شفقت و دلسوزی یا به جهت احساس وظیفه و یا گاه به واسطه حبّ نفس، سالکین الی الله را در حجر تربیت خود گرفته و امر آنان را به عهده می‌گیرند و سالکین مبتدی نیز که توان تشخیص استاد کامل را از غیر آن ندارند جذب آنان می‌شوند، خصوصاً اگر حرارت و شوری نیز در آن شخص باشد که سالکین مبتدی را در اثر مجالست با ایشان متحوّل نماید.

در حالیکه تربیت نفوس امری بسیار صعب و دشوار است و این کار بدون حصول شرائط، مفاسد بسیاری را به دنبال دارد:

**اولاً:** سبب می شود که سیر خود این سالک که هنوز به کمال نرسیده کند یا متوقف گردد؛ چون علاوه بر بار خود بار دیگران را هم به دوش گرفته و هنوز از خود فارغ نشده می خواهد دیگران را هم با خود ببرد و روشن است که چون از نفس خارج نشده و امر خود را بالکل به خداوند نسپرد و حضرت حقّ جلّ و علا امر او را متکفل نگشته توانش محدود و رزقش معین است و هرچه برای دیگران زحمت بکشد از بهره خود او کاسته می شود.

**ثانیاً:** نفوس شاگردان را معطل نموده و سیر ایشان را هم کند می نماید؛ زیرا ایشان امر خود را به وی سپرده اند و او هم از بردن آنان و سیردادنشان کماهو حقه عاجز است. شاگردان به امید وی و او هم درگیر نفس خود است و لذا همه تشنه کام و محروم می مانند.

علامه والد در کتاب شریف روح مجرد از قول مرحوم آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه چنین نقل می کنند:

«بارها را اینجا بیندازید که من بارکش می باشم. افرادی تحمل بارکشیدن را ندارند و بار خودشان را نمی توانند بکشند، آنگاه جمعی را به دنبال خود می کشند، خودشان جلو افتاده و بسیاری را به پیروی و تبعیت در آورده اند، در حالیکه نفوس بسیاری از آن شاگردان از استادشان قوی تر و لطیف تر و بهتر است.

میفرمودند: مسکین خودش به مقصدی نرسیده است و باید بارش را در آستانه دیگری فرود آورد، آنگاه آمده و بارهائی را به خود افزوده است، و لهذا می آید و از شاگردان خودش شکوه می کند که چنین و چنان؛ من به او گفتم: عیب از شاگردانت نیست، عیب در توست که با در باغ سبزی آنان را به خود جلب کرده ای، آنگاه وارد خانه شده اند از عهده طعام و غذایشان بر نمی آئی، و حالا هم با نویدها آنان را گرسنه و تشنه و متحیر نگه داشته ای؛ و در اینصورت

توقع اطاعت محض از ایشان داری؟! این محال است، استاد باید خودش آزاد شده باشد، تو الآن گیر هستی و گیر داری! چگونه می توانی بنده ای آزاد کنی؟!»<sup>۱</sup> یکی از اهل سلوک که برای خود شاگردانی نیز داشت در دوره ای با علامه والد بسیار مرتبط بود، ولی یک بار حضرت آقای حدّاد فرمودند: شما و شاگردانتان ارتباطتان را با ایشان کم کنید، چون ایشان سیرشان کند است و سیر شاگردان شما را هم کند می نمایند.

**ثالثاً:** تربیت اشخاص احتیاج به احاطه تامّ و همه جانبه به نفس آنها و تسلّط بر آثار اذکار و اعمال دارد و اگر شخص وقوف کامل بر این امور نداشته باشد ممکن است دستوراتی به شاگردان خود بدهد که باعث خستگی نفوس و ماندن آنها از راه گردد.

استاد کامل، هم در تشخیص ذکر و ورد مناسب با هر نفس و شاکله ای خبیر است و هم در میزان استفاده شاگرد از آن ذکر؛ هر نفسی قابلیت و سعه هر ذکر و هر مقداری از آنرا ندارد و اگر این معانی در تربیت او لحاظ نشود از سیر إلی الله زده شده و یکباره بار را بر زمین می گذارد؛ درست مانند کسی که بار سنگینی را که بیشتر از طاقت اوست بردارد که طبعاً کمر او می شکنند.

و چه بسا در اثر عدم رعایت این اصول، برای شاگرد حالات غیر عادی و حتّی جنون حاصل شود و تمام تبعات این امور به گردن استاد اوست که بدون قابلیت لازم به او دستور داده است و بدون خبریّت کافی امر وی را به عهده گرفته است.

برای بسیاری از نفوس حتّی گفتن هزار بار تهلیل یا چهارصد مرتبه یونسیّه سنگین است؛ بنده به خاطر دارم که حضرت والد نسبت به برخی از مخدّرات با

۱. روح مجرّد، ص ۴۸۶.



اینکه کم سنّ و سال هم نبودند فقط میفرمودند: شما پنجاه بار لا إله إلا الله بگوئید؛ البته نسبت به برخی صد مرتبه و به برخی هم هزار مرتبه دستور میفرمودند که این امر به واسطه سعه و احاطه نفس ایشان به قابلیت نفوس بود و افراد را به فراخور حال خود آهسته آهسته و با طمأنینه راه برده و برکسی ما فوق طاقت وی حمل نمی نمودند.

رابعاً: وقتی استاد توان سیردادن شاگرد و حلّ مشکلات وی را نداشته باشد مجبور می شود شاگرد را برای طیّ مسیر وادار به تلاش بیشتری نموده و دستورات سنگین تری به او بدهد که این موجب مزید اشکال در امر سلوک وی می گردد.

عقباتی را که سالک در محضر استاد کامل در مدّتی کم و با مجاهده ای عادی طیّ می نماید، در محضر استاد غیرکامل گاهی باید سالها زحمت کشیده و خون دل بخورد تا از آن رد شده و به عقبه بعدی واصل گردد.

یکی از شاگردان مرحوم حضرت آقای حدّاد نقل میکردند که: شاگرد یکی از بزرگان به مشکلی در سلوک برخورد نموده بود و آن استاد وی را به عتبات فرستاده و گفته بود: حلّ مشکل را از ائمه بگیر و برگرد. و نامه ای هم برای حضرت آقای حدّاد یا برخی رفقای ایشان داده بود که رفقای ایشان در این مدّت از او پذیرائی کنند.

آن شخص به عتبات عالیات آمد و اقامت او در غربت طول کشید ولی مشکلش کماکان لاینحلّ باقی بود.

یکبار مرحوم حدّاد به یکی از رفقا فرمودند: اگر فلانی شاگرد من بود همانجا در شهر خودش مشکلش را حلّ کرده بودم. (کنایه از آنکه اگر کسی توان تربیت نفوس را ندارد نباید امر ایشان را به عهده بگیرد و نفوس را چنین به مشقّت بیاندازد.)

این مطلب به گوش آن شخص محترم رسید و ایشان پس از چندی شاگرد خود را از عتبات به ایران فراخواند.

این شخص محترم از کسانی بودند که هم مرحوم آقای حدّاد و هم مرحوم علامه والد و هم آیه الله قوچانی، از اینکه ایشان شاگرد پذیرفته ناراحت و نگران بوده و نسبت به وی اظهار شفقت می نمودند و مرحوم علامه والد نسبت به دو نفر که اهل خلوص و ایثار بودند به بنده میفرمودند که: امید است اینها برگردند. یکی از آنها همین شخص محترم بود.

**خامساً:** تربیت غلط نفوس توسط استاد غیرکامل گاهی موجب می شود که بنیان نفس سالک خراب شده و راه بر او بسته شود و پس از آن اگر به استاد کاملی هم برسد نتواند از وی استفاده نماید.

باری علامه والد با رفقائی که بدون داشتن شرائط شاگرد میپذیرفتند، به مقتضای حقّ رفاقت در حدّ توان مماشات نموده و سعی می کردند ایشان را بر خطایشان واقف کنند، ولی اگر موفق نمی شدند، به تدریج ارتباط خود را با ایشان کم می نمودند.

### مطلب چهارم: عدم رعایت ادب

هر مرحله از مراحل سلوک الی الله شرائط و آدابی دارد که سالک باید در مراعات آن نهایت مراقبه را داشته باشد، چه اینکه ترک آن موجب سقوط یا توقّف می شود.

هرچه درجه سالک عالی تر گردد باید مراقبه اش در این باب بیشتر شود و اگر کوچکترین لغزش و خطائی از وی سر بزند، چون در اوج قلّه ایستاده در درّه هلاکت سقوط می کند و برای همیشه از راه خدا بیرون می رود.

علامه والد در رساله لبّ اللباب می فرمایند:

«یازدهم: ادب‌نگاهداشتن نسبت به جناب مقدّس حضرت ربّ العزّة و خلفای او.

و این معنی با ارادت و محبّت که قبلاً ذکر شد فرق دارد؛ چه معنای ادب عبارت است از توجّه به خود که مبادا از حریم خود تجاوزی شده باشد و آنچه خلاف مقتضای عبودیت است از او سرزنند. زیرا که ممکن در برابر واجب حدّ و حریم دارد و لازمه حفظ این ادب رعایت مقتضیات عالم کثرت است، ولی ارادت و محبّت، انجذاب است به حضرت احدیت و لازمه اش توجّه به وحدت است.

نسبت ارادت و ادب مانند نسبت واجب است به حرام در احکام؛ چه سالک در اتیان واجب توجّه به سوی محبوب دارد و در اجتناب از حرام توجّه به حریم خود دارد تا مبادا از حدود امکانی و مقتضای عبودیت خود خارج شود. و در حقیقت بازگشت ادب به سوی اتّخاذ طریق معتدل بین خوف و رجاء است و لازمه عدم رعایت ادب کثرت انبساط است که چون از حدّ گذرد مطلوب نخواهد بود.

مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان‌الله‌علیه مقام انبساط و ارادتش غلبه داشت بر خوف ایشان، و همچنین مرحوم حاج شیخ محمد بهاری رحمه‌الله‌علیه اینطور بود. در مقابل، حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی رضوان‌الله‌علیه مقام خوف ایشان غلبه داشت بر رجاء و انبساط؛ و این معنی از گوشه و کنار سخنانشان مشهود است. آن که انبساط او بیشتر باشد او را «خراباتی» گویند و آن که خوف او افزون باشد او را «مناجاتی» نامند. ولی کمال در رعایت اعتدال است و آن عبارت است از حائزبودن کمال انبساط در عین کمال خوف، و این معنی فقط در ائمه طاهرين صلوات‌الله‌وسلامه‌عليهم‌اجمعين موجود است.

برگردیم بر سر مطلب و محصل آنکه: ادب آنست که ممکن حدود امکانی خود را فراموش نکند، لهذا چون وقتی در نزد حضرت صادق علیه السلام سخنی که در آن شائبه‌ای از غلو در حق آن حضرت بود به میان آمد، آن حضرت فوراً به خاک افتاد و جبین مبارکش را بر خاک می‌مالید.

مرتبه کامل از ادب آنست که سالک در همه احوال خود را در محضر حضرت حق سبحانه و تعالی حاضر دانسته و در حال تکلم و سکوت، در خوردن و خوابیدن، در سکون و حرکت و بالأخره در تمام حالات و سکنات و حرکات، ادب را ملحوظ دارد. و اگر سالک پیوسته توجه به أسماء و صفات الهی داشته باشد قهراً ادب و کوچکی بر او مشهود خواهد شد.<sup>۱</sup>

از خدا جوییم توفیق ادب	بی ادب محروم گشت از لطف ربّ
بی ادب تنها نه خود را داشت بد	بلکه آتش در همه آفاق زد
مائده از آسمان در می‌رسید	بی شری و بیع و بی‌گفت و شنید
در میان قوم موسی چند کس	بی ادب گفتند کو سیر و عدس
منقطع شد خوان و نان از آسمان	مانند رنج زرع و بیل و داسمان
باز عیسی چون شفاعت کرد، حقّ	خوان فرستاد و غنیمت بر طبق
باز گستاخان ادب بگذاشتند	چون گدایان زله‌ها برداشتند
لابه کرده عیسی ایشان را که این	دایم است و کم نگردد از زمین
بدگمانی کردن و حرص‌آوری	کفر باشد پیش خوان مهتری
زان گدا رویان نادیده ز آرز	آن در رحمت بر ایشان شد فراز
ابر برناید پی منع زکات	وز زنا افتد و با اندر جهات
هرچه بر تو آید از ظلمات و غم	آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم

۱. رساله لبّ اللباب، ص ۱۱۶ تا ۱۱۸.

هرکه بی‌باکی کند در راه دوست رهزن مردان شد و نامرد اوست  
 از ادب‌پرنورگشته است این فلک وز ادب معصوم و پاک آمد ملک<sup>۱</sup>  
 یکی از رفقای حضرت آقای حدّاد علی‌رغم خلوص و عشق وافر به  
 ایشان و طیّ مراحل از مسیر قرب، به واسطه ترک ادب و نگه‌نداشتن حرمت  
 ایشان، به استدراج دچار شده و قدم به قدم سقوط نمود و کارش به جایی رسید  
 که کارهائی میکرد که سالکین و مؤمنین عادی نمی‌کردند و در نهایت از نور  
 وجود مرحوم حدّاد محروم گشته و برای همیشه مورد طرد ایشان واقع شد.  
 به عنوان نمونه زمانی این شاگرد در اثر شدّت عشق به ایشان حتّی شبها  
 در منزلشان می‌ماند و اصرار میکرد که در همان حجره‌ای استراحت کند که ایشان  
 استراحت میکردند و بدین وسیله هم حقّ عیالات ایشان ضایع می‌شد و هم  
 حقّ عیالات خود این شخص<sup>۲</sup>، و مرحوم حدّاد با کمال بزرگواری و سعه صدر  
 تحمل نموده و به اندرونی نمی‌رفتند و در همان اطاق بیرونی می‌ماندند.  
 حضرت آقای حدّاد نسبت به این شاگرد حقّ استادی را ادا نمودند  
 و تا حدّ ممکن از نصیحت وی در مواقع حسّاس دریغ ننمودند، ولی چون  
 از حال اطاعت خارج شده و از اوامر ایشان تمرد می‌نمود، دلسوزی‌های  
 مرحوم حدّاد دیگر برای او اثری نداشت.  
 علامه والد نیز برای نجات و حفظ او سعی می‌نمودند،<sup>۳</sup> ولی نهایتاً با

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۸ و ۹.

۲. البته گاهی نیز برای مراعات حقّ خانواده خود، بدنی انشاء می‌نمود و به نزد  
 عیالات خود می‌فرستاد و خودش در نزد مرحوم حدّاد می‌ماند.

۳. در کتاب شریف روح مجرد در شرح یکی از موارد وساطت خود و تلاش برای  
 طرد نشدن وی می‌فرماید:

«یک روز عصر نزدیک به غروب بود که یکی از شاگردان حاج سیّد هاشم که با وجود»

اینکه با او سوابقی ممتد داشتند، ارتباطشان با وی کلاً قطع گردید.  
حضرت آقای حدّاد و حضرت والد رضوان الله تعالی علیهما در واقع و باطن یکی بودند. یک روح بودند در دو جسم؛<sup>۱</sup> اگر کسی مطرود آقای حدّاد

⇨ شدّت علاقه و مکاشفات روحیه، بسیار ایشان را از جهت تمرد و عدم اطاعت رنج میداد، و پیوسته در سفرها بدون اذن و اجازه ایشان همراه می شد و زن و بچه خود را به تأویلات و اهیه بی سرپرست میگذاشت، و حضرت آقا هم کراراً و مراراً او را از خود دور نموده بودند و دعوای سخت می نمودند ولی فائده نداشت، و از طرفی هم چون از محبان و سابقه داران بود و دیدگان ملکوتیش به مقام و منزلت آقا گشوده شده بود، دست بردار نبود و فاتحه حدیث عقل و اطاعت را خوانده بود و صریحاً می گفت: این احکام مزدوران است نه احکام عشاق، و بالأخره همین تمرد هم در آخرالامر کار او را ساخت و حضرت آقا إلى الأبد او را از خود طرد کردند و به منزل راهش ندادند.

باری این مرد هم در آن روز حاضر بود و بواسطه توقعات و تمنیات بیجا و بی موقع از آقا و تمرد و عدم اطاعت، حضرت آقا را در آن روز سخت عصبانی و ناراحت کرده بود و نزدیک بود کار به جاهای باریک کشد و حضرت آقا بکلی از رحمت الهیه و ربانیّه عقیمش گردانند، و خود او هم سخت در اضطراب و تشویش افتاده بود؛ از طرفی راه فرار نداشت و از طرفی دوری و هجران آقا برای وی غیرقابل قبول بود.

فلهذا حقیر در آن موقع دقیق و بسیار خطیر پا در میان نهاده میانجی شدم؛ از طرفی ناراحتی آقا برایم سخت بود و از طرفی محرومیت و حرمان این رفیق طریق و سالک دلخسته مشکل می نمود. بنابراین از آقا طلب عفو کردم، و از ناحیه آن رفیق التزام به عدم تمرد و اطاعت بعدی دادم، و حال خودم هم تغییر کرده بود و اشکهایم روان بود.

حضرت آقا پذیرفتند و چنان از اینگونه التیام شاد شدند و ناگهان به وجد و مسرت آمدند که بدون اختیار فوراً دست در جیبشان برده و یک قلمتراش سبزرنگ را درآورده و به من هدیه کردند. آن قلمتراش اینک نزد حقیر، محترم و موجود است. (روح مجرّد، ص ۵۸۸ و ۵۸۹)  
۱. در این زمینه در مجلد اول این کتاب، ص ۲۷۴ به بعد توضیحات مفصّلی داده شده است.

می شد یا از ایشان می برید، حضرت والد نیز خودبخود از او می بریدند. این حالت ترک ادب از سالکین راهرفته گاهی نتیجه شدت محبت و انس و قرب با استاد است که چون به استاد نزدیک می شوند، به تدریج امر ولی خدا و استاد برای ایشان عادی شده و با او آنچنان برخورد می کنند که گوئی با فردی عادی در ارتباطند.

ولی خداوند غیور است و اگر کسی حرمت ولیش را بشکند و باز هم قدم در بساط قرب او نهاده و داعیه عشق او را در سر داشته باشد، دست غیرت الهی از آستین درآمده و او را از درگاه الهی می راند.

هر موجودی به همان میزان که با خداوند متعال مرتبط است حرمت دارد و ولی خدا که فانی در حق گشته و برای خود انانیت و استقلال ندارد، بالاترین حرمت و حریم را داراست و سالک الی الله باید همواره این معنا را مد نظر داشته باشد که در محضر چه کسی است و چه توفیقی را خداوند متعال نصیب وی نموده و قدر این نعمت را شناخته و شکر آن را بجا آورد و عشق و ارادت وی نباید مانع ادبش گردد.

تساهل در این امر و ارتکاب اموری که قلب ولی خدا را بشکند و خارج از ادب عبودیت باشد، اثری جز حرمان خود سالک ندارد.

یکی از مصادیق این امر مداخله در شؤون شخصی ولی خداست. گاه ممکن است سالک الی الله به دلائلی از جمله محبت زیاد و غفلت از شؤون استاد، خواسته یا ناخواسته در اموری دخالت کند و سرخود کارهایی انجام دهد که نه تنها خیری به استاد نمی رسد بلکه موجبات زحمت او را نیز فراهم می آورد. من باب مثال در زمان سفر حضرت آقای حداد رضوان الله تعالی علیه به همدان، یکی از آقایان از سر محبت بدون اجازه ایشان مخدره ای را به عقد ایشان درآورده بود!

از یک طرف مرحوم حدّاد در آن اوان به قدری در عالم توحید متوغّل بودند که اصلاً مجال تنزّل و پرداختن به کثرات را نداشتند و از طرف دیگر حقّ هیچ ذی حقّی نباید نادیده گرفته شود و موجبات رنجش و کدورت بنده‌ای از بندگان خدا فراهم گردد.

لذا همین مسأله باعث تحمیل زحماتی به ایشان شد و نهایتاً بالطائفی آن مخدّره را راضی به انفصال کردند.

این نوع امور اگر موجب رنجش خاطر ولیّ خدا گردد، بالمآل سبب محرومیت خود سالک و دور شدن از ولیّ خدا می‌گردد و کاری که به قصد خدمت انجام داده مانع سیر وی خواهد شد.

و بالجمله ترک ادب‌گاهی منجر به تمرد و ترک طاعت می‌شود که بسیار خطرناک می‌باشد و مهم‌تر از همه آنکه سالکی که به این نوع تمرد مبتلا می‌شود چون مبدأ تمردش محبّت و عشق به استاد است متوجّه خطای خود نمی‌شود. سالکی که عقبات سختی را پشت سر نهاده و از مال و عرض خود در راه خدا گذشته است، به خاطر مختصر تخلفی که به ظاهر بر اساس محبّت و نزدیکی به استاد است از راه خارج می‌شود؛ سالکین الی الله در مراعات این امور باید مراقبه‌ای خاص داشته باشند.

به خاطر دارم روزی یکی از تلامذه سلوکی مرحوم والد معظّم برای ملاقات با ایشان مراجعه نموده بود، بنده خدمت ایشان عرض کردم: آقای فلانی می‌خواهد خدمت برسد، فرمودند: بگوئید فعلاً مجال ندارم.

حقیر جواب ایشان را منتقل کردم ولی آن شخص بدون توجّه به جواب، وارد شده به خدمت ایشان رسید؛ از قضا مدّتها بعد همین شخص از ارتباط با حضرت والد محروم و منقطع شد.

بنده روزی از ایشان سؤال نمودم: آقای فلانی با اینکه بسیار به شما



محبت داشت به چه دلیل منقطع شد؟ فرمودند: به واسطه همان یک تمرّد! شخص دیگری بود که حالاتی بسیار قوی داشت و واقعاً عاشق والد المعظم بود، ولی پس از مدّتی از ایشان برید و کلاً منحرف شد. یک روز ایشان فرمودند: می دانید که ایشان از کجا کارش به انحراف کشیده شد؟ یادتان هست که یک بار بنده عازم سفر بودم و گفتم کسی از رفقا به بدرقه من در فرودگاه نیاید؛ ایشان آن روز به فرودگاه آمد و از همانجا و با همان تمرّد کارش رو به خرابی گذاشت. آری، تمرّد و مخالفت امر و نهی ولیّ خدا اگر به نحو طغیان و سرکشی و استقلال رأی در مقابل رأی ولیّ خدا باشد تبعات بسیار سوئی دارد و گاهی موجب طرد می شود؛ أعاذنا الله منه. اما اگر با سرکشی و طغیان نباشد موجب طرد نخواهد شد.

### مطلب پنجم: استقلال و انتساب کمالات به خود

از دیگر اموری که دامنگیر سالکین راه رفته شده و ایشان را ساقط می نماید، احساس استقلال و انتساب کمالات به خود است که به وجهی، از مصادیق ترک ادب عبودیت نیز محسوب می شود. بنای راه خدا بر ذلّت و خاکساری و اعتراف به عجز و فقر است و ملاک قرب و رشد سالک نیز آنست که هر قدم که می رود عبودیت و ذلّتش در درگاه باری جلّت عظمتش بیشتر شده و فقر وجودی خویش را بیشتر مشاهده نماید، وگرنه حصول مکاشفات و حالات و مداومت بر ریاضات بدون این امر مطلقاً فاقد ارزش است.

سالک الی الله هرچه بیشتر سیر میکند خداوند کمالات عاریتی بیشتری در نفس او قرار داده و بهره اش از علم و قدرت حقّ متعال افزون می گردد. در این حال اگر لحظه ای به غفلت دچار شده و به خود نظر کند و آنچه خداوند در او به

ودیعت نهاده از خود ببیند، مبتلا به عجب و خودپسندی شده و از مرتبه عبودیّت خارج شده و به شرک خفیّ دچار می شود و هرچه درجه اش بالاتر باشد، چون کمالات عاریتی اش بیشتر است، درجه شرکش نیز شدیدتر می گردد. هرگاه دیده شود که سالکی در مقام عمل یا گفتار کمالات را به خود نسبت می دهد، این امر نشان از توقّف یا سقوط او و ابتلاء به عجب است و معلوم می شود که این سالک از مسیر خارج شده و دیگر حائز شرائط رفاقت سلوکی که هم جہتی در راه لقاء و فناء است نمی باشد.

یکی از رفقای سلوکی مرحوم والد که بسیار زحمت کشیده بود و حالاتی خوش و کراماتی داشت یکبار که به مشهد مشرف شده بود خدمت والد معظّم رسید و ایشان نیز برای بازدید او تشریف بردند و در آن دیدار فقط حقیر همراه والد معظّم بودم.

در آن مجلس ایشان مفصل از کرامات و شفای افراد که به وسیله او انجام شده بود تعریف نمود که فلان مریض را اینطور شفا دادم و برای مرضی دیگر چنین و چنان کردم؛ از منزل که بیرون آمدیم حضرت والد فرمودند: ایشان فقط می گفت من چنین کردم، من چنان کردم؛ آقا! این نسبتها را انسان باید به خدا بدهد، مرض را خدا شفا می دهد، ما که هستیم که کاری انجام دهیم؟! شما اگر حمد خواندی و بیمار شفا یافت، به قدرت و عنایت خدا بوده است، ما چکاره ایم؟ لا حول و لا قوّة إلاّ بالله؛ هر حول و قوه ای، هر حرکت و قدرتی، بالله است؛ از او و به قدرت اوست.

همین امر سبب شد که این آخرین دیدار ایشان و این رفیق قدیمی باشد و پس از آن ملاقاتی ننمودند تا آنکه آن رفیق رحلت نمود.

مرحوم علامه والد معظّم مکرّر میفرمودند: انسان نباید در مراحل و مراتب راه خدا متوقّف شود و به مادون توحید قانع گردد. اهل توحید هر کاری می کنند

به خدا نسبت می دهند، اوست که این کار را می کند. اهل توحید این نسبت را از میان برداشته اند، هیچگاه نمی گویند: ما چنین کردیم، ما چنان کردیم؛ من و مائی در کار نیست. می فرمودند: سالک الی الله در همان قدمهای اول باید منیت را بریزد و نابود کند!

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم

نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

\* \* \*

تا کم نشوی و کمتر از کم نشوی در حلقه عاشقان تو محرم نشوی باری، مرحوم علامه والد ما که رضوان خدا بر ایشان باد، یک دنیا معرفت بودند، در راه خدا و سلوک الی الله به ظرائف و لطائفی توجه داشتند و بیان می فرمودند که انسان می بیند این مطالب از برخی از کسانی که سالها در راه خدا بوده و مراحل و کربوهائی را پشت سر گذارده اند مخفی مانده است، و این امر نبود مگر به واسطه عظمت اساتید و شدت اخلاص و مجاهده خود ایشان که خداوند متعال نیز در هر منزلی آداب و ظرائف آن منزل را به ایشان نشان داده و راه را بر ایشان هموار نموده بود.

### مطلب ششم: اعتماد بر خوابها و مکاشفات

یکی از آفاتی که دامن بسیاری از سالکان الی الله را آلوده می کند، اعتماد بر خوابها و مکاشفاتی است که در طی طریق برای ایشان اتفاق می افتد. مرحوم حضرت آقای حداد و حضرت آیه الله انصاری و حضرت علامه والد کراراً می فرمودند: خواب و مکاشفه، نه بودنش دلیل کمال است و نه بودنش دلیل نقص؛ معیار رشد و ترقی صرفاً درجه عبودیت و تسلیم و خلوص سالک است.

مشاهده و عدم مشاهده این امور مربوط به شاکله و اقتضائات نفس انسان یا نوع سیردادن استاد و یا برخی عوارض دیگر است. برخی از نفوس از آغاز مکاشفات زیادی دارند و برخی ممکن است هیچگاه مشاهدات صوری و مثالی نداشته باشند و مستقیماً برایشان مکاشفاتی بی صورت و ادراکاتی در عالم معنا و تجرّد محض اتفاق افتد.

بلکه اگر سالک در سیرش مستقیم و ثابت قدم باشد و وارد عالم تجرّد محض شود، ممکن است مدتها خوابها و دریافت‌های مثالی وی قطع شود و فقط در خواب مدرکاتی مجرّد داشته باشد، لذا ندیدن مکاشفه صوری و خواب نشانه ترقّی و رشد است؛ چون خواب مربوط به عالم صورت است و حسب الفرض این سالک از عالم صورت عبور کرده و چون متوغّل در تجرّد شده است دیگر تنزّل هم نمی‌کند؛ مگر آنکه سیرش پایان پذیرد و در عالم بقاء دوباره تنزّل نموده و به مقتضای مقام جمعیت و حفظ هر یک از عوالم در جای خود، دوباره چون گذشته خواب ببیند.

در بصائر الدرجات روایت می‌کند از ابراهیم بن اسحاق از محمد رافعی که گوید:

پسر عمویی داشتم که از عابدترین مردم روزگار خود بود و سلطان گاهی به دیدن وی می‌آمد و او در ملاقات با سلطان، وی را نصیحت میکرد و چه بسا تعبیر تندی نیز استعمال میکرد و او را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود و سلطان نیز این برخوردهای وی را تحمل میکرد.

تا اینکه یک بار که حضرت امام کاظم علیه السلام به مسجد مدینه داخل شدند، وی را دیدند و به وی فرمودند: ای اباعلی! چقدر این حال و وضعی که تو داری در نزد من محبوب است و من از آن خوشنودم؛ و در تو امر ناپسندی نمی‌بینم مگر اینکه معرفتی نداری؛ برو و به دنبال معرفت باش.

پرسید: معرفت چیست و چگونه به دست می آید؟ حضرت فرمودند: به نزد مالک بن انس و فقهای مدینه برو و از ایشان حدیث بشنو و سپس آنچه شنیدی بر من عرضه کن.

به نزد فقها رفت و مطالبی از ایشان آموخت و آنها را بر حضرت امام کاظم علیه السلام عرضه نمود و خواند. حضرت تمام آن را رد کرده و فرمودند: برو و به دنبال معرفت باش.

او که به امر دینش بسیار اهتمام داشت، بعد از آن مجلس دائماً به دنبال حضرت بود تا اینکه روزی حضرت به سوی زمینی که داشتند، از مدینه خارج شدند و او به دنبال حضرت رفته و در میانه راه به ایشان رسید و عرض کرد: جانم فدای شما باد، اگر شما من را همینطور بدون معرفت رها کنید، من در محضر خداوند احتجاج می کنم و می گویم که: خدایا موسی بن جعفر مرا از معرفت آگاه ننمود؛ پس شما خودتان به من معرفت بیاموزید.

حضرت ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر وی عرضه فرمودند و او را از ماجرای غصب خلافت و غاصبین خلافت آگاه نمودند و فرمودند: پس از امیرالمؤمنین حسن و سپس حسین علیهم السلام امام هستند و یک به یک ائمه را شمردند و چون به نام خودشان رسیدند سکوت فرمودند.

عرض کرد: جانم فدای شما! امروز چه کسی امام است؟ حضرت فرمودند: اگر به تو خبر دهم می پذیری؟ عرض کرد: بله.

فرمودند: من هستم. عرض کرد: جانم فدای شما، نشانه ای هست که بدان استدلال کنم؟ فرمودند: به نزد آن درخت برو و بگو موسی بن جعفر می گوید: بیا! آن مرد می گوید: به نزد درخت رفته و آن را صدا زدم و قسم به خدا درخت زمین را شکافت و در مقابل حضرت ایستاد و حضرت به آن اشاره

فرمودند و دوباره به جای خود برگشت.

آن مرد عابد و زاهد به امامت حضرت اقرار نمود و پس از آن ملازم سکوت شد و دیگر با کسی سخن نمی‌گفت. و قبل از آنکه با حضرت موسی بن جعفر مرتبط شود خوابهای صادقه زیادی می‌دید و دیگران نیز برای وی خوابهای حسنه می‌دیدند، ولی پس از ارتباط با حضرت موسی بن جعفر خوابهای وی منقطع شد.

تا اینکه شبی حضرت امام صادق علیه‌السلام را در خواب دید و به آن حضرت از خواب‌ندیدن شکایت نمود. حضرت امام صادق علیه‌السلام به وی فرمودند:

**لَا تَغْتَمَّ! فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا رَسَخَ فِي الْإِيمَانِ رُفِعَ عَنْهُ الرُّؤْيَا.** «غصّه نخور!

مؤمن وقتی در ایمان راسخ شود خواب و رؤیا از وی برداشته می‌شود.»<sup>۱</sup>

دیدن خواب و مکاشفه دو آفت اساسی برای سالک راه خدا دارد و لذا مشایخ طریق همیشه از مکاشفات زیاد سالک بر حال وی خائف بوده‌اند و استاد موفّق و قوی آنستکه مانع از این نوع مشاهدات سالک شده و سیر وی را به دور از این آفات قرار دهد؛ مگر آنکه گاهی بشاراتی برای سالک باشد که شوق وی را به عالم معنا زیاد نموده و موجب ترغیب وی در سیر گردد.<sup>۲</sup>

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۲۵۵؛ این سخن که راوی از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل نموده، چون در خواب بوده حجّیتی ندارد، ولی چون مؤید به شواهد و مطابق تجربه اهل معنا است، به عنوان تأیید نقل گشت.

مرحوم علامه مجلسی نیز این روایت را در باب معجزات حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و همچنین در باب حقیقه الرؤیا نقل نموده است. (بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۵۲ و ۵۳؛ ج ۵۸، ص ۱۸۸ و ۱۸۹)

۲. مرحوم مجلسی (ره) در بحار الأنوار از کافی از حضرت امام رضا علیه‌السلام ⇨

## آفت اول:

اولین آفت این مکاشفات ابتلاء به عجب و توهم رشد و ترقی در سیر است که از خطرناکترین آفات سلوک می باشد. وقتی این نوع حالات برای سلاک اتفاق می افتد این طور می پندارند که در سلوک موفق بوده و درجاتی یافته اند و چه بسا در اثر این امر به عجب دچار شده و از فقر و نیاز به درگاه الهی دور می شوند؛ با اینکه اساس سلوک بر عبودیت و اعتراف به فقر ازلی و ابدی و مالکیت مطلقه حضرت رب العزة است.

از وی همه مستی و غرور است و تکبر

از ما همه بیچارگی و عجز و نیازست

مقصد سالک آنست که به تمام شراشر وجود اعتراف کند که هرچه هست متعلق به خداوند است و هیچ موجودی در هیچ جهتی، نه در فعل و نه در اسم و وصف و نه در ذات، هیچ استقلالی ندارد، و معلوم است که توهم استقلال و ابتلاء به عجب در تضاد کامل با این مقصد و مقصود قرار دارد؛ لذاست که عجب را هلاک سالک و سقوط او شمرده و فرموده اند: مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ<sup>۱</sup> و فرموده اند: الذَّنْبُ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ<sup>۲</sup>.

⇐ روایت می کند که فرمودند: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: هَلْ مِنْ مُبَشِّرَاتٍ يَعْنِي بِهِ الرُّؤْيَا. (بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۷۷)

و نیز از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در تفسیر آیه شریفه: لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ،\* روایت میکند که: هِيَ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ يَرَاهَا الْمُسْلِمُ أَوْ تُرَى لَهُ فَهِيَ بُشْرَاءُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. وَ بُشْرَاءُ فِي الْآخِرَةِ الْجَنَّةُ. (همان، ص ۱۹۱ تا ۱۹۳)

\*. قسمتی از آیه ۶۴، از سوره ۱۰: یونس.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۲.

۲. همان مصدر، ح ۱.

در مسیر سلوک، مؤمن باید همیشه نظر به بالا داشته و متوجّه باشد که چقدر از مسیر باقی است و چه عقبات سختی در مقابل اوست؛ مانند کوهنوردی که در طیّ مسیر باید همواره نظرش به قلّه باشد و به پائین پا و پشت سر اعتنائی نکند.<sup>۱</sup>

اگر کسی نظر به پائین انداخت و مسیری را که بالا آمده دید، خدای ناکرده ممکن است مبتلا به عجب و انانیت شود و ناگهان از همانجا سقوط کرده و در اعماق درّه بیافتد و اگر هم به انانیت مبتلا نشود لاقلاًّ آتش عشق و سوز طلب در او کم می شود و توهّم می کند آنچه به دست آورده و بدان رسیده کافی است و دیگر از تلاش و مجاهده در راه وصال محبوب کوتاهی می کند.

۱. مسیر حرکت الی الله از جهاتی چون کوهنوردی است؛ همانطور که بالارفتن از کوه بدون راهنما ممکن نیست، سلوک الی الله نیز بدون راهنما و هادی الهی شدنی نیست. و همانطور که پیمودن مسیر در نزدیک قلّه در گرو مراعات ظرائف است و باید هر قدمی را که کوهنورد با هدایت استاد برمی دارد دقت کند که در کجا بگذارد و چگونه بردارد؛ سلوک راه خدا نیز به رعایت ظرائف و دقائق و اطاعت تامّ از استاد طریق است و اگر دقائق آن مراعات نشود سالک به مقصد نمی رسد.

و همانطور که در کوهنوردی هرچه انسان به قلّه نزدیک می شود راه خطرناک تر شده و اگر لغزشی صورت بگیرد و انسان سقوط کند تمام استخوانهایش خرد می شود؛ در راه خدا نیز هرچه مؤمن در مراتب قرب ترقّی کند باید مراقبه اش بیشتر و دقیق تر شود؛ چرا که امتحانات سخت تری در پیش دارد که جز با دوام تضرّع و خاکساری در درگاه الهی قابل عبور نیست، و اگر خدای نکرده سقوط کند، از هستی ساقط می شود و اگر توبه هم نماید و در مقام اصلاح برآید هیچ وقت مثل اوّل نمی شود.

در کوهنوردی انسان هرچه بالا می رود باید بارش را سبک تر کند تا بتواند مسیرهای سخت و دشوار نزدیک به قلّه را طیّ کند، در راه خداوند متعال و طیّ مسیر قلّه توحید نیز انسان هرچه به قلّه نزدیک می شود باید بارش را سبک تر نماید و تعلّقاتش را کمتر کند.



علامهٔ والد رضوان الله علیه همیشه می فرمودند: سالک باید مراقبت کند که عطش و آتش طلب در نفس او از بین نرود و همیشه شعلهٔ آن را در قلبش زنده نگه دارد. اگر این شعله فروبنشیند سیر سالک متوقّف شده و دیگر قدمی بر نمی دارد و در همان منزلی که در آنست متوقّف می شود و شاید برای همیشه در همان منزل بماند. لذاست که مّلاّی رومی رضوان الله علیه می فرماید:

هر چه روید از پی محتاج رست	تا بیابد طالبی چیزی که جست
حقّ تعالی گر سماوات آفرید	از برای دفع حاجات آفرید
هر کجا دردی دوا آن جا رود	هر کجا فقری نوا آن جا رود
هر کجا مشکل جواب آن جا رود	هر کجا کشتی است آب آن جا رود
آب کم جو تشنگی آور به دست	تا بجوشد آبت از بالا و پست
تا نزاید طفلک نازک گلو	کی روان گردد ز پستان شیر او
رو بدین بالا و پستیها بدو	تا شوی تشنه و حرارت را گرو
بعد از آن از بانگ زنبور هوا	بانگ آب جو بنوشی ای کیا
حاجت تو کم نباشد از حشیش	آب را گیری سوی او می کشیش
گوش گیری آب را تو می کشی	سوی زرع خشک تا یابد خوشی
زرع جان را کش جواهر مضمراست	ابر رحمت پر ز آب کوثر است
تا سقاهم ربهم آید خطاب	تشنه باش الله أعلم بالصواب <sup>۱</sup>

### آفت دوّم:

آفت دوّمی که گاه دامنگیر سّلاک راه خدا می شود آنست که در اثر کثرت مشاهدهٔ مکاشفات و منامات صادق، تدریجاً نسبت به مشاهدات خود اطمینان خاطر یافته و آن را معیار تشخیص حقّ و باطل قرار میدهند و بر اساس آن نظراتی

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوّم، ص ۴۷۸.

می‌دهند و اعمالی از ایشان سر می‌زند.

با اینکه چون از نفس نگذشته‌اند و هنوز به شوائب نفسانی آلوده می‌باشند، از تیررس شیطان و نفس در امان نیستند و دست تصرّف شیطان بر ایشان بسته نیست و لذا شیطان از همین مسیر نفوذ نموده و ایشان را به زمین زده و ساقط می‌نماید.

سالک تا وقتی به طهارت مطلقه نرسیده و در عالم خلوص متمکن نگشته، باید برای تشخیص مکاشفات صادقۀ از غیرصادقۀ به استاد خبیر راه‌رفته مراجعه کند و در غیراین صورت نمی‌تواند بر طبق دریافتهای شخصی خود عمل نماید. حتی خوابها و مکاشفاتی هم که ریشه‌ای در عالم صدق و حقیقت دارد، به واسطۀ تصرّفات نفس به صورتی در می‌آید که تفسیر و تعبیر آن را انسان عادی نمی‌فهمد و فقط باید استاد معین کند که چه مقدار از آن تصرّف نفس است و چه مقدار از عالم واقع نشأت گرفته است.

مرحوم والد قدس سرّه میفرمودند: خوابهای سالکین را معبرین عادی نمی‌توانند تعبیر کنند؛ چون به حسب مراتب سیر انسان نوع تأثیر نفس نیز در خوابها تغییر می‌کند و چه بسا یک خواب واحد برای انسان عادی معنایی قبیح و برای انسان سالک تعبیر نیکو داشته باشد و بالعکس. و بر این امر، شواهد و نمونه‌های فراوانی است که فعلاً در اینجا مجالی برای شرح و بسط آن نیست. میفرمودند: گذشته از تصرّف نفس انسان، بسیاری از مکاشفاتی که برای سالکین و غیرسالکین اتفاق می‌افتد تسویلات شیاطین و جنیان شرور است که در نفس تصرّف می‌کنند و سالک بیچاره هم از همه جا بی‌خبر می‌پندارد که حقائق از عالم ملکوت بر وی منکشف شده و بر صدق مشاهدات خود پافشاری می‌کند.

از مرحوم حضرت آیه‌الله انصاری رضوان‌الله‌علیه نقل می‌کردند که: یکی

از مرادین ایشان مکاشفاتی داشته است و به جدّ می‌پنداشته که مشاهداتش حقّ است. یک بار همراه مرحوم آقای انصاری به باغی رفته بودند، برای ایشان انگوری می‌چینند و می‌آورند، حضرت آقای انصاری می‌پرسند: از کدام باغ است؟ از همین باغ که صاحبش اذن داده یا از باغ کناری؟ آن شخص بر طبق مکاشفه‌اش می‌گوید: از همین باغ است و صاحبش راضی است. ولی مرحوم آیه‌الله انصاری احتیاط می‌کنند و میل نمی‌فرمایند، تا صاحب باغ می‌آید و از وی می‌پرسند و معلوم می‌شود انگور از باغ کناری بوده است.

و نیز می‌فرمودند: مرحوم آیه‌الله انصاری شاگرد جوانی داشتند که او هم مکاشفات غلطی داشت و هرچه آقای انصاری تلاش می‌فرموده‌اند وی را قانع کنند که این مکاشفات الهامات شیطانی است قبول نمی‌کرده است، تا اینکه روزی حضرت آقای انصاری بر بالای بام نشسته بوده‌اند و شخصی به آن جوان الهام می‌کند که برو آقا را از بالای پشت بام به پائین پرت کن. وی اطاعت ننموده و می‌فهمد که شیطان در او تصرف می‌کند.

باری، یکی از علل سقوط یا توقّف جمعی از سلاک اعتماد بر همین مکاشفات و مشاهدات در خواب و بیداری است. برخی از نزدیکان و آشنایان علامه والد نیز به واسطه همین امر، در مسیر متوقّف شدند و از ادامه سیر سرباز زدند، و از این بدتر حتی برخی بر اساس همین مشاهدات ناقصه به دستگیری از سالکین نیز اقدام می‌کنند.

سالک باید تا رسیدن به مقصد به هیچ مکاشفه یا خوابی اعتنا نکند؛ اگر خوب بود خداوند را شکر نماید و اگر امر مکروه و ناپسندی دید به خداوند پناه برده و صدقه داده و از خداوند دفع شرّ و بلا را طلب نماید. و اگر مشاهده‌ای مکرّر اتفاق افتاد و متضمّن پیام و دستوری بود به استاد مراجعه نماید و در غیر این صورت به احتیاط عمل کند.

### مطلب هفتم: عدم توجّه به اختلاف شاكلة اولياء الهی

یکی دیگر از نکاتی که مورد غفلت بسیاری از سالکین قرار گرفته و موجب می شود که از فیوضات نفس اولیاء خدا محروم شوند، عدم توجّه به شواکل اولیاء خدا و اقتضائات عالم طبع است. در مجلد اول این کتاب گذشت که هر یک از اولیا عین ثابتی دارند که در مقام کمال و استقرار در عالم بقاء به حسب همان رفتار نموده و ظهورات و بروزات ایشان و نورانیتشان تابع همان عین ثابت و بر حسب شاكلة و اقتضائات خصوصیات عالم طبع و مسیر زندگی دنیائی ایشان است.

مرحوم حضرت آقای انصاری فقیهی متضلع و عالمی دقیق النظر بودند که از نظر نوع رفتار و تعامل و آداب زندگی، به سیره و آداب اهل علم و فقها عمل می کردند و علاوه بر آن، در مسائل خود بسیار احتیاط می کردند. علامه والد می فرمودند: حال تعبّد و احترام ایشان به شریعت آن قدر شدید بود که در برخی موارد شاید به گمان من زیاده روی می آمد.<sup>۱</sup>

ولی مرحوم حضرت آقای حدّاد در جنبه ظاهر یک شخص کاملاً عادی بودند و آداب و رسوم اهل علم را نداشتند. امکان نداشت که حضرت آقای حدّاد حکمی را، چه واجب و چه مستحب، مطلع شوند و در انجام آن تقصیری داشته باشند<sup>۲</sup> و ظرائف و لطائفی را دقت می کردند که چه بسا اهل علم

۱. علامه والد در روح مجرّد، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ نیز به این امر اشاره فرموده اند.

۲. والد معظم رحمة الله علیه می فرمودند: در یکی از سفرهایی که خدمت مرحوم حدّاد رضوان الله علیه مشرف شده بودم، دیدم برای تهیه آب گرم جهت غسل، منبعی در پشت بام نصب نموده بودند که با حرارت خورشید گرم شده و از آب گرم شده برای غسل استفاده می فرمودند. (استفاده از آب منبع، به طور متعارف، برای غسل بوده و برای استحمام های به قصد تنظیف از حمام های عمومی استفاده می کردند.) ⇨

هم از آن غافل باشند؛<sup>۱</sup> ولی با این همه، هیچگاه به شدّت مرحوم آقای انصاری

⇐ خدمت ایشان عرض کردم: در روایات از غسل نمودن و وضوساختن با آبی که با حرارت خورشید گرم شده، نهی به عمل آمده\* و مکروه می‌باشد. ایشان فرمودند: من نمی‌دانستم. و همان موقع به فرزند خویش (ظاهراً آقا سید برهان‌الدین) امر فرمودند که همین الآن به پشت بام برو و منبع را جمع کن.

ایشان نیز این کار را انجام دادند، با اینکه منزل ایشان حمام نداشت و استفاده از حمام عمومی برای ایشان و خانواده بسیار مشقّت داشت. و این بخاطر شدّت تقیّد ایشان به احکام شریعت مقدّسه بود.

\*. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۱. مرحوم علامه والد در این باره می‌فرمایند: «ایشان بعضی اوقات در امور شرعیّه از حقیر ایراد می‌گرفتند. یکبار فرمودند: وقتی مسح پاها را می‌کشی آنها را روی جای محکمی بگذار تا مسح خوب کشیده شود؛ زیرا در صورت معلق نگه‌داشتن آنها چه بسا انسان متوجه نیست، و در اینصورت دستها پاها را مسح نمی‌نمایند بلکه پاها دستها را مسح می‌کنند. یکبار دیگر فرمودند: آب دهان در مستراح ریختن مکروه است، چون از اجزاء بدن مؤمن است و نباید با قاذورات مخلوط شود؛ اما نخامه‌ای را که انسان از دهان در مستراح میریزد اینطور نیست، زیرا که نخامه از اجزاء بدن نیست، آن هم از فضولات است و خلط آن با سائر قاذورات اشکالی ندارد. و یکبار فرمودند: خوب است انسان که صدقات مستحبّه و خیرات خود را بدهد، از پاکترین اقسام اموال خودش باشد. سوا کردن مال و قسم پست و مشکوک را به فقرا دادن بالاخصّ به سادات، روا نیست. اتفاقاً این در وقتی بود که حقیر مالی را به عنوان صدقات مستحبّه و امور خیریه از ناحیه خود برای سیدی فرستاده بودم، و در وقت تعیین آن، قسمت پاک و بدون شبهه را برای خود، و قسمت مشتبه و مجهول‌الحال را برای آن سید انتخاب نموده بودم. و خدا میداند که از این عمل من جز خود من و خدا کسی مطلع نبود. ایشان بواسطه این اخبار، هم مرا مطلع بر امر پنهانی نمودند و هم دستور عمل به آیه قرآن را داده‌اند که: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ. «ابداً شما به برّ و نیکی نمیرسید، مگر زمانی که در راه خدا انفاق کنید از آنچه را که دوست میدارید!» (روح مجرّد، ص ۱۰۹ و ۱۱۰)

در مسائل شرعی احتیاط نمی‌فرمود و از برخی از احتیاطات مستحبّه و موارد اختلاف فقها نیز به حسب عالم ظاهر اطلاع نداشتند تا احتیاط کنند. گذشته از آنکه شاکله ایشان هم در جهات اخلاقی با مرحوم حضرت آقای انصاری متفاوت بود.

حضرت آقای حدّاد در ظاهر انسانی بودند وارسته و عاشق خدا که در نهایت صدق و تقوا زندگی میکردند و ظهور و بروز چندانی نداشتند و به سختی می‌شد به باطن و درون ایشان راه یافت و از جلوات و أنوار نفسشان باخبر شده و استفاده نمود.

مجالس مرحوم حضرت آقای انصاری بسیار داغ و باحرارت بود و آتش عشق ایشان در همه منعکس می‌شد ولی محفل حضرت آقای حدّاد روحی فداه در اواخر عمر شریفشان، آرامش محض بود و شراب کافوری که از آن سیراب شده بودند همه آتشیها و حرارتهای قبلی را در وجودشان به طمأنینه و سکون مبدّل نموده بود.

روی همین جهات و اختلافات ظاهریّه بسیاری از ارادتمندان حضرت آقای انصاری که با ایشان انس داشتند، وقتی به محضر مرحوم حضرت آقای حدّاد می‌رسیدند و آن آداب و رسوم و جهات ظاهریّه و آن آتش و حرارت را به ظاهر در ایشان نمی‌دیدند گمان میکردند که ایشان واجد مقام کمال نیستند و ایشان را فقط انسانی پاک و متقی و اهل معنا میدانستند و بیش از این از ایشان بهره نمی‌بردند.

سرّ مسأله، خلط نمودن میان آثار و خصوصیات و مقتضیات مقام کمال و فناء مرحوم آقای انصاری با آثار مربوط به جهات ظاهریّه ایشان بود.

آنچه در ارادت به یک ولیّ خدا و استفاضه از انوار وی مهمّ است احراز مقام فناء و عبودیت تامّ وی، و خروج از شوائب هستی و آنانیّت، و استغراق در

توحید است که این معنا یعنی استغراق در توحید در حضرت آقای حدّاد به مراتب بیشتر و قوی‌تر از حضرت آقای انصاری بود و کسانی که از نزدیک هر دو بزرگوار را ادراک نموده و بر مقامات ایشان واقف گشته بودند بر این مسأله آگاه بودند. ولی کسانی که جهات ظاهریّه حضرت آقای انصاری و نوع دستگیری و تربیت ایشان و امثال این امور برایشان مهمّ جلوه می‌نمود و این مسائل را از لوازم و مقارنات همهّ مراتب کمال می‌پنداشتند، از استفاضه از انوار مرحوم حضرت حدّاد قدّس سرّه محروم می‌شدند.

\* \* \*

آنچه عرض شد برخی از آفات مهمّ برای سالکان راه‌رفته بود که از مطاوی بیانات علامهّ والد افاض الله علینا من برکات تربته المنیفة استفاده می‌شد و عجالهّ به خاطر رسید. باشد که توشه‌ای برای پویندگان سبیل عبودیت و لقاء بوده و با مراعات آن از خطرات طریق ایمن گشته و راه را به سلامت سپری نمایند. نکته‌ای که در پایان این بحث تذکّر آن لازم به نظر می‌رسد آن است که: بیان این مطالب و شمردن اشتباهات برخی از سالکان ابداً به عنوان تنقیص مقام ایشان نیست.

پس از انتشار جلد اوّل کتاب نور مجرّد که حقیر تفاوت مقام مرحوم مجتهدی را با حضرت آقای حدّاد شرح نموده و به برخی از تصرّفات ایشان اشاره کرده بودم، برخی از اخوان ایمانی اعتراض نمودند که چرا شما از ایشان تنقیص نموده‌اید؟

با اینکه حقیر هیچ تنقیصی نسبت به ایشان نداشته‌ام، بلکه مراتب بزرگواری و ولاء و اخلاص ایشان را هم متذکّر گشته بودم. آنچه عرض شده بود آن بود که با وجود همهّ این کمالات نباید میان مقام ایشان با مقام انسان کامل خلط نمود و ایشان را با حضرت آقای حدّاد یکی دانست و نیز نباید در آن منازل

متوقّف شد، بلکه باید با استقامت در طریق و مجاهده دقیق و عمیق از این منازل پرکشید و تا افق تجرّد تامّ و مقام لا اسم له و لا رسم و لاهو الا هو پرواز کرد. این مطلب درباره برخی از سلاکی که بالایشاره نکاتی از ایشان عرض شد، نیز از همین قرار است. آنانکه العیاذبالله از راه ساقط شده و به درّه‌های مخوف و تاریک نفس فرورفتند که حسابشان روشن است، ولی سالکینی که در راه متوقّف شده و در منزلی بار خود را بر زمین نهاده و آرمیده‌اند، به میزان همان درجه‌ای که حائز شده شرافت یافته و حفظ حرمتشان واجب می‌باشد. هر یک از اولیا و دوستان خدا مقامی دارند که به مقتضای اراده الهی و قابلیت و استعداد و میزان مجاهده و رفض انبیات در راه لقاءالله، به آنها عطا شده است.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.<sup>۱</sup>  
وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَيُؤْتِيهِمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.<sup>۲</sup>

قدر هر یک از اولیاء را انسان باید بداند و از آثار و برکات وجود هر یک به مقدار خودش استفاده نماید، ولی توجه به این نکته نیز ضروری است که مقام فناء تامّ که غایت قصوای همه طالبان خداوند است به راحتی به دست نمی‌آید و بسیاری کسانیکه سالها به مجاهده مشغول بوده‌اند ولی مشرف به مقام فناء تامّ و بقاء بعد الفناء نشده‌اند، گرچه شاید به فناء در اسماء و صفات هم نائل آمده باشند.

عارف کامل کسی است که از همه مراتب تعینات خارج شده و خرگه خود را در حرم امن و امان الهی زده و به مقام معرفه‌الله نائل شده باشد و بر

۱. آیه ۴، از سوره ۸: الأنفال.

۲. آیه ۱۹، از سوره ۴۶: الأحقاف.



اولیائی که در مادون این درجه قرار دارند، عنوان «عارف» و «عارف کامل» صدق نمی‌نماید و تبیین واصل نشدن یکی از اولیاء به مقام فناء و بررسی علل و عوامل آن، جسارت به آن بزرگوار و تنقیص او نیست.

راه خداراهی است بس صعب و دشوار که در هر گام آن دام‌ها گسترده‌اند و عبور از آن سالها مجاهده می‌طلبد مگر آنکه انسان را بر بال جذبیه سوار نموده و سیر دهند.

هزار دام به هر گام این بیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نجهند شوریدگانی همچون مرحوم آقای مجتهدی و برخی از شاگردان مرحوم حضرت آقای حدّاد یا حضرت آقای انصاری از مجاهدین فی سبیل الله بودند و از خودگذشتگی‌ها و عشق و اخلاص ایشان می‌تواند سرمشقی برای سلاک الی الله قرار گیرد، ولی این معنی نباید باعث شود که انسان به مادون مقام توحید و عبودیت محضه بسنده نموده و قانع گردد؛ گرچه به مقتضای فرمایش مرحوم علامه والد در هر عصری یک کامل (غیر از وجود مقدّس قطب عالم امکان حضرت بقیة الله الأعظم علیه السلام) پرورش می‌یابد و می‌فرمودند: در عالم چه بشود که دو یا سه نفر به کمال تام برسند.

و باباطاهر نیز به این مطلب اشاره دارد، آنجا که می‌گوید:

به هر الفی الف قدی برآیو الف قدّم که در الف آمدستم

و محیی الدّین عربی نیز می‌فرماید:

وَلِكُلِّ عَصْرٍ وَاحِدٌ يَسْمُو بِهِ وَأَنَا لِبَاقِي الْعَصْرِ ذَاكَ الْوَاحِدِ

ولی باز هم از رحمت حضرت حقّ نباید ناامید شد که اگر اراده الهی تعلّق بگیرد ممکن است همه ما را به وادی فنا و نیستی کشانده و از شراب وصل خود سیراب نماید؛ رزقنا الله ذلك بجاه محمدٍ و آله الطّاهرين صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين.



بخش سوم

سیره عملی و فنی سردی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:  
... وَ لَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نِعَمَ الرَّجُلِ هُوَ الَّذِي جَعَلَ هَوَاهُ تَبَعًا لِأَمْرِ اللَّهِ،  
وَقُوَاهُ مَبْذُولَةً فِي رِضَا اللَّهِ؛ يَرَى الذُّلَّ مَعَ الْحَقِّ أَقْرَبَ إِلَى عِزِّ الْأَبَدِ مِنَ الْعِزِّ فِي  
الْبَاطِلِ. وَ يَعْلَمُ أَنَّ قَلِيلَ مَا يَحْتَمِلُهُ مِنْ ضَرَّائِهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى دَوَامِ النِّعَمِ فِي دَارٍ  
لَا تَبِيدُ وَ لَا تَنْفَدُ، وَ أَنَّ كَثِيرَ مَا يَلْحَقُهُ مِنْ سَرَّائِهَا إِنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ يُؤَدِّيهِ إِلَى عَذَابٍ  
لَا انْقِطَاعَ لَهُ وَ لَا يَزُولُ.

فَذَلِكُمْ الرَّجُلُ نِعَمَ الرَّجُلِ؛ فِيهِ فَتَمَسَّكُوا وَ بَسَّنْتِهِ فَاقْتَدُوا وَ إِلَى رَبِّكُمْ بِهِ  
فَتَوَسَّلُوا؛ فَإِنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ دَعْوَةٌ وَ لَا يُحْيَبُ لَهُ طَلِبَةٌ.<sup>١</sup>

«از حضرت امام رضا عليه السلام روایت است که فرمودند: حضرت امام

زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند:

١. وسائل الشیعة، باب عدم جواز الاقتداء بالفاسق، از أبواب صلوة الجماعة، ج ٨،  
ص ٣١٨، ح ١٤، به نقل از احتجاج طبرسی، ص ٣٢٠؛ و بحار الأنوار، ج ٢، ص ٨٥.  
متن کامل این روایت را مرحوم حضرت علامه قدس سره در معادشناسی، ج ٧،  
ص ٣١٧ تا ٣٢٢ آورده اند.

... مرد تمام عیار و کامل، مرد خوب و پسندیده، آن کسی است که میل و هوای خود را تابع امر الهی قرار داده و قوای خویش را در رضای حقّ صرف می‌کند. ذلّت و کوچکی در کنار حق را از عزّت و بزرگی همراه با باطل، به عزّت ابدی نزدیک‌تر میدانند.

و به یقین میدانند که گرفتاری‌های کم و ناچیز دنیا که برای رضای خدا آنها را تحمّل میکند، او را به دوام نعمت‌های ابدیّه خداوند در بهشتی که خرابی و فناء و نیستی ندارد خواهد رسانید و نیز میدانند که اگر از هوای نفس اماره خود پیروی کند، بسیاری از خوشی‌هایی که در دنیا میبرد او را به عذاب ابدیّه خداوند که زوال و انقطاع ندارد خواهد کشانید.

پس بنابراین بدانید که مرد تمام‌عیار چنین مردی است، مرد نیکو و پسندیده و استوار چنین مردی است؛ پس حتماً به او تمسک کنید، و به رویه و منهاج و سیره او اقتدا نمائید، و بوسیله او بسوی پروردگارتان متوسّل شوید؛ چون درخواست و دعای او ردّ نمی‌شود و طلب و خواهش او بی‌نتیجه نمی‌ماند.»

یکی از خصوصیات علامه والد معظم آن بود که علی‌رغم استغراق در ذات احدیّت و واردات سنگین توحیدیّه و اشتغال به تجلیات اسماء جلالیه و جمالیّه، در مراعات امور عالم ظاهر و شوون زندگی جسمانی و اداء حقّ هر موجودی به حسب خودش، واقعاً در میان بزرگان اهل علم و معرفت و فقاقت کم‌نظیر بودند.

در ذره‌ذره مسائل با دقتی وصف‌ناشدنی به مراعات دقیق احکام شرعی و انجام مستحبات و مکروهات و سنت حضرت رسول‌الله و اهل بیت گرامی آن حضرت صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین مقید بودند و از کوچکترین مستحبّ نیز عبور نمی‌کردند و هیچ سنتی از سنن شرع در چشمشان کوچک نمی‌نمود و

به هیچ وجه راضی نبودند که در جایی سنتی ترک شود، حتی اگر به قیمت تحمّل اعتراضات ابناء دنیا و عالم اعتبار تمام می‌شد.

در تدبیر مسائل زندگی و معیشت دنیوی نیز به همین شکل بودند. از هر وسیله‌ای به بهترین وجه استفاده نموده و تمام ظرائف نگهداری یا استفاده از یک وسیله را مراعات میکردند و با دقت تمام به اطرافیان نیز تذکر و توضیح میدادند. و حقاً در رعایت نظم و عمل به برنامه‌های شخصی و ملاحظه جهات ظاهری آداب لباس و خوراک و مسکن و ... نمونه و بارز بودند.

سرّ مسأله نیز چیزی نبود مگر سعه و جامعیت و مقام جمع‌الجمعی ایشان که دو جنبه وحدت و کثرت و ظاهر و باطن را با هم جمع نموده و نور توحید را در همه عوالم به نظاره می‌نشستند و اشتغال به برخی از مظاهر و مجالی، ایشان را از دیگر جهات مشغول نمی‌نمود.

چنین حالتی در میان اولیاء به ندرت به چشم می‌خورد و کسانی که اینطور در مقام جمع‌الجمعی متمکن شوند قلیل الوجودند.

غالب نفوس کشش مراحل ابتدائی سلوک را نیز ندارند و در آغاز راه متوقف می‌شوند و آنانکه همّت و سعه بیشتری دارند با طلوع مشاهدات اسمائیه و صفاتیّه و جلوات و انوار آن عوالم آن قدر اشراب می‌شوند که عطش سیر و سلوک در ایشان خاموش می‌شود و به همان منازل قناعت می‌ورزند.

در دهها و صدها نفر شاید فقط یک نفر یافت شود که تحت جذبات الهیه قرار گرفته، سیمرغ صفت بال همّت بگشاید و از آن منازل زیبا و دلفریب و حجاب‌های نوریّه، دل‌کنده و خود را به اقیانوس توحید زده و به اعماق آن وارد شود و به حرم امن الهی قدم گذارد.

و اما آنانکه وارد می‌شوند، یا دیگر باز نمی‌گردند و یا اگر باز گردند دیگر هوشیاری و توجهی برایشان باقی نمانده و دائماً روبه سوی همان عوالم دارند و

از ملاحظه کثرت غافلند؛ آن را که خبر شد خیری باز نیامد. مرحوم حضرت آقای حدّاد روحی فداه شاهباز عالم توحید بود و هرگز از مقام عبودیت محضه تنزل نمی فرمود. ایشان آن قدر مجذوب آن عالم بود که به سختی جهات ظاهریّه عالم طبع را مدیریت می نمود و آنانکه بر بلندای مقام توحیدی ایشان واقف نبودند چنین می پنداشتند که ایشان سیدی است آهنگر که حواس او غالباً پرت است و نمی تواند امور کسب و کار خود را به خوبی تدبیر نماید، حال و روز مناسبی ندارد و هر چند روزی مریض شده و در منزل می افتد و بی حال می شود و وقتی هم که حالش بهبود می یابد حال و خُلق مجالست با کسی را ندارد و اگر سخنی نیز با او بگوئی معلوم نیست زود متوجّه شود.

غافل از آنکه آن بزرگمرد عالم معنا، در تجلیات ذاتیه منغمر و از شراب وصل سیراب بود و آنقدر از موائد الهیه بدو می رسید که مهلت توجّه به این جیفه پست عالم طبع را نمی یافت؛ چنانکه علامه والد از ایشان نقل می فرمایند: «در هر لحظه علوم می از من میگذرد بسیار عمیق و بسیط و کلی، و چون در لحظه ثانی بخواهم به یکی از آنها توجّه کنم می بینم عجباً! فرسنگها دور شده است.»<sup>۱</sup> ولی علامه والد رضوان الله علیه چنین نبودند؛ سیر ایشان در عالم توحید و عبور از مقام فناء تامّ برایشان به سرعت صورت گرفت و پس از آن نیز همچون کوهی استوار تمام جهات را لحاظ نموده و مظهر و مجلای لایشغله شأن عن شأن بودند و شاید از همین رو بود که مرحوم حدّاد همیشه به ایشان معجب بودند و می فرمودند: «پس از اهل بیت علیهم السلام، کسی به جامعیت مرحوم قاضی و پدرت آقاسید محمّد حسین ندیده ام.»

۱. روح مجرّد، ص ۷۱.



این آرامش و طمأنینه سبب می شد که افرادی که از لطف و ظرافت مسأله مطلع نبودند وقتی با ایشان مواجه می شدند، چون هیچ امر غیرطبیعی از ایشان نمی دیدند و حالات ظاهری ایشان را به مانند انسانهای عادی مشاهده میکردند، شناخت مقامات ایشان برایشان مشکل می شد و چه بسا منکر مقامات ایشان شده و دست خالی از برکات وجود ایشان بازمی گشتند.

باری، جامعیت علامه والد و تعبد شدید ایشان به احکام شرع و ریزبینی و دقت نظر ایشان سبب شده بود که ماکه در عصر غیبت به سربرده و از تماشای طلعت اهل بیت علیهم السلام محرومیم، انوار جمال آن بزرگواران و سنت و سیره ایشان را در آینه وجود والد معظم تماشا کنیم و با تأمل در سیره و روش ایشان، بر ظرائف روش و سلوک رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام واقف شویم.

حقیر هرگاه در طول تحصیل به مطالعه کتب سیره از منتهی الآمال گرفته تا بحار الأنوار مشغول می شدم، می دیدم عجب! تمام این مطالب را ما از کودکی به واسطه تربیت حضرت والد معظم و ایشان دقیقاً بر همین منهاج در زندگی عمل می نموده اند و این ظرائف را به صورت ناخودآگاه با عمل خود به ما تعلیم داده اند و اکنون می بینیم که اینها همه دستورات و سنن اجداد طاهرینمان است که ایشان آموخته و موبه مو به اجراء درآورده اند و نشد در جایی نکته ای در روش ایشان ببابم که مخالف با سنت اسلام بوده و ایشان مسأله ای را فروگذار نموده باشند.

و بالجمله، عملکرد ایشان و آشنائی با طریقه و روش ایشان در عبادات و زیارات و زندگی فردی و آداب منزل و خوراک و پوشاک و نحوه ارتباط و تعامل با اهل منزل و دوستان و بیگانگان، می تواند الگویی برای آشنائی با سنت اصیله اسلام و سیره و منهاج رسول خدا و اهل بیت آن حضرت صلوات الله وسلامه

عليهم أجمعين باشد، و ما در اینجا در فصولی به نقل و گزارش سیره ایشان می‌پردازیم تا سالکین إلى الله و اخوان ایمانی و أخلاء روحانی از پرتو آن خورشید درخشان توشه گرفته و زندگی خویش را با این معارف الهی روشن نمایند.

فصل اول

سیرهٔ عبّادی



## وضو و غسل

مرحوم علامه والد قدس سره الشریف به دائم الوضوء بودن و انجام اغسال مستحبّه تأکید می فرموده و آن را جزء لوازم سلوک میدانستند و درباره اغسال واجب نیز سفارش زیادی میکردند که هر چه زودتر انجام شود. میفرمودند: حال حدث اکبر حال سنگینی است و سالک باید حتی المقدور هرچه زودتر با غسل خود را از آن پاک کند؛ خصوصاً خوابیدن با حال جنابت که سنگینی و خستگی زیادی بر نفس وارد میکند.

رعایت مستحبات غسل و وضوء را به ما سفارش فرموده و آداب آن را از کودکی به فرزندان تعلیم میدادند، ولی دقت زیادی داشتند که در اتیان وضوء و غسل افراد به وسواس و اسراف دچار نشوند.

میفرمودند: باید در کیفیت وضوء و غسل نیز مانند همه چیز، به سنت رسول خدا و ائمه علیهم السلام مراجعه نمود؛ شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که: **الْوُضُوءُ مُدٌّ وَالْغُسْلُ صَاعٌ وَ سَيَأْتِي أَقْوَامٌ بَعْدِي يَسْتَقِلُّونَ ذَلِكَ؛ فَأُولَئِكَ عَلَى خِلَافِ سُنَّتِي وَ النَّابِتُ عَلَى سُنَّتِي مَعِيَ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ.**<sup>۱</sup> «وضوء باید با

---

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵؛ و الجعفریات، ص ۱۶.

یک مدّ آب و غسل با یک صاع انجام شود و در آینده اقوامی خواهند آمد که این مقدار آب را برای وضوء و غسل کم می‌شمرند. این افراد بر خلاف سنّت من عمل می‌کنند و هر کسی که بر سنّت من پایدار باشد با من در عالم قدس همنشین خواهد بود.<sup>۱</sup>

۱. استحباب غسل با یک صاع و وضوء با یک مُدّ مورد قبول مشهور قریب به اجماع فقهای شیعه است. ظاهر این است که منظور از استحباب وضو گرفتن با یک مدّ، انجام مجموع وضوء است، اعمّ از واجبات و مستحبات وضوء؛ همچون شستن دستها قبل از وضوء و سه بار مضمضه و سه بار استنشاق (هر بار با یک کف آب) و خوب شستن صورت و دستها در وضوء هر کدام دو مرتبه. مرحوم سیّد در عروه میفرماید:

الإسراف فی ماء الوضوء مکروه، لکنّ الإسباغ مستحبّ، و قد مرّ أنّه یستحبّ أن یكون ماء الوضوء بمقدار مدّ، و الظاهر أنّ ذلك لتمام ما یصرف فیهِ من أفعاله و مقدّماته من المضمضة و الاستنشاق و غسل الیدین. (العروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۷۷)

آنچه در این بحث مهمّ است، تعیین مقدار صاع و مدّی است که وضو گرفتن با آن مستحبّ می‌باشد. مشهور میان فقهای بعد از عصر صفویه این است که صاع ششصد و چهارده مثقال و یک چهارم مثقال و مدّ یک چهارم آن و معادل صد و پنجاه و سه و نیم مثقال و یک و نیم نخود می‌باشد که چون هر مثقال صیرفی تقریباً ۷/۴ گرم است، هر صاع قریب به دو کیلو و نهصد گرم و هر مدّ قریب به هفتصد و بیست و پنج گرم می‌باشد. مرحوم سیّد در عروه در فصل مستحبات وضوء میفرماید:

الأول: أن یكون بمدّ و هو ربع الصاع و هو ستمائة و أربعة عشر مثقالاً و ربع مثقال، فالمدّ مائة و خمسون مثقالاً و ثلاثة مثاقیل و نصف مثقال و حمصة و نصف. (العروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۵۰)

ولی طبق تحقیقات جمعی از متأخرین این محاسبه صحیح نیست. در اینجا مناسب است در طّی چند مطلب توضیحاتی پیرامون این امر بیان شود؛ بحول الله و قوّته:

**مطلب اوّل:** از روایات و کتب لغت و تاریخ به دست می‌آید که صاع و مدّ دو پیمانانه و کیل بوده است و یک مدّ گندم را مساوی با حجم دو کف دست انسان در کنار هم و صاع را ⇨

⇨ چهار مدّ دانسته‌اند. طبیعتاً وزن هر پیمان‌ه‌ای به حسب جرم‌حجمی آنچه در آن ریخته می‌شود متفاوت خواهد بود و لذا تعیین وزنی خاصّ برای آن در همه ابواب فقه صحیح نیست، (گرچه شاید در خصوص باب کفّارات و زکات فطره تعبداً وزنی خاصّ در مدّ و صاع ملاک باشد).

ابن‌اثیر در نهایه گوید: *فيه: أنه كان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ وَ يَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ. قَدْ تَكَرَّرَ ذِكْرُ الصَّاعِ فِي الْحَدِيثِ، وَ هُوَ مِكْيَالٌ يَسَعُ أَرْبَعَةَ أَمْدَادٍ. (النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۳، ص ۶۰)*

و در ماده «کیل» گوید: *فيه: المِكْيَالُ مِكْيَالُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَ الْمِيزَانُ مِيزَانُ أَهْلِ مَكَّةَ. قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: هَذَا الْحَدِيثُ أَصْلٌ لِكُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْكَيْلِ وَ الْوِزْنِ وَ إِنَّمَا يَأْتِمُ النَّاسُ فِيهِمَا بِهِمْ. وَ الَّذِي يُعْرَفُ بِهِ أَصْلُ الْكَيْلِ وَ الْوِزْنِ أَنَّ كُلَّ مَا لَزِمَهُ اسْمُ الْمَخْتومِ وَ الْقَفِيزِ وَ الْمَكْوَكِ وَ الصَّاعِ وَ الْمُدِّ فَهُوَ كَيْلٌ، وَ كُلُّ مَا لَزِمَهُ اسْمُ الْأُرْطَالِ وَ الْأَمْنَاءِ وَ الْأَوَاقِي فَهُوَ وَزْنٌ ... فَأَمَّا الْمِكْيَالُ فَهُوَ الصَّاعُ الَّذِي يَتَعَلَّقُ بِهِ وَجُوبُ الزَّكَاةِ وَ الْكَفَّارَاتِ وَ التَّنْفِقَاتِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ، وَ هُوَ مَقْدَرٌ بِكَيْلِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ دُونَ غَيْرِهَا مِنَ الْبُلْدَانِ، لِهَذَا الْحَدِيثِ. (همان مصدر، ج ۴، ص ۲۱۸ و ۲۱۹)*  
و در لسان‌العرب گوید: *و الصَّاعُ: مِكْيَالٌ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ يُأْخَذُ أَرْبَعَةَ أَمْدَادٍ، يُذَكَّرُ وَ يُؤنَّثُ. (لسان‌العرب، ج ۸، ص ۲۱۵)*

و در مصباح‌المنیر گوید: *الصَّاعُ: مِكْيَالٌ. وَ صَاعُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الَّذِي بِالْمَدِينَةِ أَرْبَعَةُ أَمْدَادٍ. وَ ذَلِكَ خَمْسَةُ أُرْطَالٍ وَ ثُلُثٌ بِالْبَغْدَادِ. (مصباح‌المنیر، ج ۲، ص ۳۵۱)*  
و در تاج‌العروس در ماده «مدد» گوید: *و المُدُّ بِالضَّمِّ: مِكْيَالٌ، وَ هُوَ رِطْلَانٍ عِنْدَ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ أَبِي حَنِيْفَةَ أَوْ رِطْلٌ وَ ثُلُثٌ عِنْدَ أَهْلِ الْحِجَازِ وَ الشَّافِعِيِّ. وَ قِيلَ: هُوَ رُبْعُ صَاعٍ وَ هُوَ قَدْرُ مُدِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ الصَّاعُ خَمْسَةُ أُرْطَالٍ وَ أَرْبَعَةُ أَمْدَادٍ ... وَ إِنَّمَا قَدَّرَهُ بِهِ لِأَنَّهُ أَقْلٌ مَا كَانُوا يَتَصَدَّقُونَ بِهِ فِي الْعَادَةِ. أَوْ مِلٌّ كَفَيَّ الْإِنْسَانَ الْمُعْتَدِلَ إِذَا مَلَأَهُمَا وَ مَدَّ يَدَهُ بِهِمَا وَ بِهِ سُمِّيَ مُدًّا، هَكَذَا قَدَّرُوهُ، وَ أَشَارَ لَهُ فِي اللِّسَانِ. وَ قَدْ جَرَّبْتُ ذَلِكَ فَوَجَدْتُهُ صَحِيحًا. ج ۵، ص ۲۴۸)*

و مرحوم مجلسی در بحار میفرماید: *و المُدُّ وَ الصَّاعُ كَانَتَا فِي الْأَصْلِ مِكْيَالَيْ مَعْيِنَةٍ ⇨*

﴿فَقَدَّرَتْ بَوَازِنَ الدَّرَاهِمِ وَشَبَّهَهَا صَوْنًا عَنِ التَّغْيِيرِ الَّذِي كَثِيرًا مَا يَتَطَرَّقُ إِلَى الْمَكَايِلِ. وَ مَعْلُومٌ أَنَّ الْأَجْسَامَ الْمُخْتَلِفَةَ يَخْتَلِفُ قَدْرُهَا بِالنِّسْبَةِ إِلَى كَيْلٍ مَعْيِنٍ فَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الصَّاعُ مِنْ الْمَاءِ مُوَافِقًا لِلصَّاعِ مِنَ الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَشَبَّهَهُمَا؛ فَلِذَا كَانَ الصَّاعُ وَالْمُدُّ وَالرَّطْلُ الْمَعْتَبَرُ فِي الْوُضُوءِ وَالغَسْلِ وَأُمثَالَهُمَا أَثْقَلَ مِمَّا وَرَدَ فِي الْفِطْرَةِ وَالنِّصَابِ وَأَشْبَاهَهُمَا لِكُونَ الْمَاءِ أَثْقَلَ مِنْ تِلْكَ الْحُبُوبِ مَعَ تَسَاوِي الْحِجْمِ كَمَا هُوَ الْمَعْلُومُ عِنْدَ الْإِعْتِبَارِ. (بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۵۵)

مطلب دوّم: نسبت مُدّ به صاع در طول زمان تغییراتی نموده است. از برخی روایات معلوم می شود که اوّلین تغییر به دست خلیفه ثانی اتفاق افتاده که مقدار مدّ و صاع را افزوده است. در بحار از کتاب سلیم در ضمن بدعتهاى خلیفه ثانی روایت میکند که: وَ فِي تَغْيِيرِهِ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ مُدَّهُ، وَ فِيهِمَا فَرِيضَةٌ وَ سُنَّةٌ فَمَا كَانَتْ زِيَادَتُهُ إِلَّا سُوءًا. (همان مصدر، ج ۷۷، ص ۳۵۰)

هر مدّ در عصر صادقین علیهما السلام یک چهارم صاع بوده و جماعتی از علما بر این معنا ادّعی اجماع نموده اند، ولی از برخی از روایات استفاده می شود که مدّی که حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با آن وضوء می گرفته اند یک پنجم صاع بوده است. مرحوم شیخ حرّ عاملی (ره) از سلیمان بن حفص مروزی از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت میکند که فرمودند:

الْغُسْلُ بِصَاعٍ مِنْ مَاءٍ وَ الْوُضُوءُ بِمُدٍّ مِنْ مَاءٍ. وَ صَاعُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةٌ أَمْدَادٍ، وَ الْمُدُّ وَزْنُ مِائَتَيْنِ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا وَ الدَّرْهَمُ وَزْنُ سِتَّةِ دَوَانِيقَ وَ الدَّانِيقُ وَزْنُ سِتِّ حَبَّاتٍ، وَ الْحَبَّةُ وَزْنُ حَبَّتَيْ شَعِيرٍ مِنْ أَوْسَطِ الْحَبِّ لَا مِنْ صِغَارِهِ وَ لَا مِنْ كِبَارِهِ. (وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۸۱ و ۴۸۲)

و نیز به طریق موثّق از سماعه از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکند که: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي يُجْزَى مِنَ الْمَاءِ لِلْغُسْلِ. فَقَالَ: اغْتَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِصَاعٍ وَ تَوْضِئًا بِمُدٍّ، وَ كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِهِ خَمْسَةَ أَمْدَادٍ وَ كَانَ الْمُدُّ قَدْرَ رِطْلٍ وَ ثَلَاثَ أَوْاقٍ. (همان مصدر، ص ۴۸۲)



از این روایات استفاده می شود که مدّ وضوء آن حضرت یک پنجم صاع بوده و از روایت اول استفاده می شود که یک مدّ آب معادل ۲۸۰ درهم و یک صاع آن معادل ۱۴۰۰ درهم می باشد.

از برخی روایات دیگر استفاده می شود که مدّ یک چهارم صاع بوده است، مانند روایت زراره از حضرت امام باقر علیه السلام: **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ بِمُدِّ وَ يَغْتَسِلُ بِصَاعٍ وَ الْمُدُّ رَطْلٌ وَ نِصْفُ وَ الصَّاعُ سِتَّةُ أَزْطَالٍ**. (همان مصدر، ص ۴۸۱)

ولی ظاهر این است که تفسیر مدّ در ذیل این روایت از راوی و براساس اصطلاح عصر صادقین علیهما السلام باشد؛ زیرا وزنی که در ذیل روایت برای صاع بیان شده، وزن یک صاع از گندم است که در روایات زکات فطره نیز بدان اشاره شده، نه وزن یک صاع از آب.

**مطلب سوّم:** در باب زکات فطره روایاتی وارد شده که وزن یک صاع از گندم را برای پرداخت فطره معین نموده است. صاحب و سائل در باب مقدار الصاع روایت میکنند از حضرت امام هادی علیه السلام که فرمودند: **الصَّاعُ بِسِتَّةِ أَزْطَالٍ بِالْمَدَنِيِّ وَ تِسْعَةَ أَزْطَالٍ بِالْعِرَاقِيِّ**. قَالَ: وَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَكُونُ بِالْوَزْنِ الْفَأْ وَ مِائَةً وَ سَبْعِينَ وَ زُنَةً. (و سائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۰)

و نیز روایت میکنند که: **تَدْفَعُهُ وَ زُنًا سِتَّةَ أَزْطَالٍ بِرَطْلٍ الْمَدِينَةِ، وَ الرِّطْلُ مِائَةٌ وَ خَمْسَةٌ وَ تِسْعُونَ دِرْهَمًا يَكُونُ الْفِطْرَةُ الْفَأْ وَ مِائَةً وَ سَبْعِينَ دِرْهَمًا**. (همان مصدر، ص ۳۴۲)

این روایات که اصحاب نیز بدانها عمل نموده اند، صریح در آنست که صاع در باب فطره به ۱۱۷۰ درهم از گندم یا حبوبات تقدیر شده است و اگر بخواهیم به ظاهر این روایات و روایت سلیمان بن حفص مروزی در باب وزن صاعی از آب أخذ کنیم، صاع پیمانهای است که وزن آن از آب ۱۴۰۰ درهم و از گندم ۱۱۷۰ درهم خواهد بود و نسبت وزن گندم به آب در این محاسبه حدوداً ۸۳/۵۲٪ می شود.

البته ممکن است که وزن صاع شرعی به حسب انواع مختلف گندم کمتر از این نیز باشد و مقدار مذکور در روایت به اعتبار گندمی خاص سنگین تر از گندم متعارف یا بر اساس قدر متیقن انواع قوت غالب اعم از گندم و جو و برنج و خرما و ... و منطبق بر احتیاط بیان

⇨ شده باشد، چون معمولاً نسبت گندم به آب را میان ۷۵٪ تا ۸۰٪ محاسبه می‌کنند.

**مطلب چهارم:** گفته شده است که درهم گاهی به عنوان سکه خاص نقره یا وزن آن به کار می‌رفته که معمولاً درهم شرعی نامیده می‌شود و گاهی به معنای واحدی برای وزن که از آن به درهم الکیل یا درهم الوزن تعبیر می‌گردد و کمی با وزن سکه نقره متفاوت است و وزن آن را تقریباً ۳/۱۲۵ گرم (دو سوّم مثقال صیرفی) تعیین نموده‌اند. (اوزان و مقیاس‌ها در فرهنگ اسلامی، ص ۳ و ۴)

مرحوم شهید در مسالک در ذیل بحث از مقدار مُدّ در إطعام برای کفّاره می‌فرماید:

المعتبر من المدّ الوزن لا الکیل عندنا، لأنّ المدّ الشرعیّ مرکّب من الرطل، و الرطل مرکّب من الدرهم، و الدرهم مرکّب من وزن الحَبّات، و یسمی درهم الکیل. و یتربّک من المدّ الصاع، و من الصاع الوَشَق. فالوزن أصل الجمیع، و إنّما عدل إلى الکیل فی بعض المواضع تخفیفاً. (مسالک‌الافهام، ج ۱۰، ص ۹۲) شاید عبارت مرحوم شهید رضوان‌الله‌علیه ناظر به همین اصطلاح باشد.

بنابراین اصطلاح، هر صاع از آب معادل  $۱۴۰۰ \times ۳/۱۲۵ = ۴/۳۷۵$  لیتر می‌باشد و هر صاع از گندم معادل  $۱۱۷۰ \times ۳/۱۲۵ =$  تقریباً ۳/۶۵۵ کیلوگرم می‌باشد.

ولی ظاهر عبارات فقهاء شیعه و عامّه آنستکه تقدیرات شرعی بر اساس درهم شرعی که هفت‌دهم مثقال شرعی (معادل با وزن یک سکه دینار) است انجام شده است و به این اصطلاح اعتباری نیست.

**مطلب پنجم:** مشهور میان علمای متأخر آنستکه وزن هر ده درهم شرعی معادل هفت دینار (یک مثقال شرعی) و هر مثقال شرعی سه چهارم مثقال صیرفی است و بر همین اساس هر صاع را ششصد و چهارده مثقال و یک چهارم مثقال صیرفی حساب نموده‌اند و چون هر مثقال صیرفی را حدود  $۴/۷$  گرم تعیین می‌کنند، پس هر مثقال شرعی باید حدود  $۳/۵$  گرم باشد. ولی علی‌رغم فحص فراوان هیچ مستندی برای نسبت مذکور میان مثقال شرعی و صیرفی یافت نشد، و گویا مستند این شهرت فرمایش مجلسی اول است که بر اساس وزن نمودن دینارهایی قدیمی چنین استنتاج کرده‌اند و متأخرین آن را ارسال ⇨

⇨ مسلم نموده‌اند.

مجلسی اول در *لوامع صاحبقرانی* میفرماید:

« پس ظاهر شد که صاعی نه رطلست و رطلی نود و یک مثقالست و هر ده درهم هفت مثقال است، پس رطلی صد و سی درم باشد، و چون حساب درهم بنا بر مذهب مشهور شش دانگ است و هر دانگی هشت دانه جو، و جو اختلاف در آن بهم می‌رسد بحسب شهرها در بزرگی و کوچکی بلکه در هر شهری بحسب زمینها مختلف می‌شود، تا آنکه شیخ بهاء‌الدین محمد طاب‌ثراه هر تصنیفی که میکردند یک مرتبه ترازو می‌آوردند و جو را می‌کشیدند و به آن حساب می‌نوشتند، و لهذا دو تصنیف او موافق نیست و هر جائی مقداری قرار داده است.

و این ضعیف را بخاطر رسید که علمای خاصه و عامه ذکر کرده‌اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت و دینار اشرفی است، و اشرفی‌های قدیم دیدم که به همین وزن اشرفی‌های حال بود که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی مشهور است و به آن حساب کردیم درهم را هر صاعی ششصد مثقال و چهارده مثقال و ربع مثقال شد به مثقال صیرفی، و بنا بر آن گذاشتیم در جمیع مقادیری که گذشت و خواهد آمد، *إن شاء الله*.»  
(*لوامع صاحبقرانی*، ج ۱، ص ۳۵۸)

ولی نمونه‌های مختلفی که از سکه‌های طلای عصر ائمه علیهم‌السلام به دست آمده است این محاسبه را تأیید نمی‌کند و نشان می‌دهد که مثقال شرعی که همان وزن دینار مسکوک در آن عصر است، حدوداً معادل  $4/23$  تا  $4/25$  گرم می‌باشد که اختلاف آن با مثقال صیرفی متعارف تقریباً چهارونیم دهم گرم (حدود ۱۰٪) می‌شود.

عالم متبحر مرحوم حیدرقلی سردار کابلی *رحمة الله علیه* در کتاب *ارزشمند خود غایة‌التعدیل فی معرفة الأوزان والمکابیل ضمن بحثهایی دقیق و ارزشمند*، وزن هر مثقال شرعی را حدود  $4/23784$  گرم و وزن هر درهم را  $2/96649$  گرم تعیین نموده است.  
(*غایة‌التعدیل*، ص ۱۸)

و برخی دیگر از محققین بر اساس محاسبه نمونه‌های مختلف به دست آمده از ⇨

سکه‌های دوره اسلامی، هر مثقال شرعی را معادل  $4/25$ ،  $4/257$ ،  $4/265$  گرم (فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، شماره ۲۱، مقاله «برآورد ارزش درهم و دینار در تاریخ اقتصادی مسلمانان»، ص ۵۴) و برخی با دقت بیشتر وزن سکه‌های طلای قرن دوم هجری را  $4/233$  و وزن درهم را  $2/97$  گرم تعیین کرده‌اند. (اوزان و مقیاس‌ها در فرهنگ اسلامی، ص ۲)

پس از بیان این مقدمات می‌گوئیم: اگر مقدار حجم صاع را بر اساس روایاتی تعیین کنیم که هر صاع فطره را معادل  $1170$  درهم میدانند و اصحاب بدان عمل نموده‌اند، وزن هر صاع فطره که پرداختش در زکات فطره واجب است، تقریباً معادل  $2/97 \times 1170 = 3474/9$  گرم می‌شود.

حال اگر نسبت یک لیتر گندم را به یک لیتر آب حدود  $83\%$  فرض کنیم، حجم هر صاع حدود  $4/185$  لیتر می‌شود و اگر آن را از گندمهای سبک‌وزن یا دیگر حبوب فرض کرده و نسبتش را حدود  $75\%$  در نظر بگیریم، هر صاع حدود  $4/633$  لیتر خواهد بود.

اما اگر روایت سلیمان بن حفص مروزی را نیز در محاسبه لحاظ کنیم که هر صاع آب را معادل  $1400$  درهم تعیین نموده و شیخ صدوق به آن عمل نموده است. (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۴؛ و المقنع، ص ۲۲) و مرحوم سردار کابلی در غایة التعلیل مدعی است که تأیید تجربه و حس مهم‌ترین دلیل بر صحت این روایت است (غایة التعلیل، ص ۱۹ و ۲۰)، در این فرض باید گفت: وزن هر صاع آب تقریباً معادل  $2/97 \times 1400 = 4158$  گرم معادل  $4/158$  لیتر آب می‌شود.

مرحوم سردار کابلی نیز حجم هر صاع را  $4/1530922652875$  لیتر محاسبه نموده است. (غایة التعلیل، ص ۲۰۴)

بر این اساس اگر هر مدّ نبوی را یک چهارم صاع بدانیم، هر مدّ حدود  $1/040$  لیتر و اگر آن را یک پنجم صاع محاسبه نمائیم حدود  $0/830$  لیتر می‌شود. مؤید این محاسبه مطلبی است که یکی از محققین ذکر نموده است:

«صاع شرعی متشکل از چهار مدّ است. تعیین مقدار دقیق آن را که برای دیگر»

از این روایت استفاده می‌شود که انسان مؤمن باید دقت کند در غسل و

◀ واحدهای زیاد حجم اسلامی بسیار مهم بود، خوشبختانه نوشته‌ای از زمان ایوبیان ممکن ساخت که بنا بر گزارشی که از سال ۵۹۱ هـ ق / ۱۱۹۵ م دربارهٔ یک پیمانۀ قانونی برای یک مد به دست آمد، ۳۳۷ درهم آب را شامل می‌شد و = ۱/۰۵۳۱۲۵ کیلوگرم/لیتر بود. یک صاع نبوی بدین‌سان دقیقاً به مقدار ۴/۲۱۲۵ لیتر بود. (اوزان و مقیاس‌ها در فرهنگ اسلامی، ص ۸۲)

بنا بر این، سنت در غسل استفاده از حدود ۴/۲ لیتر آب و در وضوء حدود ۰/۸۴۰ یا ۱/۰۵۰ لیتر آب می‌باشد. از اینجا معلوم می‌شود که آنچه امروزه در غسل در زیر دوشهای متعارف مرسوم است، چقدر دور از سنت و مستلزم اسراف است؛ زیرا غسل به یک صاع سنت است، و گرنه مقدار واجب و مجزی در غسل کمتر از این مقدار است.

مرحوم شیخ حرّ در وسائل روایت نموده است که: **صَبَّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ أَكْفٍ ثُمَّ صَبَّ عَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ مَرَّتَيْنِ وَعَلَى مَنْكِبِهِ الْأَيْسَرِ مَرَّتَيْنِ؛ فَمَا جَرَى عَلَيْهِ الْمَاءُ فَقَدْ أُجْرَاهُ.** (وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۲۹) «شخص جنب، بر سرش سه کف آب می‌ریزد و سپس بر طرف راست دو مرتبه و بر طرف چپ دو مرتبه آب می‌ریزد، و هر قسمت که آب بر آن جاری شد، مجزی است.»

و نیز از زرارۀ از حضرت امام باقر علیه‌السلام روایت نموده است که: **أَفِضْ عَلَى رَأْسِكَ ثَلَاثَ أَكْفٍ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ يَسَارِكَ؛ إِنَّمَا يَكْفِيكَ مِثْلُ الدَّهْنِ.** (همان مصدر، ص ۲۴۱) «بر سرت سه کف از آب بریز و بر طرف راست و چپت نیز آب بریز و اگر آب مانند روغن که بر بدن جریان می‌یابد بر بدن جاری شود کافی است.»

مرحوم شیخ حرّ (ره) این مضمون را به طرق متعدّد روایت نموده است. (همان مصدر، ج ۱، ص ۴۸۴ و ۴۸۵)

و نیز به چند طریق روایت می‌کند که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با یکی از همسرانشان با یک صاع و یک مد یا با پنج مد ابتدا بدنشان را از نجاست پاک کردند و با بقیه همان آب غسل فرمودند. (وسائل الشیعة، باب جوازِ غسلِ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةِ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ وَ اسْتِحْبَابِ ابْتِدَاءِ الرَّجُلِ وَ كَوْنِ الْمَاءِ صَاعِينَ أَوْ صَاعًا وَ مُدًّا، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۳)

وضوء از ممشای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خارج نشود و اگر بیش از این آب مصرف کند، هم تخلف از سنت است و هم اسراف و چه بسا همراه با حالت شکّ و تردید باشد و شکّ هم از شیطان است.

مرحوم علامه والد می فرمودند: مرحوم حضرت آقای قاضی حال جنابت را حال بسیار سنگینی میدانستند و میفرمودند: سالک باید هرچه سریعتر خود را از این حالت خارج کند. لذا خود ایشان برای غسل جنابت صبر نمی کردند تا به حمام عمومی رفته و غسل کنند، بلکه در همان منزل در کنار اطاق حوله ای پهن کرده، روی حوله می ایستادند و طبق سنت با آفتابه آبی غسل می نمودند. انجام واجبات غسل در زیر دوش های متعارف نباید بیش از دو دقیقه طول بکشد و با مستحباتش نباید بیش از سه دقیقه بشود.

خود ایشان در انجام اعمال دقیقاً همینطور بودند، در جائی که شرع مقدّس دستور به احتیاط و سختگیری داده احتیاط میکردند و چه بسا احتیاطاتی داشتند که بسیار موجب سختی و مشقّت در زندگی می شد، مانند اجتناب از اموال مشتبه ای که در ظاهر شرع حلال است؛ ولی در جائی که سنت اهل بیت علیهم الصلوٰة والسلام بر آسان گرفتن کار و ترک احتیاط بود، ایشان هم آسان می گرفتند. غسل و وضوء خود ایشان در عین انجام مستحبات بسیار بی تکلف و راحت و سریع بود. هرگز ندیدیم در کارهای خود حال تحیر و شکّ و شبهه در وجود ایشان باشد، همواره و در همه کارها با آرامش و اتقان و استقامت بودند و اجازه نداده بودند حال شکّ در وجودشان رخنه کند.

میفرمودند: حالت شکّ برای نفس سالک ضرر بسیار زیادی دارد و کم کم منجر به وسواس میگردد و مؤمنینی که مبتلا به شکّ و وسواس می شوند تدریجاً تنزل می کنند و از افراد عادی هم پائین تر می آیند. اگر در مقابل حالت شکّ در همان اول کار استقامت نورزید این شکّ همه وجود مؤمن را به تدریج

فرامی‌گیرد و او را ساقط می‌کند. اگر به وسوسه شیطان ترتیب اثر داد شیطان طمع می‌کند و وسوسه خود را ادامه می‌دهد. لذا باید از همان اول با شدت با وی برخورد کرد و شک‌های غیرمتعارف و غیرمنطقی را از آغاز دفع نمود و راهش آنستکه انسان به شک‌هایی که شارع آنها را معتبر ندانسته مثل شک در طهارت و نجاست زیاده از حد، محلّ نگذارد و اگر وسواسی و کثیرالشک شده اصلاً به شکش اعتناء نکند و خود را کلاً فاقد شک فرض نماید و در اعمال بنا را بر صحت بگذارد.<sup>۱</sup>

۱. مرحوم آیه‌الله انصاری قدس سره عبادات را که همراه با وسواس انجام شده کلاً باطل میدانستند و ظاهراً وجهش آنستکه عمل وسواسی مصداق حرمت و نهی است و نهی از عبادت موجب بطلان آن می‌گردد. در کافی با سند صحیح درباره کثرت شک روایت می‌فرماید که: *إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عَصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَيَّ أَحَدِكُمْ*. (کافی، ج ۳، ص ۳۵۸) در کلمات غالب فقهاء حرمت وسواس ارسال مسلم شده و برخی وجه آن را این طور گفته‌اند که وسواس اطاعت شیطان است و اطاعت شیطان حرام می‌باشد.

مرحوم وحید بهبهانی درباره وسواسی می‌فرماید: «وَأَمَّا الْوَسْوَسِيُّ فَرُبَّمَا لَا يَحْصُلُ لَهُ الْعِلْمُ إِلَّا بَعْدَ الْغَسْلِ مَدَّةً مَدِيدَةً بِجِدِّ وَشِدَّةٍ مِنَ الْجَهْدِ وَهَذَا غَلَطٌ وَإِطَاعَةُ الشَّيْطَانِ، فَيَكُونُ حَرَامًا مُوجِبًا لِدُخُولِ النَّارِ، لِأَنَّ إِطَاعَتَهُ حَرَامٌ. وَرُبَّمَا يَتَرْتَّبُ عَلَى إِطَاعَتِهِ مَفَاسِدٌ مُحَرَّمَةٌ مِنَ الْإِضْرَارِ بِالْبَدَنِ وَحُصُولِ الْأَمْرَاضِ وَغَيْرِهِمَا. فَمَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَسْوَسُ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَتَنَبَّهَ عَلَى مَا ذَكَرْنَا مِنَ الْمَفَاسِدِ الشَّرْعِيَّةِ وَهُوَ لِأَقَلِّ مِنَ عَصْيَانِ الرَّبِّ تَعَالَى وَعَصْيَانِهِ مُوجِبٌ لِلنَّارِ.» (مصابيح الظلام، ج ۳، ص ۱۹۸)

برخی از بزرگان متأخر این استدلال را رد کرده و گفته‌اند: اطاعت شیطان مراتبی دارد و حکم آن تابع مصداقش است، گاه شیطان انسانی را از انجام عملی مستحب منع کرده یا به مکروهی وادار می‌نماید و در این موارد، اطاعت از او مکروه می‌باشد، نه حرام. به عبارت دیگر: نهی از اطاعت شیطان ارشادی بوده و ملاک آن در مصداقش است که به حسب موارد، مکروه یا حرام است. (موسوعة الإمام الخوئی، ج ۳، ص ۱۵۹ تا ۱۶۱؛ و تنقیح مبانی العروة، ⇨

« کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۲۸۱ و ۲۸۲؛ و بحوث فی شرح العروة الوثقی، ج ۴، ص ۸۹ تا ۹۱) »  
 گرچه اصل این سخن صحیح است و اطاعت شیطان دارای مراتبی است، ولی به  
 حسب ظاهر برخی روایات، اطاعت از او در خصوص و سواس حرام است و شاهد آن تعبیر  
 حضرت امام صادق علیه السلام است در صحیحۀ ابن سنان:

قال: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مُبْتَلَى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ، وَقُلْتُ: هُوَ رَجُلٌ  
 عَاقِلٌ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَ أَيْ عَقْلٍ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟! فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟ فَقَالَ:  
 سَلَهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيْ شَيْءٍ هُوَ، فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ.

نفس عنوان: هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ به تنهائی دلیل بر حرمت نیست، ولی در این سیاق که  
 مقام مذمت و تعبیر و سرزنش است، مسلماً تطبیق بر اطاعت در حرام می شود؛ و گرنه  
 وجهی نداشت که حضرت در مقام مذمت، از آن استفاده نمایند؛ إذ لا ذمّ علی مکروه.

مؤید این مسأله آنستکه إطاعت شیطان در این روایت، دلیل بر بی عقلی شخص قرار  
 داده شده است: أَيْ عَقْلٍ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟ تعبیر: أَيْ عَقْلٍ لَهُ که استفهام انکاری و به  
 معنای نفی عقل از این شخص است، دلیل بر حرمت است؛ زیرا مسلماً ارتکاب کاری مکروه  
 استحقات چنین مذمتی را به دنبال ندارد و در عرف شریعت کسی که مرتکب مکروهی شده  
 را به طور کل خارج از دائرة عقلا محسوب نمی کنند. در این روایت حضرت نفرمودند: وی در  
 این کار از دائرة عقل خارج شده است، بلکه او را بالمرّة از عنوان عاقل و همه مراتب عقل  
 بیرون شمردند و این امر مستلزم معصیت بودن این عمل است؛ چون بدیهی است که مؤمن  
 متقی و عادل که به برخی از مکروهات مبتلا شده، در عرف شریعت از همه مراتب عقل  
 محروم نیست.

مرحوم کلینی این روایت شریف را در کتاب العقل و الجهل کافی نقل نموده و در  
 همان باب نظیر این تعابیر را روایت کرده که نشان میدهد شخص بی عقل مرتکب معصیت  
 است: لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ وَ لَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ. (کافی، ج ۱، ص ۱۹) يَا مُفْضِلُ لَا يُفْلِحُ  
 مَنْ لَا يَعْقِلُ. (همان مصدر، ص ۲۶) لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ. (همان مصدر، ص ۲۷)  
 بنابراین، از آنجا که متعلق حرمت، نفس عملی است که با و سواس انجام می شود، «



حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمایند: **إِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الدِّينَ وَ يُبْطِلُ اليَقِينَ**.<sup>۱</sup> «از شک بپرهیز که دین را فاسد نموده و یقین را از بین می برد.»

و مرحوم کلینی در کافی با سند صحیح با دو طریق از زراره و ابوبصیر روایت میکند که: از امام معصوم علیه السلام درباره حکم کثیرالشک در نماز سؤال شد، حضرت فرمودند: نباید اعتناء به شکش کند و فرمودند: **لَا تُعَوِّدُوا الْخَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِنَقْضِ الصَّلَاةِ فَتَطْمَعُوهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ خَبِيثٌ يَعْتَادُ لِمَا عَوَّدَ؛ فَلَيَمْضِ أَحَدُكُمْ فِي الْوَهْمِ وَ لَا يُكْثِرَنَّ نَقْضَ الصَّلَاةِ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ مَرَاتٍ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ الشَّكُّ. قَالَ زُرَّارَةُ: ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عُصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَيَّ أَحَدِكُمْ**.<sup>۲</sup>

«وقتی زیاد شک می کنید با اعتناء به شک، شیطان خبیث را به ارتباط با خودتان و باطل کردن نمازتان عادت ندهید که با این کار او را به طمع می اندازید؛

⇨ اگر همه یا جزئی از عبادت با وسواس انجام شود، باطل می باشد؛ زیرا عمل همراه با وسواس مبعوض بوده و قابلیت تقرب ندارد.

از این بحث معلوم می شود که شخص وسواسی دائماً مبتلا به معصیت است و باید با مجاهده، در برابر شیطان و وسوسه اش بایستد و خود را از این ورطه بیرون کشیده و نجات دهد.

مرحوم والد رضوان الله علیه نقل می کردند که: در میان شاگردان مرحوم حضرت آیه الله انصاری جوانی بود بسیار خوب و نازنین که مبتلا به وسواس شده بود و در اثر همین وسواس در خزینه حمام غرق شد و از دنیا رفت. وقتی خدمت آیه الله انصاری خبر دادند ایشان فرمودند: خداوند او را دوست داشت و چون میخواست آلوده نشده و از مداومت بر معصیت نجات پیدا کند او را زود برد.

۱. غررالحکم، ص ۱۶۵.

۲. کافی، ج ۳، ص ۳۵۸.

زیرا شیطان خبیث است و به هرچه عادتش دهید به آن عادت می‌کند. پس کثیرالشک باید به شک خود اعتناء نکند و نماز خود را زیاد باطل ننماید که اگر چندین بار به شک اعتناء نکرد، دیگر شک به سراغ او نمی‌آید. شیطان خبیث می‌خواهد که با اعتناء به شک از او اطاعت شود، اگر از تقاضایش سرپیچی شود دیگر به سوی شما باز نمی‌گردد.»

میفرمودند: احتیاط در سلوک مطلوب بوده بلکه از ارکان سلوک است و جزء دستورات حدیث عنوان بصری است که مرحوم قاضی شاگردان خود را به مداومت بر قرائت و عمل به آن امر میفرمودند؛ **وَ خُذْ بِالْأَحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلاً**<sup>۱</sup> ولی احتیاطی مطلوب است که اولاً حالت شک و تردید را در نفس مؤمن پدید نیاورد و او را به تزلزل نکشاند و ثانیاً وی را از حضور قلب و توجه به روح اعمال باز ندارد.

لذا ایشان عمل به احتیاط مطلق در برابر اجتهاد و تقلید را جائز نمی‌دانستند. در توضیح این امر میفرمایند:

«نظر حقیر در کیفیت عمل، عدم جواز احتیاط است فی الجملة، کما ذهب إليه المشهور. و برای این مدّعی أدله‌ای موجود است که محلّ آن در فقه باید ذکر شود و عمده آن دو وجه است: اول: عدم تعارف این قسم از احتیاطات در زمان معصومین است، خصوصاً إذا لزم التکرار فی العبادة. دوّم اینکه: عبادت از روی احتیاط مقرون به شک و تردید در نیت است و این حال تردید کم‌کم منجرّ به وسواس می‌گردد و قاطعیّت را از مؤمن می‌گیرد و عبادتی که باید نتیجه‌اش تقرّب باشد نتیجه بعکس می‌دهد، و مؤمن را پیوسته دو دل و در وادی

۱. بحارالأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶؛ «در هر جا که راهی به سوی احتیاط می‌یابی احتیاط

اخذ نما.»

احتمال و تردید که محلّ شیطان و ورود خواطر اوست نگاه میدارد و این همان بُعدی است که صددرصد خلاف راه یقین و تقرّب است.

و بطور کلی دأب و سنّت اسلام بر این است که افراد امت را در اعمال خود قاطع گرداند و از ریب و شکّ خارج کند؛ زیرا بالأخره کثرت ریب و تردید در اعمال، به حالت شکّ و تردید در نفوس سرایت نموده و نسبت به صاحبان آن، حالت تزلزل و اضطراب پدید می‌آورد، و این حالت از امراض مهلکه نفس است و موجب یأس از رحمت خدا خواهد شد؛ زیرا دائماً هر عملی را که انجام میدهد نمی‌داند آیا این مورد تکلیف و مقرّب است یا نه؟

و لذا هیچ در دوران امامت ائمهٔ اثناعشر سلام‌الله‌علیهم دیده نشده و دأب اصحاب و فقهاء هم نبوده است که شخصی را که مثلاً در نمازهای خود تردید دارد او را وادار به اعاده یا قضاء بنمایند و مثلاً به شخصی که نمازهای خود را ادا کرده و در صحّت آن شکّ دارد او را از باب احتیاط ترغیب به قضاء آنها بنمایند؛ بلکه همیشه امر قاطعانه به نوافل نموده‌اند و گفته‌اند که: نوافل جبران کمبود نمازهای فریضه را می‌نماید؛ چنانچه از روایات وارده در این باب بخوبی معلوم است که فقط در صورت ترک نماز امر به قضاء نموده‌اند و حتی در صورت ترک نوافل امر به قضاء آنها نموده‌اند.<sup>۱</sup>

حقیر در نوجوانی در حدود دوازده سیزده سالگی بسیار احتیاط میکردم و می‌خواستم در هر مسأله‌ای، واقع آن را احراز نمایم و لذا در مسأله طهارت و نجاست به عسر و حرج افتاده بودم. یک بار نزدیک غروب که تصمیم داشتند به مسجد بروند حقیر را صدا کردند، آفتابه‌ای را پر از آب کردند و در حالیکه در کنار سنگ مستراح ایستاده بودند با فشار از بالا به پائین ریختند به طوری که به همه

۱. معادشناسی، ج ۳، ص ۵۳ و ۵۴.

اطراف ترشح کرد و کمی هم به دامن لباسشان پاشید. فرمودند: «این آب از نظر شرع پاک است و من با آن معامله آب پاک میکنم و من الآن با همین لباس به مسجد می‌روم و نماز می‌خوانم. انسان باید در امور همان طور که خداوند دستور داده عمل کند.» و آن روز برای شکستن حال شک و تردید حقیر، با همان لباس به مسجد رفتند و نماز خواندند.

## نماز

اصل و اساس سلوک إلى الله نماز و توجّه به حضرت حقّ متعال است و از این رو در قرآن کریم همواره در صفات مؤمنین بر دو مسأله اصلی تأکید می شود: إقامة صلوة و إيتاء زکوة. إقامة صلوة یعنی برپاداشتن نماز و یاد خدا و توجّه به مبدأ و انصراف از عالم کثرت، و إيتاء زکوة یعنی کندن و رها کردن تعلّقات عالم طبع و گذشتن از ماسوی الله و سبک بار بودن برای سفر و بالگشودن به سوی عالم بالا و رفیق اعلی.

نماز نور چشم اولیای خدا و آرامش قلب و جان آنهاست. از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم روایت است: **جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ**.<sup>۱</sup> «روشنی چشم و آرامش و لذّت و سرور من در نماز قرار داده شده است.» و نیز روایت است که: چون هنگام نماز فرا می رسید حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلّم به بلال خطاب می فرمود: **أَرْحِنَا يَا بِلَالُ**.<sup>۲</sup> «ای بلال با گفتن اذان ما را راحت نما.» تا با خواندن نماز و توجّه به حضرت حقّ از کدورت و خستگی عالم طبع خارج شویم.

به همین خاطر اگر کسی به نماز آنطور که شایسته و بایسته است التفات

---

۱. خصال، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

نموده و نماز را به پا دارد، دیگر اعمالش نیز مثمر ثمر خواهد بود و گرنه از سائر طاعات و عبادات نیز بهره‌ای نمی‌برد.

در کافی از امام صادق علیه‌السلام از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت می‌نماید که: **مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ، إِذَا ثَبَّتَ الْعَمُودُ نَفَعَتِ الْأَطْنَابُ وَالْأُوتَادُ وَالْغِشَاءُ وَإِذَا انْكَسَرَ الْعَمُودُ لَمْ يَنْفَعِ طُنْبٌ وَلَا وَتْدٌ وَلَا غِشَاءٌ.**<sup>۱</sup> «مثل نماز مثل عمود و ستون خیمه است که اگر پابرجا باشد طناب‌ها و میخها و پرده خیمه مفید است و اگر عمود بشکند هیچ طناب و میخ و پرده‌ای فائده‌ای نمی‌بخشد.»

به همین جهت ضروری است که سالکین إلى الله با مراجعه به روایات شریفه و کتب علمای اخلاق درباره آداب نمازگزاردن و مستحبات و سنن آن مطالعه و تأمل کافی نموده و بر مراعات آن مواظبت نمایند تا به برکت آن، دیگر اعمال و عبادات نیز جان‌گرفته و نورانی شود. حقیر در اینجا به برخی از نکاتی که از علامه‌ی والد در این باب در خاطر است اشاره می‌کنم.

### اذان و اقامه

یکی از سنن و آداب نماز اذان و اقامه است. مسأله اذان و اقامه آنقدر مهم است که ظاهر تعابیر برخی از روایات و جوب آن در حالت عادی است، به طوریکه گویا مؤمن در غیر از سفر و در حال عجله مجاز به ترک آن نمی‌باشد و از ظاهر برخی از آنها و جوب اقامه در همه حالات استفاده می‌شود و این تعابیر همگی نشانه استحباب مؤکد و شدید اذان و اقامه است.<sup>۲</sup> و استحباب گفتن اذان

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۶۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۸۴ تا ۳۸۸، کتاب الصلوة، باب ۵ تا ۷.

در نماز صبح و مغرب شدیدتر است.

اذان گفتن قبل از نماز با حضور قلب و توجه به معانی آن، موجب ازدیاد حضور قلب در نماز شده و نیز بهره انسان را در نماز بیشتر میکند و لذا در روایت وارد است که: **إِذَا أَدَّيْتَهُ وَ أَقَمْتَهُ صَلَّى خَلْفَكَ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَإِذَا أَقَمْتَهُ صَلَّى خَلْفَكَ صَفٌّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ**.<sup>۱</sup> «در هنگام نماز اگر اذان و اقامه بگوئی دو صف از ملائکه در پشت تو به نماز می ایستند و اگر فقط اقامه بگوئی فقط یک صف از ملائکه به تو اقتداء می نمایند.»

و نیز در روایت است که: بلند نمودن صدا به اذان در خانه، موجب درمان برخی از امراض و دفع شیاطین گشته و برای کودکان خانه نافع است.<sup>۲</sup> علامه والد به اصل اذان و اقامه همواره مقید بودند و نوعاً اذان را رو به قبله با صدای بلند در منزل یا در حیاط می گفتند و در سحرهای ماه مبارک رمضان بیشتر مقید بودند که در حیاط با صدای بلند اذان بگویند، ولی گاهی هم به اقتضاء شرائط یا حالشان اذان را آرام می گفتند. و به برخی از شاگردانشان هم دستور فرموده بودند که به بلندگفتن اذان مقید باشند.

صبح ها که با صدای بلند اذان می گفتند اگر بچه ها خواب بودند بعد از اذان بالای سر آنها آمده و می فرمودند: نماز است، نماز است، بچه ها

۱. همان مصدر، ص ۳۸۱، ح ۳.

۲. در وسائل از محمد بن یعقوب به اسناد خود از هشام بن ابراهیم روایت نموده است که: **أَنَّ شَكَا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ سُقْمَهُ وَ أَنَّهُ لَا يُولَدُ لَهُ وَ لَدَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَرْفَعَ صَوْتَهُ بِالْأَذَانِ فِي مَنْزِلِهِ. قَالَ: فَفَعَلْتُ فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي سُقْمِي وَ كَثُرَ وُلْدِي.**

و نیز از محمد بن یعقوب از جماعتی از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از سلیمان جعفری از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: **أُذِّنُ فِي بَيْتِكَ فَإِنَّهُ يَطْرُدُ الشَّيْطَانَ وَ يُسْتَحَبُّ مِنْ أَجْلِ الصُّبَّانِ.** (وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۱۲ و ۴۱۳)

بلند شوید، بلند شوید.

به رعایت آداب اذان تأکید بسیاری داشتند. مثلاً مستحب است که مؤذّن اجزاء اذان را شمرده شمرده و با وقف بر آخر و با فصاحت و تجوید بگوید. در روایت است که: **الْأَذَانُ وَالْإِقَامَةُ مَجْزُومَانِ**.<sup>۱</sup> «در پایان اجزاء اذان و اقامه باید وقف نمود.» و نیز آمده است: **التَّكْبِيرُ جَزْمٌ فِي الْأَذَانِ مَعَ الْإِفْصَاحِ بِالْهَاءِ وَالْأَلْفِ**.<sup>۲</sup> «تکبیر اذان را با جزم و تلفظ فصیح الف و هاء باید گفت.»<sup>۳</sup> و وارد شده است: **الْأَذَانُ تَرْتِيلٌ وَالْإِقَامَةُ حَدْرٌ**.<sup>۴</sup> «اذان را باید با تائی و آرامش و رعایت حروف و وقوف گفت و اقامه را باید (با حفظ تجوید و وقوف) نسبت به اذان تندتر گفت.»

بسیاری از افراد در هنگام اذان گفتن حروف را ناقص تلفظ می‌کنند و به جای «اشهد»، اشد می‌گویند یا در تلفظ «الله أكبر» همزه أكبر را مبهم می‌گویند و برخی از مؤذنین که استاد فنّ تجوید نیز هستند به جای آنکه بر آخر هر تکبیر

۱. همان مصدر، ص ۴۰۹.

۲. همان مصدر، ص ۴۰۸.

۳. از ظاهر روایت استفاده می‌شود که عرب غیرفصیح در مدینه در تلفظ، نبره همزه را درست ادا نمی‌کردند و هاء را نیز که حرفی خفیف است مبهم می‌گفتند و این حروف در تلفظ از بین می‌رفت و لذا به آشکارکردن آنها در تلفظ امر شده است و در هر حال همه حروف اذان باید با رعایت قواعد تجویدی تلفظ شود.

مرحوم علامه حلی رحمه الله علیه در تذکرة میفرماید: **يَكْرَهُ أَذَانُ اللَّاحِظِ لِأَنَّهُ رُبَّمَا غَيَّرَ الْمَعْنَى؛ فَإِذَا نَصَبَ «رَسُولُ اللَّهِ» أَخْرَجَهُ عَنِ الْخَبَرِيَّةِ، وَ لَا يُؤَمَدُ «أَكْبَرُ» لِأَنَّهُ يَصِيرُ جَمْعَ كَبَرٍ وَ هُوَ الطَّبْلُ، وَ لَا يُسْقَطُ الْهَاءُ مِنْ إِسْمِهِ تَعَالَى، وَ اسْمُ الصَّلَاةِ، وَ لَا الْحَاءُ مِنَ الْفَلَاحِ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يُؤَدِّنُ لَكُمْ مَنْ يَدْعُمُ الْهَاءَ. قُلْنَا: وَ كَيْفَ يَقُولُ؟ قَالَ: يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. (تذكرة الفقهاء، ج ۳، ص ۷۵)**

۴. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۲۹.



وقف کنند تکبیرها را دوتا دوتا بیان می‌کنند و به هم وصل می‌نمایند «الله أكبرُ اللهُ أكبرُ» و یا اذان را به سرعت می‌گویند؛ علامه والد این موارد را اگر مشاهده می‌فرمودند تذکر می‌دادند. در جلسات نیز وقتی به کسی امر می‌فرمودند که اذان بگوید اگر مطلع نبود می‌فرمودند: با تائی اذان بگوئید.

می‌فرمودند: رعایت نکردن فصل و وصلها در زبان عربی گاهی معنا را عوض می‌کند یا عبارت بی‌معنا می‌شود؛ مثلاً در زبان عربی «رُالله أكبرُ» نداریم ولی برخی در اذان می‌گویند: «الله أكبرُ، رُالله أكبرُ» و این غلط است و یا در نماز می‌گویند: «إيّا كنعبد و إيّا كنستعين» که بی‌معنی است و باید «كاف» را به «إيّا» بچسبانند تا صحیح شود.

نسبت به شهادت ثلثه: **أشهد أنّ عليّاً أمير المؤمنين و وليّ الله** بسیار مقید بودند و می‌فرمودند: این شهادت شعار شیعه است و امر شده است که هرگاه شهادت به توحید و نبوت داده شد شهادت به ولایت نیز داده شود.

در بحار الأنوار از احتجاج روایت می‌نماید که: **إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللَّهِ**.<sup>۱</sup> «هرگاه یکی از شما گفت: لا إله الا الله محمد رسول الله، حتماً بگویند: عليّ أمير المؤمنين وليّ الله.»

و نیز روایت می‌کند: **مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفَتَّحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَ مَنْ تَلَاهَا بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ تَهَلَّلَ وَجْهُ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَ اسْتَبَشَرَ بِذَلِكَ، وَ مَنْ تَلَاهَا بِعَلِيٍّ وَوَلِيِّ اللَّهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ بِعَدَدِ قَطْرِ الْمَطَرِ**.<sup>۲</sup>

«هر کس لا اله الا الله بگوید درهای آسمان بر او گشوده می‌شود، و هر کس به دنبال آن بگوید: محمد رسول الله، وجه خداوند متعال بر او گشاده شده و مسرور می‌گردد. و هر کس در پی آن بگوید: عليّ وليّ الله، خداوند گناهانش را

۱. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱ و ۲.

۲. همان مصدر، ج ۳۸، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

می‌آمزد، گرچه به تعداد قطرات باران باشد.»

ایشان به اقتضاء این روایات، اگر در قاب یا نوشته‌ای میدیدند که شهادت به توحید و نبوت درج شده ولی شهادت به ولایت نیامده است، امر میفرمودند با خطی زیبا شهادت به ولایت را بنویسیم و اضافه کنیم. در اذان هم به **أشهد أن علياً ولياً لله** اکتفاء نمی‌نمودند و همیشه میفرمودند: بعد از «علیاً» **أمیر المؤمنین و ولی الله** باید گفته شود و به امارت حضرت بر مؤمنین شهادت داده شود. و شاید این تأکید به اعتبار روایت احتجاج بوده که اکنون نقل شد.

در زمانی که در مسجد قائم اقامه نماز میفرمودند، یک بار مؤذن که اذان را گفته بود کسی به وی گفته بود شهادت به ولایت را نگو چون واجب نیست، مؤذن هم به ایشان مطلب آن شخص را منتقل نموده بود. علامه والد امر فرمودند که از این پس اینطور بگوئید: **أشهد أن علياً أمير المؤمنين و سيّد الوصيين و إمام الموحدين و قائد الغر المحجلين و ولي الله.**

از آن به بعد یا در هر دو شهادت به همان تفصیل اذان می‌گفتیم یا در شهادت اول فقط **أشهد أن علياً أمير المؤمنين و ولي الله** می‌گفتیم و در دومی شهادت را به تفصیل می‌گفتیم.

البته شهادت به ولایت جزء اذان نیست، بلکه از اذکاری است که از خارج استحبابش در اذان ثابت شده و امروز از شعائر شیعه نیز محسوب می‌شود؛ مانند ذکر صلوات بر رسول خدا که جزء اذان نیست ولی گفتن آن بر وجه استحباب در اذان هم نیکو است.<sup>۱</sup> ولی شهادت به نبوت جزء اذان است و تغییر

۱. در کافی با سند صحیح از حضرت أبوجعفر امام باقر علیه السلام آورده است که: **إِذَا أذَنْتَ فَأَفْصَحْ بِالْأَلْفِ وَالْهَاءِ وَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ أَوْ ذَكَرَهُ ذَاكِرٌ فِي أَذَانٍ وَغَيْرِهِ.** (کافی، ج ۳، ص ۳۰۳)

در آن جائز نیست.

یکی از مؤذنین یک بار در اذان گفته بود: «أشهد أنّ محمداً أشرف الأنبياء والمرسلين ورسول الله» ایشان نهی کرده و فرمودند: در اینکه آن حضرت اشرف الأنبياء هستند شکی نیست ولی در اجزاء اذان نباید تصرّف کرد. مقیّد بودند که اذان توسط شخص حیّ گفته شود و میفرمودند: اذانی که بوسیله نوار یا ضبط صوت پخش می شود مجزی نیست؛ باید یک نفر در مسجد با صدای بلند اذان بگوید و اگر همسایه‌ها هم از صدای بلند او ناراضی باشند هیچ عیبی ندارد چون شرع مقدّس در خصوص اذان ترخیص داده است که انسان در هر جا که بود با صدای بلند به مقدار متعارف فریاد زده و اذان بگوید. ولی در غیر مسأله اذان به هیچ وجه انسان مجاز نیست صدای آنچنان بلند کند که موجب اذیت همسایگان شود؛ چه بابت روضه و عزاداری باشد و چه بابت عروسی و جشن.

حتّی در اذان هم میفرمودند: اگر استفاده از بلندگو موجب اذیت همسایگان شود جائز نیست، چون شرع مقدّس فقط به مقدار صدای بلند یک انسان عادی ترخیص فرموده است.

و نیز نظر شریفشان بر این بود که در موارد جمع بین صلواتین یک اذان بیشتر مشروع نیست. در جنگ خطّی خود میفرمایند:

«آنچه امروزه معمول است که در مساجد دو اذان می‌گویند یکی اعلامی و یکی اعظامی صحیح نیست؛ زیرا تشریح اذان فقط یک مرتبه است و آن برای اعلام است و به همان البّته عنوان تجلیل و اعظام بار خواهد شد والبّته باید آن را در مأذنه گفت تا همه خبر شوند و اعلام صورت گیرد و شهید ثانی در شرح لمعه این مطلب را متذکّر است.

و دیگر آنکه باز آنچه امروزه معمول است که در مساجد برای نمازهای

مغرب و عشاء دو اذان می‌گویند با وجود جمع بین آنها، نه در صورت تفریق، نیز صحیح نیست؛ زیرا اذان برای اعلام وقت است و حضور در نماز. و وقتی یک اذان اعلام شد و بنا شد که دو نماز را در موقع خود که وقت تشریحی است بجای آورده شود باید در اول مغرب و در اول عشاء که یک ساعت و نیم از شب می‌گذرد علی‌حدّة اعلام اذان نمود و اما اخبار برای نماز حاضرین فی المسجد فقط با اقامه صورت می‌گیرد.

پس بنابراین اگر بین مغرب و عشاء فاصله مختصری شود، مثلاً بقدر خواندن نافله مغرب، باز این مقدار مجوز اذان برای عشاء نیست و تنبّه حاضرین فی المسجد باید با اقامه صورت گیرد که در حقیقت اذان و اعلام سبک و آهسته است؛ زیرا این مقدار از فصل تعدّد وقت نمی‌آورد و نفی جمع بین الصلواتین نمی‌کند.»<sup>۱</sup>

### وقت نماز

در باب وقت نماز بر دو مسأله بسیار تأکید می‌ورزیدند: یکی: اول وقت نماز خواندن و تأخیر نیانداختن آن، و دوّم: تفریق بین صلوات و ادراک وقت فضیلت.

نسبت به اول وقت نماز خواندن به شاگردان خود دستور آکید می‌دادند و تخلّف از آن را در هیچ حالی روا نمی‌دانستند. یک بار حقیر در قم در حجره بودم و ایشان به حجره ما تشریف آورده بودند. صدای اذان بلند شد و حقیر مشغول مطالعه مکاسب بودم، فرمودند: وقت نماز است. عرض کردم: چشم، خط آخر است الآن بلند می‌شوم.

۱. جنگ خطی، ج ۷، ص ۶۵ و ۶۶.

فرمودند: نه آن یک خطّ را بعداً بخوانید، مگر شما برای چه درس می‌خوانید؟ همه این درس‌ها جهت اقامه نماز است. ما درس را برای خدا و یاد خدا می‌خوانیم. اگر برای خداست پس الآن که وقت نماز و یاد خدا رسیده دیگر جای تأمل نیست.

این نکته از نکات بسیار مهمی است که باید همیشه نصب العین سالکین إلى الله قرار گیرد. همه کارهای سالک برای خدا و مقدمه عشق و محبت به حضرت حق جلّ و علا است و سالک باید همیشه عطش مناجات و ذکر و توجه تفصیلی به خداوند را در قلب خود داشته باشد. سالک همواره در انتظار وقت نماز است و برای آن، ساعت شماری می‌کند. و اگر چنین باشد هیچگاه از بجا آوردن نماز در اول وقت آن غفلت نمی‌ورزد و آن را با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌نماید، گرچه اکتساب علوم ظاهریه شرعیّه باشد، مگر امری که خود شارع مقدّس آن را بر نماز مقدّم داشته است، مثل قضاء حاجت مؤمن.<sup>۱</sup>

۱. مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه در بحار الأنوار، ج ۸۰، باب الحثّ علی المحافظة علی الصلوات و أدائها فی أوقاتها و ذمّ إضاعتها و الاستهانة بها، ص ۱، روایات بسیاری را درباره سفارش به ادای نماز در اول وقت نقل نموده است. در ص ۶ از کتاب حرّیز از زراره از امام باقر علیه السلام روایت میکند که: اعلم أنّ أول الوقت أبداً أفضل فتعجل الخیر أبداً ما استطعت و أحب الأعمال إلى الله تعالى ما دام عليه العبد و إن قلّ.

سپس مواردی که در شرع بر ادای نماز در اول وقت مقدّم شمرده شده را بیان نموده، یکی از این موارد را قضای حاجت مؤمن برمی‌شمارد و می‌فرماید: الرابع و العشرون: التأخیر لقضاء حاجة المؤمن و لا شك أنه أعظم من النافلة، فلا یبعد استحباب تأخیر الفریضة أيضاً كما قيل. (بحار الأنوار، ج ۸۰، ص ۸ و ۹)

همچنین شیخ حرّ عاملی رحمه الله علیه روایات کثیری را درباره استحباب اختیار قضاء حاجت مؤمن بر طواف و حج و روزه و اعتکاف و آزاد نمودن بنده و انفاق مال در راه خدا و غیرها نقل کرده که از مجموع آنها رجحان آن بر نماز اول وقت نیز فهمیده می‌شود؛ ⇨

چنانکه گذشت حال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در انتظار نماز و زیارت و گفتار با خداوند چنین بود که در هنگام اذان خطاب به مؤذن خود بلال می فرمود: **أَرِحْنَا يَا بِلَالُ**<sup>۱</sup>. یعنی ای بلال باگفتن اذان ما را از غم و اندوه عالم کثرت نجات داده و به راحتی و سرور انس با خداوند وارد نما. و شیخ صدوق در توحید با سند متصل خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از آباء گرامشان از حضرت سیدالشهداء علیه السلام روایت می نماید که: روزی در مسجد در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودیم که صدای مؤذن به اذان بلند شد و ندای الله اکبر در داد. حضرت امیر با شنیدن صدای اذان گریه کردند و ما هم از گریه آن حضرت گریه کردیم. وقتی مؤذن از اذان فارغ شد حضرت شروع فرمودند به تفسیر یکایک الفاظ اذان و اقامه.

امیرالمؤمنین علیه السلام معانی یک یک الفاظ را می شمرد تا می رسند به **قد قامت الصلوة** و می فرمایند: **مَعْنَى قَدَ قَامَتِ الصَّلَاةُ فِي الْإِقَامَةِ أَيَّ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ وَالْمُنَاجَاةِ وَقَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَدَرْكِ الْمُنَى وَالْوُصُولِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِلَى كَرَامَتِهِ وَ غُفْرَانِهِ وَ عَفْوِهِ وَ رِضْوَانِهِ**<sup>۲</sup>.

«معنای **قد قامت الصلوة** این است که نزدیک شد وقت زیارت و مناجات و قضاء حوائج و رسیدن به آرزو و مقصود و وصول به خداوند عز و جل و کرامت و غفران و عفو و رضوان او.»

ایشان به این معنا بسیار ملتزم بودند و برنامه ها و قرارهای خود را در

⇐ مانند روایت ابی الأغرّ النخّاس از امام صادق علیه السلام که فرمودند: **قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ حَجَّةٍ مُتَقَبَّلَةٍ بِمَنَاسِكِهَا وَ عَتَقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ لَوْجِهَ اللَّهِ وَ حُمْلَانِ أَلْفِ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِسُرُجِهَا وَ لُجْمِهَا**. (وَسَائِلُ الشَّيْعَةِ، ج ۱۶، ص ۳۶۵)

۱. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

۲. توحید صدوق، ص ۲۳۸ تا ۲۴۱.

سفر و حضر به گونه‌ای تنظیم می‌فرمودند که با وقت نماز تراحمی نداشته باشد. اما مسأله دوم، مسأله رعایت وقت فضیلت نماز است. هر یک از نمازهای پنجگانه وقت فضیلت مستقلی دارد که سنت رسول خدا و اهل بیت طاهرینشان صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بر خواندن هر نماز در وقت خود بوده است. علامه والد به شاگردان خود همیشه امر می‌فرمودند که این سنت را عمل نموده و پنج نماز را در پنج وقت به جای آورند. اساتید سلوکی ایشان نیز بر همین معنا مصرّ بوده و ترک این سنت را بدون جهت روا نمی‌دانستند.

ایشان در طهران نیز که اقامه جماعت می‌فرمودند مدّتی به إحياء همین سنت همّت گماشته و نمازها را جدا جدا بجای می‌آوردند، ولی متأسفانه آنقدر از سوی افراد بی اطلاع مورد اعتراض و طعن قرار گرفته و متهم به سنی‌گری و ترک سنت متداول شیعه شدند که در نهایت مجبور گشتند دوباره نمازها را جمع بخوانند. حتّی می‌فرمودند: یکی از اهل علم به من گفت: این چه کاری است که شما می‌کنید؟ تفریق میان صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشاء کار سنی‌هاست. گفتیم: این کار سنت پیغمبر و ائمه علیهم الصلوة والسلام است که شیعه ترک نموده، در حالیکه شیعه سزاوارتر است به انجام آن از عامّه؛ و نمی‌شود به بهانه آنکه عامّه این سنت را ترک نکرده‌اند ما آن را ترک نمائیم.

ایشان در ضمن پیشنهادهای خود به رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه که بنا بوده مرحوم آیه الله شهید مطهری خدمت ایشان ابلاغ نمایند، به همین مسأله اشاره نموده و می‌فرمایند:

«شانزدهم: إعلان اذان در مواقیت پنجگانه نماز در سراسر کشور، و تعیین محلّهای مختلف در شهرستانها برای رؤیت هلال در شب اول ماه، و اطلاع فوری به حاکم شرع، بطوریکه پس از چند لحظه از شب گذشته در شبهای اول ماه در محلّهای متفق الأفق حکم به دخول ماه جدید شود و بساط تقویم

نجومی برجیده شود.

امروزه متداول است در کشور شیعه اول ظهر یک اذان برای نماز ظهر و عصر می‌گویند و دو نماز را با هم جمع می‌نمایند، و همچنین در اول شب یک اذان برای نماز مغرب و عشاء با هم، و در اول طلوع صبح صادق یک اذان برای نماز صبح.

این طرز عمل خلاف سنت رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم الصلوة والسلام است. نمازها باید در مواقیت خود یعنی در اوقات پنجگانه انجام داده شود،<sup>۱</sup> و در وقت عصر و وقت عشاء اذان علیحده گفته شود. گرچه

۱. مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب الصلوة، أبواب المواقیت، باب أوقات الصلوات الخمس و جملة من أحكامها، روایات متعددی را نقل مینماید که دلالت بر مواقیت پنجگانه نماز و استحباب تفریق در نمازها میکند؛ از جمله از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکند که: أَنَّهُ قَالَ فِي كِتَابِ كِتَابِهِ إِلَى أُمَرَاءِ الْبِلَادِ: أَمَّا بَعْدُ فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ حَتَّى تَفِىءَ الشَّمْسُ مِثْلَ مَرْبِضِ الْعَنْزِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَ الشَّمْسُ بَيْضَاءَ حَيَّةٍ فِي عَضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُّ فِيهَا فَرَسَخَانِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ وَ يَدْفَعُ الْحَاجُّ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّفَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَ الرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ. وَصَلُّوا بِهِمُ صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ وَ لَا تَكُونُوا فِتْنَانِينَ. (وسائل الشيعة، ج ۴، ص ۱۶۲)

و نیز از زراره روایت نموده است که: قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يُصَلِّي مِنَ النَّهَارِ شَيْئًا حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ فَإِذَا زَالَتْ قَدَرْنَا نَصْفَ إِصْبَعِ صَلَّى ثَمَانِي رَكَعَاتٍ. فَإِذَا فَاءَ الْفَيْءُ ذِرَاعًا صَلَّى الظُّهْرَ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَ الظُّهْرِ رَكَعَتَيْنِ وَ يُصَلِّي قَبْلَ وَقْتِ الْعَصْرِ رَكَعَتَيْنِ. فَإِذَا فَاءَ الْفَيْءُ ذِرَاعَيْنِ صَلَّى الْعَصْرَ. وَ صَلَّى الْمَغْرِبَ حِينَ تَغِيبُ الشَّمْسُ. فَإِذَا غَابَ الشَّفَقُ دَخَلَ وَقْتُ الْعِشَاءِ. وَ آخِرُ وَقْتِ الْمَغْرِبِ إِبَابُ الشَّفَقِ فَإِذَا عَابَ الشَّفَقُ دَخَلَ وَقْتُ الْعِشَاءِ وَ آخِرُ وَقْتِ الْعِشَاءِ ثُلُثُ اللَّيْلِ. وَ كَانَ لَا يُصَلِّي بَعْدَ الْعِشَاءِ حَتَّى يَنْتَصِفَ اللَّيْلُ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكَعَةً مِنْهَا الْوَتْرُ وَ مِنْهَا رَكَعَتَا الْفَجْرِ قَبْلَ الْغَدَاةِ. فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ وَ آضَاءَ صَلَّى الْغَدَاةَ. (همان مصدر، ص ۱۵۶ و ۱۵۷)



در مذهب شیعه جمع بین الصلواتین جائز است و این عمل از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ثبوت رسیده است که حتی در مواقع غیر ضروری میان صلوة ظهر و عصر و میان صلوة مغرب و عشاء را جمع می کرده اند، ولی این عمل، عمل مداوم و مستمر نبوده است؛ و فقط دلالت بر ترخیص دارد، نه بر استحباب و یا بر لزوم.

در میان شیعه و فقهای اعلام آن، مسأله اجماعی است که: أفضل بجا آوردن نماز عصر در موقع عصر و نماز عشاء در وقت عشاء است. و با وجود این، دست از سنت برداشتن، و ترک اذان در موقع خود در مأذنه ها نمودن، و محروم ساختن خود و مسلمین از سنت حتمیه و فضیلت قطعیه، و اکتفا کردن به یک وقت بطور مستمر و مداوم، جز عمل خلاف چیزی دیگر می توان به حساب آورد؟!!

اینست که بواسطه این اعمال استثنائی و غیر قابل توجیه، شیعه را مورد طعن و دقّ قرار می دهند که: آنها استخفاف به نماز می کنند. و جلوتر هم می روند و با تهمت ایشان را تارک صلوة می شمردند. و عملاً هم شیعه نماز را از مواقع اولیّه خود تغییر داده و بر خلاف سنت ائمه طاهرین علیهم السلام رفتار کرده است.

ما مانند سنتی ها حکم به عدم جواز جمع بین الصلواتین نمی کنیم. و اگر احیاناً با هم بجای آوریم گرچه در موقع غیر ضروری باشد حکم به صحّت می نمائیم؛ ولی سخن ما اینست که: با وجود افضلیت ایتیان صلوة در موقع خاصّ و وقت مقررّ خود، و با وجود روایات متضافره و سنت قطعیه و اجماع و اتفاق علمای اعلام بر افضلیت تفریق بین الصلواتین و بجا آوردن نمازها در مواقع خمسّه مقررّه، دست از این اصل اولی برداشتن، و پیوسته و مدام نماز ظهر را با عصر، و مغرب را با عشاء بجا آوردن، خلاف سنت و فضیلت و ترک أفضل، بطور

حتم و مسلّم است.

مع الأسف شیعه در این امر بقدری تساهل نموده است که اگر احیاناً کسی در صلوات خود تفریق کند، یا در اوّل عصر و اوّل عشاء اذان بگوید، بالأخصّ در مأذنه و اجتماع عمومی، وی را سنّی مذهب می‌پندارند و رمی به انحراف می‌نمایند، در حالیکه عین واقع و سنّت عمل نموده و تشیع راستین خود را تبعاً لِمَذْهَبِ أَهْلِ الْبَيْتِ دُنْبَال کرده است.<sup>۱</sup>

مسأله مداومت بر جمع بین الصلوتین در عصر رسول خدا و ائمه علیهم السلام امری غیر متعارف تلقی می‌شده است و سنّت ائمه و اصحاب بر تفریق بوده است مگر در موارد خاصّ مانند سفر و مریضی یا برای اطفال. و اگر خلاف این از کسی مشاهده می‌شده است تعجّب می‌نمودند؛ چنانکه در بحار الأنوار از دعائم الإسلام روایت می‌کند که:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ مَنْ عِنْدَهُ مِنَ الصَّبِيَّانِ بِأَنْ يُصَلُّوا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ فِي وَقْتِ وَاحِدٍ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ فِي وَقْتِ وَاحِدٍ. فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: هُوَ أَخَفُّ عَلَيْهِمْ وَأَجْدَرُ أَنْ يُسَارِعُوا إِلَيْهَا وَلَا يَضَيِّعُوهَا وَلَا يَنَامُوا عَنْهَا وَلَا يَسْتَعْمِلُوا.<sup>۲</sup>

«از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت شده است که به کودکان خود امر می‌فرمودند که نماز ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء بجای بیاورند. این مسأله برای دیگران موجب سؤال شد و از حضرت سؤال کردند، حضرت فرمودند: این کیفیت برای کودکان آسان‌تر و سبک‌تر است و برای اینکه نماز را سریعتر و در وقت خود بجای آورند و در اثر خواب یا مشغولیت‌های دیگر

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۲۹۹ و ۳۰۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۱۳۳.

نمازشان فوت نگردد مناسب‌تر است.»

مطلب دیگر آنکه: نسبت به تعیین وقت نماز بسیار دقت می‌نمودند. وقت نماز صبح را تبیین کامل فجر صادق می‌دانستند؛ یعنی آنقدر صبر میکردند که فجر صادق کاملاً نمودار شود و معمولاً ده دقیقه و در لیالی مقمره یک ربع بعد از اذان شهر نماز را آغاز میکردند.<sup>۱</sup> و وقت نماز عصر را تقریباً نیمه میان ظهر و غروب تعیین می‌فرمودند و وقت نماز مغرب را استتار قرص خورشید در زیر افق میدانستند که فتوای مرحوم قاضی و جماعتی از اعلام و اهل معنا بوده است.<sup>۲</sup>

۱. البتّه گویا در آن زمان اذان شهر نیز زودتر از الآن گفته می‌شد و بعداً اذان رسمی در رادیو و تلویزیون را چند دقیقه به تأخیر انداختند.

۲. در مسأله وقت نماز مغرب دو نظر معروف در بین فقهاء وجود دارد: یکی اینکه غروب به استتار قرص خورشید و غائب شدن آن از دید، تحقّق می‌یابد و دیگر اینکه استتار قرص کفایت نمی‌کند بلکه لازم است حمرة مشرقیه از بالای سر برطرف گردد. نظر دوم أشهر اقوال است ولی نظر اول هم در بین اعلام قائلین بسیاری دارد.

مرحوم حضرت آیه‌الله خوئی رحمه‌الله علیه که خود در بحث استدلالی فقهی، نظر اول را برگزیده‌اند - گرچه در مقام فتوا جانب احتیاط را پیموده‌اند - درباره قول اول (استتار قرص) می‌فرمایند: ذهب إلى هذا القول جمع من الأعلام، وقد أفتى به في المدارك صريحاً، بل لا يبعد أن يكون هذا هو المشهور بين الأصحاب، وإن كان القول الآتي أشهر والقائل به أكثر، كما تفصح عنه عبارة المحقق في الشرائع حيث إنه بعد اختيار هذا القول قال: وقيل بذهاب الحمرة من المشرق وهو الأشهر فإن التعبير بالأشهر ظاهر في كون القول الآخر مشهوراً معروفاً بين الفقهاء. والحاصل أن هذا القول ليس شاذاً نادراً كما قد يتوهم.

... و كيف ما كان، فقد عرفت أن منشأ الاختلاف اختلاف الروايات الواردة في المقام فلا بد من ذكرها والنظر فيها حتى يتضح الحال. و ستعرف إن شاء الله تعالى أن الأقوى هو القول الأول. (موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۱، ص ۱۶۸ و ۱۶۹)

ایشان پس از اینکه أدله دو قول را مفصل نقل و استدلالهای قول به اعتبار ذهاب

علامه والد میفرمودند: روایاتی که در آن ذهاب حمّره موضوع قرار گرفته در حقیقت أماره بر استتار قرص بوده و موضوع حقیقی حکم همان استتار است که چون گاهی احراز آن مشکل می شده است ائمّه دستور می داده‌اند که از این طریق آن را احراز نمایند.<sup>۱</sup>

⇨ حمّره مشرقیه را تزئیف و تضعیف نموده و أدلّه نظریّه اعتبار استتار قرص برای دخول وقت نماز مغرب را تقویت و تشدید کرده‌اند، میفرمایند:

وقد استبان لك من جميع ما قدّمناه لحدّ الآن: أنّ القول المنسوب إلى الأشهر أو الأكثر لا يسعنا الالتزام به، إذ لا سبيل إلى إتمامه بدليل تركّز إليه النفس، بل الدليل قائم على خلافه، ومقتضى الصّناعة هو المصير إلى القول المشهور من دخول الوقت بسقوط القرص و استتار الشمس تحت الأفق الذي اختاره جماعة من المحقّقين: منهم المحقّق وصاحب المدارك وغيرهما؛ فقد دلّت عليه جملة وافرة من النصوص المعتمدة فيها الصّحاح والمؤثقات، أمّا غير المعتمدة فكثيرة. (همان مصدر، ص ۱۸۰ و ۱۸۱)

حضرت آیه الله خوئی (ره) در انتهای بحث، قول به استتار قرص را مشهورتر از قول ذهاب حمّره از بالای سر میدانند و میفرمایند: و بعد ملاحظه الكلمات يظهر أنّ المصريحين بزوال الحمرة عن قمة الرأس قليلون، والوارد في عبائر الأكثرين هكذا: ذهاب الحمرة عن المشرق أو زوال الحمرة المشرقية. و هذه العبارة كما ترى غير ظاهرة في ذلك لو لم تكن ظاهرة في زوالها عن نقطة المشرق و مطلع الشمس الملازم لغيوبه القرص تحت الأفق، و الذي عرفت ظهور جملة من الأخبار فيه، أو حملها عليه. إذن فمن الجائز حمل كلماتهم كالتنصوص على هذا المعنى. و عليه فينقلب الأمر و يكون الأشهر هو القول باستتار القرص، و الذهاب عن القمة قولاً نادراً في المسألة. (همان مصدر، ص ۱۸۶)

۱. یکی از روایات وارده در مقام، روایت بریدین معاویه از حضرت ابي جعفر عليه السلام است که: قال: إذا غابت الحمرة من هذا الجانب يعني من المشرق فقد غابت الشمس من شرق الأرض و غربها. (الكافي، ج ۳، ص ۲۷۸) گرچه قائلین به ذهاب حمّره به این روایت استدلال نموده‌اند، ولی ظاهر این است که در این روایت ذهاب حمّره علامت و نشانه غائب شدن خورشید و استتار قرص قرار داده شده است. خصوصاً با تعبیر «قد غابت» که ⇨

ایشان معمولاً مقید بودند اول غروب و استتار قرص نماز را آغاز کنند و گاهی پس از انجام قسمت معتناهی از تعقیبات، صدای اذان شهر که با ذهاب حمرة مشرقیه گفته می شد بلند می گشت.

و معمولاً قریب یک ساعت و اندی فاصله می انداختند و بعد نماز عشاء را بجای می آوردند.

### کیفیت و آداب نماز

در نماز حال توجه و انصراف خاصی داشتند و به محض آغاز نماز مستغرق در انوار الهی و انس با خداوند می گشتند. حالشان در نمازهای نافله که

ماضی مقرون به قد بوده و دلالت بر نوعی تقدّم جزاء بر شرط دارد؛ مانند آیات شریفه: **فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ**. (آیه ۱۸۴، از سوره ۳: آل عمران) **إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا**. (آیه ۴، از سوره ۶۶: التحریم) **قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ**. (آیه ۷۷: از سوره ۱۲: یوسف)

مرحوم آیه الله خوئی (ره) در ذیل روایت چنین بیان نموده اند: فرض کرویّه الارض و التقابل بین نقطتی المشرق و المغرب یستدعی وجود الحمرة فی المشرق قبیل الاستتار و مادام القرص باقی، و بعد استتاره و دخوله تحت الأفق ترتفع الحمرة شيئاً فشيئاً إلى أن تزول، فیکون هذا الارتفاع الممكن مشاهدته لكل أحد کاشفاً عن ذلك الاستتار الذي هو المدار في تعلق الأحكام من وجوب الصلوة و انتهاء الصيام، و لا تتيسر معرفته غالباً لمكان الجبال و الأطلال و نحوهما من الموانع و الحواجب التي لا تخلو عنها أقطار الأرض، فجعل الارتفاع المزبور دليلاً عليه و أمارة كاشفة عنه. (موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۱، ص ۱۷۰)

و نظیر آن، روایت ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام است که آن حضرت فرمودند: **وَقْتُ سُقُوطِ الْقُرْصِ وَ وَجُوبِ الْإِفْطَارِ أَنْ تَقُومَ بِجِذَاءِ الْقِبْلَةِ وَ تَتَفَقَّدَ الْحُمْرَةَ الَّتِي تَرْتَفِعُ مِنَ الْمَشْرِقِ؛ فَإِذَا جَازَتْ قِمَّةَ الرَّأْسِ إِلَى نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَقَدْ وَجَبَ الْإِفْطَارُ وَ سَقَطَ الْقُرْصُ**. (الكافی، ج ۳، ص ۲۷۹)

در خلوت به جای می‌آوردند با فرائض که گاهی به جماعت در مسجد یا در منزل بجا می‌آوردند متفاوت بود.

نافله‌هایشان خیلی طولانی بود ولی فریضه را خفیف‌تر بجا می‌آوردند. در نمازهایی که در حضور دیگران بود خیلی خود را نگه می‌داشتند که ظهور و بروزی نداشته باشند و حال بکاء و انقلابشان در عباداتی بود که در خلوت داشتند.

در زمان کودکی و نوجوانی این حقیر که دوره ورود ایشان به عالم فناء و عبور از آن بود خیلی منقلب بودند و عشق و محبت الهی تمام قلبشان را گرفته بود و حال‌گریه و بکاء نیز در ایشان شدید بود و کلاً از عالم کثرت منصرف بودند و با اینکه به شدت مقید بودند که ظواهر امور را حفظ نمایند، گاهی در هنگام رفتن به مسجد عمامه خود را فراموش می‌کردند یا جوراب یا نعلین را جابجا می‌پوشیدند که شرحی از آن در مجلّد اول این کتاب گذشت.<sup>۱</sup>

أما بعدها که شاهد وصل را در آغوش کشیدند حالت طمأنینه و آرامش در ایشان به سرعت جانشین آن انقلاب و سوز و گداز شد، اشک می‌ریختند ولی با کمال آرامش. در دعا و نماز و روضه سید الشهداء علیه السلام قطرات اشک از گونه‌هایشان جاری می‌شد، ولی صدائی نداشت و حقیر را به یاد‌گیری‌های مرحوم حضرت آقای انصاری می‌انداخت که دائماً قطرات اشک بر صورتشان جاری بود و با دستمال پاک می‌کردند ولی صدائی نداشت.

برای آنکه حالات عبادی خود را کتمان کنند، در بالای بام منزل در احمدیه دولاب اطاقکی مخصوص عبادت خود ساخته بودند و برای عبادت به آنجا می‌رفتند و بسیاری از مواقع درب بام را هم قفل نموده و می‌فرمودند:

۱. نور مجرّد، ج ۱، ص ۲۲۵.

کسی من را صدا نزنند، گوئی که اصلاً در خانه نیستم. و به خلوت خود مشغول می شدند و گاهی چندین ساعت طول می کشید که به نماز و ذکر و خلسه و ... می گذراندند و بعضاً وقتی باز می گشتند چشمانشان سرخ سرخ بود که از گریه های مفصل حکایت می نمود.

باری، نماز را با تمام آداب و سنن آن با توجه کامل به جا می آوردند و نمازشان بسیار تأثیرگذار بود. هر کس در جماعت ایشان شرکت می کرد متحوّل می شد و حالت توجه ایشان در او اثر می گذاشت.

نماز شب ایشان که در منزل به جا می آوردند حال دیگری داشت. نوافل لیلیه را به شکل تهجد به جا می آوردند؛ یعنی شب تا اذان صبح به طور معمول سه چهار بار بیدار می شدند و هر بار وضو می گرفتند و مشغول می شدند و دوباره مختصری می خوابیدند و مصداق حقیقی این آیه شریفه بودند که: **كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ \* وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ<sup>۱</sup>**

نماز شبشان هیچ وقت ترک نمی شد و در سفر و حضر و صحت و مرض به قدر استطاعت همیشه به آن مقید بودند. برای سالکین نیز مداومت بر نماز شب را از شروط اولیة سلوک می دانستند و می فرمودند: این راه بدون نماز شب نمیشود. و مکرر این جمله را از مرحوم آیه الحق حاج ملاحسینقلی همدانی و آیه الحق حاج میرزا علی آقا قاضی قدس سرهما نقل میکردند که: ندیدیم کسی در راه خدا بدون نماز شب به مقامات بلند رسیده باشد.<sup>۲</sup>

نمازشان نمازی زنده و با توجه و سراسر عشقبازی با خداوند بود. نماز را

۱. آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۵۱: الذاریات.

۲. صفحات من تاریخ الأعلام، ج ۱، ص ۱۸۷.

در اطاق خود بجای می‌آوردند ولی با صدائی بلند که در اطاقهای دیگر هم به گوش می‌رسید و قرائت قرآن و صدایشان چنان جذّاب و دلنشین بود که انسان را در عالمی از نور و سبکی و وحدت فرومی‌برد. به شاگردانشان هم دستور می‌دادند که نماز شب را بلند و با تکیه به صوت و محزون بخوانند که هم سنّت است و هم موجب ایجاد حال و حضور قلب می‌شود.

از برخی روایات استفاده می‌شود که مستحبّ است که صدای نمازگزار در نماز شب به گونه‌ای باشد که اهل منزل آن را بشنوند و در اثر آن از خواب برخاسته و آماده عبادت و نماز شوند. شیخ صدوق در *علل الشرایع* با سند متصل خود روایت میکند از علی بن اسباط که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره مردی پرسید که در آخر شب نماز می‌خواند و صدایش را در قرائت بلند میکند. حضرت فرمودند:

يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ إِذَا صَلَّى بِاللَّيْلِ أَنْ يُسْمِعَ أَهْلَهُ لِكَيْ يَقُومَ النَّائِمُ وَيَتَحَرَّكَ الْمُتَحَرِّكُ.<sup>۱</sup> «برای مرد سزاوار است که چون شب نماز می‌خواند صدایش را به گوش خانواده‌اش برساند تا آن کس که خواب است برخیزد و آن کس که بیدار است حرکت کرده و بلند شود.»

سیره ایشان این طور بود که در نمازها خصوصاً در نوافل شب و نماز صبح زیاد قرآن می‌خواندند. نظر مبارکشان این بود که در نماز فریضه هم خواندن سوره ناقص از هر جای قرآن جائز است و خواندن از روی مصحف نیز برای کسانی که سوره‌ای را از بر نیستند جائز است.<sup>۲</sup>

خودشان نیز گاهی از وسط سوره‌ای از سور طوال یا میّین آغاز می‌نمودند

۱. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۲۰۹.

۲. رجوع شود به: نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۵ تا ۳۲۷.



و یکی دو صفحه یا بیشتر در نماز واجب می‌خواندند، ولی نوعاً سوره کامل قرائت می‌فرمودند.

به شاگردانشان نیز در خصوص نماز شب دستور می‌فرمودند که برخی از سوره‌ها مثل یس و صافات و ص و مریم و کهف را قسمت نموده و در هر رکعت قسمتی از آن را بخوانند.

در کتاب ارزشمند نور ملکوت قرآن می‌فرمایند:

«مؤمنین در صدر اسلام و در دورانی بعد، در نمازهای خود فقط سوره‌های کوچک را نمی‌خواندند. مشهور نزد علماء سلف آن بود که در نماز ظهر و عصر و مغرب سوره‌های کوچک مانند القارعة و زلزال و أمثالهما را می‌خواندند. و در نمازهای عشاء سوره‌های نبأ و نازعات و مرسلات و أمثالهما، و در نماز صبح أمثال سوره‌های مزمل، و مدثر و الحاقه و طور و ن و القلم و أمثالها را تلاوت می‌کردند.

اما معمولاً به نزد متأخرین از علماء، صحیح‌ای است که شیخ طوسی در کتاب تهذیب الأحکام با سند متصل خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: آیا در نمازها باید سوره و یا آیه مخصوصی را قرائت نمود؟! فرمود: نه، مگر نماز جمعه که در آن باید سوره جمعه و منافقین خوانده شود. گفتم: از چه سوره‌هایی در نمازها خوانده میشود؟! فرمود: در نماز ظهر و عشاء سوره‌های یکسان خوانده می‌شود، و در نمازهای عصر و مغرب نیز یکسان است، و اما در نماز صبح سوره طولانی‌تر را باید خواند. اما در نماز ظهر و عشاء، از سوره‌های: سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا و مانند اینها خوانده شود. و اما در نماز عصر و مغرب، از سوره‌های: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَ الْهَيْكُلُ الْتَكَثُرُ و مانند اینها. و اما نماز صبح سوره عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَشِيَّةِ وَ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هَلْ أَتَى

## عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِّنَ اللَّيْلِ<sup>۱</sup>

و مستحبّ است انسان در شبانه روز لا اقلّ یک بار سوره قلّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را خوانده، و بالمرّة ترک نکند.

در نمازهای مستحبّی بالأخصّ در نماز شب، از سور طُورَل مانند نساء و مائدة و امثالهما را بخواند. البتّه میتوان یک سوره را تقسیم بر چند نماز کرد و قسمتی از آنرا بعد از قرائت سوره حمد قرائت نمود، و یا مقداری از آیات یک سوره را اگرچه تمام نباشد قرائت نمود.

خواندن سوره یس و صافات و ص و مریم و کهف و اسراء و ابراهیم و امثالها، و لَو با تفریق آنها، در نمازهای شب بسیار ممدوح است. آنچه نظر شرع است اینست که: در نمازها قرآن بسیار خوانده شود، بلکه اصل قوام نماز به خواندن هر جای قرآن در نماز است، و اصل توصیه قرائت قرآن، قرائتش در نماز است.

انسان نباید به یک سوره خاصّ مثل سوره توحید و یا قدر و یا نصر در تمام نمازهای خود اکتفا کند؛ این موجب تزییع و مهجوریت قرآن می شود. مقداری را که هر مسلمان از قرآن متحمّل است، همان مقداری است که از بر دارد و می تواند از حفظ بخواند؛ نه آن که می تواند به مصحف مراجعه کند و از روی آن بخواند.<sup>۲</sup>

بر تجوید کاملاً مسلط بودند و قواعد آن را به دقت مراعات می نمودند و به شاگردانشان نیز دستور داده بودند که حتماً نکات تجویدی را مراعات کنند. در مسجد قائم شبهای سه شنبه برنامه قرائت قرآن و تجوید داشتند. در مشهد

۱. تهذیب الأحکام، طبع نجف، ج ۲، ص ۹۵؛ و مدارک الأحکام، طبع سنگی، ص ۱۶۶. (تعلیقه)

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.

هم در جلساتی که شاگردانشان در شبهای ماه رمضان که بهار قرآن است داشتند، مدتی از وقت را برای اصلاح قواعد تجویدی قرار داده بودند که افراد بخوانند و اشکالاتشان برطرف شود و مخارج و صفات حروف و وقوف و نکات تجویدی دیگر را دقیقاً یاد بگیرند.

میفرمودند: مؤمن در حال نماز باید توجهش به طور کامل به خداوند باشد و نباید به الفاظ و قواعد تجویدی التفات کند که از حضور قلب باز ماند، و راه آن اینست که قبل از نماز قواعد تجویدی را به شکل کامل بیاموزد و برای خود ملکه کند که در حالت نماز بدون آنکه از توجهش کاسته گردد همه را مراعات نماید.

رکوع و سجودهایشان در نمازهای واجب خصوصاً در جماعت، زیاد طولانی نبود و معمولاً یک بار یا سه بار تسبیح کبیره را همراه صلوات می گفتند، ولی در نوافل به مقتضای حالشان متفاوت بود. قنوتشان نیز در نوافل طولانی بود و انواع مختلف دعاها را در آن می خواندند و در نماز صبح گاهی ادعیه وارد توحیدیه را در قنوت مفصلاً قرائت می نمودند.

شاگردان خود را به نوافل یومیّه و لیلیّه دستور میدادند (به برخی نیز فقط خصوص نوافل لیلیّه را دستور میدادند.) و میفرمودند: اگر کسی توان و نشاط دارد همه پنجاه و یک رکعت نماز را بخواند و اگر نمی تواند نافله لیل را به هر شکل شده بجا آورد و از نوافل نهاریه صلوٰة اُوّابین<sup>۱</sup> را که هشت رکعت نافله ظهر است حتماً بخواند و اگر نشد چهار رکعت آن را بجا آورد.

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يُصَلِّي بِالنَّهَارِ شَيْئًا حَتَّى

۱. «آبِ يَوْوب» به معنای رجوع است و اُوّابین به معنای تَوَابین است؛ یعنی کسانی

که از غفلت خارج شده و به سوی خداوند بازگشت می نمایند.

تَزُولِ الشَّمْسِ وَإِذَا زَالَتْ صَلَّى ثَمَانِي رَكَعَاتٍ وَهِيَ صَلَاةُ الْأَوَّابِينَ تُفْتَحُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَيُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ وَتَهْبُ الرِّيَّاحُ وَيَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى خَلْقِهِ.<sup>۱</sup> «سیره حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که در روز تا هنگام زوال آفتاب نمازی نمی خواندند. چون وقت زوال می رسید هشت رکعت نماز می گزاردند که صلوة اوابین است و در آن ساعت درهای آسمان گشوده می شود و دعا مستجاب می گردد و نسیمها می وزد و خداوند به بندگانش نظر می نماید.»

در تعقیبات، تسبیحات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دستور عمومی ایشان بود و علاوه بر آن به هر کس به تناسب حالش مجموعه ای از تعقیبات را دستور میدادند. خود ایشان پس از نماز صبح به مدتی طولانی مشغول اذکار می شدند و چه بسا تا طلوع آفتاب ادامه می یافت و پس از نماز مغرب نیزگاهی تا وقت عشاء سر سجاده بودند و به تعقیب می پرداختند. در یکی از جلسات پس از نماز مغرب برخی مشغول صحبت شدند و صدای صحبت آنها در صفوف نماز جماعت شنیده شد. ناگهان علامه والد با تغیر به پشت سر رو کردند و فرمودند: آقایان تعقیب هم جزء نماز است، تعقیب نماز مغرب جزء نماز مغرب به حساب می آید، چرا سر و صدا می کنید، به تعقیب مشغول باشید.

از برخی از روایات استفاده می شود که سنت است که مؤمن در منزل مکانی را برای عبادت و نماز خود قرار دهد و در منزل خود مسجدی داشته

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۶۱؛ و در روایت قرب الإسناد میفرماید: عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ عَنْ كِبِدِ السَّمَاءِ فَمَنْ صَلَّى تِلْكَ السَّاعَةَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فَقَدْ وَافَقَ صَلَاةَ الْأَوَّابِينَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ نِصْفِ النَّهَارِ. (وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۹۴)

باشد که در آن خلوت نماید.<sup>۱</sup> علامه والد نیز قسمتی از یکی از اطاق‌های منزل را مسجد خود قرار داده بودند و همیشه سجاده ایشان در آن اطاق پهن بود و برای خواندن نماز و ذکر بسیاری از مواقع بدان اطاق می‌رفتند و احياناً در اطاق رانیز قفل می‌نمودند و گاهی نیز در اطاق‌های دیگر نماز می‌گزاردند.

همیشه سجاده‌ای سفید می‌انداختند و به شاگردانشان نیز سفارش می‌فرمودند که از سجاده سفید ساده استفاده نمایند. سجاده سفید هم از نقش و نگار خالی و از دواعی و حظوظ نفسانی به دور است و هم رنگ سفید ساده و بی‌آلایش آن موجب آرامش و حضور قلب می‌شود.

در کتاب شریف روح مجرد از مرحوم حضرت آقای حداد نقل می‌فرمایند

که:

«می‌فرمودند: غالباً مجالسی را که بعضی از سالکین تشکیل می‌دهند و در آنها شعر می‌خوانند، از حظوظ نفس است؛ گرچه لذت معنوی برند، اما حظ نفس است. بسیاری از اذکار و اوراد را مردم برای اغراض نفسانی و حظوظ آن بجای می‌آورند.

۱. مرحوم شیخ حرّ عاملی رحمه‌الله‌علیه از عبدالله بن بکیر از امام صادق علیه‌السلام روایت میکند که آن حضرت فرمودند: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدَاتَخَذَ بَيْتًا فِي دَارِهِ لَيْسَ بِالْكَبِيرِ وَلَا بِالصَّغِيرِ وَكَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ أَخَذَ مَعَهُ صَبِيًّا لَا يَحْتَسِبُ مِنْهُ ثُمَّ يَذْهَبُ إِلَى ذَلِكَ الْبَيْتِ فَيُصَلِّي. (وسائل الشیعة، ج ۵، باب استحباب صلوة التّوافل فی المنزل و اتّخاذ بیت فی الدار للصلوة، ص ۲۹۵)

و نیز از ابان از میسمع روایت میکند که: قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِني أَحِبُّ لَكَ أَنْ تَتَّخِذَ فِي دَارِكَ مَسْجِدًا فِي بَعْضِ بُيُوتِكَ ثُمَّ تَلْبَسَ ثَوْبَيْنِ طَمْرَيْنِ غَلِيظَيْنِ ثُمَّ تَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُعْتَقَكَ مِنَ النَّارِ وَأَنْ يُدْخَلَكَ الْجَنَّةَ وَ لَا تَتَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ بَاطِلٍ وَ لَا بِكَلِمَةٍ بَغْيٍ. (همان مصدر، ص ۲۹۶)

قرآنی را که تلاوت می‌کنند، اگر به زیبایی جلد و ورق و خطّ توجّه داشته باشند، و یا بر روی رَحَلِ مشبک بخوانند و آن رَحَلِ مؤثّر در حالت قرائتشان باشد، حظوظ نفس است. سجّاده ساده و سفید مطلوب است؛ سجّاده‌های زیبا و منقّش و ملوّن، حظوظ نفس است. تربت سیدالشّهداء علیه‌السّلام اگر به صورت مَهرهای معمولی گرچه ناصاف باشد، تربت است؛ ولی اگر صاف بودن آن مدّ نظر گرفته شود حظوظ نفس است. و باید درست ملاحظه کرد که شیطان تا به کجا دائره مأموریت خود را توسعه داده، و در سجده گاه مؤمن شیعه آنهم بر روی تربت پاک آن زمین مقدّس، دوست دارد اثر خود را بجای گذارد. تسبیحهای زیبا که در ذکر انسان مؤثّر است، همگی حظوظ نفس است؛ و هکذا عمامه و عبا و ردا و غیرها از آن چیزهایی که در عبادت و نماز و دعا و زیارت و تلاوت و ذکر و ورد مؤمن مؤثّر باشد.<sup>۱</sup>

مقیّد بودند در مواقع خلوت و نماز عطر بزنند و در مواقع ذکر مضافاً به آن از عود نیز استفاده می‌نمودند و دیگران را هم تشویق می‌فرمودند که در مواقع ذکر در خلوت و نیز در جلسات ذکر و توسّل عود و کندر دود نمایند. عطر ایشان گاهی گلاب بود و گاهی عطر قمصر و گاه مشک و گاهی هم از عطرهاى دیگر استفاده می‌نمودند.

در هنگام نماز لباسی رسمی می‌پوشیدند، گوئی که در محضر شخصی بزرگ و محترم می‌روند. با همان لباس بلندی که در منزل داشتند عبا نیز می‌پوشیدند، و عمامه سبزی را که در منزل بر سر می‌گذاشتند و از عمامه بیرون کوچک‌تر بود در هنگام نماز استفاده می‌فرمودند و حنک آن را نیز باز می‌نمودند و با وقار تامّ و تمام و ادب و خشوع کامل به نماز می‌ایستادند.

۱. روح مجرّد، ص ۱۸۹.

مقیّد بودند که از مهر تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام استفاده نمایند. یک بار به ما فرمودند: هرچه مهر در منزل هست جمع کنید و بیاورید. مهرهای تربت را جدا کردند و فرمودند: مابقی را گِل کنید و در باغچه بریزید. مهرهایی که استفاده می نمودند معمولاً هر دو رویش صاف بود و از مهرهایی که رویش تصویری منقش بود یا عبارتی نوشته شده بود استفاده نمی کردند.<sup>۱</sup>

میفرمودند: عبادت و نماز اصل کار مؤمن است و مؤمن باید همیشه اسباب عبادتش همراهش باشد. به شاگردانشان سفارش میکردند همواره مهر تربت با جانمازی کوچک (به اندازه یک کتاب نیمه رحلی) و قرآن در جیب داشته باشند.

تسبیح ایشان نیز چند نوع بود، هم صد دانه بود و هم هزار دانه، و هم تسبیح چوبی داشتند و هم تسبیح تربت. و به جهت رعایت احترام به تربت حسینی علیه السلام، مهر و تسبیح تربت را در جیب بالا می گذاشتند، نه در جیب پائین که در هنگام نشستن چه بسا در قسمت پائین بدن قرار می گیرد.<sup>۲</sup>

۱. شیخ کلینی به سند صحیح از جمیل بن درّاج از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکند که: *أَنَّ كَرَةَ أَنْ يُسَجِّدَ عَلَى قِرطاسٍ عَلَيْهِ كِتَابَةٌ*. «حضرت امام صادق علیه السلام سجده بر کاغذی که بر آن نوشته ای باشد را ناپسند میداشتند.» (کافی، ج ۳، ص ۳۳۲)

۲. مرحوم آیه الله شهید دستغیب رحمه الله علیه در کتاب گناهان کبیره در ذیل بحث از احترام تربت حسینی علیه السلام از مرحوم محدّث نوری در دارالسلام نقل فرموده اند که: «یکی از برادران من وارد منزل والده شده بود در حالی که در جیب پائین او مهری از تربت سیدالشهداء علیه السلام بود. پس والدهام او را زجر نمود و گفت: تربت را در این جیب گذاری بی ادبی است و موجب استخفاف است و شاید در زیر رانت واقع شود و شکسته گردد. برادرم گفت: تا به حال دو مهر تربت در زیر رانهای من واقع شده و شکسته گردیده. ⇨»

نکته دیگر آنکه: به اقامه جماعت و شرکت در آن تشویق میفرمودند. در طهران خود ایشان در مسجد قائم اقامه جماعت میفرمودند و اگر کسی از علماء بر ایشان وارد می شد اقامه نماز را به ایشان واگذار نموده و خودشان اقتداء میکردند. و در سفر نیز هرجا یکی از بزرگان اقامه جماعت می کردند حتّی المقدور در جماعت حاضر می شدند؛ مثلاً در سفر به مشهد مقدّس در زمان مرحوم آیه الله میلانی رحمه الله علیه مقید بودند در نماز ایشان حتماً شرکت کنند و یا در برخی سفرها در نماز مرحوم آیه الله شیخ حبیب الله گلپایگانی شرکت میکردند.

از وقتی به ارض اقدس رضوی آمده و رحل اقامت در این بلده طیبه افکنند، چون شرائطشان برای تردّد به مسجد مهیا نبود، کمتر در جماعت

---

⇨ پس متعهد شد که بعد از این مهر تربت را در جیب پائین نگذارد.

پس والد علامه ام بعد از چند روز دیگر، در حالی که از این قضیه اطلاعی نداشت، در عالم واقعه چنین دیده بود که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در کتابخانه ایشان وارد شد و در نزد او نشسته و اظهار مهربانی بسیاری با ایشان نمود و فرمود که: پسران خود را بطلب تا ایشان را جائزه و خلعت دهم. و والد را پنج پسر بود پس همه را خواند و در جلوی آن حجره ای که حضرت تشریف داشتند ایستادند و در نزد آن حضرت پارچه ها گذاشته شده، پس یک یک را حضرت می طلبید و پارچه ای به عنوان خلعت به او می داد.

چون نوبت به آن برادر که مهر تربت در جیب پائین قبایش گذارده بود رسید، آن حضرت نظری غضب آلود به او نموده و رو به جانب والد فرمود که: این پسر، دو مهر از تربت قبر مرا در زیر رانش گذارده و شکسته. پس آن حضرت او را مانند برادران دیگر در اندرون حجره نطلبید و خلعتش را نیز به خوبی آنها نداد، بلکه قاب شانهای از ترمه در بیرون حجره انداخت. پس والد خواب را برای والدهام نقل نمود.

والده قضیه خود را با آن برادر از برای ایشان ذکر کرد، پس والد از صدق رؤیای خود تعجب بسیار نمود. «گناهان کبیره، ج ۲، ص ۳۹۴ و ۳۹۵»



شرکت می نمودند و گاهی در منزل با رفقا و شاگردان خود نماز جماعت می خواندند.

میفرمودند: نماز جماعت فضیلت بسیاری دارد، خصوصاً اگر امام جماعت اهل توجه و اهل معنا باشد و سالک نباید از این امر غفلت کند، ولی فضیلت جماعت مشروط به بقاء حضور قلب در جماعت است. اگر کیفیت نماز جماعت به گونه ایست که حضور قلب سالک را از بین می برد و نمی تواند توجه خود را در نماز حفظ کند نماز فرادی ارجح است.

میفرمودند: نماز باید جاندار باشد و سالک وقتی نماز می خواند باید متحول گشته و حال اقبال به آخرت و ادبار از دنیا در او زنده شود. اگر چنین نباشد معلوم می شود نماز او مورد قبول درگاه حضرت حق نیست و ناقص است. بنابراین در انتخاب مکان نماز و کیفیت آن باید اول به حال خود توجه کند و هر جا بیشتر حال و توجه داشت همان را انتخاب نماید. نماز بدون حضور قلب پوسته ای بدون حقیقت بیش نیست.

شیخ صدوق به سند متصل خود از محمد بن سنان از مفضل بن عمر از یونس بن ظبیان از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که:

اعْلَمْ أَنَّ الصَّلَاةَ حُجْرَةٌ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ مَا أَدْرَكَ مِنْ نَفْعِ صَلَاتِهِ فَلْيَنْظُرْ فَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ حَجْرَتَهُ عَنِ الْفَوَاحِشِ وَالْمُنْكَرِ فَإِنَّمَا أَدْرَكَ مِنْ نَفْعِهَا بِقَدْرِ مَا احْتَجَزَ.<sup>۱</sup> «بدان که نماز دست آویز و پناهگاه الهی است. پس هر کس که می خواهد بداند که چه میزان از نماز خود بهره برده است، در امر نماز خود تأمل نماید. اگر نمازش او را از فواحش و معاصی حفظ نموده است، به هر مقدار او را حفظ نموده به همان مقدار از نمازش بهره برده است.»

۱. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۶۳.

و با الفاظ مختلف روایت شده است که: **إِنَّ الْعَبْدَ لَا يُقْبَلُ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ**.<sup>۱</sup> «نماز بنده در درگاه الهی قبول نمی شود مگر به همان مقدار که با قلبش به سوی خداوند اقبال نموده است.»

و بالجمله، در تراحم میان نماز جماعت یا نماز در اماکن مشرفه با حفظ حضور قلب، حضور قلب را ترجیح می دادند و آن را اصل و اساس نماز و مقصود غائی از آن می شمردند؛ چراکه تمام آثار و ثنوبات وارده در باب صلوة مربوط به نمازی است که در آن حضور قلب مراعات شده باشد و نماز بدون حضور قلب اصلاً مقبول درگاه الهی نیست.

سیّد اهل مراقبه مرحوم سیّد ابن طاووس نیز بر همین ممشا سیر می نموده است. ایشان در فلاح السائل در باب مکان مصلی میفرماید:

و أما اختيارُ مكانِ الصلوةِ فالأفضلُ لذلك ما كانَ بِقَلْبِهِ فِيهِ حَاضِرًا وَالْعَبْدُ فِيهِ لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالْقَلْبِ ذَاكِرًا لِأَزْمًا حَقَّ الْحُرْمَةِ الْجَلَالَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَأَدَبٌ ذُلُّ الْعُبُودِيَّةِ وَأَقْرَبَ إِلَى الْإِحْلَاصِ وَالِإِحْتِصَاصِ، بَعِيدًا مِنَ الشُّوَاعِلِ الْبَاطِنَةِ وَالظَّاهِرَةِ عَنِ وَقُوفِهِ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَاهُ وَمَالِكِهِ جَبَّارِ الْجَبَابِرَةِ وَمَالِكِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَ يَكُونُ صَادِقًا فِي اخْتِيَارِهِ لِذَلِكَ الْمَكَانِ لِخِدْمَةِ الْمَلِكِ الدِّيَانِ، وَمَعْنَى قَوْلِي صَادِقًا أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ مُوَافِقَةً لِعِلَانِيَّتِهِ فِي أَنَّهُ مَا قَصَدَ الْحُضُورَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَالْوُقُوفَ فِيهِ إِلَّا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ طَلَبَ مَرَاضِيهِ.

و لقد رأيتُ في بعض الأحاديث: أنَّ عبداً من الخوَّاصِّ وأهلِ الإختصاصِ كانَ يعبُدُ اللهَ جَلَّ جَلَالُهُ عَلَى الْإِنْفِرَادِ وَ بِالْقُرْبِ مِنْهُ شَجَرَةً يَسْكُنُ فِيهَا أَطْيَارٌ فَتَقَلُّ مُصَلَّاهُ إِلَى تَحْتِ الشَّجَرَةِ لِيَسْتَأْنِسَ بِالشَّجَرَةِ وَ تَغْرِيدِ الطَّيْرِ فِي الأشجارِ فَعَوَّتَبَ مِنْ جَانِبِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ قِيلَ لَهُ: أَمَا كَانَ فِي الْأُنْسِ بِنَا مَا يُعْنِيكَ عَنِ الشَّجَرَةِ وَ

۱. همان مصدر، باب آداب الصلوة، ص ۲۳۷ و ۲۳۹ و ۲۵۰ و ۲۵۲ و ۲۵۹ و ۲۶۰.

الطُّيُورِ فَتَابَ وَعَرَفَ أَنَّهُ قَدْ خَاطَرَ بِذَلِكَ الْأُنْسِ الْمَذْكُورِ.  
وَلَقَدْ رَأَيْتُ فِي أَحَادِيثِ أَهْلِ الْمُحَاسَبَةِ وَذَوَى الْمُرَاقَبَةِ: أَنَّ بَعْضَهُمْ كَانَ  
يُصَلِّي بِنَشَاطٍ وَاهْتِمَامٍ وَانْبِسَاطٍ فَقَالَ: يَا رَبِّ هَلْ بَقِيَ عَلَيَّ مِنَ الْإِقْبَالِ فِي الصَّلَاةِ  
مَا أَحْتَاجُ فِيهِ إِلَى الْإِسْتِدْرَاكِ قَبْلَ الْمَمَاتِ؟ فَقِيلَ لَهُ: نَعَمْ إِنَّكَ تَسْكُنُ إِلَى نَسِيمِ  
الْأَسْحَارِ وَيُنَشِّطُكَ لَنَا غَيْرُنَا وَ مَا هَكَذَا تَكُونُ صِفَاتُ خَوَاصِّ الْأَبْرَارِ فَمَعَكَ  
شَرِيكَ لَنَا فِي خِدْمَتِكَ وَبَاعِثٌ آخَرَ غَيْرُ مَا أَرَدْنَا مِنْ إِخْلَاصِ عِبُودِيَّتِكَ.  
أَقُولُ: وَإِنْ كَانَ حَالُ هَذَا الْعَبْدِ الْمُكَلَّفِ قَوِيًّا فِي الْإِمْكَانِ إِلَى أَنَّهُ لَا يَخْتَلِفُ  
إِخْلَاصُهُ وَاحْتِصَاصُهُ بِمَكَانٍ دُونَ مَكَانٍ فَالْأَفْضَلُ لَهُ اتِّبَاعُ الشَّرْعِ فِي تَفْضِيلِ أَمَاكِنِ  
الصَّلَاةِ وَتَفْضِيلِ مَحَالِّ الدَّعَوَاتِ وَ أَفْضَلُهَا بُيُوتُ اللَّهِ تَعَالَى وَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ  
مَسَاجِدُهُ الْخَاصَّةُ لِعِبَادَتِهِ وَ أَفْضَلُ الْمَسَاجِدِ مَسْجِدُ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدُ الْمَدِينَةِ.<sup>۱</sup>  
«و اما انتخاب مکان نماز، بهترین مکان برای نماز جائی است که نمازگزار  
در آن با قلبش حضور پیدا کند و بنده در آن مکان با قلب خود به ذکر  
خداوند متعال مشغول شود و حق حرمت و جلالت الهی و ادب ذلت و  
خاکساری عبودیت را به جا آورده و به اخلاص و بریدن از غیر خدا نزدیکتر  
باشد و از شواغل باطنی و ظاهری دور باشد، شواغلی که او را از ایستادن در نزد  
مولا و مالکش که بزرگترین بزرگان و مالک دنیا و آخرت است مشغول می دارد.  
و در انتخاب آن مکان برای خدمت و عبادت خداوند صادق باشد، و  
معنای آنکه می گویم صادق باشد آنستکه باطنش با ظاهرش موافق باشد در  
اینکه آن مکان را فقط برای خداوند اختیار نموده است.  
و در برخی احادیث دیده ام که: بنده ای از خاصان درگاه الهی خداوند را  
به تنهایی عبادت می نمود و در نزدیکی او درختی بود که بر آن پرندگانی بودند و

۱. فلاح السائل، ص ۸۹ و ۹۰.

او محلّ نماز خود را به زیر درخت منتقل نمود تا با درخت و صدای زیبای پرندگان انس گرفته و از آن متمتع شود.

پس از جانب خداوند متعال مورد عتاب قرار گرفت و به او گفته شد: آیا در انس با ما برای تو لذّت و خیری نبود که تو را از تمتع به درخت و صدای پرندگان مستغنی نماید؟

و وی توبه نمود و فهمید که با انس و تمتع از درخت، خود را به خطر انداخته است.

و در حکایات اهل محاسبه و صاحبان مراقبه دیده‌ام که: بعضی از آنان با نشاط و شوق و اهتمام عبادت می‌کرد و نماز می‌گزارد. به درگاه الهی عرض کرد: پروردگارا آیا در اقبال به نماز چیزی را فروگذار کرده‌ام که محتاج آن باشم که تا قبل از مرگ آن را تدارک کنم؟

به او گفته شد: آری! تو با نسیم سحرها آرامش و نشاط می‌یابی، و غیر ما تو را برای ما به نشاط در می‌آورد و خواصّ از ابرار اینچنین نیستند.

پس تو در خدمت و بندگی ما شریکی داری و غیر از آنچه ما از تو در عبودیت خالصانه می‌خواهیم امر دیگری نیز در برانگیختن و تحریک تو تأثیر دارد.

من می‌گویم: و اگر حال بنده قویّ بود به طوری که اخلاص او و انقطاعش به خداوند در این مکان و آن مکان تفاوتی نداشت، افضل برای او آنست که مکانهایی را که در شرع تفضیل برای نماز و دعا داده شده است تفضیل دهد و افضل آنها خانه‌های خداوند تعالی و مساجد اوست که مختصّ به عبادت می‌باشد و افضل مساجد مسجد الحرام و مسجد مدینه است.»

میفرمودند: مسجد خانه خداست و به هر مقدار بانی و سازنده و امام جماعت و حاضران در مسجد اخلاص داشته باشند نورانیت پیدا می‌کند و

آن نور مغتنم است.

وقتی به مسجد یا مشاهد مشرفه یا مجالس توسّل و روضه می‌روید فرزندان خود را هم ببرید که هم به رفتن به این محافل انس بگیرند و هم نفوسشان از نورانیّت مسجد و نماز جماعت و انوار طاهره معصومین علیهم السّلام بهره‌مند شود.

نفس کودک مانند مغناطیس است و آثار این اماکن و مجالس را جذب می‌کند و در او متمکن می‌گردد و وقتی بزرگ شد این امور برای او در حکم طبیعت ثانوی درآمده و آثارش ظهور و بروز می‌یابد.

روایاتی که در آداب مسجد وارد شده و از آوردن فرزندان به مسجد نهی شده است به قرینه سیاقش ناظر به جایی است که طفل را در مسجد یله و رها بگذارند و از او نگهداری نمایند و او به واسطه کارهایی که می‌کند حضور قلب نمازگزاران را از بین ببرد یا موجب تلوّث و آلودگی مسجد شود.<sup>۱</sup>

باید کودکان را به مسجد و مجالس ذکر آورد و در عین حال آنها را کاملاً تحت نظارت والدین و حفظ ایشان نگه داشت تا ادب شرکت در این محافل را مراعات کرده و بیاموزند.

۱. در وسائل الشّیعه در باب ۲۷ از أبواب أحكام المساجد، باب کراهة البیع و الشّراء فی المسجد و تمکین الصّبیان و المجانین منه و إنفاذ الأحکام و إقامة الحدود و رفع الصّوت فیه و اللّغو و الخوض فی الباطل، به چند طریق ضعیف این مضمون را روایت نموده است که: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَنَّبُوا مَسَاجِدَكُمْ صِبْيَانَكُمْ وَمَجَانِينَكُمْ وَرَفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ وَشَرَاءَكُمْ وَبَيْعَكُمْ وَالضَّلَّالَةَ وَالْحُدُودَ وَالْأَحْكَامَ. (وسائل الشّیعه، ج ۵، ص ۲۳۳)

به مناسبت دیگر اموری که مقارن آوردن اطفال در این حدیث ذکر شده، معلوم می‌شود موضوع حقیقی نهی، اموری است که منافی شأن مسجد و حضور قلب در آن است، نه آوردن اطفال بنفسه و بذاته.



## قرآن

قرآن بهار دل عرفای بالله و فقهای راستین است، کتابی که دل‌های مشتاقانش را جلا داده و همچون نسیم بهاری که برگل‌ها می‌وزد، قلوب را زنده و شاداب می‌نماید.

حضرت مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه در

اوصاف این کتاب عزیز می‌فرمایند:

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَ رَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَ مَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ، وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ وَ حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتُهُ وَ مَعْقِلًا مَنِيعًا ذُرْوَتُهُ، وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَ سَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ وَ هُدًى لِمَنْ ائْتَمَّ بِهِ وَ عُدْرًا لِمَنْ ائْتَحَلَهُ وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَ فَلَجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ وَ مَطِيئَةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَّ وَ جُنَّةً لِمَنْ اسْتَلَّامَ وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى.<sup>۱</sup>

«خداوند قرآن را سیرابی برای تشنگی و عطش علماء قرار داد، و بهار پریگه برای دل‌های فقهاء، و راههای آشکار برای پیمودن راه صلحاء. قرآن دارویی است که پس از آن دردی نیست، و نوری است که با آن ظلمتی نیست، و

---

۱. نهج‌البلاغه، ص ۳۱۶.

ریسمانی است که محکم است گره آن، و پناهگاهی است که از دسترس دور است بلندی آن.

و عزّت است برای آنکه در تحت ولایت آن درآید و آن را ولیّ و مولا و صاحب اختیار و سرپرست و پاسدار خود بدانند. و سلام و سلامت است برای آنکه در آن داخل شود، و هدایت است برای آنکه بدان اقتدا نماید، و مایهٔ عذر است برای آنکه خود را بدان انتساب دهد، و برهان و حجّت است برای آنکه بدان سخن گوید. و شاهد و گواه است برای آنکه در مقام منازعه و مخاصمه بدان تمسّک جوید، و ظفر و پیروزی است برای آنکه بدان احتجاج کند و استدلال نماید.

و متعهّد به صلاح و اصلاح آنست که احکام آنرا به کار بندد و مضمونش را بر عهده گیرد، و همچون شتر راهوار و بارکشی است برای آنکه با سواری خود و حمل اُتقال و اسباب خود بر آن بخواند به سر منزل مقصود واصل گردد، و آیه و نشانه و علامت است برای آنکه خود را بدان نشانه زند، و سپر است برای آنکه با پوشیدن آن، لباس جنگ و زره در تن نماید، و دانش و درایت است برای آنکه آن را حفظ کند و در گوش جان خود بگیرد، و حدیث و گفتار است برای آنکه آنرا نقل نماید و روایت کند، و حکم است برای آنکه با آن قضاوت نماید.»

علامهٔ والد رضوان الله علیه با قرآن کریم ارتباط و انس عجیبی داشتند و حقّاً با قرآن عشق‌بازی می نمودند؛ چنانکه گذشت در نمازها مفصل قرآن می خواندند و آیات آن را با حال خاصی تلاوت می فرمود که بر اعماق جان و دل انسان می نشست.

جدای از آن، هر روز صبح در منزل حدود سه ربع ساعت تا یک ساعت با صدای بلند قرآن تلاوت میکردند و بعد از آن، قرآن در مقابلشان باز بود و شروع می نمودند به تدبّر و تفکّر در آیات قرآن و گاهی این حالت ایشان تا یک یا



دو ساعت طول می کشید که غرق در تفکر در آیات قرآن بودند. گاهی نیز پیش از ظهر یا عصر میدیدیم مشغول قرائت قرآنند یا قرآن باز است و ایشان در سکوت فرورفته و در آیات مبارکه تأمل می کنند.

اینها همه غیر از قرآنی بود که از حفظ در تعقیب نمازها و هنگام بیدار شدن و هنگام خواب می خواندند که از میزان دقیقش ما اطلاع نداشتیم. نسبت به قرآن کریم احترام زائدالوصفی بجا می آوردند. در هنگام خواندن قرآن مقید بودند که قبا در تن داشته و با عمامه باشند و گاهی عبا نیز می انداختند و با کمال ادب و احترام رو به قبله می نشستند و قرآن را حتماً روی رحل قرار داده و تلاوت میکردند. به شاگردانشان نیز سفارش میفرمودند که در قرائت قرآن از رحل استفاده کنند و در منزل تعدادی رحل داشته باشند تا وقتی جلسات سلوکی که در آن قرآن قرائت می شود در منزلشان برگزار می شود برای هر نفر یک رحل موجود باشد.

میفرمودند: در عالم تکوین هیچ چیزی عدل قرآن کریم که کتاب الهی و متحد با حقیقت و باطن رسول خدا و ائمه علیهم السلام است نمی باشد و در عالم تشریح نیز باید مراعات نموده و عظمت و مکانت قرآن را حفظ نمود و هیچ چیزی را نباید قرین قرآن قرار داد.

گاهی در جلسات برخی روی رحل ابتدا مفاتیح را می گذاشتند و روی آن قرآن را قرار میدادند و با هم آن را می آوردند، ایشان فوراً تذکر میدادند و میفرمودند: مفاتیح را با قرآن قرین نکنید. رحل مختص به قرآن است و نباید مفاتیح را روی رحل گذاشت.

یا گاهی برخی قرآن و مفاتیح را با هم روی هم می گذاشتند و می آوردند. ایشان میفرمودند: قرآن و مفاتیح را نباید در کنار هم گذاشته و یکسان قرار داد؛ قرآن را اول جدا بیاورید و مفاتیح را هم جدا بیاورید.

در منزل جایگاه قرآن را بالاترین و شریف‌ترین نقطه قرار می‌دادند. همیشه یک جلد قرآن کریم با یک رحل روی منبر می‌گذاشتند. چون منبر را بسیار شریف و محترم می‌دانستند و میفرمودند: منبر رسول خدا یادآور خطبه‌های آن حضرت و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیهما است و فقط اهل علم، آن هم با آدابی خاصّ، مجازند بر این منبر تکیه زنند.

اگر رحل و قرآن را می‌خواستیم جائی غیر از روی منبر قرار دهیم میفرمودند: آن را در محترم‌ترین نقطه بگذارید. مثلاً اگر دو میز بود که یکی در پائین اطاق و دیگری در بالای آن قرار داشت قرآن را روی آن میزی می‌گذاشتیم که بالای اطاق قرار داشت.

اگر بنا بود چند جلد قرآن در کتابخانه گذاشته شود، آن را در بالاترین طبقه کتابخانه و به شکلی کاملاً منظم و محترمانه می‌چیدند و روا نمی‌دانستند که چیزی بالاتر از قرآن نهاده شود.

میفرمودند: در جلسات وقتی می‌خواهید قرآن توزیع کنید بیش از چهارپنج جلد قرآن روی هم نگذارید. قرآن‌ها را به تعداد کم و با احترام بلند کنید و به حاضرین در جلسه بدهید.

فتوای شریفشان بر این بود که در هنگام قرائت قرآن به احترام قرآن سکوت واجب است. لذا میفرمودند: در مجالسی که قرآن خوانده می‌شود مانند مجالس ختم، پذیرائی کردن صحیح نیست و باید همه به احترام قرآن کاملاً سکوت کنند و پس از اتمام قرائت قرآن پذیرائی شود و دوباره پس از اتمام پذیرائی اگر خواستند قرآن تلاوت کنند. در مجالسی که تحت نظر ایشان برگزار می‌شد این معنا کاملاً رعایت می‌گشت.

در کتاب نور ملکوت قرآن پس از توضیحاتی پیرامون لزوم تدبّر و فهم قرآن مرقوم فرموده‌اند:

«و روی همین ملاک و مناط است که در موقع قرائت قرآن واجب است آنرا استماع نمود، و اینکه سکوت به عمل آید تا آیات قرآن بر دل مستمع بنشینند؛ چون اگر استماع نباشد، آیات فهمیده نمی شود؛ و بدون فهم اثری ندارد.

وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ؛ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.<sup>۱</sup> «و زمانیکه قرآن خوانده شود، شما گوش دهید و خاموش شوید، به امید آنکه مورد رحمت خداوندی واقع شوید!»<sup>۲</sup>

و در تعلیقه مرقوم فرموده‌اند:

«حضرت استاد ما علامه آیه‌الله طباطبائی نسبت به قرآن و حفظ آن و احترام آن عنایت خاصی داشتند، و کراراً میفرمودند: ما شیعیان حق قرآن را آنطور که باید و شاید عمل نمی‌نمائیم. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: من از خود دو متاع گرانقدر و نفیس باقی میگذارم: کتاب خدا و عترت من؛ و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. عامه عترت را کنار گذاشتند، و ما کتاب الله را؛ و چون این دو قابل تفکیک از هم نیستند، بالتبّیحه دست هر دوی ما، هم از کتاب و هم از عترت کوتاه شد. فلهدا اسلام ما فقط اسلامی است صوری و خالی از محتوی.

نظیر این عبارت البتّه نه به این جامعیت از مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی نقل شده است. مرحوم آیه‌الله حاج سید احمد زنجانی در کتاب الکلام یجزّ الکلام، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۳۱، از ایشان حکایت میکند که فرموده است: پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دو چیز سنگین

۱. آیه ۲۰۴، از سوره ۷: الأعراف.

۲. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

در میان ما گذاشت: کتاب الله و عترت طاهره؛ ولی ما با سنی‌ها دست به دست هم داده، و هر دوی آنها را از بین بردیم؛ ما کتاب الله را از بین بردیم، آنان نیز عترت طاهره را.

و ایضاً می‌گوید: مرحوم حاج شیخ، زیاد اصرار داشت احترام ظاهری قرآن کاملاً حفظ شود. همان طوری که اهل تسنن هنگام قرائت قرآن، برای رعایت احترام، چای و قلیان نمیدهند، میفرمود: در مجالس ترحیم شیعه نیز اگر این شیوه جاری شود بسیار خوب و به موقع است. ولی در مجالس شیعه چون عادت بر خلاف جاری بود، ترک آن در نهایت دشواری بود؛ این بود که فرمایش آن مرحوم عملی نمیشد.

أقول: جلوی ضرر را از هر جا بگیری منفعت است. جلوگیری از این کار نکوهیده برای آن مرجع عالیمقدار آسان بود و امروز نیز آسان است. ما در مسجد قائم طهران در مدت مدیدی که آنجا بودیم، دادن قهوه و چای و سیگار به کلی ممنوع بود. این پیشنهاد را نمودیم و مردم هم پذیرفتند و روی آن هم ایستادگی نمودیم. و ایضاً استعمال دخانیات را بطور مدام منع نمودیم، و در روی تابلوهای نصب شده در دیوارهای مسجد ممنوعیت آنرا برای تازه‌واردین اعلام کردیم.<sup>۱</sup>

به جهت رعایت شأن کتاب الهی، ضمیمه کردن هر گونه مطلبی به قرآن کریم را خطا می‌شمردند. در اوائل امر، خود ایشان اسماء فرزندان خود و تاریخ ولادتشان را در صفحه کنار جلد قرآنی نفیس یادداشت فرموده بودند و این کار از باب تیمن و تبرک بود که میان بسیاری از علمای سابقین هم متداول بوده است. اما بعدها حتی از این مقدار ضمیمه شدن چیزی به قرآن کریم و

۱. همان مصدر.

قرین شدن آن با کتاب الهی اجتناب می‌ورزیدند و اسامی کودکان نورسیده را در جنگ شخصی خود مرقوم می‌فرمودند.

در مجلد چهارم نورملکوت قرآن می‌فرمایند:

«طبع قرآن باید بدون هر پیرایه و ضمّ ضمیمه‌ای باشد. نباید در حواشی صفحات، مطالبی را از تفاسیر و شأن نزول نوشت. در بالای صفحات لفظ خوب و بد برای چیست؟ ضمیمه شجره‌نامه کتابفروشها، و تجویدنامه غلط است. کشف‌الآیات و کشف‌المطالب باید جدا نوشته شود. ترجمه قرآن را باید در کتابی جداگانه طبع و منتشر ساخت.

خلاصه، این یگانه کتابی که قطعاً الصدور است، نباید با مطالب غیر قطعیه ضمیمه شود. قرآن را باید بدون هیچ ضمّ ضمیمه و مطلب اضافی نوشت، و آنرا قرائت کرد.

اما مع الأسف قرآنهای طبع سابق که در این نواحی طبع می‌شد، بقدری اضافات در آخرش می‌آوردند که شاید بقدر خود حجم قرآن ضخامت پیدا میکرد. و بقول سنائی که درباره دین رسول خدا میگوید:

دین تو را از پی آرایشند      وز پی آرایش و پیرایشند

بس که بیستند بر او برگ و ساز      گر تو بینی شناسیش باز<sup>۱</sup>

در همین راستا از تگه تگه کردن قرآن کریم و استفاده از آن در مجالس ختم به شدت ناراضی بوده و آن را حرام و هتک حرمت قرآن کریم می‌شمردند و در مجالس ختمی که تحت نظر ایشان در منازل برگزار می‌شد امر می‌فرمودند تعداد معتنابهی قرآن کامل تهیه می‌شد و هر کس از روی قرآن کامل از هر جا که می‌خواست می‌خواند.

۱. نورملکوت قرآن، ج ۴، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

در این باره نیز در کتاب نور ملکوت قرآن مرقوم فرموده‌اند:  
 «نظیر این عمل بلکه زشت تر، تجزیه و تفکیک قرآن به صورت ۳۰ و یا ۶۰ و یا ۱۲۰ پاره است که برای هر کدام جلدی جداگانه نموده و چه بسا بسیاری از آیات تقطیع شده، نصفش در یک مجلد و نصف دگرش در مجلد دیگر است. آیا این هتک قرآن نیست؟!»

و قبیح تر آنکه بسیاری از واقفان این اجزاء، در اوّل هر جزئی عکس خودشان را با صورت وقفنامه، و یا تصویر جوانی را که از دست داده‌اند و به یاد او این سی پاره را وقف نموده‌اند گذارده‌اند و یک سوره فاتحه را هم جدا نوشته و منضمّ با این جزوات نموده‌اند. اینکارها تحقیقاً حرام و موجب بازی کردن و ملعبه قراردادن کلام الله مجید است. سببش اینست که: اداره مسؤولی برای رسیدگی بدین امور نیست و هر شخص عوام غیرمطلعی محضاً للثواب از پیش خود اقدام به چنین کاری میکند و صاحبان انتشار و کتابفروشها هم بی خبرند؛ و در نتیجه این مفساد عظیم مترتب می‌گردد.<sup>۱</sup>

مکرراً این معنا را از مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رضوان الله علیه نقل میکردند که کسی می‌خواسته از ایشان قرآنی بگیرد و می‌پرسد: آیا قرآن خدمت شما هست؟ ایشان قرآنشان را از جیبشان در می‌آورند و فوراً می‌فرمایند: ما در خدمت قرآنیم.

میفرمودند: باید در صحبت کردن و نوع تعبیر دقت نمود تا مبادا کلامی بکار بریم که با احترام و ادب نسبت به کتاب الهی منافات داشته باشد.

همچنین میفرمودند: قرآن باید با زیباترین و نفیس‌ترین شکل و با بهترین کاغذ طبع شود و خطّش زیبا و درشت و رنگ کاغذ آن زرد یا مانند آن باشد که

۱. همان مصدر، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

چشم را در هنگام تلاوت اذیت نکند و در عین حال باید ساده و بی نقش و نگار باشد. طبع قرآن با کاغذ یا جلد غیر مرغوب منافی احترام این کتاب الهی است ولی خارج نمودن آن از سادگی و بی‌الایشی نیز مدنظر شرع مقدس نیست.<sup>۱</sup>

روی همین جهت قرآنهاى با جلد سبز که در مدینه منوره با خط عثمان طه (با عنوان مصحف المدينة المنورة) طبع می شد و در آن، میان زیبایی و نفاست با سادگی جمع شده بود مورد علاقه ایشان بود.

از دیگر نکاتی که در این طبع قرآن کریم مراعات شده و از امتیازات آن محسوب می شود و علامه والد رضوان الله علیه نیز بسیار از آن خشنود بودند، تبعیت دقیق و کامل از رسم الخط مصحف عثمانی بود که در شکل کتابت حروف و زیاده و نقیصه آن تطابق کامل مراعات گشته و از طریقه قدما که تحفظ بر رسم الخط اولیه قرآن کریم است تخطی نورزیده است.<sup>۲</sup>

۱. در وسائل الشیعة، در باب ۳۲، از أبواب ما یکتسب، با دو سند از کافی و تهذیب از محمد بن الوریق روایت می کند که: عَرَضْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا فِيهِ قُرْآنٌ مُخْتَمٌّ مَعَشَرًا بِالذَّهَبِ وَكُتِبَ فِي آخِرِهِ سُورَةٌ بِالذَّهَبِ، فَأَرَيْتُهُ إِيَّاهُ فَلَمْ يَعْجَبْ فِيهِ شَيْئًا إِلَّا كِتَابَةَ الْقُرْآنِ بِالذَّهَبِ فَإِنَّهُ قَالَ: لَا يُعْجِبُنِي أَنْ يُكْتَبَ الْقُرْآنُ إِلَّا بِالسَّوَادِ كَمَا كُتِبَ أَوَّلَ مَرَّةٍ.

«کتابى را بر حضرت امام صادق علیه السلام عرضه نمودم که در آن آیاتی از قرآن نوشته شده بود که در انتها هر ده آیه با آب طلا علامت گذاری شده بود و در آخر آن سوره ای با طلا نوشته شده بود. آن را به حضرت نشان دادم و حضرت اشکالی بر آن نگرفتند مگر نوشته شدن قرآن با طلا و فرمودند: من دوست ندارم که قرآن نوشته شود مگر با رنگ سیاه به همان شکل که اولین بار نوشته شده است.» (وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۶۲)

۲. تحفظ قدما بر رسم الخط مصحف عثمانی و حفظ تمام موارد شذوذات در کتابت قرآن کریم نشان دهنده دقت و اهتمام ایشان در حفظ کتاب الهی از تحریف و تبدیل است که حتی حاضر نشده اند جهت سهولت قرائت قرآن کریم کتابت کلمات و حروف را متحد الشکل کنند بلکه آن را دقیقاً به همان شکلی که در صدر اول نگاه داشته شده به نسلهای

نسبت به صحیح خواندن قرآن نیز بسیار حسّاس بودند و به مجرّد اینکه می‌دیدند کسی آیه‌ای را اشتباه می‌خواند تذکّر می‌دادند. حتّی اگر کسی از شاگردانشان بالای منبر بود و آیه‌ای را سهواً اشتباه قرائت می‌کرد، از همان پائین منبر و انتهای مجلس با صدای بلند آیه را بطور صحیح تلاوت می‌نمودند تا اصلاح شود. و نسبت به دیگر خطبا و منبریان نیز دقّت می‌کردند و اگر می‌دیدند که کسی در منبرهایش قرآن را اشتباه می‌خواند دیگر وی را دعوت نمی‌کردند. بقدری بر این مسأله تأکید داشتند که اگر خطیبی در منبر آیه‌ای را اشتباه می‌خواند بعد از منبر امر می‌فرمودند که این قسمت از منبر از روی نوار ضبط صوت پاک شود تا اثری از آن باقی نماند.

و نیز می‌فرمودند: مؤمن باید دائماً قرآنش را در جیبش داشته باشد و همیشه در محضر کتاب خدا باشد و در هر فرصت و مجالی که می‌یابد به قرائت آن مشغول شده و از فرصت و وقت خود به بهترین شکل استفاده نماید. خود ایشان نیز همیشه در جیبشان یک جلد قرآن جیبی کوچک داشتند که هم جهت تبرک بود و هم در هر فرصتی مراجعه و قرائت می‌نمودند.

می‌فرمودند: نور قرآن بسیار عجیب است و آثار و برکاتی که در قرآن وجود دارد مختصّ خود قرآن است و در چیز دیگری یافت نمی‌شود. و اصولاً

﴿ بعدی منتقل نموده‌اند.﴾

علامه والد رضوان‌الله‌علیه به صحیح نوشتن قرآن کریم عنایت خاصی داشتند، ولی در سابق‌الایام اصراری بر کتابت به رسم عثمانی نداشتند. اما در اواخر عمر مبارکشان مقید بودند تمام آیات قرآن را بر اساس رسم الخط عثمانی بنویسند و هر وقت در تألیفاتشان به آیه‌ای از قرآن میرسیدند مصحف عثمانی را می‌گشودند و دقیقاً از روی آن می‌نوشتند و دستور فرموده بودند که در طبع همه تألیفاتشان از این روش تبعیت شود و به طلاب مکرم هم سفارش میکردند که به همین شکل عمل کنند.



هر عملی نور خاص خود را دارد که سالک برای بهره‌مند شدن از آن باید همان عمل را بجا آورد و راه دیگری ندارد. نماز و دعا و قرآن و توسل به ائمه صلوات‌الله‌علیهم و حج و انفاق و بر والدین و احسان به مؤمنین هر کدام نوری و طهارتی و اثری دارند که یکی از جنبه‌های خاص نفس را منور می‌کنند و اگر انسان از یکی از آنها غافل باشد همان جنبه نفس او ناقص خواهد بود و لذا باید هر یک از مستحبات را ولو یک بار در طول عمر انجام داد تا نفس حظ خود را از آن استیفاء نماید.<sup>۱</sup>

روی همین اساس می‌فرمودند: هر یک از بزرگان که به اقتضاء شرائط مجبور به ترک یکی از مستحبات شده‌اند، نفسشان از آن جهت ناقص مانده است؛ مانند برخی از اهل معنا که به جهات مختلفی تا آخر عمر ازدواج ننموده و مجرد زیستند یا موفق به حج نشدند و این عمل ایشان از سر اعراض از سنت نبوی نبوده بلکه به واسطه رعایت بعضی از جهاتی بوده که خود شرع انور بدان امر کرده است، با این حال بالمآل نفس ایشان از نور و حظ این عمل خالی می‌ماند و حتی حضرت عیسی علیه‌السلام هم که به مقتضای شرائط، از ازدواج اجتناب کردند در این جهت نسبت به حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم ناقص بودند.<sup>۲</sup>

۱. در بحارالأنوار از مکارم‌الأخلاق از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت نموده است که: *إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَمُوتَ وَقَدْ بَقِيَتْ خَلَّةٌ مِنْ خِلَالِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَأْتِ بِهَا.* «من کراهت دارم که مرد بمیرد در حالیکه از سنن و آداب حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم چیزی باقی مانده باشد که آن را در عمرش بجا نیاورده باشد.» (بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۶۷)

۲. در مجلد سوم نور ملکوت قرآن، از اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۹، از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل می‌فرمایند: *القرء أن عهد الله إلى خلقه؛ ينبغي للمؤمن المسلم أن ينظر* ⇨

باری، میفرمودند: قرآن نوری خاصّ دارد و سالک باید همیشه نفس خود را به این نور منور داشته و از آن بهره‌مند سازد. به شاگردان خود نیز امر میفرمودند حدّ اقلّ هر روز پنجاه آیه از قرآن کریم را تلاوت نمایند و در ماه رمضان و ماههای رجب و شعبان نیز سعی کنند لا اقلّ روزی یک جزء با تکیه به صوت و توجه بخوانند.

میفرمودند: خطّ قرآن و نظر به آن نیز نوری مخصوص به خود دارد و انسان قرآن را باید از روی مصحف بخواند و به قرائت از حفظ اکتفاء ننماید و حتی به کسانی که سواد خواندن قرآن نداشتند دستور میفرمودند که قرآن را بازکنند و خطّ ببرند تا از نورانیت خطّ آن بهره‌مند شوند.

حقیر زمانی حالم به گونه‌ای بود که توان باز کردن کتاب و توجه به آن را نداشتم و به همین جهت قرآن را هم از سوری که از حفظ بودم هر روز مقداری میخواندم. بعد از چند روز که به همین منوال گذشت وقتی خدمت والد معظّم رسیدم فرمودند: آقا سید محمد صادق شما قرآن می‌خوانید؟ قرآن خیلی خوب است، حتماً بخوانید.

میفرمودند: نور قرآن برای درمان امراض روحی و نفسی آثار عجیبی دارد و این مسأله غیر از مسأله تدبّر در قرآن و فهم معارف آنست. همین که انسان قرآن بخواند یا از بر کند نفسش نورانی شده و با همین نور از بسیاری از معاصی حفظ می‌شود و از دستبرد شیطان و القاءات و شبهات شیاطین در امان می‌ماند و راهش به سوی خدا هموار می‌گردد.

﴿ فِي عَهْدِهِ، وَأَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً. ﴾ «قرآن کریم عهدنامه و پیمان‌نامه‌ای است از خدا به سوی خلقش؛ بنابراین سزاوار است مرد مسلمان در این عهدنامه نظر افکند و هر روز، از آن به مقدار پنجاه آیه بخواند.» (نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۰۵ و ۳۰۶)

یک بار مرحوم حضرت آقای حدّاد رضوان‌الله‌علیه در بیان نورانیت قرآن کریم میفرمودند: کسی آمده بود خدمت حضرت آقای قاضی و حالاتش را بیان می‌کرد و میگفت: روزی پنج جزء قرآن می‌خوانم. مرحوم قاضی با تعجب فرمودند: پنج جزء که خیلی نورانیت می‌آورد، خیلی نورانیت می‌آورد.

روی همین جهات مرحوم علامه والد تأکید بسیاری بر مسأله حفظ قرآن داشتند. خود ایشان تقریباً کل قرآن را از حفظ بودند و هر آیه‌ای را که می‌خواندیم ادامه آیه و آیات بعد را از بر قرائت میفرمودند، ولی اگر می‌خواستند یک سوره کامل را بخوانند، دورکردن و مراجعه لازم داشت.

از کودکی ما را به حفظ قرآن کریم تشویق می‌کردند و خودشان با همه اشتغالات، وقت گذاشته از سوره‌های جزء سی با ما کار میکردند و وقتی حفظ میکردیم از ما تحویل می‌گرفتند. گاهی هم ایشان می‌خواندند و میفرمودند: شما اشتباهات من را بگیرید. و در طول مسیر نیز که همراهشان به مسجد قائم می‌رفتیم با ما قرآن کار می‌کردند.

در آن زمان هنوز مسأله حفظ قرآن امری رائج نبود، و کم بودند کسانی که به حفظ قرآن اهتمام نشان میدادند و خصوصاً این امر میان اطفال مغفول بود. بحمدالله از برکات انقلاب اسلامی و خصوصاً توصیه‌های رهبر معظم انقلاب حضرت آیه‌الله خامنه‌ای دامت برکاته، امروزه حفظ قرآن در طبقات سنّی مختلف رواج یافته و سنّت حسنه‌ای پایه‌گذاری شده که برکات لاتعدّ و لاتحصی دارد.

در کنار حفظ قرآن کریم به مطالعه تفاسیر نیز بسیار تشویق میکردند. برای سالهای اول طلبگی تفاسیر فارسی مثل منهج الصادقین و تفسیر شیخ ابوالفتح رازی را سفارش می‌کردند و به برخی از غیر طلاب هم تفسیر منهج را معرفی می‌نمودند. به تفسیر المیزان نیز برای سطوح بالاتر عنایت خاصی داشتند و

بارها می‌فرمودند: تفسیری مانند تفسیر المیزان تا به حال نوشته نشده است. به تفاسیر دیگر نیز مثل برهان، نور الثقلین، مجمع البیان، کشاف، بیضاوی، حواشی شیخ زاده و شهاب بر بیضاوی، روح المعانی، روح البیان عنایت داشتند و خودشان بر مطالعه تفسیر مداومت داشتند و می‌فرمودند: طلبه‌ای که دروسش به پایان رسیده است باید دوره‌های زیادی از تفسیر را از بدء تا ختم مطالعه نموده باشد.

در سالهای آخر عمرشان به طلّابی که در سلک شاگردی ایشان بودند دستور فرمودند که هر کس از ادبیّات فارغ شده و مطّول را تمام کرده است حتماً هر روز مقداری از تفسیر بیضاوی را مطالعه یا مباحثه نماید تا یک دوره کامل تفسیر بیضاوی را به اتمام برساند.

## دعا

دعا حقیقت عبادت و روح آن و اعتراف به عجز و فقر و مسکنت در محضر حضرت ربّ العزّة و یکی از ارکان سلوک الی الله است. علامه والد رضوان الله علیه در رساله شریفه نور ملکوت دعا به تفصیل درباره آداب و شرائط و حقیقت دعا توضیح فرموده اند. از جمله میفرمایند:

«دعا روح عبادت و عبادت روح دین است و بنابراین دعا روح دین است. بواسطه دعا بنده به حضرت قاضی الحاجات متصل شده و جریان امور خود را از منبع فیض و سرچشمه جود طلب می کند. و بزرگترین وسیله ایست که برای نیل به مقصود مفید است؛ چون تمام امور مبتنی بر یک سلسله اسبابی است که منتهی به ذات مقدّس ربوبی می گردد، و دعا درخواست از آن ذات مقدّس است و کلید گشایش تمام قفلها.

در کافی با اسناد خود از سکونی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث میکند که:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.<sup>۱</sup>

---

۱. «رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.»

و با همین اسناد حدیث میکند که:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ. وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَقِيٍّ وَ قَلْبٍ نَقِيٍّ. وَ فِي الْمُنَاجَاةِ سَبَبُ النَّجَاةِ وَ بِالْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ. فَإِذَا اشْتَدَّ الْفَرْعُ فَالِيَ اللَّهُ الْمَفْرَعُ.<sup>۱</sup>

و از ابن قدّاح از حضرت صادق از حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام

نقل میکند که:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ، وَ مَتَى تَكْثُرَ قَرَعُ الْبَابِ يُفْتَحَ لَكَ.<sup>۲، ۳</sup>

حال دعا و مناجات و تضرّع به درگاه قاضی الحاجات در مرحوم علامه والد همواره مشهود بود. علاوه بر انواع ادعیه که در نمازها و در تعقیبات بر آن مداومت داشتند، به قرائت برخی از ادعیه خاصه نیز عنایت داشتند و برخی را به شاگردان خود نیز سفارش می نمودند.

دعای ندبه را دوست داشتند و درباره آن میفرمودند: دعای خوبی است و حقیقت آن اظهار سوز و گداز و ابراز آتش فراق حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف و تقاضای ظهور موفورالسرور آن حضرت و تشرّف به دیدار طلعت مقدّسشان است، و خوب است که سالک همیشه این حال عشق و

۱. «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دعا کلیدهای رستگاری و سعادت است، و بهترین دعا دعایی است که از سینه‌ای پاک و قلبی پرهیزکار برخیزد، و وسیله نجات در مناجات پروردگار است و خلاصی در گرو اخلاص، پس هرگاه دل نگرانی شدت یابد آنگاه پناه به سوی خداست.»

۲. «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دعا سپر مؤمن است و هرگاه درب را زیاد بکوبی برایت گشوده می شود.»

۳. أنوارالملکوت، نورملکوت دعا، ص ۲۴۳.

فراق را در قلبش زنده نگه داشته و با این اسباب قلبش را با یاد آن ولیّ والی عالم امکان حیات بخشد.

ولی باید توجه داشت که هدف اصلی، معرفت حقیقت و مقام نورانیت آن امام همام است که ملازم معرفت حضرت حقّ است و باید قرائت دعای ندبه در مسیر حرکت به سوی توحید و فناء و عبودیت و همراه با اطاعت واقعی از آن حضرت باشد تا اثر مطلوب خود را بگذارد، وگرنه انسان را متوقف نموده و از اصل به فرع و از مقصد به طریق غافل نموده است.

حقیر یک بار دربارهٔ سند آن از خدمتشان سؤال کردم، فرمودند: محتوای آن محتوای خوبی است. و بیش از این جوابی نفرمودند.

به دعای عهد نیز سفارش میکردند و به بعضی از شاگردان دستور داده بودند که هر روز پس از نماز صبح بر این زیارت حضرت حجّت علیه السلام مداومت نمایند و پس از آن نیز دعای: **اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّيكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ** ... را قرائت نمایند.<sup>۱</sup> دعای عهد حکم مشارطه‌ای را دارد که سالک باید هر روز صبح به آن مقید باشد و با خداوند و با امام عصر علیه السلام هر روز عهد و پیمان ببندد که از مسیر طاعت و بندگی خارج نشده و طوق عبودیت را از گردن خود باز ننماید.

برخی از زیارات دیگر را نیز مثل زیارت آل یاسین به صورت موردی و مقطعی دستور می‌فرمودند.

به زیارت عاشورا نیز اهمّیت بسیاری میدادند و به برخی از افراد

۱. منظور از دعای عهد همان دعای عهد معروف است که با این الفاظ آغاز می‌شود: **اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ**. و مرحوم محدّث قمی آن را پس از آداب سرداب مطهر و زیارات حضرت حجّت ارواحنا فداه در امر سوّم ذکر نموده است و دعای شریف: **اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّيكَ وَ خَلِيفَتِكَ** ... را نیز پس از دعای عهد و ذیل امر چهارم آورده است.

دستور خاصّ می دادند که یک اربعین یا بیشتر آن را قرائت کنند. می فرمودند: خواندن این زیارت در روز عاشوراء و اربعین با صد لعن و سلام بسیار مطلوب است و اگر گاهی انسان حال توجّهی داشت و خواست این زیارت را بخواند مانعی ندارد، ولی مداومت بر آن خصوصاً با کیفیتّ وارده (با صد لعن و سلام) دستور عامّ نیست<sup>۱</sup> و محتاج اذن می باشد و نظر شریف مرحوم حضرت آقای حدّاد و مرحوم حضرت آیه الحقّ قاضی رضوان الله علیهم نیز چنین بوده است. در بین ادعیه به دعای کمیل و دعای صباح و همچنین دعای سیفی صغیر که مضامین توحیدی بسیار عالی در آن آمده است عنایت خاصّی داشتند و میفرمودند: عظمت مقام توحیدی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این ادعیه ظهور و بروز دارد.

و نیز به صحیفه کامله سجّادیّه و دیگر ادعیه حضرت زین العابدین علیه السلام خصوصاً مناجات خمس عشره و انجیلیّه صغری و انجیلیّه کبری سفارش اکید می فرمودند. به بسیاری از شاگردانشان می فرمودند که هر روز لا اقلّ یک مناجات از مناجات های خمس عشره را در نماز شب یا در ساعتی دیگر در خلوت بخوانند.

انس با صحیفه کامله سجّادیّه و صحیفه علویّه و دیگر ادعیه

۱. در نقل کامل الزیارات و مصباح شیخ در ذیل روایت علقمه از حضرت أبوجعفر امام باقر علیه السلام آمده است: یا علقمه! إن استطعت أن تزوره في كل يوم بهذه الزيارة من دهرک فافعل فلك ثواب جميع ذلك إن شاء الله تعالى. (کامل الزیارات، ص ۱۷۷؛ و مصباح المتهجّد، ص ۷۷۶ و ۷۷۷)

ولی از این دستور که خطاب به علقمه وارد شده، نمی توان استفاده عموم کرد؛ زیرا هم القاء خصوصیت از این نوع روایات مشکل است و هم روایت مشروط به: إن استطعت است که رعایت رفق و مدارا در آن ملحوظ است.



عالية المضامينی که از اهل بیت علیهم السّلام روایت شده است از نظر شریف ایشان، برای سالکین الی الله خصوصاً طلاب و اهل علم از ضروریات بود و بدون انس با این ادعیه و مداومت بر قرائت آن، طیّ راه سلوک را غیرممکن می‌شمردند.

به جهت اهمیّت این امر در جلد پانزدهم / امام شناسی بحثی مفصّل پیرامون سند صحیفه و عظمت و بلندای آن نموده، در ضمن آن میفرمایند:

«باری، قرائت و تلاوت و ممارست و مزاولت بر ادعیه کامله صحیفه سجّادیه در میان علماء اعلام و سابقین که علم را با عمل و تشخّص و ابتهال و تجنّب از هوای نفس اماره توأم نموده بودند، امری معلوم و معروف بوده است. و در میان حکماء و فلاسفه ذوی مقدار و عرفاء عالی‌مقام اسلام امری ضروری و لازم به شمار می‌آمده است، به طوری که ملازم بودن با صحیفه را همانند قرآن عظیم، و حفظ ادعیه آن را همانند حفظ سور و آیات کتاب الهی از فرائض و واجبات خود می‌شمرده‌اند، و اکتفا به خواندن دعاهاى سطحی و روزمره طبق عادت نمی‌نمودند.

و ادعیه مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام را که دارای صبغه خاصّی از توحید و عظمت و ابتهال بوده است، چنانکه از صحیفه سماهیجی، و صحیفه ثانیة نوری پیدا است شعار و دثار خود کرده بودند، و با خواندن و مداومت بر صحیفه سجّادیه، راه راز و نیاز و ابتهال را به درون خود کشانده، و سر و سیرّی با حضرت ربّ و دود پیدا می‌نموده‌اند؛ و زنگار نفس اماره و خبیثه و متوجّه به عالم کثرت و تعینات اعتباریه را با آن می‌زدوده‌اند و بالأخره مردمی روشن‌ضمیر و پاکدل و دور از هوای نفس و یا عاری از آن بار می‌آمده‌اند.

و چنین افرادی از اعلام علماء بالله و حکماء و عرفاء ستوده و وارسته و از نفس برون‌جسته و به خدا پیوسته، نه تنها خودشان را منور می‌کرده‌اند، بلکه تا

شعاع و سیعی عالم بشریت را به طهارت و نزاهت و قداست سوق می داده‌اند.<sup>۱</sup> اهل علم را به کتبی چون *عدّة الدّاعی*، *مفتاح الفلاح*، *إقبال* و *جمال الأسبوع* و دیگر آثار سیّد جلیل القدر سیدابن طاووس و کتاب *المراقبات* تألیف آیت الهی و فقیه ربّانی آیه‌الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رضوان‌الله‌علیه همیشه ترغیب می نمودند و از کتاب *مفاتیح الجنان* مرحوم محدّث قمی نیز در مجموع تجلیل می نمودند.<sup>۲</sup>

میفرمودند: عمل به آنچه در کتب ادعیه آمده است مشروط به شرائطی است که احراز آن برای هر کسی ممکن نیست. این طور صحیح نیست که انسان کتاب *مفاتیح* را در مقابل خود بگذارد و به هر چه در آن آمده در مناسبت‌های مختلف عمل نماید.

۱. امام‌شناسی، ج ۱۵، ص ۴۷ و ۴۸.

۲. میفرمودند: کتاب *مفاتیح* کتابی مفید است و مرحوم محدّث قمی نیز انسانی حدیث‌شناس و خبیر و مسلّط بر فنّ حدیث بوده است، ولی از جهاتی هم خالی از اشکال نیست: یکی اینکه: ایشان در اوّل *مفاتیح* سوره‌هایی از قرآن کریم را که در هنگام خواندن ادعیه و زیارات بدانها احتیاج بوده است جدا نموده است و این کار خطاست؛ زیرا موجب می شود که قرآن مهجور گردد. معنای این کار اینست که مؤمنین در حال زیارت و قرائت دعا شاید در نزدشان قرآن نباشد؛ در حالیکه قرآن اصل و اساس است و باید همیشه در رتبه قبل از کتب ادعیه در دست مؤمن باشد. این کار ایشان سبب شده که در مشاهد مشرفه و مساجد، *مفاتیح* بیشتر از قرآن یافت شود.

دیگر اینکه: ایشان با آنکه متخصص در فنّ حدیث است گاهی در نقل احادیث دقّت کافی نکرده‌اند، مانند آنکه روایات نوروز را بدون آنکه در منابع معتبر آمده باشد نقل نموده و اشاره‌ای به بی‌اعتباری آن نکرده، یا ذیل دعای عرفه را که در نسخ معتبر *إقبال* نیست آورده و به امام حسین علیه‌السلام نسبت داده و تذکر نداده که این ذیل در کتب معتبر نیست؛ با اینکه از مثل ایشان توقع بود که این جهات را متذکر شوند.

به شاگردانشان می فرمودند: قرائت ادعیه وارده در *مفاتیح الجنان* در اعمال ایام سال به شرط مراعات رفق و مدارا جائز و مطلوب است، ولی اعمالی که سنگین است مثل عمل امّ داوود یا اعمالی که مشتمل بر اذکار خاصّ با عدد مخصوص است باید همیشه با اذن استاد انجام شود.

زیرا **اولاً**: یکی از شروط عامه این ادعیه و اذکار و عبادات رعایت رفق و مدارا است که اگر مراعات نشود برای سالک بسیار مضرّ است و نفس پس می زند و از عبادت دل سرد می گردد. عبادت باید همیشه از سر عشق و توأم با حال اقبال باشد و انجام آن با کراهت مضرّ است.

تشخیص میزان کشش نفس و قدرت آن در برخی موارد سهل است ولی در بعضی موارد کار مشکل می شود، خصوصاً وقتی که آتش عشق شعله ور شده و سالک فقط به حال فعلی خود نظر دارد و آینده را نمی بیند، در این حال از سر شوق، مدام به انواع طاعات و عبادات می پردازد و باری سنگین بر دوش نفسش می نهد، تا آنکه چون آن حالت عشق موقتی از نفسش رخت بربست، یکباره احساس خستگی شدید و بی رغبتی آن چنان بر او مستولی می گردد که حتی به عبادات جزئی و مختصر نیز تمایل نشان نمی دهد.

روی این جهت، تمییز این موارد محتاج استاد خبیر و بصیر و راهرفته است و در صورتی که دسترسی به چنین استادی نباشد باید جانب احتیاط را مراعات کرد.

یکی از شاگردان ایشان از خدمتشان پرسیده بودند: آیا در حرم زیارت جامعه کبیره بخوانیم؟ فرموده بودند: بخوانید ولی هر وقت ورق زدید تا ببینید چند صفحه باقی مانده است دیگر ادامه ندهید.

این جمله کوتاه نشان میدهد که مسأله رفق و مدارا چقدر دقیق و لطیف است و تا چه حدی باید در آن تأمل و دقت نمود.

و بالجمله، گرچه برخی از ادله ادعیه و اذکار اطلاق دارد، ولی روایاتی که از افراط در عبادت نهی می نمایند بر آن ادله حاکم است و دائرة آنها را مشخص می نماید.

مرحوم کلینی در کافی در باب «الاقتصاد فی العبادة» با سند صحیح از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکند که فرمودند: لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ الْعِبَادَةَ.<sup>۱</sup> «کاری نکنید که عبادت پروردگار در نزد شما مکروه و ناپسند گردد.» و نیز به اسناد خود از حضرت باقر العلوم علیه السلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت میکند که فرمودند: إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ، وَ لَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُنْبِتِ الَّذِي لَا سَفَرًا قَطَعَ وَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى.<sup>۲</sup> «این دین محکم و استوار است و تحمل آن دشوار و صعب است، پس شما در آن با نرمی و رفق وارد شده و خود را به انتها آن برسانید. و با سخت گرفتن بر خود و عبادت زیاد، عبادت خداوند را در نزد خود و دیگران مکروه و ناپسند مسازید که سوارکاری که با سرعت بیش از حد براند نه سفر را به پایان می رساند و نه پشت و کمری برای مرکب خود باقی می گذارد و برای همیشه متوقف میگردد.»<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۶، ح ۲.

۲. همان مصدر، ح ۱.

۳. از اموری که تذکر آن در اینجا سزاوار است آنکه: این روایات و این دستورات به معنای ترک مجاهده و تحمل مشاق نیست؛ چراکه پایه سلوک بر مجاهده با هوای نفس است. معیار در این مسأله آنست که آیا این عمل ممکن است موجب زدگی و خستگی مفرط نفس شود به گونه ای که توان مداومت بر آن نباشد یا می توان بر عمل مداومت نمود و با عشق و محبت به این مجاهده ادامه داد. و البته همانطور که عرض شد تشخیص این معنا گاهی از اصعب امور است.

**ثانیاً:** اذکاری که در روایات آمده است آثاری خاص دارد و هر کدام در زمانی خاص و برای شخصی خاص مناسب است و به جا آوردن هر ذکری و خصوصاً جمع میان همه آنها برای همگان متناسب نیست و مانند استفاده از چند دارو در آن واحد است که هر یک اثر دیگری را خنثی می نماید.



## روزه و ماه رمضان

در بارهٔ روزه و اهمیّت آن تأکید بلیغی داشتند و در مجالس مختلف اهمیّت آن در مسیر سلوک و شرائط و آداب و اقسامش را با بیانات گوناگون تبیین میفرمودند. همچنین در کتاب شریف نور ملکوت روزه از دورهٔ انوار الملکوت توضیحات وافی و شافی در این زمینه مرقوم فرموده‌اند.

خود ایشان زیاد روزه می‌گرفتند. تا زمانی که توانائی داشتند علاوه بر سه ماه رجب و شعبان و رمضان که همیشه روزه بودند در هر ماه هم روزهای متعدّدی را روزه می‌گرفتند و به ایّام البیض اکتفاء نمی‌کردند؛ تا یکی دو سال آخر عمر شریفشان که به علّت منع اطباء دیگر روزهٔ ماه رمضان را هم نتوانستند بگیرند. در اثر ریاضات کثیره و تحمّل مشاقّ و نیز وارداتی که داشتند بدنشان به جوع عادت کرده بود و برایشان کمّیّت یا کیفیّت غذای سحر یا افطار تفاوت نداشت. در اواخر عمر آن قدر غذایشان کم بود که افراد عادی وقتی در سحر با ایشان هم غذا می‌شدند تعجّب میکردند و با آن مقدار غذا نمی‌توانستند روزه بگیرند و ما را یاد حکایت جوانی ایشان با مرحوم حضرت آقای حدّاد رحمة الله علیه می‌انداخت.<sup>۱</sup>

---

۱. در کتاب شریف روح مجرّد میفرمایند: «حقیر قریب سه ربع ساعت مانده به اذان صبح به منزل می‌آمدم، و تقریباً ده دقیقه راه طول می‌کشید. یک شب آقا به من فرمود:»

ماه رمضان برای ایشان حال و هوای دیگری داشت و به شاگردان خود نیز جهت استفاده از نفحات رحمانیه این ماه توصیه‌هایی خاص می‌نمودند، به برخی هم دستوراتی مخصوص این ماه می‌دادند. شبهای ماه رمضان اگر کوتاه بود اصلاً نمی‌خوابیدند و اگر بلند بود نیز نسبت به بقیه سال کمتر استراحت می‌نمودند.

در طول سال می‌فرمودند: شب را خداوند برای سکونت و آرامش قرار داده است؛ **فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ سَكَنًا<sup>۱</sup> وَ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا<sup>۲</sup>**. مؤمن باید طبق سنت حضرت رسول اکرم و

چرا هر شب برمی‌خیزی و میروی منزل برای سحری خوردن؟! یک چیزی که می‌آورم و میخورم، تو هم با من بخور!

فردا شب سحری را در نزد ایشان ماندم. نزدیک اذان به منزل که با مسجد چند خانه بیشتر فاصله نداشت رفته و در سفره‌ای که عبارت بود از پیراهن عربی یکی از آقازادگانشان، قدری فجل (ترب سفید) و خرما با دو گرده نان آوردند و به روی زمین گذارده فرمودند: بسم‌الله!

ما آن شب را با مقداری نان و فجل و چند خرما گذرانیم و فردای آن روز تا عصر از شدت ضعف و گرسنگی توان نداشتیم. چون روزها هم در نهایت بلندی و هوا هم به شدت گرم بود. فلذا با خود گفتم: این‌گونه غذاها به درد ما نمی‌خورد، و با آن اگر ادامه دهیم مریض می‌شویم و از روزه وامی‌مانیم. روی این سبب بعداً پس از صرف سحور با حضرت ایشان، فوراً به خانه می‌آمدم و آبگوشت و یا قدری کته‌ای را که طبخ نموده بودند می‌خوردم، یا بعضاً سحری را از منزل می‌بردم و با سحری ایشان با هم صرف می‌شد. «(روح مجرّد، ص ۳۲ و ۳۳) ۱. آیه ۹۶، از سوره ۶: الأنعام؛ «خداوند شکافنده صبح است و شب را آرامش قرار داده است.»

۲. آیه ۶۱، از سوره ۴۰: غافر؛ «الله تعالی است که برای شما شب را قرار داد تا در آن آرامش یابید و روز را روشنی بخش قرار داد.»



ائمه طاهرین علیهم السلام اول شب به استراحت بپردازد و برنامه‌ها و امور خود را برای روز قرار دهد، مگر شبهای خاصی که احیاء آنها در سنت وارد شده است. ولی در ماه رمضان میفرمودند: این ماه ماه عبادت است و مانعی ندارد که تمام شب را بیدار باشید و روز را استراحت کنید. لذا برای شاگردان خود جلساتی قرار داده بودند که از دو ساعت پس از غروب آغاز می‌شد و تا چهار ساعت بعد از غروب ادامه داشت، و در آن به قرائت قرآن و تصحیح تجوید و ادعیه ماه رمضان و بیان معارف می‌پرداختند.

میفرمودند: در ماه رمضان از کسب و کار کم کنید تا بیشتر به عبادات و دستورات وارد بپردازید. به خواندن هزار رکعت نماز در شبهای ماه رمضان قرائت لا اقل یک جزء قرآن در روز بسیار سفارش می‌کردند. و به طلاب از شاگردانشان فرموده بودند هر ماه رمضان یک جزء از قرآن را به ترتیب از آخر قرآن کریم حفظ نمایند. و نیز به قرائت دعای افتتاح و دعای ابو حمزه و دعای سحر در سحرها تأکید میکردند، و از زمان نوجوانی حقیر را مقید کرده بودند که هر شب در منزل دعای سحر را با صدای بلند بخوانم.

در دهه آخر ماه نیز برای کسانی که توان و سعه داشتند امر میفرمودند که طبق سنت نبوی هر ده شب را احیاء بگیرند و اگر نشد لیالی فرد آن را به احیاء بگذرانند که در روایت وارد شده است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَطْوِي فِرَاشَهُ وَيَشُدُّ مِثْرَهُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ.<sup>۱</sup> «حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ده روز آخر ماه رمضان بستر خود را جمع نموده و مئزر و دامان خویش را محکم بسته و به عبادت مشغول می‌گشتند.»

۱. بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

نسبت به شب قدر عنایتی خاصّ داشتند و برای استفاده از آن ما را ترغیب و تشویقی خاصّ می نمودند. دستورات وارده چون صد رکعت نماز، نماز هفت قُلْ هُوَ اللَّهُ، قرائت سوره دخان و روم و عنكبوت، قرائت سوره قدر<sup>۱</sup>، زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام و حضرت ابوالفضل العباس و حضرت علی اکبر و سائر شهداء علیهم السلام. و قرآن بر سر گرفتن را هر سال یادآوری می فرمودند و به برخی دستوراتی خاصّ نیز می دادند.

می فرمودند: اینکه در آیه شریفه آمده که: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ<sup>۲</sup> یک واقعیت است بدون هیچ مبالغه و اغراقی. عمل در این شب انسان را به مقدار هزار ماه جلو برده و عقبات را از سر راه سالک برمی دارد. شب قدر از منّت های الهی بر امت حضرت خاتم الأنبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که خداوند به برکت نفس نفیس آن حضرت برای ایشان چنین شبی را قرار داده است که در آن با عمل کم، سیری سریع و رشدی عالی داشته باشند و در یک شب بتوانند راهی را که امم دیگر در مدّتی زیاد طیّ می نمودند طیّ نمایند.

از نکات بسیار مهمّی که دائماً می فرمودند این بود که: حالات و ملکاتی که انسان در شب قدر دارد در طول ایّام سال منعکس می شود. کسی که در شب قدر در عالم وحدت است، در طول سال نیز این معنا در او مشهود است و کسی که در عالم کثرت متوغّل است در طول سال نیز به همین معنا مبتلا می شود. خطورات و توجّهاتی که در شب قدر برای انسان است بر خطورات

۱. قرائت صدبار سوره قدر را به برخی دستور می دادند، ولی خودشان هزار بار می خواندند. در برخی از ماههای رمضان نیز هر شب هزاربار این سوره مبارکه را قرائت می فرمودند که حدود سه ساعت طول می کشید.

۲. آیه ۳، از سوره ۹۷: القدر.

و حالات سال مؤثر است، حتّی اگر فرض کنیم کسی در شب قدر توجّهش به فرزندش زیاد است، این حال به تمام سال وی تسری می‌نماید.

لذا بر مراقبه تامّه در لیلۀ قدر تأکید اُکید داشتند؛ بطوریکه انسان از اوّل شب تا صبح به عبادت و توجّه به حضرت حقّ جلّ اسمّه مشغول باشد و با هیچ‌کس هیچ صحبتی در امر دنیا نکنند و به هیچ کار لغوی یا مکروهی نپردازد تا از فیوضاتی که در این شب از نفس مقدّس امام زمان علیه السّلام تراوش می‌کند بهره‌ وافی ببرد.

میفرمودند: از برخی روایات استفاده می‌شود که روز هر شب در فضیلت مانند آن شب است. روز جمعه مانند شب جمعه است که وارد شده است: **يَوْمُهَا أَزْهَرُ وَ لَيْلَتُهَا غَرَّاءٌ**<sup>۱</sup> «روزش درخشان و شبش نورانی است.» و روز نیمه شعبان و اوّل رجب مانند شب آن است. و این معنا درباره‌ی شب قدر منصوص است؛ چرا که وارد شده است: **لَيْلَةُ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ يَوْمُهَا مِثْلُ لَيْلَتِهَا**<sup>۲</sup> «شب قدر در هر سالی واقع می‌گردد و روزش در فضیلت همانند شب آن است.» لذا میفرمودند: شب قدر تا اذان صبح است، ولی قدر روز آن را هم بدانید و در عمل و عبادت کوتاهی نکنید.

از مرحوم حضرت آقای حدّاد منقول بود که میفرموده‌اند: احیاء شب قدر را باید تا طلوع شمس ادامه داد، چون برخی مواهب را بین الطلوعین تقسیم می‌کنند که اگر انسان بخوابد از آن محروم می‌شود.

و این معنا اگرچه در باره همه ایّام سال صحیح است ولی در روز قدر به شکل مضاعف باید مدنظر قرار گیرد و از امام صادق علیه السّلام مروی است که:

۱. بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۲۸۳.

۲. همان مصدر، ج ۹۵، ص ۱۲۱.

صَبِيحَةُ يَوْمٍ لَيْلَةَ الْقَدْرِ مِثْلُ لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَاَعْمَلْ وَاجْتَهِدْ.<sup>۱</sup> «صبح روز قدر مانند شب قدر است؛ پس عمل کن و تلاش نما.»

در تعیین شب قدر میفرمودند: شب قدر حقیقتی است که شبهای مختلفی هر کدام به قدر خود از آن بهره دارد. حقیقت شب قدر نزول حقائق عالم و حوادث سال آتی بر قلب امام علیه السلام است و در آن شب این حقائق از عالم کلیت و اطلاق پائین می آید و در مراتب نفس امام تنزل می یابد تا به تشخیص خاص خود برسد و حوادث و وقایع سال آینده در نفس امام علیه السلام معین گردد. امام در آن شب ناظر ملائکه ای هستند که این امور را پائین می آورند و سایر اولیائی که به مقام کمال رسیده باشد همین ملائکه بر او نیز نازل شده و نزول این امور را بر قلب امام علیه السلام مشاهده می نماید.

شب قدر سراسر سلام و آرامش و عافیت است و در آن ظلمت و کدورت و شیطنت راه ندارد. هر کس بیشتر به امام علیه السلام متصل باشد بیشتر از این نفحات رحمانیه مستفیض می شود، لذا در این شب دعا برای حضرت امام عصر علیه السلام و توجه به آن حضرت مطلوب است.

اولیاء خدا برای دریافت این حقائق انتظار شب قدر را کشیده و از خدا می خواسته اند که مرگشان را تا پس از شب قدر به تأخیر بیاورد.

میفرمودند: مرتبه کامل شهود این حقائق و نزولش بر قلب امام به حسب روایات، شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان است، ولی برای استفاضه از آن شب باید از قبل آمادگی لازم را تحصیل نمود. اعمال تمام شبهای ماه رمضان در دریافت آثار و برکات شب قدر تأثیر دارد و عبادت و احیاء شب نوزدهم و شب بیست و یکم نیز در استفاضه از شب قدر تأثیر بسیار زیادی دارد؛ چون در هر یک

۱. همان مصدر، ج ۹۴، ص ۱۱.

از این شبها مراتبی از حقائق شب قدر برای اولیاء خدا منکشف می شود و هر کدام حظّی از لیلةالقدر دارد؛ لذا ائمه هدی علیهم السّلام در پاسخ راویان، این شب را تعیین فرمودند تا وسیله ای شود که مؤمنین هر سه شب را به عبادت مشغول باشند و بهره شان از حقیقت شب قدر اوفی و اکمل گردد.

به همین منوال، احیاء و عبادت برخی شبهای دیگر نیز چون شب نیمه شعبان در ادراک لیلة قدر تأثیرگذار است.

میفرمودند: در شب قدر رفقا دور هم جمع شوند و با هم عبادت نمایند که هر یک از دیگری بهره ببرد و اگر یکی از رفقا خسته شد و موقتاً استراحت نمود، آثار عبادت دیگران به او هم منعکس شده و در ثواب آن با دیگران شریک گردد. و جلساتی برای احیاء شبهای قدر مقرر فرموده بودند، و چند ساعت که از شب می گذشت رفقا دور هم جمع شده و به نماز و قرائت قرآن و دعا مشغول می شدند و در پایان نیز مجلس سخنرانی و بیان معارف و سپس ذکر توسّل و قرآن برسرگرفتن صورت می پذیرفت.

در میان لیالی شهر مبارک رمضان بعد از شبهای قدر، به شب هفدهم ماه که لیلة بدر است بسیار علاقمند بودند.

از زمان کودکی به یاد دارم که هر سال شب هفدهم ماه میفرمودند: میدانید امشب چه شبی است؟! امشب شب بدر است. و سپس با بهجت و سروری هرچه تمام تر داستان مجاهدت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در این شب و آب آوردن آن حضرت از چاه بدر در لیلة ظلمانی در میان دشمن برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم و نزول جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با سه هزار ملک و سلام دادن بر آن حضرت را نقل می نمودند و با عشق زائدالوصفی که به آن حضرت داشتند به شرح فضائل و مناقب حضرتش می پرداختند و ما را به اقتداء به سیره آن بزرگوار در ترک هواهای نفسانیه و انقیاد

و اطاعت و تسلیم در برابر حکم خدا و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ترغیب میفرمودند.

بعدها نیز هر وقت در این شب به محضرشان شرفیاب می شدیم یا در جلسات ماه رمضان شرکت می کردند مقید بودند این منقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل نمایند.

خلاصه جریان آن شب را در مجلد چهارم امام شناسی چنین آورده اند:

«محمد بن ثابت با اسناد خود از ابن مسعود و فلکی مفسر با اسناد خود از محمد بن حنفیه روایت کرده اند که: در شب بدر در بیابان بدر حضرت رسول آب خواستند. اصحاب همه از جواب ساکت شدند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشک را برداشت و در آن شب تار روانه شد تا به چاه رسید و خود در اندرون چاه رفت، مشک را پر نموده و به دوش گرفت و بالا آورد، همین که مشک را برداشت که روانه شود ناگهان تندبادی وزید به طوری که آبها را ریخت. حضرت دو مرتبه به درون چاه رفته مشک را آب نموده و بالا آورد و چون خواست آنرا بیاورد باد تندی وزید و همه آبها را به زمین ریخت. و همچنین برای مرتبه سوم مشک را از چاه پر کرد و بیرون آورد و باد شدید همه آنها را ریخت. حضرت برای مرتبه چهارم به درون چاه رفت و آب را آورده و در این مرتبه بادی نیامد، مشک را برداشت و به محضر رسول خدا آورد. حضرت فرمود: یا علی چرا دیر آمدی؟ امیرالمؤمنین داستان بادهای شدید را بیان کرد. رسول خدا فرمود: اما باد اول جبرائیل بود با هزار ملک آمدند و بر تو سلام کردند. و اما باد دوم میکائیل بود با هزار ملک بر تو سلام کردند، و اما باد سوم اسرافیل بود با هزار ملک بر تو سلام کردند. و در روایتی وارد شده است که آنها برای حفظ تو آمده بودند.

و عبد الرحمن بن صالح با اسناد خود از لیث روایت کرده که او می گفت:

برای علی بن ابی طالب در یک شب سه هزار و سه منقبت بود و این خبر را حدیث می کرد.

سید حمیری گوید:

و المَرءُ عَمَّا قَالَ مَسْؤُولٌ (۱)	أُقْسِمُ بِاللَّهِ وَالْآئِنَةِ
عَلَى التَّقَى وَالْبِرِّ مَجْبُولٌ (۲)	إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
و أَحْجَمَتْ عَنْهَا الْبَهَائِلُ (۳)	كَانَ إِذَا الْحَرْبُ مَرَّتْهَا الْقَنَا
أَبْيَضُ مَاضَى الْحَدِّ مَصْقُولٌ (۴)	يَمْشِي إِلَى الْقَرْنِ وَفِي كَفِّهِ
أَبْرَزَهُ لِقَنْصِ الْغَيْلِ (۵)	مَشَى الْعَقْرُنَا بَيْنَ أَشْبَالِهِ
عَلَيْهِ مِيكَالٌ وَجَبْرِيلُ (۶)	ذَاكَ الَّذِي سَلَّمَ فِي لَيْلَةٍ
أَلْفٍ وَيَتْلُوهُمْ سِرَافِيلُ (۷)	مِيكَالٌ فِي أَلْفٍ وَجَبْرِيلُ فِي
كَأَنَّهُمْ طَيْرٌ أَبَائِيلُ (۸)	لَيْلَةٍ بَدْرٍ مَدَدًا أَنْزَلُوا

۱. سوگند به خداوند و به نعمت های او، در حالی که انسان در مقابل

گفتارش مسؤل است، که:

۲. حَقًّا عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ طَيِّبَتْش بِا تَقْوَى وَ نِيكِي سِرْشْتَه بُوْد.

۳. چون آتش جنگ چنان افروخته می شد که خلائق، جنگ را رها می کردند و خالی می گذاردند و مردان جنگجو و رزم آزما و بزرگان قوم از آن اعراض می نمودند،

۴. او به سوی اقران و همطرازان خود می رفت و در دستش شمشیر بران صیقل زده بود.

۵. او همچون شیر شرز در میان شیر بچگان خود حرکت می کرد که آن شیر را طمع صید از میان درختان سربه هم آورده و به هم پیچیده و از میان نیزارها خارج کرده و ظاهر ساخته است.

۶. علی همان کسی است که در یک شب بر او میکائیل و جبرائیل سلام کردند.

۷. میکائیل با هزار فرشته و جبرائیل با هزار فرشته و به دنبال آن اسرافیل با هزار فرشته، همگی سلام کردند.

۸. و این فرشتگان همچون پرندگان آبایل در شب بدر از آسمان به عنوان کمک و مدد فرود آمدند.<sup>۱</sup>

در باب روزه ماه رمضان و روزه‌های مستحبی، به حفظ سلامتی عنایت خاصی داشتند و در صورت احتمال بیماری به شدت از روزه گرفتن نهی میفرمودند، خصوصاً نسبت به نوجوانانی که در سن رشد بوده و در اثر روزه به ضعف مفرط دچار می‌شدند؛ و روش برخی از متدینین که فرزندان خود را وادار به روزه می‌نمودند به شدت رد کرده و میفرمودند: صحّت این روزه‌ها محلّ اشکال است.

نظر شریفشان نسبت به دختر خانم‌ها این بود که روزه از زمانی بر آنها واجب می‌شود که به بلوغ جسمانی و عادت زنانه برسند، و میان سنّ و جوب نماز و اجراء حدود که نه سالگی است با بلوغ لازم در روزه تفاوت می‌گذاشتند و میفرمودند: آنچه در روایات آمده آنست که موضوع وجوب روزه حیض است؛ مثل موثقه ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام: **عَلَى الصَّبِيِّ إِذَا احْتَلَمَ الصَّيَّامُ وَ عَلَى الْجَارِيَةِ إِذَا حَاضَتِ الصَّيَّامُ**.<sup>۲</sup> «فرزند پسر وقتی محتلم شود به او روزه واجب می‌شود و فرزند دختر وقتی حیض ببیند.»

و در برخی روایات دیگر، قدرت بر صوم موضوع قرار داده شده است؛ مانند صحیحۀ شیخ از محمد بن مسلم: **عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّبِيِّ مَتَى يَصُومُ؟ قَالَ: إِذَا أَطَاقَهُ**.<sup>۳</sup> «از حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام

۱. امام شناسی، ج ۴، ص ۵۶ تا ۵۸.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۳۶، ح ۷.

۳. همان مصدر، ح ۹.



سؤال شد: فرزند کی باید روزه بگیرد؟ فرمودند وقتی طاقت آن را پیدا کند.»  
و صحیحهُ صدوق به إسنادش از سَماعه: أَنَّهُ سَأَلَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
عَنِ الصَّبِيِّ مَتَى يَصُومُ؟ قَالَ: إِذَا قَوِيَ عَلَى الصِّيَامِ.<sup>۱</sup> «سَماعه از حضرت صادق  
علیه السَّلَام پرسید: فرزند کی باید روزه بگیرد؟ فرمودند: وقتی قدرت به روزه  
داشته باشد.»

و در برخی روایات اشاره شده است که کودک نه ساله توان روزه گرفتن  
ندارد و روزه وی تمرینی است. مانند روایت صدوق در من لا يحضره الفقيه:  
قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّبِيُّ يُؤَخَذُ بِالصِّيَامِ إِذَا بَلَغَ تِسْعَ سِنِينَ عَلَى  
قَدَرٍ مَا يُطِيقُهُ؛ فَإِنْ أَطَاعَ إِلَى الظُّهْرِ أَوْ بَعْدَهُ صَامَ إِلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ، فَإِذَا غَلَبَ عَلَيْهِ  
الْجُوعُ وَالْعَطَشُ أَفْطَرَ.<sup>۲</sup> «امام صادق علیه السَّلَام فرمودند: وقتی فرزند به نه سال  
رسید تکلیف به روزه می شود، به مقداری که طاقتش را دارد. اگر تا ظهر یا بعد از  
آن طاقت آورد تا همان موقع روزه می گیرد؛ پس هرگاه گرسنگی و تشنگی به او  
غلبه کرد افطار می کند.»

و مانند روایت کافی با سند صحیح از حضرت جعفر بن محمد الصادق  
علیهما السَّلَام: إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصِّيَامِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاعُوا مِنْ  
صِيَامِ الْيَوْمِ؛ فَإِنْ كَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ  
وَ الْغَرْتُ أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَ يُطِيقُوهُ؛ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَنِي  
تِسْعِ سِنِينَ بِالصَّوْمِ مَا أَطَاعُوا مِنْ صِيَامٍ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا.<sup>۳</sup>  
«ما فرزندانمان را در هفت سالگی به روزه امر می کنیم؛ به هر مقداری از

۱. همان مصدر، ح ۱۰.

۲. همان مصدر، ح ۱۱.

۳. همان مصدر، ص ۲۳۴، ح ۱.

روز که طاقت می‌آورند، نیمی از روز یا بیشتر یا کمتر؛ پس هرگاه تشنگی و گرسنگی بر آنها غلبه کند افطار می‌کنند تا به روزه عادت کرده و طاقتش را پیدا کنند. پس شما فرزندانان را در نُه سالگی به مقداری که طاقت دارند به روزه امر کنید، و هرگاه عطش بر آنها شدت یافت افطار کنند.»

از مجموع این روایات استفاده می‌شود که: سنّ نه سالگی سنّ وجوب روزه بر صبا یا نیست و تا به بلوغ جسمانی نرسند نباید روزه را بر آنها تحمیل کرد. خود ایشان ما را از کودکی به هر شکلی که بود سحرهای ماه رمضان بیدار کرده و می‌فرمودند: باید سحری بخورید و روزه بگیرید تا هر ساعتی از روز که توان دارید و هر وقت دیدید که خیلی گرسنه هستید افطار کنید. ما در آن سنین تا قبل از ظهر یا نزدیک ظهر صبر می‌کردیم و بعد از آن افطار می‌کردیم.

به اعمال شب عید فطر و نیز نماز عید اهتمامی خاص داشتند و همیشه در منزل در صبح روز عید برای متعلّقین (فرزندان و دامادها و عروسها و نوه‌ها) خطبه می‌خواندند و نماز عید را به جماعت اقامه می‌فرمودند، به استثناء این اواخر که به علّت کهولت سنّ، حقیر را مکلف به خطبه و اقامه جماعت نموده بودند.

مجالس عید فطر ایشان برای ما بسیار مغتنم بود و نکاتی را که بیشتر مورد نیاز بود متذکّر می‌شدند.

## حجّ و عمره

از شیرین‌ترین و دلنشین‌ترین خاطرات حقیر و نیز رفقا و شاگردان سلوکی والد معظّم سفرهای حجّی است که در محضر ایشان مشرّف بوده‌ایم. بطور کلی همه اعمال عبادی ایشان با روح و جاندار بود و آثار توحید و عبودیت در همه شراشر آن دیده می‌شد؛ نماز که می‌خواندند کلاً از عالم طبع منصرف می‌شدند و حال ایشان در هرکس که اقتدا میکرد منعکس می‌شد و او را نیز متأثر می‌نمود؛ گویا نفس مأموم را نیز به اندازه ظرفیتش با خود سیر داده و بالا می‌بردند و این معنی کراراً از افراد شنیده شده است. تلاوت قرآن ایشان و دعاخواندن و زیارت‌کردن و دیگر اعمال عبادیشان نیز همینطور بود. این مسأله در حجّ ایشان نیز ظهور و بروزی خاص داشت؛ چون حجّ سراپا توحید و فنا و عشق به حضرت پروردگار است و معلوم است که عاشقی دل‌باخته و فانی در محبت الهی، در حجّ چه حالی خواهد داشت. کسانی که با ایشان در این سفر همراه بودند از حالات ایشان بسیار بهره برده و همیشه به آن معجب بودند، و کسانی که قبلاً هم تجربه این سفر را داشتند اظهار میکردند که ما تا به حال چند سفر به حجّ مشرّف شده‌ایم ولی هیچکدام مثل این سفر نبوده است.

مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه به سفر حجّ و زیارت

مدینه منوره بسیار علاقمند بودند. میفرمودند: در سفر اولی که به حجّ مشرف شدم از خدا خواستم که دوازده (یا چهارده) سال پی در پی به حجّ مشرف شوم، از قضا تا همین مدّت هرچه سعی کردم قسمت نشد به حجّ بروم و بعد از گذشت آن، توفیق دوّمین حجّ نصیبم شد.

با این حال در طول عمر پربرکت خود مکرّر به حجّ مشرف شدند و حال انقلاب و انصراف و سوز و گداز در این سفر همواره در ایشان مشهود بود، و وارداتشان در حجّ بسیار بیشتر می شد.

در یکی از سالها که در منی حالشان منقلب شده و فشار خونشان بالا رفته بود، به درمانگاه ایرانیان رفته بودند و اطباء جوان ایرانی درباره سنّ ایشان اختلاف کرده بودند و تردید نموده بودند که آیا ناراحتی ایشان از فشار روحی است یا ضعف پیری، ایشان در جواب فرموده بودند:

من پیر سال و ماه نیم، یار بی وفاست

بر من چو عمر می گذرد پیر از آن شدم

میفرمودند: آن اطباء گفتند: آقا هم اهل عشق و حالست! گفتم: شما خبر

ندارید، کجایش را دیده اید!

میفرمودند: اصل و اساس و رکن حجّ توجّه به توحید است. در مدینه متوجّه حقیقت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باشید و در مکه توجّه و تمرکز خود را بر توحید قرار دهید.

میفرمودند: مقصود اصلی از این فریضه الهی انقطاع و تبّتل إلى الله است. مؤمن وقتی به حجّ مشرف می شود باید با تمام وجود محو و فانی در خداوند شده و در تمام اعمال و مناسک، حال فقر و ذلّت و عبودیت را در همه شؤون خود مشاهده نماید. اعمال ظاهری حجّ تنها در صورتی که محصل این غرض باشد مطلوب و دارای ارج است و الا بهره ای را عائد حاجی نمی کند.

سالک باید در تمام احوال حجّ نظرش به خداوند متعال بوده و با شوق و محبت وی قدم به قدم اعمال را طی نماید و چون عاشق سرگردان از مکه به عرفات و از عرفات به مشعر و منی رود و در نهایت در مکه مکرمه در حرم امن الهی آرام بگیرد.

دل بی تو تمنا نکند کوی منا را  
 زیرا که صفایی نبود بی تو صفا را  
 ای دوست مرانم ز در خویش، خدا را  
 کز پیش نرانند شهان خیل گدا را  
 از دست مده باده که این صیقل ارواح  
 بزداید از آئینه دل زنگ ریا را  
 زاهد تو و ربّ ارنی؟! این چه تمناست؟  
 با دیده خودبین نتوان دید خدا را  
 هرگز نبری راه به سر منزل «الّا»  
 تا مرحله پیما نشوی وادی «لا» را  
 آتش به جهانی زند، ار سوخته جانی  
 بر دامن معبود زند دست دعا را  
 طوفان بلا آمد و بگرفت در و دشت  
 چون نوح برافراشت به حقّ دست دعا را  
 از درد منالید که مردان ره عشق  
 با درد بسازند و نخواهند دوا را<sup>۱</sup>  
 حجّ اولیاء و محبّان خدا این طور است و گاهی آنقدر جذبات الهیه آنها را

۱. غزلیات وحدت کرمانشاهی، منتخبی از ابیات ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

فرامی‌گیرد که از خود بی‌خود شده و به واسطه فناى در حضرت حقّ، از عالم طبع منصرف می‌شوند. حال مرحوم حضرت آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در سفری که به حجّ مشرف شده بودند همینطور بوده است؛ مرحوم علامه والد از ایشان سؤال کرده بودند: شما که در این حالات جذبه و عشق سوزان الهی هستید و در بسیاری اوقات از خود بی‌خود شده و ضروریات از خاطرتان می‌رود، هنگام طواف و سعی چطور متوجه می‌شدید که چگونه باید اعمال را انجام دهید و چطور هفت شوط را کامل انجام دادید؟ آیا شمارش میکردید؟ فرمودند: خیر شمارش نمی‌کنم، نمی‌توانم شمارش کنم، وقتی هفت شوط تمام می‌شد قلباً آگاه می‌شدم و به دلم می‌آمد و برایم معلوم می‌شد، کیفیت انجام اعمال هم همینطور بود و خودبخود متوجه می‌شدم که چگونه عمل را انجام دهم.<sup>۱</sup>

این مطلب، امر ساده و کمی نیست؛ یعنی حجّ ایشان همه‌اش روح و معنی بوده و اصلاً نمی‌توانسته‌اند به ظواهر توجه کنند و به قدری مستغرق در جلوات جمال و جلال پروردگارند که نمی‌توانند تنزّل کنند، لذا در اینگونه حالات به مقتضای: **مَنْ كَانَ لِلَّهِ، كَانَ اللَّهُ لَهُ**،<sup>۲</sup> خداوند خود متکفّل امر بنده خود بوده و او را به أحسن وجه تدبیر و اداره می‌فرماید.

حال حضرت والد قدّس‌الله‌نفسه‌نیز در برخی از سفرهای حجّ همینطور بود. بخاطر دارم در یکی از سفرها که در خدمت ایشان بودم در عرفات حال بسیار عجیبی داشتند و غرق در توحید بودند و در همین حال به دامنه کوه رفته و دعای عرفه امام حسین علیه‌السّلام را من البدء إلى الختم قرائت فرمودند.

۱. رجوع شود به: روح مجرّد، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۲. کشف‌الأسرار، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۵۶۳.

حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام درباره سرّ تشریح حجّ و اعمال آن در نهج البلاغه میفرماید:

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ وَيَالَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ، وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عِلْمَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَ إِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ. وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ.

جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا وَ لِلْعَائِدِينَ حَرَمًا، فَرَضَ حَقَّهُ وَ أَوْجَبَ حَجَّهُ وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ؛ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ أَسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.<sup>۱</sup>

«خداوند حجّ خانه محترم خود را که قبله مردم گردانید بر شما واجب نمود، حجّ گزاران با عشق فراوان مانند چهارپایان تشنه بدان وارد می شوند و همچون اشتیاق کبوتران به جایی که آب و دانه می خورند بدان پناه می برند. خداوند سبحان آن خانه را علامت تواضع مردم و عظمت خود و اعتراف آنان به این عظمت قرار داد.

و از میان مردم شنوندگانی را برگزید که دعوت او را اجابت و سخن و فرمان او را تصدیق کردند و در مواضع انبیا ایستاده و همچون فرشتگانی که عرش خدا را طواف می کنند به گرد کعبه طواف نمودند. ایشان در تجارتگاه عبادت خدا سود فراوان می برند و به وعده گاه آمرزش خدا می شتابند و از هم سبقت می گیرند.

خداوند کعبه را نشانه ای برای اسلام و حرمی برای پناه آورندگان قرار داد،

۱. نهج البلاغه، ص ۴۵.

و ادای حقّ خود را لازم و حجّ خانه خویش را واجب گردانید و انجام این فریضه را مقرر کرده و فرمود: **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَّ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اِلّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِيْنَ.**

مرحوم ابن میثم بحرانی درباره سر طواف خانه خدا در شرح نهج البلاغه خود میگوید:

وَأَمَّا الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ، فَلَيْسَتْ حَضْرَةٌ فِي قَلْبِهِ التَّعْظِيمِ وَالْخَوْفِ وَالْخَشْيَةِ وَالْمَحَبَّةِ، وَلِيَعْلَمَ أَنَّهُ بِذَلِكَ مُتَشَبَّهُ بِالْمَلَكَةِ الْمُقَرَّبِينَ الْحَاقِينَ حَوْلَ الْعَرْشِ الطَّائِفِينَ حَوْلَهُ. وَلَا تَطْنُنْ أَنَّ الْمَقْصُودَ طَوْفَ جِسْمِكَ بِالْبَيْتِ بَلْ طَوْفَ قَلْبِكَ بِذِكْرِ رَبِّ الْبَيْتِ حَتَّى لَا تَبْتَدِي بِالذِّكْرِ إِلَّا مِنْهُ وَلَا تَخْتِمَ إِلَّا بِهِ كَمَا تَبْدَأُ بِالْبَيْتِ وَتَخْتِمُ بِهِ. وَاعْلَمْ أَنَّ الطَّوْفَ الْمَطْلُوبَ هُوَ طَوْفُ الْقَلْبِ بِحَضْرَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَأَنَّ الْبَيْتَ مِثَالًا ظَاهِرًا فِي عَالَمِ الشَّهَادَةِ لِتِلْكَ الْحَضْرَةِ الَّتِي هِيَ عَالَمُ الْغَيْبِ؛ كَمَا أَنَّ الْإِنْسَانَ الظَّاهِرَ مِثَالًا الظَّاهِرِ فِي عَالَمِ الشَّهَادَةِ لِإِنْسَانِ الْبَاطِنِ الَّذِي لَا يُشَاهَدُ بِالْبَصَرِ وَهُوَ فِي عَالَمِ الْغَيْبِ، وَأَنَّ عَالَمَ الْمُلْكِ وَالشَّهَادَةِ مِرْقَاةٌ وَمَدْرَجٌ إِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَالْمَلَكُوتِ لِمَنْ فُتِحَ لَهُ بَابُ الرَّحْمَةِ وَأَخَذَتِ الْعِنَايَةَ الْإِلَهِيَّةُ بِيَدِهِ لِسُلُوكِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.

وَأِلَى هَذِهِ الْمُوَاظَنَةِ وَقَعَتِ الْإِشَارَةُ الْإِلَهِيَّةُ بِأَنَّ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فِي السَّمَاءِ بِإِزَاءِ الْكَعْبَةِ، وَأَنَّ طَوْفَ الْمَلَكَةِ بِهِ كَطَوْفِ الْإِنْسَانِ بِهَذَا الْبَيْتِ، وَلَمَّا قَصُرَتْ مَرْتَبَةُ أَكْثَرِ الْخَلْقِ عَنِ مِثْلِ ذَلِكَ الطَّوْفِ أَمَرُوا بِالتَّشَبُّهِ بِهِمْ بِحَسَبِ الْإِمْكَانِ وَوَعَدُوا بِأَنَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ. ثُمَّ كَثِيرًا مَا يَزِدَادُ ذَلِكَ التَّشْبِيهُ إِلَى أَنْ يَصِيرَ فِي قُوَّةِ الْمُشَبَّهِ بِهِ وَالَّذِي يَبْلُغُ تِلْكَ الْمَرْتَبَةَ فَهُوَ الَّذِي يُقَالُ: إِنَّ الْكَعْبَةَ تَزُورُهُ وَتَطُوفُ بِهِ، عَلَى مَا رَوَاهُ بَعْضُ الْمُكَاشِفِينَ لِبَعْضِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.<sup>۱</sup>

۱. شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، ج ۱، ص ۲۳۰.



«اما در حال طواف خانه خدا، باید در قلبش توجه به عظمت خداوند متعال و خوف و خشیت و محبت وی را حاضر نموده و بداند که با این طواف، خود را به ملائکه مقرب الهی که گرداگرد عرش در طواف هستند شبیه نموده است. و مبادا گمان کنی که مقصود، طواف جسم تو حول کعبه ظاهر است، بلکه غرض طواف جان و قلب تو است بایاد صاحب خانه، تا فقط با یاد وی آغاز نمائی و با یاد وی ختم نمائی؛ چنانکه با خانه خدا آغاز و با همان ختم می نمائی.

و بدان که طوافی که از تو خواسته شده آنست که قلب به گرد حضرت ربوبیت طواف نماید و کعبه نمونه آشکاری است در عالم شهادت از حضرت ربوبیت در عالم غیب، همانطور که انسان ظاهر در عالم شهادت مثال و نمونه ایست از انسان باطن و پنهانی که با چشم دیده نمی شود و در عالم غیب است و عالم ملک و شهادت پلکان و نردبانی است به عالم غیب و ملکوت برای آنکه در رحمت برایش گشوده شده و عنایت الهیه دست او را برای پیمودن صراط مستقیم گرفته باشد.

و به این موازنه و تطابق میان عوالم، در این روایت اشاره الهیه فرمود که: بیت المعمور در آسمان در برابر کعبه است و طواف ملائکه به آن مانند طواف انسانها به این خانه ظاهر است. و چون رتبه بیشتر خلائق پائین تر از آنست که همچون ملائکه به طواف آن خانه باطنی در عالم غیب پردازند، خداوند ایشان را امر نموده که به قدر امکان، خود را به ملائکه الهی شبیه نموده و با طواف بر گرد این خانه ظاهر با آنها همسان گردند و وعده داده است که هر کس شبیه به گروهی گردد از ایشان محسوب خواهد شد.

و چه بسیار که شباهت برخی به ملائکه شدت گرفته و به حدی برسد که مشبه در قوت و درجه مشبه به قرار گرفته و هم رتبه با ملائکه شود و به طواف

حضرت ربوبی در عالم غیب مشغول گردد. و کسی که به این مرتبه می‌رسد، همان کسی است که درباره‌اش می‌گویند: کعبه به دیدار و زیارت وی می‌رود و گرد وی طواف می‌نماید؛ آنچنانکه بعضی از اهل کشف و شهود درباره‌ی برخی از اولیاء خدا نقل نموده‌اند.<sup>۱</sup>

مسأله‌ی توجه تامّ به توحید و حضور قلب در حین انجام اعمال آنقدر از دید مرحوم والد رضوان‌الله‌علیه مهمّ بود که در حجّ آن را بر هر چیز دیگری مقدّم می‌دانستند و همه چیز را با آن محک زده و می‌سنجیدند. و اوامری را که در شرع مقدّس نسبت به توجه به خداوند در حجّ وارد شده است، حاکم و مفسّر برخی از دیگر روایات می‌دانستند، به طوری که دائرة‌ی ترخیص برخی از اعمال را بر اساس همین مسأله مشخص می‌فرمودند.

یکی از تلامذه‌ی ایشان از اهل علم که روحانی کاروان نیز بودند، نقل کردند: در سفر حجّ خدمتشان رسیدم و پرسیدم: ضرورتی که مجوّز آنست که انسان از طواف در میان بیت و مقام ابراهیم علیه‌السلام عدول کرده و از پشت مقام طواف نماید چه حدّی است؟ فرمودند: در مواردی که فشار جمعیت آن قدر باشد که طواف در بین مقام و بیت مانع از حضور قلب شده و توجه را از انسان سلب کند.<sup>۲</sup>

۱. در تذکرة‌الاولیاء در شرح احوال عارف عالی مقام و شیعه‌ی خالص حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما‌السلام، بایزید بسطامی آورده است: «گفت: مدتی گرد خانه طواف می‌کردم، چون به حقّ رسیدم، خانه [را] دیدم که گرد من طواف می‌کرد.» (تذکرة‌الاولیاء، ص ۱۶۴)

۲. فقهای عظام معمولاً طواف از پشت مقام را در حال ضرورت جائز می‌دانند و مستند ایشان صحیحه‌ی حلبی از حضرت امام صادق علیه‌السلام است: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الطَّوَافِ خَلْفَ الْمَقَامِ، قَالَ: مَا أَحَبُّ ذَلِكَ وَ مَا أَرَى بِهِ بَأْسًا فَلَا تَفْعَلُهُ إِلَّا أَنْ لَا تَجِدَ

بر همین اساس به عالمان دینی که وظیفه راهنمایی و ارشاد حجّاج را برعهده دارند سفارش میفرمودند که زائرین را با حقیقت حجّ آشنا نموده، آنها را از طریق قشر و پوسته اعمال به لبّ و مغز آن برسانند و از احتیاطهای بی جا و بیان احکام به صورت سخت و طاقت فرسا که شیرینی و حلاوت آن اعمال را به تشویش و اضطراب و جدائی از خداوند تبدیل مینماید، برحذر باشند. احتیاط در همه جا مطلوب است، ولی احتیاط در عملی که اساس آن بر توجّه تامّ به خداوند متعال است، اگر منجر به غفلت شود منافی روح عمل و مخالف احتیاط می باشد.

در کتاب شریف روح مجرد از قول مرحوم حدّاد رضوان الله تعالی علیه نقل می کنند که خطاب به یکی از محترمین از علما که به واسطه احتیاط در پاکی و نجسی در حجّ، خاطرشان مشوّش شده بوده میفرمایند:

«آقا جان من! شما چرا دین خدا را عوض می کنید؟! چرا شریعت را وارد پیچ و خم می نمائید؟! چرا مردم را از خدا می بُرید و به اعمالشان سوق میدهید؟! مگر دین رسول الله دین آسان و راحت نیست؟! مگر نفرمود: بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمَّحَةٍ سَهْلَةٍ؟! «من بر شریعت بدون گیر و بند، و شریعت قابل إغماض و گذشت، و شریعت آسان مبعوث شده ام.» مگر رسول خدا و أئمّه

«از خدمت حضرت امام صادق علیه السلام درباره طواف در پشت مقام پرسیدم، فرمودند: من طواف از پشت مقام را دوست ندارم ولی عیبی هم ندارد. این کار را نکن مگر اینکه چاره ای نداشته باشی.»

شاید علامه والد رضوان الله علیه، إِلَّا أَنْ لَا تَجِدَ مِنْهُ بُدًّا را شامل موارد غفلت و عدم حضور قلب نیز دانسته اند و البته روشن است که این حالت وقتی به وجود می آید که مابین مقام و بیت مملوّ از جمعیت باشد و صفوف طواف کنندگان تا پشت مقام متصل بوده و طواف از پشت مقام عرفاً مصداق طواف به بیت باشد.

نفرموده‌اند: هر چیز، به هر شکل و صورت و در هر زمان و مکان طاهر است، مگر آنوقت که علم یقینی به نجاست آن پیدا کنی؟!

شما مطلب را واژگون نموده‌اید و می‌گوئید: همه چیزها نجس است تا ما علم یقینی به طهارت آن پیدا کنیم! چرا دست از سر مردم بر نمیدارید؟! چرا مردم را با پیغمبرشان و با دین سهل و سَمَحَه و آسانشان رها نمی‌کنید؟! چرا راه توجّه و انقطاع به خدا را می‌بندید؟! چرا بر روی باب مفتوح قفل می‌زنید؟!

همه مردم حجّ می‌کنند، باید از میقات که احرام می‌بندند تا وقت تقصیر و قربانی که از احرام بیرون می‌آیند توجّهشان به خدا باشد. غیر از خدا نبینند و نشنوند، و ذهنشان یک لحظه از خدا منقطع نگردد. اعمال و رفتار را نباید به نظر استقلالی نظر کرد. تکالیفی است از طواف و نماز و غیرهما که طبعاً انجام داده می‌شود؛ و در تمام این اعمال باید منظور خدا باشد، نه عمل. باید فکر و اندیشه به خدا باشد، نه به صحّت و بطلان عمل. این همان مجوسیت محضه است که خداوند واحد را مخفی نموده و دو خدای عمل خوب و عمل بد را بجای آن نشانده است.

این مردم بدبخت را شما از میقات تا خروج از احرام از خدا جدا می‌کنید! از وقت احرام در تشویش می‌اندازید که مبادا ترشّحی به بدنم، به احرامم برسد. مبادا شانه‌ام از خانه منحرف شود. مبادا در حال طواف از مطاف بیرون آیم. مبادا نمازم باطل باشد. مبادا طواف نساءم باطل آید و تا آخر عمر زن بر خانه‌ام حرام باشد.

هیچیک از اینها در شریعت نیامده است. همین نماز معمولی که خود مردم می‌خوانند درست است. طوافشان درست است. شما آنها را باطل می‌کنید و مَهر بطلان به آنها می‌زنید! و ترشّح همین آبهای مشکوک را نجس دانسته‌اید! و در این صورت، حجّ مردم به کلی ضایع شده است؛ یعنی حاجی که باید

از میقات تا پایان عمل همه‌اش با خدا باشد، و با تقصیر و حَلَق از انقطاع به خدا و احرام با خدا بیرون آید؛ از ابتدای احرام از خدا منصرف می‌شود، و این انصراف و تشویش و تزلزل برای او باقی می‌ماند تا آخر عمل؛ وقتی از عمل فارغ شد، اینجا نفس راحتی می‌کشد و خدا را می‌یابد.

تمام احتیاطهایی که در این موارد انجام داده می‌شود و مستلزم توجه به نفس عمل و غفلت از خداست، همه‌اش غلط است.

در شریعت رسول الله و در زمان رسول الله کجا اینگونه احتیاط کاربهای عَسِر و حَرَج آمده است؟ اصل اَوَّلی عدم عُسْر و عدم حَرَج و عدم ضَرر است. اصل اَوَّلی ما در قرآن کریم، وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا<sup>۱</sup> است. یعنی «یکسره از همه بَر و به خداوند روی آور.»

احتیاطی را که مرحوم قاضی قدس الله سره در ضمن حدیث «عنوان بصری» دستورالعمل همه شاگردهایش قرار داده بود که: وَ خُذْ بِالْأَحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا<sup>۲</sup>، «و در هر جایی که به سوی احتیاط راه یافتی آنرا پیشه خود ساز!» منظور عملی است که راه انسان را به خدا باز کند، نه آنکه موجب سدّ طریق شود و راه توجه و ابتهال و حضور قلب را بگیرد. مقصود عملی است که برای مؤمن یقین آورد و وی را در ایمان مستحکم کند، نه آنکه او را متزلزل و مشوش کند، و بیت الله الحرام را در نزد او خانه عقوبت مَجَسَّم کند و حجّ این خانه را یک عمل جبری اضطراری از ناحیه اهرمن شیطانی برای عقوبت جلوه دهد.<sup>۳</sup> در یکی از سفرهایی که حقیر خدمت ایشان بودم، از مسجد شجره که به طرف مسجد الحرام به راه افتادیم، لباس احرام بنده به جهتی نجس شد و حقیر

۱. آیه ۸، از سوره ۷۳: المَزْمَل؛ وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، کتاب العلم، باب آداب طلب العلم و أحكامه، باب ۷، ص ۲۲۶.

۳. روح مجرد، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

آنرا شستم، از آنجا که نسبت به طهارت تحفظ زیادی داشتم از این بابت کمی ناراحت بودم؛ ایشان فرمودند: آقا جان!  
 در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم  
 سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور  
 میفرمودند: اکثر افرادی که حجّ بجا می آورند تماماً متوجه ظاهر هستند؛ فی المثل تمام توجهشان به آنست که مبادا جهت شانه آنها کمی منحرف شود، چنین فردی دیگر نمی تواند متوجه خدا باشد؛ بله در طواف باید شانه چپ بطرف کعبه باشد ولی این امری عرفی است و نباید در آن تدقیق عقلی کرد، اگر کمی زاویه شانه تغییر کرد تا وقتی عرفاً نگویند منحرف شده اشکالی ندارد.<sup>۱</sup>  
 ایشان به مراعات این معنی در جمیع اعمال، در کنار کعبه، عرفات، مشعر، منی، رمی جمرات و سائر اعمال تأکید داشتند و در رفتار خودشان نیز همین جهت مشهود بود و عمل عبادی را به نحوی انجام میدادند که حکمت و جهت تشریح آن ملحوظ باشد.

۱. برای وجوب طواف در حالی که شانه چپ به سوی بیت باشد روایتی وارد نشده است و مستند آن سیره است و از سیره جز صدق عرفی چیزی استفاده نمی شود.  
 صاحب جواهر میفرماید: «و منها أن يطوف على يساره بلا خلاف أجده فيه، بل الإجماع يقسميه عليه، مضافاً إلى التأسى ... و على كل حال فلو جعله على يمينه أو استقبله بوجهه أو استدبره جهلاً أو سهواً أو عمداً لم يصح عندنا.  
 فما عن أبي حنيفة من أنه إن جعله على يمينه أعاده إن أقام بمكة وإلا جبره بدم، بل عن أصحاب الشافعي لم يرد عنه نص في استدباره، والذي يجيء على مذهبه الإجزاء، بل عنهم أيضاً في وجه الإجزاء إن استقبله أو مرّ القهقري نحو الباب، قولٌ بغير علم. نعم لا يقدح في جعله على اليسار الانجراف إلى جهة اليمين قطعاً. والله العالم.» (جواهرالكلام، ج ۱۹، ص ۲۹۱ و ۲۹۲)

در هنگام ذبح به ما که نوجوان بودیم میفرمودند: در مذبح انسان باید نفس خودش را ذبح کند و ذبح گوسفند و گاو و شتر در واقع نمادی از قربانی نفس است، فلذا مستحب است که حاجی خودش قربانی را ذبح کند؛ یعنی اگر کسی می تواند، خودش قربانی را ذبح کند و اگر نمی تواند دستش را روی دست ذابح بگذارد و با او همراهی کند.

به همین جهت به ما نیز فرمودند که دستمان را روی دست ذابح بگذاریم و نیت کنیم که با این کار نفسمان را در راه طاعت الهی ذبح کنیم و ریشه هوای نفس و طاعت غیرخدا را از دلمان کنده و بیرون کنیم.

در تقصیر و رمی جمرات و دیگر اعمال نیز همین حقیقت یعنی توجه تام به توحید باری تعالی در بیان و کردارشان مشهود بود؛ همانطور که از مرحوم حضرت آقای حدّاد نیز نقل فرموده اند:

«رَمَى جَمْرَةَ عَقْبَهُ هَمَّ بِالْأَخْصِ خَيْلِي لِأَنَّ مَنْ جَالِبٌ بُوْد؛ چون در جمره اولی و جمره وسطی انسان رو به قبله می ایستد و رمی میکند. یعنی با توجه و استقبال کعبه، انسان شیطان را میزند و میراند؛ اما در جمره عقبه که باید انسان پشت به قبله کند و رمی نماید، این چه معنی دارد؟! معنی اش عین توحید است. یعنی آن کعبه ای را که من تا بحال با این نفس خود بدان توجه می نمودم، آنرا اینک پشت سرگذازده، و با توجه به اصل توحید که دارای جهت و سمتی نیست، و با نفسی که از آن نفس بیرون آمده و توجه بدان سو را ندارد میخوام شیطان را رمی کنم. بنابراین حقیقت این رمی نیز عوض می شود، و آن رمیی است که از دور رمی سابق، پاکتر و زلال تر است؛ و شاید سرّ تعدّد رمی ها تعدّد حقیقت و واقعیت آنها باشد نه امر تکراری.»<sup>۱</sup>

۱. روح مجرد، ص ۱۴۶.

حتّی در هنگام نوشیدن از آب زمزم میفرمودند: **مَاءٌ زَمَزَمٌ لِمَا شَرِبَ لَهُ**.<sup>۱</sup>  
 آب زمزم زیاد بنوشید و با نیت و حاجت بنوشید و حاجت خود را عشق و  
 محبّت خدا و معرفه الله و لقاء الله قرار دهید.  
 عارف کامل مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد بهاری رضوان الله تعالی علیه  
 در بیان آداب حج میفرمایند:

«چون شروع به طواف نماید هیبت، عظمت و خوف و خشیت و رجاء  
 عفو و رحمت شراشر وجود او را بگیرد؛ اگر جوارح خارجیّه نلرزد اقلّاً دلش  
 بلرزد؛ مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً به این نحو طواف میکنند، اگر  
 بخواهد متشبّه به آنها باشد، چنانکه در اخبار است، باید ملتفت باشد که طواف  
 منحصر به طواف جسمانی نیست بلکه یک طواف دیگری هم هست که اصل  
 طواف حقیقی اوست و آن طواف قلبش گویند به ذکر ربّ البیت. و اصیل بودن  
 آن برای این است که اعمال جسمانیّه را امثله آنها قرار داده اند که انسان از اینها  
 پی به آنها ببرد، چنانکه مضمون روایت است.

و ایضاً بدانند که همچنانکه بی قطع علاقه از اشغال دنیویّه و زن و فرزند  
 و غیره نمیشود به این خانه آمد، آن کعبه حقیقی هم چنانست که عمده  
 حجب علقه است. و در بوسیدن حجر و ملصق به مستجار و استلام حطیم و  
 دامن کعبه را گرفتن باید حال او حال مقصّری باشد که از اذیت و داغ و کشتن  
 فرار کرده، به خود آن بزرگ ملتجی شده که او از تقصیراتش بگذرد، این است که  
 گاهی دست و پایش را می بوسد، گاهی دامن او را میگیرد، گاهی خود را  
 به او می چسباند، گاهی مثل سگ تبصّبص میکند، گاهی گریه میکند، و

۱. بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۴۵؛ «آب زمزم را به هر نیت و حاجتی بنوشید، آن

حاجت برآورده می شود.»



گاهی او را به اعزّ اشخاص پیش او قسم می‌دهد، گاهی تصرّح می‌نماید که بلکه او را از این مهلکه نجات دهد، خصوصاً اگر کسی باشد که انسان بداند غیر از او ملجأ و پناهی نیست؛ ببین تا فرمان استخلاص نگرفته از خدمت او برمیگردد؟<sup>۱</sup>

چقدر عالی و راقی ابن‌فارض مصری سروده است که:

- أَدِرُّ ذِكْرَ مَنْ أَهْوَى وَلَوْ بِمَلَامٍ  
فَإِنَّ أَحَادِيثَ الْحَبِيبِ مُدَامِي (۱)  
لَيْشْهَدَ سَمْعِي مَنْ أَحِبُّ وَإِنْ نَأَى  
بِطَيْفِ مَلَامٍ لَا بِطَيْفِ مَنَامٍ (۲)  
فَلِي ذِكْرُهَا يَحْلُو عَلَيَّ كُلَّ صَيْغَةٍ  
وَإِنْ مَزَجُوهُ عُذْلِي بِخِصَامٍ (۳)  
كَأَنَّ عَذُولِي بِالْوِصَالِ مُبَشِّرِي  
وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَطْمَعِ بِرَدِّ سَلَامٍ (۴)  
بِرُوحِي مَنْ أَتْلَفْتُ رُوحِي بِحُبِّهَا  
فَحَانَ حِمَامِي قَبْلَ يَوْمِ حِمَامِي (۵)  
وَمِنْ أَجْلِهَا طَابَ افْتِضَاحِي وَلَذَّلِي  
أَطْرَاحِي وَذُلِّي بَعْدَ عِزِّ مَقَامِي (۶)  
وَفِيهَا حَلَالِي بَعْدَ نُسْكَي تَهْتُكِي  
وَخَلْعُ عِذَارِي وَازْتِكَابُ أَثَامِي (۷)  
أَصَلِّي فَأُشْدُو حِينَ أَتْلُو بِذِكْرِهَا  
وَاطْرَبُ فِي الْمِحْرَابِ وَهِيَ إِمَامِي (۸)

۱. تذكرة المتقين، ص ۹۰ و ۹۱.

و بِالْحَجِّ إِنْ أَحْرَمْتُ لَبَّيْتُ بِأَسْمِهَا

و عَنْهَا أَرَى الْإِمْسَاكَ فِطْرَ صِيَامِي (۹)

و شَأْنِي بِشَأْنِي مُعْرَبٌ، وَ بِمَا جَرَى

جَرَى، وَ انْتِحَابِي مُعْرَبٌ بِهَيَامِي (۱۰)<sup>۱</sup>

۱. گفتگوی از آنکه من هوای او دارم را همچون کاسه شراب در میان جالسین دور بگردان، گرچه آن گفتار از روی سرزنش و توبیخ و ملامت من در عشق به او باشد، به علت اینکه سخنهایی که درباره محبوب می‌رود، شرابی است که بر جانم می‌ریزد و مرا از حال می‌برد.

۲. و این دُوران ذکر محبوب برای اینست که گوش من حضور یابد با آن محبوب، هر چند که در طیف ملامت از من دور است ولی در طیف خواب از من دور نیست. (بلکه در خواب و رؤیا به دیدنم می‌آید).

۳. بنابراین، یاد و ذکر وی در هر عبارت و در هر قالبی شیرین است، و اگرچه سرزنش‌کنندگان من آنرا با دشمنی آمیخته‌اند.

۴. گویا سرزنش‌کننده من، با سرزنش خود مرا به وصال او بشارت میدهد، و اگرچه حال من اینطور است که امید رد سلام او را هم ندارم.

۵. روح فدای آن کسی شود که من در محبت او روحم را تلف کرده‌ام؛ پس قبل از روز مرگ معهود من اینک مرگ من فرارسیده است.

۶. به خاطر خرسندی او، رسوایی برای من گواراست، و دورکردن و ذلت‌بخشیدن پس از عزت مقام و شوکت برای من لذیذ است.

۷. و درباره او بر من گواراست که پس از نُسک و عبادتم، دست به شرّ برآورم و بی‌باکانه لابلالی شوم و عنان خود را بگسلم و مرتکب گناهان گردم.

۱. دیوان ابن‌فارض، ص ۱۰۱.

۸. نماز میخوانم و چون ذکر او را می‌نمایم به ترنم در می‌آیم و در محراب عبادت به وَجَد و طَرَب می‌آیم؛ و اوست که إمام من است.

۹. و چون در حج بیت‌الله بخوادم إحرام ببندم، به نام او لبیک می‌گویم. و در روزه‌ای که میگیرم، شکستن آن روزه را دست برداشتن از او و از یاد او میدانم.

۱۰. و جریان اشک در چشم من از حال من پرده بر میدارد و بر آنچه بر من جاری می‌شود آن اشک سرازیر میگردد. و گریه شدید توأم با آه جانگداز من، از عشق عمیقی که مرا به جنون کشانیده است حکایت می‌نماید.<sup>۱</sup>

بسیار مقید بودند که فرزندان خود را در کودکی و جوانی به سفر حج ببرند و اگر نشد لأقل توفیق عمره را از دست ندهند و بر همین اساس همه پسرانشان را در اوان سن بلوغ به هر شکل که بود به حج بردند. در کتاب شریف روح مجرد در این باره میفرمایند:

«و از جمله أدله شرعی، حج کودکان و استحباب شرعی آن است که یقیناً از باب صرف عمل تعبّدی و شباهت به حجّاج نیست. مستحبّ است به اطفال گرچه طفل یکروزه باشد إحرام بپوشانند، و ولیّ او نیت کند و او را طواف دهد و بجای او نماز بخواند و با خود به عرفات و مشعر و منی برسد و قربانی کنند و تمام مناسک را انجام دهند؛ برای اینکه روح طفل و نفس مستعدّه او حقیقه حجّ میکند و لبیک میگوید و به فوز و درجات شخص مُحرّم و حجّ کرده میرسد، یعنی در نفس او همان آثار حجّ شخص حاجی بالاستعداد و بالقوه موجود می‌شود، گرچه حساب حجّه‌الاسلام و وظیفه حجّ واجب امری است جدا. و مستحبّ است که ایضاً طفل را به عمره برند و عمره مفرده بدین ترتیب بجای آورد و معتمر گردد.»

۱. روح مجرد، ص ۶۵۵ و ۶۵۶.

و ایضاً جمیع واجبات را اگر طفل بجا آورد و مستحبّات را اتیان نماید، آثار وجودی آن عمل به جان او میرسد؛ گرچه الزام و تکلیف برداشته شده است، اما اصل اثر باقی است. لهذا فقهاء ما رضوان الله علیهم فرموده اند: هر عمل واجب برای مکلفین، برای صیغار غیر مکلف، عنوان عمل مستحب را دارد؛ و هر عمل حرام برای مکلفین، برای آنها عنوان عمل مکروه را دارد. و عبادات آنان حقیقی است، نه عبادت تمرینی.<sup>۱</sup>

و نیز در شرح اولین سفری که حقیر و اخوی در خدمتشان به حج و سپس به زیارت عتبات عالیات مشرف شدیم میفرمایند:

«این تشرّف به عتبات مبارکات پس از حجّ، برای بنده زادگان بسیار عجیب و مؤثر شد. زیرا اولاً بعد از حجّ صورت گرفت و دو نوبه خردسال طلبه علوم دینیّه که زیارت و مشاهده آن اماکن متبرّکه را نموده بودند و بدان اعمال زیبا و دلنشین مناسک حجّ مشغول و خاطره هایش پیوسته در ذهنشان دور میزد، اینک به زیارت مراقد مطهره امامان علیهم السلام توفیق یافته و میزبانان در کربلا و سائر اماکن، ولیّ خدایی همچون حضرت حاج سید هاشم بود، لهذا بسیار شیرین و دلنشین واقع شد.

اصولاً بنده معتقدم که: باید فرزندان را به هر طریق که امکان دارد در اوان سنّ بلوغ به حجّ برد تا روح پاک و نفس غیرآلوده ایشان آن حقائق را در خود بگیرد و چون مغناطیس جذب نماید، و از این سال تا آخر عمر پیوسته ذهنشان روی آن مطالب کار کند و رفته رفته آن مأخوذات را آفتابی کند و به فعلیت برساند؛ گرچه مستلزم زحمتی باشد و یا مستلزم فروش بعضی از اثاثیه و متاع البیت باشد. اینها ابداً اهمّیتی ندارد؛ سپس بدست بیاید یا نیاید مهمّ نیست.

۱. روح مجرّد، ص ۹۸.

مهم زیارت این نفوس قابله و مستعدّه و به گناه و کثرات آلوده نشده است که موجب تثبیت ایمان و طهارت و تقوی تا آخر عمرشان میگردد.

و انسان نباید منتظر وجوب شرعی باشد که امروزه بعد اللتیا و الّتی در اواسط عمر و یا در قدیم الاّیام غالباً در اواخر عمر صورت میگرفت؛ و در آن صورت استفاده نفس انسانی از حجّ و آثار پدید آمده از آن، همان بقیّه عمر او می باشد که چه بسا بسیار اندک بوده است. اما در سنّ بلوغ، آثار حجّ از اولین منزل تکلیف و تشرّف به خطاب ربوبی، تا آخر عمر خواهد بود. و لهذا دائماً و پیوسته و بطور مداوم روح را نشاط می بخشد و جان را به ایمان و ایقان زنده نگه میدارد. گرچه خود حقیر تا سنّ سی و سه سالگی برایم این توفیق حاصل نشد، اما برای این دو فرزند، و دو پسر دیگر نیز سعی شد در اولین وهله امکان پس از بلوغ صورت گیرد.<sup>۱</sup>

سیره و روش ایشان این طور بود که در مدینه ملبّس به لباس اهل علم بودند ولی در مکه پیراهن سفید بلندی می پوشیدند و شب کلاه بر سر می گذاشتند و میفرمودند: مکه شهر توحید است و خداوند دوست دارد که در مکه همه یک شکل و یکسان بوده و تفاضلی نباشد.<sup>۲</sup>

۱. روح مجرّد، ص ۴۹۹ و ۵۰۰.

۲. برخی از روایات نیز به این معنی که در مکه نباید تمایز و تفاضل در زیّ ظاهری و لباس وجود داشته باشد، اِشعار دارد. از جمله در وسائل الشّیعه از برقی به سند صحیح از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکنند که فرمودند: انظروا إذا هبط الرجل منكم وادی مکه فالبسوا خُلْفانَ ثيابكم أو سَمَلَ ثيابكم؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَهبطْ وادی مکه أَحَدٌ لیس فی قلبه من الکِبَرِ إِلَّا عُفِرَ لَهُ. «دقت کنید، وقتی یکی از شما به وادی مکه نزول می کند، لباس های کهنه تان را بپوشید؛ زیرا هیچ کس در حالیکه در قلبش تکبری نباشد به وادی مکه نازل نمی شود مگر آنکه گناهانش بخشیده می شود.» (وسائل الشّیعه، ج ۱۳، ص ۲۰۳) ⇨

در حجّ تمتّع پس از عمره تمتّع که تقصیر میکردند و از احرام خارج می‌شدند، طبق سنّت تا زمان حجّ لباس احرام را به تن داشتند و همه جا با همان لباس بودند.

و در مدّت اقامت در مکه تا می‌توانستند طواف میکردند و بعد از هر هفت شوط هر جای مسجد که مقدور بود، نماز طواف را بجا آورده و دوباره مشغول طواف می‌شدند و در صورت امکان طواف‌های مستحب را هم بین مقام و کعبه انجام می‌دادند.

در میان طوافها هرگاه خسته می‌شدند می‌نشستند و حتّی المقدور مقابل مستجار را برای جلوس انتخاب می‌نمودند، آنگاه یا مشغول به عبادت شده یا به کعبه نگاه میکردند. به ما نیز می‌فرمودند: هر وقت خسته شدید بنشینید و به کعبه نگاه کنید که: **النَّظَرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ**<sup>۱</sup> «نظر به کعبه عبادت است.» و میفرمودند: هرگاه به کعبه نگاه می‌کنید متوجّه توحید و عظمت خدا باشید و تا می‌توانید در بحر توحید فرو بروید.

⇨ از برخی از روایات نیز استفاده می‌شود که تساوی همه مردم در مکه مکرمه مطلوب است. در مناقب در احوال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آورده است که: هارون الرشید حجّ بجا آورد و خواست که کعبه معظمه را طواف کند. به خاطر وی مردم را از طواف منع کردند تا او به تنهایی طواف نماید، ناگهان اعرابی ای وارد مطاف شد و همراه با هارون الرشید مشغول طواف گردید. دربانان و حاجبان به او گفتند: از مقابل روی خلیفه دور شو. اعرابی جواب داد: **إِنَّ اللَّهَ سَاوَى بَيْنَ النَّاسِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ، فَقَالَ: سَوَاءٌ الْعُرْفُ فِيهِ وَالْأَبَادُ.** «اینجا مکانی است که خداوند مردم را در آن مساوی قرار داده و فرموده است که: مقیم و مسافر در مسجد الحرام یکسانند.»

تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: از اسم آن اعرابی سؤال کردند، **فَإِذَا هُوَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.** (مناقب، ج ۴، ص ۳۱۲ تا ۳۱۴)  
 ۱. وسائل الشیعه، ج ۱۳، باب استحباب إكثار النَّظَرِ إِلَى الْكَعْبَةِ، ص ۲۶۲.

در وسائل الشیعة به سند صحیح از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ عِشْرِينَ وَ مِائَةَ رَحْمَةً مِنْهَا سِتُونَ لِلطَّائِفِينَ وَ أَرْبَعُونَ لِلْمُصَلِّينَ وَ عِشْرُونَ لِلنَّاطِرِينَ.<sup>۱</sup> «خداوند تبارک و تعالی در اطراف کعبه صد و بیست رحمت قرار داده است که شصت عدد از آن برای طواف‌کنندگان و چهل عدد برای نمازگزاران و بیست عدد آن برای نظرکنندگان به کعبه است.»

در عمره از مسجد شجره محرم شده و مناسک را به جا می‌آوردند و در مدّت اقامت در مکه دیگر از حرم خارج نمی‌شدند و هیچ‌گاه ندیدیم که به مسجد تنعیم بروند و دوباره محرم شده و عمره مجدد بجا آوردند؛ زیرا هم نظر مبارکشان بر آن بود که بین دو عمره باید یک ماه فاصله باشد، و هم میفرمودند: انسان وقتی وارد حرم می‌شود میهمان خداوند است و محرم شدن برای اذن ورودگرفتن و به ضیافت وارد شدن است و خلاف ادب است که میهمان وقتی برای ورود اذن گرفت و وارد شد و در حرم آرמיד، دوباره بیرون رود و باز برگردد. سنت رسول خدا و ائمه علیهم السلام بر تکرار عمره نبوده است و ایشان که بهتر از هر کسی بر طریق عبودیت واقف بودند، وقتی در حرم داخل می‌شدند، بجای تکرار عمره، بر طواف مداومت می‌نمودند.<sup>۲</sup> اگر کسی هم

۱. همان مصدر، ص ۲۶۳.

۲. تحریض بر انجام طواف به هر مقدار که زائر تمکن دارد، از مسلمات فقه و حدیث امامیه است. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است که فرمودند: اسْتَكْبَرُوا مِنَ الطَّوْفِ فَإِنَّهُ أَقَلُّ شَيْءٍ يَوْجَدُ فِي صَحَائِفِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۳، ص ۱۶۵ و ۱۶۶) همچنین معاویه بن عمّار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکند که: قال: ⇨

متمایل است که برای درگذشتگان و دوستان کاری بکند، به نیابت ایشان طواف کند و ثوابش را برای ایشان قرار دهد.

هیچگاه اوقات خود را صرف خرید سوغاتی در بازارهای مکه و مدینه نمی‌کردند، ولی از آنجا که سوغاتی آوردن از حجّ مستحبّ است، شب آخر که همه کارها تمام می‌شد میفرمودند: مختصری سوغاتی مثل تسبیح و امثال آن تهیه کنیم.

نسبت به غار حراء عنایت خاصی داشتند و آنرا مکانی بسیار با عظمت دانسته و به زیارت آن میرفتند. میفرمودند: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چه خلوتگاهی در این غار با خداوند علیّی اعلیٰ داشته‌اند! و چقدر نفس آن حضرت عظمت دارد که با وجود آنکه هزار و چهارصد سال گذشته است و نفوس مختلف به این مکان تردّد کرده‌اند باز هم آثار نورانیّت نفس مطهر آن حضرت و عبادات و واردات ایشان در این مکان منعکس بوده و همچون آب دریا که هیچ آلودگی نمی‌پذیرد، هیچ اثری و کدورتی از رفت و آمدها در آن دیده نمی‌شود.

از خاطرات شیرین و گرانقدر سفرهای ایشان به حرمین شریفین بحثهایی بود که با علما و عوامّ اهل تسنّن می‌نمودند و جوابهای دندان‌شکن و متقنی که میدادند. ایشان گاهی خودشان برای هدایت اشخاص بحث را آغاز میکردند و

﴿ يُسْتَحَبُّ أَنْ تَطُوفَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ أُسْبُوعًا عَدَدَ أَيَّامِ السَّنَةِ، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ شَوْطًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَمَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنَ الطَّوَافِ. (الكافی، ج ۴، ص ۴۲۹، ح ۱)﴾

و نیز ابوالفرج میگوید: سَأَلَ أَبَانُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طَوَافٌ يُعْرَفُ بِهِ؟ فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَطُوفُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ عَشْرَةَ أَسَابِيعَ: ثَلَاثَةَ أَوَّلِ اللَّيْلِ وَ ثَلَاثَةَ آخِرِ اللَّيْلِ وَ اثْنَيْنِ إِذَا أَصْبَحَ وَ اثْنَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ وَ كَانَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ رَاحَتُهُ. (همان مصدر، ص ۴۲۸، ح ۵)



گاهی دیگران اشکال نموده و ایشان با قاطعیّت جواب می دادند. برخی از افراد گرچه مجاب می شدند ولی باز هم تسلیم حقّ نمی گشتند، ولی برخی که سلیم‌النفس بودند در مقابل این بحث‌ها تسلیم شده و حقّ را می پذیرفتند و بعضی نیز شیفته اخلاق و ادب و علمیّت و چهره نورانی و باابّهت ایشان شده، متحوّل گشته و طرح دوستی و رفاقت می ریختند.

نمونه‌های متعدّدی از این بحثها را در دوره علوم و معارف اسلام آورده‌اند که از باب تیمّن و تبرک و اشاره به حقانیت مکتب تشیع و زنده شدن یاد والد معظّم و غیرت دینیشان دو مورد در اینجا نقل می شود:

در جلد پنجم کتاب شریف امام‌شناسی در ضمن بحث از عقائد منحطّ و سخیف و هابیت میفرمایند:

«باری درست به خاطر دارم در سنه ۱۳۹۰ هجریه قمریه که برای بار دوم به بیت‌الله‌الحرام با دو نفر از پسران خود به جهت أداء مناسک حجّ مشرف شده بودم، صبحگاهی پس از چند طواف مستحبی، در گوشه‌ای از مسجدالحرام نشستیم و به تماشا و زیارت بیت و کیفیت طواف مردم مشغول بودیم.

در این حال یکی از علماء سنی مذهب آمده و با ما معانقه نمود و پهلوی ما نشست. و می گفت: من از اهل سوریا و از شهر حلب هستم و اسم من «عمرّ عادل ملاحفجی» است. و ما با او گرم تکلم و صحبت شدیم.

در این حال به مناسبت آشنایی با او، یکی دیگر از علمای عامه که می گفت: از ائمه جماعت مدینه است آمد و سلام کرد و روبروی من نشست، و بعد کم‌کم جماعت کثیری از اهل تسنن آمدند و همه پهلوی ما نشستند و تقریباً مجلسی تشکیل شد.

در این هنگام، من از متعه حجّ از آنها پرسیدم! گفتند: ما تا حجّ را بجای نیاوریم تمتع نمی کنیم!

گفتم: می دانیم که رسول الله در حجّة الوداع در بالای کوه صفا، برای مردم اعلان کرد که: از حالا تا روز قیامت، حجّ تبدیل به حجّ تمتّع شده است، برای کسانی که خانه و منزلشان در نزدیکی مسجد الحرام نیست. بدین معنی که از میقات که احرام می بندند، باید به قصد عمره باشد، و پس از وارد شدن در مکه و اداء مناسک عمره، مُجَلّ شوند؛ و می توانند در این صورت با زنان تمتّع کنند. و در مکه می مانند تا برای اداء مناسک حجّ و وقوف به عرفات و مشعر، از خود مکه مُحَرّم می شوند و حجّ را بجای می آورند.

و به پیغمبر اعتراض کردند که: چگونه؟! ما برای ادای مناسک حجّ آمده ایم، و اینک در زیر درخت اُراک جوانهای ما بنشینند و از موهای سرشان قطرات آب غُسل جنابت بچکد؟!

رسول الله فرمود: من از جانب خودم نگفتم؛ اینک جبرائیل است که آمده و این حکم را آورده است! و در این حال شَبَّكَ أَصَابِعَهُ «انگشت های دو دست را رسول خدا در هم فرو برد» و فرمود: از حال تا روز قیامت اینطور حجّ و عمره در هم داخل شدند و عمل واحدی گردیدند. و بنابراین هر کس از راه دور می آید، باید عمره و حجّ را با هم انجام دهد و بین آن دو عمل مُحَلّ گردد؛ این است حکم خدا.

گفتند: بلی همینطور است، ولی عُمَر بنا بر مصالحی این را تغییر داد؛ یعنی مُتَّعَه را برداشت و دستور داد هر کس از میقات احرام می بندد، به قصد حجّ باشد. و بنابراین تا آخرین عمل حجّ، حقّ تمتّع و آمیزش با زنان را کسی ندارد. گفتم: بگذریم از این که عمر این عمل را از روی مصلحتی طبق اندیشه خود انجام داد، فعلاً در این بحث وارد نمی شویم، ولی می خواهم بگویم: آیا عمل عمر حجّت است؟ و ما تا روز قیامت باید از او پیروی کنیم؟!  
عمر که مسلماً پیامبر نبوده است و بر او وحی نازل نمی شده است. ما

چگونه کلام پیغمبر رسول الله که بر او از جانب خدا وحی نازل می شده و جبرائیل به محضرش می رسیده است، کنار بگذاریم و به گفتار عمر عمل کنیم؟ عمر در زمان خود برای مردم خود گفتاری را گفت؛ آن گفتار به ما چه مربوط است؟!

آیا گفتار عمر بر گفتار رسول الله و جبرائیل و آیه قرآن مقدم است؟! آیا عمر در حجّیت گفتار با رسول الله شریک است، که در صورت معارضه بین دو گفتار، کلام او را مثلاً مقدم بداریم؟ یا آنکه گفتار او ناسخ کلام رسول الله است؟ و بالأخره تا یکی از این امور متحقّق نگردد و به اثبات نرسد، ما که نمی توانیم روی اندیشه شخصی و ذوق نفسانی، از حجّیت کلام رسول خدا رفع ید کنیم! در اینجا این دو عالم سنّی سکوت اختیار کردند و هیچ پاسخی ندادند. مدّتی به سکوت محض مجلس مبدّل شد. در این حال من رو کردم به شیخ عمر عادل که از اهل حلب بود و بسیار چهره زیبایی داشت، و معلوم بود که سخنان مرا پذیرفته است و گفتیم: شما چرا به اینها نمی گوئید: دست از مزاحمت زوّار بردارند؟!

در دور قبر رسول الله، شرطه گماشته اند، کسی قبر مطهّر را نبوسد؛ این چه کاری است؟ زوّار از راه دور از نقاط مختلف دنیا با اشتیاق، در تمام مدّت حیاتشان چه بسا یکبار مشرف می شوند و می خواهند اظهار محبت کنند، رسول الله را ببوسند؛ دستشان از آن حضرت کوتاه است؛ در حرم را می بوسند ضریح را می بوسند، گریه می کنند، یک دنیا عواطف دارند.

همین که می خواهند ببوسند، ناگهان شرطه با شلاق بر سر آنها می زند: ای مشرک نبوس! این ضریح از آهن است؛ آهن بوسیدن ندارد! بوسیدن آهن شرک است. و آمران به معروف هم تأیید می کنند و می گویند: این اعمال شرک است. زوّار بیچاره حالشان گرفته شده، مثل چوب خشک متحیر در گوشه ای

می ایستند و با خود می گویند: این دیگر چه داستانی است؟! این چه شرکی است؟!

شما را به صاحب این بیت سوگند! آیا زوّار، آهن و فولاد را می بوسند، یا بدن رسول الله، یا نفس رسول الله را؟! آنها چدن و چوب را می بوسند، یا روح مقدّس حضرت صدّیقه را؟! آیا شما در وجدان خود نمی یابید که دست پدر و مادر و استاد و معلّم و مربّی روحانی را می بوسید؟ آیا احترام به نفس او می گذارید، یا صرفاً نظر به قطعه گوشت دارید؟!

مگر اشعار قیس بن مُلّوح عامری را نخوانده اید، که درباره معشوقه خود لیلی عامری می گوید:

أَمُرُّ عَلَى جِدَارِ دِيَارِ لَيْلَى      أَقْبَلُ ذَا الدِّيَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ  
وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَعْفَنَ قَلْبِي      وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ

«من عبور می کنم و می گذرم بر دیوار شهر لیلی و آن شهر را می بوسم و آن

دیوار را می بوسم.

و این طور نیست که دل من از محبّت شهر و دیار آکنده باشد، ولیکن دل من سرشار از محبّت آن کسی است که در شهر سکونت گزیده است.»  
شیخ عمر عادل در اینحال با کمال ناراحتی و عصبانیت روبه من کرد و گفت: یا سَیِّد! و اللّٰه هُم مُشْرِكُونَ، هُم مُشْرِكُونَ! «سوگند به خدا که خود این وهابیهها مشرک هستند» آنگاه گفت:

من امروز صبح پس از انجام فریضه صبح و طواف، دیدم جماعتی از ایرانیان ایستاده اند و یک نفر برای آنها دعا میکند و آنها هم دعا را با او می خوانند.

آن دعا خواننده می گفت: إِلَهِي بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَ أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ السَّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا كَذَا وَ كَذَا. «خداوندا! به حقّ فاطمه و پدرش و به حقّ شوهرش و

پسرانش و به حق سیری که در او به ودیعت نهاده شده است، ترا سوگند می‌دهیم که حاجات ما را برآورده کنی.»

امام جماعت همین مسجد، مسجدالحرام از آنجا می‌گذشت، و به آنها نهیب زد: این شرک است. نگوئید! از فاطمه چیزی خواستن شرک است! من بسیار ناراحت شدم. جلو رفتم و گفتم: إِخْسَاءُ! إِخْسَاءُ! «خفه شو و لال شو، و ساکت شو و بروگم شو!»

و بعد به او گفتم: از تو سؤالی دارم (و سوگند به خداوند و به این بیت که این مطلب و این سؤال را ابداً در جایی ندیده بودم و در کتابی نخوانده بودم و قبلاً هم به نظر من نیامده بود. و در همان حال گویا بر دل من الهام شد که این طور بگو) و آن سؤال اینست که: میدانی که چون پیراهن یوسف را از مصر آوردند و در کنعان بر سر یعقوب که کور شده بود انداختند، چشمش باز و بینا شد؟

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بُصِيرًا.<sup>۱</sup> «چون بشیر از مصر آمد و آن پیرهن را بر روی صورت یعقوب انداخت، چشمانش باز شد و بینا شد.»

امام مسجد گفت: بلی می‌دانم!

گفتم: جنس آن پیرهن از چه بود؟!

گفت: از پنبه و یا کتان!

گفتم: پنبه و کتان چنین اثری دارد که چشمان نابینای یعقوب را بینا کند، اما فاطمه زهرا که پیغمبر ما او را سیده عالمیان خوانده است، چنین اثری ندارد که در نزد خدا شفیع شود و حاجت چند نفر مؤمن را برآورده کند؟! بعد گفتم: يَا سَيِّدُ! وَاللَّهِ خَسَاءً خَسَاءً. «سوگند به خدا که در پاسخ سؤال من

۱. قسمتی از آیه ۹۶، از سوره ۱۲: یوسف.

خفه شد و لال شد و مطرود و دور شد.»

و سپس گفت: ما تمام طوائف سنی‌ها از وهابی‌ها بیزاریم! آنها آئین و مذهب خاصی آورده‌اند، بسیار خشک و بی‌محتوا. ما هم از راه دور آمده‌ایم و اشتیاق داریم قبر رسول خدا را ببوسیم، اینها مانع می‌شوند!

و پس از این، ما را به حلب دعوت کرد، که در آنجا برویم و در منزلش وارد شویم و می‌گفت: ما به اهل بیت عصمت فوق‌العاده محبت داریم؛ زنان ما تا خواب فاطمه زهراء را نبینند، می‌گویند: اعمال ما قبول نشده است. و مخصوصاً می‌گفت: بیایید و خودتان زنان ما را ببینید! و از آنها گفتگو کنید! من خواهرانی دارم که از محبت اهل بیت دلشان سرشار است.»<sup>۱</sup>

و نیز در کتاب شریف امام‌شناسی جریان گفتگوی خویش با فردی سنی در مکه را اینچنین بیان میدارند:

«درست به خاطر دارم در سنه یکهزار و سیصد و نود و چهار هجریه قمریه که سفر سوّم حقیر به بیت‌الله‌الحرام برای حجّ بود و منزل ما در «کُدا» مسفله بود؛ یعنی قسمت پائین و جنوب مکه؛ روزی با یازده نفر از دوستان طریق که در سفر همراه بودند، برای زیارت قبور اجداد رسول‌الله و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه علیهم‌السّلام به قبرستان «معلی» که در شمال مسجدالحرام است آمدیم. و پس از زیارت اهل قبور بواسطه کثرت ازدحام جمعیت ماشین سواری نیافتیم و به ناچار در یک وانت بار سوار شدیم.

حقیر پهلوی راننده و بقیه دوستان با هم در پشت آن نشستند. و چون در مغبر جمعیت بسیار بود، حرکت ماشین به کندی صورت می‌گرفت و تقریباً تا منزل قریب نیم ساعت طول کشید. در بین راه باب گفتگو بین ما و راننده که

۱. امام‌شناسی، ج ۵، ص ۱۴۸ تا ۱۵۳.

معلوم بود صاحب ماشین است باز شد. او مرد سنی بود.

حقیر که سوار شدم سلام کردم. جواب داد و مرحبا گفت. گفتم: حال شما

چطور است؟ ما جماعت شیعه جعفری اثناعشری و اهل ایران می باشیم!

گفت: ما در شما هیچ عیبی نمی یابیم، مگر آنکه اصحاب رسول خدا را

سب می کنید!

گفتم: حاشا و کلاً! کجا ما اصحاب بزرگوار رسول خدا را سب می کنیم؟

آنکه در جنگ ها رسول خدا را نصرت کردند و شهید شدند، و یا شهید نشدند و

در ایمان راسخ بودند. ما اصحاب رسول خدا را دوست داریم و تاریخ آنها را

می خوانیم و می دانیم. و آیاتی که در قرآن مجید در مدح آنان نازل شده است

همه را می دانیم، مانند آیه:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ  
رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ  
السُّجُودِ.<sup>۱</sup> تا آخر آیه.

و پس از قرائت چند آیه دیگر در فضیلت اصحاب، گفتم: ما همیشه در

دعاهای خود، این آیه را می خوانیم که شامل اصحاب رسول خدا نیز می شود:

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا  
لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ.<sup>۲</sup>

و بر اصحاب رسول خدا دعا می کنیم و مانند پدر و برادر، بلکه بالاتر به

آنها نظر داریم.

آنگاه او هم شروع کرد به خواندن چندین آیه از قرآن درباره محاسن

۱. قسمتی از آیه ۲۹، از سوره ۴۸: الفتح.

۲. قسمتی از آیه ۱۰، از سوره ۵۹: الحشر.

اصحاب، و معلوم بود که شخص مطلع و خبیر، و به آیات قرآن و محلّ استشهاد به آنها کاملاً وارد بود.

در این وقت گفت: پس چرا شما خلفای بعد از رسول خدا را قبول ندارید؟!

گفتم: برای آنکه علی بن ابی طالب أفضل و أعلم از آنها بود، و هر عاقلی میگوید: انسان در امور مهمّ خود باید به أعلم و أفضل مراجعه کند. بالاخصّ در امور خطیر و عظیم. چه امری از امور دینی بالاتر است و مهم تر است که سعادت و شقاوت انسان بدان مربوط است؟ من به شما می گویم: اگر این سیّاره شما (ماشین شما) خراب شود طبعاً شما به چه کسی رجوع می کنید؟ به شخصی که استادتر است و از فنّ مکانیک اتومبیل سر رشته بیشتر دارد؟ و یا به هر کس که بگوید: من اطلاع دارم، گرچه از او اشتباهاتی هم دیده باشید؟!

اگر بچه شما مریض شود و احتیاج به عمل جراحی داشته باشد، به چه طبیبی مراجعه می کنید؟ به طبیب و استادی که از همه حاذق تر باشد؟ و یا به هر طبیبی گرچه در درجه اعلای از حذاقت نباشد؟ با فرض آنکه شما به هر دو نفر از آنها دسترسی دارید و مراجعه به هر یک برای شما امکان دارد؟

گفت: واضح است که به شخص استادتر و طبیب ماهرتر مراجعه می کنیم.

گفتم: امامیه یعنی شیعه قائل به خلافت بلافضل علی بن ابی طالب علیه السلام، نیز بر همین اساس و قاعده از او تبعیت می نمایند و احکام دین خود را بعد از ارتحال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از او أخذ می کنند.

گفت: آن خلفای دیگر دارای فضل و سابقه جهاد و هجرت بوده اند و به کتاب الله علم و اطلاع داشتند.

گفتم: اینک که ما در صدد نفی فضل و سابقه جهاد و هجرت و علم به



کتاب الله نیستیم، و من هم در این سخنم ردی از آنها برای شما نیاوردم! ما می‌گوئیم: علی افضل است و أعلم است، و باید انسان به أعلم رجوع کند و از او پیروی نماید. شیعه از روز نخستین بر این اصل از علی پیروی کرد، بدون آنکه فضل و شرف أصحاب مؤمن و مجاهد و فداکار در راه رسول خدا را انکار کند. در جائی که در نزد همه مسلم است و در کتب معتبره و صحاح آمده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: عَلِيٌّ أَقْضَاكُمْ، عَلِيٌّ أَفْقَهُكُمْ، وَ أَعْلَمُ أُمَّتِي بِكِتَابِ اللَّهِ. وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ. وَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا.

«علی صحیح‌ترین قضاوت‌کننده در میان شماست، علی فقیه‌ترین شماست! و داناترین فرد از افراد امت من به کتاب خداست. و علی با حق است و حق با علی است؛ هر جا که علی برود حق با او می‌رود و هر جا علی بگردد؛ حق با او می‌گردد. و من شهر علم و دانش هستم و علی در این شهر است.»

در این صورت ما در تبعیت از علی حجت عقلی و شرعی داریم و در روز قیامت اگر خداوند تعالی در موقف حساب و عرصات قیامت، از ما مؤاخذه کند که چرا از خلفای انتخابی پیروی نکردید؟ ما این احادیث مستفیض و متواتری را که در صدورش از رسول خدا جای هیچگونه شک و تردیدی نیست یکایک برای خدا میخوانیم و می‌گوئیم: طبق همین احادیث و سفارش‌های رسول الله، ما در پیروی از علی، در حقیقت از خود رسول خدا پیروی کرده‌ایم.

و اما اگر از علی پیروی نکنیم و از دیگری پیروی کنیم و خداوند در روز قیامت از ما مؤاخذه کند که چرا از غیر علی پیروی کرده‌اید، و چرا سنت و منهاج علی را ترک کرده‌اید؟ و به سراغ راه و روش غیر او رفته‌اید و آنگاه این احادیث را یکایک برای ما بخواند؛ ما در جواب حضرت حق چه خواهیم گفت؟

این مرد سنی هیچ پاسخ مرا نگفت و مدتی شاید پنج دقیقه طول کشید

که ساکت بود و در فکر فرورفته بود که ما به منزل رسیدیم و ماشین توقّف کرد و من خداحافظی کردم و پیاده شدم.

این مرد هم از آن در ماشین پیاده شده و چشمی به محلّ سکونت ما که در طبقه دوّم عمارتی نوساز بود و در طبقه زیرین، مغازه بزرگ نان کعک و شیرینی پزی بود دوخت، و به رفقای ما که از وانت پیاده شدند رو کرد و گفت: هَذَا عَالِمٌ جَلِيلٌ لَا تَنْرُكُوهُ. «این مرد دانشمندی بزرگوار است، دست از او بر مدارید!»

و به حقیر گفت: إن شاء الله در اینجا به نزد شما می آیم، ولی در ظرف آن دوروزی که ما در آن منزل بودیم و سپس به جدّه برای مراجعت آمدیم، دیگر ما او را ندیدیم. والحمد لله.»<sup>۱</sup>

---

۱. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵ تا ۲۹.

## زیارت

### زیارت مدینه

میفرمودند: قدر مدینه را بدانید، تمام این زمین‌ها جای پای مبارک رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، در مدینه تمام توجهتان به مقام ولایت کلّیه حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد که همه عالم را پر نموده و شرق و غرب عالم را تحت ولایت و سیطره خود قرار داده است. گرچه در مدینه حضرت صدیقۀ طاهره و ائمه بقیع سلام‌الله‌علیهم هم مدفونند، ولی انوار همه در نور حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محو و فانیند و اگر انسان به آن حضرت توجه کند، در ضمن آن حضرت، همه اهل بیت علیهم‌السلام نیز هستند؛ بلکه همه ایشان نور واحدند و تغایری میانشان نیست. هرگاه به مسجد النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا به زیارت قبرستان بقیع مشرف می‌شدند، مقید بودند که در آنجا با پای برهنه حرکت کنند و این معنی را جزء آداب زیارت می‌دانستند.

در مورد مضجع شریف حضرت صدیقۀ طاهره سلام‌الله‌علیها میفرمودند: اقوی این است که در بیت خود آن حضرت است. و زیارت آن حضرت را در کنار بیتشان بجا می‌آوردند.

مرحوم حضرت آقای حدّاد نیز به همین معنی معتقد بودند و مقام

عظمت آن حضرت برایشان در مسجد نبوی متجلّی شده بود. مرحوم والد از حضرت آقای حدّاد رضوان الله علیهما نقل میفرماید که:

«بسیار عظمت حضرت زهراء سلام الله علیها مرا در خود فرو برده بود، چه در منزل و چه در مسجد النبی، بالاخصّ در مسجد رسول الله؛ به قدری عظمت آن حضرت متجلّی بود که گویا تمام مقام نبوت با تمام خصوصیاتش و تمام مدارج و معارجش و تمام درجات و مراتبش در آن حضرت متجلّی است. و آن بضعه رسول الله، سرّ و حقیقت و جوهره رسول الله است؛ و مانند آن موجودی که حامل و ضامن آن سرّ باشد و در مقام وحدت عین رسول الله باشد، غیر از وی خداوند تعالی موجودی را نیافریده است.»<sup>۱</sup>

از مسجد قبا و مشربه أم ابراهیم و مسجد فضیخ که همان مسجد ردّ الشمس است بسیار تعریف میگردند و مقید بودند حتماً ما را به این اماکن مقدّسه ببرند.<sup>۲</sup> در جنگ خطّی خود در ضمن بیان خاطراتی از حجّ سنه ۱۴۰۷ هجری قمری میفرماید:

«در مدینه منوره روزی با رفقا به مشربه أم ابراهیم رفتیم. در شارع علی بن ابی طالب است که در سابق به آن «عوالی» میگفتند؛ ابتدای شارع را «باب العوالی» و همه آن محل ها را «عوالی» میگویند. مشربه در منتهی الیه شارع در طرف چپ متّصل به خیابان است، و درش در خیابان فرعی است که در چپ شارع واقع است. فعلاً مشربه قبرستان است، ولی محلّ سکونت ماریه قبطیه که مادر حضرت ابراهیم ابن رسول الله است؛ و چاهی را که حفر نموده بودند و با نزول

۱. روح مجرّد، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۲. امام صادق علیه السلام میفرماید: لَاتَدْعُ اِثْنَانِ الْمَشَاهِدِ كُلَّهَا: مَسْجِدِ قُبَا فَإِنَّهُ الْمَسْجِدُ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ، وَ مَشْرَبَةِ أُمِّ اِبْرَاهِيمَ، وَ مَسْجِدِ الْفَضِيخِ، وَ قُبُورِ الشُّهَدَاءِ، وَ مَسْجِدِ الْأَحْزَابِ وَ هُوَ مَسْجِدُ الْفَتْحِ. (وَسَائِلُ الشَّيْخَةِ، ج ۱۴، ص ۳۵۳)

چند پلکانی دسترسی به آب داشت، همه به همان وضع و کیفیت موجود است.<sup>۱</sup> مشربه و مسقی که فعلاً موجود است بسیار روحانی است و به قدری پر نور و باز و باروح است که این حقیر غیر از مسجد سهله هیچ جا را همانند آن در این خصوصیت ندیده‌ام.

بعداً به مسجد الفضیخ رفتیم و آن همان مسجد ردالشمس است. این

۱. مشربه محل سکونت ماریه قبطیه مادر حضرت ابراهیم فرزند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده است و رسول خدا به علت علاقه‌ای که به ماریه و ابراهیم داشتند مکرراً به این محل آمده و در آن استراحت و عبادت میفرمودند. مرحوم والد در توضیح ماجرای رفتن ماریه به این مکان اینچنین بیان میدارند:

«مُقَوِّس که حاکم اسکندریه بود، دو کنیز به عنوان تحفه و هدیه برای پیغمبر فرستاد. یکی اسمش ماریه بود و دیگری نسرین. و این دو با هم خواهر بودند ... حضرت، نسرین را به حسان بن ثابت بخشیدند و ماریه را برای خودشان قرار دادند. بعضی از زنان پیغمبر بخصوص عائشه و حفصه پیغمبر را بسیار اذیت میکردند و می‌گفتند: این چه کاری است! مگر ما زن‌های تو نیستیم و دارای چنین و چنان خصوصیات نمی‌باشیم؟

با اینکه اختیار کنیز بر پیغمبر جائز و حلال است، و لیکن چون ماریه زنی زیبا و دارای خصوصیات ممتازی بود بر او حسد ورزیده و امر را بر پیغمبر مشکل گردانیدند. لذا آن حضرت خسته شده و ماریه را برداشته، آوردند در اعالی مدینه که متصل به نجد بود اسکان دادند. در آنجا باغاتی بود و چاه آبی هم برای آنها حفر نمودند؛ و هم اینک به آنجا «مَشْرَبَه ام‌ابراهیم» می‌گویند. و بعضی از شیعیان در آنجا سُکُنی دارند.

پیغمبر برای دیدن ماریه به آن محل می‌رفتند؛ زیرا از مدینه دور و از فتنه و حسد زنانشان مصون بودند. ماریه زن بسیار بزرگوار و مؤمنه و بافهم، و زن باشخصیت و باادب و بااحتیاط و باتربیتی بود. و از محبین حضرت زهراء و امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام به حساب می‌آمد. اینها از خصوصیات بارز او بود که شاید همین موارد موجب حسد دیگران می‌گردید. خداوند از ماریه فرزندی به رسول خدا داد به نام «ابراهیم» و یک سال و هشت ماه تقریباً از عمر او گذشت و از دنیا رفت.» (ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰)

مسجد نیز در امتداد همان شارع و تقریباً یک ونیم کیلومتر بالاتر است و در منتهی‌الیه خیابانی که از سمت راست منشعب میشود، واقع است. مسجد الفضیخ یا مسجد ردّالشمس، همان محلی است که در وقت عصر سر رسول خدا بر دامان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود تا خورشید غروب کرد و حضرت امیرالمؤمنین به همین جهت که مبادا رسول خدا از خواب بیدار شوند، نماز عصر را نخواندند.

چون رسول خدا بیدار شد خورشید غروب کرده بود. رسول خدا فرمود: ای علی! چرا نمازت را نخواندی؟ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام عرض کرد: یا رسول الله! ترسیدم شما از خواب بیدار شوید! رسول خدا امر فرمود تا خورشید دوباره بر بالای افق آمده امیرالمؤمنین نماز عصر خود را بجای آورده و سپس غروب کرد. این مسجد نیز از جهت نورانیّت و صفا بعینه مانند مشربۀ امّ ابراهیم است. و داستان ردّالشمس را خاصّه و عامّه در کتب خود آورده‌اند و از متواترات شمرده‌اند.<sup>۱</sup>

مرحوم والد در کتاب شریف امام‌شناسی نیز اشاره‌ای به اماکن مقدّسه مدینه و مظلومیّت آن و جنایات وهابیان نموده و میفرماید:

«وَهَابِيَّة مَكَّة وَ مَدِيْنَةَ رَاكَةَ دُو شَهْرِ اِسْلَامِي وَ مَتَّفَقٌ عَلَيْهِ بَيْنَ جَمِيْعِ مَذَاهِبِ اِسْلَامِي اِسْتِ وَ زَادْغَاةٍ وَ مَحَلِّ هِجْرَتِ وَ خَاْنَةٍ وَ قَرَارْغَاةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ اِسْتِ، وَ هَرِ نَقْطَةُ اَنْ مَسْجِدِي وَ مَعْبَدِي وَ مَحَلِّي اَزْ سَرْكَذَشْتِهَا وَ تَارِيْخِ زَنْدَةِ اِسْلَامِ وَ اَثَارِ نَبُوْتِ وَ وِلَايَةِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامِ بُوْدَةِ اِسْتِ، بَهْ دُو شَهْرِ اَرْوَبَائِي تَبْدِيْلِ كَرْدَهُ اَنْد. تَمَامِ اَثَارِ رَسُوْلِ خُدَا رَا وَ اَهْلِ بَيْتِ رَا چَهْ دَرِ مَكَّةِ وَ چَهْ دَرِ مَدِيْنَةِ مَحُو كَرْدَهُ وَ نَابُوْدِ سَاخْتَهُ، بَهْ جَايِ اَنْ عِمَارَتِهَايِ دَهْ اَشْكُوْبَهْ سَاخْتَهُ، وَ

۱. جُنْگِ خَطِّي، جُنْگِ ۱۹، ص ۳.

نخلستان‌های مدینه را که سر سبز و خرم بود، همه را قطع و ریشه کن نموده‌اند و به جای آنها عمارت‌های صد درصد وابسته بنا کرده‌اند.

در مدینه طیبه دیگر اسمی از محله بنی هاشم نیست، از خانه ابوالیوب أنصاری نیست، بیت الأحران را خراب کردند، دیوار مسجد علی را با صفحاتی پوشانده و در آنرا مهر و موم کرده‌اند. مشربه امّ ابراهیم را چه عرض کنم؟! آن محلّ شریف و مقدّس و آن محلّ نورانی و پرفیض، حقاً امروز به مزبله اُشبهه است تا به مسکن و مأوای رسول خدا و اهل بیت رسول خدا، و معذک متروک است و مقفول.

مسجد الفضیخ که همان مسجد ردّ شمس است، برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، متروک است و مهجور و حتی کسی نام آنرا نمی‌داند. نام علی بن ابی طالب در خطبه‌ها و منبرها برده نمی‌شود، ولی ده‌ها بار و صدها بار نام سیدنا عمر برده می‌شود.

آه چه شهر غریب و مهجوری است مدینه! مدینه که هر وجب آن حکایت از علم و عرفان و قضاء و درایت و ولایت و حماسه و ایثار یگانه حامی رسول الله، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، امروز تاریک و غریب است. نام مخالفان هر جا برده می‌شود، ولی نام علی، قاجاق است.

بقیع به صورت زمینی است، نه سنگی و نه چراغی و نه اسمی و نه رسمی. دور تا دور بقیع را دایره‌ای شکل از عمارت‌های مجلّل چند اشکوبه بالا برده‌اند، و حتی عمارت‌های ده اشکوبه فراوان است. فروشگاهها، هتل‌ها، سازمانها، مغازه‌های فروش همه‌گونه اُمتعه، از مرغ و ماهی گرفته تا ساندویچ، و از جوراب و کفش تا طلاجات، همگی با تابلوهای نئون به صورت‌های مختلف و به اشکال شگفت‌آور و رنگ‌های دوّار متفاوت، متاع‌های خود را عرضه می‌کنند؛ بطوریکه کسی که سر قبر اُئمّه معصومین باشد، آن عمارت‌های بلند و آن

تابلوها را مشاهده میکند.

أما قبور إمامان ما چراغ ندارد، سنگ ندارد، و حتی کسی نمی تواند بر روی تربتشان با انگشت بنویسد مثلاً: هَذَا قَبْرُ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ. میدانید معنایش چیست؟! معنایش آن است که نام جعفر الصّادق قاچاق است. نام محمّد الباقر قاچاق است. وهابیه موجودیت خود را در قاچاق بودن این مذهب و این مکتب می دانند؛ و برای موجودیت خود که در حقیقت هدم اسلام است می کوشند، چرا که تشیع جز تجسم روح اسلام و تبلور معنای نبوت و قرآن چیزی نیست. «<sup>۱</sup> شرائط فعلی را که حرمین شریفین تحت تسلط نامشروع وهابیان است مصداق و مورد تقیه میدانستند. حقیر یکبار در مورد کیفیت سجده در حرم مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال نمودم، فرمودند: من که روی همان فرشها سجده می کنم.

گرچه برخی احتیاط کرده و به نقاط دورتر از قبر مطهر می رفتند و بر سنگفرش حرم سجده میکردند، ولی ایشان این احتیاط را لازم ندانسته و خودشان نیز احتیاط نمی کردند و در کنار مضجع شریف بر فرشها سجده می نمودند. علی رغم همه عنادی که وهابیان با شیعه دارند، در نمازهای جماعت آنها شرکت میکردند و میفرمودند: ما بنده هستیم و ائمه به ما امر کرده اند که با اینها نماز بخوانیم و اقتداء کنیم و ما هم باید از امر ایشان پیروی نمائیم. یکبار در مسجد قبا به یکی از جماعتها ملحق شده و در صف دوّم قرار گرفتیم، امام جماعت در نماز خود سوره کافرون را خواند و پس از اتمام نماز رو به جمعیت با صورتی عبوس و عصبانی نشسته بود، ایشان به بنده فرمودند: او با خواندن این سوره به ما اشاره داشت و می خواست کفر ما را بیان کند.

۱. امام شناسی، ج ۱، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.



میفرمودند: عامّه اینها مستضعفند ولی بسیاری از علمایشان عناد دارند و نمی‌خواهند حق را بپذیرند؛ زیرا در کتاب‌هایشان فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و تفضیل آن حضرت را بر دیگران دیده‌اند؛ کما اینکه در بین اصحاب پیامبر نیز برخی چنین بوده‌اند. لذا انسان نمی‌تواند پس از نام پیامبر تعبیر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وصحبه‌أجمعین را به کار ببرد؛ چرا که قطعاً در اصحاب آن حضرت کسانی بوده‌اند که مورد لعن خدا و رسول قرار گرفته‌اند و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان این افراد را مشمول درود و صلوات قرار داد.

### زیارت مشهد مقدس

برنامه ایشان این بود که هر روز به زیارت مرقد مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مشرف شوند؛ مگر اواخر که به علت کهولت سن، برخی روزها مشرف نمی‌شدند و فرموده بودند: هر روز دنبال من بیایید اگر حالم مقتضی بود همراه شما می‌آیم.

در طول سال معمولاً بین الطلوعین و در ماه رمضان معمولاً برای نماز ظهر و عصر مشرف می‌شدند.

قبل از تشرّف حتّی المقدور غسل نموده و ما را هم امر میکردند که اگر مشکلی نیست برای زیارت غسل کنیم. فتوایشان هم این بود که با غسل زیارت می‌توان نماز خواند، به شرط آنکه انسان مشرف شود و زیارت کند.<sup>۱</sup>

۱. این نوع شرط را در اصطلاح «شرط متأخر» گویند؛ شرط چیزی است که بیرون از حقیقت موضوع است ولی موضوع به آن بستگی دارد. و اگر تحقق شرط بعد از مشروط باشد، به آن «شرط متأخر» گفته می‌شود؛ مانند غسل شبانه که شرط صحّت روزه زن مستحاضه در روز گذشته است، و اجازه مالک طبق نظر برخی (بنا بر کاشفیت اجازه نه ناقلیت آن) نسبت به عقد فضولی.

مقیّد بودند تا جائیکه می شود حتماً پیاده به حرم بروند، به جز دو سال آخر عمرشان که پیاده رفتن برایشان سخت شده بود و با ماشین خدمتشان رسیده و حرم مشرّف می شدیم.

میفرمودند: سواره مشرّف شدن خلاف ادب است. به کسانی که راهشان دور بود میفرمودند تا نزدیک حرم با وسیله نقلیه بیایند و از حدود میدان شهدا مثلاً پیاده مشرّف شوند و اگر با دوچرخه هستند دوچرخه را دستشان بگیرند و در برگشتن سوار شوند.

میفرمودند: انسان وقتی به محضر امام علیه السلام مشرّف می شود باید به عظمت مقام آن حضرت توجه داشته و حرمت زیارت و آن مکان مقدّس را حفظ نماید. باید هنگام تشرّف بهترین لباس خود را بپوشد و عطر بزند و آراسته و منظم مشرّف شود؛ مانند وقتی که به محضر بزرگی می رود و بهترین لباس را می پوشد و خود را آراسته می نماید.

خود ایشان هم بهترین لباسهای خود را هنگام زیارت می پوشیدند و عطر استعمال می نمودند.

گاهی برخی از افراد را در حرم میدیدیم که لباسی غیر مناسب پوشیده و برای پوشاندن آن، یک عبا بر دوششان انداخته اند و به حرم مشرّف شده اند. میفرمودند: آیا این افراد هنگامی که به میهمانی میروند هم همینطور لباس می پوشند؟ آیا این طرز لباس مناسب حرمت حرم حضرت است؟ انسان باید لباس رسمی خود را بپوشد و بعد اگر خواست روی آن عبا نیز بیندازد چه بهتر. میفرمودند: در طول مسیر زیارت باید با سکینه و وقار و با حال توجه و خضوع حرکت نمود. انسان نباید در مسیر به مغازه های اطراف و بازار و افرادی که در حال تردّد هستند توجه نماید و با کسی صحبت کند، بلکه باید حال حضور قلب را در خود حفظ نموده و به ذکر و توجه مشغول باشد.

وقتی در محضرشان پیاده مشرف می شدیم اگر کسی در مسیر می آمد و مطلبی داشت و صحبتی میکرد، اگر مثلاً حقیر خدمتشان بودم، به آن شخص میفرمودند: به ایشان بگوئید (و به حقیر اشاره میکردند). و وقتی که وارد حرم می شدند دیگر مطلقاً با کسی صحبت نمی کردند مگر آنکه کسی سلام کند و جواب دهند و به طور کل محو در حضرت رضا علیه السلام بودند.

در طول مسیر که خدمتشان حرم مشرف می شدیم و همینطور در دیگر مواقع که در خدمتشان پیاده حرکت میکردیم، مواظب بودند که مبادا ما عقب تر حرکت کنیم، و به محض آنکه کمی عقب میرفتیم فوراً میفرمودند: بیایید جلو و کنار من حرکت کنید. و این معنی برای ما بسیار سخت بود؛ چون هم حق پدری و هم رعایت ادب نسبت به مقام ملکوتی ایشان اقتضا میکرد که عقب تر حرکت کنیم و بدون اختیار کمی از ایشان فاصله می گرفتیم و ایشان باز تذکر میدادند و این مسأله گاه مکرر اتفاق می افتاد.

بارها میفرمودند: خداوند بنده ای را که جلو راه برود و دیگران پشت سرش حرکت کنند دوست ندارد و سنت آنستکه همه با هم حرکت کنند و کسی به جهت بزرگی و سروری مقدم بر دیگران نباشد.<sup>۱</sup>

در ورود به حرم مطهر از دربهای اصلی و بزرگ وارد می شدند و مقید

۱. از حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام مروی است که فرمودند: ما أرى شيئاً أضرَّ بِقُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ خَفَقِ النَّعَالِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ. «نمی بینم که چیزی برای قلوب مردان از شنیده شدن صدای کفشها در پشت سرشان مضرتر باشد.» (مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۵) و نیز روایت است که حضرت یک بار بیرون آمدند و عده ای پشت سر آن حضرت پیاده حرکت میکردند. حضرت فرمودند: إِنَّ خَفَقَ النَّعَالِ خَلْفَ أَعْقَابِ الرِّجَالِ مَفْسَدَةٌ قُلُوبِ النَّوْكَى. «شنیده شدن صدای کفشها پشت سر مردان موجب فاسد شدن قلبهای کسانی می شود که از نعمت عقل بی بهره اند.» (بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۵؛ و مشکوة الأنوار، ص ۲۰۸)

بودند که در بها را در هنگام ورود و خروج ببوسند، چه درب صحن و چه در بهای داخل حرم.

مسیر تشرّفشان از سمت صحن سقاخانه (صحن انقلاب) بود، چون منزل در بالاخیابان (خیابان آیه الله شیرازی) قرار داشت و از آن سوی حرم وارد می شدیم. علاوه بر آنکه این صحن را بیش از صحنهای دیگر دوست داشتند و میفرمودند: از همه صحنها نورانی تر است.

سابقاً که خدمتشان مشهد مشرف می شدیم برنامه شان این طور بود که لدی الورود در صحن سقاخانه در مقابل گنبد (تقریباً مقابل پنجره فولاد) در اواخر صحن روی زمین می نشستند و حدود نیم ساعت تا چهل و پنج دقیقه گنبد را تماشا میکردند و توجه تامّ به حضرت داشتند.<sup>۱</sup> ولی زمانی که به مشهد مشرف شدیم مستقیماً وارد حرم می شدند.

از کفشداری که وارد می شدیم با اینکه به جهت کهولت سنّ حرکت کردن بدون عصا برایشان سخت بود، حتماً عصایشان را تحویل کفشداری میدادند و ایستادن در محضر حضرت امام رضا علیه السلام با عصا را خلاف ادب میدانستند. در مقابل دربی که به راهروی روضه مقدسه متصل است و سابقاً در آنجا کتیبه اذن دخول منصوب بود، اذن دخول میخواندند و هنگام ورود به روضه مقدسه گاهی خم شده و عتبه در (پائین چهارچوب در) را می بوسیدند<sup>۲</sup> و گاهی هم به بوسیدن کناره چهارچوب و خود درب اکتفاء میکردند.

---

۱. حقیر شنیدم که به برخی از رفقا فرموده بودند که: وقتی برای زیارت به حرم مشرف می شوید اگر از زیارت فارغ شدید و هنوز وقت باقی بود، کناری بنشینید و گنبد را تماشا کنید. و میفرمودند: نظر به گنبد حضرت موجب ریزش گناهان است.

۲. در مواقعی که از سفری به مشهد بازمی گشتند و به زیارت مشرف می شدند و ازدحام جمعیت نبود، مقید بودند که حتماً عتبه را ببوسند.

معمولاً تشریفشان نیم ساعت تا چهل و پنج دقیقه طول می کشید. زیارت می خواندند و مقداری هم در محضر حضرت می ایستادند و در بالاسر دو نماز دو رکعتی می خواندند و اگر وقت نماز بود مقداری بیشتر برای اداء نماز و تعقیبات توقّف میفرمودند. در ماه رمضان علاوه بر اینها مدّتی در بالاسر به قرائت قرآن مشغول می شدند.

حقیر متوجّه نمی شدم که ایشان چه زیارتی می خوانند، چون بسیار آرام و زیر لب از حفظ قرائت میفرمودند، ولی به افراد نوعاً زیارت آمین الله و زیارت مخصوصه حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام و زیارت جامعه (خصوصاً برای جمعه ها) را سفارش میفرمودند. گمان حقیر بر آن بود که ایشان هم غالباً در حرّمها زیارت آمین الله می خوانند، بجز در زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام که ظاهراً زیارت وارث می خواندند.

سابقاً که اطراف ضریح مطهر حائلی نبود و نیز در دیگر عتبات عالیات که به زیارت مشرف می شدیم، طبق مستفاد از برخی روایات و سیره مرحوم حضرت آقای حدّاد روحی فداه قبل از قرائت زیارت، هفت شوط طواف می نمودند.<sup>۱</sup>

---

۱. در کتاب شریف روح مجرّد میفرمایند: «قاعده حضرت آقا این بود که در هنگام تشرّف به حرم مطهر غسل میکردند و در وقت ورود، همیشه در صحن را می بوسیدند و پس از آن، در کفشداری و در رواق و در حرم را می بوسیدند و پس از اذن دخول، عتبه مبارکه را می بوسیدند و وارد می شدند و بدون خواندن زیارت، اول هفت شوط طواف از جانب چپ می نمودند، سپس زیارت می نمودند و در بالای سر و یا هر محلی که ممکن بود نماز می گزاردند.

و حقیر هم با جمیع رفقای که با ایشان مشرف می شدیم، در معیت ایشان به همین نحوه و کیفیت چهارچوب درها را می بوسیدیم، و هفت شوط طواف می نمودیم و سپس ⇨

پس از زیارت و قبل از خواندن نماز هم اگر اطراف ضریح شلوغ نبود جلو میرفتند و دستشان را در پنجره ضریح قرار داده و ضریح را می بوسیدند و گاهی بیشتر توقّف نموده و ضریح را در بغل می گرفتند، و اگر شلوغ بود سعی میکردند از عقب فقط دستی بر ضریح بکشند و عبور کنند.

پس از زیارت، در هر جا که نزدیکتر بود و خالی بود نماز می گزاردند و ترجیحاً در بالاسر حضرت نماز زیارت را می خواندند و دو رکعت نماز هم همیشه علاوه بر نماز زیارت بجا می آوردند که حقیر متوجّه نشدم به چه نیّت بود. و اگر مقارن اذان بود نوافل و نمازهای واجب را هم در حرم بجا می آوردند. از مسجد گوهرشاد و صفا و روحانیت و نورانیت آن بسیار تعریف میکردند و خیلی از اوقات نماز را در شبستانهای شرقی یا غربی مسجد می خواندند.

« زیارت و نماز زیارت را بجای می آوردیم.

و چون فعل اولیای خدا حجّت است، تا به حال رویّه حقیر هم در زیارت، از بوسیدن درها و طواف به همین نحوه بوده است. یعنی تا زمانیکه دور ضریح مطهر را حائل نگذارده بودند که قسمت مردها از زنها مجزّا گردد، تقریباً مدّت چهارده سال، حقیر تابستانها و بعضی اوقات دیگر چون شهر رجب، و یا احیاناً بیست و سوم ذی القعدة الحرام که توفیق زیارت عنایت می شد، دور قبر مطهر همین هفت شوط طواف را می نمودم؛ و بناءً بر متابعت از حضرت آقای حدّاد مطلب چنین بوده است.»

و سپس بحثی مستوفی در باب استحباب طواف در مراقد شریفه مطرح فرموده اند.

(روح مجرّد، ص ۱۹۶ تا ۲۰۴)

البته حضرت آقای حدّاد و والد معظم در زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مقید بودند که در هنگام طواف از پائین پای حضرت که قسمت دفن شهدای کربلا است عبور نکنند و برای طواف مسیری را با فاصله چندین متر از قبر در ناحیه پائین پا انتخاب میکردند، ولی در زیارت دیگر ائمه علیهم السلام دور خود ضریح طواف می نمودند.

میفرمودند: ببینید اسلام با نفوس چه میکند؟ گوهر شادخانم، زنی بوده از تبار مغول و غیرمسلمان. وقتی اینها اسلام می‌آورند آنقدر نور و طهارت اسلام عجیب است که نفوس را زیر و رو میکند و این خانم اینچنین با اخلاص مسجد را می‌سازد که این روحانیت و نورانیت را داشته و سالها این برکات از آن ساری و جاری می‌شود.

هنگام خروج از حرم نیز دربها را می‌بوسیدند و رو به حرم نموده سلام داده و تودیع میکردند، و اگر در مسیر رفت و برگشت از مقابل پنجره فولاد عبور میکردیم آنجا نیز عرض ادب نموده و سلام میدادند. گاهی پس از زیارت بر سر مزار مرحوم شیخ بهائی و شیخ حرّ عاملی آمده و فاتحه می‌خواندند و أحياناً بر مزار مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی نیز توقّفی نموده و فاتحه‌ای قرائت میکردند.

#### زیارت سائر مشاهد مشرفه

در زیارت عتبات عالیات نیز معمولاً در جهات کلیّ به همین منوال عمل می‌نمودند. وقتی به عتبات مشرف می‌شدند چون محلّ سکونت و اقامتشان منزل حضرت آقای حدّاد بود مستقیم به کربلا میرفتند و از آنجا به دیگر مشاهد مشرف می‌شدند که شرح و تفصیل آن را به مناسبت در کتاب شریف روح مجرد مرقوم نموده‌اند.

در کربلا ابتداء به زیارت حضرت سیّدالشّهداء می‌رفتند و طبق آداب وارده، آن حضرت و سپس حضرت علیّ اکبر علیهما السّلام و سپس شهدای کربلا رضوان الله علیهم را زیارت می‌نمودند و بعد به زیارت حضرت أبا الفضل العباس علیه السّلام مشرف می‌شدند. در سامراء به زیارت سرداب حضرت صاحب الأمر ارواحنا لتراب مقدّمه

الغدَاء مَقِيْد بودند، و در محضر حضرت آقای حدّاد به آنجا مشرّف می شدیم و نماز و توسّل و دعای آن را بجا می آوردند، و زیارت در سرداب را زیارت حضرت امام زمان و مکمّل زیارت سائر معصومین در مشاهد مشرّفه می شمردند.

### زیارت امام زادگان

نسبت به امام زادگانی که سند معتبری بر مدفن ایشان و جلالت و مقام آنها بود نیز اهتمام زیادی داشتند.

درباره حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها بسیار به ما سفارش میکردند. در زمان تحصیل در قم میفرمودند: حتماً روزی یک بار به حرم آن حضرت مشرّف شده زیارت کنید و دو رکعت نماز هدیه بخوانید و برگردید.<sup>۱</sup> نسبت به حضرت عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه نیز ترغیب و تأکید فراوانی داشتند و از کرامت و بزرگواری ایشان حکایاتی را بیان می نمودند. و نیز نسبت به امامزاده حمزه بسیار عنایت داشتند<sup>۲</sup> و به ساکنین شهرری و طهران

۱. چون ما در آن زمان محصل بودیم میفرمودند: شما مداومت بر زیارت داشته باشید ولی زیارت را طول ندهید تا به درستان برسید. ولی افرادی که از تحصیل فارغ شده اند یا طلبه نیستند، به حسب شرائط مناسب است زیارت را بیشتر ادامه دهند.

۲. مشهور این است که امامزاده حمزه ای که در کنار حضرت عبدالعظیم مدفونند فرزند بلافضل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام هستند، ولی برخی نیز گفته اند ایشان از نوادگان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می باشند.

درباره نسب امامزاده حمزه در روح مجرد از محدث قمی نقل میفرمایند: «از مکاشفه ای که آیه الله آقا سید مهدی قزوینی طاب ثراه از والد خودش نقل کرده و حاجی نوری در نجم ثاقب روایت کرده است معلوم می شود که سید مزبور بنا بر آن نهاده است که حمزه واقع در حله را حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام بداند و امامزاده حمزه ای را که ⇨



سفارش می نمودند که بر زیارت آن دو بزرگوار مداومت داشته باشند و به بهانه دوری راه و اشتغالات، خود را از این فیض عظیم محروم ننمایند.

خودشان هر وقت به طهران تشریف می بردند حتماً به زیارت حضرت عبدالعظیم می رفتند و سپس نزد ضریح امامزاده حمزه رفته و زیارت می نمودند و پس از خواندن نماز بیرون می آمدند و در صحن مطهر در مقابل امامزاده طاهر (که ایشان هم امامزاده ای منور هستند) می ایستادند و سلام داده و فاتحه ای قرائت میکردند. و گاهی بر سر قبر مرحوم طیب نیز رفته و فاتحه ای می خواندند.<sup>۱</sup>

از امامزاده سید ناصرالدین و امامزاده یحیی و برخی دیگر نیز تجلیل میکردند و گاهی در خدمتشان به زیارت آنها نیز مشرف می شدیم.

در شیراز نیز هرگاه تشریف می بردند به زیارت حضرت شاهچراغ و امامزاده سید محمد عابد و امامزاده سید علاءالدین حسین که بنا بر مشهور هر سه بزرگوار از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام هستند<sup>۲</sup> مقید بودند و

---

« جانب مقدم قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام است او را حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه ابن حسن بن عبیدالله بن عباس بدانند؛ والله العالم. » (روح مجرد، ص ۳۵)

ولی در هر صورت علامه والد نسبت به ایشان عنایت داشته و میفرمودند: مردم طهران زیر سایه حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه زندگی می کنند.

۱. مرحوم علامه والد در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۲۱۳

تا ۲۱۷ و امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳۱ به مختصری از شرح حال وی اشاره فرموده اند.

۲. محدث قمی در منتهی الامال در شرح احوال جناب احمد بن موسی و برادرشان

محمد بن موسی آورده است:

« شیخ مفید فرموده که: احمد بن موسی سیدی کریم و جلیل و صاحب ورع بوده و

حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام او را دوست میداشت و مقدم میداشت، و یک قطعه «

◀ زمینی با آب آن که معروف بود به «یسیره» به او بخشیده بود. نقل شده که احمد هزار مملوک از مال خویش آزاد نمود.

خبر داد مرا شریف أبو محمد حسن بن محمد بن یحیی که گفت: حدیث کرد مرا جدّم که گفت: شنیدم از اسمعیل بن موسی علیه السّلام که می گفت: بیرون رفت پدرم با اولاد خود به بعضی از املاک خود به مدینه، و اسمعیل اسم آن ملک را ذکر کرد لکن یحیی فراموش کرد. اسمعیل گفت که: بودیم ما در آن مکان و بود با احمد بن موسی علیه السّلام بیست نفر از خدم و حشم پدرم. اگر می ایستاد احمد، می ایستاد [ند] با او، و اگر می نشست احمد می نشستند با او. و علاوه بر این پدرم پیوسته نظرش با او بود و پاس او را می داشت و از او غافل نمی شد، و ما برنگشتیم از آنجا تا آنکه احمد برگشت و طیّ کرد بیابان را از بین ما.

فقیر گوید که: این احمد، معروف به شاه چراغ است که در داخل شهر شیراز مدفون است و در ظاهر نیز از جهت قبّه و صحن و ضریح و خدّام و غیره تعظیم و احترام دارد. و این أحقر در سنّه هزار و سی صد و نوزده در مراجعت از بیت الله الحرام از شیراز برگشتم و در آن بلده تربت پاک او را زیارت کردم و از باطن آن بزرگوار استمداد نمودم. و در نزدیکی قبر آن جناب مزاری دیگر است، معروف است به میر سید محمد برادر آن حضرت.

صاحب روضات الجنّات گفته که: در بعضی کتب رجالیه است که احمد مدفون به شیراز است و مسمّی است به سید السّادات، و در این زمان مشهور شده به شاه چراغ. و به تحقیق به تواتر رسیده کرامات باهره از مرقد طاهرش. پس نقل کرده کلمات اشخاصی که تصریح کرده اند به آنکه احمد بن موسی در شیراز مدفون است.

و محمد بن موسی علیه السّلام، برادر اعیانی احمد نیز مردی جلیل القدر و صاحب فضل و صلاح بوده و پیوسته با وضو و طهارت و صلاة بوده و شبها مشغول وضو و نماز می گشت و چون از نمازها فارغ می شد ساعتی استراحت میکرد، دیگر باره از خواب برمی خاست و مشغول طهارت و صلاة می گشت، باز لختی استراحت میکرد باز برمی خاست و وضو می گرفت و مشغول نماز می گشت، و این بود عادت او تا صبح طلوع می کرد؛ چنانچه هاشمیّه کنیز رقیّه دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام نقل کرده و ▶

زیارت این بزرگواران را بر زیارت دیگر امام زادگان و اولیاء مدفون در شیراز مقدم میداشتند.

نسبت به بقیه امام زادگان هم به حسب مراتب و درجات و اعتبار مدفن و مرقدشان احترام و تعظیم می نمودند.<sup>۱</sup>

گفته که: هیچ‌گاهی من محمد را دیدار نکردم مگر آنکه این آیه را از کتاب خدا یاد میکردم:  
كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ آلِئِلٍ مَا يَهْجَعُونَ.

صاحب روضات الجنات در باب احمدین از انوار سید جزیری نقل کرده که گفته: احمدبن موسی علیه السلام کریم بود و امام موسی علیه السلام او را دوست می داشت، و محمدبن موسی صالح و ورع بود. و هر دو مدفونند در شیراز و شیعیان تبرک می جویند به قبرهای ایشان و بسیار زیارت می کنند ایشان را، و من زیارت کرده ام ایشان را بسیار. مؤلف گوید که: محمدبن موسی علیه السلام را به جهت کثرت عبادتش «محمد عابد» می گفتند. و عقب او از پسرش سید ابراهیم است که او را «ابراهیم مجاب» می گفتند. و سبب تسمیه او به مجاب چنانچه سید تاج الدین بن زهره گفته اینستکه: در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام داخل شد و عرض کرد: السَّلامُ عَلَیکَ یا ابا، شنیده شد صوتی در جواب او: و عَلَیکَ السَّلامُ یا وَلَدِی. قبر شریفش در حائر مقدس است. «منتهی الآمال، ج ۳، ص ۱۵۶۳ تا ۱۵۶۵»

۱. همه امام زادگان از حیث انتساب به خاندان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارای حرمتند.

منتهی آنانکه تسلیم امام عصر خود بوده و از شیعیان محسوب می شوند مقام و احترام خاصی دارند؛ خصوصاً که در جلد اول این کتاب عرض شد که ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر در مسیر سلوک و بندگی خداوند قدم بگذارند سیرشان از دیگران سریعتر بوده و به مفاد روایت شریفه حضرت امام رضا علیه السلام: *إِنَّ وُلْدَ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ عَلَیْهِمَا السَّلامُ إِذَا عَرَفَهُمُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ یَكُونُوا کَالنَّاسِ*. (بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۲۳) مقامات عالیتری را حائز می شوند.

به هر حال عرض ادب به محضر هر یک از این بزرگواران باید متناسب شأن و مقام

### مزارات بزرگان:

حال که سخن بدینجا رسید جا دارد به برخی از مزاراتی که مرحوم علامه والدگاهی مشرف می‌شدند و به آن عنایت داشتند و در خاطر حقیر مانده است اشاره شود، بحول الله و قوتّه.

⇨ ایشان باشد و برای کسانی که در امرشان شک و تردید وجود دارد، می‌توان حمد و سوره‌ای رجاء قرائت کرد که اگر از مخالفان نبوده‌اند به آنها برسد.

زیارتنامه معروفی که سید جلیل‌القدر ابن طاووس در مصباح‌الزائر آورده و متضمّن معانی عالی و بلندی است، همانطور که مرحوم علامه مجلسی (بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۷۲) از سید نقل نموده است، مخصوص برخی از امام‌زادگان مانند حضرت علی‌اکبر و حضرت أبوالفضل‌العبّاس و حضرت قاسم‌بن موسی بن جعفر در حلّه و امام‌زاده سیدمحمد در نزدیکی سامراء و حضرت عبدالعظیم و حضرت معصومه علیهم‌السّلام و امثال این بزرگواران است و آنچه مرسوم شده که این زیارتنامه را در مقابر بسیاری از امام‌زادگان نصب می‌کنند صحیح نیست.

مضامین این زیارتنامه به گونه‌ایست که به نحو اطلاق، فقط خطاب به انسان کامل می‌تواند بیان شود: *أَشْهَدُ أَنَّكَ قُلْتَّ حَقًّا وَ نَطَقْتَ حَقًّا وَ صِدْقًا وَ دَعَوْتَ إِلَى مَوْلَايَ وَ مَوْلَاكَ عَلَانِيَةً وَ سِرًّا فَازْ مُتَّبِعْكَ وَ نَجَا مُصَدِّقُكَ وَ حَابٍ وَ خَسِرَ مُكَدِّبُكَ.* و یا آنکه میفرماید: *أَنْتَ بَابُ اللَّهِ الْمُؤْتَى مِنْهُ وَ الْمَأْخُودُ عَنْهُ.* و یا: *أَسْتَوْدِعُكَ دِينِي وَ أَمَانَتِي وَ خَوَاتِيمَ عَمَلِي وَ جَوَامِعَ أَمَلِي؛* که تعبیر باب‌الله و به‌ودیعت‌نهادن دین و خواتیم عمل و جوامع امل در نزد غیر از کامل معنی ندارد.

زیرا انسان در صورتی می‌تواند دین خود و خواتیم عملش را در نزد کسی امانت بگذارد که وی دارای احاطه بر اعمال و دین وی بوده و بتواند آن را حفظ نموده و در موعد لازم به انسان برگرداند، و چنین چیزی به نحو اطلاق فقط از انسان کامل ممکن است؛ انسان کامل است که می‌تواند بر اعمال هر زائری با هر درجه‌ای و هر مرتبه‌ای از معرفت، احاطه و هیمنه داشته باشد و آن را به صورت امانت در همه نشأت برای زائر حفظ بفرماید.

از مزارات مشهد مقدّس به خواجه أباصلت<sup>۱</sup> بسیار عنایت داشتند و

۱. علامه والد در امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۰۶ تا ۱۲۴ به تفصیل درباره احوال خواجه أباصلت و اثبات تشیع او و اینکه از خواص اصحاب بوده است، بحث فرموده‌اند و در نهایت میفرمایند:

«أبوصلت به مقدار دو سال تقریباً شرف محضر حضرت امام رضا علیه السلام را دریافته است، و عصر حضرت امام محمدالتقی و مقداری از عصر حضرت امام علی التقی علیهما السلام را ادراک کرده است؛ زیرا سکونت او در مَرُو بود، و در سنه ۲۰۰ هجری مأمون حضرت امام رضا علیه السلام را از مدینه به مَرُو طلبید و شهادت آن حضرت بنا بر مشهور در سن ۵۵ سالگی، در آخر ماه صفر از سنه ۲۰۳ واقع شد. و شهادت حضرت جواد الائمه امام محمدالتقی علیه السلام در سنه ۲۲۰ واقع شد. و شهادت حضرت هادی امام علی التقی علیه السلام در سنه ۲۵۴ واقع شد.

علت آنکه روایات وارده از أبوصلت از امام رضا و مقدار قلیلی از حضرت امام محمدتقی می باشد، به جهت آنستکه محل سکونت آن دو امام دیگر یعنی امام جواد و امام هادی در بغداد و مدینه و سامراء بوده است، و اقامت أبوصلت در مَرُو؛ رحمة الله علیه و رضوانه علیه. قبر أبوصلت هَرَوی، در مشهد مقدّس رضوی، در خارج از شهر به فاصله دو فرسخ بوده و مزار شیعیان است.»

و در تعلیقه ص ۱۲۳ از محدث قمی در سفینه البحار نقل میفرمایند:

«مأمون بعد از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام او را حبس کرد. یک سال در حبس بماند و خسته شد و سینه اش تنگ شد و خداوند را برای نجات خود به محمد و آله الطاهرین بخواند، در این حال حضرت امام محمدتقی علیه السلام او را به اعجاز بیرون آورد. و أبوصلت از وقتی که حضرت امام رضا علیه السلام داخل در نیشابور شدند، با آن حضرت بود تا وقت شهادت او. احادیث شریفه‌ای از حضرت امام رضا علیه السلام از پدران او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است درباره شکر مُنعم و نعمت‌های منعم و در معنای ایمان که سزاوار است با آب طلا نوشته شود. در مجلس أبوصلت دانشمندان متفکّه و اصحاب حدیث حاضر می شدند.»

سابقاً که به مشهد مشرف می شدند گاهی به زیارت ایشان رفته و از ایشان تجلیل می نمودند.

گاهی هم به زیارت پیرپالان دوز<sup>۱</sup> و گاه به زیارت مرحوم شیخ طبرسی می رفتند.

از کنار میدان گنبدسبز که مزار مرحوم شیخ مؤمن<sup>۲</sup> است هر وقت پیاده یا با ماشین عبور میکردند، مقید بودند حتماً فاتحه ای بخوانند و به ما هم سفارش می نمودند، ولی در آن زمان معمولاً درب مقبره بسته بود و حقیر در خاطر نمیست که در محضرشان بر سر مزار رفته باشیم.

به قبرستان خواجه ربیع و مزار وی رفته بودند، ولی از شخصیت ایشان تجلیلی نمی کردند، بلکه همیشه می فرمودند: انسان باید در برابر امام علیه السلام تسلیم باشد و از خود هیچ استقلالی نداشته باشد. عبادتی که بدون نظر امام باشد هیچ است، عبادتی ارزش دارد که بر اساس مقابله با آنانیت و هستی

۱. مرحوم شیخ محمد عارف عباسی کارندهی معروف به پیرپالان دوز، از عارفان قرن دهم هجری بوده و حکایاتی از وی بر سر زبانها مشهور است. می گویند که وی با آنکه دارای مقام و اعتباری بوده و می توانسته به راحتی امرار معاش نماید، ولی از راه پالان دوزی زندگی خود را می گذرانده است.

۲. مرحوم شیخ محمد مؤمن از بزرگان علماء و اهل معنی است که در آغاز قرن یازده هجری قمری در مشهد متولد شد. مدتی در نزد عالمان خراسان همچون آخوند ملاحسین یزدی تحصیل نمود و سپس راهی حوزه اصفهان شده و تحصیلات خود را در زمینه های فقه و کلام و ریاضیات تکمیل نمود و دوباره به مشهد بازگشت.

وی حاشیه ای بر شرح لمعه و کتابی در ادعیه و تفسیری بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام از آغاز تا سوره انفال تألیف نموده است که در اواسط تألیف آن در دهه هشتم قرن یازده دار فانی را وداع گفت. مزار آن بزرگوار در میدان گنبدسبز در مشهد مقدس واقع است.

مجازی پنداری باشد و انسان را در مسیر عبودیت و نیستی پیش ببرد، نه عبادتی که وزنه‌ای بر انسان بیفزاید.

خدا زان خرقه بیزار است صد بار که صد بت باشدش در آستینی  
سپس مثال میزدند به خواجه ربیع که وی در جنگ صفین به محضر  
حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین ما در این  
جنگ شک داریم. ما را به سرحدات بفرست تا با کفار جنگ کنیم که جنگ با  
کفار واجب است و شبهه‌ای هم ندارد، و حضرت نیز وی را به سرحدات ری  
فرستادند.<sup>۱</sup>

۱. این مطلب را مرحوم مجلسی در جلد سی و دوم بحارالانوار از کتاب وقعه‌الصّفین

نصرین مزاحم نقل نموده و گوید:

«وَأَنَّهُمْ آخِرُونَ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فِيهِمْ رِبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ أَرْبَعُمِائَةٍ  
رَجُلٍ . فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا شَكَّكْنَا فِي هَذَا الْقِتَالِ عَلَى مَعْرِفَتِنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا عَنَاءَ بِنَا وَ لَا بِكَ  
وَ لَا بِالْمُسْلِمِينَ عَمَّنْ يُقَاتِلُ الْعَدُوَّ، فَوَلَّيْنَا بَعْضَ هَذِهِ الثُّغُورِ نَكُونُ بِهِ نُقَاتِلُ عَنْ أَهْلِهِ . فَوَجَّهَهُ عَلِيُّ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ثَغْرِ الرَّيِّ، فَكَانَ أَوَّلَ لَوَاءٍ عَقَدَهُ بِالْكُوفَةِ لَوَاءَ رِبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ.» (بحارالانوار، ج ۳۲،  
ص ۴۰۶؛ و وقعه‌صّفین، ص ۱۱۵)

نظیر همین امر را صاحب قاموس الرجال از الأخبار الطوال دینوری نیز روایت نموده و  
از استیعاب ابن عبدالبرّ و فتوح بلاذری نیز روایت کرده که خواجه ربیع در جنگ صفین حاضر  
نبوده و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وی را امیر بر کسانی قرار دادند که متمایل به  
شرکت در صفین نبودند و آنان را برای جنگ با دیلم به نواحی قزوین فرستادند.  
(قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۳۵ و ۳۳۶)

باید توجه نمود که این معنی منافاتی ندارد با آنچه در برخی از روایات در مدح  
خواجه ربیع آمده و وی را از شیعیان امیرالمؤمنین و مخالفان خلفای غاصب و متهمان به  
رفض شمرده است و یا آنچه فضل بن شاذان در مدح او بیان کرده است؛ چنانکه کشی از  
علی بن محمد بن قتیبه روایت میکند که: از فضل بن شاذان درباره‌ی زهاد ثمانیه سؤال شد و

میفرمودند: جهاد با کفار در ریاطها در سرحدات واجب است و در آنجا عده‌ای در هنگام نبودن جنگ در فراغت خاطر به عبادت نیز مشغول می‌شده‌اند، ولی این جهاد و عبادت که با جدا شدن از امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه باشد چه قدر و قیمتی دارد؟ اگر خواجه ربیع راهش مستقیم و معرفتش کامل بود، باید در خدمت حضرت می‌ماند و هرچه آن حضرت میفرمودند همان را انجام میداد، چه نماز و عبادت باشد و چه جهاد در سرحدات و با کفار و چه جهاد با جمعی مسلمان‌نما که زیر علم معاویه به جنگ با حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول شده‌اند؛ اینگونه زهد ارزشی ندارد گرچه او را از زهد ثمانیه به حساب آورند.

در باب رفتن بر سر قبر شاعر مشهور طوس: فردوسی، غیرت خاصی داشته و به شدت از آن منع میکردند. تا جائیکه شنیده شد که به یکی از افرادی که می‌خواست بر سر قبر وی برود فرموده بودند: اگر بروی، زیارتت از حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام باطل میگردد.

«وی گفت: «الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَ هَرَمُ بْنُ حَيَّانَ وَ أُوَيْسُ الْقَرْنِيُّ وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ قَيْسٍ وَ كَانُوا مَعَ عَلِيٍّ وَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ كَانُوا زُهَادًا أَتْقِيَاءَ - إِلَى آخِرِ مَا ذَكَرَهُ.» (رجال الکشی، ص ۹۷)

زیرا همانطور که علامه والد میفرمودند، امر تشیع در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بسیار مبهم بوده و حتی آنانکه از اصحاب و موالیان و شیعیان حضرت محسوب شده و اهل تقوا و زهد نیز بودند، مقام امامت و عصمت مطلقه آن حضرت را به درستی نمی‌شناختند و فقط اوحدی از اصحاب به ضرورت تسلیم محض و اطاعت مطلق حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام معترف بوده‌اند.

از مجموع این روایات می‌توان فهمید که وی گرچه از موالیان آن حضرت و اهل زهد و دوری از دنیا و عبادت بوده است، ولی معرفتش نسبت به مقام ولایت ناقص بوده و قلباً خود را تسلیم آن حضرت ننموده است.



میفرمودند: فردوسی مسلمانی شیعه بوده و شخصی حکیم و دارای قریحه شعری عالی بوده است، ولی از نظر عمل بر طبق واقعیات و ترک عالم اعتبار و حرکت به سوی حضرت حق و برگزیدن متاع جاودانه عالم آخرت بر دنیای گذرا، انسانی خاسر و تهی دست بوده که سی سال از عمرش را در راه اوهام و خیالات صرف نموده و تلاش کرد تا با داستانهای افسانه‌ای برای ایرانیّت و ملیّت ایرانی و زبان فارسی پشتوانه‌ای بسازد و به تعبیر خودش عجم را زنده نماید و بر خلاف تعالیم انسان ساز قرآن کریم که همه تأکیدش بر اتّحاد مسلمانان بر اساس توجّه به سوی توحید و عمل به قرآن کریم است و افتخار به استخوانهای پوسیده نیاکان و تفاخر به گذشتگان را باطل می‌داند، میان عرب و عجم تفرقه انداخته و ایرانیّت را در مقابل عربیت قرار دهد.

و چون کارش بر خلاف مسیر شرع مطهر بود خداوند هم برکت را از او سلب نمود و در دنیا دست خالی ماند و امر آخرتش با خداوند است که شاید به برکت تشیّع و ولانش مورد شفاعت قرار گیرد:

بسی رنج بردم در این سال سی      عجم زنده کردم بدین پارسی  
چو از دست دادند گنج مرا      نبد حاصلی دسترنج مرا<sup>۱</sup>

۱. در کتاب شریف نور ملکوت قرآن می‌فرمایند: «و نقل شده است که: بعضی از مشایخ، فردوسی را پس از مرگ در خواب دید که در فردوس در درجات عالیّه است. از او پرسید که این درجه را به چه یافتی؟! گفت: به یک بیت که در توحید گفتم:

جهان را بلندی و پستی توئی      ندانم چه‌ای هر چه هستی توئی»

و در حاشیه فرموده‌اند: «گناه بزرگ فردوسی این بود که سی سال تمام برای جمع‌آوری افسانه‌ها و داستانهای عجم رنج برد، و در شصت هزار بیت شاهنامه را، به عشق دریافت جائزه از سلطان محمود غزنوی سرود. و در حقیقت زنده کردن اساطیر ایرانیان پیشین در ظاهر برای مقابله با عرب بود، ولیکن با روح اسلام که تفاخر ملّی را سرکوب میکند، و»

میفرمودند: گذشته از آنکه خودش شخصی خاسر و زیانکار بود، مزدوران پهلوی هم تا توانستند از وی سوء استفاده نموده و وی را علم مخالفت با زبان عربی و تمدن اسلام قرار داده و سعی کردند با زنده داشتن فردوسی و کتابش، ملیت موهومی ایرانی را زنده کنند.

برای او هزاره گرفتند؛ با چه هزینه‌های هنگفتی افرادی را از کشورهای خارجی دعوت نمودند و در طهران جلساتی را برگزار کردند و در سایه پیگیری‌های کیخسر و شاهرخ نماینده زردشتیان در مجلس، مکان قبر نامشخص وی را با حدس و تخمین تعیین نمودند و با پولی که بخش معتنا بهی از آن از راه فروش بلیط بخت آزمائی به دست آمده بود، برایش مقبره‌ای به سبک هخامنشی و به یادبود کورش ساختند و آن را آباد کردند، تا وی را نشان مخالفت با اسلام قرار داده و در کنار قبر این شاعر شیعه به ترویج ملی‌گرائی و زردشتی‌گرائی بپردازند.

با این وجود آیا جا دارد انسان شیعه مؤمن که به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است، به دیدار قبر وی برود و با مزدوران استعمار در احیاء آثار باستانی ملی هم دست و هم داستان شده و قدمی در

---

⇨ افتخار به استخوانهای پوسیده را ناشی از جهالت میدانند، و برای ربط و پیوند تمام اقوام و همه نژادها دستورهای اکید دارد، و ندای آسمانی قرآنش: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ** از فراز زمین به کهکشانش رسیده است، تباین کلی داشت.

**فَلْهَذَا خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ**، نه از دنیا به بهره برد، چون سلطان محمود به وی جائزه دلخواه او را نداد، و نه از آخرتش، چون در مقابل قرآن، به کتاب افسانه‌ای اعتماد کردن و آنرا پشتوانه ملیت قرار دادن جز سیه‌روزی و عاقبت سوء چیزی در بر ندارد.

ولی آنچه مسلم است فردوسی شیعه بوده است و امید است به برکت تشیع او راه نجاتی برای او مفتوح باشد. «(نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۳ و ۲۴)

## پیشبرد اهداف آنها بردارد؟

رفتن بر سر قبر فردوسی، رفتن به سوی باطل و اعتبار و اوهام و احیاء آن است، و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام حرکت به سوی حق و توحید و دل‌کندن از عالم کثرت است، و این دو معنی در تعارض با یکدیگر می‌باشند و هر یک اثر دیگری را خنثی میکند و از بین می‌برد و شاید تعبیر علامه والد که فرموده‌اند: ثواب زیارت امام رضا علیه السلام را از بین می‌برد، از این باب باشد.<sup>۱</sup>

در مذهب شیعه احیاء و تعظیم قبور و ساختن بارگاه، فقط در صورتی جائز است که موجب تعظیم شعائر و تذکر به خدا و آخرت باشد؛ همچون قبر مطهر حضرت رسول الله و اهل بیت مطهر آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین؛ ولی تجلیل کردن و آرامگاه ساختن برای کسانی که مسیرشان مسیر عبودیت و تسلیم نبوده و عمر خود را در راه باطل به سر آورده‌اند جز خسران چیزی به دنبال ندارد.

۱. برخی گفته‌اند: مرحوم قاضی نورالله شوشتری به زیارت فردوسی رفته و شیعیان نیز به زیارت وی می‌رفته‌اند. و این امر دلیلی بر صحت زیارت قبر وی است.

اصل این سخن صحیح است و مرحوم قاضی نورالله در مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۰۹ فرموده است: «وفات فردوسی در شهر سنه احدى عشر و أربعمائه بوده و الیوم مرقد او با خرابی طوس عموماً و ویرانی عمارت او به امر عبیدالله خان اوزبک خصوصاً مشخص و معین است و جمهور انام، مخصوصاً شیعه امامیه، زیارت او بجا می‌آورند و مؤلف کتاب نیز به شرف زیارت او مشرف و فائز شده»؛ ولی این فرمایش ایشان دلیل بر صحت این کار بطور مطلق نیست. زیرا احیاء قبر فردوسی در زمان حال، احیاء آداب باستانی و ملی‌گرایی است و در آن عصر این طور نبوده و چه بسا از مصادیق احیاء تشیع نیز بوده است؛ زیرا احیاء ذکر یک شاعر بلندآوازه شیعه در میان حکومت اهل تسنن موجب عزت یافتن شیعیان بوده و عنوان ثانوی بطور موقت و گذرا به این عمل مصلحت بخشیده است.

مرحوم والد قدّس سرّه بر مسأله ملی گرائی و احیاء آداب و سنن جاهلی در مقابل سنّت اسلام، بسیار حسّاس بوده و روی این مسأله غیرت می ورزیدند. سالهای آخر عمر شریفشان مقارن با نهضت مجدّد ملی گرائی در این کشور بود و کسانی که به برکت انقلاب اسلامی چند سالی بود سر در لاک خود فروبرده و سخنی از کورش و داریوش و احیاء زند و پازند و اوستا به میان نمی آوردند، داشتند آرام آرام دوباره سر از بوتهٔ اختفاء بیرون میکردند. ایشان از این مسأله بسیار ناراحت بودند و در اواخر مکرّر ناراحتی خود را ابراز می نمودند و نمونه‌هایی از فعالیت‌های ایشان را که به سمعشان می رسید در مجالس بیان می فرمودند.

به همین مناسبت صفحاتی از مجلد چهارم نور ملکوت قرآن را به بحث در این زمینه اختصاص دادند و پس از تألیف رسالهٔ نکاحیه که شرحی بر صفحاتی از جلد اول نور ملکوت قرآن بود، تصمیم داشتند کتابی در شرح این بخش از جلد چهارم نور ملکوت قرآن بنگارند و برخی از فضلا را هم مأمور به جمع آوری منابع آن نمودند، ولی عمر شریفشان برای انجام این مهم کفایت نکرد.

باری، از مزارات اصفهان به زیارت تخت فولاد زیاد می رفتند، و از مزاراتی که در تخت فولاد مورد عنایتشان بود، یکی مزار مرحوم میرفندرسی بود که از مقام وی بسیار تجلیل میکردند و دیگری مزار مرحوم آخوند کاشی و مرحوم جهانگیرخان و دیگر مزار مرحوم آقا محمد بیدآبادی رضوان الله علیهم.

وقتی به مزار مرحوم آخوند کاشی می رفتیم بر سر مزار مرحوم حاج آقا رحیم ارباب هم که در همان نزدیکی است می رفتند و فاتحه ای می خواندند و از مقام علمی و تقوای ایشان تمجید می نمودند، ولی هر بار این مطلب را هم تکرار می فرمودند که: مرحوم حاج آقا رحیم ارباب با اینکه عالمی بزرگ و مجتهد

و متقی بود و نماز جمعه می خواند، عمامه نگذاشت؛ و علتش را اینطور می گفت که من تأسی به استادم مرحوم جهانگیرخان می کنم و چون ایشان عمامه نداشتند من هم نمی گذارم.<sup>۱</sup>

ولی این کار صحیح نیست؛ چرا انسان به حضرت رسول اکرم صلوات الله وسلامه علیه وآله اقتداء نکند و به جای تبعیت از سیره آن حضرت به استاد خود نظر نماید؟

به زیارت مزار مرحومین مجلسیین هم مقید بودند و گاهی نیز به بقعه چهل مؤمن در کنار مزار مرحوم بیدآبادی (که مرحوم خوانساری اول و مرحوم خوانساری دوم در آن مدفونند) تشریف می بردند.

به مساجد مختلف اصفهان نیز برای استفاده از معنویت و روحانیت آن می رفتند، ولی به «مسجد سید» عنایتی خاص داشتند و میفرمودند: خیلی باروح است. بر سر قبر خود سید شفتی رضوان الله علیه نیز حتماً تشریف می بردند. از مزارات شیراز بعد از زیارات امام زادگان معظمی که نامشان گذشت، به زیارت خواجه حافظ علیه الرحمه بسیار مقید بودند و در آنجا با مرحوم خواجه انس والفت و حالی خاص داشتند. هر بار که خدمتشان مشرف می شدیم مدتی

---

۱. مرحوم جهانگیرخان قشقائی در سنه ۱۲۴۳ هجری قمری در میان ایل قشقائی متولد شد. تحصیلات اولیه را در حال کوچ کردن با ایل آموخت. گویند در چهل سالگی هنگام آمدن به اصفهان برای خرید و رفع حوائج، با یکی از اهل معنی برخورد نموده متحول شد و رسماً در اصفهان به تحصیل علوم حوزوی و سلوک عملی پرداخت. ایشان هم مباحثه مرحوم آخوندکاشی و از شاگردان حکیم آقا محمدرضا قمشه ای و ملاحسینعلی تویسرکانی و شیخ محمدباقر نجفی مسجدشاهی است و سالها به تدریس حکمت متعالیه و فقه و اصول و ریاضی و هیئت پرداخت و تا آخر عمر ازدواج ننمود و در حجره مدرسه علمیه زندگی میکرد. ایشان در سال ۱۳۲۸ هجری قمری در سن ۸۵ سالگی رحلت نمود.

توقف میکردند و گاهی در صورتی که کسی تردّد نمی‌کرد میفرمودند برخی از همراهان اشعاری از مرحوم خواجه را بخوانند.

یک بار به برخی از رفقای شیراز فرمودند با مسؤول حافظیه هماهنگ کنند که برای سحر به زیارت مرحوم خواجه حافظ برویم. یکی دو ساعت قبل از اذان صبح به حافظیه رفتیم و نماز شب را در آنجا خواندند و بعد از آن، نماز صبح را به جماعت به ایشان اقتداء کردیم. باغبان یا متصدی حافظیه هم آمد و اقتداء نمود و بعد از نماز پرسید: ایشان کیستند؟ من تا به حال در عمرم نمازی این چنین نخوانده بودم.

در یکی از اوقاتی که مشرف شده بودیم فرمودند: با من صحبت نکنید تا من خودم به نزد شما بیایم. سرشان را روی قبر گذاشتند و قبر را در بغل گرفتند و شاید حدود بیست دقیقه این حال طول کشید. در این حال یکی از درویشی که شعر می‌خواند، کنار قبر آمد و بلندبلند شروع به شعر خواندن کرد که وجهی به وی داده شد تا مانع توجّه آقا نشود و رفت.

در آن زمان افرادی در حافظیه بودند که شهرت خانوادگیشان هم «حافظ» بود و می‌گفتند از نوادگان جناب خواجه می‌باشند. یکی از ایشان با بستنی از ما پذیرائی کرد. علامه‌ء والد مریض بودند و بستنی برایشان مناسب نبود، ولی فرمودند: این پذیرائی خواجه حافظ است، نمی‌شود نخوریم.<sup>۱</sup>

یک بار فرموده بودند: من چهل سال است به خواجه حافظ بدهکارم. و

---

۱. هرگاه بر مزار یکی از اولیا می‌رفتیم و کسی پذیرائی میکرد میفرمودند: این پذیرائی صاحب مقبره است. در کنار مزار مرحوم فیض مکرراً پذیرائی میکردند و ایشان میفرمودند: پذیرائی مرحوم فیض است. همچنین هر وقت به مزار مرحوم بهاری مشرف می‌شدیم اهل بهار می‌آمدند و گلیم می‌انداختند و از هندوانه‌های بزرگ بهار می‌آوردند و قاچ میکردند و ایشان میفرمودند: مرحوم آشیخ محمد دارند پذیرائی می‌کنند.

نیز فرموده بودند: اگر انسان مسافتی بسیار طولانی تا شیراز پیاده برود که به زیارت خواجه مشرف شود کاری نکرده است.

ایشان حال عجیبی با مرحوم خواجه داشتند، خصوصاً در آن دورانی که تازه از نجف برگشته بودند و حال عشق و سوزشان غلبه داشت و مجالسشان گرم بود؛ واقعاً در آن زمان شوریده بودند و آتش عشقشان ایشان را به سوی اشعار مرحوم خواجه می‌کشاند.

دیوان حافظ دم دست شان بود و هر وقت حالشان مقتضی بود، با تکیه به صوت، غزلی و ابیاتی از حافظ و گاهی دیگر شعرا می‌خواندند.<sup>۱</sup> بعدها هم که حال سوزشان به آرامش تبدیل شده و عشقشان به شکل دیگری سریان و جریان داشت، باز هم از اشعار خواجه می‌خواندند، ولی نه با آن حال و به آن کثرت. گاهی هم دیوان را به ما میدادند و میفرمودند: با صوت بخوانید.

بسیاری از مواقع که از تألیف فارغ می‌شدند و از پلّه‌های مکتبه پائین می‌آمدند، با تکیه به صوت از اشعار حافظ می‌خواندند و زمزمه می‌کردند. خصوصاً در زمان تألیف کتاب روح مجرد در خاطر دارم که حالشان منقلب بود و پس از تألیف که جهت رفع خستگی به اندرونی می‌آمدند شروع به

---

۱. علامه والد میفرمودند: برای تحصیل محبت و تجدید خاطره عشق و حضور قلب خوب است انسان قرآن کریم و ادعیه و نیز اشعار عرفانی را با صوت بخواند؛ و صدای نیکو را در اشتعال آتش محبت در قلب اثر فراوانی است. در قرائت قرآن به صوت حزین سفارش کرده و در خواندن اشعار و ادعیه نیز بر مطلق صوت خوش به تناسب محتوا و حال، تأکید داشتند. میفرمودند: عاشق اصلاً نمی‌تواند بدون صدا شعر بخواند و خودبخود صوت آوازش بلند می‌شود و حزن فراق درونی را در قالب آن صوت بیرون می‌ریزد.

خواندن حافظ می نمودند.

یک بار می خواستند مکه مشرف شوند، در هنگام جمع کردن وسائلشان، در کتابخانه و طاقچه و این طرف و آن طرف دنبال چیزی می گشتند. عرض کردم: دنبال چه هستید؟ فرمودند: دنبال دیوان حافظ، مکه رفتن با حافظ صفای دیگری دارد.

گاهی هم به تناسب حال به دیوان خواجه فال می زدند و از لسان الغیب در حلّ مشکل مدد می گرفتند.<sup>۱</sup>

به هر حال ایشان سالها بود که از اشعار خواجه مرهمی ساخته و بر زخم هجران نهاده و با آن، درد عشق حضرت حقّ را تسکین میدادند؛ و مرادشان از این بدهکاری چهل ساله به خواجه همین بود.

میفرمودند: اشعار حافظ لطیف است و در سیر سالک خللی ایجاد نمی کند، ولی برخی دیگر از شعراء چنین نیستند.<sup>۲</sup> خوب است سالک

۱. میفرمودند: برای تفأل به دیوان خواجه ابتداء فاتحه و صلواتی نثار روح خواجه کنید و بعد تفأل بزنید. غزلی که قسمتی از آن در اوّل صفحه آمده جواب است ولی غزل بعد هم باید خوانده شود که شاهد و مؤید برای غزل اوّل است؛ اوّلها طالع و ثانیها شاهد. تفأل به دیوان خواجه حقاً عجیب است و گاهی تمام دقائق مطلب را بیان میکند که جز اثر نفس ملکوتی خواجه نمی تواند چیز دیگری باشد، و از احاطه و سیطره وی در این نشأه حکایت می نماید.

۲. حقیر زمانی که حال انقلاب شدیدی داشتم اشعار غبار همدانی و مغربی را زیاد می خواندم. یک بار به بنده فرمودند: شما فقط حافظ بخوان، غبار را نخوان؛ غبار سوخته بود و کسی که عشقش زیاد است اگر غبار بخواند مثل او می سوزد و نمی تواند از عمرش استفاده ببرد.

توضیح آنکه: سالک برای طیّ مسیر سلوک محتاج رعایت تعادل است و باید در عین سلوک و رشد، ظرفش وسعت یافته و گنجایشش بیشتر شود تا واردات را تحمل نماید. ⇨



.....

⇨ اگر این معنی را مراعات ننماید نمی تواند راه را طحّ کرده و سفر را به پایان رساند، بلکه مثل شمع می سوزد و آب شده و تمام می شود و در اثر فشار عشق و فراق یا خوف، دیگر روح تاب و تحمّل بقاء را نداشته سریعاً قالب تهی میکند و از دنیا می رود و میوه ای نارس می ماند، در حالیکه اگر در سیر خود تعادل را رعایت می نمود، عمرش طولانی می شد و بیشتر استفاده می برد.

مثّل سالک سوخته مثل سیبی است که زیاد آفتاب بخورد و آبش خشک شده و جمع شود و از درخت بیفتد که اگر آفتاب آن معتدل بود و بر درخت دوام می آورد رشد کرده و بزرگ و شیرین می شد. آفتاب برای رشد میوه لازم و موجب حسن آن است، ولی اگر از حدّ بگذرد آن را پیش از اوان کمالش از درخت جدا می نماید.

علّت سوختگی سلاک غالباً یا آنستکه بدون استاد سیر می نمایند و یا آنستکه از استادی غیرکامل استفاده می برند که نمی تواند تعادل سالک را در سیر حفظ نماید.

مرحوم آقا سید حسین رضوی معروف به غبار همدانی کامل نبود، ولی شخصی بی هوا و عاشقی دلسوخته و اهل توحید بود و اشعارش سراسر سوز و گداز عشق و فراق و طلب فناء است. از دیوانش معلوم می شود که سوز عشقش بر دیگر جهات غلبه داشته و در آتش عشق خدا می سوخته است، و لذا عمرش کفاف نداده و قبل از وصول به مقصد، از دنیا رحلت نموده است.

مرحوم آقای بیاتی می گفتند: در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها غبار را دیدم رو به ضریح حضرت نشسته بود و مثل شمعی می سوخت و آب می شد. (مرادشان این بود که وی را در مکاشفه دیده اند؛ چون رحلت غبار در ۱۳۲۲ هجری قمری است و در صحن حضرت معصومه سلام الله علیها دفن شده است و مرحوم بیاتی ایشان را ادراک نکرده بودند.) از مرحوم حضرت آیه الله انصاری رضوان الله علیه نیز منقول است که: غبار به واسطه جذبۀ عشق الهی سوخت.

اما حافظ جامعیت داشته و نفسش لطیف و ذوابعاد بوده است و اشعارش بالا و پائین و فراز و نشیب دارد؛ هم سوز عشق دارد و هم رجاء وصال، و آداب و شرائط و رموز ⇨

حافظ بخواند و در معانی آن تأمل کند و اسرار و رموز سلوک را از آن بیاموزد و با صدای خوش بخواند تا عشق خدا در قلبش زنده شود.

ولی با این وجود، معانی حقیقی اشعار حافظ را کسی نمی‌فهمد مگر آنکه خودش بچشد و با وجودش لمس کند. هر کس به هر مقدار در مقامات سلوک سیر نموده و دیده‌اش بینا شده است، به همان مقدار آن را می‌فهمد. حتی اگر کسی اصطلاحات عرفانی را هم بداند که مثلاً «می» یعنی محبت یا «زلف» یعنی کثرتی که روی محبوب را می‌پوشاند، تا خودش از شراب محبت نچشد یا به مطالعه جمال وحدت ننشیند، نمی‌فهمد که «می» چیست و پوشیده شدن وحدت با تاریکی کثرت به چه معناست.

کسانی هم که این اشعار را شرح می‌کنند نوعاً حقیقت آن را متوجّه نمیشوند و به تکرار الفاظ و در کنار هم چیدن عبارات قناعت می‌کنند. علاوه بر آنکه این اشعار معانی تودرتو و لایه‌لایه‌ای دارد که انسان هرچه جلوتر می‌رود لایه‌ها و بطونش بر وی آشکارتر می‌گردد و در آن واحد چند معنی در چند افق از آن استنباط می‌شود که همگی هم صحیح و هریک در جای خود صادق است.<sup>۱</sup> سالکی هم که این اشعار را می‌خواند باید تأمل کند و به مقدار خودش از

---

⇐ سلوک را به حسب هر مرحله‌ای که در آن بوده است با کنایات و استعارات در بیان آورده است. و برخی از اشعارش نیز مربوط به بعد از کمال و وصال است. اما مغربی نفسش متسع بوده و به مقام کمال رسیده است و اشعارش مربوط به پس از فناء و وصال است.

به همین جهت علامه والد رضوان‌الله‌علیه در آن زمان، حقیر را از خواندن غبار نهی فرمودند. و چون فرمودند فقط حافظ بخوانید، عملاً خواندن مغربی را نیز نفی فرمودند. ۱. حضرت والد رضوان‌الله‌علیه در روح مجرّد داستانی بسیار شگفت از معانی تودرتو و پیچیده اشعار حافظ نقل نموده‌اند که تأمل در آن نکات بسیاری را در بردارد. (رجوع شود به: روح مجرّد، ص ۴۸۳ تا ۴۸۵)

آن بهره برد و عمل کند و قدم بردارد، تا خداوند فهمی جدید روزی وی کرده و برداشتی عالی تر و عمیق تر از آن را بفهمد.

به برخی از مزارات دیگر شیراز هم گاهی تشریف می بردند، مانند قبرستان دارالسلام شیراز که قبرستانی نورانی است و در آنجا مزاری منسوب به یکی از دختران حضرت امام حسن علیه السلام هست که دو رکعتی در آنجا به جا می آوردند. نیز قبر سید موچشم و سرباز گمنام و مرحوم حاج مؤمن که با علامه والد عقد اخوت خوانده بودند در آنجاست و برای هر یک فاتحه ای قرائت میکردند.

ولی به مقابر کسانی که اهل معنی نبودند و فقط از برخی علوم ظاهری بهره داشتند نمی رفتند؛ مثلاً به مقبره سعدی فقط یک بار تشریف بردند و در آنجا فرمودند: مزار حافظ منور است ولی سعدی این طور نیست.<sup>۱</sup> و این معنی

۱. علامه والد در تمایز مرتبه سعدی و حافظ میفرمایند: «همین شیخ سعدی که وی را گل سر سبد ادبیت می شمردند و أفصح المتکلمین میگویند، در «گلستان» مطالب مبتدلی دارد که آنرا از آن اوج بلاغت می شکند. حقیر چند دوره «گلستان» را به بنده زاده های خود برای تقویت انشاءنویسی و ادبیت فارسی در منزل درس داده ام. بعضی از حکایات آن در باب ضعف و پیری و در باب عشق و جوانی بقدری شرمگین است که ما از تدریس آن مقدار صرف نظر کردیم، و از آنجا رد می شدیم. و این اطفال معصوم ما متحیر بودند که چرا آنجاها را نمی خوانیم؟»

اما دیوان حافظ سراسر عشق است و تجلی و شهود و عرفان و رموز مختلفه راه سلوک إلى الله. همه اش درس است و دستورالعمل، در لباس شعر و تشبیه و تمثیل، و بیان معارف عالیه در لباس مجاز، از باب تشبیه معقول به محسوس؛ جَزَاءُ اللَّهِ عَنِ السَّالِكِينَ إِلَى اللَّهِ خَيْرَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِينَ، و عَنِ الْمُشْتَاقِينَ إِلَى لِقَائِهِ وَ الْفَنَاءِ فِي حَرَمِهِ خَيْرَ جَزَاءِ الْمُعَلِّمِينَ. مرحوم آیه الله حاج میرزا علی آقای قاضی رضوان الله علیه، استاد آیه الحق و العرفان آقای حاج سید محمد حسین علامه طباطبائی قدس الله نفسه القدسیه میفرموده است: در >

محسوس بود.

در همدان مقید بودند یکی مزار مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمد بهاری قدس سرّه را در بهار زیارت کنند و دیگر مزار مرحوم باباطاهر رضوان‌الله‌علیه را،<sup>۱</sup> ولی به مزار شیخ الرئیس عنایتی نداشتند.

در قم به مزار حضرت علی بن جعفر که مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی قدس سرّه نیز در آن مدفون گشتند عنایت بسیاری داشتند و نیز به قبرستان شیخان که در کتاب روح مجرّد قسمتی را به بیان شرافت این قبرستان و مدفونین در آن اختصاص داده‌اند<sup>۲</sup> و به قبرستان حاج شیخ عبدالکریم که مرحومه والده‌شان در آن مدفونند زیاد تردّد میفرمودند.

از دیگر مزاراتی که مشرف می‌شدند قدمگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در نزدیک نیشابور بود که نوعاً وقتی به مشهد می‌آمدیم سر راه اوّل به زیارت قدمگاه و بعد هم به زیارت جناب عطار رضوان‌الله‌علیه می‌رفتیم

---

« اشعار سعدی بوئی از عرفان به مشام نمیرسد و همه آنها مِمّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ است، بجز یکی دوسه غزل و قصیده؛ و از جمله آنهاست این ابیات:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

زخم خونینم اگر به نشود به باشد

خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست»

(نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۸۵)

۱. قبر اصلی باباطاهر در این مکان فعلی نیست. سابقاً که به مزار ایشان می‌رفتیم مکان قبر پائین‌تر از اینجائی بود که اکنون ساخته‌اند و بقعه فعلی در حقیقت نمادی بر قبر است و خود قبر خیلی پائین‌تر قرار دارد.

۲. روح مجرّد، ص ۲۸۵ و ۲۸۹.

و گاهی هم در سبزواری توقّف نموده و به زیارت حکیم عالی قدر مرحوم حاج ملاحادی سبزواری تشریف می بردند.<sup>۱</sup>

گاهی که به قمصر می رفتند، مرحوم فیض کاشانی را نیز در کاشان زیارت میکردند و مکرّر در خدمتشان به زیارت مرحوم فیض می رفتیم و گاهی به مزار محتشم کاشانی هم می رفتند.

مزارات و قبور امامزادگان و اولیاء دیگری هم بود که اگر عبورشان می افتاد حتماً جهت زیارت می رفتند؛ مانند بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر و مرحوم آیه الله سیّد حسن مدرّس،<sup>۲</sup> ولی چون از راه اصلی جدا بود معمولاً تشریف نمی بردند.

---

۱. مرحوم علامه والد از مرحوم آیه الله انصاری رضوان الله علیه نقل می فرمودند که گرچه مرحوم ملاحدرا در جهات علمی و برهانی افضل است، ولی حاج ملاحادی در جهات عملی و عرفان و توحید اقوی است. خود ایشان نیز در این جهت می فرمایند: «مرحوم صدرالمتألّهین و مرحوم سبزواری قدس الله سراره‌ما، هر دو نفر از حکمای شامخ و الهیّین راسخ می باشند؛ ولیکن هیچ کدام به مقام اعلای عرفان الهی نرسیده‌اند؛ گرچه صدرالمتألّهین در برهان و استدلال از سبزواری قوی تر است، أمّا سبزواری چاشنی عرفان و وصول در کلماتش بیشتر؛ و کلماتش آب دارتر و شیرین تر است. رحمة الله علیهما.» (توحید علمی و عینی، ص ۲۱۳)

۲. از غیرت و حمیت دینی و بصیرت عمیق مرحوم مدرّس زیاد برای ما تعریف میکردند و حتّی می فرمودند: اگر کسی از منزلش شدّ رحال کند فقط برای زیارت این مرد بزرگ در کاشمر، شایسته است.



## توسّل به اهل بیت علیهم السّلام

در مجلد اوّل این کتاب درباره شدّت محبت و ولاء علامه والد به خاندان عصمت و طهارت و تواضع و ادب در محضر قدسی ایشان و نیز درباره ضرورت تمسّک به این حبل متین برای ورود به حصن حصین توحید و فناء و اندکاک در ذات حضرت حقّ، مطالبی بیان شد.<sup>۱</sup>

در این مقام بیشتر به بیان بخشی از سیره آن بزرگوار در این زمینه که در خاطر است و در جلد اوّل بیان نشده می پردازیم؛ بحول الله و قوّته.

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام در مقام نورانیّت همگی یک نور واحد و بسیطند و هیچ تمایزی در ایشان نیست و در مقام کثرت و تمایز نیز همگی از همان مقام نورانیّت پرده برمیگیرند و آن حقیقت را که هو حقّه نشان میدهند و لذا باز هم به حسب مقام ولایت و فناء و عبودیت تمایزی در بین آنها نیست.

با این همه، هر کدام در عالم کثرت شاکله و تعینی دارند که به مقتضای آن، برخی از اسماء و صفات در ایشان بیشتر و برخی کمتر ظهور می نماید، و لذا آثار و برکات خاصی از هر یک بروز می نماید که در دیگران کمتر است.

---

۱. نور مجرّد، ج ۱، ص ۴۸۹ به بعد.

علامه والد نسبت به همه اهل بيت عشق و ارادتي وصف ناشدني داشتند كه انعكاس عشق ايشان به حضرت ربّ و دود بود و هميشه در زيارت و توسّل به هر کدام از آن بزرگواران، حالت هيمنان و انجذاب در ايشان مشهود بود. ولي نسبت به حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام جذب و انجذاب خاصّ و عجيبي داشتند و لذا در تأليفاتشان نيز بيشتري به مقامات و فضائل و مناقب و سيره آن حضرت پرداخته‌اند و در مجالس نيز از آن حضرت بسيار ياد مي نمودند و هرگاه ذكري از آن حضرت به ميان مي آمد و حكايتي از تاريخ آن حضرت براي ما بيان مي نمودند، آثار شور و شعف و انبساط در سيماي نورانيشان منعكس مي شد. در مجلد اول عرض شد كه يكبار مي فرمودند: آن قدر در فضائل جدّتان نوشته‌ام كه شبها از درد انگشتان، خوابم نمي برد.

انس ايشان با حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام به انس با نجف اشرف هم سرايت کرده بود و عشق و علاقه فراواني به اين وادي نوراني داشتند و چنانكه مرقوم فرموده‌اند، تصميم گرفته بودند بار خود را تا آخر عمر در كنار مضجع شريف آن حضرت و خوان احسان و انعام ايشان افكنده و دست طلب و نيازشان را براي هميشه به ذيل كرم و عنايت آن حضرت گرفته و معتكف حريم قدسي آن امام همام باشند.

ولي تقدير الهی طور ديگري رقم خورد و ايشان به امر حضرت آقای حدّاد و حضرت آقای انصاري قدّس سرهما موظّف به هجرت به طهران شدند و در اين هجرت چه خون دلها كه نخوردند و چه مشقّت‌ها كه تحمّل نکردند كه حكاييت و شرح آن مجالي ديگر مي طلبد.

تا آنكه خداوند مقدر فرمود و با اشاره و امر و راهنمائي حضرت آقای حدّاد روي فداه تصميم به هجرت به مشهد مقدّس گرفتند و مجاورت مرقد مطهر حضرت علي بن موسی الرضا عليهم السلام آرام بخش دل و جان



ایشان شده و مرهمی بر فراق بارگاه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نهاد و ایشان با تمام وجود بار نیاز را بر آستان رأفت و لطف این امام همام افکندند.

در مقدمه کتاب ارزشمند الله شناسی میفرمایند:

«... حقیر در همان سال، بعد از دو ماه یعنی در روز بیست و ششم ماه جمادی الاولی به مهاجرت مشهد مقدس، و آستان بوسی و تکحیل کُحل و سرمه خاک پای زوار حضرت امام هشتم علی بن موسی علیهما و علی ابائهما و اولادهما جمیع صلوات الله و ملئکتہ المقربین و انبیائه المرسلین و عبادہ الصالحین من الآن إلى قیام یوم الدین، موفق آمدم. و بار نیاز خود را یکسره در این عتبه ملائک پاسبان فرود آوردم، و با کمال التماس به مقام قدس و طهارت و علو درجات آن حضرت از وی درخواست فقیرانه و عاجزانه نمودم که من قادر بر تشخیص صلاح و فساد خود نیستم و راه صواب را از خطا نمی شناسم؛ اینک با شفاعت و مدد شما از خداوند جلّت عظمتّه و علّت الأوه مسألت دارم تا خودش دستم را بگیرد و از هزاهز و فتن آخرالزمان برهاند و آنی به خود وا مگذارد؛ واللّه المستعان.»

آن حضرت روحی فداه پذیرفتند، و در مراقبت از هرگونه به نحو اتم و اکمل نه به مقدار گدائی من، بل به قدر سلطنت و کرامت خویشتن مرحمت فرمودند.<sup>۱</sup>

این ارتباط با حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به گونه ای رقم خورد که میفرمودند: اگر دوباره راه باز شود و امکان رفتن به نجف فراهم آید، من باز هم در همین مشهد خواهم ماند و برای پابوسی و عرض ادب به محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می شوم و دوباره باز می گردم؛ چون

۱. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۹ و ۲۰.

سررشته امورم را به طور کُلّ به حضرت ثامن الحجج علیه آلاف التّحیّة والثّناء سپرده‌ام.

یک بار حضرات آیات اخوان مرعشی در مشهد به دیدار ایشان آمده بودند و صحبت از نجف اشرف به میان آمد و یکی از ایشان گفتند: إن شاء الله صدّام لعین به درک واصل شود و راه باز شود و دوباره به نجف برویم و در همانجا اقامت کنیم و در همانجا از دار دنیا رفته و دفن شویم.

والد معظّم فرمودند: ان شاء الله راه باز شود و به زیارت برویم و بازگردیم و در همین جا دفن شویم؛ مِنْ عَلِيٍّ إِلَى عَلِيٍّ. سپس ادامه دادند: ما بار و بنه خود را در خانه حضرت علی بن موسی الرضا افکنده‌ایم و هر جا برویم دوباره به همین جا بر می‌گردیم.

البته این معنا دالّ بر این نیست که در اعماق قلب و سرّشان محبّتشان به حضرت رضا علیه السّلام بیشتر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده است، بلکه اقتضاء ادب اینست که وقتی انسان به محضر یکی از انوار مقدّسه اهل بیت علیهم السّلام رسیده و بار خود را در آستان ایشان فرود می‌آورد، تا آخر امر در ارادت و استکانت در محضرشان ثابت قدم بماند و رو به جای دیگری ننماید و این معنا در خاطرش خطور ننماید که در محضر یکی از ایشان خیری و رحمتی و کمالی هست که در محضر دیگری نیست؛ بَلْ كَلَّمَهُمْ نُوْرًا وَاحِدًا وَ أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَءَاخِرُنَا مُحَمَّدًا وَ كَلَّنَا مُحَمَّدًا.<sup>۱</sup>

۱. والد معظّم در بیان سند این حدیث میفرماید: «این حدیث را سیّد عبدالله شبر در کتاب مصابیح الأنوار فی حلّ مُشکلات الأخبار، ج ۲، طبع مطبعة علمیة نجف، ص ۳۹۹ و ۴۰۰، به حدیث شماره ۲۲۶، به عنوان ما رُوِيَ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ قَوْلِهِمْ آورده است. و در توجیه معنی فقره اخیره گوید:

چون از ایشان روایت است که: چون خداوند به آنها پسری میداد، او را محمّد ⇨

و از جهت همین اتحاد و یگانگی اهل بیت علیهم السلام است که زیارت هر یک از ایشان در حکم زیارت دیگران و در حکم زیارة الله است و انسان می تواند در حرم هر یک از اهل بیت علیهم السلام همه ایشان را زیارت نماید.

ابن قولویه در کامل الزیارات به سند خود روایت میکند از زید شحام که از خدمت حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ. قَالَ: قُلْتُ: مَا لِمَنْ زَارَ أَحَدًا مِنْكُمْ؟ قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.<sup>۱</sup>

«چه ثوابی برای زائر حضرت سید الشهداء علیه السلام است؟ فرمودند: مانند ثواب کسی که خداوند را در عرش زیارت نموده باشد. عرض کردم: ثواب زیارت هر یک از شما چیست؟ فرمودند: مانند ثواب زیارت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم.»

و نیز در ضمن حدیث مفصّلی روایت میکند از مفضل بن عمر از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمودند: فَإِذَا زُرْتَ جَانِبَ النَّجَفِ فَزُرْ عِظَامَ آدَمَ وَ بَدَنَ نُوحٍ وَ جِسْمَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّكَ زَائِرُ الْأَبَاءِ الْأَوْلِيَيْنَ وَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيًّا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ؛ فَإِنَّ زَائِرَهُ يُفْتَحُ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ عِنْدَ دَعْوَتِهِ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَيْرِ

⇐ می نامیدند و پس از هفت روز اگر میخواستند آنرا تغییر میدادند. و أيضاً گفته شده است که: ایشان به اعتبار نوع نور و ولایت مطلقه، و ردّ بسوی آنها، و افاضه از آنان، و احتیاج مردم در ابتدا و انتها به ایشان، و وجوب اطاعت و غیر ذلك، مثل محمدند، بلکه محمدند؛ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.» (روح مجرد، ص ۵۷۳)

و در بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳ و ۶ و ۱۶ در ضمن حدیث نورانیت؛ و در ج ۳۶، ص ۳۹۹ و ۴۰۰ از غیبت نعمانی روایت نموده است.  
۱. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۷۶.

نَوَامًا<sup>۱</sup>

«هنگامی که نجف را زیارت میکنی استخوانهای حضرت آدم و بدن حضرت نوح و جسم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کن؛ که تو در این زیارت زائر اولین آباء طاهرین و زائر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستی؛ زیرا درهای آسمان برای زائر آن حضرت در هنگام دعا گشوده می شود. پس، از اکتساب خیرات و استفاضه از محضر آن حضرت بی بهره و غافل مباش.»

و نیز بر اساس همین اتحاد است که در زیارت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وارد شده که زائر رو به مرقد مطهر ایستاده و خطاب به حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ ...<sup>۲</sup>

و نیز در زیارت جامعه آمده است که رو به مرقد مطهر هر یک از ائمه علیهم السلام بایستند و با صیغه جمع مخاطب عرض کند: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ - تا آخر زیارت جامعه معروفه.

باری مرحوم علامه والد قدس الله نفسه الزکیة میفرمودند: کسی که بار خود را بر در خانه امام علیه السلام می اندازد دیگر نباید از آنجا به جای دیگری برود. لذا اگر کسی برای سکونت و توطّن به مشهد مقدّس آمد نباید از مشهد بار سفر بسته و در جای دیگر اقامت کند مگر آنکه ضرورتی برای وی پیش آید و در این فرض نیز نباید قلباً اعراض کند بلکه باید همیشه در نیتش این باشد که تا مشککش برطرف شد دوباره باز گردد و در سایه حضرت اقامت نماید.

۱. همان مصدر، ج ۹۷، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۲. همان مصدر، ص ۳۰۵.

میفرمودند: خروج از مشهد برای رفتن به زیارت قبور اولیاء و بزرگان نارواست مگر به جهت زیارت خود اهل بیت علیهم السّلام مانند زیارت عتبات عالیات یا امثال حضرت معصومه علیها السّلام که ملحق به معصومین هستند. میفرمودند: شما اگر در راه مشهد هستید و در طول مسیر از کنار مقابر امامزادگان یا برخی اولیاء چون بایزید بسطامی و عطار عبور نمودید، مانعی ندارد به زیارت بروید. و نیز اشکالی ندارد انسان که می خواهد به قصد رفع خستگی و ترویج قلب به سفر برود، به جایی برود که قبر یکی از بزرگان هم در آنجا باشد و استفاده معنوی نیز بنماید، ولی معنا ندارد که از محضر حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السّلام به قصد استفاده معنوی یا نذر و درخواست حاجت به جای دیگری برود؛ امام همه چیز است و همه در مقابل او هیچند. به طور کلی در حفظ حریم عصمت و تمایز بین عترت و خاندان حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دیگران بسیار غیرت می ورزیدند و سعی میفرمودند حریم اختصاصی ایشان در همه ابعاد حفظ شود. اگر کسی دیگران را با ایشان مقایسه می نمود آثار غضب در چهره مبارکشان نمودار می شد و تذکر میدادند. نمونه های مختلفی از این قبیل در جلد اول این کتاب عرض شد.<sup>۱</sup>

میفرمودند: خداوند نسبت به اولیائش غیرت دارد و اگر کسی به مقایسه ایشان با غیر پردازد مورد عقاب قرار می گیرد و اگر جاهل هم باشد آثار وضعی دارد.

اوائل انقلاب که افراد زیادی در راه برقراری حکومت اسلام شربت شهادت نوشیدند و بعد از آن هم که جنگ تحمیلی آغاز شده بود و عده ای از

۱. رجوع شود به: نور مجرد، ج ۱، ص ۳۳۲ و ۳۳۵ و ۴۹۲.

جوانان پاک و مخلص در جبهه جنگ شهید می‌شدند، برخی این شهدا را با شهدای کربلا مقایسه میکردند و گاه قدم را بالاتر نهاده آنها را با حضرت علی اکبر سلام‌الله‌علیه قیاس می‌نمودند، و این نوع مطالب در آن زمان بر سر زبانها افتاده بود و خطبا و سخنرانان مکرر نظیر این تعبیر را بکار می‌بردند.

علامه والد از این مسأله بسیار ناراحت می‌شدند و میفرمودند: شهدای انقلاب و شهدای جنگ، آنانکه با اخلاص رفتند و واقعاً برای اسلام اقدام نمودند، حقیقه شهید بوده و در نزد خداوند مقامی عالی دارند و بعضی از اینها انسانهایی بسیار با اخلاص و پاک و نورانی و دارای حالاتی خوش بوده‌اند و اخلاص و شهادت آنها می‌تواند الگوی جوانان مسلمان باشد، ولی این مطالب دلیل نمی‌شود ما حدود را مراعات نکرده و آنان را با شهدای کربلا مقایسه کنیم.

شهدای کربلا استثنای طول تاریخ هستند. اینکه حضرت در وصف آنان فرمودند: **أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي**.<sup>۱</sup>

«اما بعد، من اصحابی را با وفاتر و بهتر از اصحاب خویش و اهل بیت و خویشانی را نیکوکارتر و حق‌به‌جا آورتر از خویشان خود نمی‌شناسم.»

یا حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: **مُنَاخُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ**.<sup>۲</sup>

«این سرزمین کربلا محل فرود آمدن سواران و بر زمین افتادن عاشقانی شهید است که نه آنانکه پیش از ایشان بوده‌اند بر آنها سبقت میگیرند و نه

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵، ح ۱۸.

کسانیکه بعد از ایشانند به آنها ملحق می شوند.»

این سخن مجاز و مبالغه نیست، بلکه حقیقت و واقعیتی است که بیان فرموده‌اند.

اینکه در زیارت خطاب به ایشان عرض می شود: **يا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الْمَظْلُومِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَ فُرْتُمْ وَ اللَّهُ فَوْزًا عَظِيمًا،<sup>۱</sup>**

«ای یاران اباعبدالله الحسین، شهید مظلوم - صلوات الله عليهم اجمعين - پدر و مادرم به فدای شما، پاک و طیب شدید و زمینی که شما در آن مدفون گشتید نیز به واسطه شما پاک و طیب شد و قسم به خدا به فوز عظیمی دست یافتید.»

و أمثال این تعابیر بلند، نشانه مقام لحوق ایشان به حضرت سیدالشهداء علیه السلام است و همه ایشان در روز عاشورا به برکت نفس آن حضرت به مقام فناء رسیدند و رفتند و با آن حضرت یکی شدند.

چنین مقامی کجا برای دیگر شهدای اسلام در طول تاریخ تحقق یافته تا بتوان آنها را با شهدای کربلا مقایسه نمود؟

یک بار که در محضرشان بودیم، سخنرانی یکی از افراد پخش می شد که فردی خوب و سلیم النفس و زحمت کش بود و در راه اسلام خدمت می کرد. در خلال سخنرانی مطلبی بدین مضامین گفت که: اگر حضرت امام حسین علیه السلام در عاشورا یک علی اکبر در راه خدا داد ما در این راه دهها علی اکبر دادیم.

علامه والد تا این سخن را شنیدند با حال تغیر فرمودند: دهانت بشکند،

۱. همان مصدر، ج ۹۸، ص ۳۶۲.

دهانت بشکنند! این جوانها تمام افتخارشان اینست که پیرو حضرت علی اکبر بوده و خاک پای آن حضرت باشند. تمام خوبان عالم را جمع کنید یک تار موی حضرت علی اکبر هم نمی شونند.

میدانید حضرت علی اکبر که هستند؟ حضرت علی اکبر در مقام عصمت قرار دارند. و خطاب به آن حضرت عرض می کنیم: **جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا**<sup>۱</sup>.

حضرت علی اکبر کسی هستند که وقتی به میدان رفتند حضرت امام حسین علیه السلام اشک ریختند و فرمودند: **اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسِ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ**<sup>۲</sup>. آیا می شود دیگران را با کسی که آسبۀ الناس به رسول الله هم از جهت صورت و هم از جهت سیرت است مقایسه نمود؟

میفرمودند: اگر تقدیر بر این بود که حضرت علی اکبر بعد از حضرت سید الشهداء علیهما السلام در قید حیات بمانند حتماً امامت به ایشان منتقل می شد، و داستان ایشان با حضرت زین العابدین علیه السلام مانند داستان

۱. قسمتی از زیارت وارده در شب و روز اول رجب و نیمه شعبان که مضامینی عالی در وصف حضرت علی اکبر علیه السلام دارد: **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الطَّيِّبُ الرَّكِيُّ الْحَبِيبُ الْمُقَرَّبُ وَ ابْنِ رِيحَانَةِ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ. مَا أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَشْرَفَ مُنْقَلَبَكَ، أَشْهَدُ لَقَدْ شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَكَ وَ أَجَزَلَ ثَوَابَكَ وَ أَحَقَّكَ بِالذُّرْوَةِ الْعَالِيَةِ حَيْثُ الشَّرْفُ كُلُّ الشَّرْفِ وَ فِي الْعُرْفِ كَمَا مَنْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ رِضْوَانُهُ؛ فَاشْفَعْ أَيُّهَا السَّيِّدُ الطَّاهِرُ إِلَى رَبِّكَ فِي حَطِّ الْأَثْقَالِ عَن ظَهْرِي وَ تَخْفِيفِهَا عَنِّي وَ ارْحَمْ ذُلِّي وَ خُضُوعِي لَكَ وَ لِلْسَيِّدِ أَبِيكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكُمَا.** (بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۸)

۲. اللهوف، ص ۱۱۳؛ و بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۳.



حضرت امام‌زاده سیدمحمد با امام عسکری علیه‌السلام بوده است که امام هادی علیه‌السلام پس از رحلت سیدمحمد به امام عسکری علیه‌السلام فرمودند: **يَا بُنَيَّ! أَحَدِثْ لِلَّهِ شُكْرًا فَقَدْ أَحَدَثَ فِيكَ أَمْرًا**.<sup>۱</sup> «ای فرزند عزیزم، شکر جدیدی برای خداوند به جا آور که خداوند امر تازه‌ای درباره‌ی تو حادث فرمود.»<sup>۲</sup> حقیر شنیدم که فرموده بودند: اگرچه این شخص مرد خوبی است و این حرف را از سرب‌بی‌اطلاعی و کم‌معرفتی زده است، ولی خداوند وی را به خاطر این سخن مبتلا به مرگ با آتش می‌کند، و چنین هم شد و ایشان در حادثه‌ای با سوختن از دنیا رحلت نمود.

نظیر همین مقایسه را برخی از خطبا درباره‌ی شهدای انفجار حرم مطهر رضوی در روز عاشورا در اواخر عمر علامه‌ی والد بیان می‌نمودند و می‌گفتند: «شهدای عاشورای حسینی» و «شهدای عاشورای رضوی»؛ و علامه‌ی والد از این تعبیر ناراحت بودند.

ایشان می‌فرمودند: این زائرنی که در حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام به لقاء خداوند پیوستند اینها در حکم شهیدند و این اتفاق گرچه به تقدیر الهی و به

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲. و خلاصه‌ی کلام آنکه مستفاد از روایات شریفه و زیارت‌نامه‌های وارده - همانطور که از بیان حضرت والد قدس سره نیز به دست می‌آید - اینست که در میان تمام شهداء کربلای معلّا حضرت علی‌اکبر سلام‌الله‌علیه اشرف و افضل می‌باشند، و این معنا منافات ندارد با آنچه که از حضرت امام سجّاد علیه‌السلام روایت شده است که: **وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنْزِلَةً يَغِيظُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**. «همانا برای حضرت عباس در نزد خداوند متعال جایگاهی است که همه‌ی شهداء در روز قیامت غبطه‌ی آن را می‌خورند.» (بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸) زیرا این کلام شامل امثال حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سیدالشهداء و حضرت علی‌اکبر علیهم‌السلام که عین ایشان هستند نمی‌باشد.

دست برخی از اشقیاء بود، ولی این یک روی سگّه است؛ روی دیگر سگّه آنست که ایشان به خداوند لَبّیک گفته بودند و خداوند هم لَبّیک ایشان را اجابت فرمود و اینها مقامی در نزد خداوند داشتند که باید با این شهادت به آن مقام می رسیدند. اینها میهمان امام رؤوف بودند و اگر حضرت می خواستند ایشان را حفظ نمایند به راحتی می توانستند، ولی رسیدن به آن درجه، با شهادت در روز عاشورا آن هم در محضر حضرت امام رضا علیه السلام حاصل می شد و حضرت از ایشان این طور پذیرائی نمودند.

علامه والد از این افراد بسیار تجلیل می نمودند و در راهپیمائی ای که برای بزرگداشتشان بود، با وجود کهولت سن شرکت نمودند، بطوریکه به علت طول مسافت و عارضه کمردرد در هنگام برگشتن قدرت بر پیاده روی نداشتند و با تاکسی مراجعت کردند؛<sup>۱</sup> ولی با این همه، به مقایسه آنها با شهدای کربلا به هیچ وجه رضایت نمی دادند.

باری، حتّی در رعایت القاب و الفاظ هم اجازه نمی دادند که معصومین با غیر معصومین یکی باشند؛ نه فقط در الفاظ خاصّ مانند لفظ «امام» که در اطلاق آن به غیر امام معصوم اشکال شرعی می کردند، بلکه در تعابیر دیگر نیز همیشه تفاوتها را محفوظ نگه می داشتند. مثلاً میفرمودند: در بالای منبر تعبیر «حضرت» را برای اصحاب ائمه به کار نبرید و از لفظ «جناب» استفاده نمائید؛ مانند: جناب سلمان، جناب ابوذر، جناب حبیب؛ تا جایگاه ایشان و تمایزشان با

۱. یکی از بنده زادگان که در مراجعت، همراه ایشان بوده اند نقل کردند که: راننده تا کسی از ایشان سؤال کرد: آقا آن کسیکه در حرم آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عاشورا بمب می گذارد در چه جایگاهی از جهنم قرار خواهد گرفت و چه موقع به جهنم می رود؟ ایشان فرمودند: نفس این عمل جهنم است و این شخص به محض ارتکاب جرم، در جایگاه سخت جهنم قرار گرفت.

حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسین علیهما السلام محفوظ باشد. میفرمودند: همیشه هنگام نام بردن از ائمه، «حضرت» یا «امام» را بگوئید: امام صادق یا حضرت امام صادق علیه السلام، و دعا و سلام را پس از نام مطهر ایشان فراموش نکنید و از افعالی استفاده کنید که مناسب با مقام ادب باشد؛ نگوئید: گفت، رفت و...، بلکه بگوئید: فرمود، فرمودند، گفتند، رفتند و... از برخی منبریان و خطبا که می گفتند: علی گفت، حسین گفت، خیلی ناراحت می شدند و میفرمودند: این تعابیر سزاوار مقام عصمت نیست. زمان کودکی گاهی که چیزی می نوشتیم طبق روش مرسوم پس از نام رسول خدا و ائمه علیهم الصلوة والسلام «ع» و «ص» می گذاشتیم، ایشان میفرمودند: صلوات و سلام را کامل بنویسید و به عین و صاد اکتفاء نکنید. عرض میکردیم: گاهی در یک صفحه ده بیست بار این اسماء متبرکه تکرار می شود. میفرمودند: چه عیبی دارد ده بیست بار سلام و صلوات را تکرار کنید؛ ذکر اینها و کتابت اینها موجب برکت و رحمت و نور است.<sup>۱</sup>

۱. مرحوم شهید ثانی رضوان الله علیه در منیه المرید در ضمن آداب کتابت

میفرماید:

وَكُلَّمَا كَتَبَ اسْمَ اللَّهِ تَعَالَى اتَّبَعَهُ بِالتَّعْظِيمِ؛ مَثَلُ: تَعَالَى، أَوْ سُبْحَانَهُ، أَوْ عَزَّ وَجَلَّ، أَوْ تَقَدَّسَ وَنَحْوِ ذَلِكَ، وَيَتَلَفَّظُ بِذَلِكَ أَيْضًا. وَكُلَّمَا كَتَبَ اسْمَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَتَبَ بَعْدَهُ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَالسَّلَامَ، وَيُصَلِّي وَيُسَلِّمُ هُوَ بِلِسَانِهِ أَيْضًا. وَلَا يَخْتَصِرُ الصَّلَاةَ فِي الْكِتَابِ، وَلَا يَسَامُ مِنْ تَكَرُّرِهَا وَلَوْ وَقَعَتْ فِي السَّطْرِ مِرَارًا كَمَا يَفْعَلُ بَعْضُ الْمَحْرُومِينَ الْمُتَخَلِّفِينَ مِنْ كِتَابَةِ «صَلِّع» أَوْ «صَلِّم» أَوْ «صَم» أَوْ «صَلِّسَم» أَوْ «صَلِّه»؛ فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ خِلَافُ الْأُولَى وَالْمَنْصُوصِ. بَلْ قَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ كَتَبَ «صَلِّع» قَطَعَتْ يَدُهُ. وَأَقْلُ مَا فِي الْإِخْلَالِ بِإِكْمَالِهَا تَفْوِيتُ الثَّوَابِ الْعَظِيمِ عَلَيْهَا؛ فَقَدْ وَرَدَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّى عَلَيَّ فِي كِتَابٍ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا دَامَ اسْمِي ⇨

و بالجمله ایشان در حفظ حریم عصمت و تمایز آن از غیر و رعایت ادب و خضوع و خشوع در محضر آن بزرگواران نهایت جدّ و جهد را داشتند.<sup>۱</sup>

﴿ فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ. ( منية المرید، ص ۳۴۶ و ۳۴۷)

«هرگاه اسم خداوند متعال را می نویسد، در پی آن کلماتی را که متضمّن تعظیم و احترام به خداوند است، مانند: تعالی یا سبحانه یا عزوجلّ یا تقدّس را بنویسد و تلفّظ نیز بنماید. و هرگاه اسم حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلّم را می نویسد بعد از آن صلوة و سلام بر آن حضرت و آل را بنویسد و با زبان نیز صلوات و سلام بفرستد.

و ذکر صلوات را در نوشته خود مختصر ننماید و از تکرار آن خسته نشود، گرچه در یک سطر چند بار تکرار شود. و مانند برخی از افراد محروم نباشد که از این روش صحیح تخلف نموده و به جای ذکر کامل صلوات از عباراتی چون «صلعم»، «صلم»، «صم»، «صلسم»، «صله» استفاده می کنند؛ زیرا این کار هم خلاف اولی است و هم خلاف دستوری است که بر آن تنصیص شده است؛ بلکه برخی از علماء گفته اند: اولین کسی که چنین کاری کرده، دستش قطع گشته است.

و کمترین ضرری که در این مختصرنویسی هست از دست دادن ثواب عظیمی است که در نگارش صلوات وجود دارد؛ چراکه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلّم روایت شده است که: هر کس در نوشته ای بر من صلوات فرستد، مادامی که اسم من در آن نوشته باقی است، ملائکه همواره برای او استغفار می نمایند.»

۱. آنچه عرض شد ناظر به صفات خاصّه معصومین علیهم السلام بود، امّا درباره برخی از صفاتی که مشترک میان معصومین و شیعیان ایشان است و در روایات تصریح به اشتراک این صفات میان شیعیان با ائمه شده است، میفرمودند: استعمال این صفات درباره غیر معصومین مانعی ندارد؛ مانند آنکه در روایات متعدّدی به این معنا اشاره شده است که شیعیّتنا معنای درجتینا و به برخی از این روایات در جلد اول همین کتاب اشاره شد. (نور مجرّد، ج ۱، ص ۲۶۴ و ۲۶۵)

بنابراین اگر در وصف یکی از اولیاء الهی گفته شود که وی هم درجه با ﴿

این حال خضوع ایشان در همه ابعاد زندگی‌شان آشکار بود، چه در تألیف و نگارش و چه در منبر و سخنرانی و چه در زیارت و توسل و مجالس عزاداری و چه هنگامی که نامی از خاندان عصمت و طهارت در مجلس برده می‌شد و یا حکایاتی در فضائل و مناقبشان بیان می‌شد.

اکنون جا دارد آنچه از سیره ایشان در ارتباط با روضه و مجالس ذکر توسل در خاطر است عرض شود تا تذکره و تبصره‌ای برای حقیر و خوانندگان مکرم باشد.

«اِنَّهُمْ عَلِيْهِمُ السَّلَامُ است و به واسطه اطاعت و تسلیم در برابر ایشان، به مقام مجالست و همنشینی با ایشان رسیده است، خلاف ادب نیست بلکه عبارتی دیگر از این احادیث شریفه می‌باشد.

تفاوت اصلی معصومین با دیگران در سیر عرضی و سعه معنوی ایشان است نه در سیر طولی و پیمودن مراتب و درجات دهگانه ایمان و رسیدن به مقام فناء و اندکاک و بهره‌مندشدن از آثار مقام ولایت که همه این مراتب متناهی بوده و هر سالکی که قدم در این مضماری می‌گذارد می‌تواند به پایان این مسیر برسد؛ اما سیر عرضی سفری بی‌پایان است و تفاضل میان کاملین در آن مقام آشکار می‌شود که شرحی از آن در خلال مجلد اول این کتاب گذشت. (نور مجرّد، ج ۱، ص ۲۶۳)

حقیر در مجلد اول این کتاب برخی از عباراتی را که در لسان والد معظم و حضرت آقای حداد و حضرت آقای قاضی قدس‌اسرارهم به کار رفته و ناظر به همین مقام فناء و ولایت بود نقل نموده بودم و با وجود آنکه شرحی مفصل پیرامون اختصاص نداشتن این مقام به معصومین در کتاب مندرج شده بود، باز هم برخی از خوانندگان محترم به اشتباه افتاده و با خواندن این عبارات، این بزرگان را متهم به ادعای همطراری با اهل بیت علیهم السلام نموده و اعتراضاتی کرده بودند که با توجه به این توضیح مختصر و مطالب عرض شده در مجلد اول کتاب روشن می‌شود که این نسبت ناشی از قلت تدبّر و سوء تفاهم است.

### روضه و ذکر توسل

یکی از مهمترین مظاهر محبّت و ولاء به اهل بیت علیهم السّلام برگزاری مجالس روزه و عزاداری است که تأثیر عجیبی در تطهیر قلوب از اوساخ عالم مادّه و تسریع سیر سالکین به سوی مقام لقاء و قرب دارد.

علامه والد قدس سرّه در رساله لبّ اللباب میفرمایند: «اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالأخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است، در یکی از این دو حال بوده است:

اول: در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و در آن وقت بر آنان منکشف می شده است که قاری قرآن خداست جلّ جلاله.

دوم: از راه توسّل به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السّلام؛ زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.<sup>۱</sup>

والد معظّم هم خودشان به برگزاری محافل روزه و عزاداری تا آخر عمرشان مقید بودند و هم دیگران را به إحياء مجالس توسّل و ذکر اهل بیت علیهم السّلام تشویق می نمودند.

در زمانی که در نجف اشرف بوده و همراه مرحومه والده و مرحومه جدّه حقیر در منزلی بسیار بسیار کوچک زندگی میکردند، اهتمام داشتند که هر هفته خودشان در منزل روزه ای بخوانند و والده و جدّه گوش نموده و بعد هم با چای پذیرائی می کرده‌اند.

۱. لبّ اللباب، ص ۱۵۰.

میفرمودند: چای روضه برکت دارد و این چای از برکات مجلس روضه متبرک شده و مورد عنایت است و خوردن دارد.<sup>۱</sup>

در مشهد برای خانواده مجلس روضه هفتگی داشتند. در اوائل مرحوم آقای بلورچی رحمه الله علیه که سیدی بود پیرمرد و بسیار خوش قلب و سرکوجه منزل ایشان زندگی میکرد، هر هفته می آمدند و روضه می خواندند. بعد از رحلت ایشان به ما فرموده بودند که نوبتی هر دفعه یکی از اخوان روضه بخوانند و خودشان با لباس رسمی تشریف می آوردند و می نشستند و میفرمودند: همه به همین نحوه شرکت کنند؛ آقایان با لباس رسمی بیرون و عبا و عمامه، و مخدرات هم با چادر، همه مؤدب بنشینند و گوش دهند و بعد از آن هم حتماً چای داده شود.

مدتی نیز برنامه روضه هفتگی را کمی عمومی تر کرده و هر شب جمعه چند نفری از رفقا را دعوت می نمودند و روضه ای خوانده میشد و با آبگوشتی ساده از میهمانان پذیرائی میکردند.

میفرمودند: روضه هفتگی بسیار برکت دارد و انسان اگر بتواند نباید از آن محروم شود. سیره بسیاری از سلف صالح بر برگزاری این روضه ها بوده و در نجف هم مرسوم بود که برخی از بزرگان شب جمعه روضه ای داشتند و اطعام مختصری می نمودند.

میفرمودند: مجلس ذکر و یاد ائمه علیهم السلام خیلی مهم است و روضه خواندن و عزاداری و اشک ریختن، علاوه بر ذکر و توسل، اهمیت خاص

---

۱. درباره شیرینی مجلس عقد نیز نظیر همین تعبیر را میفرمودند و می گفتند: شیرینی عقد برکت دارد و حتی اگر شده کمی هم بخورید بخورید. حتی گاهی میفرمودند: کسانی که مریضی قند دارند نیز از این شیرینی کمی میل کنند برکت دارد. ولکن کم المسافة بین البرکتین!

خود را دارد و برگزاری آن در منزل و اینکه در خانه‌ای که در آن زندگی میکنند روزه برگزار شود و مصائب اهل بیت علیهم السلام گفته شود و چند نفری - گرچه فقط اهل منزل باشند - اشک بریزند، بسیار مطلوب است و نباید انسان به شرکت کردن در مجالس روزه در بیرون منزل قناعت بورزد.

خصوصاً اگر در کنار این روزه هفتگی خطیبی عالم نیز دعوت شود و چند کلمه‌ای از معارف و احکام بیان کند و اهل منزل از آن استفاده نمایند که نور علی نور می شود.

مرحوم حضرت آیه‌الحقّ والعرفان حاج میرزا علی قاضی قدس سرّه نیز در وصیت‌نامه خود میفرماید: «وصیت‌های دیگر: عمده آنها نماز است. نماز را بازاری نکنید، اول وقت بجا بیاورید با خضوع و خشوع. و اگر نماز را تحفظ کردید همه چیزتان محفوظ می ماند. و تسبیحه صدیقه کبری سلام الله علیها، و آیه‌الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود؛ این اهمّ واجبات است.

در مستحبات، تعزیه داری و زیارت حضرت سیدالشهداء را مسامحه ننمائید، و روزه هفتگی ولو دوسه نفر باشد، اسباب گشایش امور است. و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیرهما بجایبیاورید، هرگز حقّ آن بزرگوار آدانمی شود. و اگر هفتگی ممکن نشد دهه اول محرّم ترک نشود.»<sup>۱</sup>

علامه والد رضوان الله علیه، علاوه بر مجالس هفتگی در منزل، به برگزاری مجالس در اعیاد و وفیات معصومین علیهم السلام نیز بسیار مقید بودند. تا وقتی که در طهران بودند در حدّ توان در مسجد قائم علیه السلام مجالس روزه برگزار می شد، گاهی خودشان منبر می رفتند و گاهی کسی توسط

۱. آیت‌الحقّ، ج ۲، ص ۲۴.



ایشان و یا به واسطه هیئت امناء مسجد دعوت میشد.<sup>۱</sup>

ایشان خودشان هر هفته ظهر جمعه و نیز شب سه‌شنبه بعد از نماز مغرب و عشاء منبر می‌رفتند، و منبرهای شبهای ماه مبارک رمضان و خصوصاً لیالی قدر و برخی مناسبتها را نیز معمولاً خودشان عهده‌دار می‌شدند. منبرهایشان هم از جهت علمی و محتوایی بسیار پربار و هم بسیار باروح و جان‌دار و نورانی بود. سخنرانی‌هایشان نوعاً متجاوز از یک ساعت بود و گاهی تا دو ساعت هم طول میکشید.

و این منبرها غیر از صحبت‌هایی بود که بین الصلواتین بیان میکردند و غالباً توضیح احکام و مسائل شرعی بود و غیر از جلسات قرائت قرآن و تجوید بود که صبحهای جمعه برگزار میشد و خودشان تجوید اشخاص را اصلاح می‌فرمودند.

حتماً منبر را با روضه ختم میکردند. روضه را آهسته و بدون صدا می‌خواندند و گویا صدایشان یاری نمی‌کرد، ولی به ما فرموده بودند که حتماً روضه‌ها را چه در منزل و چه در بالای منبر با صدا بخوانیم و در دهه محرم تا یک ربع روضه طول بکشد و نوحه هم خوانده شود.

خودشان در روضه‌ها به بیان ذکر مصائب اکتفاء می‌نمودند و در روضه به صحّت نقل مواظبت اُکید داشتند و لذا فقط از منابع معتبر استفاده میکردند.

---

۱. نسبت به رعایت احترام خطیبی که دعوت می‌شد نیز بسیار اهتمام داشتند و حتی گاهی خطیب را هیئت امناء دعوت می‌کرد ولی چون آنها حقّ وی را ادا نکرده و رعایت احترامش را نداشتند ایشان خودشان در ورود و خروج به استقبال و بدرقه رفته و اِکرام میکردند، و اگر وجهی که هیئت امناء تهیه کرده بودند متناسب نبود، از جیب خودشان مبلغی اضافه می‌نمودند و آن وجه را هم در پاکتی گذاشته به کسی میدادند تا با کمال احترام خُفیهً تقدیم کند.

دأبشان آن بود که تقریباً متن مقتل را می خواندند<sup>۱</sup> و اشعاری زیبا و پرمغز از أمثال فؤاد و عمّان سامانی و نیر تبریزی و مرحوم حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی (مشهور به کمپانی) و محتشم کاشانی رضوان الله علیهم<sup>۲</sup> به آن ضمیمه می نمودند. و آنچه بیشتر در حال مستمعین تأثیر داشت حال اخلاص خود ایشان بود که با وجود همه کتمانی که داشتند در بیانشان نمایان می شد. در دهه محرّم و اربعین و برخی از روزهای شهادت مراسم سینه زنی هم بود و مرحوم مرشد اکبر دم میداد و عزاداران مفصل سینه زنی کرده و خود ایشان هم سینه می زدند.

۱. معمولاً به طلبی که از شاگردانشان بودند و به تبلیغ می رفتند سفارش میکردند بیشتر از لهوف و نفس المهموم و مقتل مرحوم مقرّم استفاده کنند و از روضه هائی که در افواه مشهور است و سند ندارد یا در کتب معتبره نیامده اجتناب ورزند.

به خاطر دارم روزی در روضه حضرت عبدالله رضیع مشهور به علی اصغر علیه السلام حقیر عرض کردم: «تیر حرمله لعنة الله علیه برگلوی آن حضرت نشست و ذُبِحَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ، گوش تا گوش بریده شد.»

وقتی از منبر پائین آمدم ایشان فرمودند: شما در کدام کتاب دیده اید که حضرت از گوش تا گوش ذبح شده اند؟ این عبارت «من الأذن إلى الأذن» در کتب معتبر نیامده است. غرض آنکه با وجود اینکه این مطلب اقتضاء طبیعی برخورد یک تیر برگلوی نازک طفل شیرخواره است و در برخی منابع غیر معتبر نیز ذکر شده است، باز هم ایشان رضایت نمی دادند به عنوان تاریخ در بالای منبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیان شود. بله اگر مطلبی به عنوان زبان حال یا در قالب شعر با زبان مجاز و استعاره گفته می شد مورد قبولشان بود.

۲. در خواندن اشعار ما را نیز توصیه به استفاده از دواوین همین بزرگان میکردند و تأکید داشتند اشعاری که خوانده می شود دارای وزانت و متانت و متناسب با شأن امام معصوم علیه السلام باشد.

علاوه بر مراسم مسجد قائم، در اواخر اقامت در طهران مجلسی در اعیاد و وفیات معصومین علیهم السّلام در منزل برقرار کردند که اصل آن مربوط به ارحام بود و هم سخنرانی و روضه و توسّل بود و هم صلّه ارحام. ارحام هم از این معنی خوشنود بودند که در طهران که همه متفرّق بوده و هر کدام در گوشه‌ای سکنی گزیده‌اند به بهانه مجلس روضه دور هم جمع شده و همدیگر را می‌بینند. ولی چون مجلس روضه بود کم‌کم غیر از ارحام نیز شرکت کردند. وقتی به مشهد مقدّس مشرف شدند این جلسات ادامه یافت و کراراً به حقیر وصیت نمودند که حیاً و میتاً این جلسات به همین کیفیت که هست با رعایت موازینی که مدّ نظرشان بوده است ادامه پیدا کند.<sup>۱</sup>

برنامه این جلسات تقریباً از اوّل چنین بود که از نیم ساعت به آفتاب آغاز می‌شد و از میهمانان با نان و پنیر و چای پذیرائی می‌شد و اوّل آفتاب یکی از مدّاحان اهل بیت علیهم السّلام به ذکر توسّل پرداخته و به مناسبت آن ایام روضه یا مولودی می‌خواندند و سپس سخنرانی بود و در نهایت توسط سخنران دوباره روضه یا مدحی خوانده می‌شد.

نظرشان این بود که صبحانه مجلس مختصر برگزار گردد و شاید از این جهت بود که می‌خواستند بیشتر رعایت سادگی شود و قصد قربت نیز از شرکت‌کنندگان بیشتر متمسّی گردد و لذا اجازه نفرمودند بیشتر از نان و پنیر و چای داده شود.

در زمانی که مشهد بودند چند بار خدمتشان پیشنهاد شد که پنیر تبریز که

---

۱. و نیز وصیت فرمودند که پس از رحلتشان در مراسم تکفین و تدفین و بر مزارشان مصائب آل عصمت علیهم السّلام قرائت شود و ایشان را با ذکر توسّل به خاک بسپاریم؛ رضوان‌الله‌علیه و حشره مع اجداده محمّد و ءاله الطّاهرين صلوات‌الله‌علیه و علیهم اجمعین.

لذیذتر و گرانتر بود برای روضه تهیّه شود، ولی میفرمودند از یکی از رفقا که خودشان پنیر درست میکردند خریده شود و بعداً که ایشان مانع داشتند، فرمودند پنیر ساده محلّی تهیّه گردد.<sup>۱</sup>

میفرمودند: این مجالس متعلّق به ما نیست، متعلّق به حضرات معصومین علیهم السّلام است و چون متعلّق به ایشان است باید به بهترین صورت برگزار شود و نهایت احترام به میهمانان مراعات گردد.

درب منزل تقریباً از همان نیم ساعت به طلوع آفتاب یا زودتر باز بود و یکی از دوستان را مشخص کرده بودند که دم درب ورودی بایستند و به واردین به مجلس خوشامد گفته و عرض ادب نمایند. در اطاق ورودی از میهمانان با صبحانه پذیرائی می شد و در مقابل هر کس یک سینی می گذاشتند که در آن قطعه‌ای نان سنگک و یک پیش دستی پنیر بود و چای را جداگانه می آوردند. برنامه چای قبل از مجلس چنین بود که در استکانها اول شکر و بعد چای می ریختند و استکان را در نعلبکی گذاشته و جهت احترام بیشتر، نعلبکی را با یک قاشق کوچک در یک سینی چه کوچک می گذاشتند و سینی چه‌ها را در سینی بزرگ چیده و پذیرائی میکردند.

۱. میفرمودند: غذائی که توسط رفقا تهیّه می شود چون انسان میداند با اخلاص و عشق تهیّه شده، خیلی مطلوب تر است از آنچه توسط آشپز تهیّه می شود، گرچه از جهت کیفیت ظاهری به مراتب بهتر و مطبوع تر باشد. مؤمن غذا را برای سدّ جوع و تجدید قوا برای عبادت و طاعت و تحصیل نورانیّت تناول میکند نه برای مزه و طعم آن و لذا غذائی که با اخلاص طبخ شده است برای او پسندیده تر می باشد.

به همین جهت معمولاً میفرمودند: اگر مقدور است رفقا در میهمانی‌ها خودشان با هم تعاون نموده غذا طبخ نمایند و یا لاقلاً از آشپزی دعوت نمایند که بر مراتب خلوص و تقوایش آگاهند.

پس از صرف صبحانه افراد وارد حسینیه می شدند و دم درب حسینیه نیز یکی از رفقا به احترام هر تازه واردی با گلاب پاش کوچکی که در دست داشت از واردین با گلاب پذیرائی می نمود.

میفرمودند: ادب مجلس ائمه علیهم السلام اقتضاء میکند که همه خوش بو باشند و از همه با عطر و بوی خوش پذیرائی شود.

از سنن مؤکده إکرام ضیف است تا جائیکه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مروی است که: **مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ**.<sup>۱</sup> «هر کس به خداوند و روز قیامت ایمان دارد میهمانش را إکرام کند.» و نیز مروی است که: **أَقْبَلُوا الْكِرَامَةَ، وَ أَفْضَلُ الْكِرَامَةِ الطَّيِّبُ أَخْفَهُ مَحْمَلًا وَ أَطْيَبُهُ رِيحًا**.<sup>۲</sup> «إکرام و احترام دیگران رانسبت به خود بپذیرید، و بهترین إکرام و احترام بوی خوش و عطر است که حمل آن از همه چیز آسان تر و رائحه اش نیکوتر و پسندیده تر است.»

خودشان به احترام مجلس ائمه علیهم السلام دم درب ورودی می نشستند و تا جائیکه در توانشان بود به احترام تازه واردان می ایستادند. در اواخر که به علت پادرد و کمردرد نمی توانستند زیاد بلند شده و بنشینند، به حقیر امر کرده بودند که در کنار ایشان دم درب بنشینم و به احترام واردین بلند شوم.

تقید خاصی به شرکت در این مجالس ذکر توصل داشتند و تا زمانی که می توانستند، همیشه در مجلس حاضر می شدند. در اواخر که حالشان سنگین تر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۳۱۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۶؛ و شیخ صدوق از ابن جهم روایت میکند که: سَمِعْتُ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَأْتِي الْكِرَامَةَ إِلَّا حِمَاژٌ. قُلْتُ: أَيُّ شَيْءٍ الْكِرَامَةُ؟ قَالَ: مِثْلُ الطَّيِّبِ وَ مَا يُكْرِمُ بِهِ الرَّجُلُ الرَّجُلَ. (همان مصدر، ج ۷۲، ص ۱۴۱)

شده بود و اطّباء، ایشان را از شرکت در مجلس منع کرده بودند، در اندرونی لباس رسمی می پوشیدند و به تنهایی می نشستند و سخنرانی و مرثیه و روضه را کامل استماع می فرمودند. گاهی نیز امر می فرمودند از همان صبحانه روضه تبرکاً مقداری برایشان برده شود.

با وجود کهولت سنّ و درد مفاصلی که داشتند در مجلس عزای حضرت اباعبدالله الحسین علیه السّلام همراه با عزاداران گاهی تا حدود چهل دقیقه سرپا می ایستادند و عمامه را برداشته و سینه می زدند و به پهنای صورت، اشک می ریختند و گریه ایشان مثل گریه مرحوم آقای انصاری بود؛ بدون صدا باران اشک بر گونه شان جاری می شد و گاهی صورت و محاسن همه خیس می گشت. به طلب نیز امر می کردند در عزای حضرت سیّد الشهداء یا عزای حضرت رسول اکرم و امیرالمؤمنین سلام الله و صلواته علیهم عمامه ها را بردارند و در عزاداری و سینه زنی شرکت کنند.

در دو ماه محرّم و صفر کسی ایشان را بشاش نمی دید. در روز عاشورا که خدمتشان می رسیدیم دائماً صورتشان برافروخته بود و گرفته و محزون بودند و اشک می ریختند. در روز عاشورا نوع غذائی که تناول می کردند متفاوت بود و خیلی کم غذا میل می نمودند.<sup>۱</sup> در شام غریبان حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام

---

۱. اصل اوّلی در روز عاشورا آنست که انسان چیزی تناول نکند و مانند شخص صائم امساک کند و فقط اگر خواست روزه شرعی نباشد (طبق نظر برخی از فقها که روزه روز عاشورا را مکروه میدانند) قبل از غروب مختصری آب یا غذا تناول نماید تا صدق روزه شرعی نکند. البتّه علامه والد رضوان الله علیه معتقد بودند روزه این روز ذاتاً مستحبّ است و کراهتش عارضی و به جهت تشبّه به بنی امیه بوده که به جهت شکر و تبرک، این روز را روزه می گرفتند، و امروزه موضوعش از بین رفته است.

اما سیره محبّان و عزاداران حضرت امام حسین علیه السّلام بر آن شده که در روز ⇨

مرحومه والده فقط غذای مختصری به بچه‌ها میدادند و ما را بدون بالش می‌خواباندند و اگر فرزندان بالشی زیر سرشان گذاشته بودند بالش را از زیر سرشان برمی‌داشتند و می‌گفتند: امشب شب اسیری آل‌الله است، به یاد مصائب اهل بیت امام حسین در روز عاشورا و شام غریبان باشید.

می‌فرمودند: در لیالی و ایام شهادت معصومین علیهم‌السلام منزل را سیاه‌پوش کنید و منزل خودشان هم همیشه در ایام عزا با کتیبه‌هائی که منقش به اشعار محتشم کاشانی بود سیاه‌پوش می‌شد.<sup>۱</sup> در عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از آغاز محرم تا شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام (هشتم ربیع‌الأول) نیز سیاهی‌های منزل را جمع نمی‌کردند، و ما را به حفظ احترام این کتیبه‌ها که نشانه عزای حضرت اباعبدالله علیه‌السلام بود سفارش می‌فرمودند. علاوه بر روزهای شهادت که در منزل خودشان مجلس روضه برپا بود، دهه اول محرم و کل ماه صفر نیز در منزل برخی از شاگردانشان روضه‌خوانی

عاشورا اِطعام نموده و از عزاداران و میهمانان با غذاهای مطبوع پذیرائی می‌کنند و این امر مورد تأیید آن حضرت قرار گرفته و در مکاشفات و کرامات متعدّد این مجالس را مورد عنایت قرار داده‌اند و از این سفره‌ها که متعلّق به حضرت است برکات زیادی صادر شده است، و لذا علامه والد هم از اِطعام عزاداران در روز عاشورا منع نمی‌فرمودند و دعوت برخی از شاگردانشان را که اِطعام می‌کردند می‌پذیرفتند و اگر خودشان نمی‌رفتند ما را می‌فرستادند. ولی اگر کسی در منزل شخصی خود باشد اولی ترک غذا در روز عاشورا و به یاد آوردن حال جوع و عطش حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و اصحابشان در آن روز است.

۱. ایشان کتیبه‌های سیاه و سفید ساده‌ای که منقش به اشعار محتشم بود را بسیار دوست داشتند و به ما هم امر می‌کردند که از همان شکل کتیبه‌ها تهیه نمائیم، ولی امروزه کمتر چنین کتیبه‌های ساده‌ای به چشم می‌خورد.

برقرار بود که ایشان هم شرکت میکردند. در اواخر به شاگردانشان سفارش فرمودند که برای برگزاری روضه‌های دهگی در حیاط منزل، به یاد خیام سیدالشهداء علیه‌السلام، خیمه برپا کنند و عزاداری در تحت خیمه انجام شود و آنقدر برای این خیمه احترام قائل بودند که میفرمودند: رفقائی که برای برپا کردن یا جمع کردن خیمه می‌روند بدون وضوء به آن دست نزنند.

میفرمودند: کسبه در روزهای شهادت کسب خود را تعطیل کنند و بر در مغازه بنویسند که مثلاً به علت شهادت حضرت امام هادی علیه‌السلام امروز مغازه تعطیل است. در عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نیز از روز هشتم محرّم تا دوازدهم به مدت پنج روز حتماً کسب و کار را تعطیل نمایند و اگر در جائی شاغل هستند این پنج روز را مرخصی بدون حقوق بگیرند.

با وجود اهتمام شدیدی که به دروس طلاب داشتند امر میفرمودند که از روز اول تا روز دوازدهم محرّم و نیز روز شهادت حضرت رسول اکرم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهم‌الصلوة والسلام درس را تعطیل کنند و به اقامه عزا و تبلیغ و به مطالعه مقتل و سیره و احادیث پردازند.

خودشان در این دو ماه و ایام شهادت ائمه علیهم‌السلام مطلقاً شیرینی میل نمی‌فرمودند و اگر کسی هم می‌آورد رد کرده و تذکر میدادند که در این ایام نباید شیرینی مصرف نمود، به اهل بیت و شاگردانشان هم دستور داده بودند از خوردن شیرینی اجتناب کنند.

یک بار یکی از ارادتمندانشان از چند روز قبل به طرف مشهد حرکت کرده و با خود شیرینی آورده بود و وقتی به مشهد رسیده بود مصادف با یکی از روزهای شهادت بود. در همان روز مقداری شیرینی برای ایشان آورد. وقتی حقیر خدمت ایشان بردم خیلی متأثر شده و فرمودند: اینها را به ایشان پس بدهید و بگوئید تا عمر دارند دیگر برای منزل ما چیزی نیاورند. اگر روز رحلت



پدرشان هم بود برای کسی شیرینی می‌بردند؟ آیا نباید انسان این قدر توجه و مراقبه داشته باشد که در ایام حزن اهل بیت علیهم‌السلام از شیرینی که نشانه سرور است اجتناب کند؟!

و نیز یک بار مرحوم آقای حاج ابوموسی به ایران آمده بودند و مرحوم علامه والد می‌خواستند به دیدن ایشان در منزل صدیق مکرم آقای حاج موسی محیی بروند، و در روز سیزده جمادی‌الأولی موعدی تعیین شد و ایشان همراه با رفقا به ملاقات مرحوم حاج ابوموسی رفتند. در آن روز صاحب‌خانه به رسم مألوف از میهمانان با شیرینی پذیرائی کردند. علامه والد تا چشمشان به شیرینی افتاد فرمودند: آقا شیرینی را برگردانید.

بعد فرمودند: قول صحیح در تاریخ شهادت حضرت فاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها، سوّم جمادی‌الثانیه یعنی نودوپنج روز پس از رحلت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که در کتب تاریخ «خمسه‌وتسعين» ثبت شده است و در برخی کتابها «تسعين» به «سبعين» تصحیف گشته است و برخی فکر کرده‌اند که شهادت، هفتادوپنج روز پس از رحلت آن حضرت بوده است؛ و این معنی صحیح نیست. با این وجود چون امروز به گمان برخی روز رحلت حضرت صدیقه طاهره است و منتسب به آن حضرت شده احترامش واجب است و نباید در این روز شیرینی تناول کرد.

در دو ماه محرم و صفر از هر امری که شائبه سرور داشت برحذر بودند. اگر منزل کسی می‌رفتند هدیه و کادو نمی‌بردند و اگر لزومی داشت که چیزی برده شود هدیه‌ای میدادند که تناسب با عزا داشته باشد؛ مانند قابی از آیات قرآن یا برخی از خطب حضرت امام حسین علیه‌السلام.

میفرمودند: عقد ازدواج در حقیقت عبادت و موجب تقرب است و خواندن عقد در ایام عزا و محرم و صفر ذاتاً منعی ندارد، ولی چون عموم مردم

به مناسبت عقد محفل شادمانی و سرور دارند در این ایام توصیه به خواندن عقد نمی کردند.<sup>۱</sup>

همانطور که گذشت برای تمام آنچه نوعی ارتباط با حضرت سیدالشهداء علیه السلام داشت حرمتی خاصّ قائل بودند؛ اعمّ از مجلس آن حضرت یا مکانی که در آن عزاداری می شد یا در و دیوار حسینیّه و خیمه عزا یا کتیبه‌هایی که به نشانه عزا نصب می شد یا غذائی که به یاد آن حضرت طبخ می شد. همه این امور را متعلّق به آن حضرت و محترم و مبارک میدانستند. به همین منوال برای عزاداران آن حضرت و شرکت‌کنندگان در مجالس عزا نیز احترامی مخصوص می نمودند و علی‌رغم آنکه برخی از آنحاء عزاداری را - چون قمه‌زنی و درآتش‌رفتن - خودشان انجام نمی دادند و ما را نیز تشویق نمی کردند، ولی به کسانی که از سر عشق و محبت آن حضرت به این کارها دست می زدند، به جهت ارتباطشان به حضرت احترام می گذاشتند. و البته وقتی از حکم شرعی این موارد از ایشان سؤال می شد معمولاً سکوت کرده و از جواب دادن اباها داشتند.

درباره سیاه‌پوشی در عزای اهل بیت علیهم السلام نظر شریفشان بر آن بود که رنگ سیاه مطلقاً مکروه است و ادلّه کراهت آن، تخصیصی نسبت به عزای ایشان ندارد. بله، نسبت به خصوص عزای حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در ایام عاشورا می فرمودند: پوشیدن لباس سیاه منعی ندارد و البته از نظر ائمّه علیهم السلام مستحب هم نبوده است؛ شاهد این امر، سیره خود

۱. درباره زناشوئی نیز نظرشان بر همین بود که اگر به قصد تحصیل آرامش خاطر و حضور قلب و دوری از معصیت باشد، امری عبادی است و منافاتی با ایام عزا ندارد، ولی اگر به قصد تلذذ محض باشد منافی حال عزا بوده و باید ترک گردد.

معصومین است که با وجود آنکه در بکاء بر حضرت و ذکر مصائبشان تقیّه نمی‌کردند، هیچگاه در هیچ روایتی از ایشان نقل نشده که به جهت عزای آن حضرت سیاه پوشیده باشند و در هیچ روایتی اصحاب را تشویق به سیاه‌پوشی ننموده‌اند، با آنکه رنگ سیاه در عرب نیز نشانه عزا بوده است.<sup>۱</sup>

آری، در برخی روایات آمده است که زنان بنی‌هاشم در سال شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السّلام لباس سیاه بر تن نمودند.

در محاسن به سند خود روایت نموده است که: **لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَيْسَنَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمِ السَّوَادَ وَالْمُسُوحَ وَكُنَّ لَا يَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْمَلُ لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَاتَمِ.**<sup>۲</sup>

«هنگامی که حضرت حسین بن علی علیهما السّلام کشته شدند، زنان بنی‌هاشم لباس‌های سیاه و عزا به تن کردند و از شدت مصیبت به سرما و گرما اعتناء نمی‌کردند و حضرت امام سجّاد علیه‌السّلام برای ایشان در این عزا غذا تهیه می‌فرمودند.»

ظاهر این روایت اینست که حضرت سجّاد علیه‌السّلام لباس سیاه

۱. سیاه‌پوشی در مصیبت، از رسوم مشهور عرب بوده که اسلام از آن منع فرموده است. در کافی در باب صفة مبايعة النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ للنساء روایت میکند که: یکی از عهدهایی که آن حضرت از زنان در هنگام بیعت می‌گرفتند آن بود که در عزاداری سیاه نپوشند.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ؛ قَالَ: الْمَعْرُوفُ أَنْ لَا يَشْفَقَنَّ جَبِيًّا وَلَا يَلْطِمَنَّ خَدًّا وَلَا يَدْعُونَ وَيَلًّا وَلَا يَتَخَلَّفَنَّ عِنْدَ قَبْرِ وَلَا يُسَوِّدَنَّ ثَوْبًا وَلَا يَنْشُرَنَّ شَعْرًا. (کافی، ج ۵، ص ۵۲۶ و ۵۲۷)

۲. محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۲۰.

نپوشیده‌اند؛ ولی چون زنان بنی‌هاشم لباس سیاه پوشیدند و آن حضرت ایشان را ردع نکرده و بازداشتند، می‌تواند دلالت بر کراهت نداشتن لباس سیاه در خصوص عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بکند؛ (البته اگر بتوان این روایت را که مربوط به سال اوّل شهادت آن حضرت است، دلیل بر حکم سیاه‌پوشی در سالهای بعد دانست) و در هر حال دلیل بر استحباب نخواهد بود. می‌فرمودند: سیره‌ای که میان برخی از اصحاب و شیعیان در گذشته و امروزه متداول است، از ترغیب معصومین علیهم‌السلام نشأت نگرفته، بلکه براساس سنت عرب قبل از اسلام رواج یافته و لذا این سیره نمیتواند کاشف از حکم شرع باشد.

انسان باید در همه امور از سنت رسول‌خدا و اهل‌بیت آن حضرت علیهم‌السلام تبعیت کند و در هیچ امری بر آنان سبقت نگیرد. وقتی خود آن بزرگواران به حکم اوّلی از رنگ سیاه در غیر از عبا و عمامه و کفش نهی فرموده‌اند، چرا ما برای اظهار حزن و عزا از این نشانه و علامت استفاده کنیم؟ در حالیکه راه تعظیم شعائر و اظهار حزن منحصر در سیاه‌پوشی نیست. پوشیدن لباس حزن امری مطلوب است و موجب تعظیم شعائر میگردد، ولی لباس حزن و تعظیم شعائر منحصر در رنگ سیاه نیست و با پوشیدن لباسهای تیره و غیر سیاه نیز می‌توان این سنت حسنه را بجا آورد و خود ایشان در ایام شهادت، همواره عبای سیاه و قبا و جوراب تیره می‌پوشیدند و ما را نیز به همین روش تشویق میکردند.

فصل دوم

سیره احسن لاتی و زندگی فردی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

علامه والد رضوان الله عليه در زمینه آداب زندگی، نوع لباس و غذا، برنامه خواب و دیگر امور نیز بر اساس تعبد تامی که به شریعت مقدسه داشتند سعی میفرمودند که دستورات شرع را موبه مو اجراء کنند و لذا چیزی جز عمل به دستورات شرعی از واجبات و مستحبات در زندگی ایشان دیده نمی شد که احتیاج به توضیح مستقلى داشته باشد.

بارها آیه شریفه: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا<sup>۱</sup> را می خواندند و میفرمودند: این آیه شریفه اطلاق دارد و بر این اساس انسان باید تمام امور خود را اعم از دنیوی و اخروی، با سنت آن حضرت سنجیده و منطبق نماید و در هیچ امری چیزی را برتر و بهتر از آن نشمارد و خودشان نیز کاملاً بر اساس همین ملاک عمل می کردند.

از آنجا که بسیاری از سنن شرعیّه در این زمان مغفول گشته و آداب و سنن غیراسلامی جانشین آن شده است، حقیر در این بخش به برخی از سننی که

---

۱. آیه ۲۱، از سوره ۳۳: الأحزاب.

ایشان به آن مقیّد بودند و تذکّر آن برای مؤمنین و اهل تقوا مفید به نظر می‌رسد  
اشاره می‌نماید.



## لباس

در باب لباس چندین جهت مورد اهتمام ایشان بود:

### جهت اول: اندازه لباس

ایشان همیشه چه در بیرون و چه در منزل جامه بلند به تن داشتند و مطلقاً لباس کوتاه نمی پوشیدند، حتی از زیرپیراهن یا شلوار کوتاهی که امروزه مرسوم است در زیر پیراهن یا شلوار می پوشند استفاده نمی کردند.<sup>۱</sup>

---

۱. شاید وجه اینکه لباس کوتاه را در زیر لباسهای بلند نیز ترک می کردند این روایت بوده است که در امام شناسی، ج ۹، ص ۲۸۱ نیز از طبری و ابن اثیر آورده اند: «و لَمَّا بَقِيَ الْحُسَيْنُ فِي ثَلَاثَةِ أَوْ أَرْبَعَةٍ، دَعَا بِسَرَاوِيلٍ مُحَقَّقَةٍ يَلْمَعُ فِيهَا الْبَصَرُ يَمَانِيٍّ مُحَقَّقٍ فَفَزَّرَهُ وَ نَكَّهَهُ لِكَيْلَا يُسَلِّبَهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَوْ لَبِسْتَ تَحْتَهُ التَّبَانَ! قَالَ: ذَلِكَ تَوْبٌ مَدْلَةٌ وَ لَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَلْبَسَهُ. فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهُ بَحْرُبٌ كَعَبٍ فَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا.

«چون از اصحاب حسین بن علی علیهما السلام غیر از سه چهار نفری بیشتر نماندند، یک شلواری که بافت آن محکم بود طلب کرد، آن شلوار بقدری جالب بود که چشم در آن خیره می شد، و از بافته های یمن بود بدون شک، حضرت آن را شکافتند و علاوه با سر انگشتان خود آن را به قطعاتی خرد و پاره کردند که مبدا بعد از شهادت، آن را از پایش بیرون کنند و به غارت برند.

بعضی از اصحاب گفتند: چه خوب است که در زیر آن یک تبان می پوشیدی؟! (تبان و تنبان شلوار کوتاهی را گویند که درازای لنگه های آن بقدر یک وجب است) حضرت گفتند: این لباس کوتاه، لباس اهل ذلت است و برای من سزاوار نیست که بپوشم. و چون آن ⇨

« حضرت به درجه رفیعۀ شهادت رسیدند، بحرین کعب روی آورده و آن را به غارت برد، و آن حضرت را عریان گذارد.»

علامۀ والد سپس در توضیح میفرماید: « باری منظور از بیان این حدیث آن است که حضرت شلوار کوتاه را لباس ذلت شمرده و از پوشیدن آن امتناع کردند. بر اساس همین سیره اسلامیّه است که امت مسلمان از پوشیدن لباس کوتاه مطلقاً خودداری می کنند بخلاف کفار که لباس کوتاه در میان آنها امر رایجی است.»

و در نقل لهوف چنین آمده است: وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنْعَمُوا لِي تَوْبًا لَا يُرْعَبُ فِيهِ، اُجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجْرَدَ مِنْهُ. فَأُتِيَ بِثِيَابٍ فَقَالَ: لَا، ذَاكَ لِبَاسٌ مِّنْ ضُرْبِ تَحْتِ عَلَيْهِ الذَّلَّةُ. فَأَخَذَ تَوْبًا خَلَقًا فَخَرَقَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ. (لهوف، ص ۱۲۳)

البته لباس ذلت لباسی است که کوتاه تر از حدّ زانو باشد ولی اگر بلندتر از زانو باشد پوشیدن آن در زیر دیگر لباسها منعی ندارد؛ چنانکه در مناقب در شرح همین واقعه آورده است: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِتُّونِي بِتَوْبٍ لَا يُرْعَبُ فِيهِ اَلْبَسُهُ غَيْرِ ثِيَابِي لَا أُجْرَدُ فَاِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ. فَاتَّوَهُ بِثِيَابٍ فَاَتَى اَنْ يَلْبَسَهُ وَقَالَ: هَذَا لِبَاسُ اَهْلِ الدَّمَةِ. ثُمَّ اتَّوَهُ بِشِيءٍ اَوْسَعَ مِنْهُ دُونَ السَّرَاوِيلِ وَفَوْقَ التَّبَانِ فَلَبِسَهُ. (مناقب، ج ۴، ص ۱۰۹)

و در وسائل در باب استحباب اتّخاذ السراويل و ما أشبهه، از علل از طریق ابان بن عثمان از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکند که: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَنَّ الْأَرْضَ قَدْ شَكَتَ إِلَى الْحَيَاءِ مِنْ رُؤْيَةِ عَوْرَتِكَ، فَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا حِجَابًا؛ فَجَعَلَ شِيئًا هُوَ أَكْبَرُ مِنَ الثِّيَابِ [التبّان - ظ] مِنْ دُونَ السَّرَاوِيلِ فَلَبِسَهُ فَكَانَ إِلَى رُكْبَتَيْهِ. (وسائل الشّيعه، ج ۵، ص ۲۴؛ و بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۷۷)

در این روایت نیز روشن است که آن حضرت با آنکه فقط در مقام پوشیدن لباسی در زیر لنگ و دامن جهت ستر عورت از زمین بوده اند، ولی آن را بلندتر از حدّ عورت انتخاب نموده اند. و بنابراین در اینجا غایت داخل در معنی است، به قرینه دیگر روایات، آن را به گونه ای قرار داده اند که روی زانو را نیز بپوشاند، گرچه از شلوار کوتاه تر بوده است. و نیز ابن اثیر در نهایه روایت میکند که: فِي حَدِيثٍ عَلَى كَرَمِ اللَّهِ وَجْهَهُ: أَنَّهُ أَقْبَلَ وَعَلَيْهِ «

میفرمودند: لباس بلند از سنن مؤکده شرعیّه است و از جمله سننی است که آشکار و بارز بوده و شعار و علامت مؤمن محسوب می شود و چون مؤمن باید ظاهرش مزین به زینت شرع باشد، سزاوار است که خود را نسبت به این امر مقید نماید.

و نیز میفرمودند: لباس مؤمن باید منطبق بر لباسی باشد که در صحیحہ معلی بن خنیس از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است:

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عِنْدَكُمْ فَاتِي بَنِي دِيوَانَ فَاشْتَرَى ثَلَاثَةَ أَثْوَابٍ بَدِينَارٍ: الْقَمِيصُ إِلَى فَوْقِ الْكَعْبِ وَالْإِزَارُ إِلَى نِصْفِ السَّاقِ وَالرِّدَاءُ مِنْ يَدَيْهِ إِلَى ثَدْيَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ إِلَى الْيَتِيهِ. ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَلَمْ يَزَلْ يَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى مَا كَسَاهُ حَتَّى دَخَلَ مَنْزِلَهُ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا اللَّبَاسُ الَّذِي يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَلْبَسُوهُ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَكِنْ لَا تَقْدِرُونَ أَنْ تَلْبَسُوهَا هَذَا الْيَوْمَ وَ لَوْ فَعَلْنَا لَقَالُوا: مَجْنُونٌ وَ لَقَالُوا: مُرَاءٍ. وَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ. <sup>۱</sup> قَالَ: وَ ثِيَابَكَ اِرْفَعَهَا لَا تَجَرَّهَا. فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا كَانَ هَذَا اللَّبَاسُ.

⇨ أندروز دیتة. قيل: هي فوق الثبان و دون السراويل تُعطى الرُكبة، منسوبة إلى صانع أو مكان. (نهاية، ج ۵، ص ۳۵)

از مجموع روایات استفاده می شود که سیره معصومین بر ترک استفاده از لباس های کوتاه چون تبان بوده با اینکه این نوع لباس در آن زمان نیز موجود و متعارف بوده است. و وجه آن اینست که لباسهای کوتاه لباس ذلت است و چیزی که ذاتاً لباس ذلت باشد در نزد امام علیه السلام مکروه است گرچه در زیر لباسهای دیگر پوشیده شود؛ مانند آنکه پوشیدن لباسهای دارای رنگ یا طرح نامناسب و سبک در نزد امام علیه السلام مکروه بوده و از آن ولو در زیر دیگر لباسها استفاده نمی کردند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۰.

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد شما بودند، پس به بنی دیوان رفته و با یک دینار سه لباس خریدند: پیراهنی تا بالای برآمدگی پا و ازاری تا نیمه ساق<sup>۱</sup> و ردائی که از پیش رو تا سینه‌ها می‌رسید و از پشت سر تا زیر کمر (که آلتین را هم بپوشاند). سپس حضرت دست خود را به سوی آسمان بلند نمودند و تا وقتی که وارد منزلشان شدند دائماً خداوند را بر لباسی که به آن حضرت عطا فرموده بود شکر می‌کردند، و سپس فرمودند: این است لباسی که سزاوار است مسلمانان بپوشند.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: ولی شما نمی‌توانید در این زمان اینگونه لباس بپوشید و اگر چنین کرده (و دامن لباس را این قدر کوتاه نمائید) می‌گویند: این شخص مجنون و یاریا کار است، در حالیکه خداوند تعالی میفرماید: **وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ**<sup>۲</sup>؛ یعنی لباس خود را از زمین بالا آورده و بر زمین نکش. و هنگامی که قائم ما قیام نماید لباس مسلمانان چنین خواهد بود.»

بر اساس این روایت باید همه مسلمانان لباسی بلند تا بالای قوزک پا بپوشند و لباسشان نه آنقدر بلند باشد که روی زمین کشیده شود و نه آنقدر کوتاه باشد که از ساق بالاتر برود. باید لا اقل لباسی بلند و گشاد به تن کنند که برجستگی‌های بدن و أسافل اعضاء را بپوشاند و در حرکت و خم و راست شدن محفوظ و پوشیده باشد.

و نیز میفرمودند: لباس مؤمن باید گشاد بوده و بدن در آن راحت باشد. لباسهای تنگ بدن‌نما است و اگر روی آن لباسی هم پوشیده شود باز هم مطلوب

۱. اصل در ازار لنگ یا دامنی است که بر کمر می‌بندند و گاه بر شلوار نیز اطلاق

می‌شود که مانند ازار پائین بدن را می‌پوشاند.

۲. آیه ۴، از سوره ۷۴: المدثر.

نیست زیرا موجب امراض مختلف می شود.<sup>۱</sup>

علامه والد رضوان الله علیه شلوار و زیرجامه ای می پوشیدند که تا زیر ساق و چند انگشتی بالاتر از میچ و قوزک پا بود و پیراهنی بلند تا زانو و گاه بلندتر و بر روی آن قبا یا لباده ای بلند تا قوزک پا می پوشیدند و در منزل نیز با همین لباس بودند و در هنگام نشستن برای تألیف یا مطالعه کتاب و یا نماز و قرائت قرآن و یا نشستن در میان اهل منزل نیز همیشه همین لباس رسمی را بر تن داشتند؛ چنانکه از تصاویر برجامانده از ایشان نیز آشکار است. و گاهی نیز پیراهن بلند عربی به تن میکردند.

مکرراً بر لباسی که امروزه میان مردان مسلمان مرسوم شده که کت و یا پیراهنی کوتاه را همراه با شلوار می پوشند تأسف می خوردند و میفرمودند: این لباس سوغات غرب است و با معیارهای اسلامی اصلاً سازگار نیست و هیچ تناسبی با شأن یک انسان مسلمان و مؤمن ندارد. و دائم شاگردان خود که خصوصاً طلاب را تشویق می نمودند که لباسی بلند و گشاد بپوشند که برجستگی ها و أسافل اعضاء را کاملاً بپوشاند و در هنگام نماز و رکوع و سجود به بدن نجسبد و حجم بدن نمایان نشود.

از لباس مرسوم میان پاکستانی ها که شلوار با پیراهنی بلند تا زیر زانو می پوشند که از دو طرف شکافی دارد و در هنگام خم و راست شدن پیش رو

---

۱. در کتاب امام شناسی میفرمایند: آخر به کدام ملت و مذهب و به کدام روش و آئین و منطق عقل و وجدان پاک، شخص به خود اجازه می دهد که هر روز ریش خود بترشد؟! آیا در کتاب طب، مصلحتی در آن دیده شده است؟ و یا در کتاب آداب از آن علامت و نشانه ای هست؟ و یا در کتاب اقتصاد شرحی در ثمرات آن نگاشته شده است؟ به کدام منطق و حکمی شخص به خود اجازه می دهد، لباس تنگ بپوشد؟ و خود را به انواع امراض دچار کند؟ (امام شناسی، ج ۹، ص ۲۸۲)

و پشت را کامل می پوشانند و ردائی بر دوش می اندازند تمجید می نمودند و میفرمودند: در میان لباسهای موجود، لباسی پوشیده و کامل و گشاد و سهل المؤمنه است و حدّ اقل های لازم در سنّت اسلامی را دارد.

سفارشها و تأکیدات حضرت والد بر این مبنای اسلامی کم کم در معاشران و ارادتمندان ایشان اثر گذاشت و کم کم پوشیدن پالتو یا کت بلند بجای کت های کوتاه غربی میانشان مرسوم گردید.

بر اساس نصائح ایشان، یکی از ارادتمندان قدیمیشان کت بلندی تهیه کرده و پوشیده بود، وقتی والد معظّم آنرا می بیند می پسندند و میفرمایند: این لباس خوب و مناسبی است، شما به رفقاء دیگر هم بگوئید لباسی مثل این تهیه کنند و از این پس بپوشند. و از آن به بعد ایشان به اکثر رفقاء خود و خصوصاً به طلاب قبل از عمامه گذاری دستور میدادند که کت بلند و یا پیراهن بلند و عبا بپوشند.

میفرمودند: کتی که می پوشید گشاد و حدّ اقل تا چهار انگشت بالای زانو باشد و اگر بلندتر هم شد که بهتر است ولی کوتاه تر نباشد. و خود ایشان از زمان کودکی بر تن ما پالتویی می کردند که یک وجب پائین تر از زانو بود.

میفرمودند: پوشیدن لباس بلند در سنّت، اختصاصی به مردان ندارد. مخدّرات نیز همیشه حتّی در نزد اهل منزل و یا در مجالس زنانه (مگر در هنگام خلوت و تزین برای زوج خود) باید لباسهایی بلند و گشاد و لباسهایی پوشیده بپوشند، نه اینکه همچون زنان متبرّجه و کافره در مجالس زنانه با بدنهایی نیمه عریان و لباسهایی تنگ که برجستگیهای بدن را کاملاً نشان می دهد حاضر شوند.

زنان باید همیشه دامن یا پیراهن بپوشند و پوشیدن شلوار با کت یا بلوز زنانه مصداق تشبّه به رجال بوده و پوشیدن لباس مردانه برای زنان مبعوض

خداوند و مورد نهی است.<sup>۱</sup>

سزاوار است دامن زنان در مجالس خودشان از زیر زانو بالاتر نباشد و حتماً در زیر آن شلوار بپوشند، و اگر از شلوار استفاده نمی‌کنند دامن ایشان تا نیمه ساق را بپوشاند، و آستین لباسشان از آرنج بالاتر نرود، و لباسشان به شکلی باشد که روی سینه و نیم تنه بالای بدن را کامل بپوشاند.

مراعات این جهات هم موجب حفظ حال حیا و عفت در مخدّرات است و هم راه ورود شیاطین را بسته و زمینه هرگونه تحریکات شهوانی را از بین می‌برد و آرامش و سکون و وقار را برای مخدّرات و جامعه اسلامی به ارمغان می‌آورد.

### جهت دوّم: نوع لباس

میفرمودند: لباس باید علاوه بر بلندی و گشادی، لباسی منطبق بر سنت اسلامی باشد. پوشیدن لباسهائی که زنی غیرمسلمانان بوده و لباس آنها محسوب می‌شود شایسته مسلمان نیست. کسی که لباس قوم و گروهی را بپوشد و در ظاهر مانند ایشان شود، کم‌کم راه مشابهت به آنان در اخلاق و آداب و سنن نیز بر

۱. علامه والد رضوان‌الله‌علیه به مسأله تشبّه مردان و زنان توجه بسیاری داشتند و موارد متعدّدی از آرایش‌ها یا لباسها را مصداق آن می‌شمردند؛ مثلاً زیاد کوتاه کردن موی سر مخدّرات و یا استفاده از برخی از کمربندها یا کتھا را که مردانه بود نوعی تشبّه به رجال می‌دانستند. میزان تشبّه به رجال عرف متشرّعه و متدینین است و لذا رواج این امور در میان کسانی که تحت تأثیر فرهنگ و تربیت غرب قرار گرفته و از آنها الگو می‌گیرند موضوع این احکام را عوض نمی‌نماید.

در میان متشرّعه هیچ‌گاه پوشیدن شلوار بدون دامن در میان زنان رواج پیدا نمی‌کند، چون با موازین لباس شرعی زن مسلمان سازگار نیست؛ چنانکه عرف متشرّعه مبنی بر بلندبودن موی مخدّرات و کوتاهی موی مردان چون بر اساس ترغیب و تشویق شرع است تغییر نمی‌پذیرد.

او باز می‌گردد.

مسلمانان باید در طرح لباس و شکل آن استقلال داشته باشند، نه آنکه پیرو و تابع طرحها و مدهای لباسهای کفّار بوده و هر روز خود را با ایشان مقایسه کنند. برای زنان مسلمان سزاوار نیست که برای انتخاب شکل لباس به الگوهای غربی و شرقی مراجعه نموده و از آنها تقلید کنند، بلکه باید خود ایشان ابتکار به خرج داده و با استفاده از ذوق خدادادی برای خود لباس‌هایی طراحی نمایند؛ گذشته از آنکه افراط در توجّه به ظواهر لباس و شکل و طرح آن نیز هرگز شایسته زنان مؤمنه نیست، و اساس شرع بر ساده‌زیستی و دوری از تجملات اعتباری است و سزاوار است زنان مؤمنه ساده‌زیستی را شعار خود قرار داده، در حدّ امکان از این نوع اعتباریات پرهیز نمایند، مگر آنکه عنوانی ثانوی داشته باشد؛ مانند آنکه مقدّمه حفظ آبرو و عرضی باشد که حفظ آن شرعاً مطلوب و راجح است.

آنچه امروزه مرسوم شده که برخی از زنان برای هر مجلسی هزینه‌ای را بر خود یا همسرشان تحمیل نموده و لباسی نو با طرحی جدید و شکلی تازه تهیه می‌کنند و ذهن و فکر خود را که باید مشغول عالم توحید و توجّه به حضرت حقّ متعال باشد، به این مسائل معطوف میدارند، از آثار شوم فرهنگ غلط کفّار و اجانب است که با روح اسلام و تشیّع سازگار نیست.

حفظ نظافت لباس و برطرف کردن آلودگی‌ها و اوساخ و آراستگی ظاهر، به حدّی که همنشینان انسان از همنشینی با وی آزرده نشوند، در شرع مقدّس مورد ترغیب است، امّا وجهه همّت خود را به شکل و رنگ لباس متوجّه ساختن و به این امور به شکل استقلالی نظر نمودن و هر روز به دنبال لباسی جدید بودن افراط محسوب شده، در برخی موارد مصداق اسراف نیز خواهد بود. و چه خوب است که مخدّرات مؤمنه به جای صرف هزینه در این امور، این مبالغ را در



اموری که مرضی نظر خداوند جلّ و عزّ و حضرت امام زمان ارواحنا فداه است صرف نمایند و با صدقه دادن در راه خدا و صرف در خیرات و مبرات، حیات حقیقی و زندگی اخروی خود را آباد سازند.

باری، روی همین اصل علامه والد رضوان الله علیه همواره لباس خود را از جهات شکل و طرح ظاهری نیز با سنت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منطبق می ساختند. علاوه بر پوشیدن لباس بلند مقید بودند همیشه سرشان پوشیده باشد و حتی در منزل نیز عمامه سبز کوچکی بر سر می بستند، با یک تحت الحنک از جلو و أحياناً با دو تحت الحنک، یکی کوتاه از پشت سر و دیگری بلندتر از سمت چپ که بر روی سینه می افتاد، نظیر عمامه‌ای که روایت شده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر سر مبارک أمير المؤمنين عليه السلام بستند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ، فَسَدَلَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَقَصَرَهَا مِنْ خَلْفِهِ قَدْرَ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ. ثُمَّ قَالَ: أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ. ثُمَّ قَالَ: أَقْبِلْ فَأَقْبِلْ. ثُمَّ قَالَ: هَكَذَا تِيحَانُ الْمَلَكَةِ.

«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که: حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با دست خود أمير المؤمنين علیه السلام را معمم نمود و قسمتی از آن را از جلو آویزان نمود و قسمت کوتاهی را نیز از پشت سر آویخت که به مقدار چهار انگشت بود. سپس فرمود: پشت کن و آن حضرت پشت نمود. و فرمود: به من رو کن و آن حضرت رو نمود. و سپس فرمود: تاجهای ملائک بدین شکل است.»<sup>۱</sup>

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۵۵ و ۵۶.

نظر شریفشان این بود که اهل علم در منزل نیز باید عمامه‌ای کوچک و سبک بر سر داشته باشند و یا لا اقل از شب کلاه سفید استفاده نمایند؛<sup>۱</sup> چرا که عمل به سنّت حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین اختصاصی به خارج منزل ندارد و آن حضرات همیشه یا با عمامه بوده‌اند و یا با کلاه و یا با هردو.

وَ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَلْبَسُ الْقَلَانِسَ تَحْتَ الْعَمَائِمِ وَ يَلْبَسُ الْقَلَانِسَ بِغَيْرِ الْعَمَائِمِ وَ الْعَمَائِمَ بِغَيْرِ الْقَلَانِسِ ... وَ رُبَّمَا لَمْ يَكُنْ لَهُ الْعِمَامَةُ فَيَشُدُّ الْعِصَابَةَ عَلَى رَأْسِهِ أَوْ عَلَى جَبْهَتِهِ.<sup>۲</sup>

«حضرت رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وسلم گاهی در زیر عمامه قلنسوه<sup>۳</sup> می پوشیدند و گاهی قلنسوه بدون عمامه می پوشیدند و گاهی هم عمامه را بدون قلنسوه بر سر می گذاردند ... و گاه که عمامه‌ای نداشتند پارچه‌ای را بر سر یا پیشانی خود می بستند.»

بالتسببه به غیر اهل علم نیز برای خصوص سادات، مخصوصاً ساداتی که سنی از آنها گذشته و موقر هستند، بستن عمامه سبز را مناسب و مستحسن

۱. رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم شب کلاه سفید به سر می نمودند؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَلْبَسُ قَلَنْسُوَةً بَيْضَاءَ مُضْرَبَةً. (کافی، ج ۶، ص ۴۶۲)

و شب کلاه سیاه مکروه شمرده شده است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصْلَى فِي الْقَلَنْسُوَةِ السُّودَاءِ؟ فَقَالَ: لَا تُصَلِّ فِيهَا فَإِنَّهَا لِبَاسُ أَهْلِ النَّارِ. (همان مصدر، ج ۳، ص ۴۰۳)

۲. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۵۰.

۳. در المعجم الوسيط گوید: الْقَلَنْسُوَةُ لِبَاسٌ لِلرَّأْسِ مُخْتَلِفُ الْأَنْوَاعِ وَالْأَشْكَالِ. ج: قَلَانِس و قَلَانِيس و قَلَاس و قَلَاسِي. «قلنسوه نوعی کلاه و پوشش سر است که دارای انواع و اشکال مختلفی می باشد.»

می دانستند و به برخی از شاگردانشان نیز دستور داده بودند.

عمامه را همیشه بر سر می بستند نه روی زانو و ما را نیز به عمل به این سنت تشویق می فرمودند. نسبت به عمامه احترام بسیاری قائل بودند و هنگام برداشتن، آن را با دو دست برداشته و می بوسیدند و در جای مناسب و بلندی می گذاشتند و مطلقاً پای خود را به سمت آن دراز نمی کردند.

بیاد دارم یک روز که هوا بسیار گرم بود و بنده بسیار خسته و گرمزده شده بودم، وقتی از راه رسیدم فوراً عبا و قبا را درآورده و درکناری گذاشتم و عمامه را نیز از سر برداشته و با بی اعتنائی روی آنها رها کردم.

حضرت والد رضوان الله تعالی علیه بلافاصله فرمودند: آقا جان! عمامه محترم است، این عمامه عمامه رسول الله است، تیجان الملائکه است، باید آنرا بوسید. مرحوم قاضی هرگاه می خواستند عمامه بر سر بگذارند آنرا با دو دست برداشته و ابتداءً می بوسیدند و بعد بر سر می گذاشتند؛ آن را با احترام باید گذاشت.

هنگام نماز نیز مقید بودند عبا بر دوش و عمامه ای با تحت الحنک بر سر داشته باشند.

در مورد اندازه عمامه طلاب می فرمودند: عمامه باید متناسب با سر و محاسن انسان و شأن وی باشد، نباید خیلی بزرگ یا خیلی کوچک باشد. عمامه خود ایشان با سر و محاسن و هیئت ایشان متناسب بود.

بنده هر وقت عمامه می بستم نوعاً کوچک می شد، چون آن را محکم می بستم، و ایشان معمولاً به بنده اعتراض کرده و می فرمودند: آقا عمامه شما کوچک است، عمامه باید با سر و محاسن انسان متناسب باشد.

اصل اولی در محاسن آنستکه بلند باشد و از برخی روایات بدست می آید که حد آن قریب به یک قبضه است؛ چنانکه در کافی روایت میکند به

سند خود که: از حضرت امام صادق علیه السّلام از اندازه لحيه پرسیدند، آن حضرت فرمودند: **تَقْبِضُ بِيَدِكَ عَلَى اللَّحْيَةِ وَ تَجْزُ مَا فَضَلَ**.<sup>۱</sup> «دست خود را بر محاسن می‌گیری و آنچه از یک قبضه بیشتر است می‌بری.»

مرحوم والد در مورد اندازه محاسن به ما سفارش می‌فرمودند که محاسن نه کوتاه و نه بیش از یک قبضه باشد و می‌فرمودند: باید اندازه آن به تناسب شأن طلبه بوده و از موی سر حتماً بلندتر باشد. و گاهی که ناخواسته محاسن ما کمی کوتاه می‌شد فوراً تذکّر می‌دادند. محاسن شریف خود ایشان در اواخر همیشه بلند و در حدود یک قبضه بود. البته شارب ایشان همیشه کوتاه بود و اگر کسی از شاگردان و نزدیکان، شاربش بر روی خطّ لب می‌آمد، به او گوشزد می‌کردند.

### جهت سوّم: رنگ لباس

طبق سنّت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم لباسهای ایشان در منزل همیشه سفید بود و تا حدّ امکان غیر از سفید نمی‌پوشیدند، مگر در مواردی خاصّ؛ مثلاً گاهی زمستانها دشداشه‌ای ضخیم و پشمی به تن می‌کردند و این نوع دشداشه‌ها که به جهت حفظ از سرما از آن استفاده می‌شود همیشه گرم‌رنگ یا خاکستری و مانند آن بود.

ما را نیز همیشه به پوشیدن رنگ سفید و رنگهای روشن ترغیب نموده می‌فرمودند: رنگ تیره برای سالک مناسب نیست، و خصوصاً رنگ سیاه، علاوه بر مضرات طبّی آن، لباس اهل آتش و فرعون و حکّام ظالم بنی‌العبّاس است و شایسته مؤمن نیست که از آن استفاده نماید.<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۸۷.

۲. روایات متعدّدی از حضرت رسول اکرم و أمير المؤمنين و ائمه اهل بیت ⇨

از رنگ سیاه مطلقاً اجتناب داشتند مگر در عبا و عمامه و کفش که در روایات استثناء شده است و در این موارد نیز در حدّ ضرورت از سیاه استفاده میفرمودند، لذا عمامه رسمی ایشان که اغلب بیرون از منزل بر سر می گذاشتند سیاه بود و از عبا مشکی نیز استفاده می کردند، مخصوصاً در ایام محرم و صفر و نیز روزهای شهادت حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین، ولی پیراهن و قبای سیاه هیچگاه به تن نمی کردند.

برای لباس مخدرات در منزل نیز رنگ های روشن چون سفید را مطلوب دانسته و میفرمودند: در استحباب رنگ سفید میان زن و مرد تفاوتی نیست، مگر از باب تزین برای زوج و امثال این جهات که عناوین ثانویه و عارضی است. نعلین ایشان معمولاً زردرنگ بود که در روایات، لباس انبیاء شمرده شده و مستحبّ می باشد.<sup>۱</sup> ما را نیز به تناسب سنّ و درس امر به پوشیدن نعلین زرد میفرمودند.<sup>۲</sup>

### جهت چهارم: نظافت و بهداشت

نظافت لباس از سنن مؤکده است و علامه والد نیز به آن اهمّیت خاصی

---

☞ علیهم الصلوة والسلام در نهی از پوشیدن لباس سیاه وارد شده است که مرحوم شیخ حرّ عاملی بخشی از آن را در وسائل الشیعة، أبواب لباس المصلی، باب ۱۹ و ۲۰، ج ۴، ص ۳۸۲ تا ۳۸۷ آورده است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۶۹، باب استحباب لبس النعل الصفراء.

۲. زمانی که تحصیل حقیر در قم تمام شد و به مشهد مقدّس مشرف شدم، ایشان نعلین زرد خودشان را که یکی دو ماهی استفاده شده بود به بنده داده و فرمودند: شما از این به بعد نعلین زرد به پا کنید. بنده نیز اطاعت کرده و مدّتی از آن استفاده کردم، امّا به جهت مشکلی که در ناحیهٔ مچ پا داشتم و مکرر هنگام راه رفتن پیچ می خورد مجبور شدم کفش بپوشم و نتوانستم عمل به این سنّت را ادامه دهم.

می دادند.

در قرب الإسناد از حضرت امام صادق از حضرت امام باقر علیهما السلام نقل شده است که: «مَنْ اتَّخَذَ ثَوْبًا فَلَيْسَتْ نَظْفُهُ»<sup>۱</sup> «هر کس لباسی تهیه می نماید آن را باید نظیف نگه دارد.»

و نیز از حضرت امام صادق علیه السلام مروی است که: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ التَّجَمُّلَ، وَ يَكْرَهُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ يَرَى عَلَيْهِ أَثَرَهَا. قِيلَ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَنْظِفُ ثَوْبَهُ وَ يُطَيِّبُ رِيحَهُ وَ يُحَسِّنُ دَارَهُ وَ يَكْنُسُ أَفْنِيَّتَهُ، حَتَّى إِنْ السَّرَّاجَ قَبْلَ مَغِيبِ الشَّمْسِ يَنْفِي الْفَقْرَ وَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»<sup>۲</sup> «خداوند زیبایی را دوست دارد و دوست دارد که بنده اش خود را زیبا نماید، و زشتی را ناپسند داشته و دوست ندارد که بنده اش خود را بدمنظر و زشت قرار دهد؛ چرا که دوست دارد وقتی نعمتی به بنده ای عطا می کند اثر آن را بر آن بنده ببیند.

سؤال شد: چگونه بنده خود را زیبا کرده و اثر نعمت خداوند را بر خود آشکار نماید؟ حضرت فرمودند: لباسش را تمیز نماید و بوی خوش استعمال کند و منزلش را نیکو و زیبا داشته و اطراف درب خانه و حیاط آن را جارو نماید. (این نوع امور که موجب تجمل و زیبایی است همه محبوب خداوند می باشد) حتی روشن کردن چراغ در منزل قبل از غروب خورشید (نیز مورد محبت خداوند است) و فقر را از بین می برد و رزق را زیاد می نماید.»

علامه والد مقید به نظافت لباس بودند و علاوه بر تمیزی ظاهری، به جهات حفظ الصحه و بهداشت آن نیز اهتمام داشتند. تأکید داشتند لباسهای

۱. قرب الاسناد، ص ۷۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۳۰۰.

خود ایشان و خانواده از پارچه‌هایی که ضرری برای بدن ندارد تهیه شود<sup>۱</sup> و از پارچه‌هایی که از مواد نفتی تهیه می‌شود اجتناب می‌ورزیدند و مضرات طبی آن را برای ما می‌شمردند. و همیشه لباس را از پارچه‌های پشمی و نخی تهیه می‌کردند، گرچه از جهت مرغوبیت ظاهری کیفیتش پایین‌تر از لباس‌های مخلوط با مواد بود.

در خرید کفش نیز کفش تمام چرم را انتخاب می‌کردند و می‌فرمودند: اگر کف کفش یا آستر آن پلاستیک باشد برای چشم ضرر دارد، و صحیح نیست که انسان سلامتی چشم خود را در معرض خطر بیندازد.

### جهت پنجم: سادگی لباس

حضرت علامه والد قدس الله نفسه الزکیه بطور کلی ملازم ساده‌زیستی و به دور از هرگونه تکلفات و اعتباریاتی که مرضی رضای پروردگار نیست بودند و در انتخاب هر چیزی ملاک را فقط رضای الهی قرار میدادند.

در باب لباس این روایت مصباح الشریعه را گاهی می‌خواندند:

خَيْرُ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْغُلُكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنْ ذِكْرِهِ وَ شُكْرِهِ وَ طَاعَتِهِ، وَ لَا يَحْمِلُكَ عَلَى الْعُجْبِ وَ الرِّيَاءِ وَ التَّزْيِينِ وَ التَّفَاخُرِ وَ الْخِيَلَاءِ، فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَ مَوْرَثَةِ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ.<sup>۲</sup>

در امام‌شناسی در شرح و توضیح این روایت شریفه می‌فرمایند:

«و بهترین لباس تو آن لباسی است که تو را از خداوند عزوجل به غیر خدا مشغول نکند! بلکه تو را به یاد او و شکر او و طاعت او نزدیک کند! و تو را بر

۱. امام صادق علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌فرمایند که آن حضرت فرمودند: الْبَسُوا ثِيَابَ الْقَطَنِ؛ فَإِنَّهَا لِبَاسُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ هُوَ لِبَاسُنَا. (کافی، ج ۶، ص ۴۴۶)

۲. مصباح الشریعه، باب سیزدهم، ص ۳۰.

خودپسندی و ریاء و زینت‌بندی و تفاخر و استکبار و بلندپروازی نیندازد؛ زیرا که اینها از آفت‌های دین است، و بجای‌گذارندهٔ سختی و قساوت در دل.

در اینجا می‌بینیم که حضرت صادق علیه‌السلام بهترین لباس را آن شمرده است که: انسان را از خدا به غیرخدا مشغول نکند. و این گفتار جامع و کاملی است که می‌توان از آن فروعات کثیره‌ای را متفرّع نمود.

زیرا از نقطه‌نظر جنس لباس، و نوع آن، و از جهت کهنگی و نوی، و از جهت ارزش و کم‌قیمتی، و از سائر جهات، فقط این میزان را داده است که: انسان را از خدا به غیرخدا مشغول نکند. و این کلام کلی و عامی است که به حسب مصادیق مختلف، لباس‌های متفاوتی را شامل می‌شود.

زیرا بعضی اگر لباس متجمل و نو بپوشند، از یاد خدا غافل می‌شوند، اینها نباید بپوشند. بعضی اگر لباس کهنه و وصله‌ای بپوشند، پیوسته نظر و توجهشان به آن کهنگی و پینگی است، آنها نباید بپوشند، زیرا همین که توجه ایشان به لباس مشغول شد، خواه از جهت زیبایی و خواه از جهت کهنگی، این توجه، توجه به غیرخداست.

لباس باید طوری باشد که عادی باشد و برای پوشندهٔ آن تفاوتی نیابد، و کهنه و یا نو، وصله دار و یا بدون وصله، کاملاً عادی باشد و توجه پوشنده را به خود جلب نکند، و الا این جلب توجه ممدوح نیست.

و همچنین به تنقیح مناط قطعی از این عبارت می‌توان استنتاج کرد که:  
 خَيْرٌ مَعَاشِكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ، و خَيْرٌ دَارِ سُكْنَاكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ، و خَيْرٌ رَفِيقِكَ مَنْ لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ، و خَيْرٌ زَوْجَتِكَ مَنْ لَا تَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ، و خَيْرٌ بَنِيكَ مَنْ لَا يَشْغَلُونَكَ عَنِ اللَّهِ، و خَيْرٌ وَطَنِكَ و خَيْرٌ عُمَرُكَ! و خَيْرٌ عِلْمِكَ! و خَيْرٌ عَمَلِكَ! و هَلُمَّ جَرًّا!

«بهترین کسب و کار تو آنستکه تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین عیش



تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین خانه مسکونی تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین رفیق و دوست آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین زن تو آن است که تو را از خدا مشغول نکند، و بهترین پسران تو آناند که تو را از خدا مشغول نکنند، و همچنین بهترین وطن ... و بهترین عمر ... و بهترین علم ... و بهترین عمل ...»<sup>۱</sup>

روی همین اساس، لباسهای ایشان بسیار ساده و از هرگونه تجملاتی به دور بود. در منزل از لباسهای کهنه و وصله‌دار نیز استفاده می‌کردند و کراراً دیده می‌شد که لباس ایشان مندرس بوده و قسمت‌هایی از آن وصله و پینه شده است، و مرحومه والده ما بر اساس تربیت علامه والد به خوبی در وصله کردن مهارت داشتند.

می‌فرمودند: مؤمن نباید از پوشیدن لباس وصله شده‌ی ابائی داشته باشد. امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین آن حضرت لباس وصله شده می‌پوشیدند و عمل آنها برای ما اسوه و الگوست. آنچه امروزه مرسوم شده است که لباسهای کهنه و وصله شده را انفاق کرده و به فقرا می‌دهند از آداب و سنن غرب است. مؤمنی که در مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تربیت شده است لباس کهنه را خودش می‌پوشد و لباس نو را به دیگران هدیه می‌دهد و لباسی را که قابل پوشیدن است، به جهت کهنگی رها نمی‌نماید.

با این وجود در هنگام بیرون رفتن از منزل از این نوع لباسها استفاده نمی‌کردند و لباسهایی مرتب و سالم می‌پوشیدند. در زمانی که طهران بودیم و ایشان روزها به مسجد قائم علیه السلام تشریف می‌بردند، با اینکه در مضیقه مالی سختی هم بودند، ولی نسبت به حفظ ظاهر و لباسشان بسیار

۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۵ تا ۲۷۷.

دقّت می نمودند.

میفرمودند: ما عالم دینی هستیم و مردم ما را به عنوان علم و نشانه اسلام و تشیّع می شناسند و در این مسیری که ما به مسجد می رویم عدّه زیادی از اهل کتاب هستند و عدّه ای نیز افراد غیرمتدین و لاابالی که عقلشان در چشمشان است و شأن و منزلت افراد را در لباس و ظاهر ایشان میدانند. اگر در لباس ما نقصی باشد یا نظیف و مرتّب نباشد این امر موجب تحقیر عالم دین می گردد و عظمت و هیئت اسلام و تشیّع در چشم ایشان می شکند.

در زمان طاغوت جوّ بدی نسبت به دین و علماء دین بود، بسیاری به علماء و مقدّسات توهین و جسارت نموده و سعی میکردند به أنحاء مختلف عالمان دینی را استخفاف نموده و آنها را افرادی دور از تمدّن و رشد و ترقّی و علم و دانش معرفی نمایند و کافی بود که نقصی در کسی دیده شود تا آن را به همه علماء و متدینین سرایت دهند.

معلوم است که در چنین شرائطی وظیفه علماء شریعت سنگین تر شده و باید از اموری که در عالم واقع و حقیقت نیز نقص نیست ولی در نزد عامّه مردم شائبه نقصی دارد، در حدّ لزوم اجتناب نمایند و با عزّت و احترام کامل در میان مردم حاضر شوند. بدین جهت ایشان برای حفظ حرمت و عزّت اسلام و نه از سر حبّ نفس و دنیا، با بهترین زوی و هیئت در میان مردم حاضر می شدند.

مرحوم والد همواره درباره مرحوم جدّمان حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق طهرانی رحمه الله علیه نیز همین مطلب را متذکّر می شدند و میفرمودند: مرحوم پدر ما به باغچه بانی و درختکاری علاقه مند بودند و مخصوصاً در پیوند زدن درختان میوه استاد بودند؛ پیوندهای خوبی می زدند و میوه های شیرین و آبدار و زیبا به دست می آمد. در منزل عمامه ای کوچک بر سر می بستند و لباسی ساده می پوشیدند و با همان لباس نیز کار میکردند، و

هرگاه در ضمن رسیدگی به درختان خسته می شدند همانجا با همان عمامه زیر درخت روی خاکها دراز کشیده و می خوابیدند و هیچ تکلفی نداشتند. اما وقتی می خواستند از منزل خارج شوند مقید بودند که بهترین لباس و بهترین عمامه و بهترین انگشترها را بپوشند و با هیبت و عزتی تمام بیرون می آمدند که رضاشاه و رجال دولت هم در مقابل هیبت ایشان به خضوع درمی آمدند که در این باب حکایاتی نقل می کنند.<sup>۱</sup>

### انگشتر و عصا

در مورد انگشتر نیز نسبت به عقیق و فیروزه عنایت خاصی داشتند و مقید بودند که حتماً انگشتر عقیق سرخ و فیروزه در دست داشته باشند، ولی انگشترهای دیگری نیز داشتند که به تناوب در دست میکردند، مانند یاقوت و درّ و زمرد و یا عقیق زرد که در سفر از آن استفاده می نمودند و این انگشترها نوعاً هدیه بود.

۱. مرحوم جدّ ما آیه الله حاج سید محمدصادق رضوان الله علیه یکی از چهار عالم بزرگ طهران در عصر رضاشاه ملعون بودند. ایشان در غیرت دینی و عزت و مبارزه با طاغوت آیتی بود. مرحوم والد در درس اول از کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام شمه ای از مجاهدتهای ایشان را بیان کرده اند. سه عالم بزرگ دیگر طهران عبارت بودند از: مرحوم آیه الله آقا شیخ علی مدرّس، مرحوم آیه الله امام جمعه طهران، و مرحوم آیه الله شریعتمدار رشتی. رضاخان در جریان کشف حجاب دستور داده بود که این چهار عالم باید مجلسی تشکیل داده و علما را با مخدراتشان دعوت کنند و همگی مخدرات مکشّفه و بدون حجاب در مجلس حاضر شوند که هیچ یک از این چهار بزرگوار زیر بار حرف رضاخان نرفتند و حتی حاضر شدند تا در این راه از جان خود نیز بگذرند. رضاخان در این مرحله در مقابل حمیت و غیرت این بزرگان، ذلیل و سرافکنده گشت و به مقاصد شوم خود نرسید.

میفرمودند: انگشتر را فقط باید به دست راست کرد، و قراردادن انگشتر در دست چپ مکروه و از بدع معاویه است<sup>۱</sup> و اگر در برخی روایات هم تجویز شده از باب تقیّه بوده است. سیره رسول خدا و ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام بر پوشیدن انگشتر در دست راست بوده و این مسأله از نشانه‌های مؤمن محسوب می‌شود.<sup>۲</sup>

انگشتر عقیق در نزد ایشان بسیار عزیز و محترم بود و در مواردی که میخواستند به کسی هدیه‌ای بدهند، معمولاً انگشتر عقیق یا عطر اهداء می‌نمودند.

در دوره کهولت و تقریباً بعد از پنجاه سالگی در بیرون و داخل منزل، از عصا استفاده می‌نمودند، و چندین عصا داشتند که برخی مربوط به بیرون و برخی برای داخل منزل بود و همگی ساده و بی‌آرایش بود. علت استفاده ایشان از عصا اولاً استحباب آن<sup>۳</sup> و ثانیاً درد کمری بود که

۱. در مناقب ابن شهر آشوب آورده است: الرّاعِبُ فی مُحَاضَرَاتِهِ: کَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ يَتَخَتَّمُونَ فِي أَيْمَانِهِمْ وَأَوَّلَ مَنْ تَخَتَّمَ فِي يَسَارِهِ مَعَاوِيَةُ. نَتَفَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامِيِّ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَخَتَّمُ فِي يَمِينِهِ وَالتَّخَلُّفَاءَ الأَرْبَعَةَ بَعْدَهُ، فَتَقَلَّهَا مَعَاوِيَةُ إِلَى الْيَسَارِ وَأَخَذَ النَّاسُ بِذَلِكَ فَبَقِيَ كَذَلِكَ أَيَّامَ المَرَوَانِيَّةِ فَتَقَلَّهَا السَّقَّاحُ إِلَى الْيَمِينِ فَبَقِيَ إِلَى أَيَّامِ الرَّشِيدِ فَتَقَلَّهَا إِلَى الْيَسَارِ وَأَخَذَ النَّاسُ بِذَلِكَ. (مناقب، ج ۳، ص ۳۰۲؛ و بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۶۲ و ۶۳)

۲. مشهور است که مرحوم حضرت آقای انصاری قدس سره به دست چپ نیز انگشتر می‌کرده‌اند و در این مسأله با مرحوم والد از جهت فقهی اختلاف نظر داشته‌اند.

۳. در بحار آورده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: حَمَلُ العَصَا عَلَامَةٌ المُؤْمِنِ وَ سُنَّةُ الأنْبِيَاءِ.

و نیز روایت کرده است: وَقَالَ: تَعَصَّوْا فَإِنَّهَا مِنْ سُنَنِ إِخْوَانِي النَّبِيِّينَ. وَكَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ

اواخر از ناحیه دیسک وجود داشت و بدون عصا نمی توانستند به راحتی پیاده روی کنند و لذا در هنگام حرکت از آن کمک می گرفتند. گاهی نیز با مزاح روایتی را بدین مضمون می خواندند که: **مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَأْخُذِ الْعَصَا فَقَدْ عَصَى**؛ ولی میفرمودند: ظاهراً این روایت سندی ندارد و بر فرض صحّت باید عصا را در آن حمل بر معنای مجازی کرده و از آن عصای ورع و تقوا را قصد کنیم که اگر کسی تا چهل سالگی بر عصای تقوا تکیه نزند دیگر امر وی سخت خواهد شد؛ زیرا ملائکه بر کسی که به چهل سالگی رسیده باشد سخت گرفته و از او به راحتی نمی گذرند.<sup>۱</sup>

«الصَّغَاوُ وَالْكِبَاؤُ يَمْشُونَ عَلَى الْعَصَا حَتَّى لَا يَخْتَالُوا فِي مَشِيَّتِهِمْ». (بحار الأنوار، ج ۷۳، باب حمل العصا و إدارة الحنك و سائر آداب الخروج، ص ۲۳۴)

۱. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ مَلَكِيَهُ: أَنِّي قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِي عُمراً فَعَلَّطًا وَشَدِّداً وَتَحَفُّظًا وَاكْتَبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَكَثِيرَةَ وَصْغِيرَةَ وَكَبِيرَةَ. (بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۸۸)

در رساله سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم میفرماید: و زمان مسافرت عالم دنیا و ظهور استعداد و نهایت تکمیل در این عالم، در چهل سال است. چنانچه وارد است که: عقل انسان در چهل سالگی به قدر استعداد هر کسی کمال می پذیرد؛ و از بدو دخول او در این عالم در نمو است تا سی سالگی، و ده سال بدن او در این عالم واقف است، و چون چهل سال تمام شد، سفر عالم طبیعت تمام است و ابتدای مسافرت به عالم آخرت است. و هر روز و هر سال جزوی از آن بار سفر بندد و از این عالم رحلت کند، قوت او سال به سال در کاهیدن است، و نور سمع و بصر در نقصان، و قوای مادیّه در انحطاط، و بدن در ذبول. چه، مدت سفر و اقامت او در این عالم در چهل سال تمام شد.

و از این است که وارد شده است که: **مَنْ بَلَغَ أَرْبَعِينَ وَلَمْ يَأْخُذِ الْعَصَا فَقَدْ عَصَى**. چه، عصا علامت سفر است و مسافر را برداشتن عصا مندوب است. و چون چهل سال تمام شد هنگام سفر است. و تأویل عصا مهیا شدن سفر آخرت است و جمع کردن خود از برای

مرحوم حضرت آیه‌الله انصاری رضوان‌الله‌علیه نیز از عصاهای مختلفی استفاده می‌فرمودند. در زمان جوانی یکبار حقیر بعد از فوتشان به منزلشان رفته بودم و در بالای منزل صندوق‌خانه‌ای بود که عصاهای متعدّد ایشان در آنجا قرار داشت.

از عروس ایشان که خاله بنده (اهل بیت حاج احمد آقای انصاری حفظه‌الله) هستند پرسیدم: این عصاها متعلّق به کیست؟ گفتند: اینها متعلّق به مرحوم آقای انصاری است. گفتم: می‌شود جهت تبرّک و تیمّن یکی از آنها را بردارم؟! گفتند: اجازه اینها به دست حاج احمد آقا است. وقتی ایشان به منزل آمدند همین مطلب را خدمتشان گفتم. گفتند: هر کدام را که خواستید مال شما! حقیر هم یکی از آنها را که عصائی خوب و سبک و از چوب بادام تلخ بود انتخاب نموده و به منزل آورده و از باب تبرّک و احترام در جایی نگهداشتم.

یک روز که حضرت علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه به منزل ما آمده بودند، بنده جریان را خدمتشان عرض کردم و عصا را خدمتشان آوردم. وقتی آن را دیدند خیلی خوشحال شدند و آن را گرفتند و تا زمانی که در قید حیات بودند همیشه از آن در منزل استفاده می‌کردند و گاهی نیز در بیرون از منزل از آن استفاده می‌نمودند و برای آن حرمت بسیاری قائل بودند. ولی غالباً عصای مشکی خاصی را به دست می‌گرفتند که آن نیز اکنون در نزد حقیر به عنوان یادگار ایشان موجود است.

⇐ رحلت. (و هر که عصا بر نداشت از فکر سفر غافل است.)

و همچنانکه مدّت تکمیل جسمیت در این سنّ است، همچنین مرتبه سعادت یا شقاوت. و از این جهت در حدیث وارد است که: روی هر که در چهل سالگی سفید نشد شیطان مسح وجه او میکند و میگوید: بِأَبِي وَأُمِّي وَجْهٌ لَا يُفْلِحُ أَبَدًا. و میگوید: نام تو در صحیفه جند من ثبت شد. (رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۳۰ تا ۳۵)

## خواب و بیداری

حضرت والد رضوان الله تعالى عليه مقید بودند شبها زود بخوابند و سحر و بین الطلوعین را بیدار باشند؛ دیرخوابیدن شب را خلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین می دانستند. تقریباً نیم ساعتی پس از نماز عشاء که در وقت فضیلت خود خوانده شود هنگام استراحت شبانه است و سالک برای استفاده هرچه بیشتر از فیوضات شب باید زود بخوابد.

چنانچه در مجلد قبل نیز ذکر شد،<sup>۱</sup> مرحوم آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه نیز از دیرخوابیدن نهی میفرمودند و آنرا باعث خستگی و مانع از نماز شب می دانستند.

مرحوم مجلسی از خصال از حضرت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلّم روایت میکند که:

لا سَهْرَ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَّا لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ مُصَلٍّ أَوْ مُسَافِرٍ.<sup>۲</sup> «سزاوار نیست که کسی بعد از نماز عشاء بیدار بماند، مگر آنکه مشغول به نماز و عبادت و یا در سفر باشد.»

---

۱. نور مجرّد، ج ۱، ص ۶۷۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۷۹.

و نیز روایت میکند که: لا سَهْرَ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مُتَهَجِّدٍ بِالْقُرْآنِ وَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ أَوْ عَرُوسٍ تُهْدَى إِلَى زَوْجِهَا.<sup>۱</sup> «بیداری در شب سزاوار نیست مگر برای کسی که به قرائت قرآن یا طلب علم مشغول بوده یا بخاطر عروسی که به منزل شوهر برده می شود.»

والد معظم روحی فداه به ذکر قبل از خواب ملتزم بودند و شبها قبل از آنکه به خواب روند، همانطور که دراز کشیده بودند، تسبیح به دست، دستشان را زیر سر گذاشته و مدت زیادی مشغول ذکر می شدند.

به خوابیدن رو به قبله، هم خود مقید بودند و هم به سائرین تأکید می نمودند و میفرمودند: اتیان این سنت، هم به صورت محتضر ممکن است که انسان به پشت بخوابد و پایش را رو به قبله قرار دهد و هم به صورت میّت که بر پهلوئی راست بخوابد و صورت و جلوی بدنش رو به قبله باشد و البته صورت دوّم (خوابیدن مانند میّت در قبر) ترجیح دارد.<sup>۲</sup>

۱. همان مصدر، ص ۱۷۸.

۲. آنچه در هنگام خواب مهمّ است، حضور قلب و توجه به خداوند متعال است که برای تحصیل بیشتر این معنا خوب است مؤمن همیشه رو به قبله بخوابد. در هنگام خواب چه انسان به شکل محتضر بخوابد و چه به مانند میّت و بر شانه راست باشد، در هر دو حال استقبال قبله صدق میکند و لذا در روایات، استقبال قبله را در باب احتضار به خوابیدن به پشت و قراردادن پا به سوی قبله تفسیر فرموده اند. (وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۵)

و در برخی از روایات آمده است که خواب انبیاء بر پشت و خواب مؤمنین بر پهلوئی راست است. شیخ صدوق به سند خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکند که آن حضرت فرمودند: النَّوْمُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ: الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ عَلَى أَفْقِيئِهَا مُسْتَلْقِيَةً وَأَعْيُنُهَا لَا تَنَامُ مُتَوَقِّعَةً لِرُوحِي رَبِّهَا عَزَّوَجَلَّ، وَالْمُؤْمِنُ يَنَامُ عَلَى يَمِينِهِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، وَالْمُلُوكُ وَأَبْنَاؤُهَا تَنَامُ عَلَى شِمَالِهَا لِيَسْتَمِرَّوْا مَا يَأْكُلُونَ، وَإِبْلِيسُ وَإِخْوَانُهُ وَكُلُّ مَجْنُونٍ وَذَوْعَاهَةِ يَنَامُونَ عَلَى



همچنین مقید بودند هنگام خواب پای خود را به طرف کسی دراز نکنند مخصوصاً اگر آن شخص از سادات باشد، حتی نسبت به ما نیز که فرزند ایشان بودیم این ادب را رعایت می‌فرمودند.

خواب ایشان بسیار کم بود. در زمان جوانیشان که حال عشق و سوز و گداز و انصرافشان شدید بود، گاهی ایام اصلاً خواب نداشتند و خواب و استراحت برایشان بی معنی بود. سوز عشق و آتش محبت واقعاً عجیب است و همه احوال عاشق را زیر و رو می‌کند؛ نه برای او خوابی می‌گذارد و نه خوراکی و نه آرامش و خوشی و سروری. چه عاشق خدا باشد و چه مبتلا به عشق مجازی و محبت به مظاهر صوریّه و معشوق‌های فانیه.

به همین جهت هرچه عشق و سوز سالک بیشتر می‌شود بهره‌اش از تلذذات دنیوی کمتر می‌شود تا جائیکه هم‌ش هم واحد گشته و دنیا را بالکلّیه رها نماید؛ چنانکه در مصباح‌الشّریعه از حضرت امام صادق علیه‌السّلام روایت می‌کند:

المُشْتَأَقُ لَا يَشْتَهِي طَعَامًا وَلَا يَلْتَذُّ شَرَابًا وَلَا يَسْتَطِيبُ رُقَادًا وَلَا يَأْنُسُ

«وَجَوْهَرِهِمْ مُنْبَطِحِينَ». (عیون أخبار الرضا علیه‌السّلام، ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ و وسائل الشّیعه، ج ۶، ص ۵۰۴؛ و نظیر همین مضمون را در ص ۵۰۳، ح ۵ و ص ۵۰۲، ح ۱، از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت امام عسکری علیه‌السّلام روایت نموده است.) ولی در هر حال آنچه سنت حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و در آداب خوابیدن بدان امر شده خوابیدن بر شانه راست است. از جمله در مکارم‌الأخلاق روایت می‌کند که: كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ الْأَيْمَنِ. (مکارم‌الأخلاق، ص ۳۸)

و در ضمن حدیث شریف اربعمائه از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روایت شده است که: إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ النَّوْمَ فَلْيَضَعْ يَدَهُ الْيُمْنَى تَحْتَ خَدِّهِ الْأَيْمَنِ. (خصال، ج ۲، ص ۶۳۱ و ۶۳۶)

حَمِيمًا وَلَا يَأْوِي دَارًا وَلَا يَسْكُنُ عُمَرَانًا وَلَا يَلْبَسُ ثِيَابًا لَيِّنَةً وَلَا يَقْرُ قَرَارًا، وَيَعْبُدُ  
اللَّهَ لَيْلًا وَ نَهَارًا رَاجِيًا بَأَنْ يَصِلَ إِلَيَّ مَا يَشْتَاقُ إِلَيْهِ وَيُنَاجِيهِ بِلِسَانِ الشُّوقِ مُعْبِرًا  
عَمَّا فِي سَرِيرَتِهِ.

كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِيعَادِ رَبِّهِ: وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ  
رَبِّ لَتَرْضَى. وَ فَسَّرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ حَالِهِ أَنَّهُ مَا أَكَلَ وَ  
لَا شَرِبَ وَ لَا نَامَ وَ لَا اشْتَهَى شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فِي ذَهَابِهِ وَ مَجِيئِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا شَوْقًا  
إِلَى رَبِّهِ.<sup>۱</sup>

«کسی که شوق لقاء الهی در او پدیدار شده، نه به غذائی میل دارد و نه از نوشیدنی ای لذت می برد و نه خواب را خوش می دارد و نه با کسی انس می گیرد و نه در منزلگاهی آرام یافته و نه در آبادانی سکنی می گزیند و نه لباس نرم به تن می نماید و نه آرامشی در او وجود دارد. شب و روز خداوند را عبادت می کند به امید آنکه به آنچه شوق دارد برسد و خداوند را با زبان اشتیاق می خواند و آنچه را در سویدا و باطنش دارد بیان میدارد.

همانطور که خداوند از حضرت موسی علیه السلام در زمانی که به میعاد الهی رفت خبر داد که به درگاه الهی عرض نمود: خداوند من به سوی تو تعجیل نموده و شتافتم تا خوشنود و راضی شوی. و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حال موسی را اینطور تفسیر فرمودند که: وی در مدت رفت و برگشتش که چهل روز طول کشید، به واسطه شوقی که به پروردگارش داشت نه خورد و نه نوشید و نه خوابید و نه تمایل و اشتیائی به خواب و خوراک و نوشیدنی داشت.»

حال علامه والد در جوانی به همین شکل بود که غالباً یا اصلاً خواب

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۹۶.

نداشتند و یا اگر هم می خوابیدند خوابشان مانند افراد عادی نبود که با آرامش و راحتی سر بر بالش نهاده و در خواب ناز فروروند.

اما بعد از فرونشستن آن آتش عشق و تبدیل شدن فراق به وصال و ظهور حالات عالم بقاء حالشان تغییر نمود، ولی باز هم تا پایان عمر خوابشان کم بود؛ و با همین حال هم خواب شبشان در حقیقت بیدارخوابی بود و در میان خواب چندبار بیدار می شدند و عادتشان این بود که هر بار بیدار می شدند برخیزند و وضو بگیرند و نمازی بخوانند و یا بدون نماز دوباره استراحت کنند، مگر اواخر که به علت کهنولت سنّ گاهی نمی توانستند برخیزند و وضو بگیرند.

آری خواب مؤمنین حقیقی که خوابشان هم بیداری است و در وصف ایشان حضرت فرموده اند که: **حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ**<sup>۱</sup> اینچنین است که از شدت عشق و کثرت و له به جوار قرب حضرت محبوب چنان بی تاب و ملتهدند که در خواب هم آرام و قرار ندارند و جز در پناه ذکر خداوند و انس با حضرتش آرام نمی گیرند، **كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ\* وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ**<sup>۲</sup>. چه در سفر و چه در حضر، به اتیان نماز شب بصورت تهجد و با همه آداب و شرائط آن ملتزم و مقید بودند؛ نماز شبشان تمام عشقبازی با خدا بود. جانانه و عاشقانه نماز می خواندند، حتی نمازهای یومیّه را نیز به همین کیفیت، جاندار و زنده می خواندند. تمام عباداتشان سراسر توجه به مبدأ توحید و مقام کبریای حضرت حقّ جلّ و علا بود.

همچنین مقید بودند نماز شب خود را با صدای بلند بخوانند و نیز در دل شبها با صدای بلند و توجه تامّ، آیات نورانی قرآن کریم را در نماز

۱. نهج البلاغه، ص ۴۹۵.

۲. آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۵۱: الذاریات.

تلاوت می کردند.

طبق روئے مرحوم قاضی و مرحوم حدّاد رضوان الله علیهما، چون برای بیداری سحر برمی خواستند مختصری تناول می کردند که معده خالی نباشد و بدن در بیداری سحر با شادابی و طراوت همراه باشد، گرچه شادابی و طراوت دل و جان اولیاء خدا تنها به عشق حضرت معبود جلّ جلاله است.

ایشان علاوه بر خواب شب، معمولاً بعد از غذای ظهر نیز مقداری استراحت میکردند، شاید گهگاهی نیز به جهت خستگی، خواب قیلوله نیز داشتند؛ ولی صبحها تا هنگام بالآ آمدن خورشید و وقت ضحی و نیز قبل از غروب نمی خوابیدند و نسبت به آن نهی میفرمودند.

کما اینکه از امام صادق علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است: النَّوْمُ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ خُرْقٌ وَ الْقَائِلَةُ نِعْمَةٌ وَ النَّوْمُ بَعْدَ الْعَصْرِ حُمَقٌ وَ بَيْنَ الْعِشَاءِ يَنْ يَحْرِمُ الرِّزْقَ.<sup>۱</sup> «خوابیدن در اوّل روز کاری جاهلانه و ناصواب و موجب محرومیت از روزی است و خواب قیلوله نعمت است و خواب بعد از عصر موجب حماقت و کم عقلی میگردد و خواب بین مغرب و عشاء انسان را از رزقش محروم می نماید.»

معمولاً بیداری سحر را به نماز صبح و بیداری بین الطلوعین متصل میفرمودند، کما اینکه دأب مرحوم قاضی و مرحوم حدّاد رضوان الله علیهما نیز چنین بود.

و اما هنگام بیدار شدن نیز طبق سنّت سنّیه رسول خدا صلی الله علیه وآله بلافاصله به سجده می افتادند و اذکار هنگام بیدار شدن را می خواندند و

۱. بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۸۵؛ و در من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۰۲، از امام باقر علیه السلام نقل نموده است.

به درگاه خدا عرضه می داشتند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَمَا أَمَاتَنِي وَإِلَيْهِ  
النُّشُورُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَهُ وَأَعْبَدَهُ.<sup>۱</sup>

نزدیک اذان صبح سائترین را برای ادای فریضه بیدار میکردند و نسبت به خواب کوچکتها ملاحظات لازم را بکار می بردند؛ معمولاً کودکان منزل را هنگام اذان بیدار می نمودند، مگر اینکه بسیار خسته باشند؛ و بدین گونه نبود که فشاری بر اطفال بیاید، بلکه برنامه منزل به صورتی بود که ما به بیداری بین الطلوعین عادت کرده بودیم.

---

۱. مرحوم علامه والد به قرائت این دو دعا در هنگام بیدار شدن سفارش می فرمودند. و در معادشناسی درباره آن می فرماید: «این دو دعا را شیخ بهائی در مفتاح الفلاح در ضمن ادعیه ما بین نصف شب تا طلوع فجر که باب سادس است، در ص ۲۲۷ نقل فرموده و فرموده: چون از خواب بیدار شدی سجده به جای آور، زیرا که در روایت است که رسول الله که از خواب بیدار میشدند سجده میکردند، و در سجده خود یا بعد از آن این دعاها را بخوان. و در مفتاح الفلاح مترجم، در ص ۲۵۲ است.» (معادشناسی، ج ۳، ص ۲۸، تعلیقه ۱)



## طعام

در باب آداب غذاخوردن و کمّیت و کیفیّت آن نکاتی در جلد اوّل همین کتاب از مرحوم والد قدّس سرّه نقل شد.<sup>۱</sup> در اینجا برخی از مسائل دیگر که عجالّه به خاطر می‌رسد عرض می‌شود.

ایشان در مورد طعام و غذا نسبت به نکاتی توجّه و تأکید داشتند.

از جمله اینکه: طعام مؤمن باید حلال باشد و از هر لقمه‌ی مشتهبی پرهیز کند. سلاک را از غذاخوردن در بیرون منزل و غذاگرفتن از آشپزخانه‌ها و غذاخوری‌هایی که حلال بودن اطعمه آنها معلوم نبود نهی کرده و میفرمودند: سعی کنید که حتّی المقدور در منزل غذا طبخ نمائید.

حتّی موادّ اوّلیّه غذا را نیز از فروشندگی تهیّه کنید که میدانید مال وی پاک بوده و در معاملاتش اهل غش و مکر و خدعه نیست.

دیگر اینکه: غذا باید سالم باشد و مؤمن باید از هر چیزی که ممکن است ضرر معتنابه داشته باشد اجتناب کند. ایشان از انواع غذاهاى بسته‌بندی که دارای موادّ محافظ و ترکیبات مضرّ بود اجتناب میکردند. حتّی از قراردادن موادّ غذائی در فریزر نهی نموده و میفرمودند: خاصّیّت غذا را از بین می‌برد و باید موادّ غذائی چون گوشت و نان و سبزی و صیفی‌جات و ... را تازه تهیّه کرده

---

۱. نورمجرّد، ج ۱، ص ۶۸۷ تا ۷۰۲.

و طبخ و استفاده نمود و لذا تا آخر در منزل فریزر تهیه نکردند و اگر گاهی ضرورتی بود از یخدان یخچال استفاده میکردند.

از خوردن غذای داغ هم اجتناب می نمودند؛ چراکه هم غذای اهل جهنّم شمرده شده و هم در علم پزشکی ضرر داشتن آن ثابت شده است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هیچگاه غذای داغ تناول نمی نمودند و میفرمودند: خداوند به ما آتش نخورانده است، و غذای داغ برکت ندارد، پس آن را سرد نموده سپس میل کنید؛ **أَنَّهُ كَانَ لَا يَأْكُلُ الْحَارَّ حَتَّى يَبْرُدَ وَ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا، إِنَّ الطَّعَامَ الْحَارَّ غَيْرُ ذِي بَرَكَهٍ فَأَبْرِدُوهُ.**<sup>۱</sup>

از غذاها و نوشیدنی‌های رنگارنگی که امروزه مرسوم شده است، چون سوسیس و کالباس و انواع نوشابه‌ها که مضرات پزشکی آن محرز شده، همیشه شاگردان خود را برحذر می داشتند و نسبت به نوشابه که کمی استفاده آن فراگیر شده بود خصوصاً در اواخر، مکرّر تذکر میدادند و حتّی بنا بر نظر خاصّشان در عدم جریان اصل برائت در برخی از این موارد، ترک استفاده از امثال نوشابه را بنا بر احتیاط واجب می شمردند که در مجلّد اوّل این کتاب به آن اشاره شد.<sup>۲</sup>

میفرمودند: سالک غذا را باید صرفاً به جهت کسب قوّت و توانائی در طاعت و عبادت خدا میل کند و نباید تلذّذ از غذا مدّ نظرش باشد، لذا صحیح نیست برای اینکه غذا مزه بهتری پیدا کند یا شکل و ظاهر مطلوبتری به خود بگیرد، آنرا از سلامت و خاصّیت خود انداخت؛ به عنوان مثال: سرخ کردن غذا طعم آن را بهتر می نماید ولی خاصّیت آن را گاهی از بین می برد.

و دیگر آنکه: غذا باید ساده باشد؛ لذا از رنگارنگ کردن سفره و غذا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۴۳۵.

۲. نور مجرّد، ج ۱، ص ۶۹۱ و ۶۹۲.



نهی نموده و میفرمودند: غذا را خوب درست کنید ولی فقط یک نوع باشد، و رفقاء در مهمانی‌ها دو یا چند رقم غذا درست نکنند؛ حتی در مورد مخلفات غذا مانند دوغ و سبزی و سالاد و أمثال آن نیز میفرمودند: بیش از یک نوع نباشد؛ و خلاصه سفره مؤمن رنگارنگ نیست و تواضع در مآکل و مشرب جزء اصول ایمانی است، خصوصاً در زمان ما که برخی از مردم در فقر زندگی می‌کنند.<sup>۱</sup>

مخصوصاً وقتی ما ایشان را به منزل خود دعوت می‌کردیم، مؤکداً سفارش میفرمودند که حتماً غذا یک نوع باشد؛ و این تأکید ایشان به جهت اقتدا به سنت رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم الصلوة والسلام در ساده‌زیستی بود. خود ایشان از خوردن بسیاری از غذاهای لذیذ که در حلیت و سلامت آن هیچ شبهه‌ای نبود، صرفاً از باب تواضع در محضر خداوند متعال اجتناب میکردند و به جای آن از غذاهای ساده تناول میفرمودند.

نسبت به خوردن برخی از غذاها که موجب تنویر قلب است نیز سفارش میفرمودند؛ از جمله سرکه، که از حضرت امام صادق علیه السلام مروی است: **الْخَلُّ يُنِيرُ الْقَلْبَ**.<sup>۲</sup> و البته تأثیر سرکه در نورانیت قلب مربوط به سرکه‌های

۱. بله اگر کسی میهمانی داشته باشد که آن میهمان احترام و إکرام را در سفره رنگارنگ بداند، از باب إکرام ضیف می‌شود کمی سفره را آراسته نمود، ولی علامه والد میفرمودند: غرض سالکین إلی الله و اخوان صفا در مجالس و میهمانی‌ها دورهم‌بودن و انس‌گرفتن و بهره‌بردن معنوی از آثار اجتماع مؤمنین با هم است و نوع و مقدار غذا در نگاه آنها نشانه احترام نیست و لذا وجهی ندارد که انسان از سنت تجاوز نموده و سفره را رنگارنگ نماید. علاوه بر آنکه باید تا حد امکان به سنت حسنه ساده‌زیستی عمل نموده و این سنت را ترویج کند.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۳۰۲.

طبیعی و خانگی است، نه سرکه‌های صنعتی و کارخانه‌ای که به طرق دیگری تولید می‌شود.

و دیگر نان جو که طعام انبیاءِ الهی و اهل بیت علیهم السّلام است؛<sup>۱</sup> ایشان نان جو را خیلی دوست داشتند و به ما هم سفارش میکردند. زمانی که در طهران ساکن بودیم ایشان مدتها نان جو استفاده می‌نمودند و اگر نان جو در منزل بود، نان گندم تناول نمی‌فرمودند.

و نیز تناول انار را نیز توصیه می‌فرمودند که آن هم موجب تنویر قلب می‌گردد؛ از حضرت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت است که: **كُلُوا الرُّمَانَ، فَلَيْسَتْ مِنْهُ حَبَّةٌ تَقَعُ فِي الْمَعِدَةِ إِلَّا أَنْارَتِ الْقَلْبَ وَ أَخْرَجَتِ الشَّيْطَانَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.**<sup>۲</sup> «انار بخورید، چرا که هیچ دانه‌ای از آن در معده قرار نمی‌گیرد مگر آنکه قلب را نورانی نموده و شیطان را تا چهل روز بیرون می‌کند.»

مرحوم آقای أنصاری رضوان الله علیه نیز برای تنویر قلب به خوردن نان جو، سرکه و انگور شانی سفارش می‌فرمودند؛ انگور شانی انگور سیاه رنگی است که در همدان و اطراف آن زیاد است.<sup>۳</sup>

معمولاً هر غذائی که مرحوم والده رحمة الله علیها آماده میکردند، ایشان میل می‌فرمودند و اصلاً در این مورد سخت‌گیر نبودند. غذا چه با نان

۱. و سَأَلُ الشَّيْخَةَ، ج ۲۵، ص ۱۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۱۵۴، باب فضل الرّمّان و أنواعه، ح ۱.

۳. در نامه‌ای که حضرت آقای أنصاری در زمان جوانی مرحوم والد به ایشان نوشته‌اند، برای ازدیاد ترقّیات معنوی به ایشان چنین دستور می‌فرمایند: «باری، هرگاه نفس جنابعالی به این حرف‌ها راضی نمی‌شود و اشتهای زیادی دارد، فَعَلَيْكَ بِالْجُوعِ وَ السَّكُوتِ خصوصاً عن البحثِ وَ الجَدَلِ وَ أَكْلِ الشَّعِيرِ وَ مُلَازِمَةَ التَّوَضُّعِ فِي الْأَحْوَالِ وَ الْأَقْوَالِ.» (آیت‌نور، ص ۱۹۹)

خورده‌می‌شد و چه غیر آن تفاوتی نداشت و بدون آنکه چیزی بفرمایند میل میکردند، ولیکن در سفره ایشان غذاهای خارجی دیده نمی‌شد و ما را نیز همیشه از خوردن غذاهائی که از غذای کفار محسوب شده و از فرهنگ و آداب ممالک کفر به مملکت اسلامی منتقل گشته و اسامی آن نیز نوعاً با زبان و فرهنگ ما بیگانه است؛ چون سوسیس و کالباس و پیتزا و ... نهی میفرمودند، لذا مرحوم والده نیز در منزل از این نوع غذاها طبخ نمی‌کردند.

کلاً قلیل الطعام بودند و از غذا فقط به قدر ضرورت و نیاز بدن تناول میفرمودند و چون بدنشان به ریاضت و جوع عادت کرده بود غذایشان از حد متعارف هم بسیار کمتر بود. دیگران را نیز سفارش به جوع و تناول غذا به میزان نیاز بدن می‌نمودند که حد آن نیز در مجلد اول کتاب گذشت.<sup>۱</sup>

قبل از تناول نمک هیچ غذائی میل نمی‌کردند و میفرمودند: همیشه اول، نمک را سر سفره بگذارید؛<sup>۲</sup> مگر خصوص نان که چون مستحب است بعد از آوردن نان انسان شروع کند و منتظر نماند، آن را میل میفرمودند.<sup>۳</sup>

حضرت والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه درباره اهمیت ابتداء به نمک این

۱. نورمجرد، ج ۱، ص ۶۸۷ و ۶۸۸.

۲. حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: افْتَتِحَ طَعَامُكَ بِالْمِلْحِ وَ اخْتِمَ بِهِ، فَإِنَّ مِنَ افْتَتَاحِ طَعَامِهِ بِالْمِلْحِ وَ خْتَمِهِ بِهِ عَوْفَى مِنَ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ مِنْهُ الْجُنُونُ وَ الْجُذَامُ وَ الْبَرَصُ. (وسائل الشیعة، ج ۲۴، باب استحباب الابتداء بالملح فی الأکل و الختم به، ص ۴۰۳، ح ۱)

۳. مرحوم کلینی در کافی در باب فضل الخبز، به سند خود از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت میکند که فرمودند: اَکْرَمُوا الْخُبْزَ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا إِكْرَامُهُ؟ قَالَ: إِذَا وُضِعَ لَمْ يُنْتَظَرْ بِهِ غَيْرُهُ. وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَ مِنْ كَرَامَتِهِ أَنْ لَا يُوْطَأَ وَ لَا يُقَطَّعَ. (کافی، ج ۶، ص ۳۰۳)

قضیه را نقل میفرمودند: یکی از علماء عظام که ظاهراً مرحوم آیه‌الله حاج شیخ مرتضی طالقانی قدس سرّه از اعظام اهل سلوک و معنویت بوده‌اند، به مجلس افطار بسیار محترم و معظّمی که افراد متعدّدی از متدینین و متشخصین نیز حاضر بوده‌اند دعوت می‌شود، پس از آماده‌شدن سفره و آوردن غذا، ایشان طلب نمک می‌کنند.

هرچه این طرف و آن طرف سفره میگردند نمک پیدا نمی‌کنند و به احترام ایشان دیگران هم هیچکدام افطار را شروع نمی‌کنند تا اینکه پس از مدّت زیادی از محلّ دیگری برای ایشان نمک تهیه کرده و می‌آورند و این امر موجب ناراحتی برخی از حاضرین می‌شود. پس از اتمام غذا یکی از حضار به ایشان می‌گوید: آقا شما که اینقدر به نمک عنایت دارید خوب است همیشه مقداری نمک با خود همراه داشته باشید تا مردم معطل و منتظر نشوند.

بلافاصله ایشان دست در جیب کرده و مقداری نمک بیرون می‌آورد و می‌فرماید: این نمک! ولی من عمداً صبر کردم تا این سنّت حسنّه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم احیاء شود و حاضرین از اهمّیت آغاز کردن غذا با نمک مطلع گردند.

والد معظّم رضوان الله تعالی علیه حتّی در ایّامی که به دلیل فشار خون از تناول نمک منع شده بودند، به جهت عمل به سنّت، در ابتداء و انتهای غذا مقدار بسیار مختصری نمک که دیگر ضرری نداشت میل میکردند.

نسبت به نان نیز احترام خاصّی قائل بودند و همیشه میفرمودند: بریدن نان با چاقو مکروه و خلاف ادب است؛ آن را با دست تکه کنید، و نیز گاهی که برای صرف غذا در دست دیگر از نان کمک می‌گرفتیم، میفرمودند: نان محترم است و نباید بعنوان ابزار و مثل قاشق از آن استفاده کرد! بله همراه نان میل کردن غذا مانعی ندارد. همچنین میفرمودند: در سفره یا سینی چیزی را روی نان

نگذارید.

همیشه تناول غذا را با «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» شروع کرده و با «الحمد لله» ختم می نمودند، معمولاً «الحمد لله» را بلند اداء میفرمودند تا برای دیگران هم یادآوری شود.

و اگر چنانچه چند نفر بر سفره طعام حاضر بودند، یا خودشان پس از تناول غذا دعا میفرمودند، یا به یکی از حاضرین میفرمودند: شما دعا کنید. در منزل فرزندانشان که تشریف می آوردند معمولاً خودشان دعا میکردند.

مقیّد بودند همیشه روی زمین بنشینند و غذا میل کنند و این روایت شریفه را نیز یادآوری و سفارش میفرمودند که: **كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ إِكْلَةَ الْعَبْدِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ تَوَاضِعًا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى**.<sup>۱</sup>

میفرمودند: غذا خوردن سر میز یا ایستاده سزاوار مؤمن نیست. مؤمن نباید در منزلش میز غذاخوری بیاورد و باید مانند عبد بر روی زمین بنشیند و با تواضع و حضور قلب غذا بخورد. حتی اگر کسی مبتلا به پادرد است باید خودش روی صندلی بنشیند نه اینکه میز غذاخوری تهیه نموده و همه خانواده را از فیض غذا خوردن بر روی زمین و عمل به سنت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم محروم نماید.

در قدیم الأيام خدمت مرحوم علامه رضوان الله تعالی علیه در یک مجلس عروسی در شمال شهر طهران بودیم. چون هنگام غذا فرا رسید و به میهمانها برای صرف طعام تعارف نمودند، دیدیم که میزی گذاشته اند و ظرفهای بزرگی از برنج و خوراک گوشت را روی آن چیده اند تا هر کسی غذا برداشته و

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۳۱.

سر میز ایستاده بخورد. جمعیت با شور و هیجان به سوی غذاها هجوم برده و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و هر کدام بشقابی پر از انواع غذا نموده و با سرعت با قاشق و چنگال مشغول خوردن شدند.

مرحوم علامه فرمودند: «ما که نمی‌توانیم ایستاده غذا بخوریم، آن هم به این نحو. این تکالب در اکل (تشبّه به حیوانات در غذا خوردن) است. بنده که این‌طور غذا نمی‌خورد.» بعد مقدار کمی غذا برداشته و در کناری روی زمین نشسته و تناول فرمودند.<sup>۱</sup>

به شستن دستها قبل و بعد از غذا که سنت اسلام و مستحب است بسیار سفارش کرده و میفرمودند: از سنن اسلامی در آداب میهمانی آنست که صاحبخانه برای میهمان آب بیاورد تا وی دستش را بشوید. و این سنت سابقاً در میان مؤمنین مرسوم بوده و در منازل آفتابه و لگنی مخصوص سفره داشتند که قبل و بعد از غذا برای شستن دست میهمانها از آن استفاده می‌شد.

لذا به جهت حفظ و احیاء این سنت، به شاگردانشان تأکید میکردند که در میهمانیها حتماً به این طریقه عمل کنند. و در میهمانی همیشه آفتابه و لگنی آورده می‌شد و قبل و بعد از غذا در مقابل هر میهمانی گرفته می‌شد و دستشان را می‌شستند.

میفرمودند: مستحب است قبل از غذا از آب سرد و بعد از غذا از آب گرم

۱. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حدیث اربعمأه میفرمایند: لِيَجْلِسَ أَحَدُكُمْ عَلَى الطَّعَامِ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ لِيَأْكُلَ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَا يُشْرَبَ قَائِمًا. (وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۹) یکی از مضرات اینگونه غذا خوردن آنستکه معمولاً افراد با کفش غذا میخورند و درآوردن کفش در موقع غذا خوردن سنت است؛ حضرت علامه طباطبائی (ره) در سنن النبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از مکارم‌الأخلاق از امام صادق علیه‌السلام روایت میکند که: إِذَا أَكَلْتُمْ فَأَخْلَعُوا نِعَالَكُمْ، فَإِنَّهُ أَرْوَحُ لِأَقْدَامِكُمْ وَ إِنَّهَا سُنَّةٌ جَمِيلَةٌ. (مکارم‌الأخلاق، ص ۱۲۴)

استفاده شود و قبل از غذا دست را خشک نکنند ولی پس از آن حوله‌ای هم برای میهمانان آورده شود تا دستشان را خشک نمایند. و نیز مستحب است در آغاز، از شستن دست صاحب سفره شروع شود تا وی زودتر خوردن غذا را شروع کنند که میهمانان از خوردن حیا ننمایند و سپس از دست راست او دستها را بشویند تا به شخصی که در دست چپ صاحب خانه است تمام شود، و در انتها بر عکس عمل شود؛ یعنی از دست چپ صاحب خانه آغاز و به صاحب خانه تمام شود، چون احترام میهمان اقتضاء می‌کند که دست او را زودتر بشویند.<sup>۱</sup>

مرحوم والد به این سنت مقید بودند، ولی برخی به این روش اعتراض میکردند و می‌گفتند: این کارها مربوط و مخصوص به قدیم‌الایام است که آب لوله‌کشی نبوده و شرائط مناسبی برای میهمانان برای شستن دستها وجود نداشته و برای رعایت بهداشت و تمیزی دست در هنگام غذا خوردن امر به آوردن آفتابه و لگن شده است، ولی در زمان فعلی که همگی به راحتی می‌توانند دستان خود را قبل از غذا بشویند و بهداشت را مراعات کنند وجهی ندارد که به این طریقه عمل شود.

علامه والد می‌فرمودند: این سخن صحیح نیست و ادله استحباب این کار اطلاق دارد و حکمتهای وارده در روایات نیز اختصاصی به زمان گذشته ندارد و

۱. کلینی در کافی در باب صفة الوضوء قبل الطعام، به سند خود از حضرت امام صادق علیه السلام روایت میکند که: **الْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ يَبْدَأُ صَاحِبَ الْبَيْتِ لَثَلَا يَحْتَسِمَ أَحَدٌ، فَإِذَا فَرَعَ مِنَ الطَّعَامِ بَدَأَ بِمَنْ عَنِ يَمِينِ صَاحِبِ الْبَيْتِ حُرًّا كَانَ أَوْ عَبْدًا.** و نیز روایت میکند که: **يَغْسِلُ أَوْلَا رَبِّ الْبَيْتِ يَدَهُ ثُمَّ يَبْدَأُ بِمَنْ عَلَى يَمِينِهِ وَإِذَا رَفَعَ الطَّعَامُ بَدَأَ بِمَنْ عَلَى يَسَارِ صَاحِبِ الْمَنْزِلِ وَ يَكُونُ آخِرُ مَنْ يَغْسِلُ يَدَهُ صَاحِبِ الْمَنْزِلِ لِأَنَّهُ أَوْلَى بِالصَّبْرِ عَلَى الْعَمْرِ.** (کافی، ج ۶، ص ۲۹۰ و ۲۹۱)

باید در هر حال سنّت حضرت رسول و ائمه علیهم الصلوة والسلام را زنده نگه داشت و با عمل به آن جسم و جان و ظاهر و باطن را از منافع و برکات آن بهره‌مند نمود.

استحباب شستن دستها قبل و بعد از غذا حکمت‌های مختلفی دارد، یکی از آنها رعایت جهات بهداشتی و حفظ سلامتی است. چنانکه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که فرمودند: **يَا عَلِيُّ إِنَّ الْوُضُوءَ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ شِفَاءٌ فِي الْجَسَدِ وَ يُمْنٌ فِي الرِّزْقِ**.<sup>۱</sup> «ای علی! شستن دست قبل و بعد از غذا موجب شفای بدن و برکت در روزی است.»

در زمان ائمه علیهم السلام نیز این امکان برای میهمانان فراهم بوده است که هر کدام به تنهایی دست خود را بشویند، ولی شرع مقدّس به جهاتی این کار را بر عهده صاحب‌خانه نهاده و ائمه علیهم السلام نیز به این سنّت و طریقه ملتزم بوده‌اند<sup>۲</sup> و آن‌طور که از روایات باب استفاده می‌شود حکمت‌هایی در آن مدّ نظر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۳۳۷.

۲. علامه مجلسی در بحار الأنوار از مکارم الأخلاق از محمد بن جعفر العاصمی از پدرش از جدّش در شرح میهمانی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام آورده است که: **حَجَجْتُ وَ مَعِيَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَقَصَدْنَا مَكَانًا نَزَلَهُ، فَاسْتَقْبَلَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى حِمَارٍ أَخْضَرَ يَتْبَعُهُ طَعَامٌ وَ نَزَلْنَا بَيْنَ النَّخْلِ وَ جَاءَ وَ نَزَلَ وَ أُتِيَ بِالطُّسْتِ وَ الْمَاءِ وَ الْأَشْنَانِ، فَبَدَأَ بِغَسْلِ يَدَيْهِ وَ أَدِيرِ الطُّسْتِ عَنْ يَمِينِهِ حَتَّى بَلَغَ ءَاخِرِنَا ثُمَّ أُعِيدَ إِلَيَّ مِنْ عَلِيٍّ يَسَارِهِ حَتَّى أُتِيَ إِلَيَّ ءَاخِرِنَا. ثُمَّ قُدِّمَ الطَّعَامُ فَبَدَأَ بِالْمَلْحِ. ثُمَّ قَالَ: كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.**

سپس میهمانی حضرت و غذا خوردن اصحاب را تا آخر وصف میکند تا آنکه گوید: **ثُمَّ أُتِيَ بِالْخِلَالِ، فَقَالَ: مِنْ حَقِّ الْخِلَالِ أَنْ تُدِيرَ لِسَانَكَ فِي فَمِكَ فَمَا أَجَابَكَ ابْتَلَعْتَهُ وَ مَا امْتَنَعَ ثُمَّ بِالْخِلَالِ تُخْرِجُهُ فَتَلْفِظُهُ. وَ أُتِيَ بِالطُّسْتِ وَ الْمَاءِ فَبَدَأَ بِأَوَّلِ مَنْ عَلِيٍّ يَسَارِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ فَغَسَلَ ثُمَّ غَسَلَ مَنْ عَلِيٍّ يَمِينِهِ حَتَّى أُتِيَ عَلِيٌّ ءَاخِرِهِمْ.** (بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۱۷ تا ۱۱۹)



بوده است؛ از جمله اینکه این کار نوعی ادب نسبت به میهمان و تواضع در محضر اوست.

ثقة الإسلام کلینی در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند:

إِذَا دَخَلَ عَلَيْكَ أَخُوكَ فَأَعْرَضَ عَلَيْهِ الطَّعَامَ فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْ فَأَعْرِضْ عَلَيْهِ الْمَاءَ فَإِنْ لَمْ يَشْرَبْ فَأَعْرِضْ عَلَيْهِ الْوَضُوءَ.<sup>۱</sup> «هنگامیکه برادرت بر تو وارد می‌شود، برای او طعامی بیاور و بر وی عرضه کن، اگر نخورد برای او آبی بیاور و اگر ننوشید برای او آبی بیاور تا دست و صورت خود را با آن بشوید.»

و مرحوم مجلسی در بحار الأنوار از احتجاج از حضرت امام عسکری علیه السلام روایت نموده است که:

أَعْرَفُ النَّاسِ بِحُقُوقِ إِخْوَانِهِ وَأَشَدُّهُمْ قَضَاءً لَهَا أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا. وَمَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَمِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا.

وَلَقَدْ وَرَدَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْوَانٌ لَهُ مُؤْمِنَانِ: أَبٌ وَابْنٌ، فَقَامَ إِلَيْهِمَا وَآكْرَمَهُمَا وَأَجْلَسَهُمَا فِي صَدْرِ مَجْلِسِهِ وَجَلَسَ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا. ثُمَّ أَمَرَ بِطَعَامٍ فَأَحْضَرَ فَأَكَلَا مِنْهُ. ثُمَّ جَاءَ قَنْبَرٌ بِطَسْتٍ وَإِبْرِيْقٍ خَشَبٍ وَمِنْدِيلٍ لِيَلْبَسَ وَجَاءَ لِيَصُبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ، فَوَثَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَذَ الْإِبْرِيْقَ لِيَصُبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ، فَتَمَرَّغَ الرَّجُلُ فِي التُّرَابِ وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُ يَرَانِي وَأَنْتَ تَصُبُّ عَلَى يَدِي!

قَالَ: اقْعُدْ وَاغْسِلْ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرَاكَ، وَأَخُوكَ الَّذِي لَا يَتَمَيِّزُ مِنْكَ وَلَا يَنْفَصِلُ عَنْكَ يَخْدُمُكَ يُرِيدُ بِذَلِكَ فِي خِدْمَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ عَشْرَةِ أَضْعَافٍ

۱. کافی، ج ۶، ص ۲۷۵.

عَدَدِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَعَلَى حَسَبِ ذَلِكَ فِي مَمَالِكِهِ فِيهَا.  
فَقَعَدَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْسَمْتُ بِعَظِيمِ حَقِّي الَّذِي عَرَفْتَهُ وَ  
نَحَلْتَهُ وَ تَوَاضَعِكَ لِلَّهِ حَتَّى جَاؤَاكَ عَنْهُ بِأَنْ تُدْنِيَنِي لِمَا شَرَّفَكَ بِهِ مِنْ خِدْمَتِي لَكَ  
لَمَّا غَسَلْتَ مُطْمَئِنًّا كَمَا كُنْتَ تَغْسِلُ لَوْ كَانَ الصَّابُ عَلَيْكَ قَنْبَرًا. فَفَعَلَ الرَّجُلُ  
ذَلِكَ.

فَلَمَّا فَرَغَ نَاوَلَ الْإِبْرِيْقَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ وَقَالَ: يَا بَنِيَّ لَوْ كَانَ هَذَا الْإِبْنُ  
حَضْرَنِي دُونَ أَبِيهِ لَصَبَبْتُ عَلَى يَدِهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْبَى أَنْ يُسَوِيَ بَيْنَ ابْنٍ وَ  
أَبِيهِ إِذَا جَمَعَهُمَا مَكَانٌ لَكِنَّ قَدْ صَبَّ الْأَبُ عَلَى الْأَبِ فَلْيَصُبَّ الْإِبْنُ عَلَى الْإِبْنِ.  
فَصَبَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ عَلَى الْإِبْنِ.

ثُمَّ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَنْ اتَّبَعَ عَلِيًّا عَلَى ذَلِكَ  
فَهُوَ الشَّيْعِيُّ حَقًّا.<sup>۱</sup>

«آگاه‌ترین مردم به حقوق برادران و حساس‌ترین آنها بر أداء حقوق،  
بالاترین درجه را نزد پروردگار دارد و هرکس در دنیا با برادرانش به فروتنی و  
تواضع رفتار نماید در نزد خدا جایگاه صدیقین را داشته و حَقًّا از شیعیان  
علی بن ابی طالب محسوب می‌گردد.

روزی دوتن از برادران ایمانی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند؛  
یکی پدر بود و دیگری فرزند. حضرت به استقبال آن دو آمد و آنها را اِکرام نمود و  
در بالای اطاق آنها را جای داد و خود در برابرشان جلوس فرمود. سپس دستور  
داد تا غذا بیاورند. غذا حاضر شد و آنها تناول کردند.

آنگاه قنبر غلام حضرت طشتی به همراه آفتابه‌ای چوبی و دستمالی برای  
زدودن رطوبت آورد و خواست آب بر دستان میهمان (پدر) بریزد، امیرالمؤمنین

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۵ و ۵۶.

علیه السلام از جا جسته و آفتابه را از قنبر گرفت تا خود بر دستان میهمان (پدر) بریزد، مرد میهمان از خجالت خود را به زمین انداخت و برخاک مالید و گفت: یا امیرالمؤمنین، خدا مرا ببیند در حالیکه شما بر دست من آب میریزید!

حضرت فرمود: بنشین و دستانت را بشوی؛ چرا که خدا تو را می بیند در حالیکه برادرت که با تو تفاوتی ندارد و از تو جدا نیست به خدمت مشغول است و امید دارد در برابر این عمل در خدمتگذاری خود، ده برابر عدد اهل دنیا به او خادم داده شود و به همین مقدار در بهشت به هر یک از خادمین او نیز داده شود.

مرد برخاست و نشست. حضرت علی علیه السلام فرمود: به حق عظیمی که از من شناخته ای و در مورد من روا میداری و به تواضع برای خدا - که خداوند جزای تو را بر آن، چنین قرار داد که من به تو نزدیک شوم و خدمت تو را بجا آورم و تو به این خدمت مشرف گردی - تو را قسم می دهم که دستت را آسوده بشویی همانگونه که اگر قنبر بر دستت آب می ریخت می شستی؛ پس مرد میهمان همانگونه که حضرت فرموده بود دستش را شست.

وقتی از شستشو فارغ شد حضرت آفتابه را به دست فرزندشان محمد بن حنفیه سپرد و فرمود: فرزندم! اگر این فرزند بدون پدرش نزد ما آمده بود خودم بر دستش آب می ریختم، لیکن خداوند عزوجل ابا دارد از اینکه پدر و فرزند در یک مکان باشند و بین آن دو فرقی گذارده نشود؛ حالا که پدر آب بر دست پدر ریخت سزاوار است که فرزند بر دست فرزند آب بریزد. پس محمد بن حنفیه بر دست فرزند آب ریخت.

سپس امام عسکری علیه السلام فرمودند: هرکس از این ممشای علی تبعیت نماید حَقّاً شیعه است.»

و نیز از حکمتهای این سنت آنست که: مستحب است شستن دست قبل از

غذا مقارن با خوردن غذا باشد، و مستحب است دست خود را قبل از غذا خشک نکند و با همان رطوبت دست بر سر سفره بنشیند؛ چرا که روایت شده است: إِذَا غَسَلْتَ يَدَكَ لِلطَّعَامِ فَلَا تَمْسَحْ يَدَكَ بِالْمِنْدِيلِ؛ فَلَا تَزَالُ الْبَرَكَهَ فِي الطَّعَامِ مَا دَامَتِ النَّدَاوَةُ فِي الْيَدِ.<sup>۱</sup> «هنگامی که دستت را برای غذا می شوئی آن را با حوله و دستمال خشک مکن؛ زیرا مادامی که رطوبت بر دست است برکت در غذا خواهد بود.»

و نیز روایت شده است که: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَوَضَّأَ قَبْلَ الطَّعَامِ لَمْ يَمَسَّ الْمِنْدِيلَ وَإِذَا تَوَضَّأَ بَعْدَ الطَّعَامِ مَسَّ الْمِنْدِيلَ.<sup>۲</sup> «حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم که چون دستشان را قبل از غذا می شستند آن را خشک نمی کردند و چون بعد از غذا می شستند آن را خشک می نمودند.»

از این روایات معلوم می شود که: مسأله فقط مسأله نظافت و بهداشت و حفظ صحّت نیست، بلکه نفس شستن دستها در هنگام غذا و با دست مرطوب بر سر سفره نشستن موضوعیت دارد؛ و معلوم است که وقتی آفتابه و لگن را بر سر سفره می آورند و دست میهمانان را در سر سفره می شویند و همه با همان دست مرطوب غذا را تناول می کنند، خداوند خیر و برکت را بر آن سفره بیشتر و بیشتر نازل می فرماید.

و نیز روایت شده است که: مستحب است إخوان دینی دستهایشان را در یک ظرف بشویند و از سنّت مشرکین که هر کدام دستشان را جدا جدا می شستند

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۴، باب استحباب التّمندل من الغسل بعد الطّعام و ترکه قبله،

ص ۳۴۳.

۲. همان مصدر.

اجتناب شود و شستن دستها در یک ظرف موجب حسن خلق می شود.  
در وسائل الشیعة از کلینی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت  
می کند که فرمود: اغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ تَحْسُنُ أَخْلَاقَكُمْ.<sup>۱</sup> «دستهایتان  
را در یک ظرف بشوئید، اخلاقتان نیکو می شود.»

و نیز از برقی از ولید بن صبیح روایت می کند که گفت: تَعَشَّيْنَا عِنْدَ  
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ جَمَاعَةٍ فَدَعَا بِوَضْوَاءٍ. فَقَالَ: تَعَالَ حَتَّى نُخَالِفَ  
الْمُشْرِكِينَ اللَّيْلَةَ نَتَوَضَّأُ جَمِيعًا.<sup>۲</sup> «شبی با گروهی در خدمت حضرت  
امام صادق علیه السلام شام خوردیم. پس از غذا حضرت امر فرمودند آبی برای  
شستشوی دستها آورده شود و فرمودند: بیائید با سنت مشرکین مخالفت نموده  
و همگی دستهایمان را با هم بشوئیم.»

با تأمل در مجموع این روایات و اطراف و جوانب آن معلوم می شود که:  
این سنت اختصاصی به آئینه سابقه نداشته و امروزه نیز باید به آن عمل نمود.  
نظر ایشان در غذا به جنبه ربط و اتصال آن به خداوند متعال بود؛ همیشه  
به این جنبه عنایت داشتند و توجه میدادند که غذا یکی از نعمتهای حضرت حق  
است که آن را همچون دیگر نعمتهایش از سر لطف و منت و بدون هیچ گونه  
استحقاقی به ما عطا فرموده تا بدان قوت و قدرت گرفته و در مسیر عبودیت و  
بندگی قدم برداریم.

عطیه ای که از جانب مولی به عبد داده می شود، کمش هم زیاد و  
کوچکش هم بزرگ است و انسان هرگز نباید به دیده تنقیص و کم شمردن به آن  
نظر کند. لذا سالک هیچگاه نمی تواند چنین خطوری در ذهن داشته باشد که

۱. همان مصدر، ص ۳۴۱.

۲. همان مصدر، ص ۳۴۲.

آنچه خداوند به او عطا فرموده کم است، و اگر چنین خاطره‌ای در ذهنش بیاید بدین معناست که از جنبه عبودیت و بندگی خارج شده و برای خود استقلال‌ی فرض نموده و خود را مستحقّ چیزی دانسته است و توهم نموده که آنچه به وی داده‌اند کمتر از آنیست که باید به وی میدادند و این معنا برای سالک سقوط و گناه است.

مکرّر اتفاق می‌افتاد که میهمان کسی می‌شدند و صاحبخانه با غذائی پذیرائی میکرد که به حسب عرف و عادت ابناء دنیا مناسب نبود و از این معنا در نزد خود احساس شرمندگی میکرد و می‌گفت: «بخشید که غذا فقط همین است» یا «از اینکه چیز مناسبی در منزل نداریم عذرخواهم» یا «قابل شما را ندارد، ناقابل است» یا جملاتی نظیر این را بر زبان می‌آورد که نشان از کم شمردن آن غذا داشت.

مرحوم علامه والد با شنیدن این جملات می‌فرمودند: این غذا نعمت خداوند است، نباید انسان آن را کم بشمرد، خصوصاً آن که خیلی محترم است. نعمت خدا هرچه باشد نعمت اوست و از سر بنده هم زیاد است و باید شکرگزار و قدردان باشد و به هیچ وجه توهم کم بودن را در قلب خود راه ندهد.

این معنا از نکات عالی تربیتی در مکتب اسلام است که اصل و اساس آن همان نگاه توحیدی به عالم داشتن و همه چیز را از او دیدن و خود را فقر محض و ربط محض دانستن است که انسان برای خود در پیشگاه حضرت حقّ متعال هیچ شأنی و هیچ حقّی قائل نباشد.

در این باره روایاتی از ائمه علیهم الصلوة والسلام روایت شده که از برخی استفاده حرّ عاملی رضوان الله علیه در وسائل الشیعة بابی را با این عنوان منعقد نموده است: **بَابُ عَدَمِ جَوَازِ اسْتِقْلَالِ صَاحِبِ الْمَنْزِلِ مَا**

يُقَدِّمُهُ لِلضَّيْفِ وَ احْتِقَارِهِ وَ اسْتِقْلَالَ الضَّيْفِ لَهُ وَ احْتِقَارِهِ.<sup>۱</sup> «بابی درباره آنکه جائز نیست صاحب منزل آنچه را که برای میهمان می آورد کم و حقیر بشمارد و نیز جائز نیست که میهمان آنچه را که برایش می آورند کم و ناچیز بشمارد.»

و در این باب از کافی و محاسن به سند صحیح از حضرت امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند: هَلِكُ بِالْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَسْتَقِلَّ مَا عِنْدَهُ لِلضَّيْفِ.<sup>۲</sup> «اینکه انسان مسلمانی غذائی را که در منزل دارد برای میهمان خود کم بشمارد، موجب هلاک و سقوط وی است.»

و نیز از محاسن از حضرت رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت نموده است که فرمودند: كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يَسْتَقِلَّ مَا يَقْرُبُ إِلَى إِخْوَانِهِ، وَ كَفَى بِالْقَوْمِ إِثْمًا أَنْ يَسْتَقِيلُوا مَا يَقْرُبُهُ إِلَيْهِمْ أَخْوَهُمْ.<sup>۳</sup> «برای گناهکار بودن انسان کافی است که آنچه را برای پذیرائی از میهمانان به نزدشان می برد کم بشمارد، و برای گناهکار بودن میهمانان نیز کافی است که آنچه برادرشان برایشان می آورد کم بشمارد.»

همچنین از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که ایشان هیچگاه غذائی را مذمت نفرمودند؛ اگر از آن خوششان می آمد تناول می نمودند و الا نمی خوردند؛ وَ مَا ذَمَّ رَسُولُ اللَّهِ طَعَامًا قَطُّ؛ كَانَ إِذَا أَعْجَبَهُ أَكَلَهُ وَ إِذَا كَرِهَهُ تَرَكَهُ.<sup>۴</sup> «هیچگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غذائی را مذمت نفرمودند؛ هرگاه غذائی را خوشایند داشتند میل میفرمودند و چنانچه مورد پسندشان نبود آن را رها می نمودند.»

۱ و ۲. همان مصدر، ص ۲۷۶.

۳. همان مصدر، ص ۲۷۶ و ۲۷۷.

۴. مکارم الأخلاق، ص ۳۰.

باری، علامه والد رحمه الله علیه احترامی خاص برای غذا قائل بودند، میفرمودند: تناول غذا با دست نیز سنت است و استحباب دارد و غذا خوردن با دست نوعی احترام به غذا است و استفاده از قاشق هم اشکالی ندارد و با ملاک احترام به غذا منافی نیست ولی استفاده از چنگال صحیح نیست؛ چرا که اولاً غذا خوردن با دو دست مطابق سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیست، و ثانیاً: اینکه انسان غذا را میان دو آهن قرار دهد و بخورد که ابدأً با احترام و ادبی که مؤمن باید نسبت به نعمت الهی داشته باشد مناسبتی ندارد.<sup>۱</sup>

از میان انواع ظروف، ظروف سفالی را بیشتر دوست داشتند و غیر از ظروف سفال، ما را به استفاده از ظروفی امر میکردند که مضر نباشد. از ظروف ملامین یا تفلون که مضر آتش احراز شده و در درازمدت موجب امراض می‌گردد نهی می‌کردند و به جای آن، به استفاده از ظروف بلور و مسی و مانند آن ترغیب می‌نمودند.

اگر غذایی که در منزل مهیا شده بود یا از جائی می‌آوردند غذای مطبوع و لذیذی بود، در صورت امکان حتماً مقداری از آن را برای برخی از کسانی می‌فرستادند که توانائی تهیه آن غذا را نداشتند یا ممکن بود در آن روز غذای مناسبی نداشته باشند، و گاه تمام غذا را برای دیگران انفاق نموده و خودشان غذای ساده‌ای تناول میکردند.

اصرار داشتند که اگر از بازار چیزی تهیه می‌کنیم حتماً در کیسه‌ای پوشیده باشد تا مبادا نگاه کسی به آن بیفتد و قلبش تقاضای آن غذا را بنماید و نتواند از

---

۱. در مجلد اول این کتاب، از ص ۶۹۶ تا ۷۰۲ شرح مبسوطی از فرمایش ایشان درباره چنگال و ضرورت مراعات ادب و تواضع در غذا خوردن بیان شد که خوانندگان محترم می‌توانند بدانجا مراجعه نمایند.



آن تناول کند. حتی در خریدن نان نیز این معنی را سفارش میفرمودند، چون ممکن است کسی تمایل به نان تازه داشته باشد و نتواند در آن لحظه تهیه کند. حتی میفرمودند: از اجناسی در بازار خرید کنید که در مقابل دید دیگران نبوده است؛ نه از میوه‌ها و غذاهایی که در معرض دید بوده و افراد زیادی آن را دیده و نتوانسته‌اند بخرند. میفرمودند: غذائی که چشم کسی در آن است نور و برکتش از بین می‌رود و چه بسا موجب برخی از امراض صعب‌العلاج گردد.

میفرمودند: باید منزل را به شکلی ساخت که بوی غذا از آشپزخانه منزل به کوچه یا به منزل همسایگان نرسد که مبادا کسی بوی غذا را احساس کرده و بدان متمایل شود؛ اعم از آنکه بتواند آن غذا را تهیه کند یا نتواند.

همچنین در آداب میهمانی و ضیافت میفرمودند: آنچه سنت است این است که میهمانی در منزل انجام شود، قدوم و ورود میهمان در منزل باعث برکت است. و نیز از برگزاری ضیافت و میهمانی در خارج از منزل و در تالارها و امثال آن نهی میفرمودند که شرح آن‌ان شاء الله در جلد سوم کتاب خواهد آمد.

برخلاف عرف رائج و مذمومی که بیشتر، شبها را برای میهمانی انتخاب می‌کنند و چه بسا چندین ساعت از شب، صرف پذیرائی و گعده و گفتگو می‌شود، مایل بودند در صورت امکان از وقت صبح و صبحانه یا ظهر برای دعوت میهمان استفاده شود.

میفرمودند: خداوند شب را برای سکونت و آرامش انسان قرار داده است؛ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا،<sup>۱</sup> میهمانیهای شبانه غالباً خلاف سکون و آرامش است و نوعاً باعث فوت شدن نماز شب و گاه نماز صبح می‌گردد و آرامش منزل را از بین می‌برد.

۱. قسمتی از آیه ۹۶، از سوره ۶: الأنعام.

میفرمودند: مخدّرات در شب از منزل خارج نشوند و بر این مسأله تأکید زیادی داشتند و آن‌طور که برای حقیر معلوم شد، یکی از جهات آن مراعات امنیّت مخدّرات و حفظ ایشان از ایذاء اجانب بود، و جهت دیگر آنکه وقتی خانم منزل در شب از خانه خارج می‌شود آرامش آن منزل از بین می‌رود و منجر به آن می‌شود که اهل منزل که باید در اوّل شب شام را تناول نموده و سر شب بخوابند عملاً دیر خوابیده و از بیداری سحر محروم می‌شوند.

روی همین جهت همیشه سفارش میکردند که: هرگونه برنامه‌ای که جهت بیرون‌رفتن اهل بیت مدّ نظر دارید آن را در صبح یا عصر قرار دهید و حتّی المقدور اهل منزل در اوّل غروب در خانه باشند تا به استراحت و خواب اوّل شب برسند.

از هم‌سفره‌شدن مردان و زنان نامحرم در مجالس به شدّت نهی میفرمودند. به شاگردان خود دستور داده بودند به هیچ وجه در مجالسی که سفره‌مردان و زنان مشترک است، شرکت نکنند. مرحوم حضرت آیه‌الله انصاری همدانی قدّس سرّه نیز در این معنا بسیار اهتمام داشتند و اکیداً از حضور در این مجالس نهی میفرمودند.

مرحوم والد میفرمودند: بنای شرع مقدّس بر عدم اختلاط مردان و زنان و پوشاندن مخدّرات از چشم بیگانگان است. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نصائح خود به امام حسن علیه‌السلام میفرمایند:

وَ اكْفُفْ عَلَيْنَهُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ يَا هُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى  
عَلَيْهِنَّ. وَ لَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْنَهُنَّ. وَ إِنْ اسْتَطَعْتَ  
الْأَيَّ عَرَفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ<sup>۱</sup>.

۱. نهج البلاغه، ص ۴۰۵.

«بواسطه ستر و حجابی که برای آنها قرار می‌دهی چشمانشان را از دیدن مردان اجنبی باز دار؛ چرا که شدت ستر و حجاب عامل حفظ و سلامت آنها و موجب شفقت و رعایت بیشتر آنان است. و خارج شدن آنها از منزل بدتر از این نیست که کسی را که به او وثوق نداری بر آنها وارد کنی. و اگر می‌توانی کاری کن که آنها مردی را غیر از تو شناسند.»

و در مستدرک‌الوسائل و جامع‌احادیث‌الشیعة از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت نموده که آن حضرت خطاب به یکی از زنان مسلمان فرمودند:

يَا حَوَّلَاءُ، لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ أَنْ تَدْخُلَ بَيْتَهَا مِنْ قَدْبَلِغِ الْحُلْمِ وَلَا تَمْلَأَ عَيْنَهَا مِنْهُ وَلَا عَيْنَهُ مِنْهَا وَلَا تَأْكُلَ مَعَهُ وَلَا تَشْرَبَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَحْرَمًا عَلَيْهَا وَ ذَلِكَ بِحَضْرَةِ زَوْجِهَا.<sup>۱</sup> «ای حولاء، بر هیچ زن مسلمانی حلال نیست که مرد بالغی را به خانه خود راه دهد، و نیز حلال نیست که زن چشمش را از مرد بالغ پر نماید یا مرد بالغ چشمش را از زن نامحرم پر نماید و به او کامل نگاه کند، و حلال نیست که زن با مرد هم سفره شده چیزی بخورد یا بیاشامد مگر آنکه آن مرد از محارمش باشد و با اذن و اطلاع شوهرش وی را در منزل راه دهد.»

وقتی مردان و زنان بر سر یک سفره می‌نشینند، به طور طبیعی و عادی همدیگر را می‌بینند و می‌شناسند و معمولاً در هنگام تناول غذا اتفاق می‌افتد که چادر مخدرات از روی دست و صورتشان کنار رفته یا جلوی چادر باز شود و در نتیجه لباس‌های زیر چادر آشکار شده و نگاه نامحرم به مواضع زینت افتاده و

۱. مستدرک‌الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۴؛ و جامع‌احادیث‌الشیعة، ج ۲۵، ص ۵۲۰.

ظاهر جمله: وَ ذَلِكَ بِحَضْرَةِ زَوْجِهَا این است که ورود محارم باید با حضور شوهر باشد، ولی چون مسلم است که چنین امری شرط نیست، باید آن را مجاز از اطلاع و اذن شوهر دانست.

به نگاههای حرام مبتلا شوند.

علاوه بر آنکه معمولاً در حال غذا خوردن، نفوس به غفلت دچار شده و مراقبه خود را از دست میدهند و بساط شوخی و خنده گسترده می شود و مرد و زن با هم مزاح نموده و مفاکحه می کنند.

نشستن بر سر یک سفره اگر ذاتاً هم حرام نباشد، از مقدمات حرام است و عادةً از حرام جدا نیست؛ و چه بسا مردانی که با نشستن بر سر همین سفره ها و افتادن نگاههای آلوده به زنان اجنبیه، از همسر خود دلسرد شده و به دیگران متمایل گشته اند و زندگی شیرین و زیبایشان به کدورت و طلاق منجر شده است. روی همین جهات است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - بنا به نقل مرحوم کلینی در کافی - میفرمایند: لَا تَبْدَءُوا النِّسَاءَ بِالسَّلَامِ وَلَا تَدْعُوهُنَّ إِلَى الطَّعَامِ. <sup>۱</sup> «در سلام کردن به زنان پیش قدم نشوید و آنها را به غذای خود دعوت نکنید.» الگو و اسوه مردان مؤمن وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که میفرمایند: مَنْ حَتَّىٰ از سلام کردن به زنان جوان اجتناب می کنم؛ چون می ترسم که صدای جواب آنها برای من خوشایند و لذت بخش باشد و اثر و ضرر شنیدن صدای آنها بیش از ثواب سلام کردن باشد. <sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۳۵.

۲. از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَيُرَدُّدَنَّ عَلَيْهِ. وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَ يَقُولُ: أَتَخَوَّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِمَّا طَلَبْتُ مِنَ الْأَجْرِ. (کافی، ج ۵، ص ۵۳۵)

همچنین در دعائم الإسلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل نموده است که: آن حضرت در وقت بیعت با زنان از آنان تعهد میگرفت که با مردان نامحرم صحبت نکنند؛ اِنَّهُ كَانَ مِمَّا يَأْخُذُ عَلَى النِّسَاءِ فِي الْبَيْعَةِ أَنْ لَا يُحَدِّثَنَّ مِنَ الرِّجَالِ إِلَّا ذَا مَحْرَمٍ. (دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۱۴)

آیا با این وجود صحیح است که شیعیان آن حضرت با زنان بر سر یک سفره نشسته و با هم در جمعی صمیمی، و با انس و الفت به تناول غذا مشغول شوند؟

علامه والد میفرمودند: سعی کنید برای مخدرات علاوه بر سفره جداگانه فضائی فراهم کنید که صدای آنها به گوش مردان نرسد و اگر چنین امکاناتی در منزل وجود ندارد، مردان و زنان را جداگانه دعوت نمائید.

### اطعام و میهمانی

بسیار مهمان دوست بودند و در اثر همین خُلق حسن، ما مرتب از دور و نزدیک میهمان داشتیم و چه بسا بی خبر از راه می رسیدند، از همدان، از شیراز و...؛ گاهی بیش از ده دوازده نفر میهمان می آمدند و یک هفته، ده روز می ماندند و ایشان با کمال گشاده‌روئی از آنها پذیرائی می کردند.<sup>۱</sup>

زیرزمین منزل دو اطاق داشت، یکی اندرونی بود و یکی بیرونی، قسمت بیرونی را در اختیار میهمانان می گذاشتند، البته از بیرونی بالا نیز استفاده

۱. به رفقائی که در منزل تشریف می آوردند میفرمودند که بدون تعارف مشغول غذا خوردن شوند و بخاطر حجب و حیاء زود از اکل غذا دست نکشند و گاهی این روایت را متذکر می شدند که: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: أَكَلْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَوْتَيْنَا بِقِصْعَةٍ مِنْ أُرْزٍ فَجَعَلْنَا نَعْدُرُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا صَنَعْتُمْ شَيْئاً؟ إِنَّ أَشَدَّكُمْ حُبًّا لَنَا أَحْسَنُكُمْ أَكْلًا عِنْدَنَا. قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: فَرَفَعْتُ كُسْحَةَ الْمَائِدَةِ فَأَكَلْتُ. فَقَالَ: نَعَمْ الْآنَ وَ أَنْشَأَ يُحَدِّثُنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُهْدِيَ إِلَيْهِ قِصْعَةٌ أُرْزٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْأَنْصَارِ فَدَعَا سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادَ وَ أَبَا ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَجَعَلُوا يُعْدُرُونَ فِي الْأَكْلِ. فَقَالَ: مَا صَنَعْتُمْ شَيْئاً؟ أَشَدَّكُمْ حُبًّا لَنَا أَحْسَنُكُمْ أَكْلًا عِنْدَنَا. فَجَعَلُوا يَأْكُلُونَ أَكْلًا جَيِّدًا. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَهُمُ اللَّهُ وَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ. (مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۲، ص ۸۵)

می کردند، ولی تابستانها چون پائین خنک بود بیشتر از آنجا استفاده می شد.  
در تکریم و احترام میهمان نهایت جهد خود را مبذول می داشتند و به ما  
سفارش میفرمودند که مبدا صدایتان بلند شود و آرامش میهمانان سلب گردد.

### نشستن و برخاستن

مقیّد بودند تا جائی که ممکن است در همه حالات (أعم از غذا خوردن، مطالعه، تألیف، نشستن بین اهل منزل و ...) رو به قبله بنشینند و در مثل شهر مشهد مقدّس یا رو به قبله یا رو به حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام می نشستند و این روایت را زیاد می خواندند: **خَيْرُ الْمَجَالِسِ مَا اسْتُقْبِلَ بِهِ الْقِبْلَةَ**<sup>۱</sup> «بهترین جا برای نشستن جائی است که رو به قبله باشد.»

میز مطالعه ای که در اندرونی داشتند رو به قبله بود و میز مطالعه و تألیف در مکتبه بیرونی که معمولاً دوره علوم و معارف را آنجا می نوشتند رو به حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود.

در هنگام نشستن رو به حرم احترام خاصی را مراعات می نمودند و بنده هیچگاه ندیدم ایشان پای خود را به طرف حرم مطهر دراز کنند.

تا وقتی اطباء ایشان را منع نکرده بودند مقیّد بودند که دوزانو بنشینند و گاهی چند ساعت در مجلس یا روی منبر دوزانو می نشستند، و به ما نیز سفارش می فرمودند که همیشه و مخصوصاً در مجالس دوزانو بنشینید و می فرمودند: ادب اقتضا میکند که در نزد دیگران دوزانو باشید و کف دستهایتان را نیز روی ران بگذارید. لذا ما حتّی در دوران صباوت گاهی چند ساعت دوزانو می نشستیم و

---

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۰۹.

از چهارزانو نشستن پرهیز می‌کردیم.

در سیره حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز آمده است که آن حضرت هیچگاه چهارزانو دیده نشدند و همواره یا به صورت دوزانو یا به حال تَوَرَّكْ یا قُرْفُصَاءِ می‌نشستند.<sup>۱</sup>

هنگام برخاستن نیز سه آیه پایانی سوره مبارکه صافات را قرائت می‌فرمودند: **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ \* وَ سَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ \* وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؛<sup>۲</sup> که از سنن مستحبه بوده و در روایات به آن دستور داده شده است.

قال أبو جعفر عليه السلام: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَى فَلْيَقُلْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ: **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ \* وَ سَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ \* وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**.<sup>۳</sup> «حضرت أبو جعفر امام باقر علیه السلام فرمودند: هر کس می‌خواهد کامل‌ترین بهره را ببرد و با بزرگترین

۱. در کافی روایت میکند که: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَجْلِسُ ثَلَاثًا: الْقُرْفُصَا وَ هُوَ أَنْ يُقِيمَ سَاقِيَهُ وَ يَسْتَقْبِلُهُ مَا بِيَدَيْهِ وَ يُشَدُّ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهِ، وَ كَانَ يَجْتَوِي عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَ كَانَ يَثْنِي رِجْلًا وَاحِدَةً وَ يَبْسُطُ عَلَيْهَا الْأُخْرَى. وَ لَمْ يُرَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُتْرَبَعًا قَطُّ. (کافی، ج ۲، ص ۶۶۱)

«تَوَرَّكْ» به معنای آنست که انسان خود را از حالت دو زانو متمایل نموده و روی کشاله یک ران بنشیند و پای دیگر را روی آن گذاشته و دو ران خود را به هم بچسباند. تَوَرَّكْ بر پای چپ در حال تشهد مستحب است.

«قُرْفُصَاءِ» آنست که انسان نشیمنگاهش را بر زمین نهاده و دو پای خود را بالا آورده و رانها را به شکم بچسباند و دست خود را به دور دو ساق حلقه نماید.

۲. آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲، از سوره ۳۷: الصافات.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۹۶.



پیمانه از فیوضات الهی بگیرد، هنگامی که از مجلس برمی خیزد این آیات را قرائت کند: **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ \* وَ سَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ \* وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»

قال الصادق عليه السلام: كفارات المجالس أن تقول عند قيامك منها: **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ \* وَ سَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ \* وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**.<sup>۱</sup>

«حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: کفاره مجالس (یعنی آنچه غفلت از یاد خدا را در مجلس جبران نموده و اگر مجلس بدون یاد خدا و اولیای خدا گذشته باشد، اثر و کدورت آن را از بین می برد) آنست که در هنگام برخاستن بگوئی: **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ \* وَ سَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ \* وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**».

در هر مجلسی که وارد می شدند هر جا خالی بود می نشستند و اصلاً مقید نبودند مثلاً در صدر مجلس یا صف علماء و امثال آن بنشینند.<sup>۲</sup>

به یاد دارم طهران که بودیم روزی در مجلس فاتحه ای که در مسجد ارک بود در خدمت ایشان شرکت کردیم، دورتادور مجلس اهل علم بصورت فشرده و کاملاً معذب نشسته بودند، با این همه باز هر عالمی که وارد می شد مقید بود در میان آنها بنشیند.

وقتی حضرت علامه والد روحی فداه با آن هیبت ملکوتی وارد شدند، بدون توجه به این اعتباریات، مستقیم به میان مردم رفته و نشستند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۰۵.

۲. از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که: **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا قَعَدَ فِي أَدْنَى الْمَجْلِسِ إِلَيْهِ حِينَ يَدْخُلُ**. (کافی، ج ۲، ص ۶۶۲)

همانجا شنیدم برخی از حاضرین که ظاهرالصّلاح هم نبودند، می‌گفتند: این آقا چقدر متواضع است، اصلاً کبر ندارد!

و نیز در مسجد دیگری که مجلس ترحیمی بود در خدمتشان بودم، همین که معظّم‌له وارد شدند یکی از همین قاب‌وقدح‌چینها که هنگام ورود علماء، حتّی در حال قرائت قرآن، سلام و صلوات می‌فرستند و حرمت تلاوت قرآن را می‌شکنند، شروع کرد به فریاد زدن و گفت: برای سلامتی حضرت آیه‌الله... ایشان فوراً دست او را گرفته و فرمودند: ساکت! برای من از این کارها نکنید، من اهل این حرفها نیستم.

این معانی را ما بارها با چشم خود از ایشان می‌دیدیم و حقّاً ایشان رادمردی الهی بودند: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ<sup>۱</sup>.

---

۱. آیه ۳۷، از سوره ۲۴: النور.

## نظم

والد معظّم رضوان الله تعالى عليه حقّاً در نظم و انضباط هم اسوه بودند و مکرراً این معنی را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل میفرمودند که: **أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعِ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ**.<sup>۱</sup> «شما دونفر و همه فرزندان و اهل خود و هرکس که نامه من به او می‌رسد را به تقوای الهی و نظم در کارها سفارش میکنم.»

ایشان در تمام امور خود اعم از شخصی، خانوادگی و اجتماعی ملتزم به نظم بودند، و نظم ایشان زبانزد همه کسانی بود که با ایشان ارتباط داشتند؛ خصوصاً در مسائلی که به نوعی با امور مهمی چون حق الناس مربوط بود. در ارتباطات خود با دیگران دقت فراوانی داشتند. در ساعاتی که برای ملاقات با مراجعین وعده میدادند، همیشه خودشان زودتر از موعد لباس پوشیده و در انتظار آن شخص می‌نشستند و به سائرن نیز گاهی تذکر میدادند که سر وقت و نه زودتر و نه دیرتر حاضر شوند. هنگامی که بنا بود در خدمتشان به جایی برویم سر ساعت مقرر آماده شده و برنامه رفتن را طوری تنظیم می‌کردند که دقیقاً در موعد مقرر در محل حاضر باشیم.

---

۱. نهج البلاغه، ص ۴۲۱.

در اوقاتی که برای تردّد با ماشین در خدمتشان بودیم، به نظم در رانندگی و تجاوز نکردن سرعت از حدّ مجاز و رعایت قوانین بسیار اهتمام داشته و تذکّر میدادند، و به تمام ظرائف آداب رانندگی نیز عنایت داشتند، و اگر کسی در رانندگی مراعات قوانین را نمی‌کرد معمولاً با او جایی نمی‌رفتند و با افرادی تردّد می‌کردند که دقیق و منظم بودند.

در رانندگی به رعایت حقّ دیگران چه عابرین پیاده و چه سائر وسائل نقلیه تأکید داشتند که مبادا در جایی حقّ تقدّم با عابر پیاده باشد و راننده حقّ او را ضایع کند، یا در اثر سرعت حرکت، موجب ترس عابر پیاده شود و آرامش وی را از بین ببرد. و مبادا روی خطّ عابر پیاده بایستد و راه او بسته شده یا کج شود. و اینکه مبادا در سبقت‌گرفتن از وسائل نقلیه قانون رعایت نشود.

میفرمودند: به هیچ وجه از چراغ قرمز عبور نکنید، حتّی در نیمه شب و شرائطی که خیابان خلوت باشد و کسی در آن تردّد ننماید. و هرگز در مسیری توقّف نکنید که عبور و تردّد دیگران به مشکل برخورد کند.

و نیز میفرمودند: انسان میتواند روحیات افراد را از نوع رانندگی آنها تشخیص دهد و از میزان دقّت و توجه و مراقبه آنها در حین رانندگی، به میزان تعادل آنها پی ببرد.

در مسیر پیاده‌روی نیز به همین شکل بودند و همه جهات را رعایت میکردند. اگر به چراغ قرمز عابر پیاده میرسیدیم حتماً پشت چراغ توقّف میکردند تا سبز شود، حتّی گاهی که نیمه شب پیاده به حرم مشرف می‌شدند و هیچ ماشینی هم تردّد نمی‌کرد باز هم می‌ایستادند. و این امر در ایشان از سر تکلف نبود بلکه آنچنان نظم در ایشان ملکه شده بود که به طبع اولی اصلاً نمی‌توانستند کاری خلاف قانون انجام دهند و از چراغ قرمز عبور نمایند. ایشان از دو جهت در باب حفظ قوانین رانندگی تقیّد داشتند:

یک جهت مسأله مراعات نظم و حفظ سلامتی بود. همیشه میفرمودند: بدن مؤمن مرکب وی برای سفر آخرت است و اگر بدن سالم باشد انسان می تواند مسیر آخرت را طی نماید، و اگر رنجور و بیمار شد به همان میزان از انجام طاعات و قربات و به جا آوردن ریاضات شرعیّه محروم شده و در مسیر آخرت وی خلل حاصل می شود.

میفرمودند: انسان مالک بدن خود نیست که هر چه خواست با آن بکند و هر بلائی بر سر آن بیاورد؛ این بدن از جانب خداوند امانت است و ما باید این امانت را به وجه احسن در مسیر خود خداوند صرف نمائیم. لذا باید در همه کارها به جهت حفظ سلامتی و عافیت، عنایت تام داشته و نعمت سلامت را به راحتی از دست ندهیم.

همیشه میفرمودند: بدن انسان از گوشتی لطیف است؛ این پوست و گوشت را با آهن چه کار؛ هیچ تناسبی ندارند. انسان باید این بدن را حفظ نماید. روی همین جهت میفرمودند: انسان اگر از دایره حکومت اسلام هم به مناسبتی خارج شد و مجبور بود به بلاد کفر سفر کند، باز هم باید قوانین راهنمایی و رانندگی را مراعات کند؛ اینها قوانینی است که بر اساس منطق عقل تصویب شده و احکام عقلانی را در همه جا باید مراعات نمود.

جهت دیگر در مراعات قوانین راهنمایی و رانندگی مسأله احترام به حکومت اسلامی بود که میفرمودند: وقتی حکومت اسلام تشکیل شد اطاعت از حاکم اسلامی واجب است و تمام مجموعه هائی که در تحت امر وی هستند نیز در حکم وی بوده و اطاعت از قوانین آنها واجب خواهد شد.

لذا پس از انقلاب اسلامی چه در زمان رهبر فقید انقلاب رضوان الله علیه و چه پس از آن و در زمان رهبری حضرت آیه الله خامنه ای مدّ ظله میفرمودند: مخالفت با قوانین حکومت اسلامی حرام شرعی است و شما اگر در خیابان در

مقابل چراغ قرمز قرار گرفتید و هیچ ماشینی هم عبور نمی کرد، باز هم به احترام حکومت اسلام باید توقّف نمائید.

در مباحث و وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام نیز که پس از ارتحال رهبر فقید انقلاب حضرت آیه الله خمینی قدس سرّه بیان فرمودند، در جلسه آخر که وظیفه رفقا و شاگردان سلوکی خود را در زمان رهبری حضرت آیه الله خامنه ای مدّظله العالی شرح داده و ضرورت اطاعت از ایشان در مسائل اجتماعی را توضیح می دهند میفرمایند:

«در این صورت مردم دیگر نگویند: ایشان که در فلان مسأله به ما امر نکرده است. بلکه همین که ایشان وزیری را برای امری می گمارد و آن وزیر برای خودش مدیر کلّ و معاون معین میکند و آنها هم برای خودشان افراد زیردستی تا برسد به آن خادم و پاسبان، تمام اینها در تحت رهبری و حکومت ایشان حساب می شوند.

فلهذا الآن که ما مثلاً می خواهیم از خیابان عبور کنیم باید متوجّه باشیم که از خط کشی عابر پیاده بگذریم، زیرا که حاکم اینطور گفته است. و باید راننده ها متوجّه باشند که وقتی می خواهند ماشین را سر چهارراه متوقّف کنند، خطّ عابر را نگیرند، بلکه راه را برای عابر پیاده بازگذارند و او را مقدّم بدارند؛ و ماشین دارها نبایستی ماریج حرکت کنند. اینها همه امور شرعی است.»<sup>۱</sup>

در کارهای شخصی، در برنامه ذکر و عبادت و زیارت و در ساعات خواب و بیداری و مطالعه و در ترتیب و تنظیم و نگهداری وسائل خود نیز به همین شکل بسیار دقیق بودند. میفرمودند: انسان باید برای هر وسیله ای جای مناسبی در نظر بگیرد، بگونه ای که حتّی اگر لازم شد با چشم بسته یا در تاریکی چیزی را

۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۸۸.

بردارد بتواند؛ مثلاً کتابهای خود را طوری در کتابخانه بچیند که جای هر کتابی ثابت و معین باشد و عنداللزوم بتواند به راحتی آنرا بردارد.

و خلاصه در جمیع زوایا و شؤون زندگی نظم را رعایت میکردند؛ و نه فقط خودشان به تمام معنی الکلّمه منظم بودند بلکه دوست داشتند همه کسانیکه به نحوی با ایشان ارتباط دارند از اهل منزل و اهل مسجد و شاگردان سلوکی و غیرهم منظم باشند، و از بی‌نظمی و عدم دقت افراد متأثر می‌شدند. حکمت این همه دقت و انضباط دو چیز بود: یکی استفاده بهتر از عمر، و دیگری تحصیل روحیه اتقان و دقت.

مؤمن باید از لحظه‌لحظه عمر خود کمال استفاده را ببرد و هیچ دقیقه و ثانیه را بی‌بهره نگذارد. اگر بنا بر آن باشد که انسان عمرش هدر نرود و از هر لحظه آن در مسیر عبودیت و تقرب استفاده کند، باید در امور خود منظم بوده و برای هر کاری برنامه‌ای خاص و معین داشته باشد. تداخل امور با یکدیگر و تعهدداشتن به انجام آنها در موقع معین، موجب هدررفتن اوقات شده و سرمایه عمر آدمی را ضایع می‌نماید. مؤمن همیشه به عمرش ضنین است و اجازه نمی‌دهد که اوقاتش در غیرضرورت صرف گردد.

در روایت شریفه عنوان بصری که مرحوم آیه‌الله قاضی و علامه والد و دیگر بزرگان دستور به مداومت قرائت آن میدادند، در پایان روایت و پس از آنکه حضرت امام صادق علیه‌السلام توضیحاتی را برای عنوان بیان می‌فرمایند، از آن حضرت چنین روایت می‌نماید:

قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرْدِي؛ فَإِنِّي أَمْرُؤٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي، وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى.<sup>۱</sup> «ای ابا عبد الله، از نزد من برخیز،

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

چراکه من شرط خیرخواهی را درباره تو بجا آوردم و آنچه لازم بود بیان نمودم. برخیز و ورد مرا (قرآن و اذکاری را که بجا می آورم) بر من فاسد نکن؛ زیرا من مردی هستم که بر خودم ضنینم و نسبت به حساب عمر و وقتم مواظبت دارم که هدر نرفته و بیهوده تلف نشود، و سلام بر آن کسی باد که از راه هدایت پیروی نماید.»

اگرچه جود و کرم و سماحت از صفات و علائم مؤمن است ولی از این روایت استفاده می شود که: مؤمن باید در امر وقت و عمرش بخیل و ضنین باشد؛ زیرا عمر انسان سرمایه آخرت و حیات ابدی اوست و هیچ کس مجاز نیست از آخرت خود جود و بخشش نماید.

علامه والد حقیقه این طور بودند. هیچوقت ندیدیم وقت ایشان بدون استفاده بگذرد و فارغ و بیکار باشند یا به امری غیر ضروری بپردازند، حتی هنگامی که به اندرونی می آمدند نیز غالباً کتابی همراهشان بود و اگر فارغ می شدند مطالعه می نمودند. در محافل و مجالس نیز اینطور بودند که تا لازم نمی شد صحبت نمی فرمودند و عمر شریف خود را با حرفها و سخنان غیر ضروری اتلاف نمی کردند؛ دائم المراقبه بودند و اگر سخنی ضروری نبود به سکوت و ذکر و توجه مشغول می شدند و بهره خود را به نحو اوفی از انس و توجه به حضرت حق می بردند.

و نیز از علامات مؤمن آنست که: همیشه هر کاری را به کمال و تمام انجام میدهد و در هیچ عملی از آنچه باید انجام دهد تفریط و تقصیر نمی نماید. از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روایت تشییع و دفن سعد بن معاذ مروی است که:

فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى لَحَدَهُ وَ سَوَى عَلَيْهِ اللَّيْنِ  
وَ جَعَلَ يَقُولُ: نَاوِلْنِي حَجْرًا، نَاوِلْنِي تُرَابًا رَطْبًا. يَسُدُّ بِهِ مَا بَيْنَ اللَّيْنِ. فَلَمَّا أَنْ فَرَغَ



وَ حَتَّى التُّرَابِ عَلَيْهِ وَ سَوَى قَبْرِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَبْلَى وَ يَصِلُ إِلَيْهِ الْبَلَى وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا فَأَحْكَمَهُ.<sup>۱</sup>

«پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد قبر شده تا او را در لحد گذاردند و خشت‌ها را بروی چیدند و پیوسته میفرمودند: به من سنگ بدهید، به من گِل بدهید. و با آن مابین خشت‌ها را مسدود میکردند. پس وقتی فارغ شدند و خاک بر قبر ریخته و روی آن را مسطح نمودند فرمودند: من حَقًّا میدانم که بزودی این قبر کهنه میگردد و این کهنگی به بدن نیز سرایت میکند، و لیکن خداوند دوست میدارد بنده‌ای را که وقتی کاری انجام میدهد آن را متقن و استوار نماید.»

مرحوم والد رضوان الله علیه میفرمودند: مؤمن باید هر کاری که میکند به بهترین وجه و نهایت اتقان انجام دهد؛ عادت کند که در همه امور، کار را به انتهای رسانده، کمّا و کیفّا به نحو تمام و کمال انجام دهد. اگر نقّاش است بهترین نقّاش باشد و اگر بناست بهترین بنا باشد و اگر طلبه است بهترین طلبه باشد؛ و خلاصه در هر کاری و هر رشته‌ای که وارد می شود بهترین و عالی ترین باشد. اگر انسان این حال اتقان و جدّیت را دنبال کرد، به تدریج این حال در او ملکه شده و در همه امور به همین کیفیت با اهتمام و نظم وارد میشود و در زوایای مختلف زندگی موفق میگردد، و از همه مهمتر اینکه در امر آخرت و سلوک نیز با همین جدّیت وارد شده و اهمال و تسویف و تقصیر روا نمیدارد. به همین جهت سزاوار است که انسان در همه امور نظم را سرلوحه کار و برنامه خود قرار دهد تا در سائر امور خود نیز موفق و کامیاب گردد.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۹۸.



## زهد و انفاق

چنانچه عرض شد نسبت به ساده‌زیستی و اجتناب از تجملات تأکید فراوانی داشتند. یک بار به فرزندان خود وصیت کرده و میفرمودند: مبادا بعد از من زندگی ساده شما تغییر کند و به تجملات کشیده شوید و جای این صفا و صمیمیت بر زمین نشستن را مبل و بالانشینی که از آداب و رسوم کفر است بگیرد؛ در خورد و خوراک و سائر شؤون زندگی به همین نحو به سنت جدتان صلوات‌الله‌علیه‌وآله عمل کنید و زهد و ساده‌زیستی را سر لوحه کار خود قرار دهید. البته خداوند متعال بخیل نیست که اگر انسان یک مرتبه غذای خوبی میل کرد او را مؤاخذه کند.

به طلابی که از شهریه استفاده می‌نمودند میفرمودند: شما برای اسلام کار کنید، از عمر خود در راه اعلاء کلمة‌الله استفاده نمائید؛ اگر انسان چنین بود، مانعی ندارد به میزان نیاز و جهت حفظ سلامتی گاهی هم غذای خوب و لذیذ تناول کند، میوه و سبزی و گوشت میل کند، حضرت امام زمان علیه‌السلام نیز راضیند؛ ولی طلبه نباید تجملات و خوش‌گذرانی را به زندگی خود راه دهد.

نسبت به مرکب و ماشین سواری میفرمودند: اهل علم نباید ماشین‌های گران‌قیمت سوار شوند؛ باید مظهر سنت حسنة اسلام در ساده‌زیستی باشند و حقیقت اسلام را در عمل به دیگران نشان دهند تا دیگران هم از ایشان بیاموزند. خصوصاً الآن که حکومت اسلام برپا شده و مردم متوقعند تا حقیقت اسلام را

در اهل علم و مؤمنین مشاهده نمایند.

وقتی سنت اسلام بر زهد و مواسات با فقر است، اگر علما به این سنت عمل ننمایند و مردم رفتار آنها را مخالف گفتارشان ببینند، از آنها جدا شده و به تدریج به اسلام هم پشت می‌نمایند.

می‌فرمودند: حتی کسانی چون ائمه جمعه که به جهت مسائل امنیتی باید ماشینشان ضد گلوله باشد، بهتر است همان امکانات را در ماشین‌های معمولی برایشان تعبیه کنند و بدنه ماشین‌هایی چون پیکان را ضد گلوله نمایند تا خدای نکرده برای مردم توهم نشود که این افراد از بقیه مردم جدا بوده و طبقه ممتازی می‌باشند.

بطور کلی بسیاری از امور رائج و دارج بین مردم را از زوائد دانسته و توجهی به آن نداشتند؛ مثل گچبری سقف منازل و استفاده از قالی‌های گران‌قیمت و نفیس و امثال آن، که موجب تجمل و توجه به غیر خدا می‌گردد. قسمت زیادی از منزلشان با گلیم مفروش بود و فقط در برخی از اطاقها قالی انداخته بودند و تمایلی هم نداشتند که بقیه قسمت‌ها قالی داشته باشد. بخاطر دارم که وقتی می‌خواستند برای ما (بعد از چند سالی از ازدواج که منزلمان فرش نداشت) قالی سفارش دهند، عمده نظرشان بر دوام و استحکام قالی بود و در میان انواع قالی، قالی ساروق<sup>۱</sup> را انتخاب فرمودند که بسیار ضخیم و بادوام است و هنوز هم از آنها در منزلمان استفاده می‌شود.

در خرید اجناس منزل مراقب بودند که هزینه‌ها زیاد نشود و از خرید لوازم گران‌قیمت اجتناب می‌کردند و همیشه می‌فرمودند: وقتی عده‌ای از مؤمنین

---

۱. اسم شهری است که قالی‌های پرپشت و محکمی تولید میکند ولی از جهت لطافت و نرمی مثل قالی مشهد یا کاشان نیست.

و شیعیان در فقر به سر می‌برند سزاوار نیست انسان بیش از حدّ ضرورت برای خود چیزی تهیه نماید. با این حال اگر چیزی نیاز بود و بنا بر تهیه آن داشتند، از اجناسی تهیه می‌فرمودند که با دوام باشد و می‌فرمودند: برخی اوقات خریدن اشیاء ارزان قیمت منجر به اسراف می‌گردد و مبلغی که در درازمدت باید هزینه نمود بیش از مبلغ یک جنس خوب می‌شود.

روش ایشان بر آن بود که از زندگی خودشان می‌زدند و به کم قناعت می‌ورزیدند و در عوض از آنچه داشتند در حدّ امکان انفاق می‌کردند. به تمام معنی‌الکلمه اهل انفاق بودند و به مقتضای نیاز به نیازمند عطاء فرموده و مضایقه نداشتند، و بناء زندگیشان بر ایثار بود و همواره دیگران را بر خود مقدم می‌داشتند.

زندگی ایشان از جوانی همراه با مشکلات و محدودیتهائی بود و از نظر مالی در مضیقه به سر می‌بردند، ولی این مسائل نه فقط مانعی در برابر همت و تلاش ایشان نبود و در درس و سلوکشان خللی وارد نساخته بود، بلکه با همین وضعیّت باز هم همیشه ایثار و انفاق می‌نمودند.

پس از رحلت والد معظمشان درباره میراث ایشان اختلافاتی به وجود می‌آید و برخی در سهم ایشان از ارث تصرف می‌نمایند و ایشان نیز که می‌بینند گرفتن حقوق شرعی موجب به وجود آمدن کدورت و از بین رفتن آرامش است، از سهم الارث صرف نظر می‌کنند و برای تحصیل به نجف می‌روند. خودشان می‌فرمایند:

«مرحوم پدرم به من علاقه وافری داشت و نزد همه تمجید و تحسین میکرد و مرا وصی خود قرار داد و کتابخانه‌اش را نیز در زمان حیاتش به من بخشید. این حقیر در سنّ بیست و پنج سالگی بودم که مدّت اقامت و دروس در حوزه علمیه قم را به پایان رسانیده و عازم تشرّف به نجف اشرف برای ادامه

تحصیل بودم که ایشان به رحمت جاودانی حقّ پیوستند. و حقیر ناچار شدم برای تصفیّه امور و ترتیب وصیّت در طهران موقتاً درنگ کنم، و بعد از بهبود و تنظیم امور و تنسیق آنها بدان صوب حرکت کنم.

دراین موقع شیطان به تمام معنی الکلمه در کار ما ایجاد خلل نمود، امور مجتمعه را متشتّت می‌کرد و مساعی برای انجام وصیّت را تباه و خراب می‌ساخت؛ و در هر گام و قدمی که برای اصلاح برداشته می‌شد، پیش قدم شده و سدّ معبر می‌نمود، و حرکات و نیات مرا مورد سوءظنّ و اّتهام جلوه می‌داد؛ تا آنکه به کلی از عمل، فلج نمود و تیر خود را درست به نشانه زد. و حقیر تا پس از یکسال اقامت در طهران نتوانستم امور را منظمّ کنم؛ و بناچار از سهم الارث هم صرف نظر کرده، با والده و زوجه رهسپار نجف اشرف شدیم.<sup>۱</sup>

ایشان پس از ازدواج ابتدا به تنهایی به نجف اشرف مشرف شده و منزلی اجاره می‌کنند و پس از آن همراه مرحومه والده‌شان و والده ما به ارض اقدس مهاجرت می‌نمایند. بنده از بدو تولّد تا چهار سالگی در نجف اشرف بودم؛ ابتدا در منزل بسیار محقّری بودیم که پنجره‌ای به کوچه داشت و گاهی حقیر را کنار پنجره می‌گذاشتند که کوچه را تماشا کنم. و بعداً به منزل دیگری رفتیم که آن هم بسیار کوچک و محقّر بود، اطاق کوچکی داشت و تمام حیاطش به اندازه یک فرش شش متری نمی‌شد.

یکی از آن منازل آنقدر کوچک بود که اطاق مستقلی برای زندگی شخصیشان نداشت و مرحوم علامه والد تنها اطاق خانه را با چوبی به دو قسمت تقسیم نموده بودند و یک قسمت آن متعلّق به جدّه ما بود و قسمت دیگری متعلّق به والده و خودشان. از نظر کیفیت نیز منزل بسیار کهنه و خراب

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۶۸.

بود، بطوریکه کمتر کسی رغبت در سکونت در آن می نمود.<sup>۱</sup> با این همه، ایشان همراه با والده و اهل بیتشان در همین منازل در نجف در کمال آرامش زندگی میکردند، و چون از جهات معنوی غرق در عشق و محبت خداوند و عنایات حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و از جهات ظاهری هم تمام اوقاتشان علاوه بر عبادت، مصروف درس و بحث بود هیچ التفاتی به این مشکلات نداشتند.

در طهران نیز ابتداء خانه کوچکی حوالی میدان شهداء فعلی، خیابان حریرچیان گرفتند که اجاره‌ای بود و تا جائیکه بخاطر دارم صاحب آن آقای حاج حسن شرکت رحمة الله علیه بودند؛ این همان منزلی بود که مرحوم آية الله انصاری رضوان الله تعالی علیه در اواخر عمر شریفشان به آن تشریف می آوردند.<sup>۲</sup>

۱. در مجلد اول خاطره‌ای از صدیق ارجمند جناب حجة الإسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محسن سعیدیان زیدعزه از حضرت آية الله سیستانی مدظله نقل شد که تکرار آن خالی از لطف نیست؛ ایشان درباره مرحوم علامه والد فرموده بودند:

«یکبار ایشان از حضرت آية الله العظمی خوئی دعوت نمودند و من در معیت حضرت آية الله خوئی به منزل ایشان رفتم. آن منزل استیجاری بود و ایشان پس از چندی از آنجا به منزل دیگری منتقل شدند. بعداً که من می خواستم خانه‌ای تهیه کنم، اتفاقاً به همان منزل رفته و آن را بررسی نمودم و دیدم عجب مکان نامناسب و مخروبه‌ای است، با خود می‌گفتم: «آقای حاج سید محمدحسین با آن سیمای بشاش و جذاب که هر کس او را ببیند، خیال میکند از ثروتمندان و مرفهین است، چطور چند سال در این خانه مخروبه زندگی کرده‌اند؟! راستی که تعجب است از صبر و زهد و تقوای ایشان.» و به هر صورت آن خانه را برای سکونت خود نپسندیدم. زندگی کردن ایشان در آن خانه واقعاً نشانه درجه بالائی از زهد بود.» (نور مجرّد، ج ۱، ص ۸۷).

۲. مرحوم حضرت آية الله انصاری وقتی به طهران تشریف می آوردند معمولاً محل ورودشان منزل دامادشان مرحوم مهندس تناوش در منطقه باغ صبا بود که آن زمان در

بعد از آن به منزل احمدیّه آمدم و پس از آن به منزل پیچ شمیران منتقل شدیم که به توصیه و اصرار برخی از ارادتمندان مسجدی ایشان تهیه شده بود. در همه این منازل یادگارهایی از عشق و شور آن ولی الهی و ناله‌ها و زمزمه‌های آن یگانه دوران وجود دارد که برای اهلش آشنا و اثربخش و دوست‌داشتنی است.

آری هر مکانی که ولی خدا در آن نفس بکشد، به نور الهی منور و به عطر معنویت و ولایت معطر میگردد، و این آثار در عالم ماندگار است و خدا میداند که در گذر ایام و طول روزگار موجب چه خیرات و برکاتی می‌شود. از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند<sup>۱</sup> منزل پیچ شمیران مربوط به یک شکارچی بود که چند عدد سگ نیز در آنجا نگه میداشت، به طوریکه حقیر وقتی برای اولین بار به آن وارد شدم تاریکی منزل مشهود بود و شاید مقداری قبض هم برای بنده حاصل شد. اما بعدها در اثر تهجدها و عبادات ایشان بسیار نورانی شده و تغییر آن واقعاً محسوس بود و دیگر آن منزل سابق نبود و گویا تغییر ماهیت داده بود.

در زمان سکونت در طهران و اداره مسجد قائم علیه السلام (در دوره کودکی و نوجوانی حقیر) امور منزل بسیار به سختی می‌گذشت. بارها می‌شد که وقتی به منزل تشریف می‌آوردند هیچ پولی همراه نداشتند و حتی اگر می‌خواستیم نان بخیریم پولی نبود! و می‌فرمودند: کیسه نان خشک‌ها را بیاورید.

⇐ انتهای شهر قرار داشت و بعد از آن بیابان بود، ولی الآن بواسطه توسعه شهر تقریباً در وسط طهران واقع شده است. ایشان پس از استقرار در منزل مرحوم مهندس تناوش گاهی هم به منزل ما تشریف می‌آوردند.

۱. دیوان حافظ، ص ۱۷۵.



می آوردیم و یکی دو روزی نان خشک‌ها را مصرف می‌کردیم تا تمام می‌شد. بعد می‌فرمودند: اگر در قلک شما پولی هست بیاورید. قلک را خدمتشان می‌بردم و می‌شکستند و با آن پول نانی تهیه می‌کردیم و اگر بعداً شرائط مهیا می‌شد دوباره قلکی تهیه می‌کردیم و همان مبلغ را میدادند تا در قلک بریزیم؛ و بارها و بارها ماجرای شکستن قلک تکرار شد.

مسافت میان منزل تا مسجد زیاد بود و ایشان چون هیچگاه تا آخر عمر ماشین تهیه نکردند و راننده نداشتند،<sup>۱</sup> تا میدان کرمان را حدود ده پانزده دقیقه پیاده می‌آمدند و از آنجا تا کسی سوار می‌شدند. و گاهی مدتی می‌شد که چون پرداخت هزینه تاکسی برایشان مقدور نبود روزی دو نوبت برای ظهر و مغرب پیاده به مسجد رفته و برمی‌گشتند و مسیر پیاده منزل تا مسجد حدود یک فرسخ بود و یک ساعت یا بیشتر طول می‌کشید، بطوریکه ایشان برای اداء نماز در مسجد و تبلیغ دین گاهی روزانه حدود پنج ساعت پیاده روی می‌کردند. و باز هم در همین شرائط اگر پولی به دستشان می‌رسید فوراً به دست مستحقین می‌رساندند.

۱. البته بعد از ازدواج حقیر، برای حقیر و سپس برای اخوان دیگر در حدّ وسع ماشین تهیه نمودند و ما هم در حدّ توان اگر طهران بودیم خدمت می‌کردیم و گاهی هم برخی از رفقا با ماشینشان در معیتشان بودند و از خدمتشان بهره‌مند می‌شدند.

تهیه ماشین برای این حقیر نیز پس از ازدواج به صورت عادی نبود. بعد از ازدواج حقیر یکی از بستگانی که به مرحوم والد ارادت داشت، کلید یک ماشین نسبتاً گران قیمت را به عنوان هدیه برای حقیر آورد. علامه والد فرمودند: شما قبول کنید. ولی تمام مبلغ آن را که در آن زمان هم زیاد بود به اصرار به آن شخص دادند. مدتی از آن ماشین استفاده کردیم و سپس فروختیم. و اگر این محذور نبود معلوم نبود ایشان خودشان تصمیم به تهیه ماشین داشته باشند، خصوصاً که - همانطور که عرض شد - از تهیه کالاهای گران قیمت احتراز داشتند.

وقتی وجوهات به دستشان میرسید بدون معطلی به اهلش می‌رساندند و مکرراً اتفاق می‌افتاد که صبح مبلغ قابل توجهی خدمتشان رسیده بود، ولی شب حتی پول خرید نان نیز نداشتند.

مسجد قائم موقوفاتی داشت، ولی مقدار معتنا بهی نبود و آن هم صرف خود مسجد می‌شد و ایشان از آن استفاده نمی‌کردند. خودشان می‌فرمودند: در تمام مدتی که به مسجد قائم می‌رفتم یک ریال نیز دریافت نکردم و اصلاً برای پول به مسجد نمی‌رفتم.

از سهم سادات نیز مطلقاً استفاده نمی‌کردند و هرچه بود به سادات فقیر می‌رساندند؛ بله گاهی اگر کسی برایشان نذری کرده بود و ایشان به او و مال او اطمینان داشتند شاید مصرف می‌فرمودند.

فلذا وضع معیشت خانواده ایشان از متوسط هم پائین‌تر بود و در منزل به مقدار نیاز، آذوقه و مایحتاج فراهم نبود.

تمام این جهات به خاطر آن بود که اساس زندگی را بر ایثار گذاشته بودند و در همه امور فقرا را بر خود مقدّم می‌داشتند؛ تا مبلغی از اموالشان به دستشان می‌رسید فوراً آن را انفاق نموده و به دست محتاجی می‌رساندند. حالشان هم به گونه‌ای بود که اصلاً نمی‌توانستند مال دنیا را نگه‌دارند و یا ببینند کسی به پول نیازمند است و ایشان برای خود و اهل بیتشان پول را صرف نمایند. البته مرحومه والده نیز رضوان‌الله‌علیها کاملاً با ایشان همراهی میکردند و در این مشکلات صبر نموده و راضی بودند.

اوائل جوانی حقیر بود که کمی وضع منزل تغییر کرد و ایشان کمی برای منزل بیشتر هزینه میکردند و معمولاً مایحتاج ضروری در منزل موجود بود. بعداً مرحومه والده گفتند که: حضرت آقای حدّاد یک بار به حضرت والد فرموده‌اند: آقا سیّد محمد حسین شما همه اموال را به فقرا انفاق می‌کنی، خانواده خودت

نیز حقی دارند و آنها را نیز جزء دیگران به حساب بیاور، و برای ایشان نیز خرج کن. و گویا از آن زمان کمی ایشان بر اهل منزل توسعه دادند.

با این همه، باز هم بیش از حدّ ضرورت برای خود و اهل منزل صرف نمی فرمودند؛ لذا پس از ازدواج حقیر و اخوان شهریه ای که به ما - که در قم درس می خواندیم - میدادند تقریباً نصف شهریه متعارف حوزه بود و میفرمودند: شما باید با همین مقدار بسازید و قناعت کنید؛ ما هم به امر ایشان هیچگاه در طول تحصیل از جائی شهریه نگرفتیم. لذا وضعیّت ما به طوری بود که اگر می خواستیم فی المثل میوه ای تهیه کنیم، فقط یک نوع می گرفتیم و آن را نیز حتی المقدور کناری می گذاشتیم تا برای میهمان استفاده شود.

در همان دوران منزلی در قم برای ما تهیه فرمودند که حقیر و خانواده و دو اخوی کوچکتر همراه با خانواده شان، همگی به مدّت چند سال در آن زندگی کردیم. و آن منزل فقط یک آشپزخانه داشت و دستشویی آن در گوشه حیاط و در زیرزمین بود. اطاقی را مخصوص میهمان قرار داده بودیم و هر کدام از ما که میهمانی داشت میهمان را به آن اطاق می برد تا نامحرم به اندرونی نیاید.

اخوان که هنوز فرزندی نداشتند هر کدام یک اطاق در اختیارشان بود و حقیر چون دو فرزند داشتم دو اطاق تودرتو در اختیارمان بود و هر سه خانواده از همان یک آشپزخانه مشترک استفاده می نمودیم. و چون خانواده ها نامحرم بودند در تمام این مدّت باید نسبت به تردّد در منزل کاملاً مراعات میکردیم و در رفت و آمدها دائم سرمان پائین بود، به طوریکه بنده بخاطر ندارم که در طول این مدّت چشمم به نامحرم افتاده باشد.

با این حال مرحوم علامه والد بیش از این مقدار را برای ما لازم نمی دانستند و ما را نیز از کودکی طوری تربیت کرده بودند که به همین مقدار قانع و راضی بودیم، با آنکه چنین شرائطی برای کسانی که تازه ازدواج نموده بودند

در آن دوران دشوار و غیرمتعارف بود.<sup>۱</sup> بعدها ایشان به جهات و مصالحی، بیشتر بر خانواده توسعه قائل شدند و اجازه دادند که زندگی ای به مقدار عادی و متعارف داشته باشند. به همین جهت برای حقیر خانه‌ای در کوچه ارگ تهیّه نمودند که آن هم داستان شیرینی دارد. هنگامی که دنبال منزل می‌گشتیم، از جمله منازلی که معرفی شده بود همین خانه کوچه ارگ بود، وقتی بنده آنرا دیدم نپسندیدم؛ سقفش ریخته بود و به کاهگل رسیده بود و به ظاهر خراب و کهنه بود و حقیر چون جهت رعایت حال خانواده دوست داشتم، بعد اللّتیّا و اللّتی، خانه‌ای بگیریم که قدری در آن راحت باشیم، آن را انتخاب نکردم.

ولی وقتی حضرت والد معظّم روحی فداه آنرا دیدند در همان نظر اوّل فرمودند: این خانه خوبی است، نور دارد. عرض کردم: آقا جان مقداری خراب است. فرمودند: اینها درست می‌شود، البتّه شما هر جا را که بخواهید مختار هستید، بروید باز هم بگردید.

نورانیّت آن خانه واقعاً محسوس بود، ولی برای ما علاوه بر نورانیّت جهات دیگر هم مدّ نظر بود، لذا حدود شش ماه باز هم به دنبال خانه گشتیم و بعضاً منازل خوبی هم دیدیم، ولی نهایتاً همان خانه کوچه ارگ که مرحوم والد قلباً آن را پسندیده بودند روزی ما شد.

مشابه همین جریان در مورد منزلی که در مشهد تهیّه کردیم و هم اکنون نیز به لطف خدا در آن ساکن هستیم تکرار شد.

۱. این معانی صرفاً بدین جهت عرض می‌شود که سیره مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌علیه در اعراض از دنیا و ترک زخارف آن، الگوئی برای همه ما باشد که چگونه همواره دیگران را بر خود و خانواده خود مقدّم می‌داشتند.

مرحوم والد فرمودند: بروید این منزل را ببینید. پس از رؤیت منزل خدمتشان عرض کردم: آقا جان این منزل گران است، فرمودند: ولی خانه خوبی است، هم نزدیک حرم مطهر است و هم به منزل ما نزدیک است، اما هر طور که خودتان می پسندید.

حقیر به جهت گرانی قیمت احتیاط کردم و چند ماهی دنبال خانه بودیم و منازل خوبی هم دیدیم ولی باز همین منزل قسمت ما شد.

غرض آنکه: وقتی نظر ولی خدا به چیزی تعلق بگیرد بالأخره همان می شود؛ گرچه ممکن است انسان به مقتضای وظیفه ظاهری دنبال بوده و راههای دیگر را نیز بررسی نموده و آزمایش کند، ولی خداوند متعال تمام راهها را می بندد و در نهایت آنچه قلب و لیش بدان تعلق گرفته همان را محقق میفرماید؛ حقیر این معنی را کثراً در همراهی با ایشان تجربه کرده ام.

باری، تا جائیکه مقدور بود انفاقهای ایشان در خفاء بود. به ما نیز همیشه سفارش میفرمودند که نگذارید احدی از انفاق شما مطلع گردد؛ چنانکه در روایت وارد است که طوری انفاق کنید که دست چپ از دست راست باخبر نشود.<sup>۱</sup>

سابقاً که مردم زغال مصرف می کردند بسیاری اوقات ایشان به فقراء

۱. در بحار الأنوار روایتی را از خلیل بن احمد با سلسله سند خود از ابوسعید خدری یا ابوهیره نقل میکند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ، وَ رَجُلَانِ كَانَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاجْتَمَعَا عَلَى ذَلِكَ وَ تَفَرَّقَا، وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَ جَمَالٍ فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا يَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا يَتَصَدَّقُ بِمِثْلِهِ. (بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۱)

دست خطّی میدادند که از زغال فروشی نزدیک منزل مقدار نیاز خود را تهیه کنند، همینطور نسبت به سائر مایحتاج از جمله برنج و روغن، با یکی از مغازه دارهای آشنا هماهنگ کرده بودند که برنج مرغوب و روغن حیوانی به فقراء و نیازمندان بدهند و وجه آن را خود پرداخت میکردند.

نسبت به شناخت فقراء و مدعیان فقر نیز دقت داشتند و با ظرافت زیادی فقیر را از غنی تشخیص میدادند؛ چه بسا افرادی که در ظاهر محتاج و سائل بالکف بودند ولی در حقیقت از اغنیا محسوب می شدند، و چه بسا افرادی که در عسر و مشقت، روزگار می گذرانند ولی به جهت حفظ عزّت و آبرو مطلقاً ابراز نمی کردند.

والد معظم چون سالها امامت مسجد قائم خیابان سعدی را بعهده داشتند و مورد مراجعه بودند، به خوبی در شناخت افراد مستحقّ خبرویّت داشتند. البته علاوه بر فطانت و تجربه ظاهری و مراجعه نیازمندان، مسائل باطنی نیز در تشخیص افراد نیازمند دخیل بود و بعضاً به نیازمندی رسیدگی میکردند که به حسب اسباب ظاهری غیرممکن بود که ایشان آنها را بشناسند یا از فقرشان مطلع شوند.

بعضاً نشانی شخص ناشناسی را همراه وجهی به ما میدادند و میفرمودند: این امانت را به فلان جا ببرید و تحویل دهید. گاهی نیز در خدمت خودشان برای سرکشی از فقراء می رفتیم و معمولاً مبلغی را در پاکت گذاشته و به بنده میدادند و میفرمودند: هنگام برگشتن و عندالخروج، با کمال ادب و به طوری که احدی مطلع نشود این پاکت را به ایشان بدهید.

نسبت به آبروی افراد بسیار اهمیّت میدادند؛ و اگر نمی شد به شکل غیرمستقیم به ایشان کمک شود و یا مجبور بودند جهت تفقّد یا تفحص از نیازهای فقرا به منازلشان شخصاً سرکشی کنند، به این نکته دقت داشتند که آن

عطاء و عطیه لدی الورود داده نشود، تا شخص میزبان در مدّت پذیرائی خجالت زده نباشد!

در مقام انفاق بر این امر تأکید داشتند که انسان نباید اجناس و اشیاء غیر مرغوب یا کهنه را که خودش نمی پسندد صدقه بدهد، بلکه سزاوار است که اجناس خوب و سالم و پاک را انفاق کند و خودشان نیز به این امر ملتزم بودند و این آیه شریفه را متذکر می شدند که: **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ**<sup>۱</sup>. در کتاب شریف روح مجرد همین معنا را از مرحوم حضرت آقای حدّاد نیز نقل فرموده اند:

« یکبار [حضرت آقای حدّاد] فرمودند: خوب است انسان که صدقات مستحبّه و خیرات خود را بدهد، از پاکترین اقسام اموال خودش باشد. سوا کردن مال و قسم پست و مشکوک را به فقرا دادن بالاخصّ به سادات روا نیست. اتفاقاً این در وقتی بود که حقیر مالی را به عنوان صدقات مستحبّه و امور خیریه از ناحیه خود برای سیدی فرستاده بودم، و در وقت تعیین آن، قسمت پاک و بدون شبهه را برای خود، و قسمت مشتبه و مجهول الحال را برای آن سید انتخاب نموده بودم. و خدا میداند که از این عمل من جز خود من و خدا کسی مطلع نبود. ایشان بواسطه این إخبار، هم مرا مطلع بر امر پنهانی نمودند و هم دستور عمل به آیه قرآن را داده اند که: **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ**. «أبداً شما به برّ و نیکی نمیرسید، مگر زمانیکه در راه خدا انفاق کنید از آنچه را که دوست میدارید!»<sup>۲</sup>

ایشان واقعاً هیچ تعلّقی به دنیا نداشتند و مال دنیا برایشان هیچ هیچ بود،

۱. صدر آیه ۹۲، از سوره ۳: ءال عمران.

۲. روح مجرد، ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

و اگر مایملکی هم داشتند جهت انجام وظیفه جمع شده بود و هرگاه احساس میکردند که رضای خداوند در انفاق و بذل است بدون اندک تأمّلی آن را رها می نمودند.

شبی در منزل مرحوم آقای حدّاد در خدمت ایشان و حضرت والد نشسته بودیم و یکی از شاگردان آقای حدّاد نیز که خیلی به ایشان علاقه مند بود ولی زیاد خطا میکرد و تمرّد داشت و در نهایت هم مرحوم حدّاد با او قطع رابطه نمودند، آنجا حضور داشت. ظاهراً باغچه‌ای از کسی نزد آن شخص امانت بوده و او بدون اذن صاحبش در آن تصرّفی کرده بود و آقای حدّاد رضوان الله علیه از این مسأله بسیار ناراحت شده بودند و او را مؤاخذه میکردند و به او فرمودند: یک دندهٔ راست در وجود تو نیست!

بعد از این جریان حضرت علامهٔ والد به او فرمودند: فلانی! یک وقت در زمینی که ما نزد تو داریم بدون اطلاع تصرّف نکنی! او هم در جواب گفت: نه آقا! من به زمین شما چکار دارم؟! از این گفتگو حقیر متوجّه شدم که علامهٔ والد زمینی در کوفه خریده‌اند و به وی سپرده‌اند.

آخر شب بود، چند دقیقه‌ای گذشت و حضرت آقای حدّاد برای تجدید وضو بیرون رفتند، حضرت والد یکباره رو به آن شخص کرده و فرمودند: آقا آن زمین را من به شما بخشیدم!

آقای حدّاد که برگشتند والد معظّم گویا برای تجدید وضو بیرون رفتند، آن شخص به آقای حدّاد عرض کرد: آقا! آقا سید محمد حسین زمینش را به من بخشید! حضرت آقای حدّاد هم بلافاصله فرمود: خدا خیرش بدهد.

ما در این ماجرا هم کرامت و بزرگواری حضرت آقای حدّاد را دیدیم و هم کرامت و بزرگواری حضرت والد را؛ کرامت مرحوم حدّاد در این معنا ظاهر بود که ایشان وقتی از این ایثار مطلع شدند گویا هیچ امر مهمّی اتّفاق نیفتاده و



اصلاً برایشان مهم نبود و فقط فرمودند: خدا خیرش بدهد.  
و اما کرامت حضرت والد اینکه: ایشان هنوز دقایقی از کلام اولشان نگذشته بود که یکباره تمام زمین را انفاق کرده و بدون هیچ صحبتی آن را بخشیدند، گویا اصلاً زمینی نداشته‌اند! زمینی که بعداً حقیر متوجه شدم که زمینی بزرگ و قابل زراعت در حومه کوفه بوده است که ظاهراً اکنون درون شهر واقع شده است.

مرحوم والد آن زمین را با سختی تهیه کرده بودند و جهت تهیه آن نیز محبت به حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف و شوق به ظهور آن حضرت بود؛ زیرا زمانی که ظهور موفور السرور حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله فرجه الشریف محقق شود، کوفه مقر حکومت آن حضرت می‌گردد و در برخی روایات آمده است که: مؤمنین آرزو می‌کنند که بتوانند یک وجب از اراضی پیرامون کوفه را به مقدار معظمی از طلا بخرند.<sup>۱</sup>

ولی همه آن زمین را در یک لحظه بدون هیچ چشم‌داشتی و بی هیچ مناسبتی انفاق نمودند و تمام شد.

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است<sup>۲</sup>

---

۱. مرحوم علامه مجلسی روایت می‌فرماید که: قَالَ الْمُفْضَلُ: قُلْتُ: يَا سَيِّدِي! فَأَيْنَ تَكُونُ دَارُ الْمَهْدِيِّ وَ مُجْتَمَعُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: دَارُ مُلْكِهِ الْكُوفَةُ، وَ مَجْلِسُ حُكْمِهِ جَامِعُهَا، وَ بَيْتُ مَالِهِ وَ مَقَسَمُ غَنَائِمِ الْمُسْلِمِينَ مَسْجِدُ السَّهْلَةِ، وَ مَوْضِعُ خَلَوَاتِهِ الذُّكُوتُ الْبَيْضُ مِنَ الْعَرَبِيِّينَ. قَالَ الْمُفْضَلُ: يَا مَوْلَايَ! كُلُّ الْمُؤْمِنِينَ يَكُونُونَ بِالْكُوفَةِ؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا كَانَ بِهَا أَوْ حَوْلَيْهَا وَ لَيَبْلُغَنَّ مَجَالَةَ فَرَسٍ مِنْهَا الْفَى دِرْهَمٍ، وَ لَيُودَدَنَّ أَكْثَرُ النَّاسِ أَنَّهُ اشْتَرَى شِبْرًا مِنْ أَرْضِ السَّبْعِ بِشِبْرِ مِنْ ذَهَبٍ، وَ السَّبْعُ خِطَّةٌ مِنْ خِطَطِ هَمْدَانَ، وَ لَيَصِيرَنَّ الْكُوفَةُ أَرْبَعَةً وَ خَمْسِينَ مِيلًا، وَ لَيُجَاوِزَنَّ قُصُورَهَا كَرْبَلَاءَ. (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۱ و ۱۲)

۲. دیوان حافظ، ص ۳۶.

ایشان حتّی نسبت به لوازم منزل نیز به همین شکل عمل میفرمودند و اگر کسی را می دیدند که نیازمند است از وسائل منزل برداشته و برای وی می بردند. به یاد دارم که بعضی از فضلا از نجف به ایران آمده و در طهران سکنی گزیده بودند و شرائط مناسبی نداشتند، حضرت والد روحی فدا به منزل آمدند و فرش منزل را که روی آن می نشستیم جمع کرده و برای ایشان بردند.

این نحوه انفاقها همه از اموال شخصی خود ایشان بود، نه از سهم امام یا سهم سادات. اما نسبت به رساندن سهم امام و سادات به دست فقرا که حال ایشان قابل وصف نیست؛ اگر مبلغی به دستشان میرسید آن شب را نمی خوابیدند مگر اینکه آن را به دست اهلش برسانند و تا به دست اهلش نمی رسید آرامش نداشتند. گاهی تا دیر وقت شب بیرون بودند تا وجوهات را به دست مستحقّین برسانند و بعد به منزل برگردند، و عجیب اینجا بود که در همین شرائط از این وجوهات برای خود و اهل بیت اصلاً مصرف نمی نمودند و امور منزل به همان شکل که عرض شد می گذشت.<sup>۱</sup>

ایثار و انفاق ایشان به امور مالی محدود نمی شد و هر جا که رضای خداوند را احراز می کردند از همه چیز خود می گذشتند.

در رفاقت و محبّت بسیار وفادار بودند، و اگر کسی را به رفاقت می پذیرفتند تا سرحدّ توان برای او مایه می گذاشتند. تلاش بی وقفه ایشان در رفع مشکلات رفقاء و سائر مراجعین، در زندگی ایشان کاملاً مشهود بود. در این راستا بقدری از جان و دل متحمّل زحمات و مشقّات شده و به حدّی از مال و

۱. علامه والد در مصرف سهم امام احتیاط میکردند و آن را به عنوان مکمل سهم سادات صرف میفرمودند؛ یعنی آن مقدار از سهم سادات که به دستشان میرسید به سادات فقیر می رساندند و سهم امام را هم فقط به سادات فقیر میدادند و برای غیر این مورد صرف نمی کردند.

وقت و جانشان برای دوستان خدا و دیگر آشنایان مایه می گذاشتند که انسان را به تعجب وامی داشت.

مکرراً این معنی را از زبان رفقای ایشان می شنیدیم که ما خود را مدیون ایشان میدانیم، حیات و زندگی ما در گرو زحماتی است که ایشان برای ما کشیده اند. تا زمانی که مجال داشتند در همه امور رفقا همراهی میکردند و در تمام شؤون و جوانب زندگی، ایشان را کمک می نمودند. اما چند سال آخر، هم حال ایشان تغییر نموده و نفسشان بسیار لطیف گشته بود و تاب مجالست با بسیاری از افراد را نداشتند و هم تمام توان خود را صرف نگارش دوره علوم و معارف اسلام نمودند و لذا دیگر کسی را نمی پذیرفتند و درب خانه را بسته و ملاقاتها را تعطیل کرده و امور را به دیگران سپرده بودند.

ابداً اینطور نبودند که کارها و امور خود را بر دوش دیگران بیفکنند، و با اینکه اطرافیان و ارادتمندان ایشان از جان و دل در خدمتشان بودند، مقید بودند که کارهای شخصی و امور منزل را خودشان و فرزندانشان متکفل شوند؛ کما اینکه در روایات شریفه نیز بر این معنی تأکید شده است.

در بحار الأنوار در احوال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که: **أَنَّهُ اشْتَرَى تَمْرًا بِالْكُوفَةِ فَحَمَلَهُ فِي طَرْفِ رِدَائِهِ. فَتَبَادَرَ النَّاسُ إِلَى حَمَلِهِ وَ قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَحْمِلُهُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَبُّ الْعِيَالِ أَحَقُّ بِحَمَلِهِ.**<sup>۱</sup>

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه مقداری خرما خریده بودند و آن را در گوشه رداء ریخته و با خود می بردند. مردم برای کمک به حضرت و حمل آن بار نزد ایشان آمده و عرض کردند: یا امیرالمؤمنین، ما این خرما را برای شما حمل کرده و می آوریم. حضرت فرمودند: صاحب عیال و مدیر و مدبر ایشان

۱. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۴.

سزاوارتر است به حمل کردن طعامی که برای عیال خود تهیه نموده است.»

و نیز در کافی از یونس بن یعقوب روایت می کند که:

نَظَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَدِ اشْتَرَى لِعِيَالِهِ شَيْئًا وَ هُوَ يَحْمِلُهُ، فَلَمَّا رَأَاهُ الرَّجُلُ اسْتَحْيَا مِنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اشْتَرَيْتَهُ لِعِيَالِكَ وَ حَمَلْتَهُ إِلَيْهِمْ؛ أَمَا وَاللَّهِ لَوْلَا أَهْلُ الْمَدِينَةِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ اشْتَرِيَ لِعِيَالِي الشَّيْءَ ثُمَّ أَحْمِلَهُ إِلَيْهِمْ.<sup>۱</sup>

«حضرت امام صادق علیه السلام مردی از اهل مدینه را دیدند که برای عیال خود چیزی خریده بود و به نزد عیالش می برد. وقتی آن مرد حضرت را دید از حال خود خجالت کشیده و آثار حیا در او هویدا شد. حضرت فرمودند: تو این چیزها را برای عیال خود خریده و به سوی ایشان می بری؛ قسم به خدا، اگر اهل مدینه نبودند دوست داشتم که من هم برای عیال خود چیزی می خریدم و به نزدشان می بردم.»

در سابق الاّیام و قبل از کبر سن، خودشان شخصاً خرید میکردند و آذوقه را با دست خود به منزل حمل می نمودند و اگر متعدّد بود برخی را به دست ما میدادند، با اینکه آن زمان اطراف منزل بیابان بود و از مغازه تا منزل، حدود یکریع پیاده راه بود. با این حال اجازه نمی دادند که کسی در امور شخصی ایشان همکاری کند؛ ولی در اموری که از شعائر الهی بود و متعلّق به شخص ایشان نمی شد، دیگران را نیز شریک میکردند؛ مانند تمهیدات برای برگزاری جشن های غدیریّه و نیمه شعبان و مجالس عزاداری و روضه که دیگران هم از این فیض بهره مند می شدند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۳.

## إِخْلَاصٌ وَحَرِيَّةٌ

ایشان در إخلاص و خلوّ از هوا و دوری از شهرت و اعتبارات عالم دنیا آیتی عظیم بودند. در هیچ امری چیزی غیر از خداوند متعال مدّ نظرشان نبود و هرکس ایشان را از نزدیک می‌شناخت، از بی‌هوائی و شدّت خلوص ایشان معجب بود. البتّه بی‌هوا بودن برای امثال ایشان فضیلت و مدحی نیست؛ زیرا عارفی که در مسیر عبودیت به فناء تامّ رسیده و از تعین گذشته و در حرم الهی وارد گشته، نفسی ندارد که هوای نفس از او متصوّر باشد، و غیر از خداوند کسی را نمی‌بیند تا برای وی کاری کند؛ با این همه باز هم اگر در عملی شائبه‌ای از حبّ نفس و دنیا متصوّر بود، ایشان یا آن را کلاً ترک میکردند و یا در نهایت اختفاء بجا می‌آوردند.

مرحوم آیه‌الله سیّد علی لواسانی رحمه‌الله علیه که عالمی با فطانت و دقیق و عالم‌شناس بودند و در محافل اهل علم زیاد تردّد داشتند، مکرّر میفرمودند: من عالمان زیادی را دیده‌ام، ولی هیچ کس را به بی‌هوائی والد شما و آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری ندیدم، و پدر شما از ایشان هم بی‌هوا تر بودند. مرحوم آیه‌الله سیّد علی لواسانی رحمه‌الله علیه نسبت به حضرت والد بسیار محبّت و ارادت داشتند و در ملاقاتهای مکرّر و در نامه‌هایشان به ایشان بسیار ابراز ارادت می‌کردند.

ایشان می‌گفتند: وقتی عیال بنده از دنیا رفته بود من خودم نبودم تا در

مراسم شرکت کنم، و با وجود اینکه اشخاص مختلفی از علما در تشییع شرکت می‌کردند سفارش کرده بودم که حتماً از والد شما تقاضا کنند بر ایشان نماز بخوانند. بعداً متوجه شدم که ایشان در تشییع شرکت نموده‌اند ولی قبول نکرده‌اند نماز را بخوانند.

وقتی ایشان را دیدم از ایشان گله کردم که چرا شما بر مرحومه زوجه ما نماز نخواندید؟!

ایشان فرمود: شما که میدانید بنده اهل این حرفها نیستم و کاری که موجب مطرح شدن و شهرت باشد انجام نمی‌دهم و هیچ وقت در این موارد جلو نمی‌افتم!

مکراً می‌شد که ایشان جهت احتراز از شهرت، از امور عادی اجتناب می‌فرمودند. مجالسی بود که به طور متعارف جا داشت در آن شرکت نمایند، ولی برای دوری از اشتهار در آن محافل شرکت نمی‌کردند.

پس از رحلت مرحوم علامه طباطبائی و نیز مرحوم آیه‌الله العظمی خوئی متوقع بود که ایشان نیز چون دیگر شاگردان این بزرگان، مجلس ختمی برای آنان بگیرند ولی ایشان اقدام نکردند، و آن‌طور که حقیر متوجه شدم صرفاً بدین سبب بود که ختم‌گرفتن برای استاد در نزد برخی موهم این معناست که شخص خود را در معرض معرفی پس از استاد خود قرار داده است.

باری علامه والد در همه امورشان همین‌طور بودند و به هیچ وجه اقدامی در راستای شهرت یا جمع حطام دنیا و جلب رضایت غیرخدا نمی‌نمودند. در همه امور تمام توجهشان به خداوند متعال بود و به همین سبب به حرف و حدیث مردم هیچ التفاتی نداشتند و اخلاصشان سرچشمه‌ای برای مناعت طبع و حریت و آزادگی‌شان در راه تبعیت از حق و بی‌اعتنائی به ابناء دنیا بود. می‌فرمودند: در تمام مدتی که من به مسجد قائم می‌رفتم، به اندازه

يک لحظه نيز چشم داشتی از کسی نداشتیم؛ اسباب جمع دنیا در آن دوران برای من فراهم بود ولی هیچگاه التفاتی نکردم.

با اینکه اهل مسجد نوعاً متمکن و متمول بودند، ولی چون ایشان در تمام شوئون، خدا را لحاظ کرده و فی الله و بالله کار می کردند، ابدأً توجهی بدین امور نداشتند و خالصاً لوجهه الکریم به انجام وظیفه خود می پرداختند.

یکبار به حقیر میفرمودند: در آن دوره ای که در شدت و فشار بودم و خلاصه هیچ در بساط نبود و وجهی که با آن سوار تاکسی بشوم نداشتیم، گاه می شد که در هوای گرم تابستان از منزل تا مسجد را پیاده می آمدم و باز پس از نماز ظهر و عصر تمام راه را پیاده برمی گشتم. و برای شب همینطور که مجموع رفت و برگشت دو بار چهار فرسخ تمام می شد.

یک روز یکی از مأمومین مسجد با ماشینش در مقابل من توقف کرد و در را باز کرد و گفت: آقا بفرمائید! دیدم می خواهد با این کار منّتی بر سر ما گذاشته و توقعاتی داشته باشد. فلذا گفتم: نه آقا جان شما بفرمائید؛ و سوار نشدم.

و نیز میفرمودند: در همان دوره شخص کارخانه داری که خیلی معنون بود، برای محاسبه و پرداخت خمسش به مسجد آمده بود و در آن زمان (بیش از پنجاه سال قبل، ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۵ هجری قمری) خمس اموال او هفتاد میلیون تومان می شد و قرار شد روز بعد بیاورد و تحویل دهد.

فردای آن روز طبق معمول وارد مسجد شدم و آن شخص هم آمده بود، و انتظار داشت من سراغ او بروم ولی من نرفتم و بدون التفات به آن شخص یکراست به طرف محراب رفتم و مشغول نماز شدم، او هم چیزی نگفت و نمازش را خواند و رفت.

نظیر این مسأله برای ایشان مکرراً اتفاق افتاده بود و میفرمودند: غالب این افراد گمان می کنند که چون حقوق شرعی خود را پرداخت می کنند، برگردن

مجتهد حقّی پیدا می‌کنند و وی باید نوعی احترام یا توجّه خاصّ بیش از دیگران نسبت به ایشان داشته باشد؛ و اگر همانطور که با همه برخورد می‌شود با آنها تعامل کنی ناراحت شده و برای پرداخت وجوهات به جای دیگری می‌روند. و چون برخی اهل علم از این افراد استقبال کرده و برای اخذ وجوهات از خود رغبتی نشان می‌دهند، این افراد بدعادت شده و انتظار دارند دیگران به سراغ آنها بروند و کأنه در پرداخت سهمین مبارکین برای خود شأنی قائلند!

در حالیکه این وظیفه شرعی مکلف است که با کمال احترام خمسش را بدهد و اموالش را پاک کند، و فقها و مراجع در این امر نفعی ندارند و فقط بار ایصال وجوهات به دست مستحقّین بر دوش ایشان است که باید با دقّت تمام مستحقّ را از غیر مستحقّ تشخیص داده و حقوق را به صاحبانش برسانند. می‌فرمودند: مرحوم آیه‌الله بروجردی نیز همینطور بودند و اگر کسی که برای حساب خمس مراجعه کرده بود، می‌خواست ذره‌ای منت بگذارد، ایشان قبول نمی‌کردند و با صراحت می‌فرمودند: پولتان را بردارید و ببرید!

باری، اصل و اساس این نحوه عمل، مناعت و حرّیت و آزادمردی این بزرگان است که رغبتی به دنیا ندارند؛ و سزاوار است خصوصاً اهل علم از این روش الگو گرفته و به این سنّت حسنه اقتداء نمایند و عزّت و عظمت علم و معنویّت را با این امور زائل و بی‌ارزش مبادله ننمایند، ولی متأسّفانه کسانی که در چنین شرائطی اینچنین عمل کنند و از این مبالغ هنگفت چشم‌پوشند به ندرت یافت می‌شوند، خصوصاً اگر در شرائط سخت اقتصادی به سر برند.

در باب آزادمردی و حرّیت والد معظّم سخن بسیار است که شاید برخی از نمونه‌های دیگر آن در خلال دیگر مباحث کتاب ذکر گردد؛ آنچه ما در تمام عمر خود از ایشان دیدیم این بود که در غیر رضای الهی به هیچ وجه من‌الوجه زیر بار منت احدی نمی‌رفتند و به ماسوی‌الله اعتنائی نداشتند.



### غیرت و تصلب در دین و احکام الهی

والد معظم قدس الله نفسه الزکیه در امر دین خدا و احکام الهی بسیار متصلب و راسخ بودند و در این مسأله هیچ تسامحی روا نمی داشتند. عشق ایشان به خداوند متعال در عشق به رسول اکرم و خاندان مطهرش صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و محبت به اولیاء و شیعیان و غیرت و حمیت نسبت به توحید و قرآن و دین و احکام الهی متجلی می شد، به گونه ای که می توانیم بگوئیم: همه چیز ایشان دین و ایمانشان بود.

به همین جهت، در اموری که مربوط به خداوند متعال و شریعت غراء می شد به هیچ شکلی کوتاه نمی آمدند و هیچ کس نمی توانست ایشان را به تسامح در این باب بکشاند. اگر می دیدند کسی منکری مرتکب شده یا در عقائد حقّه شبهه میکند بسیار متأثر و محزون می شدند، خصوصاً اگر این گونه امور در سطح اجتماع اتفاق می افتاد و برخی از مسؤولین در آن نقش داشتند که تا مدتها آثار حزن و اندوه و کسالت در وجودشان مشهود بود.

در عصر حکومت منحوس پهلوی هر حادثه ای که اتفاق می افتاد تا مدتها ایشان را ناراحت می کرد و همیشه اسباب غم و غصه برای ایشان فراهم بود. پس از انقلاب شکوهمند اسلامی و به ثمر رسیدن جانفشانی ها و ایثارهای علماء و ملت مسلمان و کوتاه شدن دست اجانب، در بسیاری موارد امور اصلاح شد، ولی ایشان با توجه به غیرت عجیبی که داشتند باز هم هر از چند گاهی از

اقدامات برخی از مسؤولین متأثر می شدند.

از جمله مسائلی که در این دوره ایشان را بیش از آنچه تصوّر می شد محزون و متأثر نمود طرح استعماری «کاهش جمعیت» بود. از آغاز زمزمه‌های این طرح ایشان همیشه نارضایتی خود را ابراز فرموده و نسبت به خطرات آن هشدار میدادند. حتی پس از مدّتی دیگر در نماز جمعه شرکت نکردند، با اینکه به حسب فتوا، نماز جمعه را واجب عینی و تعیینی می دانستند، ولی میفرمودند: نماز جمعه‌ای که در آن بر خلاف اصول اسلام سخن گفته شود و از کاهش جمعیت مسلمانان دفاع شده و تبلیغ گردد، شرکت در آن برای شخصی چون من که رفتنم تأییدی بر مطالب آنهاست واجب نیست.

غم و اندوه ایشان کماکان باقی ماند و روز به روز افزوده شد، خصوصاً پس از آنکه شنیدند مجلس تصویب نموده است که خانواده‌های پرجمعیت از بسیاری از مزایای اجتماعی محروم باشند. مکرّر میفرمودند: آیا آقای ... نیز در مجلس حضور داشته و چنین طرحی در مجلس تصویب شده است؟!

در ماه‌های آخر عمر شریفشان هر روز در منزل و مجالس و محافل خصوصی با شدّت، ناراحتی خود را از این مسأله ابراز میکردند و میفرمودند: دشمنان اسلام آن کاری را که می خواستند بکنند کردند و نسل شیعیان را عقیم نمودند و این امر دیگر به این زودیها قابل اصلاح نخواهد بود. هر بار این مطلب را میفرمودند صورتشان از غصّه چنان سرخ می شد که حقیر نگران می شدم که عارضه سکته ایشان عود نماید، و گمان حقیر این بود که ایشان از غصّه این مسأله دق کردند و این معنا در سکته نهائی ایشان دخیل بود.

ایشان در مسأله کاهش جمعیت نیز همچون دیگر مسائل سنگ تمام گذاشتند و چون دیدند روز به روز تبلیغات این مسأله بیشتر می شود، همه امور خود را رها نموده و بافوریت تمام، کتاب ارزشمند رساله نکاحیه؛ کاهش جمعیت

ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین را تألیف فرمودند و برای طبع و نشر هر چه سریعتر آن نیز مکرر سفارش کردند. میفرمودند: این کتاب را بدون ویرایش و اصلاحات مطبعی زودتر به طبع برسانید؛ شاید به واسطه آن یک شیعه کمتر عقیم شود و یک نفر به نسل موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام افزوده گردد.

و خدا میداند که در اثر طبع این کتاب چه زخم‌زبانهای از جاهلان روزگار به ایشان زده شد و چه اهانت‌هایی کردند و چه محدودیتهایی برای ایشان فراهم آوردند که شرحش مفصل است.

پس از نشر کتاب نیز به شاگردان خود فرموده بودند: هر جا که می‌توانید در تبلیغ و ترویج این مسأله بکوشید و تا جائیکه قدرت دارید این مطلب را به گوش مردم برسانید که یک نفر هم یک نفر است.

حتی در آن زمان ما را از خریدن کالاهایی که بر روی آن برجسب تبلیغات شیطانی کاهش جمعیت خورده و جملاتی چون «فرزند کمتر، زندگی بهتر» روی آن نگاشته شده بود نهی نموده و میفرمودند: هر جایی چنین محصولی دیدید به صاحب مغازه برگردانید و علت نخریدن خود را توضیح دهید. و این کار، گاهی امر را نیز بر ما مشکل می‌کرد؛ چون بسیاری از کالاهای بسته‌بندی شده و کارخانه‌ای و حتی جعبه شیرینی و امثال آن ممهور به چنین مهرهایی بود و اگر چندان درشت هم نوشته نشده بود معمولاً در گوشه و کنارش چنین تبلیغی پیدا می‌شد.

یکی دیگر از اموری که حکایت از حمیت و غیرت شدید دینی علامه‌والد رضوان‌الله‌علیه دارد، تلاش مستمر ایشان برای تشکیل حکومت اسلامی و مبارزات وسیع و سریشان از اوائل بازگشت از نجف اشرف به طهران است که قسمتهایی از آن را در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام بیان کرده‌اند. ایشان میفرمودند: آنچه در این کتاب نگفته‌ایم چندین برابر آن است که

گفته ایم. و گاهی که برخی از مطلعین و هم‌زمان آن دوره ایشان مطالبی را برای ما نقل می‌کردند، گستردگی و پیچیدگی فعالیت‌های ایشان برای خود ما نیز معجب بود. وضعیت ایشان در سالهای قبل از انقلاب به شکلی بود که همواره آماده دستگیری و شهادت بودند. و اگر نبود زیرکی و فطانت ایشان در نوع فعالیت‌ها و عنایات باطنی خداوند و اولیانش، باید ایشان یا به شهادت می‌رسیدند و یا حداقل راهی زندان و شکنجه و تبعید می‌شدند؛ چنانکه بعضی از اعضاء گروهشان که زیر نظر ایشان کار میکردند، همچون مرحوم آیه‌الله حاج سید عبدالحسین دستغیب یا آیه‌الله حاج شیخ صدرالدین حائری رضوان‌الله علیهما راهی زندان شده و تحت آزار و اذیت رژیم پهلوی قرار گرفتند.

این جدّیت ایشان در امر به معروف و نهی از منکر و قیام و مبارزه، یکی از جلوه‌های تصلّب ایشان در امر دین بود و در این راستا تا پای جان‌شان نیز بارها رفته بودند.

از حکایاتی که از دوران جوانی خود نقل می‌کردند معلوم می‌شد که این عزم راسخ و همّت عالی در مقابله با باطل از آغاز در ایشان بوده است. می‌فرمودند: در زمان تحصیل در بلده طیبّه قم نانوائی بود که با اهل علم بد بود و به طلبه‌ها دیر نان میداد و نوبتشان را رعایت نکرده و آنها را معطل می‌نمود. طلبّ در صف می‌ایستادند و نوبتشان می‌رسید و با اینکه درس و بحث داشته و وقتشان محدود بود ولی اوبی جهت آنها را عقب زده و به دیگران نان میداد. من ابتدا گمان کردم این مسأله اتّفاقی است ولی چند روزی دقّت کردم و دیدم نه، او هر روز همین روش را دارد و هر بار به طلبّ ظلم می‌کند و اگر کسی هم اعتراض نماید اصلاً اعتنا نمی‌کند. و حتی خودم هم شخصاً به او تذکّر دادم و گفتم: آقا جان چرا حقّ طلبه‌ها را رعایت نمی‌کنی و سر وقت به آنها نان نمی‌دهی؟! و اشتباه بودن این کار را برایش توضیح دادم.

ولی او به جای پذیرش حقّ و اصلاح عمل خود باز هم کار خود را تکرار میکرد و زیر بار نمی رفت؛ تا آنکه دیدم تذکر لسانی نفعی ندارد.

میفرمودند: یکبار که باز هم در حقّ طلبه‌ای ظلم کرده و آن طلبه بی‌نوا را معطل نمود، رفتم و او را از جا بلند کردم و همانطور که نان را داخل تنور می‌کنند او را بطرف تنور متمایل ساخته و سرش را به دهانه تنور نزدیک ساختم!

در این هنگام حاضرین صدا بلند کردند که: آقا سید! شما ببخش، او اشتباه کرده، شما عفو کنید! و بنده هم او را بر زمین گذاردم، در حالیکه ملتهب شده و دست و پایش را گم کرده و خوف وجودش را فراگرفته بود.

از آن پس دیگر قضیه تمام شد و بعد از آن هر طلبه‌ای از راه می‌رسید تا نوبتش می‌شد فوراً نان او را می‌داد و معطل نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

ایشان در غیرت و تصلّب در حقّ، نسبت به نزدیکان و اقرباء خود نیز مسامحه نمی‌کردند و اگر باطلی را میدیدند، از هر طریق ممکن برای نهی از منکر اقدام می‌کردند.

۱. والد معظمّ در جوانی بلندقامت و چهارشانه بودند و قدی رشید و بازوئی قوی داشتند. بخاطر دارم اولین باری که به خدمت مرحوم آیه‌الله آقای حاج سید صفی‌الدین بهاء‌الدینی رحمه‌الله‌علیه رفتم و خودم را معرفی کردم، ایشان با تعجب فرمودند: آقا شما فرزند ایشان هستید؟! نه اصلاً در جثّه و قدّ و قامت به ایشان نمی‌مانید! ایشان بلندقامت و خیلی قوی‌البنیه بودند؛ رضوان‌الله‌علیهما.

اما در اواخر، ایشان شکسته و ضعیف شده بودند و میفرمودند: ما از بدنمان سه چهار برابر معمول کار کشیدیم که اینطور شکسته شدیم. به خاطر عشق خداوند از خواب و خوراک و از استراحتشان می‌زدند و ریاضتهای سخت و سنگینی را متحمل می‌شدند و تمام اوقات خود را صرف آخرت و توحید می‌کردند. و مکرّر این شعر مرحوم خواجه رضوان‌الله‌علیه را قرائت میفرمودند:

من پیر سال و ماه نیم یار بی وفاست      بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم

یکی از محارم حضرت والد اشتباهاتی را مکرّر مرتکب می شد و ایشان نیز همیشه وی را نصیحت کرده و تذکّر میدادند؛ از جمله اینکه در همسایگی ایشان فقیر نیازمندی زندگی میکرد و آنها به لطف خدا در کمال مکنت زندگی را می گذرانند و از آن فقیر تفقّدی نکرده و کمکی نمی نمودند.

دیگر اینکه شوهر آن مخدّره تجدید فراش کرده بود و ایشان به جهت این مسأله با شوهرش با سوء خلق رفتار می کرد و دائماً معترض بود. در حالیکه از جهت شرعی اعتراض به شوهر در مثل این امور حرام است و زن نمی تواند نسبت به حقّی که خداوند به مرد داده و کاری که شرع آن را حلال شمرده زبان به اعتراض بگشاید.

و دیگر اینکه مبلغی از سهم مبارک امام علیه السّلام را به مصرفی رسانده بودند که صحیح نبود.

علامه والد در مورد مسأله اوّل کراراً سفارش آن بنده خدا را به ایشان نمودند ولی ترتیب اثر داده نشد. در مورد مسأله دوّم نیز ایشان را امر به سکوت و توبه و راضی بودن به حکم الله میفرمودند ولی اثری نبخشید. در مورد مسأله سوّم نیز فرموده بودند: تمام آن مبالغ را باید برگردانید تا به مصرف صحیحش برسد. بعد از بارها تذکّر چون ترتیب اثر ندادند هیچ راهی برای نهی از منکر وجود نداشت و لذا ایشان به نشانه اعتراض، قطع ارتباط کردند تا آن شخص از باب محبّتی که به ایشان داشت و احترامی که برایشان قائل بود متنبّه شده و سر تسلیم در برابر حکم خدا فرو آورد و آخرتش را آباد و نواقص مذکور را برطرف نماید.<sup>۱</sup>

۱. نظیر همین معنا درباره برخی از بستگان بود که با سهم امام برای خود زیورآلات و امور تزئینی خریده بود. مرحوم والد بارها به آنها تذکّر دادند که صرف سهم مبارک برای این کار خلاف شرع و غضب است، ولی آنها اموال را برنگرداندند؛ و والد معظّم نیز ارتباطشان را با آنها قطع نمودند تا کار خود را اصلاح نمایند.

در مجلد قبل نیز گذشت کہ ایشان نسبت بہ کسانی کہ بہ اولیاء الہی اہانت میکردند ہمین روش را پیش می‌گرفتند؛ یعنی در عین آنکہ بناء اولیئہ ایشان بر محبت و لطف و ایثار و شفقت نسبت بہ ہمہ انسانها بلکہ ہمہ مخلوقات بود، ولی نسبت بہ خداوند متعال و متعلقین بہ وی غیرتی عجیب داشتند.

اگر در میان ارحام یا غیر ارحام کسی نسبت بہ اولیاء خدا جسارت میکرد، ابتدا بہ او تذکر میدادند و بارها با بیانات مختلف حرمت این معصیت کبیرہ را برایش تبیین میکردند و حق را نشان داده و حجّت را تمام می‌نمودند. و اگر با نصیحت، موعظه و بیان حقائق و پس از اتمام حجّت متنبہ نمی‌شد و معلوم می‌شد کہ وی مستضعف نیست و شبہہ ندارد و صرفاً بر اساس هوای نفس عمل می‌کند؛ ارتباط خود را با وی قطع میکردند.

قطع ارتباط ایشان گاهی از جهت نہی از منکر بود کہ در این موارد ایشان کاملاً روابط را قطع نمی‌کردند بلکہ فقط آن محبت و توجّہ و عنایتی را کہ سابقاً داشتند ترک می‌نمودند و خود را بہ سرزدن و تفقّد نمودن از ایشان مقید نمی‌کردند، ولی اگر آن شخص خودش می‌آمد و یا در مجلسی با وی رویرو می‌شدند چہ بسا با او همچون دیگران برخورد می‌نمودند. و بالجملہ غرض آن بود کہ آن شخص در اثر مشاہدہ تغییر برخورد ایشان متنبہ شدہ و روش خطای خود را رها نماید.

ولی در برخی موارد علاوہ بر نہی از منکر، حفظ کردن خود و نزدیکان از آثار سوء مجالست با اہل معصیت و دشمنان خدا نیز در آن ملحوظ بود.

زیرا عداوت با اولیاء خدا عن بصیرۃ و از سر علم و آگاهی بدون استضعاف، از بزرگترین گناہان کبیرہ است و در حکم محاربه و عداوت با خداوند متعال و رسول خدا و امیرالمؤمنین علیہم السّلام است؛ چنانکہ مرحوم

کلینی با سند صحیح از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که:  
**لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ  
 عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ.<sup>۱</sup>**

«هنگامی که حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به معراج رفتند  
 عرض کردند: پروردگارا، شأن و منزلت مؤمن در نزد تو چگونه است؟ فرمود:  
 ای محمد، هر کس ولیّی از اولیاء مرا خوارگرداند خود را آمادهٔ محاربه و جنگ با  
 من نموده است.»

و نیز روایت می‌نماید:

**لَقَدْ أُسْرِيَ رَبِّي بِي فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَى وَ شَافَهَنِي. إِلَى  
 أَنْ قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَذَلَّ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ مَنْ حَارَبَنِي  
 حَارَبْتَهُ. قُلْتُ: يَا رَبِّ! وَ مَنْ وَلِيُّكَ هَذَا؟ فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ مَنْ حَارَبَكَ حَارَبْتَهُ. قَالَ  
 لِي: ذَلِكَ مَنْ أَخَذْتُ مِيثَاقَهُ لَكَ وَ لَوْصِيكَ وَ لِدُرِّيَّتِكُمَا بِالْوِلَايَةِ.<sup>۲</sup>** «خداوند مرا به  
 معراج برد و به من از وراء حجاب و پرده وحی فرمود آنچه را که وحی فرمود و با  
 من مشافهه نمود. تا آنکه به من فرمود: ای محمد، هر کس یکی از اولیاء مرا ذلیل  
 نماید خود را در معرض جنگ با من قرار داده است و هر کس با من جنگ نماید  
 من نیز با او جنگ می‌نمایم. گفتم: پروردگارا! این ولیّی تو چه کسی است که چنین  
 منزلتی دارد؟ چون فهمیدم که هر کس با تو محاربه کند تو نیز با او محاربه  
 می‌نمائی. خداوند فرمود: ولیّی من آن کسی است که از او میثاق و عهد ولایت تو  
 و وصیّی و ذریّهٔ تو را گرفته‌ام.»

می‌فرمودند: مخالفت و عناد با اولیاء خداوند آتش است و هر کس با

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. همان مصدر، ص ۳۵۳.



کسی که خدا را دوست دارد قهراً و تکویناً اولیاء او را نیز دوست دارد سیره اخلاقی و زندگی فردی

دشمنان اولیاء خدا مجالست نماید و طرح دوستی بریزد این آتش او را نیز می‌گیرد و می‌سوزاند.

وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ  
أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ.<sup>۱</sup>

«و به کسانی که ظلم کردند میل و آرامش پیدا نکنید که آتش، شما را نیز بگیرد و هیچ کمک‌کاری غیر از خداوند نخواهید داشت و یاری نخواهید شد.»  
به نصّ آیه کریمه: مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ،<sup>۲</sup> «خداوند دو قلب و دو مرکز ادراک و توجه در انسان قرار نداده است»، همیشه تمایلات و توجه و کشش نفسانی انسان به یک سمت و سوگرایش دارد و نمی‌شود در عین حال به سمت و سوئی دیگر نیز متمایل و متوجه باشد.

و این تمایلات و محبت‌ها و کشش‌ها امری اعتباری نیست، بلکه حاکی از نوعی تناسب روحی و ارتباط قلبی است. اگر کسی قدم در طریق حق گذاشت و خواست بنده خدا باشد، دیگر نمی‌تواند غیر خدا را بندگی نماید؛ و کسیکه خدا را می‌خواهد قهراً رسول خدا و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين را نیز می‌خواهد و قهراً و تکویناً اولیاء ایشان را نیز دوست می‌دارد.

اولیاء الهی فانی در خدا هستند، از خود بود و وجودی ندارند، فلذا دوستی با آنها دوستی با خداست و دشمنی با آنها دشمنی با خداست. و اگر کسی عالماً عامداً با آنان از سر عناد درآمد، بدون هیچ شکّی اِنَّا کشف می‌شود که در سویدای قلبش با خدا و رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام عناد می‌ورزد، گرچه به ظاهر تظاهر به ایمان نماید. و ابداً ممکن نیست انسان

۱. آیه ۱۱۳، از سوره ۱۱: هود.

۲. صدر آیه ۴، از سوره ۳۳: الأحزاب.

هم خدا را دوست داشته باشد هم دشمن خدا را! ایشان در این‌گونه موارد مدّتی صبر نموده و نصیحت می‌کردند و می‌فرمودند: فعلاً برای صلّه رحم به دیدن اینها بروید. ولی پس از مدّتی که حجت بر آنها تمام می‌شد و باز بر جسارت و عناد خود باقی بودند، می‌فرمودند: دیگر به دیدن ایشان نروید، موضوع تغییر کرده است و حکم رحمیّت برداشته شده است. و اگر آن شخص در معصیت فرورفته و تاریکی تمام وجودش را فراگرفته بود، حتی اگر در جائی با او برخورد می‌کردند از او رو برمی‌گرداندند. تذکر این معنا خالی از وجه نیست که: ایشان بنای اولیّه زندگیشان بر شفقت عامّه و محبّت به همه مخلوقات بود و نسبت به مخالفان عرفان نیز با کمال ادب و تواضع و محبّت تعامل می‌کردند و اخلاق حسنه ایشان مشهود همگان بود و می‌فرمودند: بسیاری از علما و عوام که با اهل عرفان مخالفند از سر جهل و بی‌اطلاعی است و گرنه افرادی مؤمن و محبّ اهل بیت علیهم السّلام و متقی هستند و احترام ایشان واجب است.

بلکه با اهل تسنّن و مسیحیان و کلیمیان نیز با کمال عطف و مهربانی برخورد می‌کردند و ما را نسبت به ایشان به حسن خلق و مکارم اخلاق سفارش نموده و می‌فرمودند: این افراد مستضعفند و قلبشان پاک است و اگر حقّ را بفهمند معمولاً قبول می‌کنند.

حال ایشان در برخورد با دیگران به شکلی بود که اگر کسی ایشان را با آن عطف و رحمت میدید اصلاً تصوّر نمی‌کرد که ایشان در قطع ارتباط با برخی از اشخاص ممکن است آن طور با حدّت و شدّت رفتار کنند، ولی به هر حال این خصوصیت در موارد نادری که شخصی واقعاً از روی علم و عمد در برابر حقّ استکبار می‌ورزید در ایشان تحقّق داشت؛ و این معنا اقتضاء کمال و جامعیت ایشان بود؛ زیرا حقیقت دین فقط عنصر محبّت و عطف نیست، بلکه آن طور

که در روایات مبارکه آمده حقیقتی ذوب‌عدین و سکه‌ای دورواست که فرموده‌اند: **هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ**. و مؤمن با محبت تنها و بدون بغض با اعداء حق نمی‌تواند مسیر ایمان و توحید را طی نماید.

با این همه، در تشخیص مواضع حبّ و بغض باید دقت و تأمل خاصّ داشت و حساب مستضعفین را از غیر مستضعفین جدا نمود.

از دیگر مواردی که حقیر از حضرت والد این نوع شدت و حدّت را مشاهده نمودم، جریان وصایت مرحوم مغفور آقای حاج غلامحسین سبزواری رحمة الله علیه است که ایشان شخصی را بعنوان وصیّ خود قرار داده بود و این شخص آشنائی میدیدی نیز با حضرت والد معظّم داشت. متأسفانه وصیّ مزبور در اداء حقّ زوجه مرحوم سبزواری کوتاهی کرد و اموال وی را غصب نمود، در حالیکه زوجه آن مرحوم کسی را نداشت که به داد او برسد و از حقّش دفاع کند. حضرت والد با آن شخص مفضلاً صحبت کردند و حقّ و حقوق عیال آقای سبزواری را معین فرمودند، ولی او زیر بار نرفت که نرفت و اموال را برنگرداند، و به همین جهت ایشان نیز ارتباط چندین ساله خود را با او قطع کردند.

به یاد دارم والد معظّم در بیرونی منزل نشسته بودند، جلسه‌ای برقرار بود و عدّه کثیری از دوستان حضور داشتند که آن شخص وارد شد و نشست؛ ایشان به محض اینکه او را دیدند بسیار متأثر شده و بلافاصله بدون اینکه از حاضرین دیگر خداحافظی کنند از جلسه خارج شدند!

مداومت ایشان در امر به معروف و نهی از منکر در تمام زندگی ایشان آشکار بود و أنحاء مختلف آن در سیره ایشان قابل مشاهده بود؛ از برخوردهای همراه با حسن خلق و محبت که اساس رفتار و عملکرد ایشان بود و تذکرها و صحبت‌های دوستانه که گاه چندین ساعت از وقت خود را صرف ردع کسی از

باطل یا دعوت به حقّ می نمودند، تا این گونه برخوردهای شدید که در مراحل پایانی نهی از منکر صورت می گرفت؛ و چون اینجا بحثِ تصلّب ایشان در حقّ بود به این نمونه‌ها اشاره شد.

در اثر مساعی ایشان در منابر و حیطة کار مسجد، برخی از اهل کتاب هدایت شدند و عدّه‌ای از روشنفکران و جوانان آلوده به افکار انحرافی غربی و شرقی اصلاح گردیدند و بعضاً قدم در جاده سلوک و معنویّت گذاشتند و به مقاماتی عالی نیز نائل گشتند.

فصل سوم

سیره خانوادگی



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ  
وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

#### محبت و احترام به خانواده

ارتباط حضرت علامه والد رضوان الله تعالى عليه با اهل بيت و فرزندان نشان نیز جلوه ای از نگاه توحیدی ایشان به عالم بود. با فرزندان و اهل بيت خود بر اساس اطاعت در برابر حضرت حق و اداء حقوق و بلکه ايتار و گذشت تعامل ميکردند و حق هر کس را به شکل شايسته و کامل اداء مي نمودند.

بنای ایشان بر تکریم فرزندان بود و هم در منزل و هم در نزد ديگران، با همه با احترام برخورد مي نمودند. حتی در صدا زدن فرزندان از ایشان با احترام نام مي بردند.

فرزندان ذکور را همیشه با لقب «سید» صدا مي زدند و کمی که بزرگتر مي شدند «آقا سید» صدا مي کردند، و بعداً که به حج مشرف شدیم «آقا حاج سید...» مي فرمودند و بر تلفظ به لفظ حاج تأکید مي کردند.

وقتی کسی را مخاطب قرار میدادند از تعابیری چون «شما» استفاده مي کردند و کلاً در همه مخاطبها حتی نسبت به کوچکترها ادب گفتاری را

ملاحظه می نمودند، ولی نه به نحوه‌ای که فرزند از حریم فرزندى خارج شده و جایگاه خود را فراموش نماید.

در مقابل به ما فرموده بودند که ایشان را «آقاجان» و خانم والده را «خانم» خطاب کنیم و ألفاظى چون «مامان، بابا، پدر و ...» را نمی پسندیدند؛ زیرا هم با فرهنگ غربى متناسب بود و هم از متانت و سنگینی آن ألفاظ بهره نداشت. خود ایشان نیز خانم والده را با لفظ خانم و سپس اسم و پسوند سادات (خانم ... سادات) صدا می زدند.<sup>۱</sup>

### اهتمام به تربیت

بر اصل اساسى تربیت بسیار تأکید داشتند و خودشان نیز در تربیت فرزندان بسیار دقیق بودند؛ کودک را دقیقاً به مثابه گیاهى میدانستند که برای رسیدن به کمال مطلوب محتاج نظارت دائم باغبان و آبیاری و هرس و زدودن علفهای زائد است.

فضای منزل به گونه‌ای بود که فرزندان همه مطیع امر ایشان بودند و در هیچ امرى استقلال نداشتند، مگر آنکه خود ایشان آن امر را تفویض نموده باشند.

این معنار که امروزه بر سر زبان برخی است و می گویند: باید بچه را آزاد گذاشت و به او استقلال داد، تا خودش انتخاب کند، قبول نداشتند. میفرمودند: کودک و نوجوان و بلکه جوان صلاح و فساد خود را تشخیص

---

۱. ایشان کلاً در صدازدن افراد و القابى که برای اشخاص در بیانات شفاهى و کتبى ذکر میفرمودند توجهی خاص داشته و جهات مراتب اشخاص و تفاوتشان را کاملاً مدنظر قرار میدادند.



نمی‌دهد و باید زیر نظارت والدین باشد تا بتواند بار خود را به سر منزل مقصود برساند و گرنه با حرکت بر طبق آراء و اهواء خود مسیر را گم کرده و منحرف می‌شود.

تربیت اسلامی بر اساس منطق و عقل است و عقل حکم به رجوع جاهل به عالم و تواضع در برابر أعلم می‌نماید و اجازه نمی‌دهد که فرزندان امر خود را به دست بگیرند و برای خود برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری نمایند. بر خلاف فرهنگ و تربیت کفار که از آغاز، حس استقلال و انانیت را در نهاد کودکان پرورش داده و به ایشان إلقاء می‌کنند که تو خودت مستقل هستی و باید خودت با اراده و اختیار تصمیم‌گیری، و کودک و نوجوان از همه‌جایی خبر را با این سخنان غافل نموده و از اطاعت و تسلیم در برابر والدین بیرون می‌آورند و پس از آن وی را در باتلاق اهواء نفسانیش رها نموده و با تبلیغات چشم‌پرکن خود به این سو و آن سو می‌کشانند. در خانواده اسلامی مدیر خانواده پدر است و ادب و تواضع در برابر او و مادر و بلکه تواضع کوچکتر در برابر هر بزرگتری، از اصول است و اثری از فرزندسالاری و پیروی از خواسته‌های کودکانه اطفال وجود ندارد.

والدین در صورتی در امر تربیت موفق می‌باشند که روح اطاعت و تسلیم را در فرزندان خود با رفق و مدارا و محبت و در موارد لازم با تأدیب، زنده نموده و آن را پیرو حق و تابع امر والدین قرار دهند، تا زمینه رشد فرزندان فراهم‌گشته و سپس آنچه را از دستورات شرع و تربیت الهی میدانند، در زندگی به ایشان بیاموزند و اسباب سوق ایشان را به سوی کمال مهیا کنند.

به همین جهت ایشان تمام رفت‌وآمدها و نشست و برخاست‌های ما را زیر نظر داشتند و اینطور نبود که ما هر جایی متمایل باشیم برویم و چه بسا اصلاً اجازه نمی‌دادند به تنهایی جایی برویم.

حتّی زمانیکه بنده طلبه شدم و جامع‌المقدمات می‌خواندم کماکان نسبت به ارتباطات و رفت‌وآمدهای ما توجّه داشتند و هر مجلسی و مجالستی را اجازه نمی‌دادند.

در همان ایام یک بار خدمتشان عرض کردم: اگر اجازه می‌دهید بسیار مایلم که دوستان زمان دبیرستان را ملاقات کنم؛ (چون با برخی روابط صمیمی داشتیم و هم حقیر آنها را دوست داشتم و هم آنها حقیر را دوست داشتند.) ایشان فرمودند: إن شاء الله، إن شاء الله. و سکوت فرمودند و فهمیدم نظرشان مثبت نیست.

یکسال گذشت، دومرتبه عرض کردم. فرمودند: إن شاء الله، حالا وقت هست، ان شاء الله می‌بینیدشان! و باز هم معلوم شد که نظرشان نیست.

حقیر بعداً که بزرگتر شدم فهمیدم که غرضشان این بوده که در این ارتباطات بنده متضرّر نشوم و بر اثر معاشرت با آنها تمایل به دانشگاه پیدا نکنم و از جدّیت در دروس بازمانم؛ تا زمانی که در دروس تثبیت شوم و به تعبیر ایشان کمر درس بشکنند و به دروس خارج برسیم و بعداً دوستان سابق را ببینیم. همیشه می‌فرمودند: طلبه اگر بخواهد خوب درس بخواند چند دقیقه هم وقت اضافی پیدا نمی‌کند؛ چه برسد به رفت‌وآمد با دیگران و دید و بازدید.

بحمدالله همانطور که ایشان مدّ نظرشان بود شد و ما مجدّانه مشغول درس و بحث خود شدیم و آن دوستان دوران مدرسه نیز درس خود را می‌خواندند، و حقیر زمانی موفق به دیدار بعضی از ایشان شدم که آنها مهندس و دکتر شده بودند و حقیر نیز در راه خود راسخ شده و در درس خارج شرکت می‌نمودم؛ و از قضا آن دوستان در آن زمان غبطه می‌خوردند که کاش ما نیز این راه را انتخاب کرده بودیم!

همه آنها برای تربیت ما بود؛ انسان تا وقتی در سنین کودکی و نوجوانی است تربیت پذیرتر است و بهتر شکل می‌گیرد و لذا نیاز به مراقبت و حفظ بیشتری دارد، تا مبادا به آفتی دچار شده و از مسیر صحیح دور گردد. بر همین اساس، نظر مبارکشان این بود که فرزند ذکور باید بیشتر با پدر باشد و پدر نیز دائماً مراقب احوال او بوده و تعلیم و تربیت او را عهده‌دار باشد، تا فرزند در طریق مستقیم حرکت کند و از اعوجاج و کج روی به دور باشد. و لذا دأیشان اینطور بود که هنگام بیرون رفتن از منزل ما را نیز با خود می‌بردند تا کم‌کم از حالات و سیر ایشان بهره‌مند شویم و نکات لازم تربیتی را از ایشان دریافت کنیم؛ مخصوصاً از وقتی به ایران مراجعت کردیم، از سنین چهارپنج سالگی به بعد، وقتی برای اقامه نماز به مسجد می‌رفتند مقید بودند ما را با خود ببرند، و رفتارشان نیز به گونه‌ای بود که ما همیشه دوست داشتیم با ایشان باشیم.

حقیر شخصاً از همان صغر سن و طفولیت به ایشان بسیار وابسته بودم و وقتی همراه با ایشان بودم آرامش خاصی داشتم و اگر مدتی از ایشان جدا می‌شدم آن آرامش سلب می‌شد. حتی زمانی که در نجف بودیم و کمتر از چهار سال داشتم وقتی می‌خواستند از منزل خارج شوند، آنقدر گریه می‌کردم که مرا نیز بغل کرده و با خود می‌بردند.

بارها با بنده مزاح کرده و می‌فرمودند: آقا سید محمدصادق سابقاً که کوچک بودی ما را خیلی دوست داشتی، الآن نیز همینطور است؟! حقیر نیز که قلبم از محبت و عشق به ایشان مملو بود، از سر حیا سکوت می‌کردم.

سیره ایشان در تربیت، تربیت عملی و لسانی بصورت همزمان و توأمان بود؛ یعنی بیش از گفتار ایشان، عملشان آموزنده و تربیت‌کننده بود و ما قبل از هر چیز معنای این روایت شریفه: **كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ**

الْسِّنْتِكُمْ<sup>۱</sup> را در زندگی با ایشان آموختیم.

اگر امر به نظم یا نظافت یا ادب و تواضع و گذشت و ایثار و انفاق و سحرخیزی و عبادت و تقوا میکردند، ما از قبل این امور را در خود ایشان به وجه احسن دیده و یافته بودیم، و بر اساس فطرت کودکی با دیدن این فضائل اخلاقی حَقَانِيَّت و نورانیّت آن را إدراک می‌نمودیم و ناخواسته به سوی آن متمایل می‌گشتیم و این الگوی عملی برای ما از هزار سخنرانی ارزشمندتر بود.

نفس مجالست با ایشان و استفاده از أنفاس قدسیّه ایشان، چنان کششی در انسان به سوی عالم معنا و قدس و طهارت ایجاد میکرد که با وعظ و نصیحت هیچ خطیبی قابل مقایسه نبود.

اگر پدر و مادری خودشان متخلّق به أخلاق الهی نباشند نمی‌توانند فرزند را در این مسیر رشد دهند، چراکه تأثیر رفتارشان بر فرزند بیش از تأثیر موعظه و اندرز است و فرزند خواسته و ناخواسته از نزدیکان الگو می‌گیرد.

با این حال علامه والد رضوان الله علیه در کنار تربیت عملی از ارشادات قولی خود نیز فرزندان را محروم نمی‌فرمودند و در مواقع مختلف صلاح و فساد فرزندان را کاملاً تبیین می‌نمودند.

همواره در منزل و در طیّ مسیر و مواقع مختلف، معارف و أخلاق الهی را برای ما شرح میدادند و مواضع خطر و خطا را گوشزد می‌نمودند و در سایه سیره عملی و صحبتها و موعظی که می‌فرمودند این معنی در منزل برای ما بدیهی شده بود که: مَبْلَغ علم انسان نباید در دنیا خلاصه شود، هدف خلقت

۱. از حضرت امام صادق علیه السّلام مروی است که: كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّنْتِكُمْ. لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْجَهَادَ وَ الصَّدَقَ وَ الْوَرَعَ. «مردم را با اعمال خود و بدون استفاده از زبانتان به سوی حقّ فراخوانید. باید به گونه‌ای باشید که مردم از شما کوشش در راه حقّ و صداقت و ورع را مشاهده کنند.» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۰۹)

آدمی معرفه الله است و همه چیز در عالم در دست قدرت و مشیت الهی است و کسی غیر از وی اصلتی ندارد و باید با تمام توان کمر همّت بست و با اعراض از زخارف دنیوی به سوی حضرت حقّ حرکت نمود و همه چیز را در مسیر وی قرار داد.

و چون این معنی در دل و جان اهل منزل متمکن می شد همه مشکلات زندگی آسان شده و اعتنائی به کم و زیاد آن نمی کردند و می توانستند در عمل با آن مشکلات همراهی کنند و خصوصیات اخلاقی و صفات روحی نیز به تدریج درمان می گشت؛ چراکه توحید و محبت خداوند کلید حلّ هر مشکل و درمان هر دردی است و به فرمایش مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: **التَّوْحِيدُ حَيَوةُ النَّفْسِ**<sup>۱</sup> و **حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا تَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ**<sup>۲</sup>.

### احترام به والدین

ما را به نحوی تربیت کرده بودند که در برابر والدین تسلیم بوده و ادب و احترام را در گفتار و رفتار کاملاً مراعات میکردیم؛ بطوریکه از حدود پنج سالگی در جائی که ایشان حضور داشتند هیچ وقت دراز نمی کشیدیم و پای خود را نیز دراز نمی کردیم، بلکه دوزانو و با حفظ ادب می نشستیم.

الگوی ما در این مسأله نیز رفتار خود ایشان بود. ایشان نسبت به والدۀ مکرّمه شان بسیار بسیار مؤدّب و با محبت بودند. مکرّر دست والدۀ خود را می بوسیدند و اظهار محبت میکردند. والدۀ شان نیز علاقه خاصی به ایشان داشتند؛ حضرت والد تنها پسر باقیمانده از والدۀ خود بودند و ایشان پسر

۱. غررالحکم، ص ۳۷، ح ۵۹۳.

۲. مصباح الشریعة، باب ۹۲، ص ۱۹۲ و ۱۹۳. «محبت خداوند آتشی است که بر

چیزی نمی گذرد مگر اینکه آن را می سوزاند.»

دیگری نیز به نام سید محمد جعفر داشته‌اند که در اثر چشم‌زخم از دنیا رفته بود. ایشان سالها بود که همراه مرحوم والد و مرحومه والده ما در کمال انس و آرامش در یک منزل زندگی میکردند؛ چه در نجف که مدتها در خانه‌هایی کهنه و محقر ساکن بودند که گاه فقط یک اتاق داشت و آن اتاق را از وسط با نصب تخته‌ای به دو بخش تقسیم نموده بودند، و چه در دوران اقامت در طهران در منزل احمدیه.

منزل احمدیه دولاب چهارطاق داشت که یکی مختص به والده‌شان بود و والد معظم خود شخصاً به ایشان خدمت میکردند و ما را نیز به کمال ادب نسبت به ایشان امر می‌نمودند و ما نیز اگر کاری از دستمان برمی‌آمد دریغ نمی‌کردیم.<sup>۱</sup> مرحوم والده ما رضوان‌الله‌علیها نیز برای ایشان زحمت بسیار

---

۱. ما ایشان را خانجان (یعنی خانم‌جان) صدا می‌زدیم. بنده خیلی به ایشان علاقه داشتم و سعی میکردم همیشه در خدمتشان باشم و این اواخر که کلاً مُقعد و زمین‌گیر بودند و احتیاجات بیشتری داشتند، کارهای شخصی ایشان را بیشتر حقیر انجام میدادم. ایشان نیز فوق‌العاده به حقیر علاقه مند بودند و به قدری علاقه ایشان زیاد بود که نمی‌گذاشتند احدی به حقیر اعتراض یا دعوائی کند و اگر مطلع می‌شدند چنین عملی واقع شده نفرین میکردند. عمر ایشان خیلی طولانی نشد. بعد از ظهری بود و حضرت علامه تازه از نماز برگشته بودند. برای آخرین بار دکتر زاهدی را که متخصص قلب بود آوردند. او پس از آنکه نبض ایشان را گرفت گفت: کار ایشان تمام است؛ چون بدن ضعیف شده و هیچگونه غذائی را قبول نمی‌کند.

دکتر رفت و حدوداً یک ساعت طول نکشید که ایشان به رحمت خدا رفتند. حقیر در آن روز اشک را در چشمان والد معظم دیدم، ولی ندیدم و نشنیدم که با صدای بلند گریه کرده باشند و همچون همیشه مثل کوه با آرامش و باوقار بودند و چیزی بروز نمی‌دادند؛ اما به خاطر دارم خودم که در آن زمان حدود دوازده سال داشتم از فرط حزن و اندوه به زیر کرسی رفته و آنجا بلندبلند گریه میکردم؛ اللهم احشرها مع أجدادها الطاهرين بحق محمد و آله.

کشیدند، خصوصاً در طبخ غذای مخصوص، زیرا کسالت داشتند و هر غذایی مناسب حالشان نبود. و واقعاً در طول این سالها والده ما مجاهده کردند؛ رحمة الله علیهما رحمة واسعة.

### تأدیب

با همه احترامی که برای فرزندان قائل بودند، در عین حال در مواقع لازم تأدیب هم میکردند؛ و اینطور نبود که در تربیت فقط به جمال اکتفاء کنند، بلکه برخی اوقات با جلال با فرزندان برخورد می نمودند!

میفرمودند: کار تربیت، تنها با جمال تمام نمی شود. جلال هم لازم است. حتی گاهی ممکن است برای تربیت، زدن هم لازم باشد. روی همین جهت در شریعت هم در برخی موارد که بدون تنبیه بدنی مشکل حل نمی شود ضرب اطفال تجویز شده است.<sup>۱</sup>

۱. در برخی از عبادات چون وضوء و نماز به خصوص امر شده که اگر راههای دیگر همچون نصیحت و بیان برکات و فوائد نماز و ترغیب و تشویق و محبت ورزیدن و جاززه دادن و... مثمر ثمر نبود، پسری را که به نه یا ده سال رسیده با تأدیب بدنی به عمل وادار کنند.

شیخ صدوق به طریق خود از عبدالله بن فضاله از حضرت امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت می کند که: يُتْرَكُ الْغُلَامُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ؛ فَإِذَا تَمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ قِيلَ لَهُ: اغْسِلْ وَجْهَكَ وَكَفَّيْكَ. فَإِذَا غَسَلْتَهُمَا قِيلَ لَهُ: صَلِّ. ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ، فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عُلْمُ الْوُضُوءِ وَضُرِبَ عَلَيْهِ وَأُمِرَ بِالصَّلَاةِ وَضُرِبَ عَلَيْهَا؛ فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَ الصَّلَاةَ غَفَرَ اللَّهُ لَوَالِدَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۰ به نقل از شیخ صدوق).

فقههای عظام نیز بر طبق همین روایات فتوا به استحباب ضرب غلام بر نماز داده اند.

شهید اول در البیان می فرماید:

⇨

تأدیب ایشان اخم و ابراز ناراحتی بود و گاهی کمی صدایشان را بلند میکردند تا کودکان به اشتباه خود واقف شوند و گهگاهی نسبت به پسران با خط کش یکی دو ضربه بر کف دست می زدند، به طوریکه درد آن حسّ شود ولی کبود یا سرخ نگردد. با کودکان هیچ وقت قهر نمی کردند ولی در سنین بزرگسالی گاهی مدّتی با کسی سنگین برخورد میکردند تا اشتباهش را بفهمد و چه بسا این مدّت طولانی هم می شد.

مرحوم آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه میفرمودند: اگر گاهی تنبیه جدّی تری برای اطفال نیاز بود طوری عمل کنید که بچه راه فراری داشته باشد و هم بترسد و هم کتک نخورد. خودشان نیز همینطور عمل می نمودند و چه بسا بچه را دنبال هم میکردند و ترکه ای هم می زدند، ولی طوری عمل میکردند که فرزند بتواند فرار کند؛ ترکه را بلند میکردند چنانکه گویا می خواهند بزنند و بچه خیال میکرد الان است که به او بخورد و فوراً فرار میکرد و ایشان نیز ترکه را به در

﴿ فائدة: يؤمر الصبي بالصلاة لسبع، وبالصيام لتسع، ويضرب عليهما عند التسع؛ روى ذلك ابن بابويه عن الباقرين عليهما السلام. و روى إسحق بن عمار، عن الصادق عليه السلام: تمرينه لست. و روى عن النبي صلى الله عليه وآله: الضرب على الصلاة لعشر. (البیان، ص ۱۴۸) و نظیر همین معنا را علامه در نهاییه و محقق کرکی در رساله جعفریه و شهید ثانی در شرح لمعه ذکر فرموده اند. (نهایة الاحکام، ج ۱، ص ۳۱۸؛ رسائل المحقق الكرکی، ج ۱، ص ۱۲۱؛ الروضة البهیة، ج ۱، ص ۵۷۰ و ۵۷۱)﴾

و نیز مرحوم کلینی در کافی به سند صحیح از حضرت امام صادق از حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام روایت می کند که فرمودند: **أَدَّبِ الْيَتِيمَ مِمَّا تُؤَدَّبُ مِنْهُ وَلَدَكَ، وَ اضْرِبْهُ مِمَّا تَضْرِبُ مِنْهُ وَلَدَكَ.** (الكافی، ج ۶، ص ۴۷)

و در مستدرک از عوالی اللثالی روایت می کند که: **أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ فِي حِجْرِي يَتِيمًا... أَفَأَضْرِبُهُ؟ قَالَ: مِمَّا كُنْتَ ضَارِبًا ابْنَكَ مِنْهُ.** (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۷)



یا دیوار می زدند!

البته مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه با آن هیبت و جلالتی که داشتند هیچگاه نیاز نبود برای تنبیه دنبال ما کنند؛ بنده شخصاً اینطور بودم که وقتی میفرمودند: بیائید دستتان را بگیرید، خیلی مؤذبانه می آمدم و دست خود را می گرفتم و ایشان هم یکی دو ضربه می زدند و می رفتیم؛ رضوان و رحمت خدا بر ایشان باد.

در تربیت فرزندان بسیار دقیق بوده و تمام ظرائف را مراعات می کردند و ما را به کارهایی امر می کردند که در عالم طفولیت برای ما سخت بود و در مقایسه با روش تربیت دیگران ایشان سخت گیریهای داشتند ولی همه از باب محبت به ما و برای حفظ ما بود و سخت گیری و تأدیبشان ابدأ نفسانی نبود.

در وسائل از کافی و من لایحضره الفقیه، از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می نماید که فرمودند: **يُسْتَحَبُّ غَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صَغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ**<sup>۱</sup>.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۷۹؛ در حاشیه و سائل الشیعة آورده است: **الغرام الشَّرُّ الدائم والعذاب اللازم. غرام الصَّبِيِّ حملُهُ على الأمور الشَّاقَّة.**

این حدیث را شیخ کلینی در ج ۶، ص ۵۱ و ۵۲ در باب: **التَّقَرُّسُ فِي الْغُلَامِ** و ما یُسْتَدَلُّ به علی نجابته و شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه ج ۳، ص ۴۹۳ و ۴۹۴، در باب: **تَأْدِيبُ الْوَلَدِ** و امتحانه، نقل فرموده اند و در هر دو نقل «عرامة» با عین آمده است. مرحوم فیض در **وافی** در شرح آن می فرماید: «**عَرَامَةُ الصَّبِيِّ**» بالمهملتین حملُهُ علی الأمور الشَّاقَّةِ و **الغرامُ** بالضم الشدَّة و القوَّة و الشَّرَاسَةُ و سوء الخُلُقِ. (وافی، ج ۲۳، ص ۱۳۸۴)

ولی مجلسی اول رضوان الله علیه در روضة المتقین حدیث را به شکل دیگری تفسیر نموده و فرموده است:

**عَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صَغَرِهِ أَي بَطْرُهُ وَ مِيلُهُ إِلَى اللَّعْبِ وَ بَغْضُهُ لِلْمَكْتَبِ وَ شَكَاسَةُ خُلُقِهِ** ⇨

«شایسته است که فرزند را در کودکی به امور سخت و شاقّ وادار نمایند تا در بزرگی حلیم و بردبار گردد.»

هیچوقت ندیدیم آن وقار و متانت بی مانندشان از دست برود و در تأدیب و تربیت فرزندان عنان امر از کفشان خارج شود! که اگر در تأدیب عنان از دست پدر خارج شده و فرزند احساس نکند که پدر از سر محبّت و شفقت وی را مؤاخذه کرده یا می زند، اثری منفی خواهد داشت.

با آنکه بسیار با ابّهت و هیبت بودند و همه از ایشان به شدّت حساب میبردند و گاهی هم در صغر سن ما را تأدیب میکردند، ولی مع ذلك فرزندان همگی ایشان را بسیار دوست داشتیم و علاقه ما به ایشان بسیار فراتر از محبّت فرزند به پدر بود و ایشان هم بسیار بامحبّت و با ایثار بودند و رابطه محبّت و علاقه طرفینی بود.

طوری با ما رفتار میکردند که ما واقعاً هیچ ملجأ و پناهی جز ایشان نداشتیم و هر مشکل و مسأله ای که بود خدمت خودشان مطرح می کردیم و ایشان را از هر کسی به خود نزدیکتر میدیدیم.

### امکانات و نیازهای واقعی اهل منزل

زندگی ما از تجملات مرسوم به دور بود، و اینطور نبود که هر یک اطاقی و تختی و بساطی داشته باشیم. منزل احمدیه آنقدر اطاق نداشت که به هر یک از ما اطاقی اختصاص پیدا کند؛ کلاً یک اطاق بیرونی و سه اطاق اندرونی داشت

«فِي صَغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا عَاقِلًا فِي كِبَرِهِ. وَ الْحَاصِلُ أَنَّ سَوَاءَ خُلِقَ الصَّبِيُّ مَطْلُوبٌ فَإِنَّهُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ يَكُونُ عَاقِلًا فِي كِبَرِهِ. وَ يُؤَيَّدُهُ مَا رُوِيَ أَنَّ عَرَامَةَ الصَّبِيِّ فِي صَغَرِهِ دَلِيلٌ عَلَى حِلْمِهِ فِي كِبَرِهِ. وَ فِي الْكَافِي بَزِيَادَةَ: ثُمَّ قَالَ: مَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ إِلَّا هَكَذَا. وَ رُوِيَ: أَنَّ أَكْبَسَ الصَّبِيَّانِ (أَيَ أَعْقَلَهُمْ) أَشَدُّ بُغْضًا لِلْكَتَّابِ، وَ كُتَّابُ كَرْمَانَ الْمَكْتَبِ. (روضه المتقين، ج ۸، ص ۶۵۲)

که اطاق وسطی آن که متصل به بیرونی بود اطاق مرحومه والده حضرت علامه بود.

گذشته از آنکه شرائط زندگی اقتضاء تجملات نداشت، خود ایشان نیز متمایل به بسیاری از مسائل نبودند و آنها را مخّل به تربیت اولاد میدانستند. دوست نداشتند در خانه هر فرزندی برای خود یک اطاق داشته باشد؛ چرا که خوابیدن در اطاق به تنهایی مکروه است، همانطور که دوست نداشتند ما بر تخت بخوابیم و بر مبل بنشینیم. فرزندان را طبق سنت نبوی طوری تربیت میکردند که همچون عبد بنشینند و همچون عبد بخوابند و همچون عبد غذا بخورند؛ چنانکه از حضرت امام صادق علیه السلام مروی است که:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَيَعْلَمُ أَنَّهُ عَبْدٌ.<sup>۱</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند بنده غذا میل میفرمود و مانند بنده می نشست و همواره در خاطر داشت که بنده است.»

بعد از آنکه حقیر طلبه شدم میز تحریری برایم سفارش دادند که گوشه اطاق بود و پشت آن دوزانو می نشستم و درسهایم را می خواندم، کتابهایم را نیز منظم درون همان میز می گذاشتم. و اگر فضای ساکت و مناسب تری نیاز بود باید یا از زیرزمین یا از تک اطاق بالای بام استفاده میکردیم.

در مورد لباس فرزندان نیز جهات خاصی مدنظرشان بود؛ ما همیشه لباسهای بلند می پوشیدیم. شلوار کوتاه که در آن دوره باب شده بود ابداً در آلبسه ما وجود نداشت بلکه شلوار بلند با پیراهن بلند به تن میکردیم، و در تابستان و زمستان کتی بلند تا زیر زانو می پوشیدیم و بعضاً در دبستان و مسیر رفت و آمد ما را بخاطر همین لباس مسخره می کردند، ولی ایشان میفرمودند:

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۷۱.

لباس مؤمن باید بلند باشد و نباید به سخن این و آن هم اعتناء شود. اصلاً مایل نبودند موی سر پسران بلند باشد؛ میفرمودند: در این زمان موی بلند زئی افرادی است که به دنبال تجملات بوده و اهل دنیا می‌باشند و موی کوتاه نشان ساده‌زیستی و إعراض از تجملات و موجب سنگینی و وقار است. موی سر ما را خودشان با ماشین می‌زدند و کاملاً کوتاه می‌کردند و این مسأله نیز باعث تمسخر مضاعف دیگران در مدرسه می‌شد، ولی طبق تربیتی که ایشان نموده بودند اعتنا نمی‌کردیم و صبر می‌نمودیم.

مایل نبودند فرزندانمان نازپرورده باشند، لذا ما را به امور سخت وادار می‌کردند و به مقتضای شرائط، کارهای سنگین و مشکلی را نیز بر عهده ما می‌گذاشتند؛ فی‌المثل در گرمای ظهر بعد از بازگشت از مدرسه و صرف ناهار که طبعاً حال و رمقی باقی نمانده میفرمودند: الآن فلان کار را انجام دهید. با اینکه انجام آن کار در فرصتی دیگر هم مقدور بود، ولی عمد داشتند که ما را سخت‌کوش بار بیاورند.

ما نیز اطاعت می‌کردیم و گذشته از آنکه در خودمان قدرت مخالفت با ایشان را نمی‌دیدیم، برایمان محرز بود که این امر ایشان از سر دلسوزی و برای تربیت ماست، خصوصاً که می‌دیدیم خود ایشان دائم در ریاضت و سختی به سر می‌برند و از همه چیز خود برای دیگران مایه می‌گذارند.

وقتی روزه‌های مستمرّ در گرمای تابستان و بیداری شبها و انفاق‌های بی‌شائبه و رسیدگی به محرومین در عین تنگدستی و امثال این امور را از ایشان مشاهده می‌کردیم، انجام برخی از کارهایی که برای هم‌سنان ما مشکل بود بر ما آسان می‌شد.

نفس آدمی باید ریاضت ببیند تا تربیت شود و بدون آن، وصول به منزل مقصود محال است.

حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام که امام و مقتدای همه است میفرماید:

أَيْمُ اللَّهِ يَمِينًا أَسْتَثْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ لِأَرَوْضَنَ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْتِشُ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُومًا، وَ لَادَعَنَّ مُقَلَّتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا.<sup>۱</sup>

«سوگند بخدا، چنان سوگند و قسمی که جز مشیّت و اراده حتمی خداوند چیزی از انجام آن مانع نشود! که به خودم آن چنان ریاضت و سختی میدهم و خود را چنان تربیت می‌کنم که چون به گرده نانی برای خوردن دست یافت، از دیدن آن خوشنود شود و آن را با اشتها تناول نماید، و برای خورش آن، به نمک قناعت نموده و راضی گردد. و قسم به خدا که چشمم را چون چشمه‌ای جاری نمایم که آنقدر از آن آب جاری شود که آبش خشک شده و فرو نشیند و آنقدر از دیدگانم اشک بریزم که هرچه اشک در آن باشد همه را خالی کنم!»

نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

غم دنیوی چند خوری باده بخور

حیف باشد دل دانا که مشوش باشد

دلق و سجاده حافظ ببرد باده فروش

گر شرابش ز کف ساقی مه وش باشد<sup>۲</sup>

نحوه تربیتشان اینطور بود که فرزندان را با عزت باری آوردند. با قول و عملشان بی اهمیتی دنیا و پوچی آن را برای همه تبیین کرده و فوائد گذشتن از

۱. نهج البلاغه، ص ۴۱۹.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۵۵.

مال دنیا را متذکّر می شدند، و لذا فرزندان اهتمامی به خوراک و لباس نداشتند. در تربیت ایشان به خوبی می شد این معنا را حسّ کرد که عزّت به مال و ثروت نیست؛ عزّت مقوله ای دیگر است.

در کتاب فقه الرضا علیه السلام آمده است که:

الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ وَ مَرْوَتُهُ فِي نَفْسِهِ وَ شَرْفُهُ فِي دُنْيَاهُ وَ عَظَمَتُهُ فِي أَعْيُنِ النَّاسِ وَ جَلَالَتُهُ فِي عَشِيرَتِهِ وَ مَهَابَتُهُ عِنْدَ عِيَالِهِ، وَ هُوَ أَغْنَى النَّاسِ عِنْدَ نَفْسِهِ وَ عِنْدَ جَمِيعِ النَّاسِ.<sup>۱</sup>

«طمع نیستن به آنچه در دست مردم است، موجب عزّت و سربلندی و نفوذناپذیری مؤمن در دین و مروّت و مردانگی و شرافت در دنیا و عظمت در چشم مردم و جلالت و آقائی در خاندان و هیبت و بزرگی در نزد اهل و عیال می شود. و کسی که به دارائی دیگران چشمی نداشته باشد بی نیازترین و غنی ترین مردم در نزد خود و نزد مردم می باشد.»

بر اساس همین نوع تربیت، ما شکل گرفته بودیم و اینطور نبود که امروز چیزی بخواهیم و فردا چیز دیگر؛ هم قانع بودیم و هم در عین حال شاد و خرسند! در مورد مسائل مالی نیز رویه ای معتدل داشتند و فرزندان را قانع بار می آوردند. کوچک که بودیم گاهی یک قران به ما می دادند و ما آنرا در قلک خود می انداختیم، ولی نمی شد برای خودمان چیزی خرج کنیم؛ چون به طور معمول وقتی کمی جمع می شد، آنطور که سابقاً عرض شد، شرائطی پیش می آمد که نانی در منزل نبود و میفرمودند: آقا جان قلکتان را بیاورید. و آنرا می شکستند و مبلغ آنرا برای خرید نان به ما میدادند.<sup>۲</sup>

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۰۸.

۲. علاوه بر ضرورت شدید مالی که برای ایشان پیش می آمد، یکی از درسهای ⇨

زندگی ما یک زندگی ساده و بی‌آلایش، و از انواع بازی‌ها و تفریحات متنوع خالی بود. ترویج و تفریح اهل منزل منحصر بود در درس و رفت‌وآمد به مسجد و مدرسه و زیارت یا بازی بچه‌ها در درون خانه؛ و برنامه‌خانه اینطور نبود که هر هفته یا هر ماه گردش و تفریحی باشد.

در تربیت علامه‌ والد آرامش اهل منزل به این امور موهومی نبود، بلکه با رعایت تقوا و ورع و محبت افراد خانواده و اشتغال به وظائف و درس و کارهای منزل، به مقدار کافی نیاز روحی همه برآورده می‌شد. البته ممانعتی از بازیهای سالم فرزندان در منزل نداشتند.

در آن زمان هنوز زندگی متعارف بسیاری از افراد همینطور بود و مردم در صلح و صفا و آرامش بدون نیاز به انواع تجمّلات و برنامه‌های نامناسب رادیو و تلویزیون و بازیهای لهوی و امثال آن، زندگی می‌کردند و این نیازهای کاذب که امروزه از دول کفر به ارمغان آمده و حقیقت آن جز توهم و تخیل نیست، هنوز در جامعه اسلامی رواج نیافته بود.

ولی از آن زمان که فرهنگ و سنت غرب در جامعه رواج یافت؛ زندگی‌ها دگرگون شد و به جای انس و الفت اعضاء خانواده با یکدیگر و تشریک مساعی در رفع حوائج و انجام امور مفید و ثمربخش و حقیقی، اوقات جوانان و بزرگسالان به امور پوچ و اعتباری و انواع لهو و لعب با عناوین ظاهر فریب: تفریح و ورزش و سرگرمی و بازی و فیلم و جشن و غیره صرف شد و از آن پس دیگر آن آرامش و شادابی و صفا و نور از بین رفت و مردمی که باید در مسیر توحید و قرب به حقّ قدم برمی‌داشتند، در بیغوله‌های تاریک عالم دنیا گرفتار شده و از

---

⇨ این کار نیز آن بود که هر یک از فرزندان حساب خود را جدای از خانواده ببیند و در صورت نیاز همه هرچه دارند صرف نمایند و تشریک مساعی کنند.

یاد خدا غافل گشتند. و بر خلاف آنچه می پنداشتند که با این امور نشاط یافته و رشد و ترقّی می یابند، روز به روز بیشتر در افسردگی و خستگی فرورفتند.

آرامش حقیقی جز در سایه ذکر خداوند حاصل نمی شود؛ چرا که فرمود:  
**أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**<sup>۱</sup>. و هر کس از یاد خداوند اعراض نماید جز پریشانی و افسردگی و کدورت و افکار شیطانیه و وساوس نفسانیه و در نتیجه بی برکتی در مال و علم و فرزند و بی ثمر ماندن عمر نصیبی ندارد.

**وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى**<sup>۲</sup>.

«هر کس از یاد من اعراض کرده و روی گرداند، (در دنیا و نیز در برزخ) زندگانی و عیشی سخت و همراه با تنگی و مشقت خواهد داشت و او را در قیامت کور محشور می نمایم.»

باری، با این وجود، مرحوم والد رضوان الله علیه علی رغم مشاغل و شواغل بسیاری که داشتند معمولاً سالی یکبار فرزندان ذکور خود را به ابهر و گاه به همدان می بردند که هم دیدار اخوان دینی بود و هم برای ما آموزنده بود. در ابهر میهمان مرحوم حاج هادی ابهری و مرحوم حاج اللهیاری بودیم، که شرحی از زندگانی آن دو بزرگوار در بخش رفقای مرحوم والد عرض شد.

ولی والده و خواهران را به مسافرت نمی بردند و میفرمودند: ضرورتی ندارد که خانمها به سفر بروند. کمال زن در استقرار در خانه و آرامش در آن است و سفر و تردّد بیرون از منزل برای او باید در حدّ نیاز و ضرورت باشد. شاکله و اقتضاء فطرت زن غیر از مرد است و نیاز حقیقی او در تدبیر امور منزل و تربیت

۱. ذیل آیه ۲۸، از سوره ۱۳: الرعد.

۲. آیه ۱۲۴، از سوره ۲۰: طه.



فرزندان و اشتغال به امور خاص زنان است که ایشان را به طمأنینه و آرامش سوق داده و در مسیر کمال خاصشان پیش می‌برد. تمایل امروزه برخی از زنان به گشت‌وگذار در بیرون از منزل نیازی کاذب است که بر اساس تربیت غیر صحیح به وجود آمده و اگر دختران و زنان از آغاز بر اساس فطرت تربیت شوند تفاوت میان خواسته‌های آنها با پسران و مردان مشهود و ملموس می‌باشد.<sup>۱</sup>

۱. «فطرت» مصدر نوع است به معنای نوع خلقت و گونه خاص آفرینش یک شیء، و آن حالت تکوینی و سازمان وجودی یک چیز که خداوند آن چیز را بر اساس آن آفریده «فطرت» نامیده می‌شود. برنامه حرکت و تکامل هر موجودی باید متناسب با فطرت و سازمان وجودی وی باشد و گرنه او را از مسیر طبیعی خارج ساخته و استعدادهایی که خداوند در وی به ودیعت نهاده است ضایع می‌گردد. وجود انسان به مانند یک ماشین است که با سازمان و ترکیب خاصی ساخته شده و دقیقاً باید طبق همان سازمان از آن استفاده کرد و گرنه استفاده‌های ناصواب سبب خراب شدن ماشین می‌شود.

راه کشف اقتضائات فطری یک موجود مراجعه به خالق خبیر و بصیر وی است که بهتر از هر کسی ظرائف وجودی وی را می‌شناسد و آن را به انبیاء الهی تعلیم داده است. فطرت زن به گونه‌ای است که اگر بخواهد حیاتی طیبه با آرامش و طمأنینه داشته و عشق الهی در قلبش طلوع کند و مسیر حرکت به سوی حضرت حق متعال را طی کند، راه آن استقرار و آرامش در خانه و پرداختن به تدبیر منزل و اهتمام به امور همسر و فرزندان و اجتناب از تردّد غیر ضروری در جامعه است و به طور طبیعی زن برای یک زندگی الهی همراه با سعادت دنیا و عقبی و بهره‌مندی و کامیابی از همه مواهب مادیّه و معنویّه، نیازمند آن نیست که اهل سفر و تفرّج و فعالیت در بیرون از منزل باشد، البتّه به شرطی که اقتضائات فطرت خود را به شکل صحیح شناخته و بر اساس انس با خداوند متعال و پیروی تامّ از کتاب و سنّت، زندگی خود را رقم زند.

مخدراتی که می‌پندارند بدون گشت‌وگذار و سفر، آرامش کافی برایشان حاصل نمی‌شود، نوعاً باید بدین معنی پی‌ببرند که در برنامه زندگی ایشان اشتباهات و نقائصی وجود دارد و از اقتضاء فطرت و تبعیّت تامّه از دستورات دین خارج شده‌اند که منجر شده به

### حجاب و عفت صبایا

در امر تربیت صبایا نسبت به عفت و حجاب و پوشش بسیار تأکید داشتند و در این زمینه خانواده و شاگردان و ارادتمندان خود را به جهات متعدّدی امر میفرمودند.

میفرمودند: فرزندان مؤمنین از کودکی دارای احترامی خاص هستند. کودکان خردسال عروسک نیستند و با عروسک فرقی جوهری و اساسی دارند که آن نفس و جان آنهاست که می تواند در مسیر کمال و سعادت ترقی نموده و به شرف لقاء الله برسد و به واسطه همین نفس است که حرمت یافته و باید در همه شؤون، احترام لازم درباره ایشان مراعات شود. اینکه برخی از مخدّرات دختران خردسال خود را مانند عروسک از منزل بیرون آورده و با لباسهای کوتاه و بدنی برهنه در معرض دید نامحرمان قرار می دهند اشتباه بزرگی است؛ باید دختران مسلمان را از همان اوان خردسالی با لباس پوشیده بیرون آورد و از حدود سه سالگی آنها را با مقنعه و روسری و کم کم با چادر آشنا نمود و حجاب را به آنان آموخت.

⇐ چنین نیاز کاذبی در زندگی ایشان به وجود آمده و مسلماً با چنین اموری نیز هرگز آرامش واقعی به زندگی باز نخواهد گشت.

مع الأسف به علت رواج فرهنگ منحط غربی در دهه های اخیر، بسیاری از زنان مسلمان از زندگی سالم و طیب و پاکیزه محروم شده اند و لذا سعی می کنند مشکلات روحی و فکری خود را با روشهای غیراسلامی و آداب غلط کفر درمان کنند، ولی این امور نه فقط درمان واقعی دردها نیست، بلکه روزه روز بر معضلات افزوده و آمار افسردگی و خستگی و پریشانی و فساد و فحشاء و طلاق بیشتر می شود؛ تا روزی که همگان بفهمند که دواي همه دردها بازگشت به قرآن و تسلیم محض در برابر سنت سنیه حضرت ختمی مرتبت و اهل بیت طاهرین آن حضرت صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین است.

به شاگردان خود دستور داده بودند که در مجالس عمومی از سنّ سه سالگی پسران با پدرها همراه بوده و به مجلس زنانه نروند و دختران با مادران بوده و در قسمت مردانه نروند. و از سنّ پنج سالگی به بالا سزاوار است که والدین بیشتر مراعات نموده و آنها را پوشیده‌تر نگاه دارند.<sup>۱</sup> و از شش سالگی احترام دختران بیشتر شده و جائز نیست که مرد نامحرم آنها را در دامان بنشانند یا ببوسد.

صاحب وسائل از ثقة الاسلام کلینی و شیخ صدوق روایت می‌کند که: کسی از خدمت حضرت امام صادق علیه السلام سؤال کرد: دختر بچه‌ای است که به من محرم نیست و به نزد من می‌آید و من او را بلند نموده و می‌بوسم، حضرت فرمودند: إِذَا أَتَى عَلَيْهَا سِتُّ سِنِينَ فَلَا تَضَعُهَا عَلَى حَجْرِكَ.<sup>۲</sup> «هنگامی

۱. از جمله اموری که دلالت بر مرتبه خاصی از احترام در مورد کودکان بعد از سه سالگی دارد حکمی است که در روایات در باب غسل میت وارد شده و فقهاء نیز بر طبق آن فتوا داده‌اند که اگر پسر یا دختری بیشتر از سه سال داشته باشد و از دنیا برود نباید جنس مخالف بدن وی را برهنه نموده و آن را غسل دهد.

مرحوم سیّد در عروة میفرماید: يَجِبُ الْمُمَاتِلَةُ بَيْنَ الْغَاسِلِ وَالْمَيْتِ فِي الذَّكُورِيَّةِ وَالْأُنْثَوِيَّةِ، فَلَا يَجُوزُ تَغْسِيلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ وَلَا الْعَكْسُ، وَ لَوْ كَانَ مِنْ فَوْقِ اللَّبَاسِ وَ لَمْ يَلْزَمْ لِمَسِّ أَوْ نَظَرٍ، إِلَّا فِي مَوَارِدٍ: أَحَدُهَا: الطِّفْلُ الَّذِي لَا يَزِيدُ سَنُهُ عَنْ ثَلَاثِ سِنِينَ، فَيَجُوزُ لِكُلِّ مِنْهُمَا تَغْسِيلُ مَخَالَفَهُ وَ لَوْ مَعَ التَّجَرُّدِ وَ مَعَ وَجُودِ الْمَمَاتِلِ، وَ إِنْ كَانَ الْأَحْوِطُ الْاِقْتِصَارَ عَلَى صُورَةِ فَقْدِ الْمَمَاتِلِ. (العروة الوثقى، ج ۲، ص ۳۳)

در برخی از روایات نیز در مورد دختری که بیش از پنج سال داشته و در سفر از دنیا رفته و زنی با ایشان نیست، حکم شده است که بدون غسل دفن شود. (وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۵۲۶ تا ۵۲۸، باب جواز تغسیل المرأة ابن ثلاث سنین أو أقل و تغسیل الرجل بنت ثلاث سنین أو أقل)

۲. وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۲۲۹.

که شش ساله شد دیگر او را در دامان خود نشان.»

و نیز روایت میکند که: إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ الْحُرَّةَ سِتَّ سِنِينَ فَلَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تُقَبِّلَهَا.<sup>۱</sup> «وقتی دختر حرّه به شش سالگی رسید، نباید آن را ببوسی.»

وقتی دختران به سنّ بلوغ می‌رسیدند می‌فرمودند: اینها دیگر در حکم زن کامل هستند و واجب است که تمام احکام شرعی مربوط به حجاب را مراعات نمایند و چادر به سر کنند؛ به شکلی که تمام مواضع واجب را بپوشاند، گرچه ممکن است از نظر ظاهر کوچک جلوه کنند. از سنین نوجوانی که رشد جسمانی مخدّرات کامل می‌شد، ایشان را به استفاده از پوشیه توصیه می‌فرمودند. به حسب فتوی وجه و کفّین را از حکم وجوب ستر مستثنی می‌دانستند،<sup>۲</sup> ولی پوشاندن آن را خصوصاً برای مخدّرات جوان بسیار مستحسن می‌شمردند؛ خصوصاً در شرائطی که مردانی با نگاههای آلوده و قلبهای مریض به صورت زنان جوان خیره شده و تماشا می‌کنند.

می‌فرمودند: پوشش مخدّرات در بیرون از منزل باید به شکلی باشد که در امنیت کامل باشند و اگر خدای ناکرده اتفاقی پیش آمد بدنشان آشکار نشود. لذا به مخدّرات می‌فرمودند: سعی کنید به جای استفاده از چادرهای مرسوم که جلوی آنها باز است، از چادرهایی استفاده کنید که کمرش بسته می‌شود، تا در زمانی که در خیابان رفت و آمد می‌کنید و بچه بغل شماست یا چیزی در دست دارید، لازم نباشد با دست جلوی آن را بگیرید؛ چادر باید طوری باشد که با وزش باد باز نشده و لباسهای خانمها آشکار نگردد.

۱. همان، ص ۲۳۰.

۲. ایشان ستر وجه و کفّین را واجب نمی‌دانستند، ولی نظر به اجنبیه را در غیرضرورت حتی یک بار هم تجویز نمی‌فرمودند.

علاوه بر آن سفارش میکردند که حتماً مخدّرات در زیر چادر لباس آستین‌بلند و شلوار بپوشند تا اگر وقتی چادر کنار رفت حریم عصمت آنها شکسته نشود و بدنشان نمایان نگردد.

زنان را در غیرضرورت از بیرون رفتن از منزل در شب - خصوصاً بدون محارم - جداً نهی نموده و میفرمودند: سعی کنید برنامه‌های خود را برای روز قرار دهید که خداوند روز را برای تلاش و کوشش و شب را برای آرامش قرار داده است؛ هم از جهت اینکه ممکن است در معرض اذیت نامحرم قرار گیرند و هم دیرآمدن زن به خانه سبب می‌شود همه اهل منزل دیر شام خورده و دیر بخوابند و از خواب اول شب و بیداری سحر محروم شوند.

میفرمودند: زن مسلمان باید در هنگام تردّد در خیابان از هر چیزی که جلب توجه میکند اجتناب نماید و تا جائیکه ممکن است از معرض دید و تماس با نامحرم دور باشد. در شرع مقدّس دستور داده‌اند که زن در هنگام تردّد در طریق از کنار مسیر و کنار دیوارها حرکت کند تا کمتر در معرض دید نامحرمان باشد و وسط طریق مختصّ به مردان است.<sup>۱</sup>

از این حکم ملاکاً فهمیده می‌شود که بهتر است از هرچه زن را در معرض تماس و ارتباط با نامحرم قرار میدهد اجتناب شود.

مرحوم والد دوست نداشتند که مخدّرات در غیرضرورت بر صندلی جلوی ماشین که در معرض دید نامحرم است سوار شوند و میفرمودند: سعی کنند تا حدّ مقدور عقب بنشینند، و حتّی اگر بشود شیشه‌های عقب ماشین پرده

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ليس للنساء من سروات الطريق شيء و لكنّها تمشي في جانب الحائط و الطريق. (وسائل الشيعة، ج ۲۰، ص ۱۸۳، باب كراهة مشي المرأة وسط الطريق و استحباب مشيها إلى جانب الحائط)

داشته باشد باز هم بهتر است.<sup>۱</sup>

میفرمودند: در مسأله حجاب زن فقط ستر و پوشیدگی بدن مطرح نیست، بلکه مسأله حفظ زن از توجّه نامحرم هم مطرح است. لباس هم باید پوشیده باشد و هم جلب توجّه نکند؛ لذا لباسها و چادرهایی که طرحهایی جذاب دارد و جلب توجّه میکند یا زن را خوش اندام نشان میدهد شایسته زن مؤمنه نیست و باید از آن اجتناب نمود، چه رسد به مانتوهایی که دارای رنگهای جذاب بوده و حتی برجستگی های بدن را هم نشان میدهد که گاهی صدق بی حجابی بر آن اولی از حجاب است.

میفرمودند: مسأله حجاب و پوشش فقط در مقابل نامحرم نیست. زنان در مقابل یکدیگر و مردان در مقابل مردان دیگر نیز باید پوشششان مناسب باشد. آنچه امروزه در جامعه مرسوم شده که زنان در مراسم زنانه لباسهایی برهنه می پوشند سوغات کفّار بوده و بر فرهنگ بی حیائی و بی عفتی مرسوم در بلاد کفر استوار است. پوشاندن همه بدن زن در مقابل زنان واجب نیست، ولی زن مؤمنه که پیرو مکتب قرآن و ولایت است، این طور لباس نمی پوشد و از هر چیزی که در مظانّ تحریک شهوت و لو به چند واسطه باشد اجتناب می نماید. زنان در مجالس عروسی زنانه و میهمانی ها باید لباسهایی بپوشند که مظهر وقار و عفت و متانت و دوری از هوی و هوس باشد. سزاوار نیست که آستین لباسها از نیمه ساق دست بالاتر برود. دامن نیز باید تا نیمه ساق باشد و

---

۱. در مورد آموزش رانندگی زنان میفرمودند: رانندگی زن اگر بهانه ای برای رفتن وی به بیرون از منزل شود اصلاً صحیح نیست، ولی اگر زنی به جهت شرائط خاصّ زندگی مجبور است که به بیرون از منزل برود و در این ترددها مجبور است با نامحرم در ارتباط باشد، مانعی ندارد که رانندگی یاد بگیرد و خودش بدون تماس با نامحرم کارهای لازم را انجام دهد.

اگر از آن کوتاه‌تر بود حتماً با شلووار پوشیده شود و باز هم از زانو بالاتر نرود. مراعات این ظرائف در حفظ روحیه عفت و پاکدامنی در انسان و ساختن جامعه سالم و توحیدی نقش بسزائی دارد که بر ارباب بصیرت و بینش مخفی نیست. میفرمودند: کفش‌های پاشنه بلند که آمد برای چند جهت بود: یکی آنکه قد زن را بلندتر نشان دهد تا زن جذاب‌تر شود و دیگر آنکه نوع راه رفتن با این کفشها طوری است که بیشتر جلوه میکند و ثالثاً در هنگام راه رفتن گاهی صدا میکند و توجه اطرافیان را جلب می‌نماید. هیچ‌یک از این اهداف مناسب شأن زن مؤمنه نیست و لذا زنان متقی و متدین باید از این نوع کفشها که ترویج سنت و آداب کفر و جاهلیت است جداً خودداری نمایند. خداوند زنان مسلمان را از سنت زنان جاهلیت منع کرده که در هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم بر زمین می‌کوبیدند تا صدای خلخالهایی که در پا داشتند بلند شده و بدین وسیله جلب توجه نمایند؛ در سوره نور خطاب به زنان مسلمان میفرماید: «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»<sup>۱</sup> «و زنان مسلمان نباید پاهای خود را محکم بر زمین بزنند که صدای خلخالهایی که در زیر لباسشان مخفی است به گوش مردان برسد و ایشان از زینت آنان مطلع شوند.»

میفرمودند: هر قدر ارتباط و آشنائی مردان نامحرم با مخدرات کمتر باشد بهتر است، تا جائیکه میفرمودند: مخدرات در منزل کفشهای خود را در مرأی و منظر نامحرم نگذارند و لباسهای شسته شده را در محل تردد مردان پهن نکنند.

به شدت مخدرات را از عکس گرفتن از یکدیگر و از مجالس زنانه نهی میکردند. میفرمودند: تجربه نشان داده است که غالب این عکسها اگر در مرحله

۱. قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۲۴: النور.

ظاهر نمودن و چاپ کردن به دید نامحرم نرسد، بالأخره به دست نامحرم می افتد و چه بسا کسانی که در زمان حیاتشان عکسشان را حفظ کردند، ولی بعد از رحلتشان دیگران در حق آنان خیانت یا تقصیر و کوتاهی نمودند و پرده عفت آنان کنار زده شد و مردان نامحرم چهره ایشان را دیدند و حتی گاهی تصویرشان منتشر شد.

میفرمودند: پروین اعتصامی زنی معتقد به دین و باعفت و باحیا و محجوب و ظلم ستیز و مدافع فقرا و مستضعفان و معتقد به شرع بود و اگر در دوره ای اشتباهاتی هم داشت، در سالهای آخر عمرش از دنیا اعراض کرده و به خود مشغول شده بود و دوست نداشت که عکس او در میان مردان منتشر شود. ولی متأسفانه پس از رحلتش برخی از نزدیکانش خیانت کرده و عکس وی را در دیوانش منتشر نمودند و این تصویر دست به دست چرخید و باقی ماند و عده ای نیز او را هم مسلک روشن فکران و تجددمآبان رضاخانی معرفی کردند.<sup>۱</sup>

۱. علامه والد رضوان الله علیه در کتاب /امام شناسی خود به مناسبتی یکی از اشعار پروین را نقل نموده و از وی چنین یاد می کند: «من در اینجا ناچارم از بیان اشعاری از خانم زنده دل، و بافراست، و عاقبت اندیش و متوجه به عالم باقی، و بی اعتنا به عالم فانی: مرحومه پروین اعتصامی حشرها الله مع جدّتنا المظلومة الصّدیقة الزّهراء که در اینجا ذکر نمایم.» (امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۵۹۶)

پروین اعتصامی در اشعارش ابیات بسیار زیادی در ترغیب به آخرت و تقوا و دین داری و دوری گزیدن از دنیا و نیز در انتقاد و بدگوئی از ظلم و پادشاهان ظالم دارد و حکایاتی نیز از وی در بی اعتنائی به رضاخان و دربار وی نقل شده است؛ چنانکه در دیوانش مطالب زیادی درباره ضرورت تحصیل علم و دانش برای زنان و رشد و ترقی فکری ایشان دیده می شود؛ ولی هیچ جا دعوت به بی حجابی و ترک خانه داری و سرباز زدن از اطاعت شوهر و رها کردن آداب شرعی ندارد، بلکه بالعکس وقتی از نقش زن صحبت میکند بر وظیفه مادری و خانه داری وی تأکید میکند؛ مانند این ابیات از قطعه «فرشته انس» که نقش ⇨



.....

⇒ زن را مادری و تربیت فرزند و مایه گرمی کانون منزل دانسته و او را چون کشتی و مرد را چون کشتیبان شمرده و وظیفه هر یک را در این راستا ترسیم میکند:

در آن سرای که زن نیست، انس و شفقت نیست  
 در آن وجود که دل مرد، مرده است روان  
 زن از نخست بود رکن خانه هستی  
 که ساخت خانه بی پای بست و بی بنیان؟  
 زن از به راه متاعب نمیگداخت چو شمع  
 نمی شناخت کس این راه تیره را پایان  
 اگر فلاطن و سقراط، بوده‌اند بزرگ  
 بزرگ بوده پرستار خردی ایشان  
 به گاهواره مادر، به کودکی بس خفت  
 سپس به مکتب حکمت، حکیم شد لقمان  
 چه پهلوان و چه سالک، چه زاهد و چه فقیه  
 شدند یکسره شاگرد این دبیرستان  
 حدیث مهر، کجا خواند طفل بی مادر  
 نظام و امن، کجا یافت ملک بی سلطان  
 وظیفه زن و مرد، ای حکیم، دانی چیست؟  
 یکیست کشتی و آن دیگر است کشتیبان  
 چو ناخداست خردمند و کشتیش محکم  
 دگر چه باک ز امواج و ورطه و طوفان  
 به روز حادثه، اندر یم حوادث دهر  
 امید سعی و عملهاست، هم ازین، هم از آن  
 همیشه دختر امروز، مادر فرداست  
 ⇒ ز مادرست میسر، بزرگی پسران

.....

⇨ اگر رفوی زنان نکو نبود، نداشت  
 بجز گسسیختگی، جامه نکو مردان  
 توان و توش ره مرد چیست؟ یاری زن  
 حطام و ثروت زن چیست؟ مهر فرزندان  
 زن نکوی، نه بانوی خانه تنها بود  
 طیب بود و پرستار و شحنه و دربان  
 به روزگار سلامت، رفیق و یار شفیق  
 به روز سانحه، تیمارخوار و پشتیبان  
 ز بیش و کم، زن دانا نکرد روی ترش  
 به حرف زشت، نیالود نیکمرد دهان\*

و در قطعه «حدیث مهر» در مناظره کبوتر و گنجشک چنین گوید:

گنجشک خرد گفت سحر با کبوتری      کآخر تو هم برون کن ازین آشیان سری

...

گفتا حدیث مهر بیاموزدت جهان      روزی تو هم شوی چو من ایدوست مادری  
 گرد تو چون که پر شود از کودکان خرد      جز کار مادران نکنی کار دیگری  
 روزیکه رسم و راه پرستاریم نبود      میدوختم بسان تو، چشمی به منظری

...

خوشبخت، طائری که نگهبان مرغکی است      سرسبز، شاخکی که بچینند از آن بری  
 فریاد شوق و بازی اطفال، دلکش است      وانگه به بام لانه خرد محقری  
 هر چند آشیانه گلین است و من ضعیف      باور نمیکنم چو خود اکنون توانگری  
 ترسم که گر روم، برد این گنجها کسی      ترسم در آشیانه فتد ناگه آذری  
 از سینه‌ام اگر چه زبس رنج، پوست ریخت      ناچار رنجهای مرا هست کیفی  
 شیرین نشد چو زحمت مادر، وظیفه‌ای      فرخنده‌تر ندیدم ازین، هیچ دفتری\*\* ⇨

پس از رحلت پروین در طبع دوّم دیوان وی که توسط برادرش انجام شده است، شعری با نام «گنج عفت» به طبع رسیده است و در آن پس از شکایت از ظلمهائی که در حقّ زنان شده به ترغیب زنان به تحصیل علم و دانش و تشویق به حفظ تقوا و پرهیزگاری و عفت و پاکدامنی پرداخته که از جمله ابیات آن این است:

آب و رنگ از علم می‌بایست، شرط برتری  
 با زمرد یاره و لعل بدخشانی نبود  
 جلوه صد پرنیان، چون یک قبای ساده نیست  
 عزّت از شایستگی بود از هوسرانی نبود  
 ارزش پوشانده کفش و جامه را ارزنده کرد  
 قدر و پستی، باگرانی و به ارزانی نبود  
 سادگی و پاکی و پرهیز یک یک گوهرند  
 گوهر تابنده تنها گوهر کانی نبود  
 از زر و زیور چه سود آنجا که نادان است زن  
 زیور و زر، پرده پوش عیب نادانی نبود  
 عیبها را جامه پرهیز پوشانده ست و بس  
 جامه عجب و هوی بهتر ز عریانی نبود  
 زن، سبکساری نبیند تاگرانسنگ است و پاک  
 پاک را آسیبی از آلوده دامانی نبود  
 زن چون گنجور است و عفت گنج و حرص و آزدزد  
 وای اگر آگه ز آئین نگهبانی نبود  
 اهرمن بر سفره تقوی نمیشد میهمان  
 زآن که می‌دانست کآنجا جای مهمانی نبود  
 پا به راه راست باید داشت، کاندر راه کج  
 توشه‌ای و رهنوردی، جز پیشیمانی نبود

.....

⇨ چشم و دل را پرده میبایست اما از عفاف

چادر پوشیده، بنیاد مسلمانی نبود  
وی در این ابیات زنان را دعوت به تقوی و پرهیزکاری و سادگی و عفت و آگهی از آئین  
نگهبانی و قدم نهادن در راه راست می نماید و می گوید: چادر به تنهایی اساس و بنیاد  
مسلمانی نیست، بلکه باید در کنار آن، هم بر روی دل و هم بر روی چشم پرده ای از عفاف  
باشد و از نگاه های باطل اجتناب کرد.

ولی با تعجب می بینیم پس از این اشعار در پایان قطعه، سه بیت در مدح رضاخان  
لعنة الله عليه آمده و جامع دیوان ادعا کرده که پروین این اشعار را در اسفند ۱۳۱۴ به مناسبت  
دفاع از کشف حجاب و کارهایی که رضاخان در راستای ترویج فرهنگ ابتدال و فساد انجام  
داده، سروده است:

خسروا، دست توانای تو آسان کرد کار

ورنه در این کار سخت امید آسانی نبود

شه نمی شد گردر این گمگشته کشتی ناخدای

ساحلی پیدا از این دریای طوفانی نبود

باید این انوار را پروین به چشم عقل دید

مهر رخشان را نشاید گفت نورانی نبود\*\*\*

مرحوم علامه والد که هم ساکن طهران و معاصر پروین اعتصامی بودند و هم با اشعار  
وی انس زیادی داشتند، با قاطعیت تمام میفرمودند: این اشعار پایانی جعلی است و به وی  
افتراء زده اند و از جایگاه و منزلت این زن مظلوم سوء استفاده نموده اند.

از جمله شواهد جعلی بودن این ابیات اینکه: در طبع سوم دیوان در سال ۱۳۲۳ هجری  
شمسی توسط همان برادر و در طبعهای بعدی نیز که متعلق به بعد از دوره رضاخانی است،  
اصل این اشعار با عنوان «زن در ایران» به جای «گنج عفت» درج شده، ولی بدون اشاره به  
آنچه در طبع قبلی آمده، این سه بیت آخر حذف گردیده است؛ گرچه مع الأسف در طبع های  
بعدی در دوره پهلوی باز هم گاهی این اشعار جعلی ذکر شده است. ⇨

وقتی اسلام انسان را دعوت به عبور از عالم صورت و محو خواطر غیرالهی نموده و هیچ نوع تشویقی به عکس و نقاشی ننموده و می دانیم که این عکسها انسان را به سوی خدا سوق نداده و موجب تقرب نمی شود و بلکه احتمال نیز می رود که در دست نامحرم بیفتد، چرا به گرفتن عکس و فیلم اقدام نمائیم و عرض و ناموس خود را در معرض نظر دیگران قرار دهیم؟

والده و صبا یا و مخدرات از شاگردان خود را از برخورد و سخن گفتن با نامحرم مگر به قدر ضرورت تحذیر می نمودند و از شرکت در محافلی که مرد و زن بدون ضرورت در کنار هم می نشینند و با هم سخن گفته و انس می گیرند، خصوصاً نشستن بر سر سفره مشترک غذا، به شدت نهی میکردند.

قرآن کریم به مسلمانان امر میکند که وقتی می خواهند چیزی از زنان پیغمبر بگیرند از پس پرده و حجاب تقاضا کنند و مستقیماً رودرو نشوند که این کار برای دل‌های ایشان و دل‌های زنان پیغمبر پاکیزه‌تر و طاهرتر است. **وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ<sup>۱</sup>** و معلوم است که اصحاب و زنان پیغمبر خصوصیتی ندارند و این طهارت قلب و دل که آیه کریمه انسان را به سوی آن دعوت میکند و راه آن را محدود نمودن ارتباط با نامحرمان می شمرد، شامل همه مردان و زنان می شود.

خود ایشان حتی از شنیدن صدای زن نامحرم از رادیو نیز در غیر ضرورت اجتناب میکردند و اگر رادیو روشن بود و بچه‌ها می خواستند مثلاً از تعطیلی مدارس مطلع شوند و خانمی صحبت میکرد، میفرمودند: رادیو را به آن اطاق

◀ \*. دیوان خانم پروین اعتصامی، منتخبی از ابیات ص ۶ تا ص ۹.

\*\*. همان مصدر، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

\*\*\*. همان مصدر، ص ۲۳۳.

۱. قسمتی از آیه ۵۳، از سوره ۳۳: الأحزاب.

ببرید که صدای زن نامحرم اینجا نیاید.

منزل ایشان از دو بخش اندرونی و بیرونی تشکیل می‌شد و محلّ رفت و آمد مردان کلاً از مخدّرات جدا بود، به طوریکه نه در معرض دید مردان بودند و نه صدایشان شنیده می‌شد. ما و شاگردانشان را از زندگی در منازل آپارتمانی که موجب تداخل آمدو شد مخدّرات و آقایان است و صدا از یک منزل به منزل دیگر می‌رسد، نهی کرده و همیشه میفرمودند: در حدّ امکان سعی کنید منزلی مستقلّ تهیّه نمائید و منزل را به شکلی تعبیه کنید که ورودی و محلّ تردّد مردان و زنان از هم جدا باشد. و اگر میهمان دعوت می‌کنید دقت کنید که تعداد میهمانان به حدّی نباشد که در رفت و آمد مردان و زنان نامحرم با هم مواجه شوند یا صدای زنان به گوش مردان برسد.

میفرمودند: الگوی ما در زندگی، حضرت فاطمه زهراء و زینب کبری سلام‌الله‌علیهما هستند. در هیچ جای تاریخ نداریم که این بزرگواران در شرائط عادی با نامحرمان هم مجلس شده و به گفتگوی با مردان مشغول شده باشند و با اینکه هر کدام دریائی از علم و معرفت بودند، هرگز خود را در معرض آموزش و تعلیم مردان قرار ندادند و کسی برای اخذ معالم و معارف دین به ایشان مراجعه نمی‌کرد و لذا زنان مسلمان باید به شدّت از رفت و آمد با مردان و سخنرانی برای مردان اجتناب نمایند.

در کتاب شریف نور ملکوت قرآن میفرمایند: «ولیکن باید دانست راجع به زنان که حجاب و عفت و خانه‌داری و بارداری و بلند نکردن صدای خود نزد نامحرم، از امور ممدوحه و پسندیده است؛ و اظهار و بیان زشتی‌های ظالم نیز درباره آنان با آنکه دارای عنوان زشتی و سوء است، ولی درباره ظالم به خصوص استثناء شده است و در این مورد بخصوص زشتی و عیبی ندارد. یعنی بطور استثنائی و به عنوان ثانوی، زن حقّ دارد صدای خود را بلند

کند، و در برابر مردان پرخاش خود را از ظالم در ظلمی که به وی رسیده است، جَهراً و علناً اعلام نماید؛ نه آنکه هر وقت و همه جا و به هر شرطی می تواند در میتینگ‌ها شرکت کند و خطبه بخواند و دوش به دوش مردان قدم بردارد.

این عمل خلاف اسلام است و خلاف بُنیه و سازمان فطری و خَلقی زن، و خلاف مصالح و عوائد اوست. بلند نمودن زن صدای خود را در شرائط عادی، در میان مردان، در سخنرانیها، و شرکت در مجالس و محافل مردان و یا مجالس و محافلی که در آن زن و مرد وجود دارند، خلاف نصوص صریحه واردۀ در اسلام است. و باید بسیار متوجّه بود که مبدا خدای ناکرده، ما در راه پیشرفت و تکامل اسلامی خود، گامهائی برداریم که ما را به عقب ببرد و به سوی قهقرا و جاهلیت بکشاند؛ و به عوض ثمره زیبا و میوه شیرین حیات اسلام که باید بدست آوریم و در سایه درخت پر ثمر آن بیاریم، خدای ناکرده همان اعمال و شیوه‌های کفر، و رسوم و آداب جاهلی و بربری و غربی، به نام اسلام و به نام سردار رشید و دلاور، و یگانه زن عالم بشریت، و شیرزن دلاور صحنه‌های مبارزه با کفر والحاد، یعنی زینب کبری سلام الله علیها در ما بظهور برسد؛ و ما در شرائط عادی، زنان را در مجالس مردان برای تعلیم و تربیت و یا برای تفسیر و تاریخ و یا برای موعظه و سخنرانی و غیرها شرکت دهیم، آنگاه بگوئیم: چه اِشکالی دارد؟ فاطمه زهراء هم به مسجد رفت و در برابر مردان خطبه خواند. دختر عزیزش: زینب هم در خیابان‌های کوفه در برابر سیل جمعیت مردان خطبه خواند، و هم در شام در مجلس یزید در برابر مردان خطبه خواند و حرف زد و سخن گفت. و نواده ارجمندش: فاطمه بنت الحسین نیز در کوفه خطبه خواند.

این اشتباه بزرگ، و خبط غیر قابل معذرتی است که بر اذهان ما وارد می شود، و یک نوع مغالطه ایست که از ناحیه افکار شیطانی و گرفتار هوای نفس، بجای برهان در فنّ مخاطبات خود را جا می زند.

آخر کسی بدین یاوه سرایان که مدّعی اسلام شناسی هستند نمی گوید: اگر خطبه خواندن و سخنرانی نمودن زن در شرائط عادی هم جائز بود، پس چرا همین دخت پیامبر صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله عليها در زمان حیات پدرش رسول الله، یک سخنرانی هم در مسجد نکرد؟! چرا در مسجد و غیر مسجد، مجلس درس تشکیل نداد؟! و برای همه اصحاب، اعم از مرد و زن، تفسیر قرآن و سیره پدرش را بیان نکرد؟! چرا نه او و نه غیر او از زنان مدینه، در میان مردان یک سخنرانی نمودند؟! و یک مجلس درس، موعظه و حدیث و تفسیر نه از آنها و نه از زنان مکه و نه از زنان کوفه و بصره دیده نشد؟!

عزیز من! چشمت را باز کن! گول نخوری! از مطالبی که ما در بحث از آیه کریمه: لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ<sup>۱</sup> بیان نمودیم، خوب بدست آمد که خطبه حضرت زهراء سلام الله عليها در مسجد برای دفاع از حق خود، در اثر ستمی که بر وی از ناحیه دستگاه مدّعی خلافت پدرش رسول الله وارد شده بود، بوده است و بس. او فریاد و ضجه و غوغای خود را چهاراً در مسجد علیه ظالم بلند کرد، و ابوبکر و عمر را محکوم نمود و مفتضح ساخت؛ بطوریکه بعد از چهارده قرن، ما گفتار او را در این سخنرانی، در کتب مخالفین هم می خوانیم و بر آن رشادت و عظمت و منطق قوی و برهان قویم او آفرین می گوئیم.

عمل او یک عمل قرآنی بود و ریشه قرآنی داشت؛ که هر کس چه زن و چه مرد، در صورتیکه به او ظلمی برسد، حق دارد در برابر ظالم بایستد و قیام کند و چهاراً سیئات و زشتیهای که از ظلم او به وی رسیده است را بر شمرد. این کار را کرد و چهاراً خطبه خواند و مدّعی خود را اثبات نمود و سپس

۱. قسمتی از آیه ۱۴۸، از سوره ۴: النّساء.



به منزل برگشت، و دیگر دیده نشد خطبه‌ای بخواند، و در میان جماعت مردان لحن صدای خود را بلند کند.

پس کجا کسی می‌تواند به خود چنین جرأتی را بدهد که بگوید: این عمل استثنائی بی‌بی دو عالم، دلیل بر جواز سخنرانی‌های زنان در محافل مردان در صورت عادی و شرایط غیراستثنائی می‌باشد؟!

دخترش زینب، افتخار زنان عالم، در کوفه در وقتی که در کجاوهٔ اسارت می‌رفت، خطبه خواند و سخنرانی کرد و قویّ اللّهجه، و طلیق اللسان سخن گفت و ظلم دستگاه بنی‌امیه، و پستی و زبونی کوفیان بی‌اراده و رذل را بر شمرد. و باید خطبه بخواند و سخن بگوید و سیئاتشان را برملا کند و حقانیت برادر رشید و امام به حق خود را به گوش جهان برساند. این حقی است که قرآن به او داده است و این رسالتی است که در این سفر عظیم و هولناک، از جانب برادرش به وی محوّل گردیده است.

آن وقت شما می‌خواهید این موقعیت خطیر و عظیم، و این دفاع از حق و برملا ساختن ظلم بنی‌امیه و دودمان ضدّ دین و ضدّ انسانیت، که بدان طرز فجیع و فظیح در صحرای کربلا به وقوع پیوست را، با خطبه خواندن و سخنرانی نمودن جنس لطیف زنان، در مجالس بزم، با صدای ظریف و لحن نمکین آنها که صیاد دل‌هاست قیاس کنید؟! ابدأ، ابدأ. این قیاس مع الفارق است؛ نه یک فارق، بلکه هزار فارق دارد.

این عمل زینب عمل استثنائی بود که در کوفه و شام در مجلس یزید پرخاش کرد و سخن گفت؛ نه قبل و نه بعد، از زینب دیده نشد که در میان مردان سخن بگوید. او دخت شیرمردان و دخت مرکز عفت و حیاست. از دو پستان زهراء شیر نوشیده و در دامان وی پرورش یافته است.

زینب کبری پنجاه و پنج سال داشت که در صحرای کربلا حضور یافت.

زیرا از حضرت سیدالشهداء علیه السلام دو سال کوچکتر بود. و چون وفاتش در ماه رجب سنه شصت و دو یعنی یک سال و نیم بعد از واقعه عاشورا می باشد؛ بنابراین، عمرش نیز قریب عمر برادرش: حسین علیه السلام بود.

زینب سلام الله علیها در این مدت طولانی در مدینه بود و یکبار دیده نشد که در مجالس مردان شرکت کند و سخنرانی نماید و برای آنان و یا برای مجالسی که زن و مرد هر دو صنف وجود دارند، تفسیر و حدیث بیان کند. با آنکه عالمه اهل بیت بود، و حضرت سجّاد علیه السلام به او گفت: «يَا عَمَّتَاهُ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ وَ فَهِيْمَةٌ غَيْرُ مَفْهَمَةٍ». «ای عمّه جان! تو بحمدالله زن عالمی هستی که دیگری به تو علم نیاموخته است، و زن با فهم و درایتی هستی که کسی تو را تفهیم ننموده است.»

زینب مجالس زنانه در مدینه داشت و زنان را تربیت به قرآن و حدیث و تفسیر و اخلاق می نمود. مجالس او معروف بود. اگر سخنرانی زینب در کوفه و شام، در حال اسارت، دلیل بر جواز مطلق سخنرانی و هرگونه موعظه و خطابه بود، پس چرا نظیر این سخنرانی در میان مردان در آن مدینه پهناور آن روز که مرکز علم بود، حتی برای یکبار هم از او واقع نشد؟!

و نظیر همین مطلب است گفتار فاطمه بنت الحسین در کوفه، برابر هزاران نفر، پس از خطبه و گفتار عمّه اش زینب.

گویا کشف جواز سخنرانی زنان در محافل مردان، قدری دیر بدست این آقایان اسلام شناس رسیده است؛ وگرنه زودتر از این، زنان را در مجالس و محافل مردان وارد می ساختند و مردان را از این محرومیت زودتر در می آوردند.

گویند: مردی به سفر رفته بود. چون از سفر بازگشت، زنش را مریض و والده اش را مرده یافت. با مواصلت و مضاجعت زنش بهبود یافت. افسوس می خورد که دیر رسیدم وگرنه والده را هم شفا داده بودم.

## ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کین ره که تو می روی به ترکستان است

از همه اینها گذشته، پرخاش و احتجاج و خطبه بی بی دو عالم سیده نساء العالمین و دخترش زینب کبری علیهما صلوات الله در مسجد پیغمبر و در کوفه و شام، بر اساس تضييع حق شخص خودشان نبوده است، تا از آن درگذرند و عفو و اغماض را بر اساس سجایای اخلاقی و محاسن صفات انسانی مقدم دارند.

آن خطبه‌ها بر اساس مصلحت عامه و بیداریش افهام و افکار جامعه، در آن نسل و در نسل‌های آینده بوده است، که خیانت و جنایت بر پیکر اسلام وارد شده بود. در مدینه پس از رحلت رسول الله، در سقیفه بنی ساعده، محل خلیفه گیری، صراحتاً با قرآن و سنت و منهج رسول خدا، و با تمام زحمات و مساعی آن حضرت در دوران حیاتشان معارضه و مبارزه شد. در کربلا دستگاه نامعدلت و بیدادگری بنی امیه، پیکر امام زمان و اولاد و ذراری و أرحام و اصحابش را از دم تیغ، به جرم ندای حق درگذراند و اهلش را اسیر بیابانها نمود، و تازه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را یک مرد مخالف و سرکش و متمرّد از فرمان حکومت مرکزی جلوه داده و بر یورش خود بر او و خاندانش مباحات می نمودند.

در اینجا عفو و اغماض معنی ندارد؛ سکوت در حکم امضاء و تقریر و تصدیق به جنایات آنهاست؛ سکوت، بر روی مظالم و تعدّیات و تجاوزاتشان صحّه می‌گذارد و عمل زشت آنان را نیکو جلوه میدهد.

اینجا باید داد زد، فریاد کشید، جنایات را برشمرد، حرکت کرد؛ نه تنها در خیابان‌ها و کوچه‌ها، که از کربلا تا به کوفه و از کوفه تا به شام و از شام تا به مدینه، و سپس هم در مدینه آرام ننشست. زنان را هر روز به دور خود جمع نمود و از

احوال و گزارش‌ها و جریان‌ات واقعه، یک‌یک و موبه‌مو برشمرد، تا بجائی برسد که هنوز زمانی دیر از وقعه کربلا نپائیده است، حاکم مدینه پیغام داد: زینب باید از مدینه بیرون برود، وگرنه سقف خانه‌های اهل بیت و فرزندان علی را بر سرشان خراب می‌کنیم.

باری این یک نمونه از عمل به قرآن، و أصالت و جاودانی بودن تعلیمات آن بود که بدین‌گونه مشروح شد. یعنی در جایی که مقتضیات و شرائط ایجاب عفو و گذشت را ننماید، و انسان لازم باشد به هر وسیله‌ای که باشد، با چنگ و ناخن و دندان، با فریاد و صیحه و ضجّه، در برابر شخص متعدّی و ستمگر بایستد و قیام کند، باید بنماید»<sup>۱</sup>

باری میفرمودند: باید دختران و زنان را از هر چیز و هر جایی که در معرض فساد و انحراف است حفظ کرده و بجای آن زمینه مناسب و سالم را برایشان فراهم نمود. مثل ایشان مانند گل‌هائی لطیف است که با مختصر فشار یا آفتی از حالت اصلی خود خارج شده و آن سلامت و لطافت و طهارت را از دست میدهند و در سیرشان به سوی خداوند متعال خلل ایجاد می‌شود. امر تربیت نسوان آنقدر ظریف و دقیق است که در شرع مقدّس دستور فرموده‌اند اگر بناست به دخترانتان قرآن بیاموزید سوره یوسف را که زمینه افتتان دارد به ایشان تعلیم ندهید و آیات سوره نور را که در آن مواعظی چون مجازات بی‌عفتی و پرهیز از افتراء زدن و حدود حجاب و نظر بیان شده است به ایشان بیاموزید.<sup>۲</sup>

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۶۹ تا ۷۹.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۱۶؛ عدّه من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن أسباط عن عمّه یعقوب بن سالم رفعه قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا تعلّموا نساءكم سورة يوسف و لا تُقرّوهنّ إياها فإنّ فيها الفتن و علّموهنّ سورة التور فإنّ فيها الموعظ.

در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که فقط برخی مردان خواندن و نوشتن می دانستند و سواد خواندن و نوشتن موجب اشتغال به برخی از امور اجتماعی و ارتباط با نامحرمان بود، دستور فرمودند که به زنان خود خواندن و نوشتن نیاموزید،<sup>۱</sup> تا سبب نشود که از حریم عفت و استقرار در خانه و تدبیر امور منزل فاصله گرفته و به ارتباط با اغیار مبتلا شوند.

این قدر مسأله دقیق است که اسلام که آنقدر به تعلیم و تعلّم قرآن و آموزش علم و دانش و خواندن و نوشتن برای مرد و زن سفارش فرموده است و ترویج علم و دانش را از ارکان و اصول تربیت خود قرار داده است، بدینجا می رسد که میفرماید: اگر این تعلیم و تعلّم در تربیت معنوی و روحی زن خلل ایجاد میکند و راه او را به سوی خداوند بسته یا دشوار می نماید، اصلاً به دنبال تعلّم نرود. علمی ارزش دارد که انسان را به سوی خداوند راهبری کند و نور انسان را افزایش دهد و گرنه آن علم جز وبال گردن انسان چیزی نخواهد بود.

مرحوم والد صبایای خود و دیگر مخدّرات را به تحصیل علم بسیار تشویق نموده و همیشه میفرمودند: باید در میان مخدّرات هم عده ای مجتهد وجود داشته باشد، چنانکه در رشته های مخصوص به خودشان چون طبّ باید زنانی متخصص تربیت شوند، ولی بر اساس آنچه عرض شد، در سالهای

۱. در وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۸۵ روایت می کند: محمد بن علی بن الحسین قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لا تنزلوا النساء الغرف ولا تعلموهن الكتابة ولا تعلموهن سورة يوسف و علموهن المغزل و سورة النور.

و در ج ۲۰، ص ۱۷۶ و ۱۷۷ آورده است: محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لا تنزلوا النساء الغرف ولا تعلموهن الكتابة و علموهن المغزل و سورة التور.

آخر عمر شریفشان که وضعیّت تربیتی مدارس رو به خرابی گذاشته بود و طلائع فساد در جامعه دیده می شد، به شاگردان خود امر فرمودند دیگر دختران خود را به دبیرستان نفرستند و زمینه تحصیل سالم را برای ایشان در منزل یا مجموعه‌ای خصوصی فراهم کنند.<sup>۱</sup> و به همین جهت تحت نظر ایشان مجموعه‌ای درسی با محتوایی که ایشان تعیین فرمودند دائر شد که بسیار به آن مجموعه عنایت داشتند و این مجموعه منشأ برکات فراوانی شد که شرحی از آن در مجلد اوّل همین کتاب گذشت.<sup>۲</sup>

### رسیدگی و اهتمام به خانواده

ایشان با جمیع افراد بیت رابطه‌ای صمیمانه و محبت‌آمیز داشتند. به حسب ظاهر هیچ فرقی بین فرزندان خود چه ذکور و چه إناث نمی گذاشتند؛ به ما نیز همیشه سفارش میفرمودند که حتّی المقدور بین فرزندان خود فرقی نگذارید و همه را به یک چشم دیده و رفتارتان با همه بالسویّه باشد. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مروی است که: آن حضرت نظرشان به مردی افتاد که دو پسر داشت و یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. حضرت به وی اعتراض نموده و فرمودند: هَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا؟<sup>۳</sup> «چرا با این دو یکسان برخورد نکردی؟!»

۱. البتّه این امر مربوط به شرائط آن روز بود، ولی اکنون که متأسفانه فساد بی بندوباری به شکل عجیبی گسترش یافته است، بر اساس ملاکات فرمایش ایشان، دختران را نمی توان به مدارس راهنمایی هم فرستاد و باید از اوّل نوجوانی برایشان زمینه تحصیلی سالمی به شکل خصوصی فراهم نمود.

۲. نور مجرّد، ج ۱، ص ۱۲۰ تا ۱۲۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۹۹.

نسبت به اهل منزل محبت بسیار داشتند و حقاً از خوشحالی ایشان شاد و مسرور و از ناراحتی آنان محزون و متأثر می‌گردیدند، فلذا تا برای یکی از اهل منزل مشکلی پیش می‌آمد تمام توجه خود را مبذول فرموده و برای حلّ آن مشکل تلاش میکردند، و در امور منزل و رفع حوائج ایشان هیچ تسویف و اهمالی را روا نمی‌دانستند.

اگر کسی بیمار می‌شد بلافاصله او را نزد طبیب می‌بردند. بقدری محبت داشتند و لطیف بودند که نمی‌توانستند ببینند مرحومه والده یا کسی از فرزندان در ناراحتی و بیماری به سر ببرد و ایشان آرامش داشته باشند. کاملاً مراقب درمان ما بودند و دقت داشتند تا داروها را در زمان لازم استفاده کنیم و حتی آمپولها را نیز خودشان می‌زدند. حقیر زیاد بیمار می‌شدم، یکبار به حقیر فرمودند: شما در طفولیت بیش از دویست عدد پنی سیلین زده‌اید. و گذشته از جهات تربیتی، همه زحمات ظاهری ما نیز بر دوش ایشان بود. رضوان الله علیه و جزاءه عنا خیر ما یجزی والد و أستاذ و مربّ عن ولده و تلمیذه.

نسبت به عروسها و دامادهایشان نیز کمال محبت را داشتند؛ بارها به بنده می‌فرمودند: آقا من عروسهای خودم را مثل دخترهای خود و دامادهای خودم را مثل پسران خود می‌دانم.

البته به این نکته نیز باید التفات داشت که ایشان در عین توجه فراوان به فرزندان از جادّه تعادل خارج نشده و به إفراط و تفریط کشیده نمی‌شدند. اوقات خود را دقیقاً تقسیم نموده بودند و خلوتهایشان با خداوند و رسیدگی به امور و حوائج مردم همه در جای خود محفوظ بود و وقتی که برای اهل منزل و إصلاح امور آنان صرف می‌نمودند مانع دیگر وظائف نمی‌شد.

حقّ آنست که انسان نه آنقدر در تربیت فرزندان و امور عائله کوتاهی کند که حقّ آنان ضائع شده و رشته امر از کفش بیرون رود و هر یک از اعضاء خانواده

برای خود راهی در پیش گیرد که متأسفانه در میان اهل علم به واسطه کثرت اشتغالات کثیراً اتفاق می افتد، و نه آنقدر خود را مشغول امور خانواده کند که از اصلاح حال خویش و وظائف بندگی و عبودیت حضرت حقّ متعال و اداء حقوق سائر اخوان دینی بازماند.

انسان مؤمن باید ساعتی نیز برای خلوت با خدا داشته و به داد خود برسد. باید در شبانه روز اوقاتی چون نیمه شب و بین الطلوعین را برای خلوت خود با خدا در نظر بگیرد و مشغول به خود و خدای خود باشد. اگر بنا باشد همه ساعات او صرف دیگران شود همینطور از مایه می خورد تا تمام شود؛ و چون کسب و دخلی هم ندارد، نتیجه دست خالی و کال و نپخته از دنیا می رود و قطعاً خداوند چنین چیزی را از انسان نخواسته است.

حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرمایند:  
 لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ. وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.<sup>۱</sup>

«برنامه زندگی مؤمن از این سه وقت خالی نیست: زمانی که با پروردگارش مناجات کند، و زمانی که به اصلاح امر معاشش پردازد، و زمانی که به استیفاء لذات حلال و نیکو مشغول شود. و انسان عاقل فقط باید در پی سه چیز باشد: اصلاح معاش یا برداشتن گامی به سوی معاد یا لذتی حلال.»

و از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که:

اجْتَهِدُوا أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ لِلَّهِ لِمُنَاجَاتِهِ، وَ سَاعَةٌ لِلْأَمْرِ الْمَعَاشِ، وَ سَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْأَخْوَانِ الثَّقَاتِ وَ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ

۱. نهج البلاغه، ص ۵۴۵.



يُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ، وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِكُمْ؛ وَ بِهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ  
عَلَى الثَّلَاثِ السَّاعَاتِ.<sup>۱</sup>

«سعی کنید که اوقات شما چهار بخش باشد: زمانی برای خداوند که با او مناجات کنید، زمانی برای امر معاش و گذران زندگی، و زمانی برای معاشرت و همنشینی با برادران مورد اعتماد و وثوق که عیوب شما را به شما نشان میدهند و در قلب و باطنشان نسبت به شما إخلاص دارند، و زمانی که در آن برای تمتع و لذت بردن از لذات حلال و طیب خلوت می کنید؛ و به واسطه این بخش چهارم است که بر سه بخش دیگر قدرت می یابید. (و اگر از لذات حلال الهی استفاده نکنید نشاط و شوق شما از دست رفته و از مناجات و اصلاح امر معاش و معاشرت با دوستان هم ناتوان می شوید.)»

### مزاح و مطایبه

برخورد ایشان در عین وقار، همراه با شیرینی و لطافت و لطف بود. در معاشرت و مجالست گهگاهی مطایباتی نیز با اهل منزل داشتند و دیگران را مسرور می نمودند و در کمال ادب و وزانت و دور از هرگونه شائبه معصیت و غفلت لطیفه ای می گفتند و اسباب سرور دیگران را فراهم می نمودند.

با آن غم و غصه ها و آن واردات توحیدی که در دل داشتند، این نوع برخوردها غیرمتوقع و برای ما جداً عجیب بود، و سزاوار است که اسوه ای برای سالکین إلى الله قرار گیرد؛ یعنی شدت واردات معنوی و حزن و اندوه آخرت و فراق حضرت حق نباید برای سالک به گونه ای باشد که در مجالست با اهل و عیال و دوستان این هم و اندوه آشکار شود، بلکه مؤمن حزنش در قلب و

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۴۶.

لبخندش بر لب است و با روئی باز و گشاده با دیگران برخورد می‌نماید و آتش عشق و فراقش را در خلوتش و در سر سجّاده با قطرات اشکش بیرون می‌ریزد و در محضر محبوبش آن را عرضه می‌نماید و از خود او و اولیائش استمداد می‌طلبد.

چنانکه حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: **الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْ سَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَ أَذْلُ شَيْءٍ نَفْسًا ... طَوِيلُ الْغَمِّ بَعِيدُ الْهَمِّ كَثِيرُ الصَّمْتِ، وَقَوْرٌ ذَكَورٌ صَبُورٌ شَكُورٌ مَغْمُومٌ بِفِكْرِهِ ... غَرِيبٌ وَ حَيْدٌ جَرِيدٌ حَزِينٌ ... هَشَّاشٌ بَشَّاشٌ لَا بَعْبَاسٍ<sup>۱</sup>**

«مؤمن روئی باز و چهره‌ای بشاش دارد، خوشی و شادمانیش در چهره‌اش و حزن و اندوهش در قلبش است. سینه او از همه چیز وسیع‌تر و فراخ‌تر است و نفس او در برابر خداوند متعال از همه چیز خوارتر و ذلیل‌تر می‌باشد ... غمش طولانی و هم‌تث بلند و عالی و سکوتش بسیار است، مؤمن با وقار است و همواره در یاد خداست و صبور و شکور می‌باشد و بواسطه فکر و تأمل در امر آخرت خود غمگین است... غریب و تنها و جدای از دیگران و محزونست ... شادمان و خوشرو است و چهره درهم نمی‌کشد.»

### نامگذاری

می‌فرمودند: نامگذاری مولود، حقّ جدّ (پدر پدر) است و اگر او نبود حقّ پدر است. کراًً برای اسم‌گذاری فرزندان به ایشان مراجعه می‌شد و ایشان می‌فرمودند: این حقّ جدّ مولود است و باید به ایشان مراجعه نمائید. اگر آنها عرض می‌کردند: ایشان راضی هستند، می‌فرمودند: رضایت کفایت نمی‌کند، باید

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۲۶ تا ۲۲۹.

به ایشان بگوئید چنین حقی دارند، بعد از آن اگر خودشان تفویض کردند آن وقت بنده اسم میگذارم.

دأب ایشان در نامگذاری اولاد و اُحفاد خود و فرزندان رفقاء و آشنایان این بود که از اسامی اهل بیت علیهم السّلام استفاده میکردند. روایت شده است که کسی خدمت حضرت امام صادق علیه السّلام عرض کرد:

جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نُسَمِّي بِأَسْمَائِكُمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِكُمْ فَيَنْفَعُنَا ذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِي وَ اللَّهِ! وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟! قَالَ اللَّهُ: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.<sup>۲۱</sup>

«فدایت کردم! ما فرزندان خود را به اسم شما و اسامی آباء شما نامگذاری می‌کنیم. آیا برای ما نفعی دارد؟ فرمودند: آری قسم به خدا، و آیا دین چیزی جز محبت است؟! خداوند متعال به پیامبر خود می‌فرماید به مردم بگو: اگر خداوند را دوست دارید از من تبعیت کنید که اگر چنین کنید خداوند نیز شما را دوست خواهد داشت و گناهان شما را می‌بخشد.»

و روایت شده است که: فقر در خانه‌ای که در آن کسی با نام محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا فاطمه باشد داخل نمی‌شود. و نیز روایت شده است: شیطان وقتی می‌شنود که کسی دیگری را با نام محمد یا علی صدا می‌زند، همچون سرب در هنگامی که ذوب می‌شود، آب شده و ذوب می‌گردد.<sup>۳</sup>

۱. قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: آل عمران.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۰.

۳. همان مصدر، ص ۱۳۱.

از اسامی ترکیبی زیاد استفاده می‌کردند و مخصوصاً دوست داشتند که یک جزء اسم نام مبارک رسول خدا حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم و جزء دیگر از اسامی ائمه علیهم السّلام باشد؛ مثل محمد علی، محمد حسن، محمد حسین و ...<sup>۱</sup>

تناسب زمانی را در نام‌گذاری‌ها معمولاً مدّ نظر قرار می‌دادند و اگر مولود در ایّام ولادت یا شهادت اهل بیت علیهم السّلام به دنیا آمده بود، اسمی منتسب به همان معصوم قرار می‌دادند؛ مانند محمد رضا یا عبدالحسین و عبد الزّهراء<sup>۲</sup> یا احمد علی و ...

در نامگذاری، مشابهت اسمی با نزدیکان را چندان ملاحظه نمی‌کردند؛ مثلاً بالنسبه به نام مبارک «فاطمه» می‌فرمودند: هر منزلی یک «فاطمه» می‌خواهد و منافاتی ندارد که یکی از نزدیکان طفل به همین نام باشد.

افرادی که خدمتشان می‌رسیدند و اسم آنها اسمی بی‌معنا بود به ایشان سفارش می‌فرمودند که اسمشان را تغییر دهند و از اسامی اهل بیت علیهم السّلام

۱. بخاطر دارم روز سیزدهم رجبی که خداوند بنده‌زاده آقا سید محمدعلی را به ما عطاء فرمود، و این اتفاق در منزل افتاد چون فرصت رفتن به بیمارستان نشد؛ ایشان با همان عمامه سبزی که در منزل می‌بستند مستبشراً به منزل ما تشریف آوردند. در یک دستشان عصا بود و در دست دیگر جعبه‌ای شیرینی.

بنده نام امیرالمؤمنین علیه السّلام را بسیار دوست دارم، و دوست داشتم این فرزند سید علی باشد خدمتشان عرض کردیم: آقا جان نام این مولود چه باشد؟ فرمودند: اسمش را با خودش آورده است! عرض کردم: سید علی؟! فرمودند: نخیر! سید محمدعلی.

۲. لازم به ذکر است که «عبد» در زبان عربی گاهی به معنای عبادت‌کننده است که جمع آن «عباد» می‌باشد و گاهی به معنای غلام و خادم است که جمع آن «عبید» است. وقتی «عبد» به نام مبارک معصومین علیهم السّلام اضافه می‌شود به معنای دوّم است. (رجوع شود به: مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۴۳)

که هم معانی عالی و بلندی دارد و هم یادآور آن حضرات است انتخاب نمایند. و اگر اسم کسی از اسامی خداوند متعال چون رحیم و کریم و مجید بود، آن را عبدالرحیم و عبدالکریم و عبدالمجید صدا می‌کردند و می‌فرمودند: نباید از اسماء خداوند برای بندگان استفاده کرد.

و نیز در القابی که اشاره به مقام و جایگاه معصومین علیهم‌السلام دارد و به نوعی مختص به آن بزرگواران است؛ مثل: رسول و امیر، می‌فرمودند: عبدالرسول و عبدالامیر صدا بزنید.

### عنایت به درس فرزندان و تشویق به تحصیل در حوزه

نسبت به درس فرزندان خود بسیار اهمیت میدادند؛ چه قبل از طلبگی و چه پس از آن، درسهای ما را کاملاً نظارت می‌فرمودند. اگر لازم بود خودشان دروس را از ما می‌پرسیدند و تحویل میگرفتند و گاهی خودشان تدریس می‌نمودند؛ چنانکه صمدیه را خودشان به بنده درس میدادند و باز همان درس را پس می‌گرفتند و برخی کتب دیگر نیز همچون مختصرالنافع و معالم و برخی از کتب شرح لمعه و شرح منظومه و قسمت معظمی از جلد اول أسفار را در محضر ایشان خواندیم.

در تصمیم‌گیری‌هایی مثل انتخاب رشته درسی سعی میکردند زمینه را برای ما فراهم نمایند تا خودمان مطلب را بفهمیم و تصمیمی صحیح اتخاذ کنیم؛ چون این نوع مسائل احتیاج به علاقه و اشتیاق دارد و اگر انسان بدون اراده خود وارد آن شود نفعی ندارد.

مثلاً پس از دوران ابتدائی ما را نسبت به طلبه شدن یا ادامه تحصیل در مدرسه متوسطه اجبار نکردند، بلکه مسأله را کاملاً تبیین فرموده و توضیح دادند که دروس حوزه درس دین و قرآن است و این راه، راه ورود به ادراک سیره

رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم الصلوة والسلام و ورود به فهم آیات و روایات است. در صورتیکه این درسها را بخوانید طبیب نفس می شوید و اگر به آن درسها مشغول شوید طبیب جسم می شوید؛ و معلوم است که شرافت این درس بر درس طبّ به میزان شرافت روح بر جسم و دنیا بر عقبی است! اگر در این مسیر قدم بردارید به دنبال فهم معارف اجداد مطهرتان رفته اید و میراث آن حضرات به شما منتقل می شود و جان و دلتان سیراب شده و حیات تازه می گیرد. ولی اگر به دنبال علوم دیگر رفتید اگرچه هر کدام در جای خود محترم و شریفند ولی از این فیض کامل محروم می شوید.

در نهایت فرمودند: البتّه شما مختارید و انتخاب با خود شماست، ولی هر کدام را انتخاب کردید باید خوب بخوانید و همّت کرده و از عمرتان کمال استفاده را ببرید، تا ان شاء الله به مقصد و مقصود برسید. مخصوصاً دروس طلبگی که به مراتب از دروس دیگر سخت تر و عمیق تر است و بدون زحمت بسیار چیزی از آن نصیب انسان نمی شود.

معلوم است که با این بیانات دلنشین و نورانی، اگر در قلب ما تمایلی به تحصیل در حوزه نیز نبود متمایل می شدیم، چه رسد به آنکه ذاتاً نیز به حسب تربیت علمی و عملی ایشان متمایل به حوزه بودیم که شوقمان دوچندان می شد. کلمات ایشان در حقیر شوق و اشتیاق و استحکام ایجاد نمود و بحمدالله والمِنَّة با جدّیت وارد حوزه شدم و پس از آن نیز همیشه در تحصیل، از هیچ پشتیبانی و کمکی دریغ نمودند و علی رغم آنکه دوازده سال بیشتر نداشتم ولی هیچگاه موانع بیرونی در جدّیت در تحصیلمان تأثیری نگذاشت.

در آن زمان برخی از اساتید مدرسه مثل مرحوم آقای روزبه و مرحوم آقاسید محمدکاظم موسوی مکرّر به منزل زنگ زدند و خدمت مرحوم والد برای بازگشت دوباره حقیر اصرار نمودند، ولی چون بنده تحت تأثیر تربیت و

نصائح ایشان با اراده و انتخاب خودم وارد حوزه شده بودم، ایشان هر بار در پاسخ میفرمودند: ایشان خودشان می خواهند طلبه شوند و تصمیمشان را گرفته‌اند و بر نمی‌گردند.

در مورد فرزندان ذکور که همگی در رشته علوم دینی بودند نظرشان بر آن بود که تا عمده دروس را به اتمام نرسانده و به درس خارج نرسیده‌اند ازدواج نکنند. میفرمودند: استحباب زود ازدواج کردن مربوط به طالاب علوم دینی نیست. اگر طلبه‌ای مشغول درس است و شهوت بر او غلبه نکرده و آرامش و حضور قلب او محفوظ است خوب است که ازدواج را به تأخیر بیاورد تا بار درسها را به منزل مقصود برساند.<sup>۱</sup>

۱. مرحوم والد رضوان الله علیه در نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۰۶ و ۵۰۷ میفرماید: «ما در بعضی از موارد می‌یابیم که احکام پنجگانه: وجوب، استحباب، اباحه، کراهت، حرمت؛ بر روی متعلق واحدی جعل می‌شود، همچون نکاح فی المثل، که فی حدّ نفسه مستحبّ است و سنت.

اما در جائی که شهوت غلبه کند و راهی مشروع برای استفراغ منی نباشد، و خوف وقوع در تهلكه و ضرر و مرض جسمی و یا نفسانی بوده باشد، همین امر نکاح واجب می‌شود.

و در جائی که نکاح، مزاحمت با امر اهمّ واجب‌کند؛ مانند تحصیل معارف اسلامیّه و اصول عقائد، و یا پرستاری از مادر پیر و ناتوان که قادر بر انجام ضروریات خود نباشد، و أمثالهما در اینصورت حرام است.

و اگر جهات راجحه و مرجوحه به قدر هم متساوی باشند، مباح است. و اگر جهت مرجوحه بر جهت راجحه زیادتی کند، مکروه است. مثل آنکه جوانی است که شهوت بر او غلبه نکرده، و مشغول تحصیل معارف دینی و تعلّم قرآن و اخبار و فقه و تفسیر و حکمت و عرفان است، و با وجود اقدام به امر نکاح گرچه باز می‌تواند به دروس خود ادامه دهد، ولیکن خواهی نخواهی ضربه‌ای بر او وارد می‌شود و در تحصیل کمالات ⇨

روی همین جهت، مایل بودند که ما تا قبل از ازدواج و عائله مندی، عمده دروس را تمام کرده و بلکه حتماً به ملکه اجتهاد برسیم. لذا هیچ وقت حقیر را تشویق به ازدواج ننمودند تا سنّ ۲۳ سالگی که حدوداً یکسال از شرکت در درس خارج مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری رحمه الله علیه گذشته بود، و در آن زمان فرمودند: شما اگر خواستید ازدواج کنید مانعی ندارد. حال حقیر هم در دوران تحصیل به گونه ای بود که هیچ اعتنائی به این معانی نداشتم و برای بنده این طور منکشف شد که در تمام آن دوران ایشان با توجّه و عنایت باطنی خود ما را از توجّه به این مسائل نگهداشته بودند.

ایشان بقدری به درس ما اهمّیت میدادند که حتّی پس از فراهم شدن مقدمات عقد در طهران، وقتی موعد عقد رسید، اجازه نفرمودند که برای خواندن خطبه به طهران بروم، و زنگ زدند و فرمودند: شما وکالت بدهید ما اینجا عقد را می خوانیم! در دوران عقد نیز فرموده بودند فقط هر دو هفته یکبار جمعه به طهران بروم و هر بار فقط دو ساعت با اهل بیت در منزلشان (که منزل خاله خانم حقیر بود) ملاقات کنم و برگردم.

پس از ازدواج نیز دائماً مترصد دروس ما بودند و فرموده بودند در نامه هایتان گزارش درسها را مستمرّاً بنویسید و نسبت به متون درسی و کیفیت خواندن راهنمایی میفرمودند.

دقت زیادی داشتند که تمام اوقات ما صرف تحصیل بشود و به هیچ وجه

---

⇐ معنوی وی، فتوری و یا وقفه ای می افتد، در اینصورت ترک نکاح اولویّت دارد. باری منظور از این گفتار آن بود که: تمام احکام خمسّه بر روی این موضوع نکاح، احکام فطرت است و با هم تنافی و تضادّ ندارند. باید در هر متعلّق خاصّی توجّه تامّ را نمود و سپس حکم فطری و شرعی را استخراج کرد.»



عمرمان بیهوده نگذرد. آنقدر در این جهت توصیه فرموده بودند که تمام اوقات شبانه‌روز و ایام تعطیل را درس می‌خواندیم و مطلقاً فرصت و مجالی برای کار دیگری فراهم نمی‌شد؛ حتی چند سال پس از ازدواج که حقیر در اواسط درس خارج بودم، بالأخره خداوند روزی فرمود و به منزلی رفتیم که اطاقی برای میهمان داشت و ممکن بود که کسی به دیدن ما بیاید، از همان اول امر فرمودند که: در منزل مطلقاً میهمان قبول نکنید، مگر آنکه شرط کنید که بیش از نیم ساعت ننشینند، و در مقابل هیچ کس نیز مأخوذ به حیاء نشوید و به صراحت بگوئید که به علت اشتغال به تحصیل از میهمانداری معذوری.

### ازدواج فرزندان

میفرمودند: در انتخاب عیال آنچه مهم است تقوا و اخلاق است و جهات ظاهری از جمال و مال و مکنت و امور اعتباری نباید اهمیت داشته باشد. اگر انسان وجهه همت خود را تقوا و دینداری قرار داد خداوند جمال و انس و الفت و وداد را هم روزی وی می‌کند؛ چنانکه مرحوم کلینی با سند صحیح روایت می‌کند که: **إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ لِجَمَالِهَا أَوْ مَالِهَا وَكُلَّ إِلَى ذَلِكَ؛ وَإِذَا تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ الْجَمَالَ وَالْمَالَ.**<sup>۱</sup>

«اگر مردی با زنی به خاطر جمال و مالش ازدواج کند، خداوند او را به جمال و مال آن زن واگذار می‌نماید. و اگر با زنی به جهت دینداریش ازدواج نماید، خداوند مال و جمال را نیز روزی وی می‌گرداند.»

درباره ازدواج خودشان میفرمودند: من که خواستم ازدواج کنم فقط ایمان برایم مهم بود، به اینکه عیال ما مؤمنه باشد، و اما اینکه صاحب مال و

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۳۳.

جمال باشد ابداً در نظرم نبود و برایم اهمیّت نداشت. و ظاهراً روی همین جهات بعد از اطلاع بر تقوا و صلاح مرحومه والده ما، به دیگر جهات التفات ننموده بودند و با وجود آنکه شرعاً جائز است که قبل از دواج داماد همسرش را دیده و از محاسن ظاهر وی مطلع گردد، ایشان اصلاً در این جهت اقدام ننموده بودند.

در مورد ازدواج سادات نظرشان مانند پدر بزرگوارشان مرحوم آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی رضوان الله علیه این بود که فقط با سادات ازدواج کنند و بر این معنا در فرزندان خود تأکید داشتند. لذا برای تمام فرزندان ذکور و إناث از سادات همسر انتخاب نمودند.

میفرمودند: عروس و داماد هرچه بیشتر کفو و هم شأن و هم درجه باشند بهتر است و شرافت سادات اقتضاء می کند که در درجه اول با سادات ازدواج نمایند؛ سید کفو سیده و سیده کفو سید است و هر دو از اولاد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بوده و از نور آن حضرت بهره مند هستند. اگر پدر و مادر هر دو سید باشند نسلشان خیلی بابرکت تر می شود و فرزندانشان از نورانیّت بیشتری برخوردار میگردند.

میفرمودند: سادات امّی نیز از ذراری حضرت زهراء سلام الله علیها بوده و نسبت بدان حضرت محرمند و احکام ذراری بر ایشان هم بار می شود، ولی ترجیحاً بهتر است که برای ازدواج از سادات اُبی انتخاب شود.

از برخی از روایات نیز حسن ازدواج بنی هاشم با یکدیگر استفاده می شود؛ مانند حدیث مروی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که: **أَنَّه نَظَرَ النَّبِيَّ إِلَى أَوْلَادِ عَلِيٍّ وَ جَعَفَرٍ فَقَالَ: بَنَاتُنَا لَبِنَاتِنَا وَ بَنُونَ لَبِنَاتِنَا.**<sup>۱</sup> «حضرت

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۹۲.

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به اولاد حضرت امام علی و اولاد جعفر طیار نگاه کردند و فرمودند: دختران ما برای پسران ما و پسران ما برای دختران ما می باشند.»

روی همین اصل به نقلی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هفت یا هشت تن از دختران خود را به عقد بنی عبدالمطلب درآوردند.<sup>۱</sup> جهت دیگری که در ازدواج فرزندان در نظر داشتند این بود که از خانواده‌های اصیل و سادات صحیح‌النسب عروس و داماد بگیرند. دوست داشتند که دامادهایشان طلبه باشند، و از طلاب درس خوان و فاضل و باتقوی. حتی ترجیح می دادند که دامادها و عروسها همه از بیوت اهل علم باشند؛ به این جهات دقت می نمودند، ولی جهات مادی اصلاً و ابداً برایشان اهمیت نداشت.

در مورد مهریه مقید بودند که مهر السنّه باشد،<sup>۲</sup> نه بیشتر و نه کمتر.

۱. مرحوم مجلسی در بحارالأنوار از مناقب روایت می فرماید که: و زَوْجِ ثَمَانِي بَنَاتٍ: زَيْنَبُ الْكُبْرَى مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، وَ مَيْمُونَةُ مِنْ عَقِيلِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَقِيلٍ، وَ أُمُّ كَلْثُومِ الصُّغْرَى مِنْ كَثِيرِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ، وَ رَمَلَةُ مِنْ أَبِي الْهَيْبِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ، وَ رَمَلَةُ مِنْ الصَّلْتِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ نُوفَلِ بْنِ الْحَارِثِ، وَ فَاطِمَةُ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ.

و روایت میکند که: وَ أُمُّ كَلْثُومِ الْكُبْرَى تَزَوَّجَهَا عُمَرُ. وَ ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ النَّوْبَخْتِيُّ فِي كِتَابِ الْإِمَامَةِ: أَنَّ أُمَّ كَلْثُومٍ كَانَتْ صَغِيرَةً وَ مَاتَ عُمَرُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا، وَ أَنَّهُ خَلَفَ عَلَيَّ أُمَّ كَلْثُومٍ بَعْدَ عُمَرَ عَوْنُ بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَبْدِاللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ. (بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۹۱ و ۹۲)

۲. در کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام در عداد پیشنهادهای خود به رهبر فقید انقلاب میفرماید:

«هجدهم: ترغیب امت مسلم به «مهر السنّه».

⇨

⇨ امروزه مهریه دختران بطور سرسام‌آور بالا رفته است و بدین جهت مانع عظیمی در سرراه ازدواج واقع شده است. در حقیقت ازدواج و نکاح را مبادله دختر با مهریه می‌دانند، و هرکس می‌خواهد شرف و عزت خود را به ذی‌قیمت بودن دختر خود که مساوق با مهریه بیشتر است حفظ کند، و از این راه، تنافس و خودفروشی و منیت، بازاری گرم پیدا نموده است. هر دختری که شوهر میکند، می‌خواهد مهرش از آقران وی افزون باشد. و این چند پی‌آمد نکوهیده را در بر دارد:

**اول:** سدّ باب نکاح و سدّ تکثیر آن، در حالیکه شارع اسلام امر به نکاح و تسریع و تکثیر آن نموده است.

**دوم:** عدم تمکّن مردان از پرداختن مهریه که باید نقدینه‌ای باشد که به زنان تقدیم می‌دارند، و بجای آن، مهر بر ذمه و دین نشسته است؛ یعنی مهریه در ذمه زوج تعلق می‌گیرد تا بعداً بپردازد. و این خود چند عیب مهم دارد:

زیرا اولاً: مهریه‌های سنگین برای مرد قابل پرداخت نیست، فلهدا متمکّن از أداء آن نمی‌شوند تا بمیرند و یا زن بمیرد. و در آن صورت هم چون سنگین است چه بسا ورثه قادر بر پرداخت آن نیستند، و تا آن زمان هم خود مالیه معتناهی که بتواند ادا کند بدست نیاورده است. و چه بسا اینگونه مهریه‌ها که عاده زوج قادر بر اداء آن نیست موجب ابطال مهریه در عقد می‌شود - اگر نگوئیم: موجب بطلان اصل عقد نکاح است - و این عقد از مهرالمسمی به مهرالمثل تنزل پیدا می‌نماید.

و ثانیاً: در شب مذاکره و معارفه فیما بین أرحام زوجین که به شب «بله بران» معروف است، بجای صمیمیت و محبت، تباغض و منیت و خودفروشی در مذاکرات فیما بین صورت می‌گیرد؛ زیرا خاندان عروس تا حدّ امکان سعی می‌کنند خود را ذی‌ارج قلمداد کنند و با شواهد و أمثال و کسب و شهرت و سائر امور اعتباریه، دختر خود را گرانقدر و پربها جلوه دهند، تا مهریه‌ای را که می‌خواهند بر آنها قالب زنند، جای خود را بگیرد. و خاندان داماد نیز برای آنکه زیاد نیاخته باشند، تا سرحدّ قدرت برای شکستن دعاوی مقابل می‌کوشند و با شواهد و أمثال و بیان نمونه‌ها می‌خواهند قدر واقعی دختر را بنمایانند، ⇨

.....

⇨ بلکه در برابر حریف، او را از آقران عادی خود پائین تر آورند تا کمتر بپردازند. و در حقیقت مجلس معارفه که باید یک مجلس صفا و محبت و یک محفل انس و پیوند میان دو خاندان تازه به هم پیوسته باشد، به یک مجلس خودفروشی و شخصیت طلبی و خودنمایی و ارائه کالا در برابر گرانترین قیمت در بازار عرضه، و اگر اغراق نگوئیم، مثل بازار خر فروشان که آنها را به حراج می گذارند و با چوبه حراج به بالاترین قیمت می فروشند، خواهد شد؛ یعنی نکاح که یک امر عبادی و سنت حسنه است تبدیل به یک دکانداری و بازار خرید و فروش امتعه می گردد و دختر معصوم جوان نیز شهید افکار جاهلی اقوام خود شده و مانند کالا باید به بازار عرضه تقدیم شود؛ کجا رفت شرف انسانیت؟! کجا رفت روح پیوند و پیوستگی!؟

مجلس مذاکره و معارفه و تعیین مهریه که اولین محفل انس و جمعیت، میان این دو گروه است، باید از بالاترین ارزشهای انسانیت و ایثار و گذشت و محبت و صمیمیت و پیوند دوستی و عقد مؤلفت و مؤانست برخوردار باشد؛ اینست روح اسلام، اینست آن آئین پاک سروری، اینست سیره سروران و اولیاء گرامی!

و ثالثاً: مهریه سنگین پیوسته دختر را متجبر و در برابر شوهر مستکبر می دارد و روح تواضع و خشوع را از او می گیرد، و پیوسته دختر به اکتفاء مهریه سنگین خود و عدم امکان پرداخت شوهر، او را در امر و نهی و جبروتیت قرار می دهد. و مرد نیز از اول عقد، خود را زیر بار سنگین مهریه مشاهده میکند و مهریه سنگین عقده ای بر دل او می گردد.

سوم: سنگرگرفتن مرد و زن در برابر هم؛ چون از وهله اول، زن خود را باری و وزنه ای در مقابل مرد می داند، مرد نیز زن را وجود تحمیلی بر خود نظر می کند. این دو نگرش خدای ناکرده در اثر مختصر اختلافی شدید می شود و روزه روزه به تزیاید می گذارد. این عقده قلبی دیگر از تحمّل بیرون می رود و موجب بغض و بدبینی می شود. مرد می بیند که زن بر او تحمیل است و زن می بیند که با این همه مشکلات و مهریه، مرد از او نفرت دارد. این زندگی رو به فرسایش می رود؛ کم کم زن خسته و ملول می شود و مرد هم از خدا می خواهد این بار تحمیل را فرو گذارد؛ زن می گوید: مالم حلال، جانم آزاد.

⇨

⇨ در این صورت بدون پرداخت مهر، با هزار دغدغه و مشکل هر دو از هم جدا، و آن محبت منتظره تبدیل به عداوت، و زندگی مجتمع مبدل به تفریق می شود؛ اینست نتایج مهریه سنگین!

تمام این مصائب و مشاگل از این رخ داده است که عنوان نکاح و ازدواج در میان مردم، عنوان مبادله و معاوضه را پیدا نموده است. اما اگر بدانند و بفهمند که این عنوان غلط است؛ نکاح یعنی عبادت الهی، و سیر در مدارج و معارج کمال انسانی، و ایجاد مثل و خلیفه خداوندی در روی زمین، و زندگی مشترک بر اساس محبت و مودت و ایثار و تحمل مشاق در راه به ثمر رسانیدن، و پرورش و تربیت اولاد که اعظم نتایج عالم خلقت است، دیگر صددرصد موضوع عوض می شود و به دنبال آن حکم عوض می شود.

غایه الامر چون در ظاهر بواسطه عمل نکاح تصرفی از مرد در زن صورت می گیرد، مرد به عنوان هدیه چیزی نفیس و ارزشمند به او پیشکش و تقدیم می دارد.

این هدیه همان عنوان مهر است که بصورت طلا یا نقره و یا کتاب علم و یا تعلیم قرآن و امثالها می باشد که باید نقداً داده شود، و همین مقدار اگر بر ذمه در صورت عدم قدرت تعلق گیرد نیز دارای اعتبار خواهد بود.

و از همه عالی تر و برتر «مهرالسنة» است که عبارت است از پانصد درهم شرعی، معادل با سیصد و پنجاه مثقال شرعی، و معادل با دو بیست و شصت و دو و نیم مثقال صیرفی از نقره مسکوک.\*

مهری که معادل با قیمت زره مولی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. و با فروش آن بواسطه سلمان فارسی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدان، پیوند عقد زواج بضعه مطهره خود، شفیعه روز جزا، سیده النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها را استوار نمود، و بر این منهج راستین، مهریه بانوان امت خود را سنت فرمود.

در این صورت زنان امت رسول خدا به پیروی از دختر رسول خدا، و مردان امت به پیروی از امیرالمؤمنین علیه السلام و از بنیادگزارنده آئین پاک محمدی (از سنت خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) اگر مهریه خود را مهرالسنة قرار دهند، تمام این ⇨

در ازدواج صباپای خود همینطور عمل کردند، و در ازدواج فرزندان ذکور نیز مایل بودند همینطور باشد، ولی میفرمودند: اگر خانواده عروس قبول نکردند

⇐ اشکالات مرتفع خواهد شد.

این حقیر مهریه تمام دختران خود را مهرالسنة نموده‌ام، و مهریه عروسان خود را نیز مهرالسنة کرده‌ام. و تا بحال از دوستان و آشنایان و افرادی که بر این منهج اطلاع یافته و مراجعه نموده‌اند، صدها نفر مهریه‌هایشان مهرالسنة بوده است، و لله الحمد و له المنة همه با خیر و برکت و عافیت و زندگی‌های توأم با مسرت و شادکامی و مواهب الهیه بوده است.

نمی‌خواهم عرض کنم که حتماً و بطور وجوب و إلزام باید مهریه‌ها را به مهرالسنة ارجاع داد، بلکه می‌خواهم بگویم: با پیشنهاد به دختران و خاندان عروس در موقع ازدواج، و با بیان این خصوصیات و به جهت علوگفتار رسول خدا، و عظمت این سنت سنیه و ایتت این رویه راستین، خود دختران در انتخاب مهر السنة پیشقدم بوده‌اند و افتخار خود و اقوام خود را فراهم آورده‌اند.

و هر کس از این طریق و روش مطلع شده است آنرا پسندیده و تقدیر نموده است، حتی بعضی از مخدراتی که با مهریه‌های سنگین ازدواج کرده‌اند، طالب شده‌اند که شوهرانشان آنرا طلاق دهند و سپس به جهت مبارکی و میمنت این مهریه که مهریه اول زن عالم امکان: سیده نساء أهل الجنة است، دوباره به نکاح شوهران خود برگردند، ولی بنده به آنها گفته‌ام: طلاق امر محبوبی نیست، و برای این منظور مطلوب نیست، شما اینک آن مهریه را با شوهرانتان به مهرالسنة مصالحه کنید، همان ثواب و اجر را خواهید داشت.»

(وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۰۴ تا ۳۰۸)

\* آنچه مرحوم والد قدس سره در اینجا مرقوم فرموده‌اند مبتنی بر نظر مشهور و مسلم میان متأخرین است که هر مثقال شرعی را سه چهارم مثقال صیرفی دانسته‌اند، ولی سابقاً در بحث از معنای «مد» و «صاع» گذشت که صحیح اینست که هر مثقال شرعی حدود ۴/۲۵ گرم (حدود نهم مثقال صیرفی) و هر درهم حدود ۲/۹۷ گرم است و بنابراین مبلغ مهرالسنة که پانصد درهم از دراهم زیاد است حدوداً معادل ۱۴۸۵ گرم می‌شود.

اصرار نباید کرد.

جهیزیّه‌ای که برای صبایا تهیّه می‌کردند، به نحو متعارف و به مقداری که نیازهای خانه را برطرف کند بود، نه جهیزیّه‌ای سنگین و دارای تجمل و نه بسیار ساده و فاقد نیازهای عادی زندگی.

می‌فرمودند: اصل تهیّه جهیزیّه و هدیه دادن آن به عروس و گرفتن مجالس عروسی سنت و مطلوب است، و مستحب است برای نکاح ولیمه داده شود، ولی این امور نباید سبب تحمیل مخارج بر زوجین یا خانواده ایشان شود؛ اگر تمکن مالی برای زوجین بود که در حدّ متعادل جهیزیّه‌ای تهیّه کنند یا مجلسی بگیرند خوب است، ولی اگر بنا باشد برای برگزاری مجلس یا تهیّه جهیزیّه، زیر بار قرض و فشار مالی بروند و آرامش پدر عروس یا داماد تا مدّتها برای ادای این دیون از بین برود، اصلاً صحیح نیست. اگر این امور برای داماد یا خانواده عروس موجب مشقّت و سختی است باید دقت نمود تا مبادا بر ایشان تحمیل شود؛ زیرا زوجین با جهیزیّه‌ای در حد ضروریات زندگی نیز می‌توانند زندگی کنند و با دعوت کردن بستگان درجه یک طرفین نیز استحباب شرعی ولیمه حاصل می‌شود و در این شرایط بیشتر از آن مطلوب نیست.

به همین منوال، از اموری مانند تزئین با گلهای طبیعی که هزینه‌ای سنگین و عمری کوتاه دارد و مصداق اسراف است، به شدّت نهی می‌فرمودند.

مجالسی که ایشان برای عقد و عروسی می‌گرفتند مجالسی بود مصفاً و نورانی و دور از زرق و برق، که آثار اخلاص از آن آشکار بوده و آداب و رسوم اسلامی را در برگزاری مجلس و پذیرایی از میهمانان کاملاً رعایت می‌نمودند.



بنای ایشان در این مجالس نیز همچون همهٔ امور بر آن بود که مجلس از آغاز تا پایان مذکور بالله باشد و توجه به خداوند و اولیاء آن در مجلس حاکم باشد.<sup>۱</sup>

از عقدنامه‌ای که برای مجلس بله‌بران و عقد می‌نوشتند و خطبهٔ عقدی که می‌خواندند و کارتی که به عنوان دعوت‌نامه برای میهمانان می‌فرستادند، تا خود مجلس و مدیحه‌سرای اهل بیت علیهم‌السلام در مجلس و اقامهٔ نماز در اول وقت و نشست و برخاست‌ها، همه و همه به همین نحوه بود.

در نوشتن عقدنامه و دعوت‌نامهٔ مجلس عروسی اسلوبی خاص و بسیار شیرین، توحیدی و ولایی و آموزنده داشتند که چون می‌تواند الگویی برای دیگر مؤمنین باشد مناسب است در اینجا متن یکی از عقدنامه‌ها و دعوت‌نامه‌هایی که ایشان نوشته‌اند آورده شود.<sup>۲</sup>

متن ذیل متن عقدنامهٔ آخرین فرزند ایشان، همشیرهٔ کوچک ما است که با خط مبارک خودشان در اینجا درج می‌شود:

۱. میفرمودند: نسبت به مجلس مخدرات امر سهل است و چون نوعاً نوعاً نوعروس جوان می‌خواهد از خانوادهٔ پدری دل‌کنده و برای همیشه جدا گردد و این مسأله برای او سخت است شارع مقدس ترخیص فرموده که مجلس مخدرات با شادی و خوشی و خواندن اشعار همراه باشد، مشروط به آنکه صوت مطرب و لهوی و غناء و مضامین باطل یا همراه رقص نباشد و صدا به گوش نامحرمان نرسد. حتی میفرمودند: مانعی ندارد که همراه با خواندن شعر بر چیزی مثل قابلمه که از آلات لهو نیست بزنند، به گونه‌ای که صوتش مطرب نباشد.

۲. البته ایشان به حسب مقامات، ممکن بود متن مزبور را کوتاه‌تر یا مفصل‌تر نمایند.

ص ۱

هُوَ الْمَوْلُفُ بَيْنَ الْعُلُوبِ بِعَالِيهَا  
 عَقْدَنَامَهُ غَضْرَةً مَبْلُورَةً رُشِيَّةً مَبْدُوعَةً  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِفْتِنَا حَاضِرًا بِذِكْرِهِ؛ وَاعْتَصِمَا بِرَبِّهِ خَيْرًا  
 وَلِحَمْدِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ اِقْرَارًا بِرُبُوبِيَّتِهِ؛ وَغَايَةً لِدَعْوَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ  
 قَالِ عَزَّ وَجَلَّ قَائِلٍ: وَاجِزْ دَعْوَاهُمْ اِنْ اَمْسَكَ اللَّهُ رِجْلَيْهِمَا  
 جِدَاءً لِيَصِلَتْ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ بِعَقْلِهِ جَلَّ وَعَزَّ: مُرَادًا قَوْلَ رَبِّ جَبْرِي  
 حَمْدًا اَزَلِيًّا اَبَدِيًّا سَرْمَدِيًّا لَا مَنَعَتْهُ لِامْتِدَائِهِ وَلَا غَايَتُهُ  
 لِيُدْرِكَ؛ بَارِيُّ السَّمَاوَاتِ؛ وَاحِي الْمُدْحَوَاتِ؛ خَالِقُ الْأَرْضِ  
 وَالسَّمَوَاتِ؛ وَالْخَالِقُ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَيَجْعَلُهُ نَسَبًا وَصِهْرًا؛  
 وَالْجَاعِلُ لِلنَّامِ مِنْ اَنْفُسِنَا اَزْوَاجًا لِنَتَكُنَّ اِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَنَا  
 مَوَدَّةً وَرَحْمَةً.

قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى شَأْنُهُ:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَيَجْعَلُهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ

ص ۲

بِأَفْخَرِ الْعَشِيرَةِ الْفَخَامِ شَرِيفِ بَدَارِ آقَا سَيِّدِ أَحْمَدِ حُسَيْنِي رَأْسِ بَيْتِ بَعَالِيهِ

رَبِّ قَدِيرًا .

وَقَالَ: وَمِنْ آيَاتِنَا أَنْ خَلَقْنَا لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا  
إِلَيْهَا وَحَبَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ .  
وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى خَيْرِ مَنْ أَوْقَى جَمَاعِيعَ الْكَلِمِ وَفَضَلَ الْخَطَابِ  
الْمُسْتَسْتَنِّ بِالسَّنَنِ الْإِلَهِيَّةِ حِطًّا لِنِظَامِ الْعِبَادِ وَفَوْزِهِمْ فِي الْمَعَانِ  
الْعَالِيَةِ بِقَوْلِهِ الْحَقِّ وَكَلَامِهِ الصِّدْقِ: الذِّكَا حُ سُنَّتِي فَمَنْ غِيبَ  
مَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي .

سَيِّدِنَا الْأَعْظَمَ وَنَبِيَّنَا الْأَكْرَمَ؛ أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمَكْرَمِينَ؛ وَ  
أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِينَ؛ الرَّسُولِ النَّبِيِّ الْمَلِكِيِّ الْمَدِينِيِّ الْأَبْطَحِيِّ  
الْقُرْبِيِّ صَاحِبِ لِرَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْحَمِيدِ؛ ابْنِ الْقَاسِمِ  
وَعَلَى الْحَمْدِ الْمَجِيدِ وَعَلَى الْإِلَهِ الْأَمْنَاءِ الْمُعْتَبَرِ .

عقدنامه بخندۀ بجله در شیزه سیده خانم حسین طهرانی در <sup>ص ۳</sup> سالها

بِسْمِ ابْنِ عَمْرٍو وَ اَخِيهِ وَ صَهرِهِ وَ وصِيهِ وَ وزيرِ وَ خَلِيفَتِهِ  
 فِي اُمَّتِهِ وَ وِزِيٍّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌّ ابْنُ  
 اَبِي طَالِبٍ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ اِمَامِ الْمُؤَدِّينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ  
 وَ سَيِّدِ الْوَصِيَّةِ وَ قَائِدِ الْفِرِّ الْمَجَلِينَ .  
 وَ عَلَيَّ الْاُحَدِ عَشْرًا مِنْ قُلُوبِ الْاُمَّةِ الْهُدَاةِ الْمُعْتَمَدِينَ  
 لَا سِيَّما بَقِيَّةِ اللهِ تَعَالَى فِي الْاَرْضَيْنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ  
 مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ  
 وَ جَعَلَنَا مِنْ شِيَعَتِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ نَا صِرِيهِ وَ الذَّائِبِ عَنْهُ .  
 وَ بَعْدُ بِرَأْسِاسِ بِيْرُوِيٍّ اِزْ كِتَابِ الْاَلِيِّ قُرْآنِ  
 كَرِيمٍ وَ تَبَعِيَّتِ اِزْ سُنَّتِ سَنَنِئِ بِيْمَبْرُكِرَاغِي وَ مِنْهَاجِ اُمَّةِ  
 طَاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْنَا اَجْمَعِينَ ؛

ص ۴

بِأَخْرِ الْعَشِيرَةِ الْفِخَامِ شَرِيعِدَارِ آفَا سَيِّدِ أَحْمَدِ حُسَيْنِ دَامَتْ بَعَالِيهِ

در اوقات خوش و آوازی مبارک عید غدیر خم عید اکبر  
که نامش روز عید معهود، و میثاق مأخوذ، و جمیع مشهور است  
در سنه یک هزار و چهار صد و سیزده از هجرت حضرت  
مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْمَلَائِكَةِ الْعَلَّامِ بِهِ  
مَدِينَةُ طَيْبَةٍ (يَتْرِب)

بیمارگی و مینت و حُسن عاقبت و عافیت و آرزین و زنده گی  
تمام با کامرانی و کامروائی و بهجت و مسرت و فراغ بال؛ و  
سکینت خاطر و آرامش دل و تمتع از جمیع مواهب الهیه  
و نوریه و اخرویه؛ جسمیه و روحیه، ظاهریه و باطنیه، و  
استدراک از فیوضات ربانیه، و نفعات قدسیه، و  
اولا و صالحه؛ و اخلاف شایسته؛ و ارتقاء به اعلای درجه

عقدنامهٔ محمد مجلّه دروشیزه سیده خانم حسینی راست معالیها

از مقام امانت ، و وصول به اقصی رجب کمال و طیّ مدّاح  
و معراج استعداد ، و فوز به ارقی فرزه فعلیت و عمران و  
توحید حضرت حقّ متعال .

و ظلّ عنایات خاصّه و الطاف کامله حضرت بقیة  
تعالی ارواحنا فداه ، عقد از دواج و زینت همیشگی ، و  
پیوند دائمی واقع میگردد فیما بین محمد مکرمه معظمه  
علیّه‌السلام سلالة العترة الطاهرة الدرّة المکنونة العزّة  
خانم دروشیزه سیده حسینی شیخی ابائی مجازی طهرانی  
دامت معالیها . صبیّه عبیده ائیم المعترف بالاثم والمقرّ بالعبودیة  
المستی السید محمد الحسین الحسینی الطهرانی عنی الله عن حمّایمه  
و جعل بقیة آیام خیرا من سوا الفینة فزید فرس و ساوه  
آیة الله المأضی : المرحوم الحاج السید محمد الصادق الطهرانی ؛

ص  
توجه احوال مرحوم والدین  
آیت مداح سید محمد صادق  
علامه مرحوم آقا حاج آقا  
طهرانی دروشیزه سیده  
نست نقباء البشر حج  
ص ۱۳۸۸ در نموده است .

ص ۶

بِأَخْرِ الْعَشِيرَةِ الْغِيَامِ شَرِيفِ دَارِ آتَا سَيِّدِ أَحْمَدِ حُسَيْنِيِّ دَارِ مَعَالِيهِ

ص  
توجه: خواهان حیدر با دو هم  
آری اسرار العظمی (ارجمت)  
را نیز در نقباء البشر: ۲۳  
ص ۵۵ و ص ۵۶ در شماره  
۵۵ آورده است.

تَجَلَّى الْخَبْرِ الْعَلَمِ وَالطُّورِ الْأَخْفِ أَيْتَامِهِ الْعَظَمِيِّ: السَّيِّدِ إِبْرَاهِيمِ  
الطَّهْرَانِيِّ تَلِيدٍ وَصَهْرًا أَيْتَامَهُ الْمَجْدُودِ الشِّيرَازِيِّ: الْمِيرْزَا أَحْمَدِ

الْحَسَنِ عَلَى رَبِّيَّتِهِ أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُمْ وَضَاعَفَ رِجَابَهُمْ

ص  
شرح: اعمال آری اسرار بزرگوار  
توجه: خواهان حیدر با دو هم  
آری اسرار العظمی (ارجمت)  
را نیز در نقباء البشر: ۲۳  
ص ۵۵ و ص ۵۶ در شماره  
۵۵ آورده است.

بِأَثَابِ أَحْمَدِ الْمُغَلَّبِيِّ مَجْلِيَّتِهِ الشَّيَابِ سَيِّدِ الْبَرَّةِ الْكَلَامِ

فَخِرُ الْعَشِيرَةِ الْغِيَامِ جَوْهَرِ النَّبَا مَعَهُ وَالْفَضْلِ وَالشَّرَفِ: السَّيِّدِ أَحْمَدِ

الْحُسَيْنِيِّ جَعَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِينَ وَالْأَوْلِيَاءِ الْمُقَرَّبِينَ فَرَزَنْدِهِ وَمَنْدِ

حِيمِهِ سِرُّرِ أَرْغَمْدِ كَرَامِيِّ الْحَاجِّ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ الْحُسَيْنِيِّ أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ بِوَجْهِ السَّيِّدِ

الْمُعْظَمِ الْمُحْتَرَمِ الْمَلِكِ الْحَاجِّ السَّيِّدِ عَلِيِّ صَا الْحُسَيْنِيِّ دَامَ عِزُّهُ وَعِلاَهُ وَسَبْطِ

خَيْرِ الْحَاجِّ وَالْعَارِ وَنُحْبَةِ الزُّهْرَاءِ الْكَلَامِ الْحَاجِّ الْحُسَيْنِيِّ مِيرْزَا عَلَاءِ بَيْتِكَ

بِهِ صِدَاقٍ مَعْلُومٍ وَمَهْرٍ مَعَيَّنٍ: يَكْمَلُ قُرَّةَ أَنْجُو وَهَمَّ

لِسُنَّةِ

که عبارت می باشد از: یا ضد زهرم شرعی؛ معادل با سیّد  
و پنجاه مثقال شرعی؛ و معادل با درویش و شصت و دو دریم مثقال

عقدنامه خنده مجله در شیزه سیده خانم حسین طهرانی در استماعها

صیرفی از نفقه مسکول

مهری که معادل با قیمت فروش زیزه مولی امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ و با فروش زیزه توسط سلطان ناری، رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بر

پویغند زواج بجنه مطهره خود شفیعه روز جزا سیده نساء فاطمه زهراء سلام الله علیها را استوار نمود؛ در بر این منج راسین زیزه بانوان است خود را

سنت فرمود . خداوند معال غنمت الاله و عکت انماؤه؛ این عقد فرزند

بارک؛ و این پویغند را امیرین گردانند؛ و در ظل توجهات شاه و عتبات

و کاند مقام ولایت مطلقه کلیه الهیه، توأم با خیر و عایت و زید رحمت

و بکت قرار دهد؛ و با در عار خیر بزرگان و سروران حاضران از ردو طائفه

مقرون به سعادت فرماید .

و با انیلاف و استیناس بر پای محبت استوار کند؛ و این فرها و در داد

صد  
چون یک  
در شغال  
نابون  
کلیت  
یعنی در هم  
سگبید  
شرعی معادل  
شرعی خواهد شد  
۵۰۰ x ۱۰ = ۵۰۰۰  
و چون شغال  
مثلاً ۲۰ x ۱۰ = ۲۰۰  
در شغال صیرفی است  
سید و بنا به شغال  
بارد است  
شغال صیرفی سگبید  
۳۰۰ x ۳ = ۹۰۰



ص ۸  
 بِأَخِي الْعَشِيرَةِ الْفَخَامِ شَرِيفِ تَهْدَارِ آقا سَيِّدِ أَحْمَدِ حُسَيْنِيِّ دَامَ بَعَالِيهِ

جَزِيئَةً رَاقِدُونَ بِهِ وَدَّ وَحُبَّتْ كَلِمَتُهُ خُودِ فَرِيَادِي .

اللَّهُمَّ ءَ الْفِ بَيْنَهُمَا يَا خَيْرَ إِثْلَافٍ وَءَاخِرِ بَيْنَهُمَا

بِأَفْضَلِ اسْتِنَاسٍ؛ وَءَامَلًا تُلُوُّبُهُمَا مِنْ عِيَالِكَ وَتَقِينِكَ وَرَحْمَتِكَ  
 وَفَاضِلِ رُؤْيَا؛ وَأَيُّهُمَا فِي طَيِّ مَدَاجِ الْعِلْمِ وَالْيَقِينِ وَتَسَدُّهُمَا

عَلَى صَعُودِ مَعَاجِرِ عِرْفَانِكَ وَالذَّرْوَةِ الْعُلْيَا مِنَ الْمَعْرِفَةِ وَالتَّسْلِيمِ  
 وَالتَّقْوِيِّ؛ وَطُولِ عُمْرِهِمَا وَطَيْبِ نَسْلِهِمَا وَارْزُقَهُمَا أَوْلَادًا

صَالِحِينَ مِنْ عِبَادِكَ الْمُخْلِصِينَ وَأَوْلِيَاءِكَ الْمُقَرَّبِينَ !

وَصَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ !

كَتَبْتُ بِيَمِينِهِ الدَّائِرَةِ الرَّاجِحِ عَفْوَرِيهِ الْكَرِيمِ السَّيِّدِ  
 مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطَّهْرَانِيِّ فِي بَلَدَةِ سَكَنَاهُ وَنَادِيَاتِهِ

وَجَلَّ هَجْرَتُهُ : الْمَشْهَدِ الْمُقَدَّسِ الرَّضْوِيِّ عَلَى شَاحِدِهِ

ءَ الْآلِفِ الْحَبِيئَةِ وَالسَّلَامِ فِي بِلَدَةِ ٢٠ شَرْذِي الْحُجَّةِ الْكُرَامِ كَنْزَارِ وَجِهَارِ صَدْرِهِ  
 بِهَجْرَتِهِ قَرِيْبِهِ لِعَبْدِ الرَّاجِحِ الرَّبِّ الْغَنِيِّ



متن ذیل متن دعوت‌نامه‌ای است که برای مجلس ازدواج این حقیر مرقوم فرمودند، و در آن زمان برای بسیاری از اقوام و میهمانان مُعجب بود که ایشان به جای استفاده از الفاظ مرسوم به این شکل مرقوم نموده‌اند:

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»

از فرمایشات رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِی الْاِسْلَامِ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنَ التَّزْوِیجِ**. «هیچ پایه‌ای در اسلام بنا نشده است که در نزد خداوند متعال از ازدواج پسندیده‌تر باشد.»

و از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ازدواج کنید که پیوند ازدواج سنّت رسول خداست. و رسول خدا مکرّر می‌فرمود: هر کس دوست دارد که از آئین من پیروی کند بداند که از آئین من سنّت ازدواج است.

با تقدیم سلام و تحیّت و اکرام

بنا به پیروی از کتاب خدا و سنّت پیامبر گرامی و منهاج پیشوایان دینی سلام‌الله‌علیهم‌أجمعین و با استمداد از نفحات قدسیّه و أطفاف ربّانیّه مقام ولایت کلیّه مطلقه حضرت ولیّ عصر حجّه‌بن‌الحسن‌العسکری عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف مجلس پیوند زواج بین دونوباوه از شجرهٔ سیادت منعقد می‌گردد. برای مزید خیر و سعادت و نزول برکت و رحمت انتظار می‌رود که با مقدم همایون خود این محفل انس را مزین فرموده و بر مراتب نورانیّت آن بیفزائید. «(در ذیل آن، نام دو خانوادهٔ زوج و زوجه و سپس زمان و مکان پذیرائی درج شده است.)»

در کارتهائی که بعدها می‌نوشتند همین متن را استفاده میکردند البتّه با تغییراتی جزئی و با اختصار. ایشان مقید بودند که فقط از تاریخ هجری قمری استفاده نمایند، و در اواخر حتم داشتند که ساعت مجلس را نیز بجای ساعت ظهرکوک بر اساس اوقات نماز درج کنند؛ مانند یک ساعت به غروب تا

دو ساعت پس از غروب.

### دخالت نمودن والدین در زندگی فرزندان

نظرشان این بود که دوران عقد نباید طولانی شود و فاصله میان عقد و عروسی را دو تا چهار ماه معین میکردند و میفرمودند: به تجربه ثابت شده است که طولانی شدن فاصله عقد و عروسی زمینه اختلافات را فراهم می‌نماید و زندگی‌ها را سرد نموده و در بسیاری از موارد به طلاق منجر می‌نماید و بر این مسأله شواهد بسیاری وجود دارد.

گاهی که کسی می‌گفت: می‌خواهیم یک سال در عقد بمانیم، نهی کرده و میفرمودند: داماد و عروس باید زود به منزل بروند و از پدر و مادر جدا شوند و با هم بیشتر انس بگیرند و خودشان با هم امر زندگی را تدبیر کنند و از اظهار نظرهای اطرافیان به دور باشند تا محبتشان بیشتر شده و از معرض تصادم آراء سائیرین دور باشند.

میفرمودند: والدین باید زندگی زوجین را به خود آنها بسپارند؛ خصوصاً والدین عروس که چون خداوند امر زندگی و ولایت آن را به دست داماد سپرده است باید به طور کلّ از اظهار نظر در زندگی زوجین کنار روند و امر را به دست زوج بسپارند و حتی گوش شنوایی برای درد دل‌های دختر نداشته باشند و اجازه ندهند که مطلبی در انتقاد از زندگی خود بیان کند.

در میان بستگان ما زن و شوهری بودند که در آغاز ازدواج، عروس بسیار نوجوان و در حدود دوازده ساله و شوهرش کمی سخت‌گیر و تندخو بوده است. در همان دوران یک بار که عروس طاقت نمی‌آورد و به قصد شکایت به منزل پدرش می‌رود پدر عروس که از علماء بزرگ بوده‌اند تا وی را می‌بیند، برای ترساندن وی عصایش را بلند می‌کند و دنبال وی کرده و می‌گوید: من تو را با

لباس سفید عروسی فرستاده‌ام و با کفن باید برگردی، برو به خانه‌ات و اگر دوباره به اینجا بیایی که از شوهرت شکایت کنی با همین عصا بر سر تو می‌زنم. و عروس هم که دختری نوجوان بوده از ترس فوراً برمی‌گردد.

نقل می‌کردند که: همین یک بار بود و بس، و برای همیشه روابط آن زوجین اصلاح شد و عروس فهمید باید خودش را همانطور که خداوند متعال خواسته با رضای شوهرش هماهنگ کند و تسلیم امر او باشد و از خود در برابر او رأی و نظر نداشته باشد و برای همیشه با آرامش زندگی نمودند.

این روش علمای سلف الگویی برای دیگران است که دختران را تشویق به اطاعت از شوهر نموده و راه مخالفت را بر ایشان ببندند و اگر هم خواستند از مشکلات داخلی زندگی دختر مطلع شوند تا کمکی به داماد و دختر بکنند، به صورت غیر مستقیم و با لطائف الحیلی این کار را انجام دهند و نهایت تلاش را برای حفظ عزت داماد بنمایند.

اما امان از آن زمان که پدر و مادر زوجه، گوش شنوائی برای دردهای وی داشته باشند که او به مقتضای عواطف زنانه هر روز به جای آنکه خود را با شوهرش وفق دهد، در وهم و خیال خود مشکل جدیدی می‌تراشد و در بیرون از خانه به دنبال راه حل آن می‌گردد. هر روز آرامش زندگی کمتر شده و مشکلات افزوده می‌شود و روحیه سرکشی و عتوّ در زنی که باید سلم محض باشد بیشتر می‌گردد. همسری که باید نقائص و عیوب شوهرش را هم اگر دید، چشم‌پوشی کند و از آن راضی باشد، کارش به جایی می‌رسد که خوبی‌های وی را نیز در پندار خود خرابی تصوّر می‌کند و دائم از زندگی خود می‌نالند.

والدین اگر کمال دختر خود را می‌خواهند باید وی را به اطاعت از زوج تشویق نمایند و همیشه استقلال مرد را در زندگی حفظ نمایند.

### حقوق و وظائف زن و شوهر

میفرمودند: خداوند کمال و سلوک زن را در تواضع و اطاعت شوهر قرار داده است، و زن هرچه می خواهد از خداوند بگیرد، با تسلیم در برابر شوهر و رسیدگی به فرزندان و حمل و رضاع و تربیت ایشان باید بگیرد.<sup>۱</sup> زن باید در برابر مرد نرم و لین و خاضع و مطیع باشد. شاکله و فطرت مرد اقتضاء استحکام دارد و شاکله زن نرمی و تواضع را می طلبد. اگر هر دو بخواهند محکم و خشن باشند مانند دو مشتی می شود که به هم می خورند و هر دو درد می گیرد، ولی اگر یکی آب باشد و دیگری مشت هیچگاه دردی احساس نمی شود.

در زندگی زوجین جایگاه زن چون آب است که باید با لطافت و نرمی خود، آرامش را فراهم نماید؛ همانطور که فرزندان در ارتباط با والدین باید چون آب نرم بوده و در برابر خواسته والدین تسلیم محض باشند و اگر والدین در اثر کھولت سن تقاضاهائی ناصواب و مخالف حکمت دارند باز هم با گذشت و ایثار اطاعت مطلق نموده و رضای والدین را تحصیل نمایند.

علامه مجلسی در بحار الأنوار، از خصال صدوق از جابر جعفی از

حضرت امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

و لَا شَفِيعَ لِلْمَرْأَةِ أَنْجَحُ عِنْدَ رَبِّهَا مِنْ رِضَا زَوْجِهَا. وَ لَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَامَ عَلَيْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي رَاضٍ عَنِ ابْنَةِ نَبِيِّكَ. اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدَّأَوْحِشْتُ فَأَنْسَهَا. اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدَّهَجِرْتُ فَصَلِّهَا. اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدَّظَلِمْتَ فَأَحْكُمْ لَهَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.<sup>۲</sup>

۱. در کافی به سند صحیح از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: إِذَا صَلَّتِ الْمَرْأَةُ خَمْسًا وَ صَامَتْ شَهْرًا وَ أَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَ عَرَفَتْ حَقَّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْتَدْخُلْ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شَاءَتْ. (کافی، ج ۵، ص ۵۵۵؛ و من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۱)

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

«و هیچ شفیع برای زن در پیشگاه پروردگارش بهتر از رضایت شوهرش نیست. و هنگامیکه فاطمه زهرا سلام الله علیها از دنیا رفتند امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای سر آن حضرت ایستادند و عرضه داشتند: بارالها من از دختر پیامبرت راضی هستم. بار خدایا او تنها و غریب بود پس تو انیس و غمخوار او باش. بارالها همگان از او بریدند پس تو با او پیوند. بارالها همانا بر او ظلم شده پس تو برای او حکم بفرما که تو بهترین حکم کنندگانی.»

و نیز مرحوم کلینی در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت می کند که: **أَنَّ قَوْمًا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا رَأَيْنَا أَنَا سًا يَسْجُدُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَوْ أَمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا.<sup>۱</sup>**

«گروهی خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند و عرض کردند: ای رسول خدا! مردمانی را دیدیم که بعضی بر بعضی دیگر سجده می کردند. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: اگر امر می کردم شخصی بر شخص دیگری سجده کند همانا امر می کردم زن بر شوهرش سجده کند.»

و البته رسیدن به این درجه بسیار سخت است، تا حدّی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حسن تبعل و خوب شوهرداری کردن را برای زنان مصداق جهاد شمرده اند؛ و چنانکه کم اند مردانی که با همّت مردانه قدم در میدان جهاد نهاده و با تحمل مشاقّ و مشکلات به جهاد پردازند، بسیار کم اند زنان مؤمنه ای که توفیق حسن تبعل را یافته و حقّ شوهرداری را اداء نمایند.

میفرمودند: وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میفرمایند جهاد زن شوهرداری نیکوی اوست، معنایش آنست که آیات وارد در قرآن کریم درباره

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۰۸.

نبرد و جهاد فی سبیل الله را باید برای زنان درباره امر زندگی و تحصیل رضای شوهر خواند، و همان ثوابهایی را که خداوند به مردان در جهاد وعده داده، به زنان در خانه داری و شوهرداری نیکو و پسندیده وعده فرموده است.

مرحوم علامه والد در ازدواج صبایای خود بر این معنا بسیار مواظبت داشتند که مبادا امری صورت بگیرد که مخالف رضای داماد باشد و در آمد و شد صبایایشان به منزل ایشان همیشه امر را به عهده اصهار مکرّمشان گذاشته و هیچگاه نسبت به دختران خود در این جهات امر و نهی نداشتند و ایشان را به اطاعت کامل از شوهران و تحصیل رضای ایشان دعوت می نمودند.

در مقابل، به مردان نیز نسبت به همسرانشان بسیار سفارش میکردند. میفرمودند: مرد مدیر و مسؤول و قوام خانه است و خداوند مسؤولیت نگهداری و حفظ مادی و معنوی همسر و فرزندان را به وی سپرده و فرموده است: **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ**.<sup>۱</sup> «مردان بر زنان قیومت و تسلط و سرپرستی دارند، به واسطه آنکه خداوند برخی را بر برخی فضیلت داده و به جهت آنچه مردان از اموالشان انفاق می نمایند.» و فرموده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ**.<sup>۲</sup> «ای کسانی که ایمان آورده اید خودتان و اهلتان را حفظ کنید از آتشی که آتشگیرانه آن مردم و سنگ است و بر آن آتش ملائکه ای هستند تند و غلیظ و خشن و باشدت که هیچگاه از امر پروردگار سرپیچی ننموده و هرچه بدیشان امر شود انجام میدهند.»

۱. صدر آیه ۳۴، از سوره ۴: النّساء.

۲. آیه ۶، از سوره ۶۶: التّحریم.

مرد باید با تدبیر و درایت، خانواده را در مسیر کمال سیر دهد و اسباب سعادت دنیوی و اخروی را فراهم کند و این امر جز با همراهی همسر که مادر خانه است میسر نیست. میفرمودند: درست است که زن باید از شوهرش اطاعت کند، ولی این هنر مرد است که همسرش را مطیع خود قرار دهد و راه اصلی آن فقط و فقط محبت و رزیدن و نیکوئی کردن است. مرد باید کاری کند که همسرش به معنای حقیقی کلمه عاشق او باشد و آنقدر محبت کند و در این محبت صادقانه باشد که قلب همسرش را مالک شود، وقتی محبت آمد اطاعت و تبعیت هم به دنبال آن خواهد آمد و همسر در همه مشکلات با شوهرش همراهی میکند و خواست خود را بر خواسته او منطبق می نماید و در عمل با شوهرش مخالفت نمی ورزد؛ چنانکه راه اصلی وادار کردن فرزندان به اطاعت نیز محبت و احترام به ایشان است. زندگی زن و شوهر مسلمان و والدین و فرزندان باید بر اساس عشق باشد، نه بر اساس داد و ستد که هر یک کاری در ازاء کاری که دیگری بجامی آورد انجام دهد.

میفرمودند: مرد خانه باید همیشه معاشرت به معروف داشته و با همسرش با ادب و الفاظ نیکو و اخلاق حسنه رفتار نماید و از ایذاء و آزار وی اجتناب نماید و به هیچ وجه حق ندارد بر همسرش بیش از آنچه شرع بر عهده او قرار داده تحمیل نماید و اگر چنین کند ظلم نموده است. البته اگر مردی چنین کرد باز هم همسرش باید صبر کرده و تحمل نماید و از او امر او در محدوده ای که خلاف شرع نیست اطاعت کند که سعادت زن در اطاعت و تسلیم است.

مرد حق ندارد عیالش را به ظرف شستن و لباس شستن و جار و گردن و تدبیر امور منزل وادار کند و اگر زن در این امور قصور و تقصیری داشت نمی تواند وی را مؤاخذه کند. اگر مرد به منزل آمد و دید همسرش در طبخ غذا تأخیر نموده یا سهواً طعم غذا غیر مطبوع شده است، به هیچ وجه حق اعتراض و



مؤاخذه ندارد، بلکه باید نسبت به زحمتی که همسرش متحمل شده شکرگزار باشد و اگر خدای ناکرده اعتراضی کند ظلم نموده و مرتکب حرام شده و باید عذرخواهی نماید.

میفرمودند: حقّ قیوموت مرد بر زن مربوط به امور زناشوئی و تصرّف در اموال مرد و خروج زن از منزل<sup>۱</sup> و اموری است که مربوط به تربیت زن و فرزندان

۱. در مواردی مانند حجّ واجب که نصّ صریح وارد شده است که زن می تواند بدون اذن شوهر از منزل خارج شود و نیز در مورد واجبات اهمّ، اذن شوهر ساقط است، ولی در بقیه موارد، اطلاعات حرمت خروج زن از منزل بدون اذن شوهر به قوت خود باقی است. لذا مرحوم علامه والد میفرمودند: زن نمی تواند بدون اذن شوهر برای دیدار پدر و مادر و صلّه ارحام از منزل خارج شود؛ چنانکه در برخی از روایات نیز وارد شده و بعضی از فقهاء نیز حکم فرموده اند. ولی اگر ترک دیدار والدین موجب ایذاء و عقوق آنها باشد، بر شوهر واجب است که به مقدار متعارف به همسرش اذن خروج داده و زن مثلاً هفته ای یک بار به دیدار والدین (اگر در همان شهر ساکنند) برود، مشروط به اینکه این ارتباط موجب اختلال در امر زندگی زوجین نشود و گرنه زوج می تواند مانع رفتن زوجه شود و در هر حال اگر زوج معصیت نمود و اذن نداد، زوجه حقّ خروج از منزل را ندارد.

در کافی روایت میکند که: **إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ فَعَهَدَ إِلَى امْرَأَتِهِ عَهْدًا أَلَّا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا حَتَّى يَقْدَمَ. قَالَ: وَإِنْ أَبَاهَا مَرَضَ فَبَعَثَ الْمَرْأَةَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِي خَرَجَ وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنْ بَيْتِي حَتَّى يَقْدَمَ وَإِنَّ أَبِي قَدِمَ مَرَضًا فَتَأْمُرُنِي أَنْ أَعُودَهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا، اجْلِسِي فِي بَيْتِكَ وَأَطِيعِي زَوْجَكَ. قَالَ: فَثَقُلْتُ فَأُرْسَلْتُ إِلَيْهِ ثَانِيًا بِذَلِكَ، فَقَالَتْ: فَتَأْمُرُنِي أَنْ أَعُودَهُ؟ فَقَالَ: اجْلِسِي فِي بَيْتِكَ وَأَطِيعِي زَوْجَكَ. قَالَ: فَمَاتَ أَبُوهَا فَبَعَثَتْ إِلَيْهِ إِنَّ أَبِي قَدْ مَاتَ، فَتَأْمُرُنِي أَنْ أُصَلِّيَ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: لَا، اجْلِسِي فِي بَيْتِكَ وَأَطِيعِي زَوْجَكَ. قَالَ: فَدَفِنَ الرَّجُلُ فَبَعَثَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِأَبِيكَ بِطَاعَتِكَ لِزَوْجِكَ.** (کافی، ج ۵، ص ۵۱۳)

و مرحوم علامه حلی میفرماید: و يُسْتَحَبُّ التَّسْوِيَةُ بَيْنَهُنَّ فِي الْإِنْفَاقِ، وَ إِطْلَاقِ ⇨

و مدیریت تربیتی خانواده (همچون ارتباط با افراد یا مطالعه و استفاده از چیزهایی که در تربیت خانواده اثرگذار است) می‌باشد. و اگر زن بخواهد از منزل خارج شود یا در اموال شوهر تصرف کند یا کارهایی نماید که از دید مرد در تربیت و نظام خانواده اثرگذار است، باید از شوهرش اذن بگیرد. و نیز نباید در مقام ترفع و سرکشی و تسلط بر مرد و دخالت در امور وی برآید و نیز باید با ادب و الفاظ نیکو با شوهرش سخن بگوید؛ چرا که در غیر این صورت ناشزه خواهد بود. اما در وراء این مسائل مرد قیومیت ندارد و باید با ایجاد محبت و الفت و انس و وداد، همسرش را با خودش همراه نماید.

میفرمودند: مرد باید در امور معیشت و تدبیر منزل و تربیت اولاد استقلال فکری خود را از دست ندهد و جدی باشد. باید به هر چه حق میدانند عمل کند و خود را تحت تأثیر دیگران قرار ندهد. مرد نباید نسبت به حق، قابل انفعال و انعطاف باشد که اگر چنین شود نتایج منفی آن بسیار است.

میفرمودند: مرد باید آنچه را می‌گوید خودش قبل از دیگران عمل نماید و همسر و فرزندان، صدق و راستی و حقیقت‌مداری و ایثار و اخلاق حسنه و حسن معاشرت را بالمعاینه در رفتار وی ببینند، تا آنها نیز از وی الگو بگیرند؛ وگرنه نباید توقع داشته باشد که با او همراهی کنند و اطاعت نمایند.

و اگر با همه اینها باز هم همسرش در مسیر تقوا داخل نشده و با او همراهی نکرد، باید صبر نماید و اذیت‌های وی را تحمل کند و زوجین بدانند که این مشکلات همگی از الطاف خفیه الهیه است که در وراء آن، حکمتها و رحمت‌هایی است؛ وگرنه خداوند رؤوف و عطوف، بنده مؤمنش را به آن مبتلا

---

﴿الْوَجْهِ، وَ أَنْ يَكُونَ صَبِيحَةَ كُلِّ لَيْلَةٍ عِنْدَ صَاحِبَتِهَا، وَأَنْ يَأْذَنَ فِي حُضُورِ مَوْتِ أَبْوَيْهَا، وَ لَهُ مِنْهُمَا عِبَادَتُهُمَا وَ عَنِ الْخُرُوجِ عَنْ مَنْزِلِهِ إِلَّا لِحَقِّ وَاجِبٍ. (قواعد الأحكام، ج ۳، ص ۹۵)

نمی نمود.

مکرّر میفرمودند: زن و شوهر جوان یهودی که با هم به خوبی و خوشی زندگی کنند، نزد خدا محبوب‌ترند از زن و شوهر جوان مسلمانی که دائماً در دعوا و تضارب و کدورت هستند.<sup>۱</sup>

۱. بدیهی است که مراد از زن و شوهر یهودی، یهودی مستضعف است. مستضعف کسی است که حقّ به گوش او نرسیده است و به جهت موانع خارجی چون دسترسی نداشتن به اهل حقّ و تربیت در بلاد کفار یا به جهت جهل و غفلت از احتمال باطل بودن راه خود، نمی‌تواند به دنبال حقّ برود و تحقیق کند، ولی اگر حقّ را بفهمد، در برابر آن استکبار نورزیده و آن را می‌پذیرد.

این افراد گرچه سیرشان کند است و مقامات و منازل اهل حقّ را واجد نمی‌شوند، ولی اگر موحد باشند و به آنچه میدانند عمل کنند، به مقتضای عملشان در آخرت پاداش داده میشوند و به میزان اخلاص و صدقشان به خداوند نزدیک می‌شوند و اگر در اخلاص تامّ و کامل باشند، از باطن هدایت شده و مشرف به اسلام و تشیع می‌شوند.

این معنا در آیات متعدّد و نیز روایات مستفیضی بیان شده است. مرحوم علامه طباطبائی رضوان‌الله‌علیه در ذیل آیه ۹۷ سوره مبارکه نساء بحثی متقن در این باره دارند. (المیزان، ج ۵، ص ۵۱ و ۵۲)

و مرحوم علامه والد قدس سرّه الشریف نیز بحثی جامع و استوار در معادشناسی، ج ۳، ص ۶۰ تا ۱۱۶ و نیز در امام‌شناسی، ج ۳، ص ۷۵ تا ۸۰ درباره مستضعفین و عاقبت ایشان در عالم آخرت بیان فرموده‌اند و توضیح داده‌اند که اعمال مستضعفین در نزد خداوند مقبول است و ایشان به حسب عملشان در آخرت مراتبی دارند؛ گرچه هیچ‌گاه مقام اهل هدایت را نخواهند داشت.

ولی مرد و زنی که دائماً در شقاق و اختلاف و کدورتند، از مستضعفین نیز پائین‌تر می‌باشند، زیرا زنی که در برابر شوهرش تسلیم نبوده و شوهرش از وی ناراضی باشد، به نصّ روایات هیچ‌یک از اعمال حسنه‌اش بالا نرفته و مطلقاً به سوی خداوند متعال ترقّی و تقرّب پیدا نمی‌کند؛ نه نمازی از او مقبول است و نه روزه‌ای و نه انفاق و صدقه‌ای، و حتماً در

ارتباط ایشان با مرحومه والده مان الگوئی برای ما در زندگی شخصی بود. زندگیشان براساس محبت و ادب و احترام نهاده شده بود و طرفین علاقة و افری به هم داشتند. روی همین جهت مرحومه والده در همه مشکلات زندگی با علامه والد همراهی نموده و صبر می نمودند.

در برابر علامه والد کاملاً تسلیم بودند و هرچه ایشان میفرمودند اطاعت میکردند و نسبت به امر و نهی های والد معظم چون و چرائی نداشتند. مرحوم علامه والد نیز چنانکه گذشت همیشه در زندگی با والده براساس ایثار عمل نموده و تا جائی که از دستشان بر می آمد از لطف و محبت دریغ نمی فرمودند. مرحومه والده خانمی بودند مؤمنه، متهجده، با تقوی، حمیم و دلسوز و بسیار صبور، و خودشان اهل معنی و سلوک و مشاهدات صادقه بودند و از مرحوم والد دستور می گرفتند و مرحوم حضرت آقای حدّاد از ایشان تعریف میکردند و میفرمودند: شما مادر خوبی دارید و ایشان خانمی خوش قلب هستند.

ایشان خانه دار بودند و اوقاتشان صرف امور منزل می شد. فقط طبق نظر مرحوم والد هفته ای یکبار به منزل پدرشان می رفتند و چون مرحوم والد تأکید

---

«آتش جهنم داخل خواهد شد. (این معنا نیز در روایات فراوانی بیان شده است که مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل الشّیعة، کتاب النّکاح، أبواب مقدّمات النّکاح، باب ۷۹ تا ۸۲، ج ۲۰، ص ۱۵۷ تا ۱۶۴ به آن اشاره فرموده است.)

همین معنا درباره مردی که در حق زن خود ظلم نموده و وی را اذیت نماید نیز روایت شده است. (همان، ج ۲۰، ص ۱۶۳ و ۱۶۴)

از اینجا معلوم می شود که مقام مستضعفینی که با سلم و آرامش در کنار هم زندگی می کنند، از زوجین مسلمانی که در تضارب و اختلاف و ایذاء یکدیگر به سر می برند بالاتر است و این زوج مسلمان از مزایا و برکات اسلام بهره ای نمی برند.

داشتند که زن پس از غروب، بیرون از منزل نباشد، صبح می‌رفتند و عصر قبل از غروب باز می‌گشتند.

در تدبیر امور منزل زحمت بسیاری متحمل می‌شدند. گذشته از کثرت فرزندان و کمبود امکانات مادی در زندگی و انفاق‌ها و ایثارهای والد معظم، منزل ما همیشه محل آمد و شد میهمانان بود و از شهرهای گوناگون بر مرحوم والد وارد می‌شدند.

به واسطه حسن خلق و سعه صدر و عشق مرحوم والد، منزل ما برای رفقا و دوستان سلوکی محلی مناسب جهت اقامت بود. به یاد دارم مرحوم آیه‌الله نجابت رضوان‌الله‌علیه بارها با جمعی ده دوازده نفره از ارادتمندان‌شان به طهران می‌آمدند و هر بار یکی دو هفته می‌ماندند و زیر زمین منزل کلاً در اختیارشان بود، و مرحومه والده با عشق و شور به تنهایی صبحانه و ناهار و شام و امور منزل را تدبیر می‌کردند و علی‌رغم مشکلات هیچ‌گاه از کثرت کارها و رفت‌وآمد میهمانها اعتراضی نمی‌نمودند.

خاطرات ما از زحمات و مجاهدات ایشان بسیار است و به واسطه همین صبر و تحمل و مجاهدتها و حسن تبعل و عشق به مرحوم والد و اولیاء الهی خداوند درجات و حالاتی را به ایشان عطا نموده بود. مرحوم والد یک‌بار به بنده فرمودند: شما هرچه دارید از مادرتان دارید.

اللهم اغفر لها و اعل درجتها و اجعلها فی اعلی علیین و اخلف علی عقبها فی الغابین بجاه محمد و آله الطاهیرین.

### فرزندآوری

مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌علیه فرزندان و شاگردان خود را به کثرت اولاد بسیار سفارش می‌نمودند. می‌فرمودند: یکی از اغراض اصلی ازدواج در

شرع مقدّس اسلام تکثیر نسل است؛ هر نفسی از امت حضرت ختمی مرتبت و موالیان اهل بیت علیهم السّلام که متولّد می شود، نوری دارد و موجب رحمت و برکت است و به تعبیر روایات زمین را با ذکر لاله الاّ الله سنگین می کند.<sup>۱</sup>

علاوه بر این، تولّد فرزند کانون خانواده را گرم تر کرده و انس و الفت ایشان را بیشتر نموده و رابطه میان زوجین را استحکام می بخشد. داشتن کودکان و انس با آنان، نفس را لطافت می بخشد و بهره انسان را از فیوضات الهی بیشتر می نماید و سیر انسان را سرعت می بخشد؛ زیرا آنها در عالم توحیدند و طبعاً معاشرت با آنها انسان را متوجّه عالم توحید میکند.<sup>۲</sup>

۱. از حضرت امام باقر علیه السّلام روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ما يَمْنَعُ الْمُؤْمِنَ أَنْ يَتَّخِذَ أَهْلًا لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُهُ نَسَمَةً تُثَقِّلُ الْأَرْضَ بِإِلَهِ إِلَّا اللَّهَ. (وسائل الشّیعة، ج ۲۰، ص ۱۴)

۲. مرحوم علامه والد روی همین جهت به کودکان بسیار علاقمند بودند. در کتاب روح مجرّد به نقل از مرحوم حضرت آقای حدّاد میفرمایند:

«چقدر من از این کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خوشحال می شوم و هر وقت یاد آن میکنم حالت ابتهاج و مسرت به من دست میدهد، آنجاکه فرموده است: إِنِّي أَحِبُّ مِنَ الصَّبِيَّانِ خَمْسَةَ خِصَالٍ: الْأَوَّلُ أَنَّهُمُ الْبَاكُونَ، الثَّانِي عَلَى التُّرَابِ يَجْتَمِعُونَ، الثَّلَاثُ يَخْتَصِمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقْدٍ، الرَّابِعُ لَا يَدْخِرُونَ لِعَدُوِّهِ، الْخَامِسُ يُعَمَّرُونَ ثُمَّ يُحْرَبُونَ.» «من پنج کار اطفال را دوست دارم: اوّل آنکه پیوسته گریانند، دوّم آنکه بر سر خاک گرد می آیند، سوّم آنکه بدون حقد و کینه با هم دعوا می کنند، چهارم آنکه برای فردا چیزی را ذخیره نمی نمایند، پنجم آنکه خانه می سازند و سپس آن را بدست خودشان خراب می کنند.»

مراد آنستکه: اطفال چون به فطرت نزدیکترند، یعنی به توحید نزدیکترند، آنانیت پوچ و استکبار واهی و شخصیت مجازی در میانشان نیست. فلذا چون خنده غفلت انگیز، و عمارتهای بهجت آمیز، و کینه های بی اساس اما ریشه دار، و ذخیره کردن اموال و انباشتن بر اساس وهم و پندار، و اتکای به دنیا و دلبستگی بدان، در میان ایشان وجود ندارد، یعنی ⇨

فرزندان در خانواده‌هایی که جمعیت بیشتری دارند، با یکدیگر در منزل انس می‌گیرند و غالب نیازهای مادی و روحی فرزندان در خود خانواده تأمین می‌شود و برای تربیت محتاج به بیرون منزل نمی‌شوند و فرزندان در همان خانه و در میان والدین خود و با همان آداب اسلامی و تربیت متین و صحیح رشد می‌کنند، برخلاف خانواده‌های کم‌فرزند که کودکانشان در سنین نوجوانی و جوانی برای برطرف کردن نیازهای عاطفی خود به کوچه و خیابان یا تلویزیون (یا در زمان ما به ارتباطهای مجازی) رو می‌آورند و آنطور که دیگران می‌خواهند آنان تربیت می‌شوند و خدای ناکرده در اثر تأثیر دشمنان اسلام از ممشای حقّ خارج شده و فاسد میگردند.

مادر در خانواده‌ای که فرزندان زیادی دارد همواره مشغول فرزندداری و خانه‌داری است و زنان خانه‌دار که در منزل مشغولند دیگر پایشان به بیرون خانه کشیده نمی‌شود و اگر به آداب اسلامی عمل نموده و در تربیت فرزندان، اصول الهی و صحیح را مراعات کنند، با استقرار و آرامش در خانه با مسرت و خوشی زندگی را سپری می‌کنند، ولی زنانی که فرزند ندارند بر خلاف فطرت مجبور

---

«همه بالفطره اهل توحید میباشند و فنای آنان فطره در ذات خدا بیشتر است، بیشتر مورد علاقه پیامبر می‌باشند.

اما همینکه به غرور جوانی و به کهولت و دوران کهنسالی و پیری می‌رسند و غرور شهوت و غضب و اوهام و اعتباریات دامنگیرشان میگردد و حبّ مال و جاه و اعتبار در زمان پیری مغزشان را پر میکند، همه آن غرائز پاک و فطرت سالم و دست‌نخورده را از دست میدهند، و به باطل در برابر حقّ عشق می‌ورزند، و عمر و حیات و سرمایه علم و قدرت و امن و امان را به مفت بلکه به منهای فائده و در برابر ضررهای هنگفت می‌فروشند و مبادله می‌کنند. و این موجب بُعد و دوری از رحمت خداست که ایشان را از وادی محبت دور میکند؛ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ، و قَلِيلٌ مَا هُمْ.» (روح مجرد، ص ۵۹۷ و ۵۹۸)

می‌شوند در بیرون از منزل به دنبال تحصیل آرامش بگردند و البته هرگز آن آرامشی را که فطرت زن اقتضاء دارد نخواهند یافت، بلکه چه بسا به فساد هم کشیده شده و از جاذبه صواب خارج شوند.

ولذا سعی کنید هر چقدر می‌توانید فرزند بیاورید و از این نعمت الهی محروم نباشید و به بهانه‌های واهی این سنت حسنه را ترک نکنید. البته شرط کثرت فرزندان حفظ سلامتی مادر و رسیدگی به وی و مراعات دستورات اطباء و نیز حفظ سلامت دیگر فرزندان است.

می‌فرمودند: خوب است افرادی که توانائی دارند هر سه سال یک بار فرزند بیاورند تا هم فرزند قبلی دو سال کامل شیر بخورد<sup>۱</sup> و هم مادر سه ماه استراحت نماید و سپس دو باره حمل بردارد و اگر کسی فرزند دو قلو رویش

۱. در روایت سفارش شده است که بچه حداقل بیست و یک ماه شیر بخورد و در صورت کمتر شیردادن حق بچه ادا نمی‌شود و لذا باید برای اتمام دوره شیرخوارگی فاصله میان زایمانها را تنظیم نمود. در وسائل به سند صحیح روایت می‌کند از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمودند: **الْفَرْضُ فِي الرِّضَاعِ أَحَدٌ وَعَشْرُونَ شَهْرًا فَمَا نَقَصَ عَنْ أَحَدٍ وَعَشْرِينَ شَهْرًا فَقَدْ نَقَصَ الْمَرْضِعُ، وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرِّضَاعَةَ فَحَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ.**

و نیز روایت میکند که: **الرِّضَاعُ وَاحِدٌ وَعَشْرُونَ شَهْرًا فَمَا نَقَصَ فَهُوَ جَوْرٌ عَلَى الصَّبِيِّ.** (وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۵۴ و ۴۵۵)

بر همین اساس جمعی از فقهاء فرموده‌اند که: اگر مانعی از شیردادن بچه همچون مرضی و حمل نباشد واجب است حداقل وی را بیست و یک ماه شیر دهند.

مرحوم محقق در شرائع می‌فرماید: **و یجب علی الأب بذل أجره الرضاع إذا لم یکن للولد مالٌ ولأمه أن ترضعه بنفسها أو بغيرها ولها الأجره وللمولی إيجاباً أمته علی الرضاع.** و نهایتاً الرضاع حولان و یجوز الاقتصار علی أحدٍ و عشرين شهراً و لایجوز نقضه عن ذلك لو نقص کان جوراً و یجوز الزیاده عن الحولین شهراً و شهرین، و لایجب علی الوالد دفع أجره ما زاد عن حولین و الأم أحق بإرضاعه إذا طلبت ما یطلب غیرها. (شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۲۸۹)



می شد سفارش میکردند برای حفظ آرامش مادر و سلامتی وی تا فرزند بعدی مدّت بیشتری صبر نمایند.<sup>۱</sup>

میفرمودند: بی شک هر بچه‌ای رزق و روزی خود را با خود می‌آورد و روزی فرزندان تضمین شده است و هیچ بچه‌ای از سهم دیگر اعضای خانواده تغذیه نمی‌کند و اینکه برخی از ترس مشکلات مادّی از فرزندآوری اجتناب می‌کنند از تسویلات شیطان است. مؤمن که روزی را از خداوند می‌بیند، به این تسویلات التفات نمی‌کند و با اتّکاء بر خداوند متعال و رعایت قناعت و پرهیز از اسراف و تبذیر، از دستور شرع اطاعت کرده و آثار و برکات آن را هم در زندگی خود مشاهده می‌نماید.<sup>۲</sup>

### توجه دائمی به فرزندان

ایشان همیشه به فکر فرزندان بودند و اینطور نبود که تا مقطع خاصی احساس وظیفه کنند و مثلاً پس از ازدواج کاری به کار فرزندان نداشته باشند. در عین آنکه استقلال فرزندان را در زندگی شخصیشان حفظ میکردند، هرگاه امری را صلاح می‌دانستند یا کاری مورد نظرشان نبود، دریغ نکرده و تذکر میدادند و

---

۱. البتّه این اصل کلیّی مربوط به شرائط آن زمان بود. امروزه که به واسطه طرح استعماری کاهش جمعیت، نسل شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام رو به نقصان گذاشته است، اگر والدین با حفظ سلامت مادر بتوانند فرزندان پشّت سر هم بیاورند و به جای شیر مادر، آنها را با غذای تکمیلی رشد دهند، در نزد خداوند مذموم و ملوم نخواهند بود؛ زیرا اهمّیت حفظ مکتب تشیّع و نسل شیعه از اهمّیت تغذیه با شیر مادر بیشتر است.

۲. مرحوم علامه والد رضوان الله علیه در کتاب رساله نکاحیه به تفصیل از فوائد کثرت نسل بحث فرموده‌اند، خوانندگان محترم برای مزید توضیح و تفصیل به آن کتاب شریف مراجعه نمایند.

ازدواج حائل و مانع از ابراز شفقت پدری نبود.

در نامه‌هایی که برای ما می‌نوشتند، به تناسب، در موضوعات مختلف درسی، اخلاقی و معنوی نصیحت می‌فرمودند و همواره دست پدری و سایه لطف و محبتشان تا آخر بر سر ما بود. ما نیز همیشه و حتی در سنین بزرگسالی خود را تحت عنایت و حمایت پدرانۀ ایشان می‌دیدیم و مراتب وابستگی و دلبستگی برقرار بود، لذا رحلت ایشان ضربه‌ای مولم و تکان دهنده برای همه فرزندان و خانواده بود و هنوز هم جای خالی آن بزرگمرد احساس می‌شود.

آن یار کنز او خانه ما جای پری بود

سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود

دل گفتم فروکش کنم این شهر به بویش

بیچاره ندانست که یارش سفری بود

تنها نه ز راز دل من پرده برافتاد

تا بود فلک شیوه او پرده‌داری بود

منظور خردمند من آن ماه که او را

با حسن ادب شیوه صاحب نظری بود

از چنگ منش اختر بدمهر بدر برد

آری چه کنم دولت دور قمری بود

عذری بنه ای دل که تو درویشی و او را

در مملکت حسن سر تاجوری بود

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت

باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسرين

افسوس که آن گنج روان رهگذری بود

خود را بکش ای بلبل از این رشک که گل را  
با باد صبا وقت سحر جلوه‌گری بود  
هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ  
از یمن دعای شب و ورد سحری بود<sup>۱</sup>

در اینجا مناسب است چند نمونه از نامه‌هایشان را به حقیر در دوران تحصیل در قم و پس از ازدواج که نشان‌دهنده روش تربیتی ایشان بوده و آکنده از محبت و لطف و ادب است و نکات ارزشمندی دارد که برای عموم نیز مفید است، با خط زیبا و نورانی خودشان بیاوریم، تا زینت‌بخش صفحات پایانی این مجلد نیز باشد.

---

۱. دیوان حافظ، ص ۲۱۲.



محمدصادق طهرانی دام‌توفیقه.

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. رقیمة کریمه واصل و از اطلاع بر سلامتی خود و خاندان محترم مسرور شدم و در حرم مطهر کراراً دعا نموده و برای شما زیارت کرده‌ام. هوای قم گرم است و بودن شما در قم در تنهایی برای تعمیر منزل و بدفع الوقت گذراندن معمرین و فقدان مصالح مورد لزوم، موجب خستگی و کسالت می‌شود و دیگر پس از تابستان نشاط تحصیل نخواهد بود. لذا مقتضی است بنائی را به هر جا که رسیده تعطیل نموده و به نقطه خوش آب و هوایی برای تجدید دماغ بروید. این تعمیرات جزئی را پس از تابستان هم می‌توان نمود. در ماه رمضان در حفظ مزاج و تعادل قوی بکوشید و در منبر زیاده‌روی نکنید. و راجع به روزه با سابقه عملیه جراحی احتیاط و یا اقلأً مراجعه به طبیب را فراموش نکنید.

خانم والده و آقا سید جعفر و آقا سید ابوالحسن و آقا سید محمدرضا رضوی و جمیع إخوان و أخوات و بناتهم خوب و سلام می‌رسانند. ملتمس دعا هستم. خدمت رفقا و دوستان جمیعاً و خدمت آقای روحانی و اهل بیتشان و مخدّره ... خانم إبلاغ سلام بفرمائید. نورچشمان عزیز آقا سید احمد و آقا سید محمد را تفقّد و دیده‌بوسی نمائید.

والسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

سید محمدحسین الحسینی الطهرانی ۱۸ شعبان ۱۴۰۰

کف اطاقهای خود را موکت نکنید، و از استعمال ظروف ملامین و پلاسکو و روحی و آلومینیوم حتّی پارچ آب و آفتابه خودداری کنید.<sup>۱</sup> در اوّل

۱. تأکید ایشان بر ترک استفاده از این ظروف به جهت عنایت بسیارشان به حفظ سلامتی و مضرات طبّی این نوع ظروف بود.

هر ماه یک نامه بدهید و از جریانات و حوائج خود مشروحاً مرقوم دارید.

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام علیک یا فاطمة یا بنت موسی بن جعفر و محمد و آل محمد

قره لعین کلمه شکر شیره لغمام و حاج سید مصطفی دام عزه

بسم السلام در تحیت دلاکرام رسیدت در ظل عنایت خاصه حضرت و علم عمل امرت علی

مویه شهنشاهم بده شد نزل حبید مبارکست نش و اندر احسن نزل از غایت و علم

بدر ارتقا و بر مرآت معرفت و عملی مناسب با صعود بر فزوده

از پذیرش و دعوت همانهارت گذراننده و قبول کننده جدا اهنراز باشد خانه

کلاک در است نه همانانه و مع اولاد بضر از راه در میانید و با تفریح تفهین

یا سخر را در فلان جا بگذرانیم باید عدل بر لریه که هر کس مایل بدلت است فقط در

نیم عیت در وقت خود صلاح میدانید با حرف بدلت باید عیت از عزم

جبران ندارد و هر کس خورا منفعل نموده و در دستش آراء و تمایلات عاقل قرار دهد در ازادی

واقعیست مکتب دین خواهد بود هر نامه به در پی از شما رسید مهره شدم

۱۲ آذر ۱۳۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ  
قَرَّةُ الْعَيْنِ مَكْرَمُ فِخْرِ الْعَشِيرَةِ الْفَخَامِ آقَايِ حَاجِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ صَادِقِ طَهْرَانِيِّ  
دَامَ عَزَّهٗ.

بعد السَّلَامِ وَالتَّحِيَّةِ وَالإِكْرَامِ، امید است در ظلَّ عنایاتِ خاصَّةٔ حضرت  
ولییِ عصرِ عَجَلِ اللهُ تَعَالَى فِرْجَهُ مُؤَيَّدٌ وَ مَقْضَى الْمِرَامِ بُوْدَه بِاشید. منزل جدید  
مبارک است. و إن شاء اللهُ الرَّحْمَنُ مَنْزِلُ فِرَاغَتِ وَ رِقَاءِ بَرَايِ ارْتِقَاءِ بَرِ مِرْقَاةِ  
مَعْرِفَتِ وَ كِمَالِ بُوْدَه بِاشد وَ مَحَلِّيِ مَنَاسِبِ بَرَايِ صَعُودِ بَرِ ذِرْوَةِ أَعْلَايِ عِلْمِ وَ  
عَمَلِ.

از پذیرایی و دعوت مهمانهای وقت‌گذراننده و مشغول‌کننده جداً احتراز  
نمائید. خانهٔ محصل کلاس درس است نه مهمانخانه. و مع الأسف بعضی از  
راه دور می‌آیند و برای تفریح و تفنُّن می‌گویند شبی یا ساعتی را در فلان‌جا  
بگذرانیم. باید اعلان بدارید که هر کس مایل ملاقات است فقط در حدود  
نیم ساعت در وقتی که خود صلاح میدانید برای صرف ملاقات بیاید؛ هر  
ساعت از عمر که می‌گذرد جبران ندارد و هر کس خود را منفعل نموده و در  
دستخوش آراء و متمایلات عامه قرار دهد در ترازوی واقعیت سبک‌وزن خواهد  
بود.

دو نامه پی‌درپی از شما رسید مسرور شدم...

۱۲ / ذی‌الحجّه / ۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام علیک یا بنت موسی بن جعفر

صحنه روز جناب مطاب قره این کنم حاج سید فرعون طاب

بسلام و اکرام و تحیت و دعا نصیحت رسیده

توضیح المرام بود باشد نه هر ستر حال نامه کار در سطر

بش و الهام پیوسته تهیه رسیده بوده دلزندان علم این حکایت

وز شرف مجفّر علامه سید علی بن ابی طالب علیه السلام

سلام زینت باشد نور چشم عزیز سید احمد که در دادیده

درفق این سلام باشد بهیچ غم بسیار برزند غم دار بود

Handwritten signature

Handwritten signature

۱۴۰۱/۱۴/۱۷



بسم الله الرحمن الرحيم

السّلام عليك يا بنت موسى بن جعفر ورحمة الله وبركاته

حضور انور جناب مستطاب قرّة العين مکرم آقای حاج سیّد محمد صادق

طهرانی زید توفیقه.

با سلام و اِکرام و تحیّت و دعا تصدیع می‌دهد. امید آنکه پیوسته مرفّه الحال و مقضی المرام بوده باشید. لله الحمد سلامتی حاصل، نامه سرکار توسط آقای میرحسینی واصل و مسرور شدم. إن شاء الله تعالی پیوسته مؤید و مسدّد بوده و از معدن علم و کان حکمت بهره‌های فراوان بردارید. از تشرف به محضر علامه اُستادنا طباطبائی مدّ ظلّه لا أقلّ هفته‌ای یک بار دریغ ننمائید.

خدمت مخدّره مکرمه سلام ابلاغ بفرمائید.

نورچشمان عزیز آقا سیّد احمد و آقا سیّد محمد را دیده‌بوسی و تفقّد نمائید. به همه دوستان و رفقا ابلاغ سلام بنمائید. به همشیره ... خانم بسیار سر بزیند. خانم والده و اِخوان و اُخوات همگی سالم و مسلمند.

والسّلام علیکم ورحمة الله وبركاته

سیّد محمد حسین الحسینی الطهرانی

۱۷ / ۱۶ / ۱۴۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

جسّمی در حکم ابرار کلام

السلام علیک یا فاطمة یا بنت مریّم

این دام رفیق

حصه از ترانه‌های کتب مراجع سید و مؤلفان

با سلام و تحیت و اکرام دره تسلیم از حالت شرف تصدیق

رسیده است در تحت حمایت و کلمات حضرت با عمر اردو افتخار

در لفظ

بوده است در الحمد و استیصال در نهایت

در حضور دافعت علی سلم رسیده است این ترانه را

بین محکم تراجم شده به ترانه گفتار

سید احمد سید جرد غام را تقصیر باشد از احمد

علاوه علی جابجاء مرفوعه در

۲۷ (ص ۱۳۳) در صفا زنی که از در تمام بر اسم

۱۶ خرم اکرم ۱۴۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ  
حضور انور قرّة العین مکرم آقای حاج سیّد محمدصادق طهرانی  
دام توفیقه.

با سلام و تحیت و إکرام و دعا و استعلام از حالات شریف تصدیع  
می دهد، امیداست در تحت حمایت و کلاعت حضرت ولیّ عصر ارواحناه فداه  
مؤید و منصور بوده باشید. لله الحمد و له المنة سلامتی حاصل و به زیارت و  
دعاگوئی مشغول، حضرت علیّه خانم والده و اخوی و اخوات همگی سالم و  
مسلمند. اینک که قرّة العین مکرمه خانم ... عازم مراجعت بودند، بدین چند  
سطر مزاحم شدم. به مخدّره مکرمه خانم ... سلام مرا ابلاغ دارید. نورچشمان  
آقا سیّد احمد و آقا سیّد محمد و ... خانم را تقبیل بنمایند.

از احوالات حضرت استاد گرامی ما علامه طباطبائی مشروحاً مرقوم  
دارید. خدمت حضرت آقای حائری ابلاغ سلام بفرمائید. به تمام ارحام و  
دوستان و رفقای ذوی العزّة و الاحترام نیز ابلاغ سلام بنمائید.

و السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۱۶ / محرّم الحرام / ۱۴۰۲

سیّد محمدحسین الحسینی الطهرانی.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت اندر تریالین مضمّن در مراجع سید قدس صادق کفران در دست معالیه

بسم الله الرحمن الرحيم در دست معالیه از سر کار رسیده و بجز این است

در این کتاب یک تبصره در کاره مشغول در دست معالیه

انشاء الله صحتش در دست معالیه در دست معالیه

بگفتن حالت خوب است از در کتاب میخوانید و بکار میآید در دست معالیه

در کار خود مفصلاً بنویسید تقدیر معارضه می باشد نگاه تمام نوشتن

افزادگی نامش در کتاب است برسانید حضرت علیه السلام دلوره و کسبید

بگاسلم دستند بمذره مود اسلام و کفر بنابید فرد در دنیا را در دست معالیه

در میان قولاً فقط سه مصلحت برسانید غم در دست معالیه

نماید در غم دیده بنویسید ذیل این بنویسید غم در دست معالیه

به حضرت موصوفه سلام الله علیها فراموش نکرید اسلام و کفر بنابید

۱۵ / ۴ / ۱۴۰۲

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like 'بسم الله الرحمن الرحيم' and 'در دست معالیه'.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور انور قرّة العین مکرّم آقای حاج سیّد محمّد صادق طهرانی  
دامت معالیه.

السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. تا بحال دو یا سه نامه از سرکار رسیده و موجب مزید شغف و مسرّت گردیده است؛ لله الحمد و له المنة على كلّ حال. در این آستان مبارک به عتبه بوسی و دعاگوئی مشغول و لله الحمد هیچگونه ملالی نیست. إن شاء الله حال شما و مخدّره مکرّمه خانم ... سادات و نورچشمان عزیز آقای سیّد احمد و آقای سیّد محمّد و سیّده ... خانم همگی حالشان خوب است. از درسهائی که می خوانید و کجا را می خوانید و نزد که می خوانید بنویسید، و از جریان و امور خود مفصّلاً بنویسید.

مقداری معادشناسی بنا شد آقای علیّ آقا به قم بفرستند. به رفقا و بعضی از افرادی که نامشان ذکر شده است برسانید. حضرت علیّه خانم والده و آقا سیّد علی و همشیره‌ها همگی سالم و مسلمند. به مخدّره مکرّمه ابلاغ سلام وافر بنمائید. نوردیدگان را دیده بوسی نمائید. به رفقا و دوستان فرداً فرداً سلام مخصوص برسانید. خدمت همشیره ... خانم و صهر مکرّم آقا سیّد جعفر نیز ابلاغ سلام بنمائید. و ... خانم دیده بوسی نمائید و منزل ایشان زیاد بروید. ملتمس دعا هستم، بالأخص در حرم مطهر بی بی حضرت معصومه سلام الله علیها فراموش نشویم.

و السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۴۰۲ / ۲۶ / ۱۵

در معیت اخوی آقا حاج سیّد محمّد محسن یک درس اسفار نزد آقای حسن زاده دامت برکاته بگزارید. و یا اگر خودشان درس اسفاری دارند و از اول مطلب است در آن شرکت کنید. درسهای خارج را با خطّ خوب و انشاء عربی

بنویسید و در سایر دروس پیوسته یادداشت‌هایی داشته باشید. مبلغ بیست تومان توسط خانم همشیره ... خانم برای همشیره آقای ... فرستاده شد، البته به مصرفی برسازند که برایشان بماند و مفید باشد. و السلام خیر ختام.

بسم الرحمن الرحيم

بسم عليك يا فاطمة بنت ابي جعفر و محمد و ابوبكر و علي  
 صلوات الله عليهم اجمعين  
 منيكونا شريف و صبر و ان اطمع حال شد بحر و در حال  
 مشغول در علم مخصوصه در اين ايام كه زياده بود در نظر بده ايد و بفرستيد  
 و نيل ببلوچ كال مانده ام و در محراب و در اشك و در وجه و در اول فضا و خانان  
 و در ستمين سالم و ستم بجز در اين علم غنده نفوس و در بفرستيد  
 خدمت حضرت زهرا (عليها السلام) سلام و حمد بر بويها بقم نهاده شده  
 جود نموده است جنابا ابي سلام نباشد و در بفرستيد از طرف حضرت زهرا  
 شده است يا رسوله صلوات الله عليه و آله و سلم حضرت زهرا (عليها السلام) سلام  
 سلام حضرت زهرا (عليها السلام) بهم قرآن و احوال با بصر خانم ده و در جعفر  
 سلام بفرستيد نمائيد در در علم بفرستيد بفرستيد سلام از علم  
 بفرستيد در زيارت متمرجه باشد و سلام بفرستيد در علم بفرستيد

۲۶ نفقته / ۱۴۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلامُ عَلَيْكَ يَا فاطمةُ يَا بنتَ موسى بن جعفرٍ ورحمة الله وبركاته  
حضور انور جناب قرّة العين الأعزّ فخر الفضلاء الأعلام آقای حاج سیّد  
محمّد صادق طهرانی دامت معالیه.

نیکو نامه شریف واصل و از آن اطلاع حاصل شد. بحمدالله والمِنَّة حال  
همگی خوب و به سلام و دعا مشغول، در حرم مطهر مخصوصاً در این ایام که  
زیارتی بود مدّ نظر بوده‌اید و برای جمیع حوائج سرکار و نیل به مدارج کمال دعا  
نموده‌ام؛ فلله الحمد وله الشکر علی منّه وجوده و نواله و إفضاله.  
خانم والده و جمیع متعلّقین سالم و مسلمند. به مخدّره مکرمه ابلاغ  
سلام نموده و تفقّد از نورچشمان میفرمائید.

خدمت حضرت آیه الله گلپایگانی تلگرام سلام و حمد بر بهبودی به قم  
مخابره شد، ولی هنوز جواب نرسیده است. جنابعالی ابلاغ سلام بنمائید و  
بگوئید که از طرف حقیر عرض ادب شده است، شاید اصلاً مطلع نشده باشند.  
خدمت حضرت آقای حائری چنانچه مراجعت کرده‌اند سلام مخصوص  
می‌رسانید. به همه دوستان و ارحام بالأخص ... خانم و آقا سیّد جعفر و اخوان  
گرام سلام می‌رسانید و تفقّد می‌نمائید. و در حرم مطهر بی بی حضرت معصومه  
سلام الله علیها به دعای مخصوص زیارت ملتمس می‌باشید.

و السَّلام علیکم ورحمة الله وبركاته

سیّد محمّد حسین الحسینی الطهرانی

۲۶ / ذوالقعدة / ۱۴۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم  
 اسلام عليك يا بن عبد الله يا بن جعفر يا فاطمه يا محمد و آل محمد  
 حضرت زنده سيد فضلاء الفخام و خير المشركه الكرام صلوات الله عليهم  
 اسلام عليكم ورحمة الله وبركاته باسد اعز تحت اللهم وادبر انوفيت  
 چون تابت جهت شما و خداوند ما تصح ميگيرد زير پرده در صبر و لذت اطاعت  
 ده بگذرد و نگرشست صابر و لذت خبر از نظر فرموده حاجت عهدي سيد  
 تا اثر شدم خداوند كوفت جبهه ما محمد و با بر اول خداوند طاعت اسلام  
 سابقه ما با اين در هم نزنشديم تحقيقاً چه سال تهنيت است  
 از اين سراغ نزارم محمد و آل عليه و آله و سلم بايست و اخير حاجت  
 به نزل و رسيد و اخير اين بود و لذت قول من در اين صورت نسبت  
 به جناب محمد و حاجت سيد در روايت نسبت بود و بهتره كه خاتم  
 و سيد ازاد سره از انهم لانه نوره سر نقد است و در  
 و لذت اخير رسيد و حاجت صغير تلفت كند و الله اعلم بقرين  
 اصل است كه سلام و سلام و در اين نه در صحت است و در  
 جمع ۲۲ صفر ۱۳۵۱



بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ يَا بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ يَا فَاطِمَةَ

وَعَلَىٰ مُحِبِّيكِ وَاللَّاثِلِينَ بِكَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

حضور انور سید الفضلاء الفخام و فخر العشیره الکرام حجّة الإسلام آقای

حاج سید محمّد صادق حسینی طهرانی دامت معالیه.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. با اهداء تحیّت و اِکرام و دعا برای

موفقیت و کامیابی و عافیت دارین و حسن عاقبت جهت شما و خاندان شما

مصدّع میگردد. رقیمه شریفه واصل و از اطلاع بر سلامتی خود و اهل بیت و

آقازادگان گرامی مسرت حاصل و از خبر ارتحال فردوس و ساده آقای حاج سید

عبدالحسین سیدی رضوان الله علیه متأثر شدم. خداوند در کنف رحمتش جای

دهد و با رسول خدا و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین محشور گرداند.

سابقه ما با ایشان که به قم مشرف شدیم، تحقیقاً چهل سال متجاوز است. جز

صفا و پاکی و راستی و حقیقت از ایشان سراغ نداریم؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

مخصوصاً جناب عالی با معیت آقای اخوی حاج سید ابوالحسن به منزل

آقای سیدی اخوی ایشان بروید و از قول من در این حادثه تسلیت بگوئید. و

همچنین به جناب محترم آقای حاج سید مهدی روحانی تسلیت بگوئید. و به

مخدّره مکرمه خانم ... سادات تسلیت بگوئید و به سایر افراد اُسره از آن مرحوم

از مخدّره ... سادات تفقّد فرمائید. و نورچشمان را جمیعاً تقبیل فرمائید.

و از اخوی و همشیره و آقا حاج سید جعفر تلطف و تفقّد کنید و ابلاغ

سلام بفرمائید. بسیار ملتمس دعا هستم. اهل بیت همگی سالم و سلام و دعا

می‌رسانند. در حرم مطهر البتّه فراموش ننمائید.

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

سید محمّد حسین الحسینی الطهرانی جمعه ۲۲ جمادى الثانیة ۱۴۰۵



# فہرست منابع



## فهرست منابع

۱. القرآن الکریم، مصحف المدينة النبویة، به خط عثمان طه.
۲. نهج البلاغة، سید رضی، تحقیق دکتر صبحی صالح، هجرت، قم، طبع اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
- \* \* \*
۳. آیت الحق، سید محمدحسن قاضی، ترجمه سید محمدعلی قاضی نیا، حکمت، طهران، طبع دوم، ۱۴۳۱ ه.ق.
۴. آیت نور، جمعی از فضلاء، علامه طباطبائی، مشهد، طبع اول، ۱۴۲۷ ه.ق.
۵. اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، شیخ طوسی، دانشگاه مشهد، مشهد، طبع اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
۶. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، تصحیح مؤسسه آل البيت، کنگره شیخ مفید، قم، طبع اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۷. الإقبال بالأعمال الحسنة (اقبال الأعمال)، سید ابن طاووس، تحقیق قیومی اصفهانی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۳۷۶ ه.ش.
۸. الله شناسی، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
۹. امام شناسی، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
۱۰. انوار الملکوت، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، مشهد، طبع اول، ۱۴۲۹ ه.ق.
۱۱. اوزان و مقیاسها در فرهنگ اسلامی، والترهینس، ترجمه و حواشی غلامرضا ورهام،

- پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، طهران، طبع دوّم، ١٣٨٨ هـ.ش.
١٢. بحار الأنوار، علامه ملاً محمّدباقر مجلسی، دار إحياء التّراث العربي، بيروت، طبع دوّم، ١٤٠٣ هـ.ق.
١٣. بحوث فی شرح العروة الوثقى، آية الله شهيد سيّد محمّدباقر صدر، مجمع الشهيد آية الله الصدر العالمي، قم، طبع دوّم، ١٤٠٨ هـ.ق.
١٤. بصائر الدرجات في فضائل آل محمّد صلى الله عليهم، محمّد بن حسن صفّار، تحقيق محسن كوچه باغی، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، طبع دوّم، ١٤٠٤ هـ.ق.
١٥. البيان، شهيد أوّل، تحقيق محمّد حسّون، محقّق، قم، طبع أوّل، ١٤١٢ هـ.ق.
١٦. تاج العروس من جواهر القاموس، سيّد محمّد مرتضى زبيدي حنفي، دار الفكر، بيروت، طبع أوّل، ١٤١٤ هـ.ق.
١٧. تذكرة الأولياء، فريدالدين عطار نيشابوري، تحقيق محمّد استعلامي، زوّار، طهران، طبع پنجم، ١٣٨٦ هـ.ش.
١٨. تذكرة الفقهاء، علامة حلّي، مؤسّسة آل البيت لإحياء التّراث، قم، طبع أوّل، ١٣٦٣ هـ.ش.
١٩. تذكرة المتّقين، جمع آوري شيخ اسمعيل تائب تبريزي، نهاوندي، قم، طبع ششم، ١٣٨٥ هـ.ش.
٢٠. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام)، ورام بن ابی فراس، مكتبة الفقيه، قم، طبع أوّل، ١٤١٠ هـ.ق.
٢١. تنقيح مباني العروة، آية الله شيخ جواد تبريزي، دارالصدّيقة الشّهيدة سلام الله عليها، قم، طبع أوّل، ١٤٢٦ هـ.ق.
٢٢. التوحيد، شيخ صدوق، تصحيح سيّد هاشم حسيني طهراني، مؤسّسة النشر الإسلامي، قم، طبع أوّل، ١٣٩٨ هـ.ق.
٢٣. توحيد علمي وعيني، علامه آية الله حاج سيّد محمّد حسين حسيني طهراني، علامة طباطبائي، مشهد، طبع هفتم، ١٤٢٨ هـ.ق.
٢٤. جامع أحاديث الشّيعه، آية الله حاج سيّد حسين طباطبائي بروجردي، فرهنگ سبز، طهران، طبع أوّل، ١٣٨٦ هـ.ش.
٢٥. الجعفریات (الأشعّيات)، محمّد بن محمّد بن اشعث، مكتبة النينوي الحديثه، طهران،

- طبع اول.
۲۶. جنگ خطی (در ضمن لوح فشردهٔ مکتوبات خطی)، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، نسخهٔ اول، ۱۴۳۳ ه.ق.
۲۷. جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، شیخ محمدحسن نجفی، تحقیق شیخ عباس قوچانی، دارالکتب الإسلامیة، طهران، طبع دوم، ۱۳۶۵ ه.ش.
۲۸. النخصال، شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، طبع اول، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲۹. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد تمیمی، مؤسسه آل البيت، قم، طبع دوم، ۱۳۸۵ ه.ق.
۳۰. دیوان ابن الفارض، ابن الفارض، مکتبه القاهرة، قاهره، ۱۹۷۲ م.
۳۱. دیوان حافظ، خواجه حافظ شیرازی، امیرکبیر، طهران، طبع هشتم، ۱۳۶۱ ه.ش، و طبع شرکت تضامنی محمدحسن علمی و شرکاء، به خط جواد شریفی.
۳۲. دیوان خانم پروین اعتصامی، به کوشش ابوالفتوح اعتصامی، طهران، ۱۳۲۰ ه.ش.
۳۳. رسائل المحقق الکرکی، علی بن حسین (محقق ثانی)، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، طبع اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
۳۴. رسالهٔ سیروس و سلوک منسوب به بحر العلوم، تحقیق و تعلیق علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، نور ملکوت قرآن، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۲۸ ه.ق.
۳۵. رسالهٔ لب اللباب در سیروس و سلوک اولی الألباب، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع سیزدهم، ۱۴۳۶ ه.ق.
۳۶. رسالهٔ نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر بیکر مسلمین، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع دوم، ۱۴۲۵ ه.ق.
۳۷. روح مجرد، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۲۵ ه.ق.
۳۸. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، شهید ثانی، تحقیق و تعلیق سید محمد کلاتر، جامعه النجف الدینیة، نجف، طبع اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
۳۹. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ملا محمد تقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۰۶ ه.ق.

۴۰. سرالفتوح ناظر بر پیر و از روح، علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع اول، ۱۴۳۳ ه.ق.
۴۱. سیری در زندگانی استاد مطهری، صدر، طهران، طبع چهارم، ۱۳۷۰ ه.ش.
۴۲. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، محقق حلی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، طبع دوم، ۱۴۰۸ ه.ق.
۴۳. شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، مؤسسه النّصر، طهران، طبع پنجم، ۱۳۷۱ ه.ش.
۴۴. صفحات من تاریخ الأعلام فی النجف الأشرف، سید محمد حسن قاضی، مؤسسه المنار، قم.
۴۵. عدّة الدّاعی و نجاح السّاعی، ابن فهد حلی، تحقیق و تصحیح موحدی قمی، دارالکتب الإسلامی، طبع اول، ۱۴۰۷ ه.ق.
۴۶. العروة الوثقی فیما تعمّ به البلوی، سید محمد کاظم یزدی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۱۹ ه.ق.
۴۷. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه، ابن ابی جمهور أحسانی، دار سید الشهداء للنشر، قم، طبع اول، ۱۴۰۵ ه.ق.
۴۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، نشر جهان، طهران، طبع اول، ۱۳۷۸ ه.ق.
۴۹. غایة التعدیل فی معرفة الأوزان والمکابیل، سردار کابلی، تحقیق دکتر عبدالنّبی قزلباشان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۲ ه.ش.
۵۰. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد آمدی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۳۶۶ ه.ش.
۵۱. فصلنامه پژوهشهای اقتصادی ایران، شماره ۲۱.
۵۲. فلاح السائل و نجاح المسائل، سید ابن طاووس، بوستان کتاب، قم، طبع اول، ۱۴۰۶ ه.ق.
۵۳. قاموس الرجال، شیخ محمد تقی تستری، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، طبع پنجم، ۱۴۳۳ ه.ق.
۵۴. قرب الإسناد، عبدالله بن جعفر حمیری، مؤسسه آل البيت، قم، طبع اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۵۵. قواعد الأحکام فی معرفة الحلال والحرام، علامه حلی، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۱۳ ه.ق.



۵۶. الكافي، ثقة الإسلام كليني، تحقيق علي أكبر غفاري، دارالكتب الإسلامية، طهران، طبع چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۵۷. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه قمی، تصحيح شيخ عبدالحسين اميني، دارالمرتبضوية، نجف، طبع اول، ۱۳۶۵ هـ.ق.
۵۸. كشف الأسرار و عدة الأبرار، رشيد الدين احمد ميبدي، اميركبير، طهران، طبع پنجم، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۵۹. كليات سعدی، سعدی شیرازی، نشرکتب اخلاق، به خط ميرخانی، تاريخ كتابت ۱۳۸۱ هـ.ق.
۶۰. گناهان كبرى، آية الله حاج سيد عبدالحسين دستغيب، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع سيزدهم، ۱۳۷۹ هـ.ش.
۶۱. گنجينه الأسرار عمان ساماني و غزليات وحدت كرمناشاهي، به اهتمام استاد محمد علي مجاهدي (پروانه)، اسوه، قم، طبع اول.
۶۲. لسان العرب، ابن منظور، دارالفكر - دارالصادر، بيروت، طبع سوم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۶۳. لوامع صاحبقراني، ملا محمد تقی مجلسی، مؤسسه اسماعيليان، قم، طبع دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۶۴. اللهوف على قتلى الطفوف، سيد ابن طاووس، جهان، طهران، طبع اول، ۱۳۴۸ هـ.ش.
۶۵. مثنوی معنوی، جلال الدين محمد رومي، تصحيح نيكلسون، هرمس، طهران، طبع اول، ۱۳۸۲ هـ.ش.
۶۶. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي، دارالكتب الإسلامية، قم، طبع دوم، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۶۷. مجالس المؤمنین، قاضي نورالله شوشتری، اسلاميه، طهران، طبع چهارم، ۱۳۷۷ هـ.ش.
۶۸. مجموعه آثار، آية الله شهيد حاج شيخ مرتضى مطهری، صدرا، طهران، طبع چهارم، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۶۹. مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول، علامة مجلسی، تصحيح و تحقيق سيد هاشم رسولي محلاتي، دارالكتب الإسلامية، طهران، طبع دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۷۰. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، شهيد ثاني، مؤسسه المعارف الإسلامية، قم، طبع اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۷۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ميرزا حسين نوري طبرسي، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، طبع اول، ۱۴۰۸ هـ.ق.

٧٢. مشكوة الأنوار في غرر الأخبار، على بن حسن طبرسي، الكمّبة الحيدريّة، نجف، طبع  
أول، ١٣٨٥ هـ ق.
٧٣. مصابيح الظلام، وحيد بهبهاني، مؤسسة العلامة المجدّد الوحيد البهبهاني، قم، طبع أول،  
١٤٢٤ هـ ق.
٧٤. مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة، منسوب به امام جعفر صادق عليه السلام، مؤسسة  
الأعلمى للمطبوعات، بيروت، طبع أول، ١٤٠٠ هـ ق.
٧٥. مصباح المتهدّد و سلاح المتهدّد، شيخ طوسي، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، طبع أول،  
١٤١١ هـ ق.
٧٦. مصباح المنير في غريب الشرح الكبير للزّافعي، فيومي، دارالرضى، قم، طبع أول.
٧٧. معادشناسي، علامه آية الله حاج سيّد محمّد حسين حسيني طهراني، علامة طباطبائي،  
مشهد.
٧٨. المعجم الوسيط، ابراهيم مصطفى، حامد عبدالقادر، احمد حسن الزيات و محمّد علي  
النّجار، دارالدعوة مؤسسة الصادق للطباعة و النشر، القاهرة، طبع پنجم، ١٤٢٦ هـ ق.
٧٩. مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهاني، دارالقلم، بيروت، طبع أول، ١٤١٢ هـ ق.
٨٠. المقنع، شيخ صدوق، مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام، قم، طبع أول، ١٤١٥ هـ ق.
٨١. مكارم الأخلاق، شيخ طبرسي، شريف رضى، قم، طبع چهارم، ١٤١٢ هـ ق.
٨٢. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب، علامه، قم، طبع أول، ١٣٧٩ هـ ق.
٨٣. منتهى الآمال في تواريخ النبي وآل، محدث قمّي، تحقيق بيدهندي، دليل ما، قم، طبع  
أول، ١٣٨٨ هـ ش.
٨٤. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، تحقيق على اكبر غفّارى، مؤسسة النشر الإسلامى، قم،  
طبع دوّم، ١٤١٣ هـ ق.
٨٥. منية المرید في اداب المفيد والمستفيد، شهيد ثاني، تحقيق رضا مختاري، مكتب الإعلام  
الإسلامى، قم، طبع أول، ١٤٠٩ هـ ق.
٨٦. موسوعة الإمام الخوئي، آية الله حاج سيّد أبو القاسم خوئي، مؤسسة إحياء آثار الإمام  
الخوئي، قم، طبع أول، ١٤١٨ هـ ق.
٨٧. مهرتابان، علامه آية الله حاج سيّد محمّد حسين حسيني طهراني، علامة طباطبائي،

- مشهد، طبع پنجم، ۱۴۲۳ هـ.ق.
۸۸. الميزان في تفسير القرآن، علامة آية الله حاج سيّد محمد حسين طباطبائي، مؤسّسة النشر الإسلامي، قم، طبع پنجم، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۸۹. النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن اثير جزري، اسماعيليان، قم، طبع چهارم، ۱۳۶۷ هـ.ش.
۹۰. نور مجرّد، ج ۱، آية الله حاج سيّد محمد صادق حسيني طهراني، علامة طباطبائي، مشهد، طبع اول، ۱۴۳۳ هـ.ق.
۹۱. نور ملكوت قرآن، علامة آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامة طباطبائي، مشهد.
۹۲. نهاية الأحكام في معرفة الأحكام، علامة حلّي، مؤسّسة آل البيت، قم، طبع اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۹۳. وافي، فيض كاشاني، مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، اصفهان، طبع اول، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۹۴. وسائل الشّيعه إلى تحصيل مسائل الشّريعة، شيخ حرّ عاملي، مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، قم، طبع اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۹۵. وظيفة فرد مسلمان در احياء حكومت اسلام، علامة آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامة طباطبائي، مشهد، طبع دوّم، ۱۴۳۶ هـ.ق.
۹۶. وقعة الصّفّين، نصر بن مزاحم منقري، تحقيق عبدالسلام محمد هرون، مؤسّسة العربية الحديثة للطبع و النشر و التوزيع، قاهره، طبع دوّم، ۱۳۸۳ هـ.ق.
۹۷. ولايت فقيهه در حكومت اسلام، علامة آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني، علامة طباطبائي، مشهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»

آثار و تالیفات

حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین طهرانی قدس الله نفسه الزکیة

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظم له از اینقرار است:

۱. الله شناسی (سه جلد)

تفسیر آیه مبارکه: اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و آسمانی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

۲. امام شناسی (هجده جلد)

بحثهای تفسیری، فلسفی، روائی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص.

۳. معاد شناسی (ده جلد)

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایة الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ.

۴. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن، همراه با شرحی تفصیلی بر

مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سره در شرح حال علامه بحرالعلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان.

### ۵. رساله لبّ اللباب در سیروسلوک اولی‌الالباب

تقریر اولین دوره دروس اخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سره پیرامون طرح کلی سلوک‌های الهی، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر الی‌الله، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سره.

### ۶. توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب توحیدی حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سید احمد کربلانی و حاج شیخ محمدحسین اصفهانی بر مذاق عرفان و حکمت، به ضمیمه تزییلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و تزییلات حضرت مؤلف اعلی‌الله مقامهم.

### ۷. مه‌رتابان

یادنامه عارف بالله و بامرالله، آیه‌الله علامه سید محمدحسین طباطبائی تبریزی قدس‌الله تربته، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس‌الله نفسه با ایشان، شامل اب‌حاث قرآنی، تفسیری، فلسفی، عرفانی، اخلاقی، علمی و تاریخی.

### ۸. روح مجرد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حداد از اقدم و افضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بامرالله آیه‌الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی قدس سرهما.

### ۹. رساله بدیعه (به زبان عربی، و ترجمه آن به زبان فارسی)

تفسیر آیه: **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...** و درسهای استدلالی حلی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن، فلسفه حقوق مرد و زن و معنای تساوی حقوق آنان، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهمات در باب حقوق زنان.

### ۱۰. رساله نوین

بحث تفسیری، روائی، فقهی و تاریخی درباره‌ی بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی، و تفسیر آیه: **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ.**

۱۱. رساله حول مسألة رؤية الهلال (به زبان عربی)

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقیهیه درباره لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری.

۱۲. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، به انضمام: رساله دولت اسلام و خطبه عید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری.

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سره در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیتهای مؤلف در جریان انقلاب.

۱۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام (چهار جلد)

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس درباره حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن، دلائل ولایت فقیه و شروط و موانع آن، نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن.

۱۴. نور ملکوت قرآن (چهار جلد)

بحثنائی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئینها و سبل سلام، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر، رد نظریه تحدید نسل، نقد و بررسی برخی از کج فهمیها از قرآن مجید، توحیدی بودن منطق قرآن، بیان برخی از احکام قرآن، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم.

۱۵. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش

بیان ده إشکال مهم از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است.

۱۶. رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین

تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده برداری از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین.

۱۷. نامه نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی

نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه.

### ۱۸. لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواعظ و خُطَب حضرت سیدالشهداء علیه السلام با ترجمه و ذکر مدارک.

### ۱۹. هدیه غدیریّه: دو نامه سیاه و سپید

نامه ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان، درباره ولایت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام در دو قرن پیش با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدس سرّه.

### ۲۰. رساله مودّت: تفسیر آیه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و

نخستین قربانی (حضرت زهرا و فرزندشان حضرت محسن سلام الله علیهما) مباحثی در تفسیر آیه مودّت، و لزوم محبت اهل بیت علیهم السلام، و نقل و بررسی برخی از وقایع بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم تا شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها.

### ۲۱. أنوار ملکوت: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصه مواعظ ماه

مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)

مباحثی درباره: اهمّیت و آثار روزه و اقسام و شرائط آن؛ اهمّیت و جایگاه و خواص و آثار نماز، لزوم اهتمام به نماز، لزوم خشوع و حضور قلب در نماز و راهکارهای تحصیل آن؛ فلسفه نماز در مسجد و آداب باطنی و ظاهری مسجد؛ لزوم تمسک به قرآن، خواص، آثار و چگونگی استفاده از آن؛ اهمّیت و فضیلت دعا و شرائط و آداب آن.

### ۲۲. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح

در این کتاب بحثها و نظریات کتاب پرواز روح درباره عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریّه، انتقاد از خواندن فلسفه، و منتهی گردیدن نهایت سیر به شناخت ولیّ مطلق: حضرت حجّت صلوات الله علیه، مورد نقد و نظر قرار گرفته است.

### ۲۳. رساله فقهای حکیم

لزوم اهتمام به خواندن علم حکمت و عرفان، و اشاره به نام کثیری از جهابذه علماء و اساطین فقاهت تشیع از صدر اسلام تا کنون که به فلسفه و عرفان اهتمام آکید داشته و خودشان با حائز بودن مقام فقه و حدیث از مدرّسین عالی رتبه این علوم محسوب میشده اند. این رساله به ضمیمه کتاب سرالفتوح طبع شده است.

## ۲۴. رسالّة فی الاجتهاد و التّقليد

تقریرات درسهای خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلّی رحمة الله علیه در مبحث اجتهاد و تقلید.

## ۲۵. الخیارات

تقریرات درس خارج فقه (مکاسب) مرحوم آیه الله آقاشیخ حسین حلّی قدس سرّه، مبحث خیارات، که توسط حضرت علامه آیه الله حسینی طهرانی قدس سرّه به زبان عربی نگاشته شده است. و در مواردی نظرات خویش را در تعلیقه آورده اند.

## ۲۶. القطع و الظن

قسمت «قطع و ظن» از مجموعه تقریرات درس خارج اصول مرحوم آیه الله العظمی خوئی قدس سرّه که توسط حضرت علامه آیه الله حسینی طهرانی قدس سرّه به زبان عربی نگاشته شده است و در تعلیقه نظرات و تحقیقات خویش را آورده اند.

## سائر منشورات

## ۲۷. آیت نور

یادنامه عارف بالله و بأمرالله، سیّد الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من برکات تربته. این کتاب توسط چند تن از فضلاء تدوین شده و به جمع آوری گوشه هائی از زندگی و شخصیت ایشان که در لابلای کتب و آثارشان بیان شده، پرداخته است.

## ۲۸. نور مجرّد (سه جلد)

یادنامه عارف بالله و بأمرالله، سیّد الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی أفاض الله علینا من برکات تربته. این کتاب مجموعه ای از نوشتجات و فرمایشات حضرت آیه الله حاج سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی مدّظله العالی است که در لجنه علمی ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام تحریر و تدوین گردیده است.

\* \* \*

اکثر این کتب تحت اشراف این مؤسسه به عربی و برخی از آنها به انگلیسی ترجمه و طبع شده است. مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام